



فَانْتَقَمْنَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا لَوْلَا

[illegible]

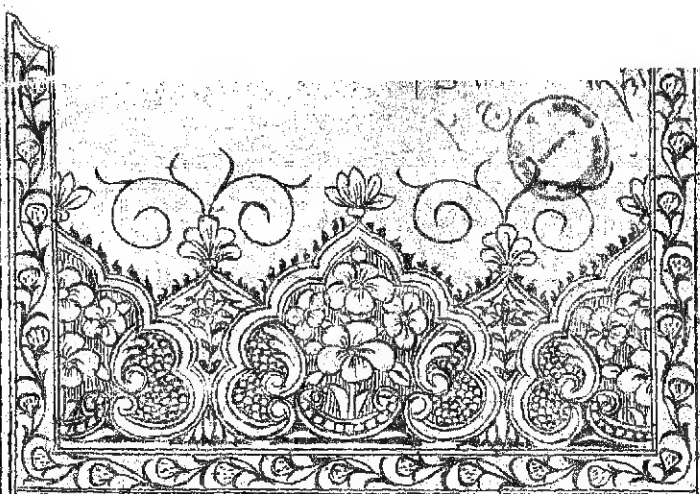
استفتاء  
الافحام واستفتاء  
الاستفتاء  
نقض من الكلام

مطهرین شایسته السیاح محمد بن حسن و در کمال الله تعالی که او بین انسان و حیوان یعنی درج  
این از رفو است برایش کتاب پانزده میسر عمل نما و روز سه شنبه در وقت غروب دعا بخواند

مطبع اعجاز محمدی کتب و مطبع

استقصا المانی الجلیل

۲



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قال الفاضل المتوحد النبیل هدا الله تعالى اسما السبیل  
 هرگاه حال کتاب سلیم و اعتقاد اکابر قوم در حق آن من نشین شد اکنون بر بار کتابم یعنی تفسیریه  
 که استاد کلیدی جامع التمت انچه علمای امامیه ذکر فرموده اند دیدنی و در ذوق و کمال احتیاط نگاراشتم  
 ملاحظه آن انعام نامی لقب گرامی اندوز بر شایق طریقه بود است مع ذلک صاحب الفکر مدینه که نزد حضرت علامه  
 محلی است ایش امامیه و قدوة المحررین و کتابی است معتبر علیه است که اصص علی ذلک فی البحارهای آن  
 از ان افادات ابریه معصومین اعتقاد میکند و میگوید و نفسید صحیح میجو فی الشریعة الاعتقاد علیه  
 صافی فکله مراجع العصمة علیه السلام و در حقیقت مرتب این کتاب تقابل بر رویه  
 در گذشته زیرا که گویا تمامی تفسیر نگاران و افاد حضرت باقر علوم اولیین و آخرین و حضرت امام حق ناطق حضرت  
 صادق مرت که در کتاب مخوم خود تائید از نبی انتشار علوم نبوی مامور بوده اند و اگر حضرت آسمانی را در واقع  
 اصلی بوده که با فرموده هم حرفی بر زبان نیاورد حضرت علامه فیض الامم نگارنده فحلا از دیگر که معاذ الله بر اصول  
 مرید و لای الهیت طاهرین رة العزم علی کراهیه و در ظهور باطنها حق آتش انگارنده اند با اینهمه حاجت نفسی که  
 علی بن ابراهیم میست که الوجوه کلینی کی از تلامذه است چنانچه مطالبه فرموده اند و دیگر کتب متعدد بلکه







ابن حق از دست نامه پسر همدی و با قدری در حق مقتضیان آثار اهل طهارت صلوات الله علیهم اجمعین  
والله اعلم بانه قد حقیر اولی الامر فی شیع و در این روایت و آیات الباری و در کشف این همه باحوالی و آنچه  
زیگی گردیده بسیار بیشتر از این است و دیگر خلطی که در کلام او منطوبت ظاهر است پس باید بدست  
که اعتراض مخاطب روایت روایات الی ایچا و باینکه اولی مرتبت و در ذوق صرف بوده الی غیر ذلک مندرج  
بوجه دریده اولی بلکه ایچا و در اول حال مستقیم العقیده و صحیح المذهب بوده و در آخر متوجه و در  
و علم گردید پس از کجاست توان ساخت که روایات مرید و تفسیر علی بن ابراهیم بن زیاد و تفسیر و ماخوذه  
ذقبل آن تا نه تمام مخاطب عالی درجات الی ایچا و پیدا شود بلکه از اوضاع فاضل مجلسی طاب ثوابه  
که اصحاب از ابوالجواد و اخوانش را در حال عدالت استقامت شنیده بودند و من بعد از تفسیر شده اند  
اصحاب سابق او نقل میکنند در رجال و قدس المتقین و رجال ابی الجواد و یفرایده صنف الاصل الی  
که استقامت و در و اصل استقامت در فصل فاعتراف اصله کما فی غیره من الکفر التامی ظاهر است  
هرگاه ابوالجواد در اولی مستقیم و محض باشد و اصحابی که روایت کرده اند در حال استقامت قرار  
گرفته باشند و اصلش بحجت که در حال استقامت تصنیف کرده بود و معتبر داشته اگر بعد از آن مالک مسلک  
فصلی از دست و تفسیر شود هرگز نمی آید و جب و جملین شیع نمیشود زیرا که بالاتفاق تفسیر و ضد و لاحق  
اندر روایات سابق که در حال استقامت و سلامت رادی ماخوذه شده نمیشود و باید بدست و قبل روایت  
وقت ادای روایت است نه وقت تحمل پس اگر ادای در وقت تحمل مجروح و فاسد باشد و در وقت ادای  
تأیید سالم گردد و در حدیث قبول است و اگر در حال تحمل سلیم و مجروح باشد و در حال ادای مجروح و مطعون  
روایتش مردود و اگر در حال ادای مقبول باشد باز مطعون شود و در روایات ماخوذه از قدیمی پیدا نکرد پس  
نقل روایات ابوالجواد و قبل تفسیر از ماخوذه و او در وقت تحمل و او و آن هر دو مستقیم بود و اسلام و طاعت  
و شیع نمیشود حضرت مخاطب قیوم الظنون و غیر از افادات محققین قبل از تردید و چنین هر چه  
بی غرض و نه در اساس فضل و جلالت طاهری خویش میکند و هر چند صدق دعوی حقیر متبع آثار اهل طهارت  
نیز حقین حق و مستور نیست لیکن بیایم بر تفسیر حق و از تفسیر کلمات علما و فقیهین نوشته شود و اما همچنان  
فالشیخ الهادی علیه السلام حل الیه ما استسکنه عن رب العالمین و السلام و الهام الخیر من الذی قال فی حدیث  
شأنک الدین فی حق من شاع به و الله صام الحق و کذا یستحی الا لایا و نه من الحق الدین

از این کتاب در کتابخانه  
موزه و کتابخانه  
مجلس شورای اسلامی  
تهران

۱۰۰

بها الدين بن الحسين العاملي الحارثي الشامي اصلا ومحمدا الفارسي شينا ومولدا فاضل المعية  
 من افق الفضل دارقه وسقاها من مودة الغيرة بديه وراقته لا يدرى في بحر صفة عزرا<sup>الدي</sup>  
 ولا كيف تسركا شاكاه ولا كاره ولا لو كان في مضاعف الدهر لها السابق : يزين عياره العلقم<sup>النقلية</sup>  
 والعقلية : ومالك بنقذ ذهبه جواهر الستية : كاسيه الرياضيات فانه راضيا بها و  
 عرس في حال كالمباب رياضها وهو في ميدان الفصاحة فارس اي فارس : وبها ان غصنه  
 ابيع وزيد بروقة فارس : فان شجرته نبتت عزمها سواحي الشام الزاهية المفاخر والعرف  
 ترابع : وان اثار الشجر في الطابع : ولما لم يقم ما كونه خرج منها سائح الورد الملقى دولة والله  
 ما عا<sup>ن</sup>ا انما اخذ لونا انا فطام من باهر الكور ثم انما لا عتبا لخيالها لادواني ارمضتم العباد الى  
 اقبال ولما ساج في البلد انا فجمعهم من سامكن حيا غدا في خرائفه لكان اقطار دغاني : وابطل انه  
 عقال اطارا وهو الا في قوة غير مجيد ها وقرع جبين سعدا نطق بحجوه ودوح الا فاضل  
 فتوجه شطره وجوه الامال من كل فاضل بتعليمه قيمه تتحدث عنه طروس الاسفار و  
 كتحمل بائنه مداره عيون الطروس والاسفار انا انتهى قال في كتاب مشرو الشنشين العتبر  
 حال المروى وقت الا داعه وقت التحل فلو فتح الحمد يث طفلا او غير ما يمي او فاسقا  
 ثم اذا اذ في وقت يظن انه حكان مستجدا فيه شرائط القبول  
 قبل ولو ثبت انه كان في وقت غير ما يمي او فاسقا اثر تاب ولم يعلم ان الرواية عنه  
 هل وقعت قبل التوبة او بعدها لم تقبل حتى يظهر لها وقوعها بعد التوبة الى ان  
 قال المستفاد من تصحيح كتب علماء المولفة في السير والترحال والتعديل انا اجنبا  
 الامامية وجميعهم الله كان اجتهادهم عن مخالطة من كان من الشيعة على الحق لا يتركوا  
 امامة بعض الامم عليهم السلام في اقصى الرائب وكانوا يحترزون عن مجالستهم و  
 انكسارهم فصار لهم هذا الحد يث عنهم بل كان تظاهروهم بالعداوة لهم سئل  
 من تظاهروهم بها للعاقله الى ان قال فاذا قبل علماءنا سيما للناظرين منهم<sup>لهم</sup> رواها  
 رجل من ثقاتنا عن ابي عبد الله ع وعولوا عليها واصلوا اليها وقالوا يصحها علمهم  
 بحال فقبولهم لها وقولهم بعضها الامم من ابنته على حجة صحيح لا ينفق به القلاح اليهم كما

الى ذلك الرجل الثقة الراعي هذا حاله كان يكون معاه منه قبل عدول عن الحق وقوله يا  
 اوجيد توبته ويرجع الى الحق وان النقل اذ وقع من اجله الله واشهر عنه قبل الاوان  
 كتابه الله بعد الوقت ولكنه اخذ ذلك الكتاب عريش ووخ اخصايب الذين عليه السلام  
 ككتب على بن الحسن الطاهر فانه واكان من اشد الواقفين عند الامام الا ان الشيعه شهد  
 في الفقه من يانه روى كتب عن الرجال الموتورين منهم وروايتهم العير ذلك من الحال الصحيح  
 ان قول الحق طاب ثراه روايه علي بن ابي حمزه مع شدة تعصيه ومذهبه الفاسد مبني على  
 ما هو ظاهر من انها منقولة عن ابيه وتعليقه مشعر بذلك فالرجل من اصحاب الاحول وكذلك  
 قول الصادق عليه السلام في رجل من اصحابه اصاب في امره ما لا يحل له من اهل بيته  
 امثال هؤلاء عاصوهم كان قبل الوقت لانه وقع زمان الصادق عليه السلام انتهى وقال الشيخ ابو  
 الطيب طاب ثراه في عدة الاحوال فاما ما يروى في الغلاة والمعتصمين وغير هؤلاء فاما يخص  
 الغلاة زوايا فالكوا من غير لهم حال استقامة وحال غلو عمل جارم وفي حال الاستقامة ونزك  
 ما روي في حال خطائهم ولاجل ذلك علمت الطائفة عارواها بالخطا في حال بن ابي زيد في  
 حال استقامته وتوكلوا ما رواه في تحليطه وكذلك القوي في احمد بن هلال العيراني وابن ابي عمير  
 وغير هؤلاء انتهى وانما السنية فقال ابو في شرح صحيح لم يصرح حكم الخطا اذا خلط الثقة بالاحوال  
 ضبطه بحرفه واوهزم لولدها بصرى او نحو ذلك قبل حديث من اخذ عنه قبل الاختلاط  
 ولا يقبل حديث من اخذ عنه بعد الاختلاط او شكك في وقت اخذ في الخطا في طلب البشارة واسما  
 السبيعي وسعيد الجعفي وسعيد بن يحيى وعبدة بن عبد الله المسعودي وغير هؤلاء  
 وهما من موالي النعمان وحصين بن عبد الوهاب الكوفي وسفيان بن عيينة قال يحيى القطان  
 ان خطا سبعة وسبعين وثلاث سنين تقسم وتسعين وعبد الرزاق بن همام عمي في آخر عمره  
 فذكر في شرحه ان خطا اخر او اعلم انما من هذا القليل محض جارية والصحيحين فهو ما رواه  
 قبل الاختلاط انتهى وقال الذهبي في الميزان في ترجمه عبد الرزاق قال ابو صالح محمد بن اسمعيل  
 الضراري سمعنا عن ابن سنان عن عبد الرزاق بن ارجل وابن معين تركوا اخذ عبد الله بن ابي  
 فدخلنا امره ثم شديدا وقتلنا فدا انفقنا ورجلنا وقعنا ثم خرجت مع الحجج اولا فقلت في نفسي

استقامت الى محمد بن ابي

ص  
 محمد بن علي بن ابي طالب  
 ابن ابي القزوين



[illegible][illegible]

۹  
 بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحمد لله رب العالمين  
 والصلاة والسلام على  
 سيدنا محمد وآله  
 وبعد  
 فاعلم ان الله قد  
 خلقنا من طين  
 فاعلم ان الله قد  
 خلقنا من طين  
 فاعلم ان الله قد  
 خلقنا من طين

اعلام برافراشته هیچ در قید از قائل بر نمی آید که در این چهارم آنکه در تفسیرهای زیر روایت از ابوالحارث و  
آورده چنانچه در تفسیر آیه قل هذا سبیل الله على بصيرة انا ومن اتبعه نقل از بعض تفاسیر آورده  
و روایت ابوالحارث و روایت ابی جعفر رضی الله عنده فی قوله تعالى قل هذا سبیل الله دعوا الى الله علیه  
بصيرة انا ومن اتبعه یعنی نفس و من تبعه علی بن ابی طالب کرم الله تعالی وجهه و تفسیر شایسته  
تفسیر مشهوره اهل سنت است چنانچه شاه عبدالعزیز در باب سوم تحفه در ذکر کتب اهل حق گفته و انما سبیل  
از آنکه سبیل تفسیر که منسوب بکبیر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام رواه عنه ابن بابویه یا بناده و رواه عنه غیر  
ایضا یا بناده و مع زیاده و نقصان و اهل سنت نیز از حضرت امام موصوف و دیگران در تفسیر روایات  
چنانچه در شرح مشهوره و تفسیر شایسته مجموع و مضبوط و انما سبیل از جناب ائمه روایت میکنند بزرگان  
مطابقی می شود و فاضل شریع در ایضاح گفته و چنانکه از اهل سنت استخاد و اعتقاد شیعه متعارفه با حقا  
امام رضا رضی الله عنه متوجه شود حال آنکه حضرت امام از ائمه اهل سنت و متقدمین ایشان بودند که  
میل علیه امر بنزد من فضلا له بجملة الی کما وان یکون النسبة الذی الی البیضاء و القطرة الی الماء و اکثر  
ائمه است از جناب امام علیه السلام روایت دارند چنانکه صاحب کتاب تاریخ السجرات در ترجمه جناب سید  
دعای شایسته یا هوید و یحیی بن محمد و عبداللہ بن عیاش القزوینی و داود بن سلیمان از حدیث  
حدیث محمد بن اسلم و خلق غیر هم روایت کرده ابو ماجه از ائمتی ما اذا نال قلبه و مثل شقیق بنی که از امام  
صوفیه اهل سنت است از جناب امام استفاده دارد و مثل معروفی که می گویند از جناب با و کتب تفسیر  
اهل سنت مثل تفسیر کبیر و تفسیر کبیر غیر ما از روایات آثار از جناب معلوم است که هرگاه جناب امام رضا با  
اهل سنت و جماعت از روایات ائمه ایشان کتب مینویسند یا روایت می نمایند اعتقاد اهل سنت  
و اتحاد عقیده شیعه متعارف با عقیده امام علیه السلام از واقع بعد از رجعت انزای اهل نظر استی هرگاه در تفسیر شایسته  
که صاحب تحفه روایات آثار از روایات اهل سنت گفته و بمیان آن در پی مطابقت روایات شیعه با روایات اهل  
بطلاق روایات اهل حق در زمان معتقدین خویش را نسخ ساخته و از افاده فاضل شریعیم ظاهر که تفسیر شایسته  
تفسیر معتبره اهل سنت است که روایت روایات امام رضا علیه السلام در آن استمال بر آن است و اعتقاد اهل سنت  
از جناب بنوده از ابوالحارث و روایت آورده باشد حضرت ابی طالب علی رضی الله عنده روایات ابوالحارث و  
تفسیر بر آورده و مصنف تفسیر شایسته و شاه عبدالعزیز و فاضل شریع را که روایات از روایات اهل سنت می دانند

استفاد از تفسیر شایسته  
۱۶  
۱۷  
۱۸  
۱۹  
۲۰  
۲۱  
۲۲  
۲۳  
۲۴  
۲۵  
۲۶  
۲۷  
۲۸  
۲۹  
۳۰  
۳۱  
۳۲  
۳۳  
۳۴  
۳۵  
۳۶  
۳۷  
۳۸  
۳۹  
۴۰  
۴۱  
۴۲  
۴۳  
۴۴  
۴۵  
۴۶  
۴۷  
۴۸  
۴۹  
۵۰  
۵۱  
۵۲  
۵۳  
۵۴  
۵۵  
۵۶  
۵۷  
۵۸  
۵۹  
۶۰  
۶۱  
۶۲  
۶۳  
۶۴  
۶۵  
۶۶  
۶۷  
۶۸  
۶۹  
۷۰  
۷۱  
۷۲  
۷۳  
۷۴  
۷۵  
۷۶  
۷۷  
۷۸  
۷۹  
۸۰  
۸۱  
۸۲  
۸۳  
۸۴  
۸۵  
۸۶  
۸۷  
۸۸  
۸۹  
۹۰  
۹۱  
۹۲  
۹۳  
۹۴  
۹۵  
۹۶  
۹۷  
۹۸  
۹۹  
۱۰۰







[illegible]

و بر گاه کتاب مذکور را خود از شیطان باطنی باشد و خود امام اعظم علی در خلاصه الاقوال در حق جامع این  
 هم گفته باشد و خرفی در وسط عمره و شیطان احوال هم دخلی تمام در آن بوده و آنچه در تبصره صحاب و تبصره دیگر  
 علما و رجال و هم بدلائل روایات بخوان این چنین القاب برای پشیمانان رفته غشیه باشد نسبت شوم  
 نسبت به این ایمان نشان بر چنین جهلالت عجیبی نخواهد بود و برین بیاوریم احکام شریفی نازند و برین نشان  
 شایسته نقد جانها بشیر و قد میسازند این چنین است این جمله مرصع است را که جناب مخاطب بخیر که  
 طول باع و فریب همارت و عداقت او در علوم میری بغایت ظاهر خیالان گمان می کند که فخر خاضی و وسط  
 که علامه حق علی بن ابی طالب بر سر خود و دلیل قریح و جبر صحت در جواب چنین فاده و دیو چاره جز آن که بگو  
 محض اختیار کرده شود چه بر گاه کلام بر من معانی الفاظ باشد بلکه معنای آن بر اثر این لغات نفس و عدم در آن  
 الفاظ ظاهر شود و جواب آن چه توان تو سبحان الله جناب مخاطب چنین بخاوره شایسته اهل رجال که در استعلا  
 نشان عا و جواد اقصی تفصیل و تحقیق آن دانسته و هر یک که از این کلام محمل غریب حمل کرده و درین  
 و جرح دانسته و چنین خوش بینی نمود که کاشفت از کمال علوم و تشریح است در تصنیف و تالیف و جرح  
 و بر چنین جهلالت افکار بر داشته بجای سر بر سنگان است که چنین بزرگ که معانی عبارات سلیس  
 میفهمد قصه قابل اهل حق یا لفظه باین صورت بطور التیصال واضح میگردیم که سطر است که معنای فقر  
 اضر فی وسط عمره این است که او نباشد در وسط عمره و ضرر یعنی از این پیر است آنکه اطفال ضرر  
 خوانند امید اندیش بجز تم که جناب مخاطب این لفظ را که معنی تصور کرده که از دلیل قریح علی بن ابی طالب  
 و در فهم که معنی آن که علامه علی در حق علی بن ابی طالب گفته علماء و المصلحت جان در حق اکابر و اعطاء و گفته اند که  
 کوشی است که سخن او طلق و مفروده اند در بنیاد الوفا و طبقاً للقرآن و التمسک به استقامت استقامت استقامت  
 بن رافع الهام موفق الدین الکواکبی الموصی المصنف المصنف الشافعی قال الذی هو عرفی القدر  
 المقتدر التفسیر و نقل علی الداع السعاده و کما عدیم النظم و هذا و صلا حاد و صدق فی راس  
 ضرر و نه فلا یحیایم و کما یقوم لهم و لا یقبل لهم شیئاً و له کشف و کراماً و اضر و قل من  
 بضرر است و و اما التفسیر الکبیر المصنف حیدر و فیه الاعراب و حرار اوع الوقف و ارس  
 فتعالی و کما و الدین و الله و الله و علیه اعتمد التفسیر جلال الدین الحلی و تفسیره  
 و اعتمدنا علیه فی تکلیف مع الوضوح فی تفسیر المصنف و و این کثیر باب الکواکبی الموصی

تفسیر صافی  
 تفسیر صافی و مطهر و  
 همان که در این تفسیر  
 باشد و در صورت

تفسیر صافی

تفسیر صافی  
 و کما یستحق  
 و کما یستحق

[illegible]

من من بلاد الركن  
انما

الحق في غيره استعمل بالحد مطالعة ومتقنه وحاله فصح التفسير شرح وكتاب كبير في الحكا  
لم يكن وجع الناجح كذا سما البدلية والتمتاع عمل طبقة الشافية وخرج اذلة الشبيه واحد  
مختصه من انما الجدل وفتح في شرح النصارى لازم المزي وقرا عليه فثبت الكمال وصاحبه على  
ابنه ولما عن ابن تيمية فقه مجتبه وامتنع بسببه وكان كثيرا لا يستحقنا من المفاخرة  
سارفت تصانيفه في البلاد وحياته وانفق بها الناس بعد وفاته ولم يكن على طريق الحديث  
في تفصيل العوالي وقيد العالي من النازل ويخوض لك من فتوى نعم وانما هي من محدثي  
الفقهاء وقد اختصر مع ذلك كتاب ابن الصلاح وله فيه فوائد قال الذهبي في المعجم  
المختص الامام الحق الحث البار فقيه متقن محدث متقن مفسر فقال وله تصانيف عديدة ما  
في شعبان شائعة وكان قد اتمى في الفروع والاصول والحجج علمه من عالم النيل وقاض جليل عبد الله بن محمد  
العرفان بن خليل كبرياست وزيد ورفض دنيا وقبال برعل بسوى او منتهى شدة بورد وجد  
وموتهم كتب وانقطاع وخمول وكبير القدر لودة تاكلم بل مملورا الزايل ايشارة وافتقار عظيم من حق اودار  
كان الزعفران خرومي بشارتة بخره او بغيره ليدان بخره بخره بن محمد علقا في درر كامن ميكر عبد الله  
بن محمد بن ابي بكر عبد الله بن خليل بن ابراهيم بن يحيى بن ابي عبد الله بن فارس بن ابي  
عبد الله بن يحيى بن ابراهيم بن سعد بن الحارث بن موسى بن اسحاق بن عبد الله بن محمد بن  
عبد الرحمن بن ابيان بن عثمان بن عفان العسقلاني له المكنى زين العابدين العظمى الشينيم بن ابي الله  
ويش القاهر البغدي وعبد المحمدين بن خليل ولد لثمة بمكة واشتغل بالحديث وسمع بمكة و  
دمشق وحلب والقاهرة من يبرس بن الحارث بن سفيان بن ابي الدشتي والتوزي والرضي فان  
جدد قرا في هذه العلوم وكان حسن المنكر في كثير الاجتماع والبطا بالاسكندرية من وكان كذا ابا ج  
وانتهت اليه الدراسة في الزهد ورفض الدنيا والقبال على العمل قال الذهبي قراء الكثير كان  
جيدا في الشعر وروى الشعر والافتقار والتمسك كبر القدر في قراء النطق وحصل جاهه كثر في ذلك و  
انقطع بالاسكندرية ثم انقطع في خلوة بالجامع الحارثي فصار لا يخرج منها اصلا واضر به في كاهل  
فعل من الدين العلم فيه اعتقاد كثير بعد له ومن عفاهم وانما الجدل بالافرح عبد الرحمن بن شجاع بن الحسن بن  
الفصل البغدادي في الامام جليل الله انما قاض جليل من مدين فيع الحكا مخمرا وادوار المع وبران شاطيع از تقنيات

استقصا الامام في احواله

أبو شامه رحمه الله كان في آخر عمره كتاباً بعلام الألفيا لعمري مسطور أبو الفرج عبد الرحمن بن شعاع بن الحسن  
 بن الفضل البغدادي الخضر بن أبيه إلى القضاة وفتح ابن الحسن صدر من مشهده كالمصاحف وسمع من ابن  
 ناصر وأخذ عنه كالمصاحف من الذين يكرهون بلفظ الفقيه كالأصول التي لها نص في الأصول والنور  
 والبرهان الساطع وكان مدرسا مشهورا في حنفية بغداد في فقهنا والشافعية وكان ماما جليلا في هذا  
 متدينا في آخر عمره أبو عبد القادر راجع في طبقات الحنفية كقصة عبد الرحمن بن شعاع بن الحسن بن الفضل  
 أبو الفرج من مشهده في حنفية فوفقا لأحمد بن مسعود الزركشي في فقهنا والشافعية مائة وقد  
 ذكرت ذلك في ترجمة ابن مسعود تفتد على والدع وسمع ابن ناصر وحديث واقفي ودرس قال  
 ابن الفلك كتب عنه وكان جليلا فقامت إظهاره السكون متدينا في آخر عمره وأزار الحجاز است  
 محمد بن يوسف بن علي بن بيان كذا ما مل والأشجان وأفاضل أعيان است أبو صفت المام وعلامه وصاف  
 في سنيته وميكنة زير وبر وشيخ حات وعمره ورواها مام وغيره في روت خوشر بوده وواصلت نصيب  
 مشهوره است كذا غرب وشرق شانه مثله يحيى وميكنة زير فصيل موتة قبيل تقي الدين بدي ورواها  
 فقها شافعية كقصة محمد بن يوسف بن علي بن بيان بن يوسف الشافعية كالمصاحف العلاء الحافظ المصاحف  
 المصاحف فريد الدهر وشيخ الفخافي عصره وواصلت الفقه في وقت وصاحب التصانيف المشهورة التي  
 سارت شرا فوخر ابنه الدين أبو حيان كذا ما مل الأندلسي الحجازي الجليلي الفزاري في المصاحف ولد بفراطة  
 قبل في سنة اثنين وخمسين ستمائة ووفيل في شوال سنة أربع وخمسين وشرع وطولت العاشنة  
 سبعين ولحق علم العربية ببلده وعجاعة شهرهم أبو جعفر الزبير وعنده لشيخ علم الحديث المتفر  
 وقرا عليه وعلى غيره بالرواية إلى أن قال ووصل كذا ما مل العربية بعد موافق الخامس سنة ثمان  
 وتسعين وواصلت الفخافي بن مذكور في ذلك الوقت إلى حين وفاته وقرا الناس عليه طاعة بعد  
 حتى إلى الاصغر الأكبر وواصلت التصانيف المشهورة لكثير من ذلك بعض الحفاظ الخزانة على  
 خمسين مصنفات منها البحر المحيط في التفسير والنظم من البحر شرح التسهيل وارتقاء الفرس  
 سمع وحسن كذا ما مل العلماء الحفاظ وغيرهم وأضر قبل موته قليل وأزار الحجاز است أبو عبد الله  
 الحسين بن محمد البدي المعروف بالمبارك كذا ما مل عباسي وقرا معروفين مشهورة إلى ذلك كقصة محمد  
 في آخر عمره بن جواد في تصانيفه الوعد الله الحسين بن محمد بن عبد الوهاب بن محمد بن محمد بن الحسن



[illegible]



تفسیر الجواهر

عبارت شیخ الاسلام خود که بفرموده بزرگوار حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در جواب فرموده است که این کتاب را  
 و عبارت خود و افتخار خود را ساخت و دست از تسبیح خود برداشت و بفرموده و جرح حاکم بن عبد الله  
 القمی را خود را در دست و لطیف تر آنست که در حق و الدیاح حضرت عقیق بن ابی لهف از طایفه مومنه و اندک  
 که برادر آن حضرت مخاطب با چنان شور و خجالت و تشویش و اندک بر جرات خویش او  
 خواب و آفتابان و ملاطفت آن دامن آسینه چاک کن و طایفه بر سر زنده و دیوانه وار و بصیر اند و او  
 فضل و عالم را ترک و سلطان بن الحزری در زمانه الزمان گفته عثمان بن عفان که بفرموده و الدیاح و الدیاح  
 رضوان الله علیه و امامه قدسیه بنسبانه حق کعب بن لکی و قد ذکرنا اسلام و الفقه و النبی صلی الله علیه  
 علیه السلام یا ایها الکرم هل ترک الشیخ حق اكون ان الله علی کله و کان ابو جعفر من عجله الناس  
 و استند لواء علی عقله یا ایها العلماء ولی الخلافه لم یکتز بذلک و قد علیه علم بکرمه  
 عتیقا و مخاطب به ما ولی الخلافه الی ان مات و کان ابو جعفر قد اضر و کان وفاته  
 بالجماعه یوم جمعه تمام ظاهر است که تو هم مخاطب اکمال که کلام علامه حلی در خلاصه الاقوال دلال بر حق علی بن  
 ابی طالب و در آن غریب و عجایب و غرائب است که بنیاد بسبب طول ابی که در علم میراث دارد و  
 کلام آنجناب نفهمیده و اگر در جرح و کتب یافت و تبیین تراجم علماء خویش اصلا نگویید که کلام واضح را بر روی  
 باطل من تلقا النفس بلا مساعده اللفظ و المعجم و تحمل کرده و ادعوی غرضی و اظهار کمال سهارت و حدیث  
 و اطلاع داده اما طعن و تشنیع بر ذکر و آیات ابی الجارود و در تفسیر پس جواشین با حسن و جود شنیدی و دوستی که  
 انتم سینه منی تری و بسلی و ان شایس و مصنفه تفسیر شایس و آیات او در کتب خویش ذکر میکنند پس حضرت  
 مخاطب فطین من حیث لا یشرع الله و اساطین خود را از اتباع شیاطین و اجناس خبیثین قرار میدهند و الخبیثات  
 الخبیثین من حیث ایشان می خوانند پس حضرت اهل سنت اگر درین و تعطیل و احلال از اساطین خود و دوستی  
 با دشمنی و اینکه حضرت مخاطب بخیر که مشایخ و محدثان اهل سنت را با برابری باطنه تقصیر می نمایند و  
 ناموس قد لیل شای نشان بگرایی که بفرموده جبارت از جرح خود خارج سازند و او را بر سر بتدبیر  
 و معاندین و انانیت که کاسی مسلمان نیست که برای اهل بدین جنس خبیث متبلی شیطان و فرزند  
 الفضل بن القیاس است سازد و علم تقصیر و تقصیر شان را بر او زده و اما تشنیع بر آنرا در آیات موسی الطاهر و کمال  
 شجاعه و عزم و کمال شایسته و انانیت و فضیلت را بصورت ذلیف و خبیثه که است و اگر کسی آفتابا علمای گویند آن







که بنی شیطان در  
جبهه می کنند

استغفار از خداوند

۲۴

در پیش سالهاست که منتظر تو شدیم اما نمی دارم که تو بیوفایی است هر چند تو غنی گری ای او  
مخاضه بودند گرفت و بولین اصلی خود بر جوش کرد و گوشت که در چند سال در پیاپی کیده راه اگر دوری  
واقعتی تو غنی واقع شد هم در پیاپی بود و عبادت میکرد و بعد از سالها بولین رسید و فرمود  
بسیار است اینی نقل کرده که او در کاتب خود گفته در زادالار فرج آورده است قال و هب بن  
منبه رضى الله عنه قرأت فی بعض الكتب ان ابليس لعنه نوسى عليه السلام عند الطول  
قال و نوسى لا بليس بن اغلث اذ لم يستجد له دم فقال ابليس ما اردت ان اجمع عني عني قال  
ملك ان ادعيت محبة عليه ان اجد لسواه و اخترت الحق و تعلى كذا و انت ادعيت  
محبة الله فقال ابى انظر الى الجبل فان استقر كما فتق زاني فظننت له عهد عليك ان لا  
اب محبة ذوق را اینجا کار با سر است این نظر است که عین انقضای میگردد و چون ابی ابلیس است  
صفتی باید که در قید و کار از نظری کند از بعضی گفته اند که سرافقت آن در روز سجد و عبادت کرده  
اولی که عزت نماید به با صاحب محبت اند که در عالم محبت چنانست انبی از عباد واقع الاصح که عباد را در  
علی بن ابی طالب و در احوال و صفات او در احوال او عظام ابلیس خود و استاد او خود  
دارد و او را در حق تعالی بنیاد و کلام او را در حق تعالی بنیاد و کلام او را در حق تعالی بنیاد  
جلالت و صفات او را در حق تعالی بنیاد و کلام او را در حق تعالی بنیاد و کلام او را در حق تعالی بنیاد  
و ترجیح شیطان بر حضرت موسی است چه حاصلش اینست که هرگاه حضرت موسی شیطان را برتر کرد  
ملاست کرد شیطان بحساب آنحضرت ثابت کرد که عاقلانه حضرت موسی در دعوی محبت ابی غیر خدا طلب  
او با سالتش غیر موافق و فعل او با ادعای او غیر مطابق بود و شیطان در ابی از حق که موسی بر صدق و صدا  
فشره و طریق محبت و اجلال الی سیده و معاذ الله حضرت موسی علیه السلام بر این کلام است که  
و حقیقت او بقرین بر این نظر ثابت و تحقیق فرمود و این عالم جلیل و جلیل بنای باید و ثبات اینست  
خلالت ارشاد فرموده که این محبت ذوق را اینجا کار با سر است یعنی بنیاد شیطان از این محبت  
و این امور و شوق و صواب کار با سر است بنیاد خدا حضرت موسی را که در این دنیا و اهل دنیا و اهل دنیا و اهل دنیا  
و اینهم در کتاب از عین انقضای که از انقضای ثقات و اوصیای و اوصیای و اوصیای و اوصیای و اوصیای و اوصیای  
نقل فرموده که که چون ابی ابلیس است بنیاد جبرئیل صفتی باید که در قید و کار از نظری کند از بعضی گفته اند که سرافقت آن در روز سجد و عبادت کرده





اقال عنه بوی قی کذا کذا البقرة فت واحد واحد فی الشیخ ابو الفضل الشیرازی رحمه الله علیه  
 من الموهبة الخطبة فقال بسم الله وطلع للثیوم محمد الله واثنی علیه وبعده قد قال وشمس ان  
 الله لکم الالبیس علی السلام فقال الناس کفر فضل السیف یقول فیروز الناس کلامهم فجل عن  
 الله یقال اذان المعصی ویا علی احمد یدخل الحجام فیبلغ البلاد الحی ورة فاصبر اهل کل بلد  
 باله خطب عندهم وصلی بهم قال فحدثنا ذلك الیوم ثم تلا ثانی خطبه هذا وبعده تلاه ما ساعد  
 فی بلده ما و اخبر فی الشیخ احمد الفطنان السلطان فایتیای کان اذا راه قاصدا الی الدخول علیه قام  
 و دخل الخلق خوفا ان یبطش به بحضرة عسکرة و کان اذا مسک شخصاً یسکمه من لحيته و  
 یصا ربیه من وجهه و یضطجع یحیی و یله الاطلاق و کان لا یتطیع کبر الناس الی بل هیبتهم  
 من جنیه و کان رضى الله عنه یقول لا یکمل الرجل حق یتکون مقامه تحت العرش علی الدوام  
 کان الله عنه یقول لا یرض عندکما الا فاعل الذی کمل منه و یسجد الخلاق کالغیا و یرى کما  
 یقول المحققین این عبارات دامیک که شیخ محمد جعفری کلبجائین فائق علوم و معارف حکیم میفرمود و صاحب  
 عظمت و جلالت و کرامت و فضل و کرامت و خرق غایت بود که زمین نزار او مثل طریقی بود که از آن ستاره میخیزد  
 و باطن مردم را بنظر بصیرت ملاحظ می نمود و کلمات اجسام مانع رفیت باطن برای او نمیشد  
 خطاب محققین او که از سوال خواندن خطبه و ترجمه کرد و در بارش او نمود که لا اله الا الله لکم الالبیس علی السلام  
 و برگاه نامعین برین کلام حضرت سلطانی حکار که فرمود حکم بکفر حضرت او نمود و تشریف برکشید و از حضرت  
 نازل گردید و مردم به سببیت او قرار کردند و جناب او اذان حضرت زین العابدین شد و کس حرات و دخول  
 مسجد جامع نیافت و در نفوذ خاص کلبیس با جریته هدای رسانید و سلام بر او فرستاد و نیز ترک کرامت  
 عظیم برای ابطال فرمود کفر بن خویش گردید که درسی شمع مختلف همین روز خطبه خوانده با آنکه مردم  
 او را می دیدند که نزد ایشان در شرف ایشان نشسته است الحاصل برگاه شیطان تر و کابر الهیست چنان  
 جلیل المرتبة و عظیم الشان باشد که ترجیح او بر حضرت موسی در محبت الهی و ثبات بر صدق ثابت سازند و  
 حضرت جبرئیل را هم کمتر ندانند و مردم را از حقیقت جلالت و عظمت او ذایل و جایل انکارند و مردم را با خدا  
 را بافتدای او حکم فرمانند و او را در ترک سجده مخرج و محیب پندارند بلکه او را خدای مردم خدای مردم اندرند  
 سلام بر او فرستاد پس حضرت خطاب بر این افلاک و تحقیقات را انصاف ده باز بار ذکر لقب شیطان را بر من

نظام السجود و خطب

نظام السجود

نظام السجود







تا محبت خدا تمام گردد و درین باطنه تحقیق نگردد و در دوم نگویید که اگر ایشان سوختن دعوت میکردند ما شهادت میدادیم و غرض خلق بر یکسان لایح بود که آنچه در عبادت مینهادند حضرت امام حسن علیه السلام را که شما استخفا  
دین بر زبان می آورند و دوم از اطاعت حضرت و محض استانی بود پس بعد از توضیح حق و قیام محبت و ظهور عذر و شهادت  
از امامت حضرت امام حسن علیه السلام را بفرقیه و از کثرت او جز نیکو نری نبود با آنکه در حق و فرقه سبانی حکومت  
بنی امیه و بنی عباس هر یک سبب و اعتقادش در آن همه سید امامین به امامین علیهما السلام را اقتدر با حاجت  
تقیه باقی ماندن فالجری قول و فایده که اسبیل لاصح علیک و قوله فانک فی حذر و امان است  
خواب بود که می قولی لایح حضرت علیکم المیتة و الدنم حکم الخیر و الا لایه و کما فی قوله لایح المملک المیو  
لایح و لایح القیمه چا خصاص ملک یعنی تعالی خصیص بوسقته دون و قتی نثار و لیکن بطلان ملک  
و سطریت نیکو کاران و روان قیامت بر یکسان ایمان خفته شد فالقصر قصر باعتبار الوضوح لایح اعتبار اصل  
التقریر المملکة یعنی حسنی لایح لایح لایح و قوله فانک فی حذر و امان قصر اضافی خواهد بود و نیکو  
نیست بر یکدیگر ختم نمودن الامتنان لایح لایح لایح و کما فی حذر و امان و در کار عالمیان و در کار  
ست لیکن ظهور آن مقام اعلان بیشتر پس برین خصوص خصوص لایح لایح لایح که الله اگر محرم  
بر قصر اعتبار و وضوح باشد با تعلیل و منافاتی نخواهد داشت و بتقریر نیز میگویم مراد لایح لایح لایح که الله فی مقام اعلان  
ست و مشروط بشرط آن کما فی حدیث من قال لا اله الا الله دخل الجنة و لیکن کثرت اما اتفقت هذه  
التشریط فی عهد الامامین و قلما استصحت فی عهد سائر ائمه و تشرع علوم اهل بیت اعم استانه  
تشرع تقیید و غیر تقیید بقوله علیه السلام ان التقیید دینی و دین ابائی پس محل روایات امامین به امامین جعفر  
مقام تقیید منافی تشرع احکام الملبیت علیه السلام خواهد بود و بیچ آنکه آنچه از راه حجابت بر لایحیت عصر و طاعت  
لایح اسلامیه بر لایح و رسیده در باره دیگر که امام علیه السلام بدون اقامت لایحی در بر ثانی خلافت و استانه  
باستیلائی و امام طامانینه به جوس نفسانیه کلمات سر خطاسر لایحیت و تحت پس گران و تحض کذب استانه  
و سر خطاسر لایحیت و وجوب ثبات تداوت و انفعال و بافت غایت خجالت و طلال بر اخذ امام بالمال و  
بیرگز اصول صید الملوخ اقتضای این بهتان عظیم و دروغ فحیم نمیکند من ادعی فعلیه الدیان و علیها  
زده بالبرهانهای عجیب که تحلیلی با وصف و به لاف و کراف و ادعای صدق و رسد و سلوک طریق مشایخ  
و مرعات آداب کلام چنین دعوی بسبیل بلکه کافیه اثبات میرج بر زبان می آورد و آخر موجب الزام

استعفاء و التماس و التضرع

و احکام می انگار و حیرانم که کدام اصل از اصول اهل حق انقضای این بستان میکند کاش با وصف این دو علم  
و عظم و شغف و دل پر نام و اطناف و بطول بر سخت و مقام در بخار این بستان اجمال و اجمال عمل غیرت بیان  
از اصول که غیر باطلش انقضای این فرعون صبح میکند و بوالا اشاره می فرود و اعلام اهل حق  
تغیر می فرموده اند باینکه علم علیه السلام در برابر کفر عقیده کرده اند این سبوق بود و باطنی یعنی اولاً حق  
ظاهر بیکر و در تاجت تمام شود و بعد آن بنابر رعایت مصالح تفسیر می فرمودند چنانچه میر باقر داماد علیه الرحمه کمال  
هم بلند از انتخاب افتخار دارند و خباب و در استعظیم و تحجیل یاد می نمایند چنانچه تاج الدین و دان کنی که تفسیر  
که در آن مریات شیخ المشایخ شاه ولی الله اعلمی الشیخ ابوالقاسم الحسن العینی ذکر نموده میگوید حاشیه  
علی حاشیه السید المرحوم علی الشرح القصید للعلما جمال الدین محمود التیاری از احادیث اهل العباد  
محمّد بن حسین بن محمد الکرمانی قدس الله روحه الحسین عن العلامة میرزا ابی القاسم التیاری ان  
باللهی عن الاستاذ السید محمد الباقر بن محمد کمالی از ابی الشیخیر بالله اما عن السید غفر الله  
السماعی عن مؤلفه العلامة الخواجه جمال الدین محمد فی الشیواری ان فی دربر من الضیایه  
وله من احد منهم علیه السلام فی تدریس و غوامض العلوم الحقیقه و غامضات المعارف  
الدنیویة و تدبیر شرائع الاحکام الدینیة و الحدود الالهیه علی منهاج التدریج و صواب  
التأویل معصباح العالی و حکمة و مشکوة القدر و العصمة لا یجوز ان یدرسه او  
مؤلفه حارسة و من و من مراجعة باب او مظالمه کتاب و ماصد عنهم من الاخذاء علی  
قانون الذنوبه و ما كانت غرضه من ذلك علی سبیل التعلیم بیان التوسیع بها عند الضرورة و  
منهم ما قد کان فی اوضاعه للمؤمنین من جادة الحق الصریح و محبة لادین الحنیف و عقیده  
اخری من جهة ان السائل کان مفتقراً بمنزلة الجمع و لو عایدت له الاخذاء فهم علیهم السلام  
افزوده فی مسئله علی مذهبه و طریقته اذ کان کایمی هدایتیه و کایمیه استفادته  
و یومنا کتبه و باجمله کتابا صدر عن اقتضای تقیه و قلوبیه لحافه و مصلحه کما  
مسبوقه و مقروناً بهم ببیان صحاح الدین کاهله و اظهار مراحمی عن جزیه و ذلك  
کما احرز الله علیه اصلاً شمساً کما دعا ایمنی که علی بن ابراهیم از اصحاب امام علیه السلام است  
مجرد و عویث و لیلی بران ناورد و کتابی براسه ان ذکر کرده و از کتب رجال مثل منج المقال

استفاد من اهل حق

و نه از رجال و خلاصه الاقوال و رجال نجاشی و رجال روضه المتقین و رجال ابن داود و غیر این که در این  
 علی بن ابراهیم ذکر است از بعضی نشانی نیست بلکه از کتاب ابن داود طایفه است که از انصاری است که علی بن  
 روایت کند و حدیث قال علی بن ابراهیم بن هاشم القصبی ابو الحسن احمدی له یرو عن علی بن محمد  
 علیه السلام فقهه فی الحدیث و حمل الخ برقمه انما یخبر فرموده که دیگر از رجال از اصولیه و اخباریه  
 اطراف و درج ان لعل آورده اند از انهم بر منصفه ظهور جلوه غایت که این تفسیر در خبر غلط است که از کافی  
 کفایت نیست یعنی چون بخود دعاست و مستندی برای آن ذکر کرده و پیشتر کسی که در جاباب معتبر است  
 ایراد و دلیل از مشهور یعنی مخالفت منصفه با احادیث صحیح بخاری وارد کرده بر او عذر داده شد و تفسیرش کبر  
 جابابیه الله فی العالمین است که تفسیر العبد ترک تسکین لغیر قریب بود و چشم ز داود است و از کتاب  
 خویی دریافت بر او وارد شده که در القبول فاضل اخباری تسکین فرموده و درج و اطراف اصولی را ترک  
 ساخته و هشتم آنرا عجیب است که با سنده لال مولانا مجلسی روایات تفسیر علی بن ابراهیم تسکین می نماید و لال  
 و احتیاج آنکه در این خود بلکه سنده لال خود روایات صحیح قصبی نقل فرموده و در صحیحین و از الداعین آنرا می بیند  
 با ثبات و حق و همین در آن وارد است ناموس نموده و خبر شدیم پنجم آنکه احمدی این معنی که در روایات تفسیر کرده  
 از ابوالحارث است و کذب میرح و بهتان فاضل است چهل روایات این تفسیر برگرفته از ابوالحارث و روایت بلکه نسبت آن  
 رواه دیگر روایت در روایات ابوالحارث و روایت دیگر روایات قلیل که لا یخفی علی من لا ینظر بالتفصیل و معجم که  
 آنچه در رجال ابی الحارث گفته که در جعل قلمیس محمد الیس و نجل و رجال بود و این نیز معنی المقال و خلاصه الاقوال و  
 بهر حال العوام و غیر این نسبت داده اگر غرضش از آن این است که او را واضع روایات معتبر روایات حدیث  
 گفته اند پس افسری محض و بهتان قمر ایک کتب مذکوره حاضر است هر کدامی از مصنفین آن بجهل و وضع  
 احادیث او را منسوب ساخته بلکه از حدیث ابی خذیمه که مخاطب آن کتاب رجال مولانای استنادی نقل کرده  
 واضح میشود که امام حق ناطق حق است امام صادق علیه السلام می فرمودند باینکه هر از آن کذب کذب عام  
 نیست بلکه غرض از کذب ابوالحارث و غیره اظهار خلاف نفس الامر و بر ایهامی است و آنرا کذب  
 ابوالحارث و در روایات لازم می آید که در نقل حدیث هم کاروانند یعنی که حضرت اهل سنت بسیاری از  
 که زبان را در حدیث کاروانند بلکه معتقدی بنادره می بحق مرث بن عبید الله بن ابی که از علمای  
 تابعین و از روایات بسنی ارجح است و این مدعی و غیر او از اصحاب رجال او را کذب گفته اند میگوید

۳۲  
 نسخه  
 کتاب  
 رجال  
 ابی  
 داود

میگویند که طاهر است که او کاذب در حدیث بود و لیکن در روایت بنویسند که طاهر است چنانچه در میزان ترجمه  
 میگویند و همچنین علی بن وهب از مع روایتهم طاهر است فی الاطواب فی هذا الشعبی بیکد به غیر  
 بروی عنه و الطاهر له کان یکذب فی بعضه و اما فی الحديث النبوی فلو کان من ادعیة  
 العاصم بن مزاین عدی بن حنبل بن حسن بن ابی نوری که عین ابن او را کاذب فاسق و مستغفیه که او در روایت  
 صالح است و غیر از آن مستور است جمیل بن الحسنی که هواری عن ابن عقیبة قال عبد الله کان کاذب فاسق  
 قال ابن عساکر ما فی الروایة فانه صالح ذکره ابن حبان فی الثقات ابن کلام مرآت و دلالت دارد  
 بر آنکه جمیل بن حسن او صحت آنکه در بعضی جمیل و غیر حسن است که کاذب بوده لیکن در روایت امامیست و نقل  
 روایات صالح است و لا فی اعتماد و ابن حبان او را در ثقات ذکر کرده یا زود هم آنکه بر نسبت مذکوره الاثر است  
 بعلامه مجلسی طایفه و دلیل آوردن شامی بآن ذکر کرده حال آنکه نسبت ابن کتاب با نجاشی ثابت  
 عجب که از نسبت کتاب مخول که در بحای المرو مشایخ اهل سنت بر نسبت آن بغزالی سابقا و افعی انجام  
 کند و او را کس و کتب بغنی آن از خود بدو مذکوره الاثر را بی دلیل با نجاشی نسبت کند و از ذکر شامی  
 و زود و از دهم آنکه بکفته علامه باقر صاحب بحار با وصف استنباط او استدلال بر روایات تفسیر  
 این از طریق اتفاق ائمّه حجت باینکه حضرت بخاری را میباید است که ثابت میفرمود که ابو الاناس مجلسی طایفه  
 و کلام کتاب است لال و استنباط بر روایات تفسیر ابو الجارود و خود و محض ادعای کفایت نمیکند سینه دهم آنکه  
 تشیع بقتل ابن عاصم بر علامه مجلسی سبب فم و لوم ابو الجارود و ساقط است چه قطع نظر از آنکه نسبت مذکوره الاثر  
 با نجاشی ثابت نیست فم و لوم ابو الجارود و اهل بیت تشیع نمی تواند شد چنانچه در سنتی که او را در حال  
 مستقیم بود و در آخر تغیر و در کجاست و در عبارت مذکوره که حضرت مخاطب نقل کرده نیز مذکور است  
 که او را در آخر فرموده پس اگر ثابت شود که علامه مجلسی طایفه از ابو الجارود و استدلال نموده جایز است که آن  
 روایات از آن قبیل باشد که ما فخر است از ابو الجارود در حال استقامت او و هرگاه بکجه الحد و  
 حسن توفیقیه است بدانکه مخاطب بطریق تمام ذکر کرده منهدم و هیچ باطل تشنیعات را یکبار و اخیر  
 که در محال باید بود که فاضل مخاطب از تفاسیر خود و مقدوره و فضل و فاضل منصفین است  
 خبری که در تفسیر قرچ و شرح بعضی تفاسیر الحق افتاده غرض اوقات عجایب مملوت اعتقاد و کما  
 له یفرح منده که بیری الجارود من بیت من الزجاجة و اگر تفریح احصا منافع آنهم تفریح فی تسلط بر دایم

استصحاب از الفاظ و کلمات

میباشد که کتابی غنی و در مجت تصنیف سانه ما بمقتضا ما لا یدرك كله لا تترك كله بنابر شرط  
 ناظر بر حراق قلوب خالفتی و بی مقام حال طریقات تفسیرتین ایجا و اختصار و ذکر می نماید و کتب اخیر  
 جنبل که متنا و محاش غیر محتاج بیان من کلیل التلک قضای و طرازین عمر فرموده میگویند که حقیر بر برگزیده  
 و ایست تفسیر خود را بر باد فنا داده و محی طایر گشتی و در تذکره الموت عاصم فرموده قال احمد بن حنبل ثلث  
 کتب لیس لها اصل للغازی و الملاهم و التفسیر لیکن بعضی حضرت چون ویند که این کلام فادیتام  
 شناسه تفسیری از هم می آید و بعد تفسیر که تفسیر از الیه فخر و میا ناکت هباده شود و امیر و در بی اصل و دلیل  
 اقرار و نواد عاصمی دلیل آثار نهاده که این کلام محمول است بر کتب مخصوصه و نیز همان کتاب موطر است  
 قال الخطیب هذا هو اصل کتب مخصوصه و هذا التلک غیره من علیها العلم عدلنا علیها  
 و زیاده الفصاحه فیما یرى منظران بالتصانیف و پوشیده نیست که اگر امام احمد بن حنبل قدس سره کتب مخصوصه  
 بر سر من بود و تخصیص این سه فرض و تخصیص نیز که ندی اگر کتب پیشین بر سبب هم مقتدا فایس الی لایق اعلم  
 و اعتبار نیست پس بنابر این از هم می آید که تفسیر هم بی اصل یا باطل کلام امام احمد و دلالت بر تشریح و جرح  
 کتب تفسیر علی الاطلاق و او را و بیخاست که دیگر بزرگان این کلام امام محمول بر بودن کتب تفسیر بی اصل فرود  
 امام احمد فرموده و نیز آنچه سیوطی و رانقان ناقلان ابن تیمیه فی حال انتظام تفسیر میگوید و اما القسم التلک  
 یمکن معرفه الصحیح منه هذا موجود کثیرا والله المحدث ان قال کلام احمد ثلثه لیس لها اصل  
 و الملاهم للغازی و ذلك لان الغالی علیها المراسیل انتهى و انهم که این تفسیر باوصف تفسیر احمد  
 بن حنبل یا اینکه تفسیر بی اصل است چنانچه درین تفسیر اختصار و مبانی نهاده و جمیع الی الجواب و اما قول  
 امام احمد را غیر تفسیر باشد یا محلی صحیح برای آن ایجاد ساخته وانی که فکند زیرا که این و صلی که در کلام شریع  
 است و صحیح در تفسیر این قول امام احمد منافی این فرض و مبانی است و خوشوقتی او بر وجود این تفسیر نیست  
 اما تعلیل ابن تیمیه قول امام احمد را یا اینکه وجه حکم او بر بی اصل بودن این سه فرض نیست که غالب در اصل  
 است پس آنچه مسلم منافی فرض نیست زیرا که مطلوب و بیخاست این معنی است که کتب تفسیر حضرت المصنف فرود  
 امام احمد بن حنبل لای محلی و اصل است و آن بجهت تقدیر ثابت است خواه و جیش ارسال باشد خواه ضعیف  
 و افعال و تعلیل از قول امام احمد دیگر حقیقت این است هم بعد از اعتبار کتب تفسیر خود و تفسیر کرده اند و  
 احسان اگر گفته اند که کتب تفسیر مشهور است با حدیث موهوم و درو ایست که در پی آنچه میسوی و فیض تقدیر

انتقاد امام احمد  
 بر تفسیرات





والا فقال النبي صلى الله عليه وسلم في كتاب ياتني من طيبتهم ورسلك اول سنه وكره  
 الغفلة قال الشيخ والباقر والشعير وتلقاهم الغفلة حلت لك في حجب فقلها انك لا تباينها  
 اليهم بعض المفسرين من الطامات ما لم ينجي في كتاب ولا سنة صحيحة وهم يزعمون انهم قد خسرنا  
 قصصهم التي قصتها الله تعالى علينا او كذا في ذلك وجاؤه باكثر الكبار وذلك كاستئذنه  
 ابراهيم الخليل على بنيها وعلى الصلوة والسلام وما استبوع اليه من وقوع الشك في ما يتبادر  
 الى الالوهان ما نظرنا في قوله صلى الله عليه وسلم نحن اولي بالشك من ابراهيم وذلك  
 ان ابراهيم عليه السلام لم يشك في احياء الله تعالى الموتى معاذ الله ان يشك في ذلك  
 ذلك وانما كان يعلم ان احياء الموتى هو متعذر لم يدرك اني جبرتها يكون احياء الله  
 تعالى هو وهو محمول على طلب اليقين العلم فغير الله تعالى وجها من تلك الحق فيك ما كان  
 عنده وعلم حيث كيف يحيي الموتى فاما السؤال الاخر فيتم انك لا غير فكن ذلك القول في  
 سليمان وما نسب اليه الملكين هارون وهارون كل ذلك لم يرد في كتاب ولا سنة وانما ذلك  
 عن اليهود فاستقلوا امرضا لا نبيا ولا ملكا بما ذكره لهم من جرحهم انبياء الله تعالى وعلى اهل  
 هم القرآن من ذلك فانه يحفظنا واخرنا من غلط الافكار والافعال والا قول امين انتهى  
 ايضا في الباب الرابع والخمسين ما ذكره في سورة الاعراف ان الله تعالى وانبيائه وملكائه وسيدته  
 من الله عز وجل ويتجنب لطامات في وعظه كالقول في ذات الله بالفكر والكلام على مقام  
 الانبياء عليهم الصلوة والسلام من غير ان يكون ان الله لهم فلا حكم قطعي فيهم بمجانبية  
 الى اذهان الناس والقياس ان اقرهم فان الله تعالى على الانبياء احسن الشتم بعد اصطفا  
 من جميع خلقه فكيف يستعمل اعراضهم بما ذكره المورخين عن النبي وقال في المذهب  
 العظيم جازم ذلك نسبة الكلام لله تعالى وفي تفسيرهم قال المفسرون في قصته واداءه  
 لظلمه اذ باع عبده غارسه في غزاة له في اخذها وهو لهم يوسف علي بنينا وعليه الصلوة  
 والسلام فيهم بالعصية والالاهية لم يصحرا في مثل ذلك وهو لهم قصة لوط الى ان كثر في  
 ان الذين شتموا النبي صلى الله عليه وسلم في ذلك ويقتضون ان يكونوا اسد واحدا وهي غفلة عن قول الله  
 انهم اتوا من الصلوات التي فيهم الله مثل ذلك في محله من اروع ما تمته الله والانبياء والالاهية

استفصلوا في الخبر الذي في

1



هذه الاوصاف هي  
التي امكننا ان  
نكتشفها في  
الكتاب المقدس  
والتي هي  
التي هي  
التي هي

و هیچ میدانی که بخت این قلعت و این چو بوده از افاده جناب ابو بر سر که مخاطب چه اسماعیل بیفر  
 تیرید او را که کذب افتر که تقدیم ز سنانیده و این که تکی که اگر قم علی الماء و اعتقاد را از خصایص طایرست که  
 سبب عدم اطلاع زنده به این چنین انصاری عالم و آثار اشتغال بکار و بار بار و دیگر اشتغال و دنیا ناپایدار  
 و عدم ملازمت سرور سل و ضایع بوده چنانچه در هیچ بخاری مذکورست که ابو بر سر گفت که این خواند نامش را بفر  
 کان یشتغلهم المصنف بالاسواق و ان اخواننا من الانصاف کان یشتغلهم الفصل من العلم ان الله عز وجل  
 کان یلزم رسول الله صلی الله علیه و سلم یشتغل بطنه و یختصر ما لا یختصر و یحفظ ما لا یحفظ و  
 انتهی و ارجل جناب ابی بر سر که اگر قم غدا معان و حضور صاب و لا حظا فادوات شهیدی کافی است غنیمت  
 شمره حلیه خلاص و استیفا و خلاصی شمره ازین عارسان که در کوه صفا عظام استحقاق خطیفه شایسته  
 آن همه خطا و غلطی که تو دانی امر حق یا گفته چنانچه هرگاه جناب شان چهل خور آیات قرآنی یا او  
 آن همه دانی ظاهر فرموده و دیگر از غایت جبارت بر بعضی آیات قرآنی در فرموده شماره ابی بر سر که بیا بیا ای  
 ضبط باقی نامه و ملا گفت که امر تو این شریف مشغول مسامت و تر شرف کرد مصنف بالاسواق در  
 کسر العمل مذکور است این چه چیز عن عمر بن دینار قال سمعت بحاله التیمی قال و عن عمر بن الخطاب  
 مصنفی فی جهادهم فی الدینی و الدنی و المؤمنین من انفسهم و هو ابوهم فقال احکمها ما  
 غلب فقال و الله کاحکمها و هی ثم مصنف ابن کعب فقلت لعلی الی ابی فقال له ان شئت  
 الفراء یشتغل المصنف بالاسواق اذ تعذر من ردائه علی عتقک بیاب بن الحجاج و انه یفر  
 کسر العمل مذکورست عن الحسن بن عمر بن الخطاب و علی ابی بر کعب فراه و ابی فقال ابو القدر سمعنا  
 من رسول الله صلی الله علیه و سلم فانت یحیی یا علی المصنف بالیقین فقال عمر بن عبد الله  
 و عجب است که فاضل تشبه با نهم رشادت و سعادت تبیین ابی بر کعب شان خلاصه با و در شکر است  
 استیفا و خلاصه تمام از دینی نماید و تصدیق آن می گردید و نحو شکست عمر با اقتدای بنی فیه و چنانچه در کتب  
 ابی بر کعب هرگاه عمر کار بر و انت که شفعی را تعلیم کن کرده بود و خود را طایفه در تیره نالت گفت و الله انما انما  
 الله علی جبریل و انما جبریل علی محمد و انما محمد علی الخلفاء و انما الخلفاء علی بنی فیه و انما بنی فیه علی بنی فیه و انما  
 بالایشان خلقه و انما در تیره و کرمه و الذین انتقام هم یا حصان که قرأت حضرت فرمودی و انما در تیره و کرمه و انما  
 چنانچه در حدیث آمده و تفصیل از این که در حدیث آمده و تفصیل از این که در حدیث آمده و تفصیل از این که در حدیث آمده

استغفار  
 الی و ما شاکل  
 هم

نذرت روایات خلفاء و تفسیر

فقال من اقرئك هذا فقال اقر عينه ابني بن كعب فقال عاه فساله فقال اقر عينه رسول الله صلى الله عليه وسلم وانك لتبيع القطر بالبيع فقال قد صدقت الى آخر الرواية وجناح جواب حقيقته ان من انصبا انصا اعترف بالصدق الى من كذب ادعا او كذبنا انما نرضى ببله السواق بلهنا نختار وانه ان كنت في غير شدة من ديد بخوان ذكره وقال قد خدعتم ابتدوا انشاء جنين كلام صدق القيام فرموده ان جنينا نخرج وصحيح بخاري ذكره رست كه جناب شان بعد انكه سلسله استيدان كه ابو موسي اشعري بيان ان كه روه روه خود ابني اهل ابو و شيبا و ابو سعيد خدر بن ميثون بويوت گفتند حقن حلق هذا من اهل النبي صلى الله عليه وسلم لكانا الصفتون الى السواق و طابر ابي بن قتيق باز اثر برد لامي و ريسان بائع و شري بوده بانسب چنانچه كمال الدين محمد بن عيسى ميري ساكن كابل و فضائل او بر خاطر بن ترجم مانند جبهه الكلام في ذيل و دل الاسلام تصنيف شيخه و طبقاتها شافعيه تعني الدين اسد و عقد شمس في تاريخ اهل البيت البايع تعني الدين فاسي جديديه احوال و غير ان مخفي نيت در حقه السيوان مي فرمايد و ذكر التوحيد في كتاب بصائر القديماء و سائر الحكماء اصدا كل من علمت صناعت من القريش فقال كتابك ابو بكر الصدق باز اثر او كذا لك عثمان طلحة و عبد الله بن عوف و كذا محمد بن ابي اسيد بن الميائخ و المشرك اما جناب امير المؤمنين عيسى بن علي بن ابي طالب عليه الصلاه و السلام پس گو سيوطي دعاي كثر مرديات آنحضرت فرمود وليكن غايه انما مقتضين محمول بركت اضافي شديده كثره حجات فافهم مستمكن و اعظم متبحر بن اسحق شري رايه تضيير از انتخاب كثرست تا انكه بعضي حضرت الحارث بن علي اللطاف كرده اند كه انكه بچ تفسير از آنحضرت ثابت نيت و اگر بعضي كيرش فرموده را كافر فرموده گفته اند كه جبري قابل از آنحضرت مرويت وجود و دعوتش برابر كرده اند كه مصحح اطلاق جبر و اليه بودن از آنحضرت برابر تفسير مي خوانند شديدي پس كجا نيكي الهي مرجع اليه بودن از جناب بر علوم و كركند و اوين نيز كان در جواب آن بهم برآيند و خطا و افزا زيد و جلال بلكه نفاق و ضلال نريانند و انشاء عليه راي آنحضرت باطل نماند يصف امور در انجمن الهي بر فضيلت جناب امير عليه السلام ميگويد با قاف و لهم العلماء و الحكماء و الهن و باخذون بقوله فذلك من الهدى و التزيير هذا التفسير فليس الى ابن عباس المقابل انجب هذا الى الزهري و غيرهم و منسوب الى علي حاد و بساكنه و بن تيمية و جواب بن تيمية الكرامه و در انشاء تفسير خراسانيد الرزميني عليه السلام ميگويد هذا ابن عباس نقل عن علي بن ابي طالب الله بالاسناد اليه اليه ليس شئ منها ذكره علي و ابن عباس يروعن غير واحد من الصحابة

[illegible]

عبدالله بن محمد بن عبد الله

















مردم و بجز آنرا عیاشی فتنه را نمیکرد و نه قرائت آنرا و ثبات میکردند از آن بخلعت شهادت حاشا و کلامی  
 از کتاب البیاض مخبر و نظم معروف و نیز از استیعاب دیگر کتابت مذکور است که ابن مسعود در وقت عرض عیال  
 رسالت علی علیه السلام که در سلم قرآن شریف با بسال آخر از خیانت خود بر حضرت جبرئیل که دو بار درین سال  
 اتفاق افتاده حاضر بود و آنچه از قرآن سخن و تبدیل یافت همه را دانست پس قرائت او قرائت آخر است  
 فی الاستیعاب دی و کیم و جماعه معه عن الاحمض عن ابی ظبیان قال قال عبد الله بن عباس  
 ای القراءین تقرألت القرآن قالوا قریه ابن ام عبد فقال لی بل هو الاحتزان و سئل الله کان  
 یعرض القرآن علی جبرئیل علیه السلام فی کل عام مره فلما کان العام الثالث قبض فیه عرض علیه  
 مودت من خضی ذلک عبد الله فعله و ما نسجه مر ذلک و ما یدل انشی به نگاه ابن مسعود در عرض  
 اخفرت قرآن را بر حضرت جبرئیل حاضر باشد بلا یسب بیقین نرسیده باشد که مسعودین هم از قرآن است  
 اینکه از آنکه اندک العیاد بالذات جلیب بشیر و نذرین عرض ایضاً تفسیر در زید و مسعودین عرض نکرد و جبرئیل  
 هم درین تفسیر شریک گردید که تنبیه بر آن نفرمود و نایا اینکه چون مسعودین نزد دیگر صحابه میفرمودند  
 مسعود اخبار کرده باشند پس ابن مسعود و انکار بواخبار صحابه از اخباری انصار کرده لازم می آید که این  
 قول انصار معتبر و مقبول نیست بلکه دلیل بر آنست که این بار اید ترا که فاروقی اشرار رسید است زیرا که  
 تو را اخبار که فاروقی حاصل میشود و کما بین فی محلی پس کمال تحسیر است که نزد ابن مسعود تو را اخبار صحابه که همه  
 شان عدول بر نفس کتابت سنت اند و اخبار یکی از جماعه ایشان بقول شاه عبدالغفری و تحفه مفید قطع یقین  
 سنت حاصل نشد و درین حدیث اگر چه ما از ازام تکفیر ابن مسعود بر ذریب استحضرات بحسب انکار آنچه متواتر  
 است از قرآن دست بر میداریم لیکن خود اینحضرات بایس او بحسب تکذیب او خدا و رسول را خبر  
 او بخت و خاک تفضیح و تفتیح بر سر او خوانند بخت که چرا انعیان فحول و صحابه عدول جلیب بول قبول  
 صلی الله علیه و سلم را کاذب شنیدند و اعتماد بر ایشان نهادند اگر الزام کنند که صحابه ابن مسعود را اخبار بقرآن  
 مسعودین نکردند نیز قیاح عظیم که تفسیق صحابه است لازم می آید زیرا که این انکار منکر است و هشدار می باشد  
 که او در آن مبالغه نمیکرد و شیوه این انکار و اطلاع دیگران بر آن از حدیث صحیح بخاری واضح میشود و در  
 امام محمد بن حنفی که در وقت عزیر قال قلت لابن اخیان که ما من المحقق پس اگر ایا وصف  
 اطلاع بر انکارش تمییز او کند و امر حق پوشیده غافق بوده باشد و اخبار است حسن شمیری را که می بینم ظاهر

سینه و کلامی از اخباری

که عثمان اطلاع داشت بر اینکه ابن مسعود و انکار قرآنیت معوذتین میکرد و این معنی را و با بنابر او اوراق  
مخصص فکر نموده اند و هکذا عبادۃ الحسن الطبری حیث قال فی الراضی فی مطاع عثمان اما  
الخامسة عشر هی احوال مصحف ابن مسعود فلیست کما یعتقد عنده بل هو من کتب الجصاص  
فانه لو بقی فی الیک الناس اذ من ذلک الفتنة کبیرة فی الدین لکثرة ما منه من الشذوذ و  
عند اهل العلم بالقرآن و لکن فیه المعنی تین من مصحفین مع الشهور عند الصنف الثانی من  
القرآن قال عثمان لما عوتب فی ذلک خشیة الفتنة فی القرآن و قطع نظر انهم به تقریر که بکار  
انرا و کذا نصحت که ابن مسعود و انکار قرآنیت معوذتین یکدیگر و چون اهل سنت بر اهل حق بحقیقت محض و آیات قرآن  
که محمول بر بعض محامل سنیست کمال الحسن و تشبیح نمایند و آنرا در نهایت فطاعات افکارند و باینجه نیست  
تبروی چون تو بمن قرآن بالحق یا یقین نمایند پس ابن مسعود که در سوره کافه بلکه سوره را انکار کرده و  
واضح باین امور باشد علاوه بر آن و احادیث الهیست که ما بحمد و تهنید یعنی لغت هذا و اما که در جمیع  
مردم بر سر مکتب معوذتین وارد گردیده و چنانچه در فصل اول الاحکام تصنیف حماد الدین سبط بن ابی الدین حسن  
مدینه مذکور است و بعضی المشایخ علی انه ای من زعم ان المعنی تین لیست من القرآن بل فکر و حکم  
عن حال الملقاضی که امام جلال الدین الله قد ذکر فی آخر تفسیر الی الملیث حدیثی من ان  
المعنی تین لیست من القرآن فانما ذلک علیهم لعنة الله و الملاذ ذکره و انما السائر اجمعین مثل  
هذا الوعد انما و در فی حق الکتمان دون المؤمنین از اینجا ثابت شد که ابن مسعود و کافر و سید صاحب  
از جمله مؤمنین و ملعون با العالمین و ملاذ ذکر مبرین و ابنیه و مسلمین سائر الناس اجمعین بود و بسط  
جمیع تا ویلا تخفیف و توجیهات بلکه حضرت سید که شنیدی افاده مخاطب عالینا نیست بلکه اهل بیت  
حیث قال نبی صلی الله علیه و آله و سلم که بعد از وفات خود قرآن مجید را بر من مسود کرد و آنرا  
در تفسیر اهل بیت مسود کرد و بعد از وفات قرآن مجید بر من مسود کرد و آنرا در تفسیر اهل بیت مسود کرد  
ای حکم انحضرت بر او اجتهاد و تقلید شیطان واقع شده عن ابی هریرة انکما انحضرت قال قلت لابی جعفر  
علیه السلام ان ابن مسعود کان یحکم المعوذتین من المصحف فقال کتابی یقیل انما اقول فی الیک سبوح  
مدینه و هم القرآن انتهى ازینکه انهم نصحت که در تفسیر حق اطلاق دارند و اتفاقا دلالت دارد بر آنکه ابن مسعود  
قرآنیت معوذتین بمعنی و این حکم و تقلید شیطان واقع شده و ظاهر است که روایات و افادات الهیست

استقصاء الأنعام حسب المذائق

البسنت من حیات حق بلکه اصرار انان در کتابین مسعودیست زیرا که در روایات اهل سنت علاوه  
 بر این کلمه مسعودی و خودتین از قرآن میگویند و اینهم وارذ که در کتب مسعودیست که این هر دو سوره از قرآن  
 کما فی روایه عبدالبنی احمد و الطبرانی هر دو در روایت بزار و طبرانی وارد نموده کلمه این مسعودی و احکام  
 امیر خباب سالمی علی بن علی و آله سلم در خودتین این هر دو سوره میخواند و قرآن بان نمیکرد و هرگاه بخود  
 خود مسعودی تین از قرآن نزد مخاطب عمده الایمان دلیل انکار قرآنیست خودتین بمیانداشته پس این روایات  
 به خارج بسیار در اولویت دلالت بر شدت انکار خود بود و هرگاه نسبت این فعل این مسعودی را دلالت  
 بر تقلید شیطان کند ذکر آن در سبب انکار او بالاولی دلالت بر ضعفی نخواهد کرد و منتهی ظاهر است که سبب  
 رد دلالت البسنت باین فعل این مسعودی را اولی و لا غیر قلند الله و المنه که تا دلالت نمیکند کالباقی  
 و این المصنف و الرازی و الفسقلانی باینرا فاده نمیکند مخاطب الانانی یا طعن و متهم المانی را گردید و خباب  
 در ازاله الغیب چنانی ظاهر میسازد که لوم و ملام این مسعودی و باب انکار خودتین از روایت حقی طالب ثراه یاف  
 از عمده است نیز ظاهر میشود قال و کتب خبره ایشان بدین مقتضای است که حضرت علی رضی الله عنه  
 و جده بن امیر اصحاب کرام شریکی دند که شریک غالب که مشهوره خود بدیدین بزرگان قاطبه و بخت  
 بزرگو لعل آمده گویند مسعودی کفین الله در تفسیر البسنت اها احد او قیاس بر باره قرآن مجید و خودتین از قرآن  
 خلاصه صحت خود سگرانی فایده ای از اینکلام ظاهر میشود کلمه مسعودی و نزد البسنت در انکار خودتین محض  
 قضا مصلحت نموده و لیس راه احد او قیاس نمی پیوندد و این همی پیش نیست زیرا که اتفاقا واضح شد که نوک  
 اجماع مسلمین بر کفر واحد خودتین و فاحش فعل نموده و نیز مجیدین مطاعین همان یعنی را از اسباب ضعیفین  
 او نه اندر پس بنا بر این افادات ضلالت کفر این مسعودی ظاهر میشود و نه اینکه محض خلاصه مصلحت میخواند  
 پس باید اما بلکه انیکه محض حضرت مخاطب از مخالفت مصلحت چنین کفر و ضلالت باشد زیرا که خود او هم  
 در ازاله الغیب انکار بعضی الفاظ قرآن را موجب کفر دانسته پس چگونه انکار دوسوره کامله را کفر میخواند  
 کتاب آسمانی و خطابی را که نمیکند محض تنکدین الم است موجود الله تعالی و الله تعالی و الله تعالی  
 بالجمله لا یمکن انکر کفر این مسعودی تا بوصول اهل سنت بری نمیند و هرگز تا اولاد و تسولات حقیقه ازین  
 عظیم نمیشد پس هر قدر مراد این مسعودی و ارفع اعتقاد و ثوق از ان بیهوده و ضعیف ظاهر و باهر دید و ازین  
 که هرگز این عزیزت و این مسعودی و عفا و غیره و بلکه در طحال این نموده و کما فی صحیح مسلم این را دفع عن عبد الله

انکار انکار خداست









نسبت نسبه قول برويت يارى تعالى يارى على ان يكون له في عالمه

مسروق وكنت متكلمة فقلت له يقول الله تعالى ولقد آتانا آية أخرى فقال ان اول  
 هذه الآية سال رسول الله صلى الله عليه وسلم عنك فقال انما هو خير مني واخرجوا من بيوتهم  
 من طريق اخر عن داود هذا الايه فقال ان اول من سال رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 عن هذا فقلت له رسول الله هل رأيت ذلك فقال لا انما رأيت جبريل جليته على النبي اذ خرج  
 خارجا من اجابك بالتمجيد صلى الله عليه وآله وسلم خذوا مني ما فرموده من حق قلبي را ندمم جبريل من بيت  
 جبريل لا يورثكم كما نزل ايشه من جيان الحال سلمى وركب بطلان نسبت وبيت يا ايها انجاء فكن  
 انقلب واولئك من غيرت كجبريل حضرت اهل بيت نضر وقرنهم المومنين ليس بيت اذ اخبر  
 اعتقاد جبريل وبيت بر انجاء من رفيع بالله من استيلاء الجاهل ولا هذا في الصلاة ولا في  
 عائشة الكار ورويت انما في شأنه متفرق في تلك محله وكيه ما في قوله واولئك من غيرت  
 واهل بيته ايضا في رواية النبي صلى الله عليه وسلم ربه فالكرك عائشة رضى الله عنها وروى عن  
 مسروق انه قال لعائشة يا ام المؤمنين هل رأى محمد ربه قالت لقد رقت شعرا مما قال في  
 قرأت كانه ربه انما بعنار وهو يدركه اذ قال جماعة يقول عائشة وهو المسمى عن  
 ابن مسعود ومثله عن ابي هريرة في قوله ما كان البعوض اعمى ان الله لي جبريل له سمعا  
 جناح ويؤيد ذلك مما قال ابو ذر سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان الله لي  
 قال نوراني اراه وفي الحديث قال ابو ذر سمعت عمر بن الخطاب رضى الله عنه يقول ان الله لي  
 نوراني وروى سهل بن الهدي في كورست روى الشامي وابن جريته عن ابي ذر ربه ان الله لي  
 كن البعوض اعمى قال ربه اخرى قال ربه بقلبه ولم يره بعينه والاطراف انشئت كغير  
 الاكسيرة بوس جمع وركا عائشة واشتات ابن عباس في سر كره انما في جبريل سلطان في دوايب عبد  
 حديث في ان ابن عباس من متهم انك ربيت اخبرت تعالى يا تغلب بود بقلبه ابن جبريل سلطان في دوايب عبد  
 هذا فيمكن الجمع بين اثبات ابن عباس في عائشة بان يحمل فيهما على ربه ليعرفه واثباته على  
 ربه في القل انما هي بطلان ابن ابي بليل كضعف في مخالفت ان بنابر ناره في مخالفت بطلان في خوف  
 ان جبريل اراه فيكون واضح ظاهر بيت ربه انك بعد ربه ترني من فضيل ابن عباس كقول كرم في حديث  
 كونه في قول ابن عباس ان راض كروكفت كجبريل في كوني كذا تخبرت جبريل في ربه حاله في جبريل في





و بر وجه كسبت رویت بجز كذب عظیم مروجت ثانی خواهد بود و همان مجرب و عید جعفر رویت قلبی هم تمام است  
نطاعت خواهد بود پس اگر با عرض مراد این عباس همین رویت باشد انهم نزد عائشة فرجه استبان  
بود و نیز جابر بن عبد الله بن جابر بن عباس را می گویند و می فرمودند و نزد شاه عبد العزيز و بعضی دیگر  
مروجت نطاعت رویت را و در دو علیه بسیار است در هیچ بین الصیحة و بعضی دیگر که شخه متقیه آن پیش نظر  
حاضر فلویت عن عمر و بنت عبد الرحمن ابن ادد بن ابی سفيان كسبت عائشة از عبد الله  
بن عباس قال عن ابي عبد الله هذا حرم عليه ما يحرم على الحاج حتى يتجهده به و قد حدثت به  
فاكتبى الى ابيك قالت عمر قالت عائشة ليس كما قال ابن ابي نفل قلنا هذا رسول الله صلى الله عليه  
وسلم يكره في قلدها ليدن كذبت بها مع ابی قلتم يحرم على رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى يصله الله  
له فخر بعد ویر ابن عباس نائل بود و توفیق غلط و خطا در قرآن مجید و فرقان مجید که از ایمان اصل اسلام  
چنانچه سید طی زوات مدیده تفسیر قائل بودند ابن عباس را بنیقول نقل کرده و اگر چه با اقلان  
احادیث منقول شده لیکن باز در اینجا نقل یکدم تا اطر اصیان جمر رجعت با تمام افتد و البقیة  
بعضی از احادیث الدالة علی وقوع الخن القرانی و قریب مما تقدم من عائشة ما أخرجه ابن جریر  
وسعيد بن منصور و سنن من طریق سعید بن سعید بن جری عن ابن عباس في قوله حتى تستأذنوا  
قال انما هي خطأ من الكتاب حتى تستأذنوا و تسلموا الخن ابن ابی حاتم و يفظه في بعض الخطأ به  
الكذب الخن ابن ابي شاري من طريق عكرمة عن ابن عباس انه قرأ فلم يبين الذي منوال  
الله بعد الناس جميعا فقبل له انما في المصحف انما يسال الدين اهلها و قال اطر انك كذبها و هو نا  
و اما عن سعید بن منصور من طریق سعید بن جری عن ابن عباس انه قال يقول في قوله و قضى لك  
انما هي و هو ذلك الترتيب او الصدا و خرجها بائنة يلفظ استأذنوا كذا في قوله  
الواو بالصا و خرج من طریق الضم الذي عن ابن عباس كافرا و حتى بك و بقى من ذلك  
واو بالضم فقلت ان هذا بالصا و خرج من طریق اخرى فقلت انك كيف تقرأ هذا الخ  
قال و قد مر بك قال ليس كذلك تقرأها و لا ابن عباس انما هي و حتى بك كذلك كما تقرأ فقلت  
كأنك و اقول المقام من اذ كثير في الترتيب و الواو بالصا و قرأ و لقد نصينا الذين اتوا الكتاب في  
قضاء من البيت و استطاع من فضل الر و لكنه و صيبة و صيبة العباد و اخرجه سعید بن

بن منصور و غیره من طریق محمد بن حنیف عن عمار بن عبد الله عن ابن عباس انه كان یقول و لقد اتينا رسول  
 و هارون القرقان ضیاء و یقول خذ و هذه الواو و جعلوا بها هنا و التي بن قال لهم قلت ان  
 الناس قد جعلوا الحكم الایة و اخبر به ابن ابی حاتم من طریق ابن سیرین عن عمار بن حنیف عن ابن عباس  
 ان رسول الله الواو فاجعلوا فی الذین یحیون العرش و مرجوله و ما اخر جدار البنته و ابن ابی حاتم  
 من طریق عطاء بن ابن عباس فی قوله تعالی مثل نور الشکوة قال هی خطاء من الکاتب هو اعظم  
 من ان یکن نور که مثل نور الشکوة انما هی مثل نور المیمن من کشفة انتهی بوضع من الاختصاص  
 و مخفی نیست که قول او قیوم غلط و خطا و در قرآن نزل البسنت عین کفر و ضلال است بسبب بعض اشیاء یا بعض  
 و قبل الخ شکی که قرات من کفر که بالحق نیست گفت که ایضا مخفی علی ناطق الصواعق و افادات الخ طایفه و اول  
 حاله باید که همه الزامات و تشبیهات و تخریجات ابن عباس هم متوجه نکند و اگر اراه اوایل این احادیث پیشین  
 گیرند چنانچه سیوطی سران دارد پس خبریم که بر احادیث بالحق جرات تشبیه میکند زیرا که اگر این احادیث باوصف  
 نهایت حرکت آن در وقوع غلط و خطا در قرآن از کاتبین یا سخن اول یا اولی تو یا و تشبیهش همان اوایل احادیث  
 بالحق هم اوایل خواهد شد و چون باب طعن شیخ بر اوایل قیوم نیست بعضی اشیاء و مخفی ساخته اند الحال چاره از  
 قیوم و جمع این عباس نمیشاید که مورد کرده را در ما نیست اما ابی بن کعب پس اگر اقرار سانی بعلو کعب او  
 در مشافهت و محامد دارند لیکن نشان نشان او را هم بدوئی ناعلم تغییر و مظاهر طبیعی از چه احوال او غیر از او در قرآن  
 و ابی انحراف که موجب نه عظیم درین بنحو قبل که بسیار بود و انفا از کلام شاه عبدالغفر نیز دریافتی و انکار نمودن  
 معوذتین قرآن علاوه بر آنکه عمار و الدیر بسط صاحب دایره حصول الاحکام میگوید و من زعم المحدثین  
 لیست من القران فقد ذکر فی فتاوی ابی اللیث انه کثیر فله روی عن ابن مسعود ابی کعب  
 رضوان الله عنهما انهما لیست من القران انتهی و کوا ابو اللیث من کعب و عوذتین را کافر نمیدانند و بحکایت بن مسعود  
 ابی بن کعب در مشافهت برادر و لیکن افادات دیگر استحقاقین سابقا شنیدی که اجماع سالیین بر کفر منکران  
 نعل کرده و حدیثی که خود ابو اللیث و ابی کعب کرده و ابی کعب نیست و کفر منکران دارد و علاوه برین بر ظاهر است  
 که نزد صاحب طایفه دیگر تقلید بکافی و دلیلی انحرافی از آیات قرآن موجب خروج اسلام و انما کفر بنی  
 و توبه بنی نیست بلکه بنی انکار السورین الکاملین نه و نیز دیگر مخالفات ابن کعب با مصحف عثمانی چنانچه سابقا  
 افاده فرموده اند موجب نه عظیم درین بود و بنحو قبل که بسیار دیگر را کابر است هم مخالفی مصحف عثمانی را



مصعب عثمان بن عفان رضی الله عنه المبع علیہ والذی انفق صحار رسول الله صلی الله علیه و سلم ورضی عنهم علی ثلاثه ثمریان فی ذلک خطا فانما منه تأت و عنده مقلع والی الله عزوجل یراد کان مصعب عثمان هو الخو لا یحیی خلد وکان ان یقل بغير ما فیہ  
 شخصه خطار شنیو ذو هذا الشخص یقول یجد بن احمد بن ابی یوسف و ذما فی هذه الرقیعة  
 صحیح و هو قوی و اعتقاد و انما من الله عزوجل و سایر من جسر علی نفسی بک و کبر یخطو فی  
 حاله ذلک و کان منی غرقه فامید المومنین اطال الله بقاءه فی حل و سعه منی  
 و ذلک فی یوم کذا و سبع خلون من ربيع اکابر سنة ثلاث و عشرين و ثلثة ائمة ائمتی اربعاً  
 ظاهر است که مخالف مصعب عثمان از حوزة المفسرین صحیح و شیع است که بسبب آن مجاهد است بود که  
 مروی بود و متوجع از فضل او بلکه سنی که تقیید و تمجید نشان از تحققات اسلام است و معتقد و مدد از ائمه و  
 و شکی نیست نمود و علما ائمتان بن قنوی و اوید و ابوبکر بن مجاهد و احبابه داده در مظاهر و  
 اطراف مضامین و امثالهم مودع المکر و عا و کرا از بن مخالف و معاشرت بر جوع نمود و نداشت نامه و  
 فاعطی متهمان بن قنوی و خود از خبر مر و اعوان است ثابت آن و استحقاق تسل در صورت معا و و بیان  
 مخالفت نوشته و او پس بچشم که هر گاه در حق سبک شخص مخالفت قرآن عثمانی نماید بی انکار  
 و روان نماید و الفاظ آن بکیر صریح بنده و ابیه و جویر لکرا بحجاب نمایند باز نمایند که بی بن کعب را  
 که علاوه بر مخالفت مصعب عثمانی انکار را نیست فیهم می نمود یعنی خود بین را که در آن ثابت بود و انکار  
 میکرد و از جمله قرآن خارج میساخت و همچنین دیگر الفاظ آنرا منکر بود و چرا از اجاع عدول و ثقات مقبول  
 میکرد و بنده لکرا از مزید حیدر و عبارت است سمیه ابی سید السلسین از خلیفه ثانی و دیگر اسلاف ائمه و  
 فعل می نمایند چنانچه از جمیع طبقات ابن سعد و غیر آن واضح و ظاهر است و هر زمانه و ادوات و تعجبات  
 ائمه سنی که مذکور شد برای تکفیر و تضلیل بی بن کعب سبب انکار قرآن است خود نیز بکافی و و نسبت لیکن  
 از تمجید که یکم باید شنید قاضی میاض در شفا گفت قال ابو عثمان السجستانی جمیع من یخلف ائمتی  
 متفق علی ان الخلف من التریل کفر و کان ابو العالیة اذا استرا عمن و جل  
 له یقول لا یسیر کما قرأت و یقول اما الماشر کذا فلیع ذلک ابراهیم و  
 الله من کفر یخرج منه فقد کفر بکاه و نیز در شفا مذکور است قال عثمان بن عفان

استحقاق الاثر و عتبات



استفاد الا فاعلم جلد ثانی

لبنان من كتاب الله بنصره خلقه الا ان يتوب وشباب الدين خفافح وبلغ المراتم شرح شفاى  
قام من ماض كفته وقال عبد الله بن مسعود رضي الله عنه لما راه عبد الرزاق عنه من كنه باية  
القران فقد كنه به كله لان تكذيب لقائلها عز وجل وقال اصم بن العرج بالجهد المصر  
من كذب بالمشهد من بعض القران فقد كذب به كله ومن كذب به كله فقد كنه  
ومن كنه به فقد كنه بالله سبحانه امانيد بن ثابت ليس اكره فضل عدالت بان جلال او نعم  
الشان حاج ليكن الكنازك الضافات راكار غراينه قاطعا حكم لغسق وضلال ومقدور حيت اوفايند زير را  
ابو حسان زنى كرا صاحب عمل ومضامين عقيد بديست خيا نچه در اصاير بن حجر عتقلى مسطور است  
لانصاره فلان في جد يحيى بر عماره بن ابى حسن مشهور بكنيته واسمه تميم بن عبد عمرو وقيل  
ابن عمرو وقيل ابو عبد قيس بن محمده بن الجاحش بن ثعلبة بن مازن قال ابن السكيت بن دعي  
حبيبه وساق من طريق حسين بن عبد الله الهاشمي شاعره بن يحيى بن عماره بن الحسن بن  
ابيه عن جده ابى حسن وكان عتقيا بلديا ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان جالسا  
ومعه نفر من اصحابه فقام رجل ونسي فعليه فاخذها اخر فوضعتها تحت فخذه الى رجل  
فقال فعلى فقال القوم ما راينا فقال الرجل انا اخذتها وكنت العيال النبي صلى الله عليه  
وسلم فكيف بر وعلم الثمن قال لها لا تاذرين بن ثابت را او ضلان ومغويان بر دعوت ومفرشان  
ميدانست واكره كرمه كدر حق ضلكن كفار وار دست بخ او خولنه چنانچه در ستيعاب ترجمه ابواسماني زنى  
است له حبيبه يقال الله محمد شهن العقيد ويدر ابو حسان المازني هو القائل لزيد بن ثابت  
حين قال يوم الدار يا معشر اهل نصارك لو ان الله امرت فقال ابو حسان كذا الله لا يطيعك  
ف تكون كما قال الله تعالى اطعنا سادتنا وكرهنا فاضلوا السبيل وقال قائل ذلك للنعمان  
الزرقى انه هوى انصارت واما به ولا تخست كذا ابو حسان زنى زيد بن ثابت امضل مسعود وعوف بن  
عثمان ميدانست كذا مثال مرورا موجب قايه اطعنا سادتنا وكبراءنا فاضلونا السبيل كذا  
قول كفار مستبرخود وانه وما قبل وما بنى آية نكروا من ست ان الله لعن الكافرين واعد لهم  
سعيلا خالدين فيها ابد الابدين واما كذا نصيل يوم تغلب جوهرهم في النار يقولون يا ليتنا  
الله واطعنا السوء وقلوا ربنا اطعنا سادتنا وكبراءنا فاضلونا السبيل انما اتهم متعلمين



[illegible]

۱۴  
 در وقت دوشنبه و چهارشنبه  
 از ریشیا و قاضی است  
 و در وقت دوشنبه و چهارشنبه  
 از ریشیا و قاضی است  
 و در وقت دوشنبه و چهارشنبه  
 از ریشیا و قاضی است

2

أحب الناس إلى الله يوم القيامة وادناهم منه محاسبا أمام قبال القبول لنا من الله والحمد لله  
 منه محاسبا أمام حاور رواه الترمذي والطبراني وأبو داود وسليمان بن داود قال أشد الناس عدا إلى  
 القضاة أمام حاور وقال الترمذي في حديث غيره عن عمر بن الخطاب رضي الله عنه عن ابن عباس رضي الله عنهما  
 قال لعن الله العن الله منزهة يوم القيامة أمام عادل يفتقر وشيعة عدا الله منزهة يوم القيامة أمام عادل  
 رواه الطبراني والأبي داود والبيهقي وشيعة من المعتزلة والاضواء عن عبد الله بن مسعود رضي الله عنه قال  
 قال رسول الله صلى الله عليه وسلم أشد أهل النار عدلا يوم القيامة قبل نبي أو مؤمن في يوم حاور رواه الطبراني  
 وشيعة ثقات الأئمة ابن أبي عمير قال لصحيح بعض رواه الترمذي بأسناد جيد أنه قال وأمام ضلوا وعن  
 هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم أما أربعة سيقتهم الله على النار  
 الفقة الجفيل والشيم الزنا أو أكلهم الجبار رواه النسائي وأبو حنيفة في صحيحه وهو مسلم بضوء الأئمة قال  
 مالك كتابه عائل مستكر وإيضافه وروى عن ابن هريرة رضي الله عنه قال قال  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم ثلاثة لا يقبل الله لهم شهادة إن كان الله أو الله فذلك  
 أو أمام حاور رواه الطبراني والأبي داود عن ابن عمر رضي الله عنهما عن النبي صلى الله عليه  
 وسلم قال السلطان ظل الله في الأرض يارب إليه كل مظلوم من عباده فإن عدل  
 كان له الأجر وكان على الرعية الشكر إن جارا وجاف أو ظلم كان عليه الرعب وعلى  
 الرعية الصبر وإذا جارت أو لا فحطت السماء وإذا منعت الزكوة هلكت المراسي  
 وإذا ظهروا الظاهر القفر المسكنة وإذا اخضرت الدمة أزيل الكفار وكلمة أو  
 صوحا وأيضا فحقن إلى هريرة رضي الله عنه أن رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 قال من طلب قضاء المسلمين حتى يناله ثم غلب عدله جازة الجنة  
 وإن غلب جور عدله فله النار رواه أبو داود وعن ابن بريدة عن علي  
 رضي الله عنه قال القاضي ثلاثة قاضيان في  
 النار قاض في الجنة رجل قضى بغير الحق ويعلم بذلك وذلك في النار  
 قاض لا يعلم فأهلك حقوق الناس في النار وقاض قضى الحق فذلك في الجنة  
 رواه أبو داود وقتدم لفظه وابن ماجة والترمذي والله أعلم وقال حديث

شرح زبدة المناقب





الحافظ ابو ذر الصوري و ابو محمد بن النحاس المصري وغيرهم قال القاضي ابو علي بن سكرية سمعت  
 ابو الوليد الباجي يقول لا يمكن الا ان لا يكون مثل ابي عمر بن عبد البر الحديث قال الباجي ايضا ابو  
 الحفظ اهل العرب قال ابو علي بن محمد بن محمد الغساني الا ان لا يكون الحديث في المقدم ذكره ابن  
 عبد البر شيخنا من قريته بهما طلبه وتفقه ولزم ابو الوليد القرطبي بالحافظ وعنه اخذ كثير من  
 علم الحديث ودان في طلب العلم وتفنن فيه ورع برأه فافق فيها من تقدمه من رجال لا بأس  
 والف في المطايع مفيدة منها كتاب التمهيد لما في الموطا من المعاني والآثار لسانيد رتبة على  
 اسماء شيوخ مالك على حروف المعجم وهو كتاب لم يتقدمه احد المثلثة وهو سبعة عشر  
 قال ابو محمد بن حزم لا اعلم في الكلام على فقه الحديث مثله فكيف اجسر منه ثم وضع كتاب  
 الاستدكار لهذا هب علماء الامم في ان تصنف الموطا من معاني الراي والآثار شرح في الموطا  
 على جملة ونسب ابوابه وجمع اسماء الصحابة كتابا جليلا سماه كتاب الاستيعاب له كتاب جامع بين  
 العلم وفنونه وما ينبغي في روايته وحمله وكتاب الدلالة في اختصار المغازي السير وكما العقل  
 العقل والمباح في اوصافهم وكتبه كتاب صغير في قبائل العرب اسماهم وغير ذلك من التوفيق وكل  
 موافق في التاليف ما انا عليه ونفع الله به وكان مع تقدمه في علم الاثر وبصر بالفقه ومعا  
 الحديث له بسطة كثيرة في علم النسب التي وردت في شرح كثر الدراية ذكرت المحتاج بظهور بعض  
 قال الذهبي هو الامام شيخ الاسلام حافظ المغرب ابو عمر يوسف بن عبد الله بن عبد البر  
 بن صالح التميمي القشيري ولد يوم الجمعة والامام يخطب سنة ثمان وستين وثلاثمائة في ربيع  
 وطلب الحديث قبل مولد الخطيب باعوام هربت عن خلف بن القاسم وعبد الوار بن سفيان  
 وسعيد بن فضال وعبد الله بن محمد بن هادي المودني وعدة واجاز له من مصر بحفاظ عبد  
 ومن دكة الوالقا اسم عبد الله بن القسطلي وساد اهل الزمان في الحفظ والادقان في الولا  
 الباجي امير الاندلس عن اعمى الحديث وقال ايضا ابو عمر الحفظ اهل المغرب وقال ابن  
 حزم التمهيد له ما اجاب عن كل علم في الكلام على فقه الحديث مثله اصلا فكيف اجسر منه  
 وله تاليف لا مثل لها في جميع معانيها منها السكا في علمه هب فالك خمسة عشر مجلدا ومنها  
 كتاب الاستيعاب او الصافي ليس له احد مثله وقال الغساني سمعت ابا عبد الله يقول لا يمكن احد

انسان





عبد الفی مندری صاحب ترمذی در ترمذی از مضر و ابوالقاسم عبد الله بن السقطی از مکه معظمه در حفظ و  
 اتقان سر ابراهیم بن مانع و شد و کتاب التمهید و در باب تفسیر حدیث نادره روزگار و سرای مجتهدان اولی الایده  
 والالبصار و از تصانیف او کافیت در ترمذی مالکی باز در جلد در بلاد مغرب گردیده و بیشتر در اندلس بلکه  
 اکثر مورخین نوشته اند که از اندلس برآمده و سواهی بهشتا و کس از علماء وقت خود دیگری را ندیده و سواهی اینها کسی  
 علم نیاموخته و با وجود این علم او کمتر از خطیب مدینه قلی بن حزم نیست بلکه بعضی چیزها را از او است که نزد دیگران  
 نیست صدق و دیانت و حسن اعتقاد و اتباع سنت که او را نصیب و کم کسی از علماء نصیب شد از هرگاه  
 پاره از جلال و فضائل و عوالی مناقب ابن عبد البر گوش بوش شنیدی الحال عبارت او که در آن سرسخت  
 باخراش ابو موسی از جناب امیر المؤمنین علیه السلام ملاحظه بایر کرد قال فی الاستیعاف فی ترجمه ابی موسی  
 الاستیعاف فی الکنی و انه یزل علی البصره الی صدق بن جلاله عثمان ثم لما دفع اهل الکوفه سعید بن العاص  
 و لو ابی موسی و کتبوا الی عثمان یسألونہ ان یولیه فافتره فلم یزل علی الکوفه حتی قتل عثمان ثم  
 کان منہ بصفین فی التحکیم ما کان و کان فاعن علی کانه غلبه و لم یستعمله و غلبه اهل  
 فی رساله فی التحکیم و نیز صاحب تنقیح در مقام دیگر ازین کتاب تصریح بغضب از مخصوص و در کار  
 حبیب حبیب نیز در غفار مینماید و از ذکر کلام حذیفه صاحب علم المناقین حتی او یبول و خوف المصی  
 خود ظاهر ساخته اعراض از آن میفرماید و بدعای مؤخر برای چنین ناصبی حدیث رنگ اشتباه از سخاقت  
 و عناد خود با اهل بیت امجاد می داید حدیث قال فی ترجمه عبد الله بن قیس بمسلسله و لاه عمر  
 و حذیفه المصنفه عننا فلم یزل علیها الی صدق بن جلاله عثمان فغزاه عثمان عنها و کلاهما عبد الله بن  
 عامر بن کریر و فزل ابو موسی حشد الکوفه و سکنا فاما ما دفع اهل الکوفه سعید بن العاص  
 و لو ابی موسی و کتبوا الی عثمان یسألونہ ان یولیه فافتره عثمان علی الکوفه الی ان مات و غزاه  
 علی عنها فلم یزل و احب اهل علی حوزاء منہ ما قال حذیفه فقد روی فی الحدیث کلام کر  
 ذکره و الله یغفر له ثم کان یوم الحکمین ما کان هرگاه ابو موسی مخوف از جناب امیر المؤمنین  
 غضبناک بران امام دین که موالات اطاعت آنحضرت فخر اهل سعادت یقین است باشد که و ضلال و  
 و بلاد و بو ازان رئیس الفجار و عمده الاشرار ثابت و بر سر و مثل حذیفه صبح واضح و روشن گردید این  
 یکی آنچه تعصب و لد و در صواعق حرقه میفرماید الحدیث الرابع و الثلاثون لخرج المدار قطونی الا

استقصاء الامام جلد ثانی  
 ۴۸

عن ابن عباس ان النبي صلى الله عليه وسلم قال علي باب خطه من خرج منه كان مومنا ومن  
 من خرج منه كان كافرا ومن خرج منه كان كافرا ومن خرج منه كان كافرا ومن خرج منه كان كافرا  
 از علماء الهندت مذکور است اخرج الدیلمی عن ابن عمر رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم  
 علی باب خطه فمن دخل منه کان مومنا ومن خرج منه کان کافرا وعلامة منوطی مجدودین  
 سنیه رمانه تا سیمین حدیث را روایت کرده چند نسخه در کتاب جامع منیر مرصع البشیر النذیر که در توفیق آن  
 میفرماید هذا کتاب او دعت فيه من الکمال النبویة الوفاة والحکم المصطفویة صوفیة اقتضت  
 فيه علی الاحادیث الوجیزة ولخصت فيه من معاد الاثر بیره وبالغت فی تجزیه التخریر  
 فترکت القشر ولخذت الباب صفته عما تقدم به وضاع او کذاب ففقا لکتاب المولف فی هذا  
 النوع کالفاة والشهاب حوی من نقائل الصناعة الحدیثية ماله یودع قبله فی کتاب گفته  
 علی باب خطه من دخل منه کان مومنا ومن خرج منه کان کافرا فقط فی الاقراد عن ابن عباس  
 قلید الحج والمنة که بنا برین حدیث است یعنی که آنکه سنیه روایت آن کرده اند ابو موسی اشعری بسبب تحریف از  
 جناب امیر المومنین علیه السلام وفضیلتا بودن بر آنحضرت و خوشنود شدن از آنجناب بنسب جناب امیر المومنین  
 علیه السلام و سلم کافر و سیدین خارج از زمره مومنین و مسلمین باشد و اگر چه صفا استیفا در حفظ ناموس امام و مقتضای  
 و شرف و فضیلت و عیب او سعی جمیل بتقدیم رسانیده از اطهار کلام خدا بیدل در دیده حتی الوسخ در انضای آن  
 نیز علی آیه لا یلک الله شیئا الا کتبناه لحق و انتم تعلمون گردیده و ستم ناصیه خود بدایع کتمان حق پسندیده که سبب  
 ارباب که عارف اسالیب کلام است باوصف انیمه اتهام و احتیاط و شرف مقصود بی می بر و در الواح  
 و قرقر طعیه میداند که کلام خدیفه در غایت قصوی ذم و ملام آن رئیس الطغام بوده که شهادت اسباب  
 و ثبوت نفاق آن عده اهل شقاق داده زیرا که ابن عبد البر در کتاب استیفاء بیاری از اشارات اصحاب و فضیلت  
 و قبایح ایشان طعن یکی بر دیگری نقل کرده و از ذکر آن کراست نموده از جمله آنکه در ترجمه عبد الله بن عباس  
 که او خطبه شعله تفسیل ذم و ملام و سب و معاویه خوانده که از آن انصاف است که معاویه فحاشا که کرده بیاطلاع تا که کرده  
 حاصل حق نماید و جمله و صو که بر اهل حق اعرب و اجزای و مزین ساخت بر این اعراب اجزای و اجزای و اجزای  
 که در در قلوب ایشان محبت نشسته را و بپیش اهر بر ایشان کرد و او عدد و خاله است و او و اتباع او و خلفاء و  
 اند که تعزیر ایشان از اهل حق خواسته و رسولی و خزی ایشان آتیا نموده و قتل و دلت و مقهوریه ایشان را آتیا

49  
 استقصاء از اقوال علمای

شفای صدور قوم مؤمنین دانسته و گفته که ایشان فرقه باغی اند از انجمله آنکه ترجمه طلحه بن عبید الله از جناب  
 امیر المؤمنین علیه السلام خطبه نقل کرده که از آن واضح میگردد عائشه و طلحه در سر خون عثمان ریخته و مظلوم  
 تبعه عثمان نزد ایشان و ایشان فرقه باغی اند و این هر سه میدانند که انتخاب بر حق است و این سطل اندازند  
 تدریس معایره در قتل امام حسن علیه السلام ترجمه آنحضرت نقل کرده ظاهرست که تدریس در قتل احاد مؤمنین حقا  
 قبیح و شنیع است چه جانه سبیس در قتل فلک کبیر بول و رسول صلوات الله و سلامه علیه آله و از انجمله قتل کرد  
 معاویه حجر صحابی را که بنص او از فضل اصحاب است ذکر نموده در روایات داله بر نهایت شناعة و فطالت  
 این فعل شنیع آورده الی غیر ذلک مرید طاع الصحابه و مخازین المعنی تطهر من تتبع کتاب الاستیعاب  
 او تشرف به اعظم نصیحتا الاصل فی هذا الباب هرگاه ابن عبد البر میفرماید فضیلت و قبیاحت اصحاب کبار کرد  
 و از اظهار آن گرفته نموده پس کراست اوز ذکر کلام خلیفه در حق ابوموسی دلیل صریحت بر آنکه آن شنیع و فاضح نزد  
 او ازین شناعة و قبیاحت بوده باشد و گفتی بذلک حضراتنا و هو انما کلام خلیفه که ابو عمر از ذکر آن دل زدید  
 و زبان بریده آنست که بعضی مردم چون ابوموسی را نزد خلیفه بین و موصوف ساختند بختاب ایشان گفت  
 اما انتم فتقوا نواک اوما انا فاشهد انه عدو لله و لرسوله و حرب لهم فی الحیوة الدنیا و الاخری و انتم  
 الا انهم ما دیوم لا ینفخ الطالمین معذرتهم و لهم للعنة و لهم سوء الدار چون این کلام  
 در قیامت اوم و طام و طعن و مذمت و تکفیر و تضلیل ابوموسی صریح است اگر ذکر آن برین  
 عبد البر گران آید چندان عجب نیاید و الا دیگر کلمات سجده سینه اخفایر انشاید و از طرافت آنست  
 که کو این عبد البر بر عسم خود این کلام خلیفه راست کرده لیکن در حقیقت بحسب تفسیر باخراوف او  
 از جناب لایت یاب لاعن شعور پرده از روی کار برداشته زیرا که باخراوف آنحضرت و بعضی از جناب  
 موجود حق این کلام بر اوست چه قطعا ثابت شده که مخالف باخراوف از انجمله موجب طلاق و ضلال و انقضای  
 دلیل نفایس است و حدیث ما کما تعرفون المنافقین لا یغفرهم علی بی بیطاکه صاحب استیعاب  
 ترجمه جناب امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرده معر و مشهور و نیز اتحاد مفسرین باینکه عداوت آنحضرت موجب است  
 خدا و رسالت در کتب معتبره مذکور و مسطور پس بعد ثبوت باخراوف ابوموسی از آنحضرت در صدق اخفی  
 که ابوموسی عذر خدا و رسول و دشمن ایشان در دنیا و قیامت بوده چه مقام بر سبب است و بر خیزد بعد تفسیر  
 صاحب استیعاب باخراوف ابوموسی از جناب امیر المؤمنین علیه السلام که از اعظم شواهد و ابرار بر این است

استیعاب اصحاب صدره

احتیاج بشاید دیگر نیست لیکن بنابر مزید ایضاح طرفی از شواهد سخنان بعضی عناد آن رئیس اهل فساد آن  
 امام علیه السلام علیه السلام صلوات الله علیه و آله و سلم روزی که در مسجد کوفه ایستاده و در میان جمعیت  
 از مردم کوفه خواست ابو موسی ایشان را از حضرت آنحضرت بازداشت و علم خلافت و شرفاقت و عناد آنجناب بر دوا  
 بن حجر عسقلانی در فتح البیاری گفته قوله بعث علی بن عمار بن یاسر حسن بن علی فقد ما عیننا الکو فی ذکر  
 عمر بن شبة والطبری سبب ذلك بسند هم الی ابن ابی لیلی قال کان علی اقر ابی موسی علی  
 امره الکو فی فلما خرج من المدينة ارسل هاشم بن عقیبة بن ابی وقاص الیه ان افضض قبلك  
 من المسلمین من اعول فی الحق فاستشار ابو موسی السائب مالک الاشعری فقال اتبع ما امرت به  
 انی لا اری ذلک و اخذ فی تحذیل الناس علی النهوض فكتب هاشم الی علی بذلك و قد یکنیا  
 مع رجل بخلیفة الطائی فبعث علی عمار بن یاسر و الحسن بن علی یستقران الناس و امره طه بکعب  
 علی الکو فی ازین عبارت ظاهر میشود که ابو موسی اشعری چندان که رابر مخالفت و معاندت جناب امیر المؤمنین  
 علیه السلام برست که باوصف امر آنجناب با آنها عن مردم بنصرت آنغالی قناب حکم بخاوند آنحضرت حق  
 و صواب از اطاعت معاندت و نصرت و معاندت امن فراموشید و اغراض افضال مردم و بازداشتن ایشان  
 از نصرت آنحضرت کوشید و از مزید عداوت و جنایت بر بعضی عدم امتثال امر آنحضرت و ترک حضور و حش  
 و ترغیب و ترغیب مردم بر نصرت آنحضرت که تفاکرده و سکوت بخت را کافی ندیده سعی و جهد و جب  
 تحذیل مردم نموده و معاندان آن معاند بعضی در صبی عنید در منع مردم از نصرت جناب امیر المؤمنین علیه السلام  
 و استحقاق و انانیت آنحضرت بر مرتبه رسیده که از مزید بغض و عداوت هرگاه عمار بن یاسر و محمد بن ابی  
 مردم را بنصرت آنحضرت ترغیب کردند و آنها استشاره از ان خائن پیرین نمودند بحواله ایشان گفتیم  
 که سبیل آخرت آنست که لازم گیر و بویوت خود را و سبیل دنیا و ناز آنست که خروج کنید همراه کسانی که از شما  
 یعنی عمار بن یاسر و محمد بن ابی بکر عبد الله بن مسلم بن قیس بن ابی نضر المروزی الکاتب در کتاب الامامة و سبیل  
 که از آخر ان افضحت که او تحری صدق و صحت ادب روایات و منقولات آن کرده و میث قائم الاما  
 و السیاسة و کلمات اخبارها و مشربنا الصدق ان شاء الله فیما ریناه و الصلوة فیما نقلناه عن  
 علمائنا و کتبنا به عرفها شاعرا علی بلغنا علمه و حقیقنا خطه انقی میفرماید و ذکر و ان علیا  
 منازل تریب من الکو فانه بعث عمار بن یاسر و محمد بن ابی بکر الی ابی موسی الاشعری کا ابو موسی

استفاد از اخبار جناب امیر

حاملان اعمان علی الکوفہ فبعضها علی المیہ والی اهل الکوفہ فنیستند نصرتهم فلما قدر ما علیہ قام عمار  
بن یاسر و محمد بن ابی بکر فادعوا الناس الی نفیة علی فلما امسوا دخل رجال من اهل الکوفہ علی  
ابی موسیٰ فقالوا ما نری الخرج مع هذین الرجلین الصاحبین ام لا قال ابو موسیٰ اما سبیل  
الاکثره ففان تلووا بیوتکم واما سبیل الدنیا وسبیل المنار الخرج مع من آتاکم فاطاعوا فقباطا  
الناس علی علی بلغ عمار او محمل اما اشار به ابو موسیٰ علی و لم یکن فالتیاه فاعلظاله فی القول فقال  
ابو موسیٰ والله ان سبیلہ عثمان فی غنیة و غنی صاجیکم و لکن لا اذا لقتنا لئلا نالی قتال قال ا  
من سبیل حتی نفرج من قبلہ عثمان ثم فرج ابو موسیٰ وصعد المنبر ثم قال ایها الناس ان  
اصحاب رسول الله الذین صحبوه فی المواطن اعلم بالله و برسوله ممن یصحبه وان کم حقنا  
علی اوجیه الیکم ان هذه الفتنة الناکمة فی ما خیر من البیقطان والقاتمة فی ما خیر من السباع والشیاع  
خیر من الذاکب فاعملوا سیوفکم حتی تبغی هذه الفتنة ایزین عبادت واضعوتکم ان یمنع منکم  
وان معاذ ظلم جمول خیدان و در خذلان امیر مومنان علیہ صلوات ربکم ان کوشید و در مخالفت حتی تمسوا  
و معاذت سنت و کتاب خویش کہ معاذ الله نضرت ان حضرت را کجانب سالتاب صلی الله علیه و آله وسلم بار بار  
بمفرجات و تلویحات حض و ترغیب اصحاب بران و وعید شدید بر ترک آن فرموده باعت استحقاقی بار و  
عقاب پروردگار دانسته و از مزید قاض اعانت آنجانب را سبیل طلب و دنیا داریا بدو طریق طایمان کرد  
گمان کرده داد مخالفیت معاذت باجانب سالتاب صلی الله علیه و آله وسلم لا احتجاب آده کوشش کوشش در  
تخذیل مردم نموده بر خلاف مستشار مومنین حیانت و ترک امامت را پیش نظر داشته باضلال ازلال  
قوم جبال پر راخته خود را بصح اتباع خود در مساوی ضلال و هلاک انداخته و از غایت عداوت و شرارت معاذ  
و مخالفت شقاق و نفاق برینقدر اکتفا نکرده مثل شیطان بر منبر ضلال برآده در کذب و بتیان مجازفت  
و عدوان افسر و طغیان و قاض و جلالت و صفات و شقاوت و کثرت و جبارت مبالغه تمام نموده و لا تسبیح  
بنفی صحابت از داعین منبرت امیر المومنین علیہ السلام رب العالمین کہ از جمله شان حاوی معالی ناثر و اثر  
محاسن مفاخر حضرت عمار بن یاسر کہ از جمله صحابہ عدول خواص مصاحبان جناب رسول مقبول صلی الله  
علیه و آله وسلم است بوده نموده سبحان الله صحابیت مختصر در ان ناصبی فی شعور و امتثال او اصحاب  
کذب و در گردید حضرت عمار بن یاسر و دیگر اصحاب کرام کہ نصرت جناب امیر المومنین علیہ السلام

استصحاب الامام جلد ثانی

استصحاب الامام جلد ثانی









مذموم ما ملو ما مدح حوراء مطر داعى الرحمة ودر نهاين اثير زورست في حديث عمر فة ما من يوم  
ابليس فيه اذ حور ولا اذ حق منه في يوم عرفه الدحور الدف بعنف على سبيل الاهانة  
والاذلال والدحق الطرح والابعاد ويزدريها كفته واصل اللعن الطرد والابعاد من الله ودر  
تفسير كبر سمي بفاتج النبي تقيير من كان يريد العاجلة الاية سطرست قال لقن الله رحمة الله هتلا  
داخله في معنى قوله وكل انسان الزمان طارئة في عنقه ومضاه ان الكمال في الدنيا مقسمان  
فمنهم من يريد بعمله الدنيا ومنافعهما والرياسة لها فهذا بانف من الانقياد والادب  
عليهم السلام والدخول في طاعتهم والاعابة لدعوة تمام استغفار من ذوال الرياسة عنه  
فهذا قد جعل طائر نفسه شوما لانه في قبضه الله فيو تيه الله في الدنيا منها لا  
كما يشاء ذلك الانسان بل كما يشاء الله الا ان عاقبته جهنم يدخله فيها فيصلاها  
مذموم ما ملو ما مدح حوراء منقيا مطر ودا من رحمة الله وفي لفظ هذه الآية فوات  
الفائدة الاولى ان العقاب عبارة عن مضرة مقبوضة بالاهانة والذم بشرط  
ان تكون دائمة وخالية عن شوب المنفعة وقوله ثم جعلنا له جهنم يصليها ابتداء  
الى المضرة العظيمة وقوله مذموم ما اشار الى الاهانة والذم وقوله ثم جعلنا له جهنم  
الطرح عن رحمة الله وهو يفيد ان تلك المضرة خالية عن شوب النفع والرحمة ويؤيد كونها دائمة  
وخالية عن التبديل بالرحمة والخلاص والبركات نسفي وتفسير مدارك كفته من كان يريد العاجلة  
جعلنا له فيها ما يشاء لا ما يشاء لمن يريد بل لا ما عاده الحار وهو يد البعض من الكل اذ  
يرجع الى من ارى من كانت العاجلة همه ولم يرد غيرها كالكمرة تقف لنا عليه من منافعه ما يشاء  
من يريد فقيد المعجل بمشيته والمهمل لابلادته وكذا الحال ترى كثيرا من هؤلاء الذين  
ولا يعطون الا بعضا منه وكثيرا منهم يمشون ذلك البعض وقد حرموه واجتمع  
عليهم فقر الدنيا وفقر الآخرة واما المؤمن التقي فقد اختار عني الآخرة فان ربي خطا من  
الدنيا اينها والا فربما كان الفقير خير له ثم جعلنا له جهنم في الآخرة يصلها كي دخلها  
مستحقا مدح حوراء من رحمة الله ونفوي در عالم كفته ولا تجعل مع الله اله اخر خاطي اليوم صلى  
عليه وسلم في هذه الايات والمراد من الاممة فتلقى في جهنم ملوما من حوراء مطر ودا

استقصاء الاقسام جلد ثمان  
استقصاء الاقسام جلد ثمان

مبعدا من كل خير ودر تفسير كبر تفسيره ولا تجعل مع الله الخ فالتقى في جهنم ملو ما  
مدحور الغنة ثم انه تعالى ذكر في الآية الاولى ان الشراك يجب ان يكون صاحبه ملو ما  
وذكر في الآية الاخيرة ان الشراك موجب ان يلقي صاحبه في جهنم ملو ما مدحور  
فاللوم والتخذل يحصل في الدنيا والقائه في جهنم يحصل في يوم القيامة ويجب علينا ان نذكر الفرق  
بين الملوم والتخذل وبين الملوم المدحور فيقول الفرق بين الملوم وبين الملوم وهو ان يكون  
من ملو ما معناه ان يكون الفعل الذي اقدم عليه قبيح منكوه فكذا كونه ملو ما اذا ذكر ذلك  
فبعد ذلك يقال له لم فعلت مثل هذا الفعل وما الذي حملك عليه ما استغفرت من هذا العمل  
الا انما هو ان يفسدك فهذا هو اللوم ثبت ان اول الامر هو ان يصير ملو ما وانما ان  
ملو ما واما الفرق بين التخذل وبين الملوم المدحور فنون التخذل في عبارة عن الضعف يقال فخذل  
اعضائه اي ضعفه واما الملوم المدحور في المظهر والطرح عبارة عن الاستغفار والاعتراف  
وتخيل فيه مما نال فكونه ملو ما ولا عبارة عن ترك اعانة وتوقيضه الى نفسه وكونه ملو ما  
عن امانة والا فانه يغايه في رتبته بامر المؤمنين عليه السلام تخرج فرموده كذا ابو موسى نزد من غير ما نوت  
كه او از من گر خيجه و مردم را از رفتن من باز داشته سبط ابن الجوزي تذكره خواص الامم گفته قضينا الحكيم  
لما فعل معاوية ما فعل قال بنعت حكما رضاه وابعثي احكاما رضوا به فاخار اهل الشام  
عن روين العاص واختار اهل العراق ابو موسى الاشعري فقال علي كاره رضيه وهو عندك  
غير ما هو في حكمه يعني وخذل الناس عنى ولكن هذا البر عباس از بن عباس ثابت است كه ابو موسى  
نزد جناب امير المؤمنين عليه السلام خائن و غير ما مولى ملوم و مطعون بوده كه از جناب گر خيجه و شره ديانتا  
گسيخته و بدامن خيانت و ترك صيانت و خيجه بنزد عدا و مردم را بر خذلان انجفرت بر انگيخته و جناب امير المؤمنين  
عليه السلام چنانكه عيب و زنت ابو موسى بسبب ترك نصرت خود نموده بجهنم سعد بن مالك بسبب  
تخلف عيدين و دم مي فرمود حاكم درستك گفته و اما ما ذكر من اجاز ان سعد بن ابى وقاص  
عن القتال فخذل ثناء ابو بكر يا يحيى بن محمد العنبري شا ابراهيم بن ابي طالب علي بن ابي طالب  
فخيل تناسل الملك عن خيجه بن عبد الرحمن قال سمعت سعد بن ابى وقاص قال رجل اعطيا  
يقع فيك انك تخلف عنه فقال سعد الله انه لراى رايته و اخطا رايي ان علي بن ابي طالب

فليجاء منكرا

سعد بن ابى وقاص  
عن قتادة بن نافع  
عن ابي بصير  
عن ابي جهم

اعطی ثانیاً لان کن اعطیت احدی من احب الی من الدنیا وما فیها المقدر قال الرسول الله  
صلی الله علیه وسلم یوم غدیر خم بعد حمد الله والثناء علیه فعلن انی اولى بالمؤمنین من انفسهم  
فقال اللهم مکن مولاه ففعل مولاة وال مولاة وعاد مرعاه ورجی مدیه یوم الخیر  
وذهبوا مد منابصر فقال یارسول الله انی اومد فقتل وعینه ودعاه فلم یسرد حتی قتل  
رفیقهم علیه خیر واخرج رسول الله صلی الله علیه وسلم حمله العباس و غیره من البیت فقتل  
له العباس یخرجوا من عصبان وعصمتان و تشکر علی ما قال ما انا اخرجکم واسکنه ولكن الله  
اخرجکم واسکنه و هم انک سبیه نزلت علی بن یاسر علیه رضوان الرب الغافر ان فاشق فابر وسعانه اسیر فی حال  
او یصل علی بن یاسر ان یخرج من کربلاء فکفران فرست بر اکبر خدیو سبایا المسلمین فکفران و سبایا المسلمین فکفران و سبایا المسلمین فکفران  
کرده نکستی القروا انک نذری مسلم علی الاطلاق کیف البعالی الجلیل اهلک و از نو زار و پس اگر بوی و خطی را اسلام  
سبایستی از جواز داشت سو دم آنکه ابو موسی ترک نرفت جاب سبایه المؤمنین علیه السلام و خذلان آن حضرت  
خالفت فی اللهم وال مریح الاله دعاء من عداوه و انفس من نصره داخل من خذله و مردود و خذل  
پیر و دکار و مورد و عید شدید سر و رخا صلی الله علیه و سلم ما دست الاصال الاسما کردیده و کنی  
بذلک خزیاء خضار و صغار و شسار از امیر خبیثی در مفتاح النجا گفته و فی ذلک اخروی الطبرانی  
عن عمر بن عبد بن ارقم و حبشی بر جنازة رضی الله عنهم و فزعاً بلطف من کنت مولاة  
ففعول مولاة اللهم وال مولاة وعاد مرعاه و انصر من نصره و اعن من اعانه و عند بن  
ردویه عن ابی عباس رضی الله عنهما و فزعاً اللهم مکن مولاة فعل مولاة اللهم وال  
مولاة وعاد مرعاه و خذل من خذله و انصر من نصره و احب من احبه و ابغض من  
ابغضه و حاکم در سترک میگویی حدیثی ابو بکر محمد بن علی الفقیه که امام الشافعی بخا  
حدیثنا النعمان بر هارون البلدی حدیثنا ابو جعفر احمد بن عبد الله بن یزید الحرانی حدیثنا  
عبد الرزاق حدیثنا سفیان الثوری عمر عبید الله بن عثمان بن خنیمة عمر عبد الله بن  
بن عثمان قال سمعت جابر بن عبد الله يقول سمعت رسول الله صلی الله علیه  
وسلم یقول ینم الحدیسیة و هو اخذ فضیض علی بن ابیطالب رضی الله عنه  
هذا امیر البررة و قاتل الفجرة منصوص من نصره و مخذل من خذله ثم مد بها صلی الله

استقصاء الاقوال  
جلد ثانی  
۶۸



آنجناب خبر داده و او شیطن و اضلال داده بالادلی کافر و ملعون ضال مطعون باشد بهمت آنکه او  
 بجهنم ترک نصرت جناب امیر المؤمنین علیه السلام و تحذیل مردم گفتا نکرده زبان خرافت توانان بدم و لوم  
 نصرت آنحضرت کشاده و او اناصیت و اسوات ادب داده کفر و ضلال خود فراروی عالم نماده زیر که او  
 نصرت آنجناب لا موجب ترک آخرت و اقبال بر دنیا و باو استحقاق نار و عذاب قطار دانسته و قتل و قتل  
 با همراه آنجناب نفی سرائی ممنوع و مذموم بنده شسته و گمان کرده که مقتول شدن همراه آنجناب موجب قتل نفس  
 خود و قتل نفس آنجناب است و آری من قتل و ممانعت و فطام بر کین قاتل است و ادب جناب امیر المؤمنین علیه السلام و تنبی  
 معاند آنحضرت و هرگاه او بود چندان اسوات ادب جناب امیر المؤمنین علیه السلام و تنبی معاند آنحضرت و هرگاه او بود چندان  
 کفر و ضلال نصرت و ادب آنجناب و صاحب حق و مولف تحفه و فاضل شهید و فاضل جناب شاه سلیمان الله  
 و امثال ایشان کاشمیس رابعه النمار و روشن اسکار گردید سابقا و استی که شاه سلیمان الله در معرفت  
 نصرت فرموده که نزد جملة اهل سنت استحقاق و اسوات ادب الهیبت علیهم السلام کفر صریح و کمال  
 خسرانست و صاحب صواقع ارشاد کرده که اهل سنت میگویند که حق تعالی محبت الهیبت بی خود را بر جمیع خلق  
 واجب ساخته و کسی ایمان نمی آرد تا که عزت آنحضرت دوست ربوبی و انفس و نباشد و نیز گفته که اهل  
 میگویند که هر که ترک مودت الهیبت علیهم السلام نماید او خیانت با جناب سالتماب صلی الله علیه و آله و سلم  
 نموده و هر که مکروه داشت الهیبت آنحضرت را پس او مکروه داشت آنحضرت را و از شیخ فرید الدین عطار نقل  
 کرده که هر که میان آنجناب سالتماب صلی الله علیه و سلم و ایمان نارد با الهیبت آنحضرت پس او موسیبت  
 اجماع کرده اند علماء و عرفا بر معنی و انکار نکرده آنرا احدی و از افاده فاضل شهید در ایضاح ظاهر شده که اهل  
 بر ترکب بی ادبی با الهیبت علیهم السلام بحاجب تخریر میکنند بلکه کفر او می نمایند و منفین آنحضرت بلکه  
 مقصود از در حب ایشان کافر میدانند و شاه عبد الغزیز هم نسبت عیوب قبایح را با الهیبت علیهم السلام  
 کفر میدانند چنانچه در باب چهارم تحفه میگوید حال اناصیت اینفرقه را متاسفاناید که که چقدر بزرگان را  
 که بگریزای آنکه بر لوران آنکه بودند بجه مرتبه امانت و استحقاق بنمایند و در حق چند کس مودت  
 از اهل بیت که آنکه شامع شد و بعضی اقارب ایشان باشند در پرده محبت هزاران عیوب و قبایح  
 نسبت کنند و استحقاق امانت را از حد نمایند بالاتر از خوار و نواصیب اری دشمن و انابه  
 آنرا و آن دوست و احب از تنج کتب و روایات ایشان قبایح و عیوب کاشمیس نصرت النهار

استحقاق امانت و محبت

هوید اسمی گرد و لیکن در نیجا چند کسی از کفریات ایشان بطریق  
 نمونه از خسر و از رست می افتد انچه هشتم آنکه بلاریب و شجیه ابو موسی قرع  
 و عصیان جناب امیر المؤمنین علیه السلام نموده عصیان جناب امیر المؤمنین علیه السلام عصیان جناب  
 رسالت صلی الله علیه و آله و سلم است و عصیان آن خسر و عصیان خداست درست در کلام مذکور  
 انجیر ابو احمد محمد بن محمد الشیبانی من اصل کتابه حدیثنا علی بن سعید بن بشیر الرازی عن  
 حدیثنا الحسن بن محمد الحضرمی حدیثنا یحیی بن یعلی حدیثنا بسام الصیرفی عن الحسن بن  
 الفقیه عن معاویه بن ثعلبه عن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله  
 فقد اطاع الله و من عصانی فقد عصی الله و من اطاع علیا فقد اطاعنی و من عصی علیا  
 فقد عصانی هذا حدیث صحیح الا سند و له یخرجاه ولی الله و له صاحب در قره العینین  
 گفته قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من اطاع علیا فقد اطاعنی و من عصی علیا فقد  
 عصانی ثم کلمه ابو موسی تبرک نصرت جناب امیر المؤمنین علیه السلام و مخالفت و مخالفت آن امام مقام  
 آنحضرت کرده و منتهای آنحضرت موجب رقت جناب رسالت صلی الله علیه و آله و سلم و منتهای آنحضرت مفسد  
 خداست عالی ست حاکم درست در گفته انجیر فی ابو سعید الخدری حدیثنا عبد الله بن کاهوزی عن  
 محمد بن عبد الله بن نمیر انبأ عامر بن اسحق عن ابی یحیی عن معاویه بن ثعلبه عن ابی ذر قال  
 قال رسول الله صلی الله علیه و سلم علی من فارقنی فقد فارق الله و من فارق الله فقد فارقنی و لی  
 در قره العینین گفته و قال فی رسول الله صلی الله علیه و سلم یا علی من فارقنی فقد فارق الله و من فارق الله  
 فارقنی فارقنی و هم که اینهمه مخالفت و معاندت ابو موسی بالبدر استه باعث این جناب امیر المؤمنین  
 علیه السلام ست لایزبانی در کمال تاب و لایشک فیه حدیث اولی الالباب و انید جناب امیر المؤمنین  
 علیه السلام انید جناب رسالت صلی الله علیه و آله و سلم است و انید از آنحضرت موجب و دخول تار  
 و لمن پروردگار و غضب انید و قهار است ولی الله در قره العینین گفته قال رسول الله صلی الله  
 علیه و سلم من اذی علیا فقد اذی و حاکم درست در کلام مذکور و منتهای آنحضرت مفسد  
 ست قال یعنی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یا علی ما والله لقد اذیتنی فقلت اعود با  
 ارا و ذیک یا رسول الله قال بلی من اذی علیا فقد اذی بعد ازین حاکم گفته هذا حدیث صحیح

استفاد از حدیث امیر المؤمنین

الاسلام وادخله في جبهه ياروهم نكاح المومنين عليه السلام ومنع مردم از ان  
 وقتيچ وبيع دانستن اعانت آنحضرت در قتال لغات مخالفت معاندت لغوص من آثار واحاديث انجبا  
 سر را خياصلي الله عليه واکه وسلم کرده و در صريح بر آنحضرت نموده زيرا که جناب رسالت صلي الله عليه واکه  
 حضرت المير المومنين عليه السلام را قتل ناکثين و قاسطين و مارقين امر فرموده و حقيقت و اصابت انجناب در  
 مقابل ظاهر ساخته چنانچه کلام صاحب جناب که از ان ظاهر است که جناب رسالت صلي الله عليه واکه وسلم قتل  
 ناکثين و قاسطين و مارقين وصيت فرموده و امر صريح آن نموده که جناب المير المومنين عليه السلام نجاشي است  
 آن امر بود سابقا گرفته و حاکم در سترک گفته حد ثنا ابو سعيد محمد بن يعقوب الثقفي حد ثنا الحسن  
 بن علي بن شبيب المصنف حد ثنا محمد بن حماد بن محمد بن الفضل حد ثنا ابو زيد الاحول عن حفص  
 بن غلبه حد ثنا ابو الوالي الاصبهاني في خلافة عمر بن الخطاب قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 علي بن ابي طالب يقتل الناکثين والقاسطين والمارقين ويزر در سترک مسطور است عن  
 ابی ابي الوالي الاصبهاني قال سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول علي بن ابي طالب تقتل الناکثين  
 والقاسطين والمارقين بالطرف فان والهمز وانات وبالسعات قال ابو ابي بليت يا رسول الله  
 مع من تقتل هو الامم الاقوام قال مع علي بن ابي طالب ودر کتاب مفصل النجاشي في صفح  
 معمر خان غشائي در کورست و اخرج صحيح السنة في شرح السنة عن ابن مسعود رضي الله عنه قال  
 خرج رسول الله صلى الله عليه وسلم فاني منزل ام سلمة فاجاء علي فقال رسول الله صلى الله  
 عليه وسلم يا ام سلمة هذا والله قاتل الناکثين والقاسطين والمارقين ودر کورست العمال مذکور  
 عن ابن مسعود قال خرج رسول الله صلى الله عليه وسلم فاني منزل ام سلمة فاجاء علي فقال  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم يا ام سلمة هذا والله قاتل القاسطين والناکثين والمارقين  
 بعدک في الاربعين که در اسم در ان کتاب مسطور است عدل بن علي بن الحسن بن علي بن ابي  
 جلد عن علي قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يقتل الناکثين والمارقين والقاسطين وولي الله  
 صاحب در ذکر شايخ بنوا و شهاب المير المومنين عليه السلام ميگويد وادقميکيه حروريه بقر کرده انست که  
 آنحضرت صلي الله عليه وسلم در حجاب او اعر فرموده و در مذکور رجوع است که کذا ايضا بعضکم و بعضکم  
 واقعه در بعضي من حجاب او اول حجاب که مخالفين حکم کرده و آنحضرت صلي الله عليه وسلم فرموده

۱۱  
 طيف كيفة خزان  
 ۱۲  
 طيف كيفة خزان  
 ۱۳  
 طيف كيفة خزان  
 ۱۴  
 طيف كيفة خزان  
 ۱۵  
 طيف كيفة خزان  
 ۱۶  
 طيف كيفة خزان  
 ۱۷  
 طيف كيفة خزان  
 ۱۸  
 طيف كيفة خزان  
 ۱۹  
 طيف كيفة خزان  
 ۲۰  
 طيف كيفة خزان  
 ۲۱  
 طيف كيفة خزان  
 ۲۲  
 طيف كيفة خزان  
 ۲۳  
 طيف كيفة خزان  
 ۲۴  
 طيف كيفة خزان  
 ۲۵  
 طيف كيفة خزان  
 ۲۶  
 طيف كيفة خزان  
 ۲۷  
 طيف كيفة خزان  
 ۲۸  
 طيف كيفة خزان  
 ۲۹  
 طيف كيفة خزان  
 ۳۰  
 طيف كيفة خزان  
 ۳۱  
 طيف كيفة خزان  
 ۳۲  
 طيف كيفة خزان  
 ۳۳  
 طيف كيفة خزان  
 ۳۴  
 طيف كيفة خزان  
 ۳۵  
 طيف كيفة خزان  
 ۳۶  
 طيف كيفة خزان  
 ۳۷  
 طيف كيفة خزان  
 ۳۸  
 طيف كيفة خزان  
 ۳۹  
 طيف كيفة خزان  
 ۴۰  
 طيف كيفة خزان  
 ۴۱  
 طيف كيفة خزان  
 ۴۲  
 طيف كيفة خزان  
 ۴۳  
 طيف كيفة خزان  
 ۴۴  
 طيف كيفة خزان  
 ۴۵  
 طيف كيفة خزان  
 ۴۶  
 طيف كيفة خزان  
 ۴۷  
 طيف كيفة خزان  
 ۴۸  
 طيف كيفة خزان  
 ۴۹  
 طيف كيفة خزان  
 ۵۰  
 طيف كيفة خزان  
 ۵۱  
 طيف كيفة خزان  
 ۵۲  
 طيف كيفة خزان  
 ۵۳  
 طيف كيفة خزان  
 ۵۴  
 طيف كيفة خزان  
 ۵۵  
 طيف كيفة خزان  
 ۵۶  
 طيف كيفة خزان  
 ۵۷  
 طيف كيفة خزان  
 ۵۸  
 طيف كيفة خزان  
 ۵۹  
 طيف كيفة خزان  
 ۶۰  
 طيف كيفة خزان  
 ۶۱  
 طيف كيفة خزان  
 ۶۲  
 طيف كيفة خزان  
 ۶۳  
 طيف كيفة خزان  
 ۶۴  
 طيف كيفة خزان  
 ۶۵  
 طيف كيفة خزان  
 ۶۶  
 طيف كيفة خزان  
 ۶۷  
 طيف كيفة خزان  
 ۶۸  
 طيف كيفة خزان  
 ۶۹  
 طيف كيفة خزان  
 ۷۰  
 طيف كيفة خزان  
 ۷۱  
 طيف كيفة خزان  
 ۷۲  
 طيف كيفة خزان  
 ۷۳  
 طيف كيفة خزان  
 ۷۴  
 طيف كيفة خزان  
 ۷۵  
 طيف كيفة خزان  
 ۷۶  
 طيف كيفة خزان  
 ۷۷  
 طيف كيفة خزان  
 ۷۸  
 طيف كيفة خزان  
 ۷۹  
 طيف كيفة خزان  
 ۸۰  
 طيف كيفة خزان  
 ۸۱  
 طيف كيفة خزان  
 ۸۲  
 طيف كيفة خزان  
 ۸۳  
 طيف كيفة خزان  
 ۸۴  
 طيف كيفة خزان  
 ۸۵  
 طيف كيفة خزان  
 ۸۶  
 طيف كيفة خزان  
 ۸۷  
 طيف كيفة خزان  
 ۸۸  
 طيف كيفة خزان  
 ۸۹  
 طيف كيفة خزان  
 ۹۰  
 طيف كيفة خزان  
 ۹۱  
 طيف كيفة خزان  
 ۹۲  
 طيف كيفة خزان  
 ۹۳  
 طيف كيفة خزان  
 ۹۴  
 طيف كيفة خزان  
 ۹۵  
 طيف كيفة خزان  
 ۹۶  
 طيف كيفة خزان  
 ۹۷  
 طيف كيفة خزان  
 ۹۸  
 طيف كيفة خزان  
 ۹۹  
 طيف كيفة خزان  
 ۱۰۰  
 طيف كيفة خزان

فانما هو  
نحو  
الكتاب  
الذي  
هو  
الكتاب  
الذي  
هو  
الكتاب

الكتاب  
الذي  
هو  
الكتاب

سنة

القاتل المقتول كلاهما في النار وحضرت من فضلي تحكيم كذا ابو موسى اشعري راوذا استيعالي فرموده است  
ان الحكم الا الله واگر خلافت حق ابو بود چه تحكيم را می شد و اگر حق او بود چه القتال و جدال مباشرت نمود  
انتهی و در مقام جواب از بیگانه گفته قوله در قصه تحكيم الخ میگوئیم جواب شافی درین سبب از اشاعره بمن  
نرسیده است قوله مختصر صلی الله علیه وسلم فرموده اند که از رجوع آنچه گفتار گوئیم این حدیث عام  
مختص است یعنی منی انت که برای عرض نفسانی قتال کننده انکه باغی را دفع کننده قوله ان الحكم  
الا لله گوئیم حضرت محمد بن عبد بن عباس برای مناظره حروریه فرستاد وی جوابها سئ شافی تقریر نمود و انیت  
انچه بر اشاعره جار است و فیه یاقیه و این بنده ضعیف اعتماد ندارد و برین مقالات بلکه اعتماد نبوده  
اما حدیث صحیح است عن ابی ایوب الانصاری قال مر رسول الله صلی الله علیه وسلم علی ابن مطالب  
بقتل الناکثین و القاسطین و المارقین اخرجوا للحکم و عن ابی سعید الخدری نحو من  
ذات لیس لفظ الناکثین و قاسطین و مارقین باطبار و صفی که بیع و قتال باشد و لا یکنی کذب و انکه ابرقی قال  
حق است انتهی و کمال الذین محمد بن طلحه شافعی در مطالب اول بعد از بعضی موارثه کتاب شرح  
ابو موسی گفته و من فی ک ما نقله الامام ابو یحیی العسکری بر بسع و التبغ فی کتاب المذکور ویرفعه یسند  
عن ابی سعید قال اخرج رسول الله صلی الله علیه وسلم فاتی منزل مرسله فجاء علی فقال رسول الله  
صلی الله علیه وسلم یا ام سلمة هذا والله قاتل الناکثین و القاسطین و المارقین من بعدی و انما یجی الله  
علیه سلم ذکر فی هذا الحدیث فوق القاء اخرج بار علیا یقاتلهم من بعدی و هم الناکثون و القاسطون  
و المارقون و هذین الصفتان الذی ذکرها صلی الله علیه وسلم قد مر ما هم بهما شدید الی ان وجود  
صفه منافی الفریقة المقتضی بجماعة لتتألفهم مسلطه علیه و لا الناکثون هم الناقضون  
عقد بیعتهم الموجهه علیهم الطاعة و المتابعة لایمامهم الذی بايعوه و هم اذ انقضوا ذلك  
و صد فواعین طاعة امامهم و خرجوا عن حکمهم و انزل وافی قتالهم و یبغوا و یبغوا و انما قاتلوا الناکثین  
باغین فتعین قتالهم کما اعتمده طائفة من تابع علیا و یایعه الله فقیهین و هم الذی و خرج علیه  
و هم اصحاب اقصی الجبل فقاتلهم علی ففیهم الناکثون الخ هرگاه باریا التماسی الله علیه و آله و سلم  
در شریک الیومین علیه السلام ته ریج صریح امر بقاتل الی جعل فرموده که اگر ای امام بمقتله شما بیعت  
الیومین علیه السلام نموده بخلاف ابوسه و انصاری و عیسی بن مرثد و انصاری و غیره تو من و یحیی بن



ابن الكثير كفر صراح وضلال بولج باشد که امری را که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم واجب ساخته  
آن شیخ المتفعلین امام المسلمین از راه عناد و عداوت ممنوع و مذموم محظوظ گمان کرده و بمنزله یکدیگر و متباین  
ازین قبیل بر سر در امام علیه آله آفات التیجه و اسلام افترا کرده و علامه بر روایات و اخبار یکدیگر نشد دیگر  
احادیث و آثارهم و ملائمت میرسد بر اصابت جناب امیر المومنین علیه السلام در مقالات دارد از انجمله سیرت حدیث  
خاصه النعل که بسیاری از کابر محققین و المومنین سنی از روایت کرده اند ابو عبد الله الحاکم فی المستدرک  
و ابو عبد الرحمن النسائی فی الخصائص ابن ابی شیبته فی المصنف و احمد بن حنبل فی مسنده و ابو یعلیٰ فی مسنده  
و ابن جریر فی صحیح و ابو نعیم فی الحلیة و الضیاء المقدسی فی المختار و الذهبی فی الجمیع المختص و المحیط الطبری  
فی الریاض النضره و ذخائر العقبیٰ ابن منده فی کتاب الصحابه و ابو الحسن بن الاثیر الجزری فی السد الغابہ و محمد بن  
یوسف الرزازی فی نظم دُرر السمطین و ابو محمد الحسین بن سعید الفراء البغوی فی شرح السنه و السیوطی  
فی جمیع الجوامع و علی المتقی فی کنز العمال و مرزا محمد بن محمد خان البهخشانی فی مفتاح النجا و محمد بن طلحه الشافعی  
فی مطالب السؤل باین اختصار بر عبارات بعض این اعلام التفاسیر و در حاکم در مستدرک گفته عن ابی سعید  
قال کما مع رسول الله صلی الله علیه وسلم فأنقطعت نعله فختلف علی یصلحها فقلیل  
ثم قال انما منکم من یقاتل علی تأویل القرآن کما قاتلت علی بنزله فاستشرف لها القوم ثم فیه  
ابوبکر و عمر قال ابوبکر انا هو قال لا قال عمر انا هو قال لا و لکن خاصه النعل یعنی علفا فالتا  
فبشرکا فلم یرفع راسه کانه قد سمعه من رسول الله صلی الله علیه وسلم هذا عند محمد  
علی فطر الشیخین و له یخبر جاهد و ابو الحسن بن محمد الجزری در کتاب السد الغابہ گفته عبد الرحمن بن شیبہ  
وقیل لبشر روى عن النبى صلی الله علیه وسلم فی فضل علی روى عنه الشعبي ابن سیرین و غیره  
بن سیرین روى المسری بن اسمعيل عن عامر الشعبي عن عبد الرحمن بن شیبہ قال کنا جابوا و ساعدنا  
صلی الله علیه وسلم اذ قال لیضربکم رجل علی تأویل القرآن کما ضربکم علی تنزیله قال ابوبکر  
انا هو قال لا قال عمر انا هو قال لا و لکن خاصه النعل و کان علی یخصف نعل النبى صلی الله  
علیه وسلم خربا لثلاثة و ابو عبد الرحمن النسائی صاحب مجمع که محمدا و سابقا شنیدی رضا الحسن بن سیرین  
علیه السلام که دو نسخه آن پیش فقیر موجود گفته انبیا اسحاق بن ابراهیم و محمد بن قدامة و الفضله عن  
حیر عن کاعش عن اسمعيل بن جعفر عن ابیه عن اسمعيل الخدک قال کنا جلوسا ننتظر رسول الله



بحیثی السنته ابو محمد الحسن بن مسعود الفراء البغوی فی شرح السنه عن ابی سعید الخدری رضی الله  
 عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ان منکم من یقاتل علی تأویل القرآن کما قال  
 علی بن ابی طالب فیل ابوبکر وعبید قال لا ولكن خالف العمل وكان علی قد اخذ فعل رسول الله صلی الله  
 علیه وسلم وهو یخصمه ما اخرج له لفظ ابو علی سعید بن عثمان بن السکن المدبر ادنی حله علی بن خضر  
 الا انما رضى الله عنه عن النبي صلی الله علیه وسلم انما اقاتل علی بن ابی طالب وعلی بن ابی طالب  
 ابن ابی طالب وانا رهوبه وانا سكاره انما رضى الله عنه عن النبي صلی الله علیه وسلم انما اقاتل علی بن ابی طالب وعلی بن ابی طالب  
 مع الفریقین جهاد معا ین فی انفسهم ثلثت رادوه وان فضیلت علیه ومنتقبت حیمه بود که حاضرین تمنای آن  
 برای شیخین نمودند بلکه خود شیخین درخواست آن برای خود کردند و بیاس و حرمان دست و گریبان کردند  
 پس حیرانم که چنان ابو موسیٰ اشعری در تنقیص و خط مرتبه این فضیلت عظیم و شرف فحیم کوشید کاش اگر گفتا  
 بارشاد و جناب سالتاب صلی الله علیه و آله وسلم نداشت پردانی بتمنای حضرت شیخین سیاست و نظر  
 بوله و غرام و شفقت ایشان می انداخت که این قتال چنان فضیلت عظیم است که شیخین طریق له و تمنای آن  
 و بحرمان از آن ندانند و صبوری بر جگر فشردند پس چگونه از اعانت درین قتال رو بپسیده بلکه آبرو با عث  
 دنیا طلبی و ترک آخرت و استحقاق نافرهمیده با آنها مگر اینکه بگویند که اگر این قتال از دست شیخین واقع میشد  
 موجب رح و ستایشش بود ولیکن چون ایشان درخواست آن کردند و محروم از آن گردیدند معاذ الله فی فضیلت  
 بمنقصت و عیب مبدل شد و سابقا و هستی که صاحب تحفه در باب ایستادیت شریف ابی اسحاق  
 ذکر تمنای شیخین و حرمان شان نقل کرده و گفته که مفاد حدیث آنست که تو در وقتی از اوقات بتر و ایل مر  
 قتال خواهی کرد و همین است نه بلب لبنت که حضرت امیر و مقاتلا خود بر حق بود مصیب و مخالفان او بر غیر حق  
 و مخطی انتهی و نیز جناب سالتاب صلی الله علیه و آله وسلم در حدیث دیگر تصریح صریح و نهایت تاکید با ما  
 و حضرت جناب امیر المومنین علیه السلام و جهاد و مقاتله بقتالیدن آنجناب نموده در منقلع النجاشه کوریت لخرج  
 الطبرانی الکبیر عن ابی رافع قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا ابا رافع سیکون تبک قوم  
 یقتلوا علیا حق علی الله جهاد هم فمن لم یستطع جهادهم سیدک فیلسانه فمن لم یستطع فیلسانه فیلسانه  
 لیست بذلك شیء و اخرج ابن عساکر عن عمار بن یاسر رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله  
 علیه وسلم قال علی بن ابی طالب قالوا انما انزلت علی الحنفیة ان یضربوا ابی سفيان فلیضربوا و اخرج

استحقاق جهاد علیه و آله

قدح ابو موسیٰ اشعری

انك ابو موسى سبب مخالفت معاذ بن جبل امير المؤمنين عليه السلام وترك لغزرت انحضرت بمقالة  
 اتجانب يا اكثين قبيح وشنيع بذهبتن بسيارى از ارشادات سسر و كتابات عليه وآله الكات الحجات  
 را كه مخصوص صريح بر ملا مرت حق با جناب امير المؤمنين عليه السلام و عدم مخالفتك انحضرت سسر  
 صريح نموده استخفاف انانست فخر عالم و سرور بني آدم صلى الله عليه وآله وسلم كرده و مر از انحضرت  
 در مفتاح النجا و فضائل جناب امير المؤمنين عليه السلام گفته الفصل الثامن عشر في قول النبي صلى  
 عليه وسلم الحق معه اخرج الترمذي عن علي كرم الله وجهه قال قال رسول الله صلى الله عليه  
 وسلم رحم الله الله الله الله الحق معه حيث دار واخرج ابو يعلى والضياء عن ابي سعيد  
 رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال الحق مع ذا الحق مع ذابني عليا و  
 اخرج ابن مردويه عن عياشة رضي الله عنها ان النبي صلى الله عليه وسلم قال الحق مع علي  
 يزول معه حيث دار في رواية اخرى عنها علي مع الحق والحق معه واخرج الطبراني  
 في الكبير عن كعب بن عجرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يكون بين  
 الناس فرق وانفلاق فيكون هذا واصحابه على الحق يعني عليا واخرج ابو نعيم عن ابي  
 الفقار رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال سيكون من بعدك فتنه فافيا كان  
 ذلك فالزموا علي بن ابي طالب فانه الفاروق بين الحق والباطل واخرج ابن مردويه  
 رضي الله عنه انها لما تفرجها و دخلت دارا بالبصرة فقال لها اخي هاجدا  
 الله انك كرين يوم حدثتني عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال الحق لن يزال  
 وعلى مع الحق ان يجتلفا و لن يتفرقا قالت نعم واخرج عن ابو موسى اشعري رضي  
 عنه قال اشهد ان الحق مع علي ولكن مالت الدنيا باهلها ولقد سمعت النبو  
 عليه وسلم يقول لم ياكل انت مع الحق والحق بعدك و اخرج عن امير المؤمنين رضي الله عنه  
 كان علي على الحق من اتبع الحق ومن ترك الحق عهدا معي اقبل يومه هذا واخر  
 شهر بن حوشب اكنيت عند ام سلمة رضي الله عنها فسلم رجل فقبل من اقال انا انواتام  
 قالت حبابي ثابت دخل فدخل فرجيت به وقالت ارج طار قلبك حين طارت لنا  
 مطاؤها قال مع علي بن ابي طالب قالت وقفت والذي نفسي ام سلمة بيك لسمعة

انقضت الامور على طاعتنا

صلى الله عليه وسلم يقول على مع القرآن والقرآن مع على أن يفترقا حتى يردا على الحوض فلقن  
 بعثت ابني عمر بن الخطاب أخا عبد الله بن أبي مية وأمرهما أن يقفالا مع على موقلا وكولا أن رسول الله  
 صلى الله عليه وسلم أخرنا أن نعترف في حبالنا وفي بيوتنا فخرجت حتى أقففت نصف على وأخرج عن  
 على كرم الله وجهه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا على إن الحق معك والحق على  
 لسلك وفي قلبك ويد عينيك وأخرج عن عبد الله بن عبد الله الكندي قال حج معاوية  
 فأتى المدينة وأصاحب النبي صلى الله عليه وسلم متوافرا فحبس في حلقه بين عبد الله بن عباس عبد الله  
 بن عمر بن الخطاب علي بن عبد الله قال لما كنت أخا وولي بأهله من أربعمائة قال أبو عباس  
 وبه قال لا في ابن عمر الخليفة المقتول ظمنا قال هذا يعني ابن عمر أو أمك لان يا هذا قتل  
 قبل أبو عمك قال فأنصاع ابن عباس وأقبل على سعد قال وأنت يا سعد الذي لم تقم فحقنا  
 من باطل غيرنا فتكون معنا أو علينا قال يا سعد إنما رأيت الظلمة قد غشيت الأرض قلت ليعبر  
 ثم فأنصاع حتى إذا أسفرت مصيبت قال والله لقد أقرأت المصنوع في يد فترها وجد  
 فيه ثم فقال أما إذا البت فأنصاع رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول على أنت مع  
 الحق والحق معك قال ليعني بمن معك أو لا فقل قال أم سلمة ققام وقاموا معه دخل على  
 أم سلمة قال فبدأت ما وكلت ففعلت أم المؤمنين أن الكذابة قد كثرت على رسول الله صلى  
 عليه وسلم بعد فأنصاع قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما أرى منكم أحدا  
 أن سمعته معه قال هو قال نعم رسول الله صلى الله عليه وسلم قال على أنت مع الحق  
 معك قال صدق في بيتي قاله فأقبل على سعد وقال لأن اليوم ما كنت عندي والله لو سمعته  
 من رسول الله صلى الله عليه وسلم ما زلت خادما لعل حتى أمي وأخرج الطبراني في الأوسط  
 والضعيف عن أم سلمة رضي الله عنها قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول على مع  
 القرآن والقرآن مع على لا يفترقا حتى يردا على الحوض وأخرج ابن دويبة عن عائشة رضي  
 الله عنها أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال الحق مع على وعلى مع الحق أن يفترقا حتى يردا  
 الحوض وأخرج الطبراني عن عمار بن ياسر وأبو بصير رضي الله عنهما أن النبي صلى الله عليه وسلم قال إنما  
 أعلم أن رأيت عليا قد سلك وأدبا وسلك الناس وأدبا غيري فأسلك مع ودع الناس أن يردا علي



حضرت مرتضى رضي الله عنه اخبرنا الحكم عن ابي ذر قال قال النبي صلى الله عليه وسلم يا علي ما قال الله  
 فقد فارق الله ومرفارق يا علي فقد فارقني واخرج الحكم عن ابيه رضي الله عنه ما سمعت  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول علي مع القرآن والقرآن مع علي تن يفترقوا حتى يرد علي  
 الخوفا ما خرج الحكم عن علي قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم رحم الله عليا الله الله  
 اذ اخرج محمد حنيف دار و ذكر العال سطورا يكون بين الناس فرقة واختلاف فيكون هذا  
 واصحابه على التوحيد عليا طيب عن كعب بن عجرة وروى القري تقييف سيد علي بن ابي  
 ست عن جابر رضي الله عنه النبي اول ثلثة في الاسلام مخالفة علي وابراهيم بن عبد الله بن  
 شافعي در كتاب الاكتفا كفتة فصل في ابطال الاخبار ان علي بن ابي طالب على الحق عن اهل المؤمنين اسم  
 رضي الله عنها قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم علي مع القرآن والقرآن مع علي اخرج ابو يعلى  
 في المسند والضياء في المختارة وعن ابي سعيد رضي الله عنه قال رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 الحق مع ذا الحق مع ذا مشير الى علي بن ابي طالب اخرج ابو يعلى في المسند والضياء في المختارة  
 وعنه كعب بن عجرة رضي الله عنه ان رسول الله قال سيكون بين يدي الساعة فرقة واختلاف  
 فيكون هذا مشيرا الى علي بن ابي طالب وصح علي الحق اخرج الطبراني في الكبير وعن ابي ابي الغفاري  
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم سيكون بعد عترة فاذا كان ذلك فالزموا علي بن ابي طالب  
 فانه القادرون بين الحق والباطل اخرج ابو نعيم في المعرفة وعن ابن عباس رضي الله عنه قال قال  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم علي بن ابي طالب اما انك سئلني بعدك جهم قال في سلمة  
 من جهمي قال نعم اخرج الحكم في المسند ذلك ويزيد كتاب الاكتفا مكيه وعنه يعقوب بن علي رضي  
 عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لو ان تقول فيك طوائف من امتي ما مات  
 الاصل في المسيح اقلت فيك قوة لانه لا تموت بل لا الاصل وامن ولدت جليلك وفصل طهرون  
 او يستشفون بك حسبك ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبي بعدي واني  
 تبين مني وتقال علي بن ابي طالب في الاخرة معي وانا علي الخوفا في الاخرة معي وانا علي  
 واني من اصل الجنة من امتي واني يحيدك على منابر من نور مبدية وجوههم اشفع لهم  
 يكونوا على خير اني ران حرايت حربي وسلمك سليمان وسرك سر وعلايتك عليا بن ابي طالب

استفصا والاخبار جلد ثاني

ليكون







در شهر دوع ج اب این حدیث گفته اند بنی بر سر و چشم اهل ایمان نهفتند و مخالفت بان بطون بانست  
 اشعری را برادران اشعری و حاکم در مستدرک میگویند اخیرا ابوالکریم محمد بن عبد الله الحفید حدیثنا احمد  
 بن محمد بن نصر حدیثنا عمر بن طلحة القناد الثقة المامی حدیثنا علی بن هشام بن البراء بن عازب  
 ابیه قال حدیثی ابو سعید الخدری عن ابی ثابت مولى ابی ذر قال كنت مع علی رضی الله عنه یوم  
 فلما رأیت عائشة واقفة دخل فی بعض ما یدخل الناس فکشف الله عن ذلک صلوة الظهر فکشف  
 مع امیر المؤمنین فلما فرغ ذهب الی الملائمة فالتفت الیه سلمة فقلت انی والله ما جئت اسئل طهارا  
 ولا شرا با و لکنی مولى لابی ذر فقالت من جافقه صمت علیه فقصت فقالت انک من حدیثنا  
 القلوب مطاوعها قلت انک کشف الله ذلک عنی عند ذوال النهر قال احسنت یومئذ رسول الله  
 صلی الله علیه وسلم یقول علی مع القران والقران مع علی لیس فی قرآن حق یرد علی الخوض هذا  
 حدیث صحیح الا سناد و ابو سعید الخدری ثقة مامون و احمد بن محمد بن عمار بن احمد بن کامل حدیثنا  
 ابو قلابة حدیثنا ابو عتاب بن حماد حدیثنا الخزاز بن نافع التمیمی حدیثنا ابو جابر التمیمی حدیثنا  
 قال قال رسول الله رحیم الله علیه اللهم لود الخوض مع حدیثنا دار هذا حدیث صحیح علی شرط الشیخین  
 و لم یخرجناه اینهمه و آیات و احادیث دلالت صریح دارد بر آنکه حق برگزیده از جناب امیر المؤمنین علیه السلام  
 نکرده و انجناب در افعال و اعمال خویش بر حق و صواب بود پس مقالات انجناب هم همین حق و  
 صواب باشد های استخیر ارجی البسنت مت که امام و مقتدا اسی ایشان ابو موسی اینهمه خصوص  
 را با طاعت مخصوص پس پشت انداخته نرد و غایب مولى کل مؤمن و مؤمنة باخته نظر بر حاکم دنیا انداخته علم  
 خلاف و شقاق برافراخته مبالغه در کذب و بیعتان ساخته معاذ الله لفرقت اخفرت را خلاف حق و تهمینه  
 قبیح و شنیع بنده شسته و طرفه تراشیده که بنا بر و آیات طراز الحدیثین این مرد و یکم در مفضل النجاشی کور  
 خود ابو موسی شهادت داده بآنکه حق با جناب امیر المؤمنین علیه السلام است لکن پیام دم را باطل است یعنی  
 مردم بسبب بیان بدیقای فانی در بستن الفسافی و اوجاد ارا ترک کردند و عقاید انجنابانی بسبب بدیقه و مخا  
 جنب امیر المؤمنین علیه السلام برگزیده و دیده و دانسته از حق لغرض نمود و باطل گردیدند و شاید منقصه را  
 بجایه ارشاد سرور عباد علیه و آله الاحیاء الالف النجیة الی یوم التنا و محلی ساخته و گفته که من شنیدم از جناب امیر المؤمنین  
 صلی الله علیه و آله وسلم که یخرجونکم الی باقی هستی و حق من اقبهت پس ازین آیهت ظاهر شد

استقصاء الامم و اهل طایف

که ابو موسی وصف حصول علم بحقیقت جناب امیرالمومنین علیه السلام بسبب بیان ثبات پایدار و اعراض از  
 ثواب پروردگار و عدم استحقاق جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله اظهار نصرت جناب امیرالمومنین را ترک  
 نموده و بجزایر بعضی عداوت بران گفتا کرده دیگران را هم از اعانت آنحضرت باز داشته و بسبب غایت  
 بی دینی و غلبه سواوس شیطانی پا را در مضامین عریض قدم انحصار بر سر اهل بیت اظهار نهاده داد و فاحش نموده  
 و بتیان اضلال داده است دل بر عیب و ذمت نصرت آنحضرت و منع قتال ناگشین بجایست سکون  
 فتنه یکون القاعد فیها خیر من القائم و الماشی خیر من الکرکب نموده و بدینست که این استدلال بران  
 می ماند که کسی با حدیث و اله بر منع ایزد خلق و احادیث و اله بر امر برفق و مدارات با مردم تسلل کند  
 بر منوعیت و ذمت عیب جفا و کفار و لو من منافقین و معاذ الله بر خود جناب رسالت صلی الله علیه و آله  
 و سلم طعن را متوجه سازد که آنحضرت بر خلاف این احادیث خلق خدا را داشته و ایشانرا ایزد رسانیده و رفیق و  
 مدارات را ترک فرموده و بلکه الحجه که بطلان این استدلال که صریح اضلال است باقران خود ابو موسی  
 و تقریح صریح مخصوص سرور اهل خصوص واضح و ظاهر شده و نیز عبارین با سر بطلان آن بمشافهه بود که  
 ظاهر فرموده و بیان کرده که خطاب جناب رسالت صلی الله علیه و آله و سلم در خبریث خاص بابو موسی  
 متوجه بود آن خائن امانت و دیانت را ترک کرده تحریف الکلام عن مواضع نموده اینخبریت را  
 در باب ترک نصرت و اعانت جناب امیرالمومنین و منع قتال مخالفین آنحضرت فرود آورده در  
 کسر التعلال مسطور است عن ابی حمزه قال سمعت عمار بن یاسر یقول یا ابا موسی انشدک الله الله  
 فسمع رسول الله صلی الله علیه و آله یقول من کذب علی محمد افلیت بنی و معقل من الناک و انابا  
 عن جده یث فاجبت و لا بعثت علیک من اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله یسلم من  
 یقرک به انشدک الله الیس انما عنک رسول الله صلی الله علیه و آله انک نفسک ففقا  
 انما استکون فتنه بین امتی انت یا ایما فیها نائم اخر منک قاعدا و قاعدا اخر منک اشیا  
 فخصک رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و لیم الکفر به ابو موسی و لم یرد علیه شیاع کرای رواه ابو موسی  
 و ابن عباس و از اعظم دلایل بعضی عداوت ابو موسی و بر این قلیعه بر ضلال و مغایرت و  
 اشتقاق و انشعاب که آن بر جیم در قله حکیم بسبب مزید تلاوت طاع جناب امیرالمومنین علیه السلام از خلافت  
 ضلال است جهالت و جهالت عداوت و استخوان امانت و شقاوت و خوارت و نهایت مقوی رسانیده

استقصا الایام جلد ثانی





بایتموه اهل ذلک و در تاریخ خمس مظهر است و لما نسقم القریة فقال ندا عبدا الى الحكومة فوجی  
 علی اهل الكوفة ذبا بی مرس... الا شعری ورضی معاویة واهل الشام بهم وبن العاص  
 اجتمع الحاکم ابی منة الجندل واتفقا علی ان یخلفاهما معا وینتارا المسلمین خلیفة ذنوا به وولای  
 لخللا الحاکمان یومئذ عبد الله بن مهران الخطاکذا فی دول الاسلام فترجمه عا بالثانی حضرت معاویة  
 و لم یحضر علی قبال ابو موسی فخلع علیا ثم قلم عنده و قال خلعت علیا کما خلعه و اثبت خلافة  
 معاویة و در روضه الاحباب کورست ابو موسی بر پای جفت و خطبه گفت و بعد از حمد و ثنای بایع علی گفت  
 ای مردمان بدانید که بهترین خلق آنکس باشد که دل بر کار خود بندد و تن خویش را غم خورد و میداند که درین جنگ  
 که علی بن ابیطالب معاویة بن ابی سفیان کردند چندان نبرد خلق کشته شد اکنون من دین کار کرده اند نشین کرده  
 ام و رای زده که بعضی از صلاح کافه مسلمانان است تا آتش فتنه فرو نشیند و خون مسلمانان که زنده اند  
 ناریخته بماند رای من آنست که علی معاویه را از خلافت خلع کنیم و ایشان را ازین کار بیرون آوریم و نام من امر  
 بزرگ و مهم نازک گفت کفایت عبداللہ بن عمر بسیاریم که او مردی سخت بزرگوار است و درست و زبانی است  
 ازین جنگ بکاهد شسته است ای مردمان بیدار و آگاه باشید که من علی بن ابیطالب را از خلافت خلع کنم و آنکس  
 را از انگشت بیرون آوردم و آنکس ترین از انگشت خویش بر کشید و خاموش گشت انبیا ازین عبارت  
 واضح و واضح است که ابو موسی جناب امیر المومنین و سید الوصیین و امام الائمة الطاهیرین و امیر المومنین و امیر  
 صلوات الله علیه و علیهم اجمعین را معا و ائمة الانبیا خلافت و امامت و ریاست و ولایت ندانسته و جناب را  
 علی و من الانبیا و از خلافت خلع کرده و آنکس ترین را از دست پنجس شخص خود بر آورده و خلع خام خلع آن  
 امام محترم را شصت و نه بنایت استخفاف و انانیت قانع بای و ولایت مزین و ساد و صلیت بان کشاده هیچ  
 مسلمی بعد سماع این عبارت بخسار که غایت بغض و عداوت در ضلال و فساد و کفر و ملاک ابو موسی ارتباب  
 نخواهد کرد و اگر چه از حیا و انصاف حضرت اهل بیت که برای توجیه و تاویل این ضلال و مرجع و غمناک  
 قیج هم مستعد و آماده شد و بکمال انجیف مجاہد لاریک قلوب اهل ایمان شعله و نمک بر جرعات ارباب انصاف  
 باشند لیکن بعینیت الهی اکثر و جوه سابقه که برای اثبات شساعت مخالفت او و قتال ناگشتین نمک و شعله  
 برای دفع این توهم باطل کافی است و معتمد بعض دایاتیکه از ان بصیرت هم و علامت شجر کثرت شنبه بالخصوص  
 از انصاف باید شنید از انجمله آنست که جناب امیر المومنین علیه السلام هم عیب و طعن و لوم ابو موسی و عمر و بن العاص

بایع علی بن ابیطالب  
 السلام علی من اتبع الهدی  
 کما یظهر من انصاف  
 جنت کمال فیما ذکر  
 شنبه گویند که اگر  
 ابو موسی جانور  
 از انکه بود حضرت  
 و در روضه الاحباب  
 کورست ابو موسی  
 بر پای جفت و خطبه  
 گفت و بعد از حمد و  
 ثنای بایع علی گفت  
 ای مردمان بدانید  
 که بهترین خلق آنکس  
 باشد که دل بر کار  
 خود بندد و تن خود  
 را غم خورد و میداند  
 که درین جنگ که  
 علی بن ابیطالب  
 معاویة بن ابی  
 سفیان کردند  
 چندان نبرد خلق  
 کشته شد اکنون  
 من دین کار کرده  
 اند نشین کرده  
 ام و رای زده  
 که بعضی از  
 صلاح کافه  
 مسلمانان  
 است تا آتش  
 فتنه فرو  
 نشیند و خون  
 مسلمانان  
 که زنده  
 اند ناریخته  
 بماند رای  
 من آنست  
 که علی  
 معاویه  
 را از خلافت  
 خلع کنیم  
 و ایشان  
 را ازین  
 کار بیرون  
 آوریم  
 و نام من  
 امر بزرگ  
 و مهم  
 نازک  
 گفت  
 کفایت  
 عبداللہ  
 بن عمر  
 بسیاریم  
 که او  
 مردی  
 سخت  
 بزرگوار  
 است و  
 درست  
 و زبانی  
 است  
 ازین  
 جنگ  
 بکاهد  
 شسته  
 است  
 ای  
 مردمان  
 بیدار  
 و آگاه  
 باشید  
 که  
 من  
 علی  
 بن  
 ابیطالب  
 را  
 از  
 خلافت  
 خلع  
 کنم  
 و  
 آنکس  
 ترین  
 از  
 انگشت  
 خویش  
 بر  
 کشید  
 و  
 خاموش  
 گشت  
 انبیا  
 ازین  
 عبارت  
 واضح  
 و  
 واضح  
 است  
 که  
 ابو  
 موسی  
 جناب  
 امیر  
 المومنین  
 و  
 سید  
 الوصیین  
 و  
 امام  
 الائمة  
 الطاهیرین  
 و  
 امیر  
 المومنین  
 و  
 امیر  
 صلوات  
 الله  
 علیه  
 و  
 علیهم  
 اجمعین  
 را  
 معا  
 و  
 ائمة  
 الانبیا  
 خلافت  
 و  
 امامت  
 و  
 ریاست  
 و  
 ولایت  
 ندانسته  
 و  
 جناب  
 را  
 علی  
 و  
 من  
 الانبیا  
 و  
 از  
 خلافت  
 خلع  
 کرده  
 و  
 آنکس  
 ترین  
 را  
 از  
 دست  
 پنجس  
 شخص  
 خود  
 بر  
 آورده  
 و  
 خلع  
 خام  
 خلع  
 آن  
 امام  
 محترم  
 را  
 شصت  
 و  
 نه  
 بنایت  
 استخفاف  
 و  
 انانیت  
 قانع  
 بای  
 و  
 ولایت  
 مزین  
 و  
 ساد  
 و  
 صلیت  
 بان  
 کشاده  
 هیچ  
 مسلمی  
 بعد  
 سماع  
 این  
 عبارت  
 بخسار  
 که  
 غایت  
 بغض  
 و  
 عداوت  
 در  
 ضلال  
 و  
 فساد  
 و  
 کفر  
 و  
 ملاک  
 ابو  
 موسی  
 ارتباب  
 نخواهد  
 کرد  
 و  
 اگر  
 چه  
 از  
 حیا  
 و  
 انصاف  
 حضرت  
 اهل  
 بیت  
 که  
 برای  
 توجیه  
 و  
 تاویل  
 این  
 ضلال  
 و  
 مرجع  
 و  
 غمناک  
 قیج  
 هم  
 مستعد  
 و  
 آماده  
 شد  
 و  
 بکمال  
 انجیف  
 مجاہد  
 لاریک  
 قلوب  
 اهل  
 ایمان  
 شعله  
 و  
 نمک  
 بر  
 جرعات  
 ارباب  
 انصاف  
 باشند  
 لیکن  
 بعینیت  
 الهی  
 اکثر  
 و  
 جوه  
 سابقه  
 که  
 برای  
 اثبات  
 شساعت  
 مخالفت  
 او  
 و  
 قتال  
 ناگشتین  
 نمک  
 و  
 شعله  
 برای  
 دفع  
 این  
 توهم  
 باطل  
 کافی  
 است  
 و  
 معتمد  
 بعض  
 دایاتیکه  
 از  
 ان  
 بصیرت  
 هم  
 و  
 علامت  
 شجر  
 کثرت  
 شنبه  
 بالخصوص  
 از  
 انصاف  
 باید  
 شنید  
 از  
 انجمله  
 آنست  
 که  
 جناب  
 امیر  
 المومنین  
 علیه  
 السلام  
 هم  
 عیب  
 و  
 طعن  
 و  
 لوم  
 ابو  
 موسی  
 و  
 عمر  
 و  
 بن  
 العاص

استقصاء الاحكام جلد ثانی  
 ۹۹

که در قصه حکیم سخا طعلیم طبع وارضای شیطان لیسیم نود و نوبت قریح تمام ارشاد فرموده این صباغ و موهبت  
 بعد از ذکر قصه حکیم میفرماید که بنی عباس شریح بن هانی الی علی و انجاء بالجرف مقام و الکون فحیاهم  
 فقال الحمد لله وان لا اله الا الله بالخطب القادح والحدان الجلیل واشهد ان لا اله الا الله وان  
 محمد رسول الله اما بعد فان المعصية تورث العنة وتعقب الندامة وکنت امرتکم فیهما  
 الرجلین وفي هذه الحكومة امری فابیتکم ونخلتکم رای فی الوایم فکنت انا وانتم کما قال انی  
 هو از این امر تمام میمنعرج اللوی فقام یستبینوا الرشدا کما فی القدر اما ان هذا الرجل الجلیل الذی  
 قد اخبرتموه حکمین قد نبذ احکم لقران وراء طهوی هما و احیاهما اما القران واتبع کل واحد منهما  
 بغير هدی من الله فحکموا بغير حجة نبیة ولا سنة مضیة و اختلاف فی حکمها و کلاهما لم یرشد ا  
 استعد و اواها هو للسید والشام ازین خطبة شریفه جناب امیر المومنین علیه السلام ثابت است که انجاء  
 قصه حکیم بنایت متناهی و ستالم شده و انرا خطب فارح و حدثنان جلیل موسوم فرموده پس عداوت  
 و شقاوت ابو موسی احدى از ارباب البیاب بتریا بخواب کرد و بهذا انجاء بتصریح تمام ارشاد فرموده که  
 این سرور و مردیخی ابو موسی و عمر بن العاص حکم قران را پس پشت انداختند و چیزی که قران مرده ساخته  
 زنده کردند و هر یک از ایشان اتباع هوای خود و غیر بدایت خدا نمودند و بغير حجة نبیة و سنت مضیة حکم  
 کردند و هر دو با وصف مخالفت در حکم خود برشت و صواب یرسیدند و سبط ابن الجوزی هم این خطبة بلیغ  
 جناب امیر علیه السلام یاد کرده خواص الائمة بتفسیر یر ذکر فرموده چنانچه سابقا گذشت در اینجا  
 باز ذکر کرده میشود قال سبط ابن الجوزی قال الشعبي و لما فصل الحکم ان عرب و ملة الجند  
 عزم علی کرم الله وجهه و رضی الله تعالی عنه علی قتالهم فقام خطيبا و قال ایها الناس قد  
 کنت امرتکم بامر ف ههنا الحكومة فخالفتکم و عصیتکم و کتمت البعصية تورث  
 اللذ فکنت انا و انتم کما قال هو از این امر تمام میمنعرج اللوی فقام یستبینوا الرشدا کما فی القدر اما ان هذا الرجل الجلیل الذی  
 که انرا حکمین قد نبذ احکم لقران و اخطاهما اما احی القران و احیاهما اما است  
 القران و اتبع کل واحد منهما هرا بغير هدی من الله فحکموا بغير حجة نبیة ولا سنة مضیة و کلا  
 لم یرشدا فذر امر الله و رسوله و صاحب المومنین فاستعد و الجهاد انتقمی ازین خطبة شریفه  
 شعبه امام بیست باقطع الحکم و الخیرم انرا را بپت کرده و از صحت که ابو موسی از اعدای مخالفین جناب





که نموده و از آن سابقا نگرفته پس پشت اندازند و اعراض از مدلول صریح آنکه با عقرات ائمه شأن است  
ست سازند احادیث دیگر که از آن ضلالت و هلاک منکر امامت سلطان مطلق ثابت میشود ملاحظه نماید  
که اگر از فضائل خاصه خباب امیر المؤمنین علیه السلام قطع نظر کنند و آنحضرت را مثل سایر سلاطین بیندارند  
مازیم چاره از تضلیل ابو موسی بسبب خلع آنجناب از خلافت نخواهند یافت و در کثر اعمال مذکور است  
السلطان ظل الله فی الارض فمن اکرمه اکرمه الله تعالی و من اهانته اهانته الله تعالی قطعه  
عن ابیکره و نیز در کثر اعمال مسطور است انکاش من بعد سلطان فلا تدلوه فمرا یاد آن مذیده فقل  
رئفا الاسلام من عنقه و لیس مقبول منه حتی یسده ثلثه التي تله ثم یعود فیکون فیهم بعضه  
محمده هب عن ابی ذرهم در آن کتاب است انکسیکون بعد سلطانا فاعزوه فانه من اراد ذلك فغیر  
نعمه الاسلام و لیست له توبه الا ان یسدها و لیس بساده الی یوم القیامه مخ فی تاریخ  
والو یانی عن ابی ذر و نیز در کثر اعمال مسطور است ما من قوم سعو الی السلطان لیدلوه الا اذله  
قبل یوم القیامه عن جلیفة و نیز در آن مسطور است من خلع ید امر طاعة لعلی الله تعالی یوم القیامه  
لا حجه له و من ما و لیس فی عنقه بیعة مانعیه جاهلیة حمق عن ابی عباس و نیز در آن  
مذکور است من اطاعنی فقد اطاع الله تعالی و من عصانی فقد عصی الله تعالی و من طاع الله  
فقد اطاعنی و من یعصی الامیر فقد عصانی قیامه عن ابی هریره و فاطمین و ایا  
ابو موسی ذلیل و خوار و محروم از اکرام پروردگار و مستوجب عذاب است و در خارج رقبه اسلام و داخل نه  
بلحس لئام و مفسد فی الدین و مستوجب اذلال و توأین و عاصی و مخالف خدا و رسول و موت او موت  
قوم ظلم و جهول و فی فصل الخطاب کان ابو محمد سهل بن عبد الله یقول من انکر امامته  
السلطان فهو زندق و مردعه السلطان فلیعجب نفسه مبتدع و من اياه من غیر دعوی متجاهل  
انکه بنابرین ابو موسی کان فرزدیق و ملحد بالتحقیق و مستند الدین و خارج از جملة مؤمنین و مسلمین و خواهد بود که  
انکار امامت سلطان وقت خود که خباب امیر المؤمنین علیه السلام بود نمود و بجزد جبارت و غسارت شریک  
آنحضرت با نیت و متهم آن تمام از خلافت کرده و فی دیگر کسین لغیر و طیف با بدشمنی که شاه عدل و غیر  
تقریح فرموده اند باینکه لیاقت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام برای خلافت خباب رسالت است  
علیه و له و سلم از ضروریات دین است که از روی احادیث و آیات قطعه متواتره ثابت شده و منکر آن



[illegible]





صلی الله علیه و سلم امره فخر جازایم کرده باشد و بخیر مستحق لعن فرموده و بنابرین آنچه بنابر احادیث  
 اربع لعن بنیانی از برای اهل سعادت بر اهل حق و توهم آنکه ایشان لعن غیر تحقیق آن میکنند لازم می آید قلوب  
 اهل اسلام تمیز از این بزرگوار هر کف در وقت کمال عیب ندارد و موضوع اتفاق آنکه ابو موسی بعد از آنکه جناب سالکتاب  
 صلی الله علیه و سلم را روایت کرد که در بنیانی نیست پس جاکانت که آنچه حضرت عرق عرق شرم و آزارم کردند که چنین  
 ما چون از مقتدر یاران آنکه خویش گروانیده و اطرا و اغراق را در هیچ او بغایت رسانیده و بنابرین ابو موسی  
 علی بن ابی طالب علیه السلام نیز در حق ابو موسی و تابع او و عابد می نمود سابقا و نشی که در کتب اعمال مسطور است  
 عن عبد الله بن مسعود قال صلیت مع علی صلوة العداة فقلت فقال فی قوته اللهم علیک  
 به حادیة و اشیا عو محمد بن العاص و اشیا عو و عبد الله بن قیس و اشیا عو شری که از این شبیه  
 و نیز از آنکه بنیانی سالکتاب صلی الله علیه و سلم حکم جناب آنکه اهل بوموسی نموده چنانچه شایسته آمد و از آنجا  
 فرموده اخراج البیهقی عن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان بنی اسرائیل اختلافوا فخر ال اختلاف  
 بدین معنی بعد از حکمین فضیلت و اضداد و ان هذا کلامه مختلفه فلا یزال اختلاف فیهم حتی یبعثوا  
 حکمین ضلالتهم من اهل بیتهم هاشمی و اگر چه شاه صاحب بعد از نقل این بیت پنج و ثانی خورده و تا ویلی برای این  
 ضلال برآورده و راه ضلال پیش گرفته اند یعنی آنرا ما قولی مخالفی الاجتهاد کرده اند لیکن در جماعل محقق نیست که  
 سیاقی تفسیر و دلالت واضح دارد و تفسیر این است و حکمین آن یعنی اسرائیل حکمین ایشان بنابر تصریح فرزند  
 از بنی این بزرگوار که در جواب حدیث منزلت حمل تشبیه بر موسی بر تشبیه ناقص کمال بیداری است و در ظاهر است  
 که حکمین بنی اسرائیل غلطی فی الاجتهاد که بران مشابه باشند بودند بلکه اگر و ضلال بیداری اقمی بودند پس حمل  
 ضلال حکمین بر این است بر خطای الاجتهاد که موجب جرست و لو کان احد التشبیه ناقص بلکه النقص میشود بلکه  
 تشبیه موجب جر و ثواب با امریکه باعث عذاب عقاب است لازم می آید و بنابرین آنچه از زبان پیرو حق پدر  
 که با عترت پیوسته ان آیات الهی و مجله از مجرات نوی بوده لازم می آید از ادب بنیان می توانم آواز و علایق  
 بران را تجدید جناب سالکتاب صلی الله علیه و سلم نص صریح فرموده بر اینکه آنچه حکمین این است که در حدیثی  
 و با وصف نص صریح مخالفت آن که از ابو موسی ظاهر شد و لو کان اجتهاد الله حرم و گفته بود و باشد که مخالفت  
 نص اجتهاد هم جائز نیست اگر گویند که بنابرین ابو موسی علیه السلام این نص را با موسی رسانیده و حکم حق پوشیده  
 آنچه بنابرین موسی بیداری اجمالی نیست که بنیان برود و فتح که از ایشان و جناب امیر المؤمنین علیه السلام

ملک خوار فی البیت بنیانی  
 بنیانی قد و ثانی بنیانی  
 انقض الله بکلامه

استصحاب الاثر علی بنیانی

که بعضی آن آنجا مذکور شد و نخست که ابو موسی بخوابش نفس گردیده و با وصف دیدن حق ترکتان نموده خدا محض  
 الاضلال و الافساد و الامر با ب تحریر الصلوات و اجتهاد و قطع نظر ازین دلیل قاطع و برهان واضح برطلالان تین و یل بلکه تسلو  
 شام صاحب نیست که اگر چه از ضلال حکمینین است همان طایفه ای که با وی باشد لازم آید که عوام هم در قصه تحکیم  
 مجتهد بوده و آنچه در نظام بر سر کار آورده قریب الی الله و طلبا المصنایه مرتکبان گردیده و الا که لطلالان برید  
 و صیدان هم حقیقی نیست چه جاع و قلاء و علمای ملاحظه این افعه بر حسب آنچه ثقات و ثبات و معتدین معتبرین است  
 کرده اند و لایق هر چه در بر آنکه عوام هم در قصد الکمال تلخیص و تلخیص و خروج و مکر و فریب نهایت شرات  
 و غیبت بیداری و اهل درو و صلا و اجتهاد و درین حرکات شیطانیه و غلی نبوده اگر این شایع اعمال هم از راه اجتهاد  
 و فیض فی فجار و زنا و شایعین خمر و مرتکبین لواط و قتل نفوس محترمه سائر معاصی و فضائح و قبایل را شرع و باد  
 که مانعی ندارند از ایشان از نیکو ایشان دعای اجتهاد نمایند و باز کتاب این افعال با جوش و علاقه برین پذیر حکم العلوم  
 ایستاد تصحیح کرده است باینکه عوام مجتهد نبوده چنانچه فاضل رشید و رایضاح میفرماید از آنجا که مسئله اجتهاد  
 شام محمد بن علی در میان علمای نیست مولانا نظام الدین سمرقند صاحب صحیح صادق شرح سناری علی المثل عنه بعض  
 الشفاة الکبار فرموده فکیف یکون من اشتبه علیه حرمة الیاد فی هذا الموضع که عوام و غیره و بعضی از  
 و هرگاه عوام مجتهد نباشد باز تاویل حدیث نبوی طایفه ای که با وی نبوده و این امری که سرور الشریعان دانست  
 که العیاد بالحدیث یا بنی تمیمی فاسق فایضی ایچر شریک گفته لغو بد الله من شرور الکجرمانه و غواث  
 الله الذکر و فاسق و فوج و عوام حضرت سینه را پی انگیز و بعد از ثبات طحان بزبان مثل عربیاس که حساب  
 عادل و مقتدر فاضل بن نایم من طایفه رساله تفریح الامباب قد تحکیم و به فقال ابن عباس قبح کلام الله یا ابن  
 قیس لقد حدثت عنده عنده الفاسق الخبیث فاجبت فقال له یوهی ظننت انه یصیح کلامه و ما ظننت  
 ان یصیح الاخره بالذنی ان کلام ابن عباس محسب و فاسق و خبیث و عوام لایحسب مناص هم بصراحت  
 تمام و لایق در بر نایم و ملام ابو موسی اشعری که ابن عباس کلمه یحکما الله و حق او برهان آورده و ظاهر است  
 که طلاق چنین لفظ صحابه و ائم موئین مقبول استی و جواز ندارد و این کلام ابن عباس را دیگر کتب معتبره است  
 هم معلوم است چنانچه سابقا استیکر و تذکره خواص لایق در قصه تحکیم مذکور است و در کتب ابو موسی لایق  
 و بعضی از مسکنه فقال ابن عباس قبح کلام الله یا ابن قیس لقد حدثت عنده الفاسق الخبیث  
 فاجبت فقال ابو موسی ظننت انه یصیح کلامه و ما ظننت انه یصیح الاخره بالذنی ان کلام ابن عباس

۱۰۴

استقصا الایضاح

ملکة بنی النضر و بنی النضر  
فاموس



عمر بن العاص مقام محمد الله و اتی علیه السلام قال یا الناس ان اباموسی قد خلع صاحبه  
 علیه او قد قال ما سمعتم وانا ايضا قد خلعت صاحبه علیا و البقیة صاحبی معا و قد خلع الله  
 فانه ولی عثمان بن عفان الطالب لیه و هو لیس الناس بمقامه ثم تخي فقال له ابو موسی مالک  
 لا و فک الله غدا و فکرت و انما مثلك مثل الکلب ان تحم علیه یلهث و تترکه یلهث فقال عمر و  
 لابی موسی انما مثلك کثل الحمائل اسفاد او و رطنه اما حباب سطور ست پس عمر و صاحبی پاناست  
 و خدا تعالی را حمد و ثنا گفت پس گفت ای مردمان ازین که ابوموسی اشعری که او قدر بوفد است صلی الله  
 علیه و سلم بحباب بن و صاحب مقام ابوبکر صدیق است و ما مل امیر المؤمنین عمر خطاب است و تکمیل انوار است  
 این ساعت علی بن ابیطالب از خلافت بیرون کرده بحضور شما چنانکه نگشته است این انگشتش بر شمشیر  
 برانید که چنانچه علی را از خلافت بیرون کردند و من را و این چنانکه گفت در او و چون که نگشته است این انگشتش  
 کردم و بر خیمه قرار دادم شما گواه باشید این سخن بگفت و پیش ابوموسی چون از عمر و این سخن بشنید تغییر  
 بنامه و از غایت حیرانی نداشت که چه گوید بعد از زمان بی روی بد و آورد و گفت ای سکار غدار و اسب  
 و خنای پس کمال اینچه کلمه هر کس آید بود که گفتی و اینچه حکایت حیران کننده بود که بیان کرد می آن من تو بخینین قرار  
 بود که من را و تو معاویه را بیرون کنیم عمر و گفت هر چه گفتی بود و گفته شد و مردمان آن گواه شدند این ساعت و  
 به چینه ای میگوی و هر چه میخواهی لیکن چنین گویند که درین باب بیان ابوموسی و عمر و گفتگو بر رازی کشت  
 و عهد کرد و شما قوی دادند و طلمات خوش گفتند اما سودی نداشت مردمان ازین جوانب هم برآیند و این  
 یکدیگر گفتگو با کوفه نزدیک بود که اسباب امیر المؤمنین لشکر سوادیه را یکدیگر جنگ کنند و هر یک را از خمزنه و صلیان  
 در میان را کردند و ایشانرا تسکین دادند و این غرضش است ابوموسی از شرمندگی بکنج خانه در خزید و پیوسته  
 در میان رفیع الانبیاش ضرب المثل مثل لقران القناس گفته و اخراج ابن سعد عن عمر بن الخطاب ان  
 اباموسی اشعری عمر بن العاص کلمه ا فقال ابو موسی له عمر انما مثلك کالکلب ان تحم علیه یلهث  
 و ان تترکه یلهث فقال له عمر انما مثلك مثل الحمائل اسفاد النقی و رتند که خواص الامه سبط ابن  
 الجوزی گویند که ابوموسی عمر و صاحبی گاه و در قصه حکیم خدیج خود گفت مالک کوفه فک الله او لعنک الله  
 غدا و فکرت و انما مثلك مثل الکلب ان تحم علیه یلهث و تترکه یلهث فقال عمر انما مثلك کثل  
 الحمائل اسفاد انظر انک است کفلیه ثانی بر خبر ابوموسی درباره استیذان که امری سهل است اعتماد فرمود

استقامت و تقوی





[illegible]











[illegible]

۱۰۰

112

استقرار الفنى والجيد

১৭০৬

استاد اسرار علی

[illegible][illegible]





التي كانت تحت ملكه من بلاد الشام واليه من بلاد مصر من قتيبة

في رمضان فسمع بفرقة من الشمس من بلاد الاسي والخليل من الشمس المتدحرجة وبالقديس من  
الذين الفئاني وبالوصلة من ابن رسلان وبالشام من عاتشة ابنة الشرايخ وانقع بالحفاظ  
ناصر الدين وحمل عنه اشياء بل سافر صحبة منها في وائل صفر سنة سبع وثلاثين في حلب  
فسمع وتوجه اليها بعلبها من العلاء ابن رسلان بطرابلس من الشمس من عمر الدين وتوجه  
منها فظلمها البرهان وتقيده بمرافقة شيخها ابن ناصر الدين لم يبلغ غرضه من الديار التي هو  
معها سر يعا وسمع في رجوعه بحاجة من القراين حجة بغيرها من البلاد وفارق ابن ناصر الدين  
واستمر راجعا الى القاهرة فوصلها بعد خوله القديس والخليل ايضا ولم يلبث ان رجع  
الى بلاد الشام لكونه لم يشف غرضه من البرهان فلقى شيخنا بدمشق وهو اجمع  
صحبة الركاب السلطان فسمع عليه بل وسمعه ايضا على بعض السند في كل اسمع في  
توجهه بقاره ومصر وحاجة ووصل حلب او اخرها فانزله البرهان بها وولد في خرابا شرقية وتوجه  
الى ديار مصر من التي بليط او انتع به واخذ عنه في هذه المرة شيئا كثيرا وسمع في رجوعه  
منها ايضا بحاجة ومصر وطرابلس وعلبي ونقرة ثم ارتحل من القاهرة الى سكندرية فسمع في  
طريقه اليها بمدينة اشهر الرومان وتفرح مياط وبالمصورة وسمندود والحلة الكبرى والحرية  
ووسوق وفردود منهورا وحشوه اتيه سر له ودخول سكندرية لتنافس حصل بينا وبين  
سابقه ثم رجع الى بلاده بحجة الحاج في موسم سنة ثمان وثلاثين وقد تحمل شيئا كثيرا  
بهذه البلاد وبغيرها عن خلق كثيرين ورايت فواتك فاقام بها الى ان ارتحل منها الى القاهرة  
ايضا عودا على دن فوصلها في اخر جمادى الاخرة سنة خمس مائة فقرأ بها على شيخنا الشافعي  
الميزان والاشياء سمع عليه وعلى غيره من بقايا المسند زور افقه حينئذ في جميع ذلك ثم عاد  
بلد بحجة الحاج منها وسمع في توجهه بعقبة ايلة على كمال ابن البارز في اصيل الحضر في  
الكثير من خطه من المطولات وغيرها وعرف العارف النازل وقش في طول هذا الملك بل تجد  
ايضا عنده ودرج واخذ عن هو مثل بل ومنه ومنه في عداد من يأخذ عنه ولم  
يتأخر عن ذلك كل من سمع مني بمكة جملة من تصانيفه عنده من المصنفات بها وسلك  
في منيعه هذا مسلك الحفاظ الا انه وصار كثير المستوع والمروء في الشيوخ خرج نفسه

التي كانت تحت ملكه من بلاد الشام واليه من بلاد مصر من قتيبة

ولا يسميهم القهر من ذلك المخرج بل يدعى بالجليل في قوله الفصح ثم انما الفصح المسمى بـ  
 ولا يسمي القهر المحسب المظهر ثم لا يسميهم القهر المحسب بل المسمى بـ القهر المحسب على لسان القساري  
 وللغراب الفرات ولساوة ابيه ابن جماعة اعطى انما يخرج لا اصحابه فمنهم من وهموا بعمل  
 لنفسه المسلسلات والفقير من الاسانيد ثم خرج الشيخ وهو في هذا النوع واستدل الجماعة  
 تدعي ما وجدنا من فوائدهم وعوالمهم على اعتمادهم على تاج بلد الملقب القاسمي سماه الدرد  
 الكوين بذي القدر الثمين وتاج على السنين سماه تاجا في لوري يا غبار اهل القهر وكتاب المدين  
 ثم المختصر من ثم المندى اسم ثم المولى فيهم ثم المرح في ثم اللباب في الاكتاب وترجم  
 شيخ شيوخهم وجميع تراجمه ست بيوت من بيوت مكة وامر لكل بيت منها بترخيص  
 لكنه لا يكون في ذكر السند ولا ابتداء ونحو ذلك مما لا فائدة فيه وهو القهر المحسب واستطرد  
 فيه الى من تسمى بـ القهر في نسبه فقد لا يكون من بيتهم مع فضله له ولا عنه وهو سماه بدل  
 الجهر فيمن سمي بـ القهر وابن فهد الطريون وسماه التبيين للطريين والقهر المحسب وسماه  
 المشارق المستيرة في ذكر بني طبرية والقاسيون وسماه تذكرة الناس في ذكره ان عبد الله القاسمي  
 والنوريون وسماه تحفة المهر بترجم النورية هم اولاد اسجد بن عبد القاسم بن  
 عبد الرحمن النوري والقاسطانيون وسمي غياة الاماني تراجم اولاد القاسطاني في غياة  
 مما اكد في المسودات ووقفت على اكثره كما ترجم عن كتب عنه من الشعراء ومرتب اسماء  
 والقهر في تراجم العمالية وعلى الدار وتراجم الاطباء وطبقا الى طبابة لابن رجب  
 والحفاظ الذي هو الذي يول عليه على حروف الجهر حيث يعني ذلك لا اسم من الاسماء او من  
 الطبقة ليس من كشفه وما رجعت هو هو من اهم شي على وايد كل ذلك مع صدق الحجة وصدق  
 النصح وعظيم المروءة على المهر وطرح التكلف العفو والشماعة والاعمال عن غير الدنيا  
 وعدم مزاجية الروساء ونحو ذلك انما واضح والقوة وبدال نفسه وفوائده وكتبه  
 واكراما للعلماء والوافدين بالجلال الاعلى وسمي سماه الى ابى قال وقد مر من عليه شيعته في  
 سيرة السيرة القائمة عند اليرشيد لبعض الصانيف فارق وكان رحمه الله كثير الميل ليس ولا قتال  
 عليه وانثى عليه كما نقلت في الجواهر مما كتبه اليه وقد ذكر شوقنا الى حيا السكم وتوقفتنا

١١٨  
 حاشية  
 حاشية

استیضاحی و انکه در این کتاب ما یستفاد از کثیر علی هذا الفن الی غیره باحواله و احادیث  
 السنن معتبره الیه و قد کان انعمهم قلیلاً فقد صاروا اقل من القلیل و قد الله الامر الی  
 ابن قال یمن فی تولد باحوال یمن و مکة و وفیات من اشقوا الوفاة من فناء البلیل و تفتید  
 ذلک من سبل الطافه و لا یستفاد من قطع الحافظه فی الدین تفتیداته و ان تفسر للول الحقیق  
 فی هذه السنه الی قضاة فلیست مع جمیع ما تمجد له من تخریج او جمیع المستفاد انتم و لا  
 قد مر رأیت استعارت اسماء شیوخه و رأیت یتقی من یامل و نقل عنه فی توجیه دین  
 من کتایب الاصله فقال و بعدت بخط عمر بن محمد لها شیخی فذكر شیاً و کفی بهذا صدحه  
 لكل من هذا و وصفه بقوله مرة من اصل الحديث النبوی فندبا و علما و انه جرد و اجتهاد فی تحصیل  
 الا انواع الحدیث و اخرها بان محمد شاکیر یوسف من اهل البیت النبوی و اخرها بان من  
 اهل البیت النبوی و اخرها بان من اهل البیت النبوی و اخرها بان من اهل البیت النبوی و اخرها بان من  
 علمه متعلقه بالادب و صفاته الشاغلها تحلف عن وصفه بالما فظ الذي وصفه بنفسه من لم یخض  
 فخرج ما تقدم عن یسعی و یوسل و یعادى لا یسلم فی نصف لهم ثلاث من الکلام الی اعمال کلها  
 بالنیات و کل رأیت التعلی مقری و یروى عنی کراسته للمنفی و اصل البیت فقال و کتبا لی  
 الحدیث الحافظ لفاضل ابو حفص عمر بن محمد لها شیخی فذكر شیاً و کفی بهذا صدحه  
 و وصفه فی توجیه فتح الدین محمد بن عبد الرحمن بن محمد بن صالح المذنی قاضیاً من عترة  
 بها عبداً و قال فی ترجمه ابیه من انما الحدیث الی ذکر شیء الاستحضار و الی یبلغ علم فی هذا  
 العلم ببلنا عظیمه لانه کان و اعتنا بالجمع و السماع و القراءه و بآراء الله له فیما اتاه و ساق  
 فی عقوده فی ترجمه ابیه نسبة الی علی بن ابیطالب فی الله عنه و ذکره ابن عبد یساق  
 ترجمه و الدرفه قال الحافظ فخر الدین من اعیان فضلاء علماء السیاده و الی المجمع و هذا الفروع  
 هو کتبنا عن الیضا و اختلط به حفاظ شیوخه کان فاضل الدین و سافر منه من ذلک المطلب  
 و کان من جملة ما وصفه به السیاح الشریف النسیب النسیب النسیب النسیب النسیب النسیب النسیب  
 الرجال سلیل العلماء الی اصل فخر الفضلاء و الفاضل جمال الدعوة الهاشمیه تاج اسلاف الیضا  
 النجم الدین ضیاء المحدثین الهاشمی نعلوی و الدبا الشیخ الامام العلامة الحافظ النقی الدین

استحضار الیضا

اشاعت تحت نسبت کتاب الامامة والسياسة لعبد المطلب بن عباس بن عبد المطلب

[illegible]

استقصاء التّحقيق جلد ثانی

五

یتقبل خدای بجهت و کرم و کراهه فی هذا الموضع کثیر جدا و لیزل علی طریقه مع الخطا حله قلیلا  
و ضعف بصیرت و حتی مات فوق ازوال مزبور الجمعة سابع رمضان سنة خمس و ثمانین و ستمائة  
علیه بعد عصر هاتمه دفن عند قبورهم و تأسف لقاضی جمیع احبابه علی فقدان فی مختلف جهات  
فی مجموعته مثله و ثناء السراج معمر الشهاب العلیف المکرم و غیرهم رحمهم الله و ایدانا و عوضنا  
و ایداه خیر القی ازین عبارت طویل و ترجمه جمیده و وضع است که عمر بن محمد شیخ جماعت اهل سنت و جماعت  
و ماوی فضل و براعت و استاد و مفید سخاوی تلید رشید ابن حجر و حیدر بود که از دستفاده بسیار نموده  
و ابن محمد از کابر اهل علم و عظم شیوخ سنیه اخذ علم نموده و در معرفت فن حدیث علم حذاقت افرشته و طریق  
مطالعه و اتممه برسلوک و اشسته و فواید او متراکد گردیدند و مزیات و مسووعات و مشایخ او بکثرت  
رسیدند و در انتقاد و تمجید و ترجمه شیوخ مهارت حاصل فرمود که جماعت متفنین قدیما و حدیثا  
از فواید او آثار و بر اعتماد و تحقیق او تعویل و اعتماد نمودند و تصانیف مفیده و تالیفات عذیده بقالب  
تصنیف بیخت و فاک مذلت بر سرائل جهالت بخت و باین همه بعد از قیام و مزید تصنیف و مروت عظیم  
و همت عالی و عفت و عظامت اعراض از اینامی و نیا و عدم مزاحمت در ماسووس و نهایت تواضع  
و قنوت و بذل نفس و بذل فواید و کتب اگر ارم غریبا و آخذین معروف و ملائین جمیع عقلائی میل کثیر و تمجید نظر  
با و داشت و بصر و ثناء و محبت میگاشت و غایت عظمت و جلالت و دانست که عسقلانی سنی با انجمنی و  
همه فی الیها کثرت تشوق خود با فادات جریده او فرموده و تبیین سرور و فرح خود بسبب ادراک  
تو به او تحقیق و تدقیق نموده و سوال تعریف خود با حال بنیادین و کما ذکر کرده و از روی استفاد از تحقیقات  
و افادات او نموده و هرگاه عمر بن محمد بن عسقلانی ملاحظه کرد که این مجرای بن محمد  
اسماء شیوخ او را بعبایت گرفت و از این انتخاب فرمود و بلکه از ابن محمد گفته در کتاب صابیه نقل فرموده  
و سخاوی این را برای مدح این محمد بن عسقلانی هم کافی دانست و نیز ابن حجر و سیوط ابن محمد گفته که از این بنیادین  
از روی حسب و علم و همت و ابرار کرده و در تحصیل انواع حدیث و نیز در وصف او گفته که او حدیث کثیر  
خبریه و از اهل بیست و نبوی است و نیز در مدح او فرموده که از اهل علم حدیث و رجال و از اهل بیست  
نبوی است و این همه مدح و مناقب ابن حجر عسقلانی کم است و اگر ابن حجر و ابن محمد را با و صفات و مدح  
و بطریق شایسته بیاوریم و از اینها هم موجود است و بسیار است و زیاد تر در مدح و ستایش او بیستاد

استقامت و اتمام حجت

بکار و چنین در جانشینان که بکشتن خاک و کشتن آن که کمر از این فکد هستند و موسوفت سناخته و ملاسه است  
بکشتن زمین به نام فکد جلالت و عظمت از این فکد روایت نموده و آنرا فکد فرموده و استفاده خود از وظاهر  
کرد و در کتاب عقود و در بعضی او گفته که او محدث حجاز و کثیر لا شحنا است و گفته که امید دارم که این فکد  
در سن حدیث بهای عظیم برسد پس بدین کار و افتاد او بچ و سماح و قراوت و این فکد به در و ج این فکد گفته  
که در انظار علم الدین از اعیان فضلا از این بلد است و بسوسه او مرجع است درین فن با جمله فایده جلالت  
و عظمت این فکد بر عهده رسیده که حفاظ شیوخ او احتیاطا طباب و کز و بلا حفظ کمال او خوشحال شدند  
بنابرین مراد الدین با او از باده و تا طلب سفر کرد و در هیچ و ستایش او گفت که او سید شریف  
و سید شریف و عالم و فاضل با کمال و محدث مفید رجال و سبیل علماء انا فن و فاضل انا فاضل جمال  
عزیز باشی و قیام سلامت و کمال و دنیا را الحادین است و جلالت و نبالت و عظمت و رفعت  
این فکد از افاده شاه عبدالعزیز هم ظاهر است چنانچه در بستان الحادین بر ترجمه محمد بن الحجزری میفرمایند  
و در کتب غیر مشهوره او الاوله الواضحه فی تفسیر سورة الفاتحه است و کمال فی سماء الرجال و بدایة الهدایة  
فی علوم الحدیث و الروایة و توضیح المعانی که شرح مصابح است در سه جلد خوب نوشته و المستند الاحمد  
نیما شایق بمبند احمد و التقریر بالمولد الشریف و مختصر اعراف التقریر و اسنی المطالب فی  
سناقب علمی بر بی طالب و ابجودرة العلمیه فی العلم العربیه و دیگر تصانیف نیز دارد و چنانچه علامه  
ابوالقاسم عمر بن فکد در معجم شیوخ و الدخ و حافظ القی الدین بن فکد سی هزاره و وفات این بزرگوار گشته  
و در بقیع کنز الدرایه ترجمه این بزرگوار گفته قال العلامة ابو القاسم عمر بن فکد فی معجم شیوخ  
والله المحافظ نقی الدین بن فکد هو اکمل عالم العلامة استاذ الامام القاسم و کتاب له تحاف  
الوری کتابی است شایع و مشهور و ذکرش در تصانیف ابن فکد و خاوسی هم فرموده و فاضل جلی کرکشف  
النانون گفته که محافل لوری باخبار امام القاسم الشیخ نجم الدین بر عصر بر فکد المکی فکد و علامه شیخ حسن  
عجمی که شیخ المشایخ شاه ولی الله دهاوی است که علمت سابقا کتاب تحاف الوری را با سناد کار علماء از  
سنه ۸۰۰ وایت کرده و چنانچه شیخ تاج الدین یان کی در کتاب کفایه المطلاع میفرماید تا سناجنا المسکة  
المشرفة للمحافظ نجم الدین یان کی المحافظ نقی الدین محمد بن فکد المکی القشیری الهاشمی لعلوی  
المسلمی و لهما التحاف الوری باخبار امام القاسم و ثانیه الد المکی بن فکد المکی القشیری الهاشمی

این فکد در جانشینان که بکشتن خاک و کشتن آن که کمر از این فکد هستند و موسوفت سناخته و ملاسه است  
بکشتن زمین به نام فکد جلالت و عظمت از این فکد روایت نموده و آنرا فکد فرموده و استفاده خود از وظاهر  
کرد و در کتاب عقود و در بعضی او گفته که او محدث حجاز و کثیر لا شحنا است و گفته که امید دارم که این فکد  
در سن حدیث بهای عظیم برسد پس بدین کار و افتاد او بچ و سماح و قراوت و این فکد به در و ج این فکد گفته  
که در انظار علم الدین از اعیان فضلا از این بلد است و بسوسه او مرجع است درین فن با جمله فایده جلالت  
و عظمت این فکد بر عهده رسیده که حفاظ شیوخ او احتیاطا طباب و کز و بلا حفظ کمال او خوشحال شدند  
بنابرین مراد الدین با او از باده و تا طلب سفر کرد و در هیچ و ستایش او گفت که او سید شریف  
و سید شریف و عالم و فاضل با کمال و محدث مفید رجال و سبیل علماء انا فن و فاضل انا فاضل جمال  
عزیز باشی و قیام سلامت و کمال و دنیا را الحادین است و جلالت و نبالت و عظمت و رفعت  
این فکد از افاده شاه عبدالعزیز هم ظاهر است چنانچه در بستان الحادین بر ترجمه محمد بن الحجزری میفرمایند  
و در کتب غیر مشهوره او الاوله الواضحه فی تفسیر سورة الفاتحه است و کمال فی سماء الرجال و بدایة الهدایة  
فی علوم الحدیث و الروایة و توضیح المعانی که شرح مصابح است در سه جلد خوب نوشته و المستند الاحمد  
نیما شایق بمبند احمد و التقریر بالمولد الشریف و مختصر اعراف التقریر و اسنی المطالب فی  
سناقب علمی بر بی طالب و ابجودرة العلمیه فی العلم العربیه و دیگر تصانیف نیز دارد و چنانچه علامه  
ابوالقاسم عمر بن فکد در معجم شیوخ و الدخ و حافظ القی الدین بن فکد سی هزاره و وفات این بزرگوار گشته  
و در بقیع کنز الدرایه ترجمه این بزرگوار گفته قال العلامة ابو القاسم عمر بن فکد فی معجم شیوخ  
والله المحافظ نقی الدین بن فکد هو اکمل عالم العلامة استاذ الامام القاسم و کتاب له تحاف  
الوری کتابی است شایع و مشهور و ذکرش در تصانیف ابن فکد و خاوسی هم فرموده و فاضل جلی کرکشف  
النانون گفته که محافل لوری باخبار امام القاسم الشیخ نجم الدین بر عصر بر فکد المکی فکد و علامه شیخ حسن  
عجمی که شیخ المشایخ شاه ولی الله دهاوی است که علمت سابقا کتاب تحاف الوری را با سناد کار علماء از  
سنه ۸۰۰ وایت کرده و چنانچه شیخ تاج الدین یان کی در کتاب کفایه المطلاع میفرماید تا سناجنا المسکة  
المشرفة للمحافظ نجم الدین یان کی المحافظ نقی الدین محمد بن فکد المکی القشیری الهاشمی لعلوی  
المسلمی و لهما التحاف الوری باخبار امام القاسم و ثانیه الد المکی بن فکد المکی القشیری الهاشمی

کتاب

این فکد در جانشینان که بکشتن خاک و کشتن آن که کمر از این فکد هستند و موسوفت سناخته و ملاسه است  
بکشتن زمین به نام فکد جلالت و عظمت از این فکد روایت نموده و آنرا فکد فرموده و استفاده خود از وظاهر  
کرد و در کتاب عقود و در بعضی او گفته که او محدث حجاز و کثیر لا شحنا است و گفته که امید دارم که این فکد  
در سن حدیث بهای عظیم برسد پس بدین کار و افتاد او بچ و سماح و قراوت و این فکد به در و ج این فکد گفته  
که در انظار علم الدین از اعیان فضلا از این بلد است و بسوسه او مرجع است درین فن با جمله فایده جلالت  
و عظمت این فکد بر عهده رسیده که حفاظ شیوخ او احتیاطا طباب و کز و بلا حفظ کمال او خوشحال شدند  
بنابرین مراد الدین با او از باده و تا طلب سفر کرد و در هیچ و ستایش او گفت که او سید شریف  
و سید شریف و عالم و فاضل با کمال و محدث مفید رجال و سبیل علماء انا فن و فاضل انا فاضل جمال  
عزیز باشی و قیام سلامت و کمال و دنیا را الحادین است و جلالت و نبالت و عظمت و رفعت  
این فکد از افاده شاه عبدالعزیز هم ظاهر است چنانچه در بستان الحادین بر ترجمه محمد بن الحجزری میفرمایند  
و در کتب غیر مشهوره او الاوله الواضحه فی تفسیر سورة الفاتحه است و کمال فی سماء الرجال و بدایة الهدایة  
فی علوم الحدیث و الروایة و توضیح المعانی که شرح مصابح است در سه جلد خوب نوشته و المستند الاحمد  
نیما شایق بمبند احمد و التقریر بالمولد الشریف و مختصر اعراف التقریر و اسنی المطالب فی  
سناقب علمی بر بی طالب و ابجودرة العلمیه فی العلم العربیه و دیگر تصانیف نیز دارد و چنانچه علامه  
ابوالقاسم عمر بن فکد در معجم شیوخ و الدخ و حافظ القی الدین بن فکد سی هزاره و وفات این بزرگوار گشته  
و در بقیع کنز الدرایه ترجمه این بزرگوار گفته قال العلامة ابو القاسم عمر بن فکد فی معجم شیوخ  
والله المحافظ نقی الدین بن فکد هو اکمل عالم العلامة استاذ الامام القاسم و کتاب له تحاف  
الوری کتابی است شایع و مشهور و ذکرش در تصانیف ابن فکد و خاوسی هم فرموده و فاضل جلی کرکشف  
النانون گفته که محافل لوری باخبار امام القاسم الشیخ نجم الدین بر عصر بر فکد المکی فکد و علامه شیخ حسن  
عجمی که شیخ المشایخ شاه ولی الله دهاوی است که علمت سابقا کتاب تحاف الوری را با سناد کار علماء از  
سنه ۸۰۰ وایت کرده و چنانچه شیخ تاج الدین یان کی در کتاب کفایه المطلاع میفرماید تا سناجنا المسکة  
المشرفة للمحافظ نجم الدین یان کی المحافظ نقی الدین محمد بن فکد المکی القشیری الهاشمی لعلوی  
المسلمی و لهما التحاف الوری باخبار امام القاسم و ثانیه الد المکی بن فکد المکی القشیری الهاشمی

[illegible][illegible]



بقلم مروج يست حيث قال في كتاب الامامة والسياسة ذكر قتل سعيد بن جبير وذكر ان مسند  
 بن عبد الملك كان واليا على اهل مكة فبينما هو يخطب على المنبر اذا قبل خالدا بن عبد الله  
 القسري من الشام واليا عليها فدخل المنبر فلما قضى مسلي خطبته صعد خالدا المنبر فلما  
 ارتقى في الدجة الثالثة تحت سلمة فخرج طومارا ففضت ثم قرأه على الناس فيه بسم الله  
 الرحمن الرحيم من عبد الملك بن مروان امير المؤمنين الى اهل مكة اما بعد فان وليت عليك خالدا  
 عبد الله القسري فاسمعوا له وطيعوا وعوا ولا تجعلوا مشرعا على نفسه سبيلا فانما هو القاتل  
 لا غير وقد برئت الذمة مني ورجل وى سعيد بن جبير والسلام ثم انفتاح ليدمر خالدا فقال  
 والذي تخلفني في الجاهلية لا اجده في دار احل لا قتله وهدمت داره ودار كل من جاء به  
 واستجبت حرمه وقد اجلت لكم فيه ثلاثة ايام ثم نزل ودعا مسليته في اهلها ولحق بالشاهم  
 وجعل الى خالدا فقال له ان سعيد بن جبير وادى كذا من اودية مكة فحقيقا فكان كذا  
 فارسل خالدا في طلبه فاتاه الرسول فلما نظر اليه قال له اني امرت ياخذك واتيت  
 لاذهب بك اليه واعوذ بالله من ذلك فالحق يا بني بلد شئت انام عليك فقام سعيد  
 بن جبير اليك ههنا اهل يولد قال نعم قال له ثم يوحى من بعدك ويناطم من المكونه مثل  
 الذي كان بينا ثم قال فاذك لهم الى الله عز وجل قال سعيد لا يكون هذا فان ربه الى خالدا  
 فشد وثاقا ثم بعث به الى الحجاج فقال له رجل من اهل الشام ان الحجاج قتل اندريه واشهد  
 قبلك فاعلم من له فلو جعلته بينك وبين الله كان اركي من كل عمل يتقرب به الى الله قال خالدا  
 وظهرم الى الكعبة قد استنزل اليها والله او علمت ان عبد الملك لا يرضى عنى الا بقتلها لبيت  
 حجر ايجل انقضت في امرضمانه بغيايت نيز في بيت شد ابرو لالت مبارك بن عبد الله بالشرع بها جنته وقل هو  
 بفتح في بيت محمد بن محروق بمبانت وامانت ودرتق جليل الخرافة والماراة ومحقق عظيم الرباسته  
 والامامة ككتاب الامامة والسياسة تصنيف عبد الله بن مسلم بن قتيبة ستد لمدح على ذلك ثم اشار  
 حيث ذكر كذب القاصرين وروى عن وان الحاسر بن يان بن الحارثين ولاح شين البائر بن حال اجناب  
 مخاطب كذا الاخلار عراي بايد كسر وبنك فاراب پار وروست از دعوى فضل و علم پرادر و درازار  
 بير فضيحت خویش و انم خویش فالد ونا آخره نزل كفن فوسس بالذکر لان وگرا و انم فخر بن عيسى بن طالب

ق

استقصاء الامام جلد شان

باطل منسوبه لي كما كه و قلوب سنان و اواخرين كذا منته بوزن اكل كرويد چه حضرت عا و چون آب زويد اندر او  
 و منته مال قوام و قد راجع نام اعظم حقه خود مي پندارد و تلميس و تلميس است و تلميسات در كيك از اجل  
 ما خود مي اكار و دست سازي است و قولك الهی و بما لا اله الا انت صراح برداشت است و الا انت را بر كذب  
 و غدر و خيانت و بهتان گماشته است بجهت تلميس كذا نام هو احسن او با هم و ارباب كس و ساوس نال فرجام منته الله  
 تمام و نفس كتاب لا اله الا انت و النياسته بعد از عبد الله بن مسلم بن قتيبه ساخته در واپس ها ميه در رساله المكاتبه از انت  
 الدين و كذا الفات و التمهيد و التوحيات و توحيد و قولك كذا است منته بوزن محبت اين  
 نسبت در باطل محض نكاسته چنانچه در رساله المكاتبه گفته و خاشاك كسلي ز قلم است كتاب به است و امامت  
 لا رقيب خويش قرار داده باشد آنجا كه ترجمه قتيبه بن قيس است و لا اله الا انت و لا اله الا انت و لا اله الا انت و لا اله الا انت  
 اما منته سياست امام نبوده و واپس ها ميه تلميس كذا نام هو احسن او با هم و ارباب كس و ساوس نال فرجام منته الله  
 سعي كذا و انت في الرساله كذا مكره يعني رساله كذا تلميس كذا ميكنند و اكار شد يمانند و احسن كذا نشان بوسيله منته هم  
 كذا تلميس كذا تلميس بن قتيبه بن قيس است و بعد از انتي عاقل منته نامي بايد كه درين هر ان جز ان مخاطب كذا لا اله الا انت و لا اله الا انت  
 و انصاف بنگرد و آنچه شايد و بايد در حق حضرتش گويد كه حضرت او محض هو اسه نفس و حيا طالع و لا اله الا انت و لا اله الا انت  
 حلال و مباح خسته بلا معان تدبر و تغيير نتيج و تفحص و بلا الحاق قرائن و شواهد مثل نفی نسبت خول فقر الى عمدة القول اكار  
 نسبت كذا لا اله الا انت و النياسته بعد از عبد الله بن مسلم بن قتيبه نبوده و بسبب غايت نهاك بكنه بهتان و عدم خفاست از  
 عذاب قهار و بيان زاف و كذب بر علماء اعيان مذموم و باكي نكرده ميگويد كه قدا و و متاخرين سینه از نسبت  
 كذا لا اله الا انت و النياسته بعد از عبد الله بن مسلم كذا و تماشى دارند هرگاه حال كذا باشد فراموشى حضرتش بر علماء خود و اوان  
 مشابه باشند از فقر و كذب و بر علماء الحق چه مي پرسى و طرقة انكه در واپس ها ميه خاشاك قدا و متاخرين از انتساب  
 كتاب امامت و سياست بوسيله اين قتيبه بن قيس بر رساله مكاتبه خود ميكنند و الا انكه در رساله مكاتبه تماشى  
 خود از فقر و اوان علماء كسيست كتاب سياست و امامت را از كتب شويش ذكر نموده نه تماشى  
 ايشان از انتساب اين كتاب با بن قتيبه بن قيس و بن الامر بن بون بن ظاهر بسبب بيجان اغلاط عناد  
 مفاد كلام خود هم نمي فهمد تا بنهم كلام ديگر ان چه رسد مقام صد گونه است معجائب اولي الالباب است كه  
 مخاطب كذا تلميس بن قيس است و اقرار ترجمه جلد ثامن بكار را بجناب سلطان العلماء محض نشي نفس با انكه لا اله الا  
 در اوائل اين ترجمه نام آنجناب ذكر كذا نسبت داده و بنا برين و هم باطل زبان عفاقت توانان

۱۲۵  
 انتقام از انچه  
 انتقام از انچه

به تشیعات غلطی در حق آنجناب کشاده و باز استدلالت با کتابت سیاست حال آنکه در شروع آن مذکور است  
 قال ابو محمد عبد الله بن مسعود بن قتيبة تفقهوا في كلامنا بحمد الله الخ ثم زوروا قبول ساقطه من كتب  
 جناب و به سبب غایت بهتان و لجاج کتاب تحملج السالكين بن ابا امين الدين طبرسي طاب ثراه بمقام مطالبه  
 و به اختصار بعضی معنی بلا فساد و بلا تبیخ نسبت داده خود را و مقتضایان خویش را از تشیعات و مطالبات است  
 الحق بنعم باطل فارغ البال ساخته و محض این نسبت نسائی که التماس و وسوسه شیطانیش نیست کافی بیدیه پر حیرت  
 محض نسبت الحق کتابت سیاست است اما نسبت با بن قتیبه کافی نباشد فضلا عن ثبوت حق بن قتیبه بحال علم المفسر  
 و شیخ السید و حیرانم که جناب مخاطب حق فاضل شید و شاه سلامت است که این هر دو بزرگست هم نسبت  
 کتاب الامامة و السیاسة بعد السید بن مسلم بن قتیبه می نمایند که لا یخفی علی ناظر الا لیصلح للاول و معبره الاول  
 الشافعی چه خواهد گفت چه در غرض مناقب محامد حق ایشان خواهد گفت عجب نیست که حضرت شاه  
 سلامت السید السبب و شتم و فحش شنیع نواز که در خطبه دایه و امیر بواجب مطالب و معائب  
 حضرت ایشانرا استوده که نوزد و دیگر عقیدین شاه صاحب زرعاصیرین سیننه اینهمه محمول بر عداوت و تفاوت است  
 و خفت سریر باشد لیکن حیرانم که حق فاضل بنید چنان ساریت و اب و خواهد داشت که خود جایجا و بر خواند  
 خویش با طرا و اغواق و بر روح دستایش حضرتش طلب لسان می باشد و آنچه جناب مخاطب فرموده که آنرا که ترجمه  
 این قتیبه بنی نوشته از بن قتیبه از کتاب و ریاضه کرد در الخ مخدوش است بانیکه آنرا که ترجمه عبد السید بن مسلم بن قتیبه  
 سنی نوشته اند مثل بن نمکان یا بنی ابن اثیر و سیوطی و نووی و معانی هرگز نبیند از کتب و ریاضه و گفته اند  
 زیرا که تصانیف این قتیبه مذکور نیست نووی نهایت بسیار است و نووی فهرست آنرا دیده و عدد آنرا افزون  
 کرده و ظن و آنست که آن بسیار به شصت کتاب است و کسی از علماء و مذکورین از جمله که کتب آنرا زیاده  
 از شصت کتاب که نموده پس از کتب شصت کتب است و راست نیاید با آنکه معانی ذکر پیشتر می زد کتاب و آنست که اکثر  
 کتب و را ذکر کرده اند و بعضی ترک کرده پس اگر دعوی مخاطب صحیح می بود باز هم بمقتضای طریقه باطلی نگذاشته  
 و اما در عارفان فاضل شید و شاه سلامت السید رفعت عبد السید بن مسلم بن قتیبه فیه منکاة الصبیان و بقیة  
 النشوان صریح الکذیب البهتان جناب الامام زین العابدین علیه السلام که اطلاق آن از افاده شایسته نیست  
 مخاطب خبر کرده در رساله الکاتیب و امیریه تفسیر بنسبت او نموده واضح و ظاهراست و احتیاجی به بیان  
 نیست همچنین تفسیر جناب شاه عبد العزیز رحمه و بود و در این است برای ابطال این مقوله هر چه

استحقاق الایام حمله ثانیه

کافیست و از نظر لغت معنوات و ترائب خرافات شاه اسلام اندر است که از سیاق و سباق  
 و صریح و کلام صاحب تحفه اعراض نموده حل کلام علی مائینافیه میریزد که چنانچه دعای نمیکند که قول  
 صاحب تحفه که مثبت و قول عبدالعزیز بن مسلم بن قتیبه در الاستسنت است ایماهی بر نفسی غالی و شیعه  
 مقرر می بود و این می کند چنانچه در معرکه الارامی فرماید اگر مراد صاحب تحفه از نفسی غالی شیعی مقرر است  
 عبدالعزیز بن مسلم بن قتیبه است چنانچه قولش که حد و در الاستسنت میشود ایماهی بآن یک پیرل نیم مستحب نیست  
 نوع در نهایت ظهور است که قرینه قطعی کلام صاحب تحفه دلالت صریح دارد بر آنکه این قتیبه از معتبرین  
 الاستسنت است زیرا که صاحب تحفه ذکر این قتیبه برای تمثیل این ادعا نموده که شیعه در اسما و القاب  
 معتبرین الاستسنت نظر کنند و هر که را از رجال خود شریک نام و لقب یا دیباچه دهد و او را بیت و ربان  
 نسبت دهند و بجهت اتحاد نام و لقب اعتبار حاصل شود پس میان این واقعیت و ادعای زانکه خود اعتقاد  
 کنند پس شایعین می باید که این قتیبه از معتبرین الاستسنت و ثقات ادیان باشد و الاختلال کلام صاحب  
 باصوات حیوانات که بی ربطه و میشود لازم خواهد آمد و بناب شاه اسلام شده قطع نظر از ترک  
 اسعاف و تدبیر و بیاق و سباق این کلام گرد جمع دیگر اطلاعات تحفه هم نگذرد و اندر آنکه شاه صاحب  
 در باب چهارم و معنی ابعصمه من علیهم السلام فرموده اند که ایشان از اهل بیت و اند چنانچه آنجا  
 نقل کردیم که ایشان می فرمایند حالانها صبیح این فرقه یعنی شیعه را ما شایب کردیم که چقدر بزرگان که فکر  
 پاره های آنکه بر او ان که بود و ندیدیم و غیره است و مستحقان می نمایند و برخی بگویند که محدوده اهل بیت  
 که از اهل بیت و بعضی اقرار با ایشان باشند و پیرو محبت خاندان و بوی قتل و کشتن کنند و شتی پس اگر  
 قول صاحب تحفه و معنی عبدالعزیز بن مسلم بن قتیبه که عدد و در الاستسنت می شود و ابائی بخروج او از اهل بیت  
 در انصاف و شیعیت گویند لازم آید که شاه عبدالعزیز از اهل بیت علیهم السلام با انا اهل بیت معا و الاست  
 خارج می دانستند و بنا برین نهایت کفر و ضلال شاه صاحب ثابت خواهد شد که اهل بیت از اهل بیت  
 خارج است - اعتقاد پس گوئیم - الله قول شاه صاحب بر خروج این قتیبه از الاستسنت پس باید که این کلام  
 منقول از عنوان ایشان باشد که شاه عبدالعزیز از اهل بیت خارج ساختند و تحت مشعل خواهد شد  
 و اما تادیه علیل مخالف علیل و از انال عفین بحواله داده است چنانچه صنف طالب شراره که شاه عبدالعزیز  
 و فاضل رشید را بسبب نسبت رفض بن قتیبه تقضیع فرموده و چون بنائش آن بر دو امر است یکی اعراض

استقامت و انانیت











33

مستفاد (الشيخ) جليله في



سابقینهم وقصر اعتبار برین دلیلت این سوره شعبی و اشیاها که بظاهر دلالت دارد بر آنکه قبایح حیات  
 نیست و اقامت شهود زور و خصومت و تقاضای طلب و زیر مغرورست نایم بازیم چاره از قبح و صریح این زبیر نیست که  
 او از انساج و اشیا این هر دو بزرگ بود و انکاری در دیرین فعلی شنیع نکرده و ذلک ایضا یکیکه للیوم و الملام  
 كما لا یخفی علی اولی الافهام الناطقین للحدیث المأثور عن سید الانام علی آله آلاف التحية  
 والسلام الواردة فی دم ترك انکار المنکر علی اللثام وغایة اللوم والوعید علی مرافقة المعاندین  
 عن شرائع الاسلام الساجین الھتک معارم الدین واز کتاب الحرام واللہ الموفق وبہ الاقصد  
 من ذلک کہ تمام و منظار لافهام و ازین مقام مناد حال کثیر الاخلال حیلہ اجتہاد صاحب حمل و ارباب  
 تجویز متکشف میشود سبحان الله ربی و صفا کہ کذب و زور و فسق و فجور از او اهل امور و بد شر و آن باشد و ارجح  
 آن صریح و مایور و مستحق ثواب از و غفور گردد ان هذا الشیء عجائب اعتبار و ایا اولی الالباب و از اعظم  
 و اقیح محازی این زبیر نیست کہ تهدیدات جان گذارد و وعیدهای بگوشش پرداز که سرور عالمیان صلی الله علیه  
 وسلم در حق معادبان و دشمنان جناب امیر المومنین علیه السلام ارشاد کرده پس ایت انداخته علم حایر  
 و مقامی که بولی کل مومن و مؤمنه از فتنه آتش فتنه جنگ جبال در ابل اسلام انداخته طریق نهایت اندازی  
 اہلبیت کرام علیہم آلاف التحية والسلام مسلوک آتش داغ بغض و عداوت صبر کرای و لا یتب برنا صبیہ  
 نہا وہ ابواب غایت جرم و قدح پر خود کشاده بر مخالفت خدا و رسول خدا و اہلبیت طاہرین صلی الله علیه  
 و علیہم اجمعین لطاقی بہت چیست کہ گنہ دین و ایمان بنیاحن کفر و الحاد و خستہ و مقاتلہ و محاربه او  
 با جناب امیر المومنین علیہ السلام امریست کہ از مزید ظہور و آشکارا بر مرتبہ جان کتب سیر و اخبار و اسفار و عالم  
 و آثار ابواب ارتباط انکار و بسته و اشتغال آتش این فتنہ و فساد و خاشاک شکوک و اوثام در ہم نشو  
 از مزید و فتنہ و عیان محتاج بیان و اقامت شاید و بر مان نیست در کفر و محاربت جناب امیر المومنین  
 عالمیہ السلام هیچ ریب نیست زیرا کہ محاربه و مقاتلہ مسلم اشنع و اشد و اقیح الفج از سب و است  
 جناب سوره کائنات علیہ وآلہ آلاف التحية والتسليم و جناب امیر المومنین علیہ السلام بلا ریب کفر صریح و فتنہ  
 قبیح صریح است پس محاربه آن حضرت قطعاً و قہراً باشد ایا انکہ محاربه اشنع و اشد از سب است پس محاربتی کہ کتاب یا  
 از صحیح خود و مفسر نایم و حدیث امیر بن عمر بن قحطال حدیثنا شد عن زبیر قال سألت ابائنا عن  
 المرحۃ فقال حدثنی عبد الله ان النبی صلی الله علیه وسلم قال سباب المسلم فسوق

۱۳۴

استغفار و الاغنام جلد ثانی

وقال كثر ودر كتاب الفتن گفته حد ثنا ابن حفص قال حد ثنا ابی قال حد ثنا الامام عن قال  
حد ثنا شقيق قال قال عبد الله قال النبي صلى الله عليه وسلم سباب المسلم فسوق وقتاله كفر ودر كتاب  
گفته حد ثنا سليمان بن حرب قال حد ثنا شعب بن معمر قال سمعت ابا وائل يحدث عن عبد الله قال  
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم سباب المسلم فسوق وقتاله كفر تابعه غندر عن شعبه وعنه  
ممنزى در كتاب ترغيب وترهيب مكيه عن ابن مسعود رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله  
عليه وسلم سباب المسلم فسوق وقتاله كفر رواه البخاري ومسلم والترمذي والنسائي  
ابن حريث شريف كه در درجه اعلاي صحت است دلالت صريحه دارد بر آنكه قتال مسلم اتهم و شتر است  
او است زير كه سباب مسلم را انجذاب فسق فرموده و قتال او را كفر ابن حجر عسقلاني در فتح الباري گفته  
اما كان القتال اشد من السباب لانه مفض الى ازهاق الروح و حيا عنه بافظ اشده من لفظ الفسق  
وهو الكفر اما انك سب بناب امير المؤمنين عليه السلام كفر است پس اگر چه حدی از اهل اسلام در آن ازین  
شعور که در کتب بنابر حدیث توضیح تقدیر بحان از زبان شاه عبد الغفر نیز نقل میکنند که حضرت او در تحفه فرموده آری  
اگر از جماعه شام یا یقین کسی با معلوم کنیم که عداوت و بغض حضرت امیر است بر یکدیگر انجذاب یا لعن است  
آن عالی قبا سب که را و را با یقین کافر خواهیم دانست انتی واحادیث کثیره و روایات شریفه که دلالت دارد بر  
سب بناب امیر المؤمنین علیه السلام كفر است در کتب حدیث مذکور و بعضی آن درین مقام مسطور میشود و حکم  
درست در گفته اخبرنا احمد بن کامل المقاضی حدیثنا محمد بن سعد المعونی حدیثنا يحيى بن  
ابی بکر حدیثنا اسرائيل عن ابی اسحاق عن ابی عبد الله الجدلی قال دخلت علی ام سلمه رضي الله عنها  
فقلت لیسب رسول الله صلى الله عليه وسلم فتيكم فقلت معاذ الله اوسبها الله او كل من شها  
قالت سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من سبني فقد سبني هذا حدیث  
صحیح که اسناد و له بخیر جاء وقد رواه یحیی بن عثمان الجعفی عن ابی اسحاق بزيادة الفاظ حدیثنا  
ابو جعفر احمد بن یحیی الحافظ احمد بن حدیثنا احمد بن موسى بن ابي القاسم حدیثنا احمد بن  
بن واثق حدیثنا یحیی بن عثمان قال سمعت ابا اسحاق التميمی حدیثنا جندل بن واثق حدیثنا  
بر عثمان قال سمعت ابا اسحاق يقول سمعت ابا عبد الله الجدلی يقول محبت انا غلام فخرنا  
بالمدينة و اذا الناس عنی واحد فاتبعتهم قد خلوا علی ام سلمة زوج النبي صلى الله عليه وسلم

در کتاب  
حدیثنا احمد بن یحیی

حدیثنا یحیی بن عثمان  
حدیثنا یحیی بن عثمان





از اختیار فرار برای اصحاب گبار خود گزینی نیبیا بند و عجب رستاخوار داشت این زیر که بر این عباس کس بخت  
 قتال او با ناسخ طاعون بیکر که با تبارع من بدر مرده محی صیما دار واقع شده و طعن میزدند و تشنج میگردانیدند و اشتها و  
 خود و بر این خود که بقتال نفس رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بر داشتند سر در و من خیمه ایست که افکنده و  
 محجوب نماید که خیمه بطالان تاویل صاحب صواق و سارق بضاعت فرجاده او صاحب شعله و تله ایست که اصحاب  
 مخاطب باینکه جنگ حمل شده از راه طرفین بود از کلام عباس ظاهر میشود همچنان سخاوت آن از کلام خود بر این  
 بهم ظاهر است و الا بر این عباس بمقتاد او با ناسخ طاعون و زیر چرخ طعن میکرد که فداکاری را داده و فدا شود و حامی من  
 نبی باشد و اما ادعای اجتهاد که نموده منصفین نهاد دست پس بطلان آن انفا تنبیه کردم و از نظر انصاف  
 که از ترس او باید از جناب خلیفه ثانی بهم ظاهر است که این محارب و محبوب و لذیذ و امثالش بین فتنه و فساد اصحاب  
 جزا پس در انبیا و اصحاب و علیهم السلام و التقیه اسلم یوم التناد بود و نه صلاح و اجتهاد و بانشان که زیر  
 بن العوام در بعض امور به خدمت جناب خلیفه ثانی حاضر شده است بدان غرضی ابل عدان کرد و حضرت ابو بکر  
 صادق و قیامت بلکه کرامت باقی مطابق از لواحق او آثار مجازت و طغیان و مخالفت و عصیان مثل او را  
 حال کمال شدیقت پس او در این زمان چون بجای اهل عنایه نفوذ بلکه از باب زجر و تادیب او را بقوه و فی الجمله  
 و از نو از کتبت و ذیت امر نمود چون زیر تکرار این عرض کرد در مره ثانی یا ثانی حضرت ثانی را بار بار میضبط  
 نفس نماد و در دگر اینهمان نتوان داشت بجز عیظ و انضاب و التواب آتش هیچ و تاب پوده از روی  
 این راحت و زیر این بلا داشت و مسامحت و مسامحت رسوا ساخت و بر آفتاب شهر و زو تعاش آن  
 رئیس الا و باش بارتداد و ارتعاش و تبدیل سرور و استیلا و بخت و انضجار و عکس فرج و آوار و بخت و انضجار  
 فرمود و آنچه از آن واضح میشود که او را اصحاب او اگر دگر در مدینه طبعیست که را بر طغیان و عدوان چیست و عروج  
 معاینه و چون گروهی را بر اصحاب جناب رسالت صلی الله علیه و آله وسلم فاسد و تبا و ایشان را از جاده استقامت  
 و سلامت گمراه خوانند و خود را بعبادت الهی که امام جلیل الشان و مقتدای عمده الایمان است و بندگان  
 منافق و منافقانند و بندگان بندگان و انشاء الله که خواهی شنید و مستدرک میفرماید حدیثنا ابو علی الحارثی  
 حدیثنا الهیثم بن علف الدوری حدیثنا اسمعیل بن سنان حدیثنا عبد السلام بن حرب  
 حدیثنا اسمعیل بن خالد عن قیس بن ابی حاتم قال سمعنا الزید بن ابی عمر بن الخطاب یستأذنه  
 فی الغزو فقال عمر لعنه الله بنیة فقد غرقت مع رسول الله صلی الله علیه و سلم قال فرغ

استقامت از او تمام نگذاشت  
 ۱۳۸

ذلك عليه فقال له عمر في الثالثة او التي تليها اتقدم في بيتك فقال الله الى الاحد بطول المدينة  
 منك ومن اصحابك ان يخرجوا فيفسدوا على اصحاب محمد صلى الله عليه وسلم واگر حضرت اهل سنت  
 این اخبار و اعلام خلیفه ثانی را از ظاهرش مرع کرده بگویند که مراد او از زبیر و اصحاب او آنست که او را  
 اغراء اصحاب جناب رسالت صلی الله علیه و آله و سلم بر قتل حضرت عثمان نمودند و این سبب او شان را  
 گمراه و تباها فرمودند پس باز هم مطلوب باز دست میبرد و زبیر که بنابرین زبیر و اصحاب او حسب فادات  
 و اعتقاد اهل سنت روایات و فقرات شان علی الخصوص ارشادات تمام عباد الغریز در تحفه حنا رح  
 از زمره مؤمنین و مسلمین داخل جریکه منافقین و کفارین باو نمین خواهند بود پس اجتهاد و کوشش تحقیق  
 اجر کجا که این همه فرع ایمان و اسلام است و حیرتم می ربا بد که چگونه حضرت اهل سنت ارشاد خلیفه ثانی را  
 درباره زبیر و ابن زبیر که با و صدا و اولی و کمال شیطنت ثانی اعلام و اخبار فرموده پس ثبت می اندازند  
 و این هر دو اجتهاد کامل و عادل فاضل گمان میسازند کاش اگر بیایات و بینات الهی و ارشادات جناب  
 رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم اعتدای زبیر نمند از قرآن واجب الاذعان خلیفه ثانی حسب این  
 و افادات علامه مخیر و محقق کبیر و صدر شریف در یکس امیر و فاضل و زبیر مجتهد و حلیه شافعی نیز برای ابطال  
 عدو بین الفساد و اجتهاد اصحاب جمیل که محض خفا و زلل و میرج غفل و موجب است و مل اصحاب علم  
 است کافی و بسند است و فضائل زبیر و سینه و مناقب با بهره علمیه و دماخ فاخره و فیه محامد و افره بسند  
 از مزاج البیان با فنی و طبقات شافعیه این جماعه طبقات سبکی و غیر سبکی و طبقات اسنوی واضح و عیا عیاری  
 و این جماعه سابقا و متاخر و این جماعه سابقا و متاخر و این جماعه سابقا و متاخر و این جماعه سابقا و متاخر  
 محمد بن طلحه بن عقیل الفهری الشیبی الملقب کمال الدین کان اما ما بادر عانی الفقه و الخلاف عارفا  
 بالاصولین رئیس اکبیه عظاما اتوسل علی الملوك و اقام بد مشق و المندسة الیهینة نه صبه  
 الخاص و صاحب مشق الوزارة و کتب تقلید بذلك و تنصل منه و اعتد و له یقبل  
 فی اکثرها یومین ثریه امواله و موی حی و غیر ملکی و ذهب فی امره و موی صومعه و صومعه و موی و موی  
 فی حلیه الساج و العتیر من ریح سینه اثنتین و سنین و خمسمائة و قد جاوز السبعین کره  
 فی الجور و محض الحال عبارت سراسر خالت کثیر التمانه ابن طلحه که رشک افرا و اصحاب قضا و ائمہ بالائتلاف  
 و شافعیست باینست که در کتاب مطالب سحرول فی مناقب آل الرسول که ازین کتاب در مضاف و تفسیر و

۱۳۹

استقصا از اخبار شافعی

نرسد از راه رسالت  
از نواد ۱۲ سنه

کتابی که از این کتاب  
الکبر و الا





ما انت في السلافة ترى الجمعان وقرب كل من الاخر وراى على قلوبهم غمهم ولك على قلبه  
 فخرج اصحابه ولم يترك منهم احدا خطيبا خطبة بلغة منهم ما واعلموا انهم الناس قد  
 تانيق هو كذا الموصوفين وانه قد تم كذا ابراهيم بن زيد هو فليعلموا انهم قد تانيق  
 الى ان ابيت الجحرا وراى الظعان وقد كنت وما اهدى بالحرب الا ادعى اليها وقد انصرفت لقائه  
 من ماها ولهم كذا ابرقوا وارعدوا وراى انك كاتى فانا ابو الحسن انك فقلت محذوهم وفرت حجابهم  
 فبذل لك القلب لفرعك وراى على عينه من كذا عدلى من النصر والظفر فان ليد غير شجرة  
 امرى الا وان الموت كذا فيقوته المقديم كذا بحجرة الحارب ورجل يقبل يموت ان افضل الموت  
 القتل ولكن كفصر على بيد الاله ضربه بالسيف فهو ان كمن مينة على الفرائض ثم رفع يدك الى الله  
 وهو يقول اللهم ارحمني برحمتك اعطاني صفة عينية طاعة نكته تتبعي الله ثم فاجله  
 وكما تم له اللهم ان الزبير بن العوام قطع قرابتي ونكث عهدك وظاهر عنك ونكص الحارب الى  
 يملأه ظالم اللهم فاكنية كيف شئت وان شئت ثم تقارب الناس للقتال وتعبوا وتسلحين  
 لا يسيروا عنهم مناهدين لذلك هذا كله وعلى يد الصفيين عليه قبض جاء وعلى رأسه حماره  
 وهو راكب على بيلة فلما راى انه لم يبق الا التصالح بالصفاح والتناطح بالرماح صاح باعلى صوته  
 ابن الزبير بن العوام فليخرج الى فقال يا امير المؤمنين اخرج الى الزبير وانك حارسه هو فخرج  
 او الحد يد فقال على ليس على يأس ثم نادى الثانية ابن الزبير بن العوام فليخرج الى الزبير وقال يا  
 امير المؤمنين سيفك فقال على ام من فدا منتهى وقفه فقال له على ابا عبد الله ما احلك على ما فقال الزبير  
 حلتني على ذلك الطلب بدم عتاق فقال له على انت واصحابك قتلتوا فيجب عليك ان تفيد من  
 نفسك كذا انشدك الله انك لا اله الا هو كذا انزل الله فاعلم بنبيه محمد صلى الله عليه وسلم امانتك كذا  
 قال لك رسول الله صلى الله عليه وسلم يا زبير انا انا وما يضر من جنته وهو ابرق فقال لك امانتك فاستخرج  
 عليه يوما وانت ظالم له فقال الزبير اللهم بلى قد كان ذلك فقال عسى  
 فاستدرك بالله الذي انزل الفرقان على نبيه محمد صلى الله عليه وسلم  
 امانتك كذا يوم جاء رسول الله صلى الله عليه وسلم من عند ابن صوف فانت معه  
 وهو اخذ بيدك فاستقبلته انا ففعلت رسول الله صلى الله عليه وسلم في نفسي كذا انا ليد

ما انت في السلافة ترى  
 الجمعان وقرب كل من  
 الاخر وراى على قلوبهم  
 غمهم ولك على قلبه

استحقاق الزبير بن العوام

أنت لا بدع ابن أبي طالب زهوق فقال لك النبي صلى الله عليه وسلم مهلا يا زبير فليس هو  
 والمخرج عليه يومًا وانت ظالم له فقال الزبير اللهم بل ولكن نسيت فأما ان ذكرتني ذلك لا تفكر  
 عنك ولو ذكرت هذا لما خرجت عليك ثم رجع الزبير الى عائشة رضي قالت ما ورائك يا  
 ابا عبد الله فقال الزبير والله ورائي اني ما وقفت موقفا قط ولا شهدت مشهدا في ترك  
 ولا اسلام الا ولى فيه بصيرة واني اليوم لعلي شك من امرى وما اكاد ابصر موضع قد مضى ثم شق  
 الصنف وخرج من بينهم فنزل على قوم من بني تميم فقام اليه عمر بن جرهم الحاشبي وضيفة فلما  
 نام قام اليه فقتله فنفذت دعوة علي فيه فاجلته واما طلحة فجاهدهم هو واكثرهم للقتل  
 مرمى وان فقتله ثم التحم القتال وانصلت الحرب وكثر القتل والجرح ثم تقدم رجل من بني  
 الجمل يقال له عبد الله فجعل يحول بين الصنف وهو يقول يا ابا الحسن يا زبير فخرج اليه على  
 عليه السلام وشق عليه بالسيف وضربه ضربة اسقط بها عاتقه فسقط قتيل فوقف  
 عليه على وقال قد رايت ابا الحسن فكيف حدثته ثم لم يزل القتل يوجب ناره والجمل يفسد  
 انصاره حتى خرج رجل منيخ في السلاح يظهر اياما ويروم عسا ولفرض به على عليه السلام  
 قال سه اضربكم ولواي عليا عمته يا بغير مشي فبانه فخرج اليه على عليه السلام متكررا وحمل  
 عليه فضربه ضربة على وجهه فرمى بنصف فخف راسه ثم انصرف فخرج صاحبا من رايته  
 فاهتت فرأى ابرخلف الخزامي من اصحاب الجمل فقال هل لك يا علي في المبارزة فقال علي ما اكبر  
 ذلك ولكن ويحك يا ابن خلف ما احبك في القتل وقد علمت ما انا فقال له ابرخلف قد  
 يا ابن ابطال من يدحك نفسك وادن مني لئلا ياتي اينا يقتل صاحبه فشي على عنان  
 نفسه اليه فيدركه ابرخلف يضربه فاخذ علي في محظاته ثم عطف عليه بضربة اطار  
 بها يمينه ثم ثنى باخرى اطارها فخف راسه ثم استعرت الحرب حتى عقر الجمل فسقط  
 وقد اجرت البيداء بالدماء وخذل الجمل وحزبه وقامت النوادر بالبصرة على القتل  
 كان عددهم قتل من جند الجمل ستة عشر الفا وسبع مائة وتسعين انسانا وكان جملتهم  
 ثمانين الفا فاقى القتل على اكثر من نصفهم وقتل من اصحاب علي الف رجل وسبعة رجال  
 وكان عددهم عشرين الفا في مقابلة علي عليه السلام ثلثين الفا بعشرين ومقاتلهم ثمانين

شقوا الا في جملتان

منهم اکثر من نصفهم ولم یقتل من اصحابه غیر عشر هم حجة واضحة لشهادت جماعته و  
 یستحل بشهادته و اذا تامل الناظر البصیر و نظر المتأمل الخیر فیما صدر من علی من  
 اقواله و افعاله علم علما لا یرتاب فیة انه علیه السلام یخوض فی الحرب و یتغلب فی غزوات الموت  
 و یصادم طلب الصوارم و یتغمد مصلت سیفه و یکبات الکماة و یخوض بالابطال و لا یجمل لذلك  
 عبا و لا یبالی به و لما انقضت فعا الجمل و قد مدت عائشة علی ما کان دخلت المدينه و  
 سکت النار و رحل علی الی الکوفة قام الیه ابو بردة بن عوف الازدی فقال الیه ای مولانا  
 القتل الذین قتلوا حول الجمل بماذا قتلوا فقال علی قتلوا بما قتلوا امر شیعی و علی بلا و ینکاح  
 منهم الیه ثم نصر الیه ثم رخصهم اید فغوا القتل اصحابا فابو اعلی و قالوا لونی فی انما قم بیعتی و  
 دما و قریب من الف رجل من المسلمین فی شل بالخال الازدی فقال الازدی لا استبان لخطا  
 و انک انت الحق الصیب از مطلع صبح صادق عبارت ابن علامه حاذق و بحر فائق شوارق بهار  
 فی اندیشه و عواذهم و مطالب مفیده و آرب سدید بر خوار اولی البصائر شش عشره زیست اولی که  
 از قول او فان المجتنبین لہا الخ واضح و الخ مست کراہل جل رفض جناب امیر المؤمنین کرد و نفی  
 بیعت و کثرت عدد آن حضرت نمود و مرکب غرر باجناب شد و رجوع مردم برای قتال نفس رسول  
 صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم کردند و باستخفاف بیعت آنحضرت که لازم شده بود ایشان از عرض حکم آن پروا نداشتند و با  
 فتنه ماس که انهم ان گر در دن شتافتند و جناب امیر المؤمنین علیه السلام مقابل ایشان فرمودند که از  
 اسراع در نکست بیعت آنحضرت و کثرت و فبا بطاعت انی اطلاع نمایند و طر و میرسیم در بیعت آنحضرت و دخل  
 خدمت و العوام آن نمودند و باز تحریف مردم بر نکست و نفی آن کردند و عائشه و جمعی اگر استجابات و دعوت  
 شان کردند بر خروج آنکسند و نصب جائل غوائل و تحریف اصح و نابل برای قتال عالم علم او آفر و او را  
 علیه صلوات الملك العادل کردند و انظار مطالبه خون عثمان بکذب و بہتان نمودند و در طاعه لایکمی دانستند که  
 جناب امیر المؤمنین علیه السلام قاتل عثمان نیست و دم او کذا کتابی که تبصریح ابن طلحه جناب ولایت مآب علیه السلام  
 الملك الوہاب علیه السلام و نیز نوشته ظاهر است که طاعت آنحضرت و بیعت آنجناب بر طر و میر لازم و واجب بود  
 و نفی و نکست آن بیعت صحیح و برقم صحیح و آنحضرت ایشان را توبه امر فرمود لیکن نشنیدند و نیز یعنی و بعد از آن  
 و فبا نفی و عہد میان آن ذوق بدایت و ایمان برنگزیدند و سوم آنکه از ارشاد آنحضرت عیا نیست که طر و میر

سیدم  
استقصا و ان فی م جمل قاتل

قتل عثمان بن عفان آنجناب میکردند و این کندی است صریح و بتانی است نه بقیع که نهایت شجاعت آن  
 خارج از احاطه بیان و نهایت عظمت آن ظاهر نزد اهل ایمان و اندک المعنی و هو المستعان چهارم آنکه از  
 قول آنحضرت و مولای بنو عثمان آن قتل مظلوما که بقول آن پنج بید است که او را نزد آنجناب عثمان بن عفان  
 نشاندند و این ازین ارشاد واضح است که ایشان در تعلیل طلب دم عثمان و لو کان قتل مظلوما کاذب و مفید  
 بودند که ایشان استحقاق طلب خون عثمان ندانستند که ولی دم عثمان انبیا و اولاد و اولاد ایشان با و کالت فصولی  
 چه کار پنج آنکه قول آنجناب و آخرتها انما الخ لعان ظهور دارد که مظلوم و میراثش را بر مظلوم افکند امر واجب لا ینقض  
 از و منان که در قرآن شریف و فرقان مجید عا کشته را بان ماسود فرموده که در خانه خود قرار گیرد و بدو شتر و  
 ار از اطاعت الهی و امتثال تبلیغ جناب رسالت پیامبری صلی الله علیه و آله و سلم باز داشتند ششم آنکه قول آنحضرت  
 و الله حبیبک و مای بدور حق مظلوم و زیر دست و حسب هم اقول علیه السلام حسبکم اذ الله علی غایت اللوم و  
 الملام و نهایت اکرام و ادا و عفو مقام الکرام و استحقاق العقاب مریض و دل که انتقام و الاغصیا از  
 عن قیاب الی الی تمام آنکه از کتب بلاغت اسلوب جناب امیر المؤمنین علیه السلام که بهاء پیش  
 منکوب بخبر فرموده ظاهر است که عائشه در خروج از بیت خود عصیان خدا و جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله  
 و سلم و رد و ترک ترک امتثال امر واجب الانقیاد کردید و امریکه بر ذمه او نبود طلب آن آگاهان و اولاد  
 حلیه باطل برای دفع عار و شاکر کشاد که او اراده اصلاح بین الناس در سر داشته و از منافات خود و عساکم  
 باشاره نشود ان حسابی بر نداشته و رحم او که او طلب خون عثمان میکند باطل است با اینکه عثمان مردی بود  
 از بنی امیه و او زنی است از بنی تمیم بی مرتبه ششم آنکه از قول آنحضرت و عمری ان الذی عرکک للبلای الخ  
 در نهایت ظهور است که مظلوم و زیر و امتثال نشان که عائشه را در بلاد خروج بر معارج خروج انداختند و او را  
 در میان خلایق بازتاب مصیبت و نافرمانی امر قرآنی رسوا ساختند گناه شان عظیم تر و جرم شان شنیع تر  
 از جرم قاتلان عثمان است و قاتلان عثمان نزد اهل سنت خارج از اسلام و ملعون فاجر و فاسق و بدین  
 و طرد و زندان هستند چنانچه از تحفه و دیگر افادات ائمه سنیه توان دریافت پس مظلوم و سیر و امثال  
 نشان بدتر از ملعونین و منافقین و فاسق و فاجر و بدین خواهند بود و ششم آنکه از قول آنحضرت و غصبت  
 حتی اغصبت ولا حجت حتی حجت مستغنا و است که عائشه و اتباع او اغصاب جناب امیر المؤمنین علیه السلام  
 کردند و اغصاب و از او آنحضرت اغصاب و از او جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است

استقصاء الافکار جلد ثانی  
 ۱۴۲۲

و اغضب و این از آن جناب موجب اغضب و این از رب الارباب که اینها را یقین خدا را باب الالباب دهم  
 آنکه قول آنحضرت ما تفتی یا تفتی یا ما تفتی دلالت دارد بر آنکه عاقلان و مرکب حرام و عصبیان بنبی ص و عفت  
 خیر الانام علیه و آله آفت الخیر و السلام گردید یا دهم آنکه قول آنحضرت و ارجی الی من ترک ابی بنی مایک  
 سترک دلیل صحت است بر آنکه عاقلان و مرکب ستر خویش نموده و دهم آنکه از تفسیر صریح عاقلان سبب مزید  
 بسارت و متور و بیایکی بخواب جناب ولایت تاب بخواب کتاب آن عالی قیاب نوشته که ما داخل فرطاعت تو  
 نخواهیم شد هر چه خواهی بکن و نخست که آن مجتهد مشهور سر از اطاعت آن خلیفه بر حق که علی العموم و بخصوص  
 احادیث عدیده شریفه و روایات کثیره و مستفیضه بر وجوب اطاعت آنحضرت و اقرار آن ولایت است حاجت آنحضرت  
 باطاعت خدا و جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ولایت عصیان آنحضرت با عصیان خدا و حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم  
 علیه و آله و سلم دلالت صریحه دارد و چه در مرکب استغاث و امانت مورد و راجح معصیت دارد و چه پس بکفر  
 حدیث تفسیری در حدیث علی باب خطبه من فضل منه کان مومنا و من خرج منه کان کافرا و انما ان فی ضلال و هلاک  
 و خسارت و در عصیان و کفران مکرر می نماید نیز دهم آنکه از قول بن طلحه در ای علی علیه السلام تفسیرم غم  
 او آنکه علی علیه السلام و آنحضرت که اصحاب جل بقصد و اراده صمیم ترک بر محترم گردید و نه آنکه بلا قصد یا اضطرار  
 بر سر این فعل شایع رسیدند فطری ما نهوه به الکابلی و صاحب الخفیه و صاحب الطالب العفیه و غیره  
 در حدیث حدیثی از آن حضرت که در حدیث چهارم آنکه از خطبه نبویه و موعظه نبویه میفرمودند و میفرمودند  
 بلاغت و منور عیون آنکه شایسته جناب امیر المؤمنین علیه السلام که هر لفظ آن نور روشن هدایت و دودار  
 شایسته مرض ضلالت است ظاهر و لام است که آنحضرت ثانی و مراقت اهل اجل فرمود و ایشان را قسم داد  
 تا از تبه ضلالت و جهالت و غوایت و خسارت بجاوه هدایت و رشادت و دیانت و امانت رو آرند و از  
 انما که در باطل اندلوع و از افتخام ضلال و هلاک اقلع کنند ایشان اجابت دعوت هدایت نکردند  
 و اصرا بر ضلال و بوار و زندقه پانزدهم آنکه کمال وقاحت و صفاقت و بی ادبی و جسارت اصحاب  
 چنین فعل یعنی اهل حال است که سبب مزید بی دینی و عدم استیاذ خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم  
 نیز است صاحب ذوالفقار قاتل الکفار سیر الفجار ناصر رسول فجار و یوین الاسلام و مرد و مقتدر  
 الابرار الشهورین فی الافاق و الاسفار الذین ارتعدت لقا بقتلهم فزیلهم المیتهم الکبار این پنجام  
 ضلالت انجام که دلالت تمام بر کفر و ضلال آن نام دارد و فرستادند و استند خود را باین حرف

استقصا والا فاعلم جلاله

بی مغرور و غافل کشادند که آنجناب را می باید که برای جلا و یعنی جلا و ثبات و رز و در  
برای مکافه و طمان آن اهل عدوان بر و فرمایند حال آنکه کفار را شرار که امتحان و اختیار کار زار  
زوال افتاد و پیر که از کرده بودند نیز تند بر آن اشجع الاشجعین بحرب نموده و دعوت آنحضرت بقبال  
نگرده بلکه از استماع نام آنحضرت غسل بید بر خود لرزیده اند و در از مکافه و مقاتله آنجناب پیچیده  
بسورنخ عجز و انکسار خیزیده و شانه و هم از قول آنجناب لکن ابرقوانح و انصحت که اهل شقاق  
و نفاق از عا و ابراق لا حاصل و جزا و گزاف باطل داشتند و از نکایت سید و سنان اسیر  
مؤمنان علیه السلام الملک الدیان خود را ذایل و غافل و از دیدن کار زار خود و افتقار شرابار و  
کشیدن و چشیدن ذوالقہ قتال آن قاتل کفار خویش استجابیل ساختند و ندانستند که آن جناب  
قد یا بعد یا کسر شوکت و تفریق جماعت اهل ضلالت فرموده و هم قدم بهم آنکه قول آنحضرت فبذلک  
القلب القی عدوی دلیل ساطع و برهان قطعی است بر آنکه ما کشته و طلحه و زبیر و اتباع و انشیع شان  
و دشمن و مد و حیدر که از وصی رسول مختار صلی اللہ علیہ و آلہ الاطهار بودند و تا یک بر دلیلا قاسم را  
و بر بانان اسیر علی کفر هم و نفاق هم و شقاق هم و بوار هم و خسار هم و ضلالت هم و خباثت هم و انهم کفر فی ہلکسم  
بجنگ هم آنکه دعا و مقبول آن وصی رسول که بحق طلحه و ظلم جول فرموده و دلیل قاطع است بر آنکه  
او فاجر و فاجر و ظالم و ناکث و دمار و خاسر بود که بعد از صلوات بر محمد و آله و اطاعت جناب امیر المؤمنین  
علیہ صلوات رب العالمین نکست بیعت آنحضرت نمود و بجای آنکه آنحضرت بر خاست و لشکر عظیم از قوم کنیم بر او  
مقابلہ نفس رسول بیار است این سبب آنحضرت از حق تعالی بخواست که علاوه بر عذاب  
آجل در عاجل هم عقاب ہلاک با و چشاند و زودتر او را بلا اہمال بمقتور سازند و تو زو ہم آنکه از  
دعا نیکی آنجناب در باب زیرین العوام بخواب شدید الانتقام فرموده ظاهر است که زیر قطع قرابت  
و کشت عہد و امانت دشمن جناب امیر المؤمنین علیہ السلام کرده و تعصب حرب برای آنحضرت نموده حال آنکه  
میدانستند که اذیلا المست و آنحضرت کفایت شران ریس اهل ضلال از رب تعالی سوال فرموده  
استسم آنکه از مکالمه جناب امیر المؤمنین علیہ السلام که باز بر فرموده ساطعست که تعقل زیر طلبیم  
عثمان مخفی کذب و بہتان و مجازفت و در و ان بوده چه قاتل عثمان زبیر و انصار و احوال او بود و در  
می بستی که اگر داعیہ طلب خون عثمان میدانستند باخذ قصاص از نفوس خویش نمی پرداختند تا کلمہ محاربه و

مقاله نفس رسول می افزا خنده خود را در دین رسوایی ساختند نسبت و یکم آنکه از خبر و حدیث جناب  
سرور عالم و فخر بنی آدم صلی الله علیه و آله و سلم که حضرت امیر المؤمنین یعقوب الدین علیه السلام رب العالمین تذکر  
دیر بآن فرمود که انور علی شاه پیش الطور روشن است که زبیر و خروج بر جناب امیر المؤمنین علیه السلام عالم تمام  
با کمال و خاسر بود و اما اعتذار از زبیر بالنسبان فرموده الا قبله باب الایمان اصحاب ثواب الا ایمان لان  
امیر المؤمنین علیه السلام قد صرح فی دعائه الذی ذکره فی الخیر العالم ان الزبیر یغیب له علیه السلام الحرب و یطعم  
انظام السبب و و هم آنکه هرگاه زبیر تذکره تنبیه جناب امیر المؤمنین علیه السلام بارشاد و مود که فرمان مکر سرور  
اطر علیه و آله لا و صلوات الملك الا کثیر قطع فی بزمی که هیچ وجه ریب را خطای شکوک و ادبام را در آن خطای  
غیبت بهرسانیده باینکه خروج بر جناب امیر المؤمنین علیه السلام حرام محض فظلم بحت و خلاف دین و ایمان و عین  
عذر و عصبیان و حال و از دو صورت خالی نیست یا اینکه اظهار این علم خویش بر مانگشته و دیگر اصحاب خود  
کرد و یا که علی الاول فسق و فجور و ظلم و جور و ضلال و خسران و هلاک حضرت مانگشته و دیگر تبعه او که باوصف  
علم تصریح جناب رسالت صلی الله علیه و آله و سلم باینکه خروج بر جناب امیر المؤمنین علیه السلام ظلم است از مقاله  
و محارب با جناب بازند آمدند و اصرار بر آن داشتند در نهایت وضوح و بطلان و علی النبی قبح بالای قبح زبیر  
نهایت بدیشده که مرکب کتمان حق گردید و حدیث نبوی را پوشید نسبت و سوم آنکه از قول زبیر و الله درانی انی  
انج هم هست که زبیر با عترت خودش در روز جنگ جل راه بصیرت و نهضت و هدایت و اعتبار کم کرده است  
مساکت شک و ارباب و راقی مراقی اصعب معاب گردیده است و چهارم آنکه از قول ابن طلحه نقدرت دعوة  
علی فیه فی عاجله ظاهر میگردد که قتل زبیر بدعای جناب امیر المؤمنین علیه السلام واقع گردید و بسوال بود و حجت  
آنحضرت بهر خود رسید پس احتمال توبه بهم از میان برخاست و سوء خاتمه و هلاک ابدی او نقاب از روانداخت  
و همچنین آنحضرت که قتل طلحه بدعای جناب امیر المؤمنین علیه السلام واقع شد که در حق او فرموده بود که بارالها  
معاجلت او کن و او را محلت مده نیست و پنجم آنکه از ارشاد هدایت بنیاد جناب امیر المؤمنین علیه السلام  
بجواب سوال او پرسوده برد الیقین حاصل میشود باینکه قتل اهل بطن باین سبب واقع شد که شیعیان جناب  
امیر المؤمنین علیه السلام و محال آنحضرت را بغیر گناه قتل کردند و آنجناب ایشان را خواست که او را قتلان  
آنحضرت را بسوا آنجناب دفع کنند ایشان انکار از دفع ایشان کردند و بمقتله آنجناب پرداختند و در عتاقی شایسته  
به پیش جناب امیر المؤمنین علیه السلام و خون قریب هزار کس از اصحاب آنحضرت بود و فطنه الحمره با طاعتات تاریخی

استحکم الامام عجل الله فرجه  
و نه غایت عم نشود یعنی زمانه  
شیر و با صواب است و حسن  
الایمان ان الحول الحق  
الایمان ۱۱۳ نه غایت عم نشود



سددید و تنبیهات مفیده بحباب تعلیمات مستنقذ و منتشع و حکمت شربات تبعه منفع و حجاب توهمات مغیبه مرتفع  
 و اساس تعلیمات را کیکر منقلع گردید و صبح مشرق نور حق صبح از افق بیان صدق صریح و دید و نای حیل و اعتماد  
 اهل عباد از هم رنجت در خشم کذب مردم اراده حرب و قتال از هم گسخت و این دجوه بسبب جنگانه چنانچه  
 برای جمع و قبح حضرت عائشه و یحیی کافیه است همچنان برای جنگ ناموس ابن زبیر دانی زیرا که ابن زبیر  
 هم بانی مبارکی است و این حرب و قتال بشیبه اساس این جنگ و جدال و مقتضای اخلاص است شعار بدر  
 و خال من الخیرات خال و قتال و قتال و صبی رسول بنی تعالی علیه و آله سلام الله تعالی و لا تحاروا و لا تألوا  
 بوجه و قصب مسالمت بر اهل اهلش را غضب ایند و نور و الجلال بوده و از جهالتش که اعمال مملکت و نضاح  
 افعال و لایحه جده الله بن زبیر است که بسبب نهایت بغض و عداوت جناب امیر المؤمنین سید الوصیین علیه السلام  
 رب العالمین بسبب خشم و غضب که کفر صریح و اهل اخلاص است نیل عقاب ازلی و خسارت ابدی بر روی خود  
 کشیده و بفرموده امیر و اسفل رکات ششم رسیده و بکذب و بدو ان نسبت قتل عثمان بن جناب امیر المؤمنین علیه  
 السلام رب العالمین نموده و رنگ اشتباه از فسق و فجور و نهایت بی دینی خود زدوده و در وفقه الاحباب  
 مذکور است کلام و بیان خطبه حسن بن علی رضی الله عنهما در مقابل خطبه عبداللہ بن الزبیر بن العوام آورده اند که  
 در مجلسی و مجلسی که امی خلیفه الانامی رضی الله عنه مذکور گشت که عبداللہ بن زبیر علی ما اناس خطبه خوانده و مشغول  
 بر امور یکدیگر اند و گشت در زمان خطبه انشا فرموده گفت پس زبیر اسناد قتل عثمان بن عفان بن کیده و مرا  
 و شتم نموده و گفته علی بن ابیطالب را و اعیه ابر از امور مردم است انگاه خطاب بفرزند خود حسن فرمود که برخیز و  
 خطبه بجز و حقه بخوان و شتم صریح احمدی منما می حسن بن علی بموجب فرموده برخواست و بعد از حمد و ثنای  
 خداوند تعالی و درود بر محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم بن الله العلی الاعلی گفت ایها الناس بدیتی که مرا رسیده و تقاضا  
 پر خلل و اختلال عبداللہ بن الزبیر از عمر و که علی قاتل عثمان بود و تحقیق که دانسته اند جماعت مهاجرین و انصار  
 که زبیر بن العوام پیوسته جو پای عیوب و گویای ذنوب عثمان بود و در زمان حیات او و او را منسوب  
 بساخت بحائب قبیحه و ثالب بغیبه الی ان نقل بد نقل خم طلحه عنه علیه السلام اذ اذ تهرسل علی بن مالک عثمان  
 و شتم او و مر علی بن ابیطالب علیه السلام را پوشیده نماند که سب و شتم مردم امر است که مملکت بآن تنگی نراند  
 کسی که خواهد اگر ماست و شتم مردم بر زبان آریم و قوم و عیب مردم بر شماریم بر آئینه می توانیم کلمات نیز بانی  
 و بیانی اردانتی نیز عبداللہ بن زبیر چنانچه حضرت عائشه را از جمع مانع گشت و با انواع حیل و اضماعیل

استقصاء الامام جلد ثانی ۱۳۸

[illegible]

الحمد لله الذي هدانا لهذا  
 ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

اعطى الله

[illegible]

موجب دخول و وصول نار شد و نار غضب این دهن را و حرمان از ثواب باید از او زد و آخرت  
 باعث عار و شمار و نیز از قول زبیر نادی عطا و کشت آنجه را و محبت که زبیر قبل از تکریم جناب المؤمنین  
 علیه السلام بشناعت و فطاعت محاربه آن سرور اختیار نمود و اختیار و استیجاب نار و عار با تکریم این کار  
 متفاوت آغاز و انانیت و جهالت و بقطاعات این ضلالت انداختند و لعل الاعتذار بالشیان و اظهار  
 کذب و هتاک از فضل ساس لاجتماع الذی اختاره ارباب الجده و ان محاسب الشان مقام جبریده و محبت است  
 که بعد و ضوح نور حق باین مشابه که دل مثل زبیر قاسی نرم گردید و او اعتراف بغایت شناعة فعل خویشی  
 کرد و داده رجوع از ان نمود این سرور عفو و کاسه گرم تراز آتش بصورت شیطان جنونی ابلیس با کمال درود و  
 اضلاع از لال پدر با جلال و آمد و چنین حرف متصل و محکم که بر محبت با ابلت و محبت با ابلت از او  
 و از ترک خوض انما ک ضلال عدوان باز دار و بار است که تو سالک طریق حق این هر دو فسیق  
 گردید و هر گاه هر دو طریق جمع شد و بعضی الشبان بالغض و در زبیر و بعضی برای حیا و مقتدر  
 یکدیگر آماده و مستعد گردیدند و آماده کردی که ایشان را ترک کنی و بر و بسته تو جاساسی ایت  
 علی بن ابی طالب نمودی و صوت احمد را از ان و از تحت آن دیدی و در یافتی که آن را با یکدیگر داشته اند  
 جوانانی را بخدا که سیوف شان خداست و باین غوا و اضلال ان شیطان بی عدیل و بی مثال بر گفت  
 که ای بر تو باد و قسم خورده ام که ای علی بن ابی طالب علیه السلام متا که نکنم چون این زبیر این حرف  
 بشنید از و اضلال و غوا می دیگر رسید یعنی گفت که کفار و قسم خود دیده و از ان خلاصی یمنی قتال امیر المؤمنین  
 علیه السلام باکی برید و بلکه هست را با و خال خود در نار و استحقاق عذاب و نهایت این است ابلیس است  
 الهمار و ایلم روح اقدس سر و رخسار بکار آخر کار زبیر عار حرف پر تدلیس و اضلال سپر فاجار خولیس  
 بسج اصفاء قبول و اعتبار رسانید و کمال شقاق رجوع بفاق نموده و با عتاق کحول رجوع بمقتله نفس  
 رسول کرده و دید با سه نوا و ب کمال اندا ابلت علیه السلام کحول فرمود و عبد الرحمن بن سلیمان قبیله بن  
 و اتم عجیب حرکت غریب که زبیر از قتال جناب امیر المؤمنین علیه السلام که با عتراق و موجب قول آتش شر  
 افروزد و وصول بجناب بکار سوز و باعث عار و دنیا و دین و استحقاق عقاب و استحقاق ابلیس است  
 باکی بر نمی دارد و با دای افکار و یمن و محبت جبار السموات و الارضین و قتال امیر المؤمنین ایدار روح  
 اقدس جناب سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم می پردازد و تمیز محبت و حیرت بر خود گذاشت

۱۵۱  
 استحقاق عذاب

و اشعار با غنث شعرا و نظم ساخت که حاصلش آنست که ازین دوزخ و دافرو و عجب تری اندیکه زبیر  
 در مصیبت از وفای دلی کفار و باغیان کرده یعنی ایشام با دای کفار و عین می فرماید و در مصیبت ب العالمین  
 و ایلام سرور و مسلمین آیند و اختلاف و مقاتله امیر المؤمنین البیت طاہرین حسابی بر نمی دارد و از قول سیدالابن  
 الجوزی دنی زواج ان از بیدار قال ابن زبیر ذلک غضب فقال ابن زبیر و الله لقد فطنت فی فضیلتی لا فطنت فی فضیلتی  
 ایلام انخست که عداوت و شقاوت ابن زبیر محمدی رسیده بود که علاوه بر اضمحلال و اغوا و بدو خود بخاربه  
 و قتال جناب امیر المؤمنین علیه السلام کفر و الحاد و زندقه را با کفر تیره رسانید که ترک محاربه آن شخص مست  
 و اثنال هر خدا و جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و انتاع از انبیا و البیت علیه السلام نزد آن  
 دشمنی بن غایت رسوای و فضیحت و نهایت خواری و ذلت بود که بیدر خود که اراده جمع از محاربه  
 جناب امیر علیه السلام کرده بود گفت که تو فضیحت کردی ما را فضیحتی که نخواهیم شنید سر ساس  
 خود از ان گاهی حال نقیض است که کسی از ان انقیاد و احدی از منصفین نقاد و کفر و الحاد و شقاق و عناد  
 ابن زبیر را تباب نکند که انواع کفریات شنیع و اقسام الحاد است قبیح و نایب عداوت و بغض او با و سب  
 سرور انام علیه آله آفات التیمت و السلام بکمال ظهور و وضوح رسیده و خود جناب امیر المؤمنین علیه السلام  
 بغض و عداوت ابن زبیر و معروف ساختن و زبیر از موالات آنجناب بیان فرموده چنانچه در تذکره و محرم  
 الامم و محرم عبارت سالتند که درست و فی روایة ان علیا و رضی الله تعالی عنهما التقی با الزبیر قال له کنا  
 نعد نحن خیار بنی عبد المطلب حتی بلغ ابنتنا السوء و فقر فینا و بیننا و الی بنی سیدنا و الله صلی الله  
 علیه و سلم قال لعلی کذا و لکذا و ذکر الحدیث الثقی ازین عبارت ظاهر است که جناب امیر المؤمنین  
 علیه السلام ابن زبیر را بدی موصوف ساخت و از زمره خیار و صالحین بیکر که انشراح و طالحین انداخت  
 و تصریح فرمود که ابن زبیر و پدر خود و آنجناب تفریق کرد یعنی او را از موالات آن شخص تیره برگردانید و در  
 جمله انشراح و تفریق از البیت اطهار علیه السلام داخل ساخت و در کتاب منافع ابوالحسن ابن ابی شیبہ زری سطور  
 و حکایت ان علی علیه السلام عنه یقول ما زال الزبیر منا اهل البیت حتی انشأ الله عبد الله  
 و در استیعاب بن عبد البر فرمود است قال علی بن ابی طالب لعنه الله عنه ما زال الزبیر بعد منا  
 اهل البیت حتی انشأ الله ابن عبد الله ازین عبارت متفاو است که عبد الله بن زبیر آخر تیره عداوت و البیت  
 علیه السلام داشت که با اضمحلال پدر خود پرداخت و او را نیز هم مشرب خود ساخت و از اعانت البیت

استیعاب بن عبد البر



ما استعشا في هذا الظنك بشي من الهوى قال له قد بلغني انك تريد انما قول في مستحق علي ان  
 ثلثي بلدا في احواله وامر آله ومعه من يوتاه موال واما الناس عبيد له فيا والدمهم في ارض  
 عليه ان يقا اقل من عندك نصرة ومن انت حاليه عن يقا اقل معه فقال له الحسين  
 بعزك الله خير يا ابن عم قد علمت انك مشيت بنصح وكنت بعقل وعما يقض من امر يكون  
 المقاتل رايتك او تركت فانت عندى حمل مشير والفتح باصح واتاه عبد الله بن عباس  
 فقال قد رجعت للناس انك سار الى العراق فبين لي ما انت صانع فقال له قد اجعلت  
 السير في احد يومى من انشاء الله تعالى فقال له ابن عباس فاني اعيد لك بالله من ذلك  
 اخبرني ان سير الى قوم قتلوا اميرهم وضبطوا ابلادهم فنقوا عدلهم فان كان فعلوا فاضل اليهم  
 وان كانوا اعدا عولك اليهم واميرهم عليهم فامر عليهم في عماله تعجب لادبه فاخذ عولك الى الحب  
 ولا امن عليك ان يقرمك ويكذبك بولك ويخالفك ويخذلوك ويستغفر اليك فيكونوا  
 اشد الناس عليك فقال الحسين ان استخيرا الله وانظر ما يكون فخرج ابن عباس الى ابن الزبير  
 فحدثه ساعة ثم قال ما ادرى ما تركت هؤلاء القوم وكنت عنهم ونحن ابناء المهاجرين  
 وولادة هذا الامر ونهر خبر ما تريد ان تصنع فقال الحسين ربه لقد اجدت نفسي واتيتك  
 الكوفة ولقد كتب الي شيعتي بها واشرف الناس استخيرا الله تعالى فقال له ابن الزبير اما لو كان  
 على امر مثل شيعتك لما عدلت عنها ثم خشي ان يتهمة فقال ما الله الا اقامت بالحب انما اردت  
 هذا الامر منها ما انا عليه وساعدك ويا ايها الناس ونصحت لك فقال له الحسين ان ابى  
 حدثني ان بها كشتا يستعمل حرمته ما فاما الحان اكون انا ذلك الكثرة قال فاقم ان شئت فقل  
 انا لا من طاع ولا يعصى قال ولا تريد هذا ايضا ثم اها الخفيا سكا لا من ما فالتفت الحسين  
 الى من هناك وقال انا من ما يقول قالوا لا قدرى جعلنا الله فداك قال له يقول اقم في  
 هذا المسجد اجمع لك الناس ثم قال له الحسين والله لن اقل خارجا منها بشي الى من اقبل  
 فيها ولا ن اقل خارجا منها بشي الى من اقبل خارجا منها بشي ثم الله لو كنت في حرمها  
 من هذا الهوا لا تخرجون حتى يقضوني حاجتهم والله ليعتد علي كما اعتد به في السب فقام  
 الزبير فخرج من عند فقال الحسين ان هذا ليس بشي من الدنيا يا ايها اليه من ان اخرج

استخيرا الله في اجلنا  
 ١٥٢





و الله اعلم بحقیقته فاما بعد اوت ابن زبیر یا امام حسین علیه السلام در کفر و نفاق و ضلال و کذب و شرک  
 و اوجی از اهل ایمان بطالب نخواهد کرد و دوم آنکه من زبیر بن عوف و اصل الاصول بل نفاق که در دل چیز دیگر و زبان  
 چیزی دیگر کذب و دروغ و ظن و زور و نفاق و شقاق را بغایت قصوی رسانید که اولاً بقله سنانی ترعیب  
 امام حسین علیه السلام بر تشریع بکوه کرد و چون بفرمان فاسد این ترعیب سازد و سروده بود خوف اتمام خود کرده  
 کذب و دروغ و نفاق و اخلاص خود ظاهر ساخت و چنان نمود که او اقامت آنحضرت را بجا زد و دست  
 میدارد و اگر آنجناب درین نواحی تشریف دارد و محالست آنحضرت کند و مبارکست و نفع آنجناب  
 بعد از هرگاه حضرت امام حسین علیه السلام بجا بیاین سخن ساز می بیند بر برای جرو تو بیخ او خوار جناب  
 منبر المؤمنین علیه السلام که صد اقلی بن زبیر بود و کما سیف عقیق فضل کرد بجا بیا این بنی میگفت که ای  
 درینجا بفرموده الی امر من کنی بجناب این امام قبول نفرمود بعد از آن بن زبیر با خفا و پشیمانی امام حسین علیه السلام  
 گفت که درین عهد اقامت کن که جمع کنم برای تو مردم را و آنحضرت این را هم قبول نفرمود و هرگاه این زبیر  
 از نزد آنحضرت رفت آنجناب بتصریح تمام فرمود که نزد این زبیر هیچ چیز از دنیا دوست نرازان نیست که من  
 از جاز برون و من نیز که او را دوسته است که مردم جاز او را مقابل این نخواهند ساخت باین سبب دوست  
 میدارد که من از جاز برون و من تا ملک جاز برای و خالی گردد و این همه محسوسست و در آنکه این زبیر کا و سبب  
 و ضاع و منافق بود و جناب سید الشهدا را ریخته حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را فریب میداد  
 که بظاهر محبت و وفای ظاهر میکرد و در دل خبیث منکر پنهان میداشت که آنحضرت از جاز برون و قیامت  
 برای و خالی گردد و مردم با و جمع آرد در مقام کمال آنجناب است که حضرت سید اهل حق را بسبب تجویز  
 تفسیر کجا ویست و آیات ثابت است بنفاق منسوب سازند و ازین نفاق و عداوت امام خویش که بلا ضرورت  
 با جگر گوشت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم طریق لقای پیوده و در دل چیزی دیگر و زبان چیزی  
 دیگر کذب و بتان آورده غفلت می نمایند و سوم آنکه از قول ابن عباس تقدیر است عین ابن الشریع  
 صاف ظاهر است که ابن عباس با امام حسین علیه السلام گفت که تو چشم این زبیر را بپای برون  
 رفتن از جاز خاک ساختی زیرا که با وجود اقامت تو کسی بسوس او نظر نمیکند و این دلیل قاطع بر ایمان طبع  
 بر کذب و نفاق و عداوت و کفر و خبیث است و کمال بی دینی و بی آزر می این زبیر است که او با وصفت  
 اظهار خوشی با امام حسین علیه السلام در جاز او قرار بدهد و محبت و مساعدت و محالست

۱۵۴  
 در جاز او قرار بدهد





عنه قال رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم ضرب فخذ علي بن أبي طالب صدرة ومعهته  
يقول محبك محبى مفضل ومفضل من فضل الله وأخرج الحاكم والمخطيئان ابن عباس رضي الله  
عنهما قال نظر رسول الله صلى الله عليه وسلم في علي بن أبي طالب فقال أنت سيد الدنيا والآخرة  
من أحبك فقد أحبني وحبيبي حبيب الله وعد الله وعدى عن الله قالوا يا ابن عباس  
وأخرج الطبراني في الكبير والحاكم والمخطيئان عن ابن عباس رضي الله عنه قال قال النبي صلى الله عليه  
وسلم يا علي طوبى لمن أحبك وصدق فيك وطوبى لمن أبغضك وكذب فيك وأخرج أبو زرعة  
عن النبي صلى الله عليه وسلم عن أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من أحب عليا فقد أحب الله ومن  
فقد كفره أخرج أبو يعلى وأبو زرعة عن سعد بن أبي وقاص رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله  
عليه وسلم من أذى عليا فقد أذى نبي ربه وأذى نبي ربه وأذى نبي ربه وأذى نبي ربه وأذى نبي ربه  
عنه أن النبي صلى الله عليه وسلم قال علي ما لم يدرى وقاتل الفجرة منه من فضله ومن  
من خذله وأخرج الطبراني في الكبير عن عمر بن شراحيل رضي الله عنه أن رسول الله صلى الله  
عليه وسلم قال اللهم انصر من نصر عليا اللهم اكرم من أكرم عليا اللهم اغفر لمن خذل عليا  
وأخرج سعد بن عباس رضي الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اللهم اغفر  
به وأرحمه وأرحم به وأنصره وأنصر به اللهم وال من والاه وعاد من عاداه يعنى عليا  
وأخرج عبد الرزاق الواسعي عن عبد الله بن مسعود رضي الله عنه قال قلت يا رسول الله  
صلى الله عليه وسلم أخذ بيد علي وهو يقول الله وليي أنا وليه ومعاذى من عادى الله  
من ساءلك وأخرج الحاكم أبو بكر أحمد بن عبد الرحمن الجوالي الشنبراني في كتابه نقاب  
الرجال وابن النجار في تاريخه عن ابن عمر رضي الله عنهما أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اللهم  
اشهد لهم اللهم قد بلغت هذا الخبر وإن عمى ومهرى وأبو ولي اللهم كتب من عاداه والناس  
وأخرج ابن عدي عن جابر رضي الله عنه أن النبي صلى الله عليه وسلم قال يا علي إن أباي  
بعضه ليه لك به الله على منكرهم والنار وأخرج الديلمي عن الحسين رضي الله عنه عن النبي  
صلى الله عليه وسلم قال لو أن عبد الله مثل ما أقام نوح في قومه وكان له مثل أحمد  
ذهبا فأنفقته في سبيل الله ومدا في عمر حتى يخرج الف الف درهم لم يبق له من ماله شيء

استقصا ما لا يخفى عليه من  
١٥٩



9

ابن مسلیکه حنین وقع بینہ و بین ابن الزبیر و نقیله من الطریق الاخری فخذ و قت علی ابن عباس  
 فقلت ان قاتل ابن الزبیر و قاتل ابن عباس قال لا بأس بلایع که ابن الزبیر و قلت و ابن  
 عبد الله حنین ای انه مستحقون لا یحالیه من المناقب لهذا کونه و لکن امتنع ابن عباس من  
 المذیبة له لما ذکرناه و روی الفاکھی من طریق سعید بن محمد بن جابر بن مطعم عن ابيه  
 قال کان ابن عباس بن الحنفیة بالمدينة ثم سکن اسلمة فطلب منها ابن الزبیر الذی بیعه فابا  
 حتی یجمع الناس علی جعل فضیض علیها فبعثوا رسولاً الی العراق فخرج الیهما جیش فی اربعة  
 آلاف فوجدواهما محصورین و قد احضر الخطیب فعمل علی الباب فخرجوا فهاهما و اخرجوا  
 الی الصلائف و ذکر ابن سعد ان هذا القصبة وقعت علی ابن الزبیر و ابن عباس فسیلت و  
 ابنه حنین بن عباس استأجنت کربن زبیر و بدری و اسارت جوار ابن عباس و محمد بن الحنفیة کوشید و لایز  
 و ایلام ایشان را پسندیده و بجزیر جاس شان پر و اخته و تحوین و ابعا و شان با حراق نار ساخته  
 و ظاهرست که این همه نهایت ظلم و جور و حیفا و تساوت است هیچ وجهی از وجه ابن عباس و محمد بن الحنفیة  
 استحقاق این ظلم و جفا داشتند و کو حضرت معصومین کثیر الحیا را سیرسد یفرمانید که ابن زبیر و اسفاح طلب  
 برادر و ازه ابن عباس و محمد بن الحنفیة و تهدید شان با حراق اسود و حدیث است بجناب خلیفه ثانی که حضرت  
 ادا حضرت طلب ایشان فیض گزاشه اهل بیت علیهم السلام نمود و حدیث حضرت فاطمه علیها السلام با حراق بیت  
 آنحضرت علی بن فیساکرده و در اخرج و اجل این هر دو بزرگ اقتلاست بحضرت خلیفه ثالث که نفی اجل  
 حضرت ابی ذر بریده کرده لکن جیرانم که در حجر جاس ابن عباس بن الحنفیة اقتلا با کرم از خلفا ظاهر  
 خواهند ساخت که این ظلم شدید و جور غیر سدید از خراسان جدید آن ظالم بیدست که لا یخفی علی من اتقی السمع  
 و هو شید و از خواست این بزرگان ما عاقبت اندیش طرافت کا ذیبت اینحضرات جفاکش است  
 که با وصف ظهور این همه شائب و فصل این زبیر و منور عدم صلاحیت او برای خلافت ما است و دراز  
 ایوان و دست جور و جفا و ظلم و ستم تعدی این خفیه ابن عباس و محسن محرم و ایدای ایشان از بر این جاس  
 اختر کرده اند که و ابن الزبیر را لایق خلافت میگفتند و مناصب او بیشتر و و این افزای ظاهر را  
 که بر اینان هم باطلانش مخفی نخواهد بود بخاری و صحیح بخاری و ذکر آنرا اصح الکتب بعد کتاب اندری پندارند  
 راجع ساخته و هذا الفاظه فی کتاب التفسیر سعد ثنی عبد الله بن محمد قال حدیثی سمعوا

استحقاق این ظلم و جفا  
 ۱۹۲

قدح ابواب

بن صعب قال حدثنا حجاج قال بن حجاج قال بن أبي مليكة وكان بينهما شيء فعدت علي بن عباس فقلت اتريدان تقاتل بن الزبير فحرم الله فقال معاذ الله ان الله كتب بالزبير وبنو امية محليين واني والله لا احله ابد قال قال لنا ابناي بن الزبير فقلت و اين بهذا الامر عنه اما ابو خوراي النبي صلى الله عليه وسلم يريدان الزبير واما جده فصالح الغلريديا بأكرواما فذاتنا نظاير يريدان سلم واما اخواته فام لموصيان يريد عائشة واما عمته فزوج النبي صلى الله عليه وسلم يريد خديجة واما عمه النبي صلى الله عليه وسلم فجد تريد صفية ثم عفيف في الاسلام قارئ القرآن والله اخصو وصلا في منزيب وان ربوني ربوني في الكفلاء ام فآثر التوتيات والاسامات والحمدات يريدان بطننا من بني السديني تويت وبني اسامة وبني اسدان ابن ابا دعاء بن زمخشري القدمية يعني عبد السلام بن مودان وانه لوى خنبه يعني ابن الزبير انتهى في فتح الباري قوله قال ابن مليكة وكان بينهما شيء كذا العاد الضمير بالتثنية على غير صمد كذا خصار او زاده ابن عباس وابن الزبير وهو صحيح في الرواية الاولى الخ وفيه ايضا قوله محليين اي اثم كانوا يبيعون القتال في الحرم واما نسب ابن الزبير الى ذلك وان كان بنو امية هم الذين ابتدوا به بالقتال وحصوه ووافوا بلامنه او لا دفعهم عن نفسه لانه بعد ان رد هم الله عنه حصوه في سنة هاشم ليل يبعوه فشرع فيما يؤذن باباحته القتال في الحرم وكان بعض الناس يسمون ابن الزبير المحل لذلك الخ و ايضا في قوله لا احله ابد اي اخرج القتال فيه وهذا من ادعاء ابن عباس لا يقاتل في الحرم ولو قتل فيه قوله قال المناقب قال هول بن عباس في قتال ذلك عنه ابن ابي مليكة وبلغوا بالناس من كان في جهات بن الزبير وقوله بايع الاخر قوله بن عباس لا احله ابد اي لا يقاتل في الحرم لانه من ادعاء ابن عباس لا يقاتل في الحرم ثم صفة التي اشار اليها عفيف في الاسلام قارئ القرآن و ايضا في قوله وانه لوى خنبه يعني ابن الزبير لوى ببتشديد الواو وتخفيفها اي شانه وكفى بذلك عن تأخره وتخلفه عن معاليه ثم و قيل كفى به علي بن الحسين واشار الدعاة كما يفضل السباع اذا اراد قتالهم والاول اولى انتهى فيه ايضا قال الداودي المعنى انه وقف فلم يوقم ولم يتأخر ولا وضع الاشياء موضعها فادى لكاشع واقص الناصح بظاهره مستكسبكم مثل السباع فضل الخ ابا بن مشايه باشد كه حضرت ابيسخت خود و اچار اعتراف بجزء ايا او براي خلافت وارثه و اوصاف فيسره و از قبيل نخل مضيق عطن و سر خلق و ميان لغ و حسد

تاریخ

۱۳۴۴

142





وبنی انرا می گفت خاکش بر مان که او بر خناب امیر المومنین حجر خواهد نمود یعنی بنی بنی از انکه خوارند  
 اما آنکه جناب امیر المومنین با وصفت آن مکارم اخلاق که شهره افان است و آن اختصاص و نصرت از سیر و شرف  
 که با هر اراد و سرگرم مقام جناب امیر المومنین علیه السلام گردید و با وصفت تنبیه ام سلمه از اراده انفس بر سر  
 باز نه که کافی روضه الاحیاء و غیره ترک محال و اختیار کرد و در ترک آن با قیاس است که در آخر حیات  
 آن بوقوع پیوسته باشد که بگوید که آن بودی زار و زاری میگریست که خوار مبارکش بقدرت شک گهرای  
 همیشه که کافی هیچ انجاری و غیره یکین با شنبه نامه سه هجران او که در میان مسلمین زیاد از سده و زود است  
 واقع شده سید میگویم که فضاکی حمید و او که با ذوق قلوب است بر زبان شیخ دهلوی در عهد انقباض و ساقیا  
 شنیدیم و ترجمه او بسط در صورت لایع مکار و علی نقل الی الیه الما بعد قدس الله نفسه و جواهر العقین گفتند  
 و فی المصنف ایضا قول عائشة علی نذر ان لا اکلم ابن الزبیر ابدا قال ابن المبین الثقفی و نذر  
 کما تراه انتمی و هو موافق الروایة الاخری و الله علی نذر من ان یستفان و معانی شیخ کلامه  
 لا انما نذرت ترک کلام و جعلت التریک فیه بلزم بالنذر و قضت ما فی ذلک کما را دات ابن  
 الزبیر قد ارتکب امر عظیم حیث قال اما والله انتمه بن عائشة عن بیع رباعهما او که هجرت  
 علیه ما و کانت کما تمسک شیئا ما جاء من رزی بل تصدیق به فان قوله ذلک براه علیه ما و  
 لقد رها بنسبتهم الی او تحاب المتبذیر المروج لمنهم من الممتنع مع کوفها ام المومنین فبالتی  
 اختاره و لکن احد عند هامش نه فوات ذلک منه نوع عفو فحصلت عیاراته و ترک محاکمه  
 انتهی و از غرائب امور این است که فقها بجهل سنی که اصلا کتاب سنت خیری ندارند این خطیبه کبر و زلفت  
 ابن الزبیر احتیاج است لال میکنند و از اراد روح مبارک حضرت ام المومنین نمیشناسند لیکن ابن حزم اندکی  
 باطن امر و اسیده تشییع بلغم برین بزرگان زده و خوافت و شفاعت این قول ابن الزبیر بر تبه کمال  
 ظاهر ساخته و متعاده بنی الی ان من خود چنانچه در محلی در کتاب الحج گفته اما الروایة عن ابن الزبیر  
 قطامه الاکبد ما ندی کیف استحق مسلم ان یتبع بمخفیة و و هذله و زاله کانت من  
 الزبیر و الله تعالی فیض له اذا اراد مثله فی کونه من صاغر الصغیر ان یجهر علی مثال ام المومنین  
 التي انشأ الله تعالی علیها اعظم الثناء فی رض القرآن و هو کما دللین منها فی الفضل عند الله تعالی  
 و هذا خبر ویناه من طریقه عبداللہ بن عمر عن الزبیر عن عائشة ام المومنین

۴۵  
 استقصاء الروایات



بر سر نحو از آنکه برادر است از ایمان و اسلام بدشتی و محبت را بنکدیب خدا و رسول گماشتی و همت گران  
 از کتاب حرام لهم المؤمنین که داشتی و در آن آن عقیقه صالحه مطهره را یلوش این بهتان آلود و باز یکدیگر و گردن کشید  
 و اراده حیر بر جنب او بر زبان آوردی و دلاست از اهل ایمان نور زیدی بغایت عجب است که امامیه اگر حرف است  
 طغی جعاشه بر زبان آرند کافر و مرتد و واجب القتل کردند و اگر این زبیر و دیگر مقتدایان و ائمه سنیة تفسیق و تضلیل  
 و تفسیه و تحریف و خراب کنند هیچ سخاوتی و نجاستی و فسادهای تفصیل و التکفیر نبوسه ایشان مستوجب نشود بلکه  
 برین جبارت و یاده گونی ماجر شود و سعی ایشان درین باره مشکور فلما غیث الای الی الله الذی تغیر الای  
 و لا مستغاث الا بوم الشور حین یثبون و یخشی و یخشرون فخر برین بد حکم عدل و قضاء فصل فی تحقیق بیان  
 من یفوز بالجور و اسرور و من یدعو بالویل و الشور و در نیمه تمام سخنی لطیف باید شنید که ابن بطال شایخ بخاری  
 نوشته که محبت باطل بغایت قصوی رساند یعنی حدیث بخاری را که از اول تا آخر صریح در وقوع مهاجرت میان  
 عائشه و ابن زبیر محروم از جیا چیه کرمانی و شرح این حدیث گوید قل ابن بطال فان قلت لم یجرت عائشة  
 ابن الزبیر اکثر من ثلثة ایام قلت معنی الهجرة ترك الکلام عند التلاوة عائشة رضی الله عنها لما  
 تلقاه فتمصر عن السلام علیه و انما كانت مریة و اعجاب کید خل علیه الحاکم باذن فلم یکرم ذلک  
 من الهجرة و یدل علیه لفظ یلتقیان فیعرض اذ لم یکرمینما لقاء فاعراض وجهه لخر و هو انما ساء  
 لعائشة ذلک لانها لم یمنیر کسبها بالنسبه الی ابن الزبیر که نه اسفالت و ذلک الکلام الذی قال  
 حنفیما کان کالعقوفی لها فیه تمامه کانت تادیب الله و هذا ما یستلزمه الوجهان لمن عطف برطابرت  
 که توجیه دل خلی و ای در یک است و عجب است که چنین تحریر فاضل این کلام باطل متقوه شود و لکن العصبیه  
 و المراءع و افعال عامه لیس و اعیقینه که اصل تخریک قات و ابن بطال بجزت مخصوص متبرک سلام عند التلاوة  
 و ذلک عجیب است بجزت متبرک سلام عند التلاوة فی غیرت و فقره یلتقیان فی غیر التلاوة بجزت متبرک سلام عند التلاوة  
 بطال دلاست ندارد زیرا که ان تفرعت بر مهاجرت نه عین مهاجرت و الفاظ این حدیث در بخاری است  
 و الله الله علیه و سلمه قال لا یجوز لرجل ان یخرج اخذ قوت ثلث لیل ان یلتقیان فی غیر هذا و غیر  
 هذا و یجزمها الذی یبدء بالسلام لنتی و یدری همت که فقره یلتقیان تفرع بر مهاجرت عین مهاجرت نه عین  
 بلکه قات این ثمره بر مهاجرت نباشد و لهذا بیان آن و زهد رفته و اگر آن عین مهاجرت نبود یا تقبیل آن  
 لازم می آید که در صورتیکه اعراض از یک طرف متحقق شود و شخص دیگر اعراض کند مصداق مهاجرت متحقق گردد و شخص

عنه ایضا  
 استقصاء الایضا و غیره

موضوع آنم نشود و هویدی بطلان بهر حال بطلان این تاویل را یک پر ظاهرست و متعین جهات که این بطلان را  
 را ترک کرده در وجهی نوشته یعنی مهاجرت عائشه با ابن الزبیر بجهت حقوق و عوایان منافاتی اولیو در بطلان  
 تاویل اول از نفس ابن حدیث بخاری که متضمن قصه مهاجرت است و این بطلان شرح آن میکند نیز واضح تر از آنکه  
 در آن بعد که اهل شدن مسور و عبد الرحمن بر عائشه مذکور است و طفوق السبق و عبد الرحمن بنیاشد آنها  
 عائشه آنکه ما حکمت قبلت منه ای ابن الزبیر و یقولون ان النبی صلی الله علیه وسلم فی عیادته عامت  
 من الهجرة و انه یجمل المسلمون بهجرته فلو انک لیا ل فلما اکثر و اعلی عائشه من التذکره و التقدیر مع  
 تذکرها و تبکی و تقول ان ذنرت و الذنر رشید فلهذا لا یباحق حکمت ابن الزبیر ظاهرست که  
 اگر در میان عائشه و ابن زبیر بجهت متحقق نبود و ذکر نمودن مسور و عبد الرحمن بمنه و عیبت بجهت را و تذکره پیش  
 ایچیل المسلمین بجهت اخاه النعمانی مازت و اگر ایشان را به خطا گرفته بودند و نکته دقیق را که بخاطر ذکری سالی این  
 و ارسیده و تذکره یافته لایم المؤمنین که علامه و فقیه بنی طبرستان میفرمود و میگفت که این بجهت بی تدبیرست  
 که شما گمان فاسد متحقق بجهت در میان من و ابن الزبیر بنمایید باین نعم باطل و بیست عدم حدیث بجهت خوانید حال آنکه  
 مصداق بجهت عبارت از ترک سلام است و در میان ما متحقق شد با بجهت نزد عاقل متدبر و متحقق بجهت در میان  
 ام المؤمنین ابن الزبیر بجای کلام خرفش نیست از نظر شکوک ثابت است چنانچه دیگر حضرت اعرابان می نمود و سالی که بنام  
 فضائل آنکه و الله اعلم الخ بجهت و بجهت آنکه از ابن زبیر که بجهت است و بجهت آنکه از ابن زبیر که بجهت است و بجهت آنکه از ابن زبیر که بجهت است  
 مخالف حق همیشه فلان را در دست و داشت تا وقتیکه زنده خواهی ماند چنانچه در مسند احمد و ابن کثیر و غیره  
 عبد الله حدیث ابو ثعلبه بن جعفر قال ثنا سمعته عن یزید بن ابی رباح قال سالت عبد الله بن  
 الحسرت عن الرکعتین بعد العصر قال کنا عند معویة فحدثت ابن الزبیر عن عائشه رضی الله عنها  
 ان النبی علیه السلام کان یصلیها کما فارق معویة الی عائشه وانا فیهم فسالنا فقال لست  
 امراسه من النبی علیه السلام وکنی حدیثی ام سلمة فسالناها فحدثت ام سلمة النبی  
 علیه السلام صلی الطهره الی بشیء فجعل یصلی حتی حضرت صلی العصر فقام فیصلی  
 العصر ثم سالی العصر ثم جعل بعد رکعتین فلما صلاهما قال هذان الرکعتان  
 اصیلها بعد الظهر قالت ام سلمة ولفتح حدیثها ان رسول الله علیه السلام  
 نفی عنهما قال فالت معویة فاخبرته بذلك فقال ابن الزبیر یسر قد صلاهما

عمدت

استفاد النسخام جلد ثانی





استغفر الله العظيم

الحق كرم حجاب امير المؤمنين  
عليه السلام بر طالع

درای ویشک این جهان  
نار که در آتش این عالم  
جایگاه این زمین است  
بر طایفه منکره ای  
نظر که در آتش  
جایگاه این زمین است  
و من و منقول شده که  
و من و منقول شده که  
و من و منقول شده که

[illegible]



استقصاء ولا يخفى عليه ثانی

صحیح حدیث بن زبیر

بن ابراهیم العدل ثنا السمرقانی خزيمة ثنا موسى بن اسماعيل ثنا الهندي بن القاسم  
عبد الرحمن بن ماعز قال سمعت عامر بن عبد الله بن الزبير يحدث ان ابا  
هنا حدثه ان ابا هنا حدثه ان ابي النبي صلى الله عليه وسلم وهو تحت حجر فلما فرغ قال لعبد الله  
اذ هب بهذا الدم فاهرقه حيث لا يراك احد فلما بوزت عن رسول الله صلى الله عليه  
وسلم عدنا على الدم فحشوته فلما رجعت الى النبي صلى الله عليه وسلم قال ما صنعت  
يا عبد الله قال جعلته في مكان ظننت انه خاف على الناس قال فلعنك شربته  
قلت نعم قال ومن امرك ان تشرب الدم ويل لك من الناس وويل للناس منك  
واين كلام عجز نظام سرور امام عليه وآله الاف التحية والسلام بالاجمال اخبار از سرور سلوک ابن زبیر  
با است آنحضرت است که او بنایت قصوی شما که در فساد و اذیت و اذیت اهل کعبه داشت که اولاً  
بمن بشامت اعراضی آن کثیر الزل واقع شد و صد نفوس مردم در آن فانی گردید و فتنه عظیم در عالم  
برخواست که شور قیامت در چندگان خدا انداخت و بعد از آن در وقت تعدی خلافت هم قتال  
و جدال آغاز نمود و خلق خدا را بکشتن و روانه غلبه حضرات شمشین بسبب کمال مبارزه و بیابا که  
خواجه گفت که قتال ابن زبیر در ایام خلافتش از راه درودین و اصلاح مسلمین بود و آنرا ناشی از  
هوای نفس و اشتیاقین مجازفت است و ظاهر است که هرگاه مقامه من رسول ناشی از درودین  
و اصلاح بین المؤمنین باشد که در کتاب آن عجائب شوق و مجور و غرائب شایعات واقع شده باشد  
پس این قتال چگونه بین مدین و قریه رخا بود لیکن بصدر امت عرض میکنیم که این تقریر محض تخیل  
و توهین است زیرا که ابو بکر بن زبیر ازین و مائل خوارج و مزدان شیطان که از ایشان است  
و در اتحاد و بی دینی او بر بی دیناقت و جبر صریح زنده که ابن زبیر قتالی میکند که بر پناه نیز جناب  
ابن عمر در جواب شخصی که از قتال همراه عجاج و ابن زبیر سوال کرد از خدا فرموده آنچه محصلش نیست  
که همراه فریق که قتال خواری کرد سالک طریق حریق خواری گردید و غالب که بسیار این حرفه حرمان  
اهل سنت زیاده از شخص خود و زبان را بریدند و این مستقام آلاینه و سر که بچین مالیده فرمایند  
که این همه محض کذب و بهتان است معاذ الله که ابو بکر بن زبیر و صحابی حضرت ابن عمر چنین جناس است  
شیخ اقدام فرمایند و چنین صحابی جلیل ابن صحابی جلیل را که ملاده بر معایت حاضر مشرق قرار

استقامه الایمان

طحا

هم بود و داخل اهل بیت کرام بقبال علی الدنیا شویب فرمایند و قتل را در امانت دادند او و معا خدمت  
 و اسباب او را بهشت پاک ابدی و دخول جنت دانند و چار برابر اسلکین غنیمت و غضب این حضرت را  
 عالی قرار دهند و در دنیا و آخرت کارهای معتد و برهان مسجد که در مسجد و مسجد برباب هرزه  
 سرای و مسجدین جاعلین زند و لای و گراف یا فرایان جمله بی یقین با خاک سیاه بر آید  
 مسیگرانم باید دانست که علامه ابو عبد الله الحاکم که در صواعق و تحفه هم اجتماع بر وایت ابو  
 و بده باشی و بنده ای از فضل و مناقب و علوم مرتبه و جلالت منزل او در علم حدیث سابقا و دریا  
 در کتاب مستدرک میفرماید اخباری الحسن بن حکیم بن عیسی شایسته ابو الموحب است عبد الله  
 عبد الله بن ابراهیم عن ابی ابراهیم عن ابی ابراهیم عن ابی ابراهیم عن ابی ابراهیم عن ابی ابراهیم  
 ان ذلک الذی بالکشف یعنی روان و الله ان یقاتل لا علی لدنیان ذلک الذی  
 بلکه یعنی بن الزبیر و الله ان یقاتل لا علی لدنیان الذین یدعون قراء کم و الله  
 ان یقاتلوا لا علی لدنیان فقال له ابی فمات امره اذ قال لا اری خیر الناس الا عصابة  
 مسلک و قال یبده خصائص لبطون من اموال الناس خفاف الظهور و من من ماء هو  
 ازین حدیث واضح است که ابو بکره سلمی ابن زبیر را مثل و مقارن مروان و خارج نمود و تصریح فرمود  
 که او قتال نمیکند مگر بر دنیا چنانچه مروان و فرار کرد از ان خروج از قتال نمی کنند مگر بر دنیا و  
 هرگاه ثابت شد که ابن زبیر قتال بر اسلحه دنیا می کرد و غرضه بدین داشت نه بابت عیب و لذت  
 و غایت عدوان و عصبان و مقاصی بعد از او در هر اخبار و نیکو ثابت شد که بسیار است از فساد  
 و عجز برهم از املا ففحس بلا وجه احترازی گفتند و این امر را نهایت شفع و عظیم است و الله  
 ناپستایه با لاسه و شدت قساوت قلب و بی رحمی است که آدمی نفوس خلق را بکشتن طبع و ناپا  
 بکشتن در وقت عظیمه موجب قاتل عظیم آفرینند و ابو بکره سلمی که ابن زبیر را بقتال علیه الدنیا خود  
 ساخته و او را از جمله اهل دین و درج بکنار انداخته از کابر اصحاب کرام و اعظم معین الاسلام  
 و مجاهد کفار لثام است که در فتح غیر و فتح مکه و غزوه خنین در رکاب سعادت و انتساب حضرت  
 خیر الانام علیه و آله آفاق الحیة و السلام حاضر شده و همراه جناب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب  
 علیه السلام شرف نجاده مارقین و قاسطین و ریاضه ابن حجر عسقلانی در اصحاب بزرگوار ابو بکره

۱۴۲

استقصاء الاموال و الجواهر



ذاك الذي عكسه زاد زيد بن زريع يعني ابن زبير قوله وان هؤلاء الذين بيننا اظهروا  
 في رواية زيد بن زريع وابن المبارك في مشيخات الذين يجمعون افعالهم في رواية سكين  
 وذكرنا في ابن الاثير في اخره فقال في قصتنا ما راى اذ افاني لا اراك تركت احدا  
 قال لا اذى خيول الناس يوم الاحصاء فاصول من اصول الناس خفاف الظهور  
 وما فهم في رواية سكين ان احب الناس الى هذه العصابة بطونهم من اصول الناس  
 الحقيقية بطونهم من قصاتهم ازين حديث عيب وزيد بن زبير وثوبان وسهيم او ظاهر من غير  
 وجه اول انكم اقول او اني احتسبت عند الله في ما فعلت من غيري فمما يجمع ويذكر في قوله  
 السلامي سخط وخضب بر ابن زبير واثمال اهل الجاهل ابراهيم تعالى بود وفتح المباري كفته قوله  
 اني احتسبت عند الله في رواية الكشمي هي احتسبت كذا في رواية زيد بن زريع  
 ومعناه انه يطلب له خطه على الطوائف المذكورة من الله اجرا على ذلك لا كان  
 المحسب في الله والبغض في الله من الايمان ازين عبارة ثابتة كلف ابن الزبير شعار  
 ايمان است وحوالات او خارج ايمان كرسحت وخضب بر او بغض او موجب اجر وثواب  
 ورضا بافعال ومحبت او كما هو شعار السيرة ودير منهم باعث غلالان وعقاب وادب وخص عمر  
 معروف بابن الملقن وشرح صحيح بخاري وشرح ابن ابي عمير في قوله احتسبت له خطه  
 على احياء قريش عند الله تعالى فكانه قال اللهم لا ارضى ما يصنع قريش من القتال  
 على الخلافة فاعلم ذلك من نبيي واني اسخط افعالهم واستبأهم لدماء الاموال  
 فاراد ان يحسب ما يعتقد من انكار القتال في الاسلام عند الله اجرا و ذخرا  
 فانه لم يقدر من التعذيب عليهم الا بالقول والنية التي بها ياجر الله عباده انتهى  
 ازين عبارة دلالة دار وبر انكم ابن زبير واثمال او تركب افعالي بود وانه خضب وسخط بر ان  
 موجب اجر وثواب است وچنان چنين باشد که خون مردم ناحق می ریختند و بجنب اعمال ناهق  
 رفته وین دو بابت می گشتند و چون ابو بزره قدرت انکار بقبل برین افعال شنیعه نیافت باچار  
 انکشاف بر رویه و انکار بقبل ساخت و دم آنکه از قول او انکم یا معشر العرب انما یبید است  
 که اشتغال ابن زبير واثمال او بقتال محض ضلال بود که حق تقابل برکت اسلام و هدایت

استغفار الله عن ما فعلت

[illegible]







قدح عبد اللہ بن زبیر

[illegible]

قوله عبد الله بن عمر

واما سنة الاخرة وليس يجمع عليك الجزاء في الوطنين الا ترى ان ابن عمر قال فان  
 يلع هذا بذلك فهو منه معناه انه قاتل في حرم الله واحداث حد ثلث عظيم في حرم  
 امر وليت ورمي بالحج لا سقى بالمخنيق فانصدع حتى ضديبا لفضله فهو الى يومنا  
 كذلك وسمع للبيت اثنين اه اه وقد قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم فتح مكة  
 انهم لم يتحل لاحد قبله ولا يتحل لاحد بعدكم وانما الحلت ساعة من نهار وانما  
 حرمت يوم خلقت السموات والارض وما راى ابغى من فعله ثم رآه مقتولا مصلوبا  
 ذكر قول رسول الله صلى الله عليه وسلم من يعمل سوءا يعجز به ثم قال انك هذا  
 القتل بذالك الذي فعله فهو اى كانه جوزى بذلك السوء من هذا القتل والصلب  
 ان من مبارته واضمته كراين الزبير حرمت حرم خدا بقتال وراى نگاه داشت وحدث عظيم در آن  
 بر پا ساخت و با عث اوراق آن در مى جرات و تخلف و استهانت آن گردید تا آنکه از خانه  
 کعبه آورده آه شنیدند و در نهایت تناحت و عدم جواز اطلاق حرم ربي نیست چنانچه خود حکیم ترمذی  
 از جناب سالتما بصلی الله علیه وآله وسلم نقل کرده و جناب رسالتا بصلی الله علیه وآله وسلم  
 از ره اعجاز اخبار فرموده که در خانه کعبه مروی الحاد و خدا گرد که بر او لعن خدا عذاب عالم خواهد بود  
 و نام او عبد الله است چنانچه در کثر اعمال مذکور است یلحد رجل من قريش بمكة يقال له عبد  
 عليه شطر عذاب العالم طلب عن ابن عمر انه سيلحد في الحرم رجل من قريش لو توزن  
 ذنوبه بل ذنوب الثقلين ليحتمل حم له عن ابن عمر يحد بها رجل من قريش  
 لو وزنت ذنوبه بل ذنوب الثقلين لو زنتها حم عن ابن عمر انتهى و نیز در کثر اعمال مذکور است  
 یلحد بمكة كبش اى ستید من قريش اسمه عبد الله عليه مثل اوذا نصف الناس حم  
 عن عثمان یلحد رجل من قريش بمكة يكون عليه نصف عذاب العالم حم عن عثمان  
 الحد بشين ثقات ازین احادیث ظاهرست که اطلاق حرم و الحاد و در آن بهرى شنيعست که بر  
 مرتکب آن خطره عذاب عالم باشد و ذنوب او راجع بر ذنوب ثقلين خواهد بود و چون اعمال ابن زبیر  
 خانه کعبه را و احداث حد عظیم در آن قطعا ثابت شد ظاهر شد که مراد آنحضرت از بن زبیر همان ابن الزبیر  
 و همان چنین نباشد که از نام ابن الزبیر هم آنجناب اخبار فرموده رنگ اشتباه زوده و در اینجا کلام

قوله عبد الله بن عمر  
 ١٨١  
 الحاد و در آن بهرى شنيعست که بر

بلاغت نظام فاضل خیر و زبیر محمد بن طلحه بن اخطر باید آورد که در استدلال بر اینکه امام مهدی حضرت  
 صاحب الزمان علیه السلام است دلیل عقل و نقل و عمل خلیفه ثانی و حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب  
 علیه السلام ثابت فرموده که هرگاه علامات و دلالات مذکوره در کلام شارع مطابق شود با هر  
 لازم است که قائل شوند که مراد شارع همان کس است و احتمال دیگر را راه ندیده پس نخستین هرگاه این  
 علامات و دلالات که درین احادیث مذکور است یعنی بودن انگس از قریش و بودن نامش عبدالله  
 و الحاد کردن او در مکه و در عبدالله بن زبیر یافته شد بنا بر افاده محمد بن طلحه و عمل خلیفه ثانی و جناب  
 امیر المؤمنین علیه السلام لازم افتاد که قائل شوند باینکه مراد درین حدیث ازین رجل ابن الزبیر است  
 و دلالات دلتی مانند اکثری از حج کما افاد ابن طلحه از صلح حجت ساقط میگردد و کلام دلیل  
 زیاد تر خواهد بود بر اینکه اعمال دلالت در وقت یافته شدن آن لازم است از اینکه هرگاه موم  
 و عیسی علیهما السلام بان عمل نکردند و حق جناب رسالت ابی الله علیه و آله و سلم و با وصف یافته شدن  
 علامات که حضرت موسی از آن خبر داده بود در حضرت رسالت ابی الله علیه و آله و سلم به نبوت  
 آنحضرت قائل اند و گفتند که موصوف باین صفات که می باشد شخص دیگر است و آن جناب با وصف  
 یافته شدن این اوصاف در آنحضرت انگس که مراد حضرت موسی است نیست حق تعالی بر ایشان  
 انکار کرد پس اگر احتمال را مسقط اعمال دلالت که پیدا لازم می آید که نبوت آنحضرت ازین اخبار  
 ثابت نشود و وطنی و الحارسی بر یهود و نصاری باین جهت مقویه نگردد بلکه انکار بر ایشان قبیح  
 و منکر شود پس اختراع و بیجا چنین احتمالات و ابطال و لائل بان در حقیقت تلایید و حمایت کفار  
 و قبح در دلائل نبوت سرور مختار صلی الله علیه و آله و سلم است العباد بالله بن ذلک و جناب ابن عمر  
 از غایت نفوس و نهایت دردین آن بیباک مدائین را قبل از وقوع واقعه تحریف از الحاد در  
 حرم نموده و همین حدیث که آخر مصداق آن بر او ظاهر شده روایت فرموده و ارشاد نموده که تیر بن زبیر  
 تو همان کس باشی که جناب رسالت ابی الله علیه و آله و سلم از او خبر داده لیکن نشنیده باشی آن بود که شنیدی  
 فی جمع الجوامع للسید علی بن اسحاق بن سعید عن ابيه قال انی عبد الله بن عمر عبد الله بن  
 الزبیر فقال یا ابن الزبیر لایک ولا لک احد فی حرم الله فانی سمعت رسول الله صلی الله علیه  
 و آله یقول انی لشد فی ذلک من قریش لوان ذنوبه توزن بذنوب الثقلین لرحمت

استقصاء الاحیاء جلد ثانی  
 ۱۸۲

عليه فانظر لا تكونه في از بن ارشاد جناب ابن عمر و قمه است که از کتاب ابن الزبير الحار و در حرم کعبه  
 موجب الطابق اين حديث بر او خواهد بود چه اگر عبد الله بن الزبير صحيح و در مصداق آن نبی تواند شد  
 چه او را ترسانيدند و گفتند که نظر کن که تو ان مردی باشی و چون الحاد او ثابت شد و الطابق اين حديث  
 بر او جای گزاري نماند و اغلب که پيدايت همین ارشاد و فريضه و جناب ابن عمر حجاب بجواب ما و ر  
 ابن الزبير الحار و ابن زبير ظاهر هر کړو چنانچه در انسان العيون مذکور است و بعد ان قتل ای اينان  
 رضى الله عنه و صلب على الجذع فوق الثنية و مضت ثلثة ايام جارت امة اسماء  
 رضى الله عنها اقتاد لان بصرها كان قد كفت حتى وقفت عليه قد عت له طويلا  
 و لم تقط مر عينها قطرة و قالت الحجاج اما ان لهذا الركب ان ينزل فقال لها الحجاج المنافق  
 رايت كيف نصر الله الحق و اظهر ان ابنك الحمد في هذا البيت و قد قال تعالى فمن  
 و نه بالحداد بطله نذقه مرجه بل لا يله و قد اذقه الله ذل العذاب لا يله عمو و على يد  
 چون عمر بن محمد بن محمد بن زبير بن محمد بن الحنفية و اصحاب اوفيل زائد از اسبق بيان کرده  
 لهذا مناسب می نماید که عبارت او هم نوشته شود و قال في امتحان اورد سنة ست و ستين فيها  
 دعا عبد الله بن الزبير محمد بن الحنفية و من معه من اهل بيته و سبعة عشر رجلا من وجه  
 اهل الكوفة منهم ابو الطفيل عامر بن واثلة الصفي الباعون فامتنعوا و قالوا كذب  
 حتى تجتمع الامة فاكتر ابن الزبير الواقعة في ابن الحنفية و ذمة فاغلظ له عبد الله بن  
 هاني الكندي و قال لكن لم يضر لك الا تركنا بيضا لا يضر شي و ارضا حينا يقول لو  
 بايعنا الامة كل ما غير سعد و لمعاوية فاقبلته و اقام عرض بذكر سعد لان ابن الزبير ارسل  
 اليه فقتله فسمي عبد الله و سب اصحابه و اخبرهم من عتد فاحبر و ابن الحنفية بمسا  
 كان منهم فامروا بالصبر و ايلح عليهم ابن الزبير فلما استولوا المختار على الكوفة و صار  
 الشيعة ندعو لابن الحنفية بخاف ابن الزبير ان يتداع الناس الى الرماية فخرج على ابن  
 الحنفية على اصحابه على البيعة له فحبسهم بيزم و توعدهم بالقتل و الا حراق و اعطى الله  
 عمل ان لم يبايعون ينقد فيهم ما توعدتهم و ضرب لهم على ذلك احلا فاشاء بعض  
 من كان مع ابن الحنفية عليا ان يبعث الى المختار و الى من بالكوفة و رسول يعلمهم

مورد از امام طبرستان  
 استقصا را از امام طبرستان

حاله وحال من معهم وما كان نوعهم به ابن الزبير فوجد ثلاثة نفر من اهل الكوفة حين نام الحرس على باب زمزم وكتب معهم الى المختار واهل الكوفة يعلمهم حاله وبحال من معه وما نوعهم به ابن الزبير من القتل والتشريق بالنار ويطلب منهم النجاة ويسألهم ان لا يخذلوه كما اخذوا الحسين واهلبيته فقد مواعى المختار قتل اليه الكتاب فنادى بالناس فقرأ عليهم الكتاب الى ان قال في الخفاف الورى فوجه لي المختار ابا عبد الله الجدي في سبعين بكيا من اهل القوفة ووجه ظبيان بن عماره اخا بني مسلمة معه اربع مائة وبعث معه لابن الخفنية اربع مائة درهم وسير ابا المعتمر في طاعة وهاني بن قيس في مائة وعشرين طارئة اربعين ويونس بن عمار في اربعين وكتب الى محمد بن مع الطفيل بن عمار ومحمد بن قيس بتوجيه البند اليه وخبر الناس انهم في اربع مائة وجاء ابو عبد الله الجدي حتى نزل ذات عرق في سبعين راكبا فاقام بها حتى تاه يومه ويونس بن عمارين راكبا فبلغوا مائة وخمسين رجلا فصار بهم حتى دخلوا المسجد الحرام ومعهم الكاف كرايات وسمهم ينادون بالنارات الحسين حتى انهوا الى الحرم وقد اعد ابن الزبير الخطيب ليخرجهم وكان قد بقي من الاجل يومان فطرد الحرس وكسرا اعواد زمزم ودخلوا على ابن الخفنية فقالوا له انزل بيننا وبين عدو الله ابن الزبير فقال لهم اني لا استحق القتال في حرم الله فقال ابن الزبير واعجب الله هذه الخشبية ينعون حسينا كاني انا قتلتهم والله لو قدر ان علي قتلتهم لقتلتهم وانما قيل لهم خشبية لانهم وصلوا الى مكة وباب يدعى خشب كراهة اسمها راسي في الحرم وقيل لانهم اخذوا الخطيب الذي اعد ابن الزبير وقال ابن الزبير المحسبون اني اخذت سبيلهم دون ان ابايع ويبايعوا فقال ابو عبد الله الجدي اي ورب الكعبة والمقام ورب الحل والحرام لتخلفن بسبيلهم او لتجالدنك باسيا فنادى جلا ديار تاب منه المبطون فقال ابن الزبير هل انتم والله الا اكلت راس لو اذنت لاصح ما مضت ساعة حتى تعطف رؤسهم فقال له قيس بر مالك اما والله اني لا رجو اذ منمت ذلك ان يرسل اليك قبل ان ترى ماتحب فكف ابن الخفنية اصحابه وحذرهم الفتنة ثم قدم ابو المعتمر في مائة وهاني بن قيس في مائة وظبيان بن عمار في مائتين

اهم الامور في  
ايشان قبل ان يركبوا  
١٩٦٥  
سنة

ومعه المال حتى دخلوا المسجد الحرام فكبروا وقالوا لا تشارت الحسين فلما راهم  
 ابن الزبير خافهم فخرج محمد بن الحنفية ومن معه الى شعب على وهم يسكنون ابن الزبير  
 ويستأذنون محمد بن الحنفية فيه فباي عليهم واجتمع مع محمد في الشعب اربعة اهل  
 رجل فقسم بينهم ذلك المال ويقال ابن الزبير ارسل الى ابن عباس ابن الحنفية ان يبا  
 فقا لا حتى يجتمع الناس على امام ثم يبايع فانك في فتنة فعظم الامر بينهما وغيث  
 من ذلك وحسن ابن الحنفية في زعمهم وضييق على ابن عباس فانه اراد احراق عمارا  
 المختار شيئا كما تقدم از بن عمارت ما مضت كما بن الزبير ان عارب ووقعت محمد بن الحنفية بنو  
 بزرگ را چيم ولوم تناول کرد تا آنکه عبداللہ بن ابی ادریس بنی امی ابن حنفیہ سبب شتم فضیلت ساخت و با  
 احسان ابن الحنفية انما قال ابن الزبير وامر اصحاب خویش را بصبر حتى ان ظلم و جور و طلب بعت  
 از محمد بن الحنفية و از اصحاب او که از جمله شان عامر بن وائله صحابی بود نمود که ایشان را بنمزم جیس کرد  
 و تو عدشان نقل و احراق نمود و بنمزم سارت با ندای قتل عمار است که اگر اینها بیعت نخواهند  
 کرد انفاذ و عید خود خواهند نمود یعنی ایشانرا قتل خواهد کرد و خواهد سوخت و دست بر آید انفاذ و عید  
 خود مقرر ساخت و لیکن محمد بن الحنفية بحال خود مختار را مطلع کرد و او مردم را بر آید اعانت محمد  
 بن الحنفية فرستاد و ایشان وقتی رسیدند که ابن الزبير بنمزم را برای احراق محمد بن الحنفية و اصحاب او  
 میا کرده بودند پس معاندان محمد بن الحنفية را رسان را دفع کردند و بنمزم محمد بن الحنفية را عید خود را  
 ارجا زد و مقاله ابن الزبير خواستند و ابن الزبير را عید خود را گفتند لیکن ابن الحنفية را بیعت حرم  
 خدا کرده و اجازت قتل نداد و بنمزم بنمزمی در آنجا رفتی گفته مسند سبع و سیسین و غیرها  
 حج بالناس عبداللہ بن الزبير و فيها و فی التي بعد ها بعد ان قتل المختار بالکوفة  
 استوسفت البلاد لابن الزبير و تضعضع حال ابن الحنفية و اصحابا و احتاجوا لارسال  
 ابن الزبير اخاه عروة الى ابن الحنفية ان ادخل في بيعتي و لا تلذذک فقال ابن الحنفية لو  
 لا خیک ما لحد فيما اسخط الله تعالى و اعفله عن ان الله عز وجل و قال لا صحابه  
 ان ابن الزبير يريد ان يشور بنا و قد اختلفت لمن احب الانصار ان عناقاته لا دام عليه  
 و لا نوم فاني مقیم حتى يفتح الله بنی و بین ابن الزبير و هو خير الفاضلين فقام اليه

استقاموا و لم يفتنوا

وسا

ابو عبد الله الجدي وغيره فاعلموا انهم غير مفارقة وبلغ خبر عبد الملك بن مروان فكتب اليه عليه الله ان قدم عليه احسن مقدمه وانه ينزل اتي الشام ارا حتى يستقبل امر الناس فخرج ابن الحنفية واصحابه الى الشام الى ان قال في احوال الورع فارسل ابن الحنفية الى مكة ونزل شهاب ال ابي طالب فارسل اليه ابن الزبير وامره بالرجوع عليه وكتب الى اخيه مصعب بن الزبير امره ان يسير نساء من مع ابن الحنفية فسير نساء منهن امرأة ابني الطفيل عامر بن وايلة فجاءت حتى قدمت عليه فقال ابو الطفيل له وابنك يسير هاهنا مصعب فاني الى مصعب متعبد اقود الكتيبة مستلما كان اخي عمر اجوب وهي على ابيات والحق ابن الزبير على ابن الحنفية بالانتقال هو مكة فاستأذنه اصحابه في قتال ابن الزبير فلم ياذن لهم وقال اللهم ليس ابن الزبير لباس للذل والحق وسلط عليه وعلى شياجه من يسير الذي يسوم الناس ثم صار الى الطائف فدخل ابن عباس على ابن الزبير فاحفظ له وجري بينهما كلام وخرج ابن عباس ايضا فلقى بالطائف وارسل اليه عليا بن عبد الملك بالشام وقال لئن يريني بنو عيسى احب الي يربني رجل من بني اسد يعني بني عبد بنى امية لانهم جميعهم من ولسد عبد مناف يعني بجعل من بني اسد ابن الزبير بن علي بن عبد العزيز بن فقمه ابن عمارت ثابت بن شريك ابن الزبير بن محمد بن الحنفية بن ثابت بن مرموم وولم وطلعون بودو محمد بن الحنفية اوراد نهابت مرتبه بياكي وعناد وعدم خوف از عقاب التي دانست كرهت كلام بن خطاب برادر او گفت كه برادر تو بنی ابن الزبير چه قدر احوال كنهه است وچیزی كه عقبتن كساخته است نه انچه را او چه قدر فاضل است از ذات خدای عز وجل و هرگاه اخلاق و انماك ابن الزبير و در ان محمد بن الحنفية نهابت رسيد محمد بن الحنفية و ما كه ذكره بار الها بنو ثمان ابن الزبير را لباس ذل و خوف و سلطان برادر و براتباع او كسى را كه تكليف و بار ايشان را آنچه تكليف مى دهد او مرموم ما و بنو از بن عمارت و انصحت كه ابن الزبير برادر خود را تيسير و اخراج زمان اتباع محمد بن الحنفية مكرم داد و او بران عمل كرده و از جمله دو جبر ابو الطفيل عامر بن وايلة صحابي را اخراج كرده و اين هم علم قبيح و فسق صريح است و سوطي بنو ذكره فضايل بعض صحابه نذكر بن و تفاسير شان بعض ذكر صحابه را كه از او شان هم تفسير منقول است گوئيل با شريك بن مروه بن جابر و انقان ميگويد و قد ورد عن جماعة من الصحابة غير هؤلاء اليسير من التفسير كائن الى

استقصا ذلك في م جابر بن

هر یک و ابن عمر و ابی موسی الاشعری و در حدیث عبد الله بن عمر العاصی الشیبی یقول  
 بالفحص و اخبار الدین و الاخره و ما یصلحهم بان یکون قیامهم عن اهل الکتاب کالدنیا  
 و در حدیثی قولن تعافی طلال من الغمام انتهى اگر چه بعد از کلمات حال معاینه که تفسیرشان کثیر است  
 کثیر بیان آنرا اینجه که تفسیرشان قلیل است بود لیکن تفسیر طلال این حضرت هم بر من میسر است اما آن  
 بن مالک است پس او هم متورط شد و مالک اعنی مالک مساک بن فضال و عدوت جناب امیر المؤمنین  
 صلوات الله و سلامه علیه ما اضره اللیل الحاکک بود که باوصفت استشهاده و آنحضرت با خوار حدیث غدیر  
 پیر و ادعای کبر سس و نسیان در میان آورد و بکلمه حق از غایت ناحق کوشی زبان را و ان ساخت و ادعای  
 لا تکون من المشاهاده و من یکتمها فاندانتم قلبه حسابی بر نداشت تا آنکه آنحضرت دعای بدر حق  
 او فرمود که اثر اجابت آن ظاهر شد که او مبرور و گویید علامه جمال الدین محدث که از مشایخ اجازه و  
 محقق و والد ماجد است و تفسیر فاضل مخاطب از اکابر محدثین است و ملا علی قاری در مرآة تفسیر کرده که  
 او از مشایخ کبار است و نیز در شرح مرآة ابی الوضوء سید محمد موصوف ساخته و با نظر اولان او را یاد کرده  
 حیث قال فی قرات ایضا بعض احادیث الشکوة علی منیع بحر العرفان مولانا الشهبان  
 جمیل کلان و هو قرا علی زبدة المتقین و عمدة المدققین میر کشاکش و هو والد السید  
 مولانا جمال الدین الشهد صاحب هذه الاختیار و هو عمه السید اصیل الدین الشیرازی  
 انتهى و زاریعین که در آن چهل حدیث فاضل جناب امیر المؤمنین علیه السلام ذکر کرده و در اول تفسیر  
 نموده که آنرا از کتب معتبره جمع کرده و نسخه معتبره آن که در شهر سمنه تسهاته و سبعین نوشته شده پیش  
 نقیر حاضر و بر بیان تو آن حدیث غدیر گفته در آنکه زاده بن حبیش فقال خرج علی علیه السلام  
 من القصر فاستقبله ركباً متقلداً سیف علیهم السلام حدیثی عهد بسفر فقاوالو السلام  
 یا امیر المؤمنین و مرجه الله و یرکاته السلام علیک یا مولا فاقال علی علیه السلام بعد  
 مسارد السلام من ههنا آمن اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم فقام اثنا عشر رجلاً  
 منهم خالد بن ولید ابی ایوب الانصاری و خزیمه بن ثابت و الشهاک دین و ثابت بن  
 قیس بن شماس و عمار بن یاسر و طلحة بن التیمان و هاشم بن عتبة بن ابی وقاص و  
 حبیب بن بیدل و سراقه شهد انهم مع علی رسول الله صلی الله علیه و سلم یوم غدیر



يقول من كتب مولاة فعل مؤلفه فقال على بن مالك والبراء بن عازب ما صنعتهما  
 ان تفعل ما فعلنا فقد سمعنا كما سمع القوم فقال اللهم ان كانا كاتماها معاندا  
 فابلهما فاما البراء فعصى فكان بسأل عن منزله فيقول كيف برئت من ادركته الله  
 واما النسخ فقد برئت من ماله وقيل لما استشهد على عليه السلام على قول النبي صلى الله عليه  
 وآله وسلم من كتب مولاة فعلى مولاة واعتذر بالنسيان فقال اللهم ان كان كاذبا فانا  
 ببياض كالحقار به العمامة فبرئ من جميعه فتدل بعد ذلك برقا على وجهه وبعث روث  
 ابل ننت باسم النسخ بن مالك نخرج مكرهه باجمال واهلهم فوكر اخفاد ادين شهادت وانكلا  
 او بابر بن فضيل وثمان رويته كرهه ان يعنى اورا بلقط رجل تعبى كرهه علامه ابو نعيم در كتاب حلية الاولياء  
 مى فرمايد سعد شاميل بن احمد بن محمد بن ابراهيم بن كيسان ثنا اسمعيل بن عيسى والجبلى ثنا  
 مسعر عن طلحة بن عمرو عن حمزة بن مسعود قال شريك عليا على المنبر فاستدعى اصحاب  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم وفيهم ابو سعيد والزهري وانشى عليهم حول المنبر  
 وعلى علي المنبر وحول المنبر ثمان عشر رجلا مولاة منهم فقال على شئتكم يا الله حل  
 سمعتم رسول الله صلى الله عليه وسلم من كتب مولاة فعلى مولاة فقاموا كلهم فقالوا  
 اللهم نعم وقعد رجل فقال ما منعك ان تقوم قال يا امير المؤمنين كبرت وشيئت  
 اللهم ان كان كاذبا فاضربه ببلاء عيسى قال فقامات حواريين عيسى بن مريم  
 لا تواريه العمامة غريب من حديث طلحة بن عمرو عن مسعود بن مولاة ورواه ابو جعفر  
 عن اسماعيل مثله ورواه احمد بن حنبل وهاث بن ابي ايوب عن طلحة بن عمرو عن النبي صلى الله عليه وسلم  
 علقته في دور ما شئت تحفه بخواب حديث طبري ذكره است نواصب گفته اند كه انس سه بار در وضع گفت  
 كه رسول الله با جماعت خود است پنجاه در كن ب شيخ مفيد كه و پس بگويد حديث او قبول كرده است نه پنج و  
 اگر چه برخلاف روزگار مخفى نيست كه قائل اين مقوله در حقيقت گيست نسبت آن بنواصب محض  
 استنباط بلكه عين فرست از و بايد كه ثبات آن از كتب نواصب ناپيد و انى لهم ذلك و لكن قطع  
 نظر از آن كرده ميگويم كه فرض كرديم كه بايتم قوله از نواصب است ليكن ايا زوايل سنت حق است  
 يا باطل اگر باطل است پس چرا آنرا اجتهاد افتخار ببقا با به اهل حق بشن كردند و چه قسم بخرافت اهل

مختصا بالانعام  
 ۱۸۸  
 حله ثانی

باطل جرح مستدل بحديث صحيح خواسته و اگر حق است پس صحت احتجاج بان ظاهر علاوه برین  
 سکوت بعد نقل کلامی نزد خود شاه صاحب تلمیذ رشید نشان دلیل تسلیم است فکیف درین مقام که آثار تسلیم  
 در رضا از ان ای بار و دیگر گاه محمد شده که نزد حضرات سنیة این کلام نواصب مقبول است پس بعد از این جرح  
 روایات انس از غیر اعتبار و اعتماد مردود و مقدوح و مجروح بود نش چه ارتباط است زیرا که گفتن انس  
 مقوله را که حواله آن بحال شیخ مفید کرده در روایات سنیة هم وارد شده اول عبارت شیخ مفید باینکه  
 و بعد از آن روایات سنیة و هذه عبارة الشيخ السعید المفید کرمه الله باینکه علی  
 من موبد ان الروایة جاءت عن انس بن مالك انه قال لما دعی رسول الله صلى الله عليه وآله  
 وسامه ان ياتيه الله يا احب الخلق اليه قلت اللهم اجعله رجلا من رضاء لتكون لي  
 الفضيلة بذلك فجاء علي فرد دته و قلت له ان رسول الله صلى الله عليه وآله مشغول فنفذ ثم عا  
 ثانيه فقال لي استاذن لي علي رسول الله صلى الله عليه وآله وسامه فقلت له انه علي  
 مشغول ثم عا ثالثه فاستاذنت له ودخل اليه حلالا روایات سنیة که در کتب ائمة ثقات ایشان  
 ثابت شده ملاحظه باینکه در کتب الرجال نه کورست عن دینار عن انس قال كنت مع رسول الله  
 صلى الله عليه وسلم في بيتان فاهدي لنا طائر مشوي فقال اللهم اني يا احب الخلق  
 اليك فجاء علي برابطا فقلت رسول الله صلى الله عليه وسلم مشغول فوجع ثم  
 جاء بعد ساعة ذق الباب فدخله مثل ذلك ثم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا انس  
 افزع له فطال ما ردته فقلت يا رسول الله كنت اطمح ان يكون جلوسا لا يصا و دخل علي برابطا  
 فاكل معه من الطير فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اني يا احب الخلق اليك فجاء علي برابطا فقلت  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم مشغول فوجع ثم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا انس  
 فقلت له علي فاجاز في در ریاض الزهراء که از کتب معتبره است است که لا یخفی علی ناظرین که العریة صاحب  
 و والد ماجدش باخبار آن احتجاج و استدلال بنمایند و جناب مخاطب بسک اول بعض روایات خرافات از ان  
 در فضیلت شیخین نقل کرده بر خود بالیده از انس مقول است قال قدمت لرسول الله صلى الله عليه وآله  
 عليه وسلم طيرا فسمي و اكل لقمة و قال اللهم اني يا احب الخلق اليك والي فاتي علي ففطر  
 فقلت من انت قال علي فقلت ان رسول الله صلى الله عليه وسلم علي حاجته ثم اكل لقمة و قال

و قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا انس

مثلي الاولی فضرِب علی فقلت من انت قال علی قلت ان رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 علي حاشيته ثم اكل لقمة وقال مثل ذلك قال فضرِب علي ورفعه صوته فقال رسول الله  
 صلى الله عليه وسلم يا انس افتح الباب الخ وحاكم درستدرك ان صلاح المستدرك في ضمن حد  
 غير نقل کرده که اش گفته فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا انس انظر من علي الباب فقلت  
 اللهم اجعله رجلا من انصار فذهبت فاذا علي الباب فقلت ان رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 اين روايات که اکابر محدثين معتبرين اعظم ائمة معتبرين حضرات اهل سنت از نقل کرده اند مرسته  
 ناطق است بمضمونیکه شيخ مفيد عليه الرحمه نقل فرموده يعني اطهار الشايکه فباب رسول خدا صلى الله  
 عليه وآله وسلم مشغول ب حاجت خود است و در بعض روايات که تعدد انيقول مذکور است از اسم  
 بر تعدد حمل بايک در عدم التما في وامكان الجمع با آنکه اثبات تعدد ضروريست که ثبوت آن بايک فقه  
 چار عبارت طائفة تحفه واضح است کما اين قول انش کذب دروغ بود و کاذب مطلقا فاسق و مردود  
 الرواية است خواه کيد فقه ترکيب کذب شود خواه بهر زور فقه و در صحيح بخاري مذکور است عن انس بن مالك  
 قال اني سميت الله بن زياد بن ابي اس الحسين فجعل في طست فجعل ينكت قال في حشيه شيئا  
 فقال انسا كان اسمهم هم برسول الله صلى الله عليه وسلم وكان محضوا بالشيء يعني في عهد  
 علي نقل گفته قال بسط ابن الجوزي اما كان لرسول الله صلى الله عليه وسلم علي انش من الحقيق  
 ان ينكر علي ابن زياد فعلاه ويقبله ما وقع منه من قرع ثناء الحسين بالقضيب كما فعل زيد بن  
 ارقم انتهى وفي هذه العبارة دلالة واضحة على انش بن مالك ترانا وفاء بالحقوق واثرا الجفا  
 والحق حيث لم ينكر علي ابن زياد المخرجه فعله الشديح الذي تفجر منه الصحن فلم يهجم له قرع  
 التما يا المداكة بالقضيب ولم يسلك مسلك زيد بن ارقم اللبيب و طرفا كنت انش بن  
 مثل ابو هريره وسيرة بن خديب نزوا امام عظيم واتباع او مطعون و ملوم و مخرج و مذموم بوده و از مثل صحاب  
 و عمر و بن العاص ديگر منقاي که در صحابه داخل اند بتر و اگر ناطر غير باهر سماع اين حدیث از جا و آراء و انرا  
 محض لاثبات گزاف پندار و بغايت الهی ستمسکتی آرم و تیر جگر و در سبوی مخالف را میام  
 علامه زمره دستي که از احبار علماء حنفية و اعظم مشايخ ايشان است و محمود بن سليمان كهفوي در کتاب  
 اعلام الاختيار ترجمه گفته کان اماما فقيهها و ادعا اخذ عن ابي حفص السفاکري و عن

۱۹۰



التابعين يخالف قولك قال هم رجال ونحن رجال ثم قال ابو حنيفة رحمه الله  
 انك قولي بقول الصحابة الا يقول ثلاثة منهم ابو هريرة والنس بمالك وسمي بن حنظب  
 قال الفقيه ابو جعفر احمد واني وانما لم يترك قوله يقول هو لانه الثلاثة لانهم مطعون  
 ونيز محمود بن سليمان كقوى كتابايب علام الاخيار من فقهاء بن عثمان النخعي كفته قال الصديق  
 ايضا عن ابو حنيفة روايتان الاول انه قال قل من كان من القضاة المفتين من الصحابة  
 لقوله اقتدوا بالذين من بعدي ابى بكر وعمر وقد اجتمع في حقهما القضاء و  
 المشورة فمن كان بمثابةهما مثل عثمان وعلي والعبادلة الثلاثة وزيد بن ثابت معا  
 بن جيل وغيرهم من كان في مضاهم فاولادهم ولا استجيز خلافتهم برابي وخرج عمر هذا  
 جماعة منهم ابو امامة وسهل بن سعد الساعدي وابو حميد الساعدي والبراء بن عازب  
 وغيرهم الثاني قال اقل جميع الصحابة ولا استجيز خلافتهم برابي الا الثلاثة نعم ان بن  
 مالك وابو هريرة وسمي بن حنظب فمقيل له في ذلك فقال اما انس فقد بلغني ان  
 اختلط عقله في اخر عمره وكان يستفتي من علقته <sup>علقته</sup> الا اقل علقته فكيف اقل من يستفتي من  
 وانما عن انس انت كهامة حريمي پوشيد چنانچه اين سعد و طبقات على ما نقل عنه سيكوير  
 عبد السلام بن شداد قال رايت على انس عمامة حمير ووجهه خرموط خرموطا  
 مالك تخانا عن الحرير وتلبسات فقال ان امرأنا يكسوا فجب ان يروا علينا حالنا  
 در صحيح بخاري مذکور است عن ابی ذبیان خلیفه بن کعب سمعت ابن الزبیر یقول سمعت  
 عمر یقول قال النبی صلی الله علیه وسلم من لبس الحریر فی الدنیا لم یلبس فی الاخرة ویزیر  
 در ان کتاب سطور است عن عمران بن حطان قال سألت عائشة عن الحریر فقالت انت ابن  
 عباس فاسأله قال فسأله فقال سل ابن عمر فسألت ابن عمر فقال اخبرني ابو حفص  
 یعنی عمر بن الخطاب ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال انما یلبس الحریر فی الدنیا من  
 الاخری له فی الاخرة فقلت صدق وما کذب ابو حفص علی رسول الله صلی الله  
 علیه وسلم وان غرائب امور یکره دلالت بر کمال تفقه و نهایت ورع و تقدس و جلالت و عدالت  
 انس در این است که هرگاه بولایت سبأ و رقت تاد و سال در تفسیر صلوة تفسیر نکرد و صیام

استقصاء الامم  
 ۱۹۲  
 قوام جلد ثانی

رمضان را ترک نمود و گفت که منیدانم که کی سفر کنم میکنند از اینجا میروم یعنی پس نباید که تمام صلوة بخایم و  
 روزی که گیرم چنانچه از کتاب الی وائل ابو بلال عسکری نقل شده آنچه محصلش اینست که حجاج انس بن مالک را والی  
 سیالور که برین فارس است کرد پس اقامت کرد انس را بنیاد و سال و تقصیر سبک و نماز را و افطار بنمود  
 رمضان و میگفت که منیدانم چندی در دست مقام من وکی میرسد مرا غل و محتجب نماید که ابو بلال نذر عالم  
 و فقیه مشهور و از اکابر ائمه و صدورست سیوطی در بقیة الوعاة بعد از حسن بن عبد الله بن سعید بن اسماعیل ابوال  
 عسکری گفته الحسن بن عبد الله بن سهل بن سعید بن یحیی بر مهران ابو بلال عسکری ضنا  
 الحسن عتین قال السلفی هو تلمیذنا احمد العسکری الذی قبله موافقنا فی الایم و اسم الاب  
 والنسب کان موصفاً بالعلم الفقه والغالب علیه الادب الشعر و کان یتبذراً احترازاً من  
 الطمع والدناءة روی عنه ابو سعید السمان و غیره و قال یاقوت ذکر بعضهم انه ابرأخت  
 ابی احمد العسکری السابق وله من التصانیف کتاب صناعة النظم والنثر مفید جدا  
 التخیض فی اللغة جملة الامثال شرح الحاشیة من احکام الخلفاء الی القضاة الحسن  
 الخاضعة الاوائل فواحد الواحد والجمع لتفسیر القرآن الدرهم والدرینار رسالة فی  
 الغزاة الاستیسانس بالوحدة دیوان شعره و غیر ذلك قال یاقوت ولم یبلغنی شیء  
 من وفاته الا انه فرغ من املاء الاوائل یوم الاربعا لعشر خلعت من شعبان سنة  
 خمس و تسعین و ثلثمائة و فاضل رشید و شریک محرم به جواب و جبهه بهار و جوهه و اله بر عدم <sup>چند</sup>  
 چو از منقه گفته بخدا و اند که صاحب رساله در مقام بر خلاف تفسیر خود و تقریر خود و الدیر گوار خود و اعتقاد  
 شیخ جلال الدین سیوطی را که در همین وجهه او را از اعظم محدثین اهل سنت او شیه و اعتقاد عسکری را  
 که او هم از علمای اهل سنت است قرینه نفهیده بر اینکه او نیز مثل کافیه علماء اهل سنت و بموجب <sup>چند</sup>  
 قدیم و جدید معنی حرم حکم بمرتبه مراد داشته است و از طرف مجازات و تصفات و عجائب نفوت  
 و تعصبات جناب مخاطب عالی درجات است که بر خلاف افادات تصریحات ائمه بالکمالات خود  
 ابو بلال عسکری را از اهل سنت جماعت خارج ساخته بر ذره اهل بدعت و ضلالت انداخته چنانچه  
 در از انه الفین گفته اگر از کتاب ابو بلال مجروح ذکر شده شیه بدر آید بجایه قهر میرساند و بخش  
 مجتهد چه نفع می برد آیا ابو بلال از جمله علمای اهل سنت است که صحبت با او را مذمتی گشته لغو و بایده من

نیز  
 ۱۹۴  
 است

البلادة بمعا الفطانة ومن الافساد بعد الاصلاح والديانة انتهى عجب است که حضرت مخاطب شکر است  
 ابرهم بنظر اعمان بنیده تانسن ابو مال دریافت میکرد و خود را از چنین جبارت شنیده باز نمیداشت  
 لغو و بانه من البلادة والا تخيلا من الفطانة والافساد في الافساد وترك السلاح والديانة اما ابو  
 پس او هم حضرت از چاره ستقیمه اطاعت جناب امیر المومنین علیه السلام دشمنان خود و نوالی عدو سرور کائنات علیه  
 واکه آلاف التحیات بود و هرگاه اصبح بن نباته که از اصحاب جناب امیر المومنین علی بن ابیطالب علیه السلام  
 یو و تنبیه ابوهریره برین معنی نمودنالتد وانا الیه راجعون که مشور از عظیم مصیبت شنید و فعل اوست خاند  
 سبط ابن الجوزی در تذکره خواص الامم میفرماید قال اصبح فقلت له يا معوية لا تقتل بقبلة عثمان  
 فذلك لا يقلب الا الملك السلطنة ولو اخرجت بضرة لقمات ولكك تربصت و تقاعد  
 لقتل اذ لك سبب الى الدنيا فغضب قائم ان اذ لك فقلت يا اباهريرة انت صاحب  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم اقسم عليك بالله لا اله الا هو و بحق رسول الله هل سمعت رسول الله  
 صلى الله عليه وسلم يقول يوم عداي ختم في حق امير المؤمنين مررت مولا  
 فقلت مولا فقتل اى والله لقد سمعته يقول ذلك قال فقلت اذ انت يا اباهريرة  
 والبيت عدا و عدايت و ليه فتدفع وقال انا لله وانا اليه راجعون فتعير و جبر  
 معوية و قال يا اباهريرة انك عن كلامك فلا تستطیع ان تتخذ اهل الشام طلبة  
 بدم عثمان فانه قتل مظلوما الخ و نیز ابوهریره شطرنج می باخت و بقره بازی اشتغال می داشت  
 و برین دیانت خودی باخت و ورع و امانت حاصل می ساخت در حیوة الحیوان در وقت غفرت می فرستاد  
 و روی الصدوق که بخوبی ای الشطرنج عن عمر بن الخطاب و ابوهريرة و الحسن التميمي و القاسم  
 بن محمد و ابی تارخ و ابی عجل و عطاء الزهری و ربیعة بن عبد الرحمن و ابی النضر  
 و ابی عن ابی هريرة رضى من اللعب به مشهور في كتب الفقهاء انتهى و در نهاییه بن ابی هريرة  
 است و في حديث بعضهم قال دليت اباهريرة يلعب السدر السدر لعبة يقاهمها و تكثر  
 سینه با و تضم و هي فارسية معربة عن سه در یعنی ثلثة ابواب انتهى و در مجمع البحار می طاهر  
 بحرانی مسطور و حديث دليت اباهريرة بلع السدر فلو لعبة يقاهمها سكر سكره و تضم  
 و هي فارسية معربة عن سه در یعنی ثلثة ابواب انتهى و در مجمع البحار می طاهر

بعضی از افعال سبطانی  
 ۱۹۲





[illegible]





در روایتی از مشی در نقل واحد روایت میفرمود تا آنکه در یک نقل رفتار میکرد و میفرمود که هر کس  
 خود را هم ترسانید بویهریه را بچنانچه حافظ البزرجی و ابی الدین احمد بن عبد الرحیم خرقانی در شرح احکام صغری  
 پر رویش گفته و روایت ابی شیبہ عن ابی عیینہ عن ابی الیمن بن القاسم عن ابیہ ان عا کانت  
 عتشی فی حفتی حدیثی نقل لا حیض ابیہ یزید و اسناد صحیح و چون بویهریه تفسیر کرده بانیکه  
 او از جناب رسالت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم شنیده که آنحضرت منی زمینی در نعل واحد میکرد و منی  
 مانده بر آن چنانکه کذب محلی دیگرند او را اما امر اول پس از ملائمت کتب حدیث ظاهر و صریحین و همچنین  
 مذکورست عن ابی هریرة ان رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم قال لا یغسل احدکم فی نعل واحد  
 لیغسلها جميعا او لیغسلها جميعا و فی رواية القعنبي لیغسلها جميعا او لیغسلها جميعا و  
 احسن وجه مسلم من تحت الاغصان عن ابی رزین قال خرج الینا ابیہ یزید فغضب ببینة الی  
 جیہتہ فقال الا انکم تحذون انی اکذب علی رسول الله لئن لم اذلل الی او اضل الی او اشد  
 اسمعت رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم یقول ذال انقطع شمس احدکم فلا یغسل فی الاخری  
 حتی یصلحها اما انیکه روایتی سماع مذکورست پس از افادات علامه بحریر و محقق شیرازین التمیم  
 رشید ابن تمیم و انصبت که او در کتاب زاد المعاد فی بدی غیر ارباب گفته و معلوم قطعا ان تطرق  
 الوهم الغلط الی من اخبر عا فیه هو فاعلم و ظن کذا اولی من تطرق التکذیب الی من قال سمعت  
 صلی اللہ علیہ وسلم یقول کذا و کذا و انه لم یسمع من هذا لا یطرق الی الا التکذیب علی من اخبر  
 عما ظن من فعله کان اهما فانه لا یشک الی کذب و لقد اذ الله علیا و انس و البراء و حفصة  
 عن ان یقولوا سمعنا یقول کذا و لم یسمعوا انتهى و لیکن هذا الاذاعة منک علی ذکر  
 فانما نقید فائدة عظيمة فی مواقع شتی ثبت فیها رد بعض الصحابة علی بعض فیما رووه  
 من الاحادیث و ادعوا سماعها عن النبی صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم و جناب مانده در  
 تفتیح و تنقیح و تنبیک ناموس بویهریه و اخراج او از جمله صحابه و ثقات و پیدا کرد از کتاب کذب  
 و افتراء بر حضرت خاتم النبیین صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم احتراز دارند اتمام تمام فرموده نهایت خسارت  
 و جهالت و حرمان او از خدا ترسی و تدبیر و توفیق ظاهر کرده که ما شفی اورا رسوا ساخته که گاه گوش  
 حق نبوتش اورا رسیده که بویهریه حدیث الشوم فی ثلاث الفرس و المرأة و الدار و ابیت میگردان

199

تفتیح و تنقیح و تنبیک

ما علی الله

[illegible][illegible]

بن سعيد عن قتادة عن ابي حسان الاعرج ان رجلا رجع خلا على عائشة رضي الله عنها  
 فقال لا ان يا هريرة يحدث عن رسول الله صلى الله عليه وسلم انه قال انما الطيرة في  
 المرأة والدابة والدار فطارت شققا ثم قالت كذب والذبح انزل القرآن على ابي القحافة  
 من حدث بهذا اعرج رسول الله صلى الله عليه وسلم انما قال رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 كان اهل الجاهلية يقولون ان الطيرة في الدابة والدار والمرأة ثم قرأت ما اصاب من  
 في الارض لاني انقدكم الا في كتاب من قبل ان تباركوا وانظر انك روزگار نیت که ابن عبد الله  
 غیر باز بعد روایت تکذیب حضرت عائشة ابو هريرة را در کتاب التهمية سيد کذب شديد و لو طيه نقص  
 غیره دينوده یعنی تاويل عجيب براي اين تکذیب اشرايع کرده قال ابو زرعة في شرح الاحكام  
 بعد الجسارة السابقة قال ابن عبد البر فاكدت كلامهما بمعنى غلط انتهى معني فانكرا  
 كذب بخلط غلط صريح بلکه كذب فضيح است و احتمال آن بحدوث ظاهر اول آنکه براي اين تبيين غير  
 و تاويل عليل شاذي از قرآن يا حديث يا استعمال عرب عربا يا تصریح آنکه موقوفين في اللغة ذکر کرده  
 پس مجرودا و عا کفایت نمیکند و و هم آنکه یقيني است که معنی حقیقی لفظ کذب دروغ است و مقابله از  
 اطلاق آن بمن معنی است پس اگر بالفرض محلی کذب یعنی غلط ثابت هم شود از معانی مجازیه خواهد بود  
 و تکرار حقیقت و ایشار مجازی قرینه و دلیل غیر مجاز و چون قرینه برین معنی درین روایت موج و نصبت تاویل  
 بان سستی از جو از ندارد و سوجه آنکه سیاق و سباق روایت مذکوره دلیل ساطع است بر آنکه لفظ کذب  
 در آن محمول بر معنای حقیقی است تا آنکه مراد از آن غلط است زیرا که غلط و خطا و مجتهدین معفو و موجب  
 یک اجرة و ثواب است پس محلی استحقاق غضب و خط ندارد و حضرت عائشة لم یسمع روایت ابی هريرة  
 غضب شدید فرموده که ما يدل عليه قوله طارت شققا منبها في السواد وثقة في الارض من غيط و غضب شديد  
 و نيل از کتاب کذب است چه از خطا و غلط و ذبول خود حضرت عائشة هم بری نبودند پس این همه  
 غیظ و غضب بران یعنی چه و از روایات امام احمد بن حنبل و ابن خزيمه حاکم هم ظاهر است که هرگاه  
 حضرت عائشة شنید که ابو هريرة حديث الطيرة في الفرس والمرأة والدار روایت میکند غضب شديد  
 فرموده و گفت که جناب رسالت صلي الله عليه وآله وسلم این را نگفته بلکه فرموده که اهل الجاهلية الطيرة  
 اشيا و مذکوره میکردند این خبری قلانی در فتح الباری گفته روی احمد و ابن خزيمة و الحاکم من

استقامت الاله و اعظم انوار

طریق قتاده عن ابی حسان ان رجلیین من بنی عامر حمله علی عائشة ففکلاها باهل  
قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الطیلة فی الفرس للمرأة والدار فعضت غصبا  
شدیدا و قالت ما قاله وانما قال اهل الجاهلیة كانوا یتطیرون من ذلک انهم یجاءون  
نکته شاه عبد البریز و ریاض چهارم تحفه گفته باید دانست که آنچه پیشوایان این گروه از حضرت امیر و است  
کرده اند و آنرا تسک یا قوال العترة الطاهرة و فعلهم قرار داده آنرا فرزندان امیر و برادران ایشان و بنی  
امام ایشان رد و تکذیب نموده اند و بر مقلد پوشیده نیست که اقوال و افعال شخص بر فرزندان  
و برادران و اقارب و عشائر اوقمی که کثوف نمی باشند بردگی که گاه گاه صحبت او رسد چنان خواهد بود  
علی الخصوص که فرزندان و اقارب هم مشرب مناسبت دارانمین و طریق هم باشند و این رد و تکذیب  
در کتب ایشان بر وایات صحیحه موجود است برای نمونیک دو مسئله ذکر کنیم تا دلیل واضح باشد  
بر کذب روایات ایشان زید شهید علیه الرحمه که او جمله فرزندان حضرت امام سجاد علیه السلام نزدیک  
و تقوی علم و بزرگی معروف و ممتاز است یاران امام سجاد را در روایات بسیار تکذیب فرموده و در  
مسائل بسیار تفصیل نموده مثل مسئله تفضیل امیر بر انبیا علیهم السلام مسئله سب خلفا و ثلثه و تیری  
از ایشان اما در اینجا مسئله است که راس المسائل اتیفرقه است بیان نمایم زیرا که این مسئله نزد ایشان  
از متواترات و اجماعیات اهل بیت است و می باید که علم این مسئله هر همه را ازین خاندان عالی شان  
بوجه اتم حاصل باشد مروی الکلبینی عن ابان قال خبرنی الاحول ان زید بن علی بن ابی طالب  
و هو یخفف قال فایتبه فقال یا ابا جعفر ما تقول ان طرقات طارق من اخرج معه قال  
فقلت له انک ان هوا باک او اخاک خرجت فقال لی اری ان اخرج فاجاهد هو لا  
القوم ما اخرج معی فقلت لا افضل جعلت فداک فقال توغب بنفسک عن نفسی فقلت فدا  
نفس واحد فان کان لله فی الارض حجة فالمختلف عنک والخارج معک سواء فدا  
یا ابا جعفر کنت اجلس مع ابی فی الخوان فیلقینی البضعة السحینة و یبرد لی اللقمة حتی  
تبرد شققة علی و لم یشق علی حر النار اذا اخبرک و لم یخبر فی قال فقلت خاف علیک  
ان لا تقبل فتدخل النار و انت فی فان قلت خفت و ان لم اقبل لم یبال ان ادخل النار  
وایت دلیل صریح است بر آنکه حضرت زید شهید احوال را در حق با است محرم با تکذیب نموده است و ازین



عبارت و محسنت که شایع صاحب اعتراض زید شهید را که بومن الطاق دفع آن کرده و باز دفع آن دفع  
 درین روایت منقول نیست دلیل صریح کذب بومن الطاق قرار داده اند پس باین روایت حضرت علی  
 بر حدیث شوم اشیا و ثلثه اگر بی تصریح بکذب ابی هریره هم مروی میشد دلیل صریح کذب مروی میشد  
 چه جا که لفظ کذب همراه ذکر باشد و نیز جناب خلیفه ثانی از کثرت اکاذیب ابوهریره بر جناب  
 رسالت امام علی اند علی و آله و سلم جان بجان تهدیدش فرمودند و وعیدش نمودند و فرمودند  
 که ترک روایت از جناب رسالت امام علی اند علی و آله و سلم بکنج الاترا بجال دوس میرسانم یعنی  
 با جلا و اخراج تو از مدینه منوره عبرت عالمست دیگر دانم کمافی کتاب الاصول للسخری علی بالنقل و  
 لما بلغ عمران اباه و یروی بعض الایات قال لکن عن هذا و لا یحکم بجال دوس در کتب ائمه  
 مذکورست عن السائب بن یزید قال سمعت عمر بن الخطاب یقول لا بی هریره لکن  
 الحدیث عن رسول الله صلی الله علیه و سلم و لا یحکم بجال دوس و من قال کذب  
 لکن لکن الحدیث و لا یحکم بجال دوس القدره فکر التهی در نهایت ظهور و انجلاست که منع فرمودند  
 جناب خلیفه ثانی ابوهریره را از روایت احادیث از جناب رسالت امام علی اند علی و آله و سلم و باین  
 و وعید بحدیث شدیدی معنی جلا و اخراج از مدینه طیبه و الحاق بجال دوس که امانت صریح و ایذار  
 عظیم و ایلام قلیع است دلیل محسنت بر آنکه ابوهریره روایات باطل و احادیث کذب دفع شایع  
 می ساختند و الا بکمال جور و ظلم و جهاد نهایت غلظت و فظا طفت و اعتدای جناب خلیفه ثانی علیه  
 قائل باید شد که چنین صحابی علیل را که بحکم امماری کالجوم بایم اقدیم ایتیم مامور بالافتد و بنص  
 آیت در وایاسته دیگر صادق و راست گو و قابل اتبلع و اتقبا بخین تهدیدش بدلیل و رسا  
 نمودند و اتباع تلبیس ابلیس لعین مانع از ترویج امر دین و اشاعت احادیث جناب امام انس بدین  
 صلوة الله علیه و آله همین گمیدند و خدا هو اله رب من المظروف و الوقوف تحت المیزاب کما لا یخفی علی  
 ادلی الایهام و الالباب و نیز حضرت ابن خطاب که اهل سنت دل داده اعتقاد حقیقت و صدق جناب  
 در هر باب اند و اید حال خیانت ابی هریره او را از عالمی بحرین معزول کردند و در هتک ناموس  
 و تقصیر و تذلیل او نه ایت کوشیدند و چندان در اظهار حق جوشیدند که بشافعه او بزبان حق برجا  
 نسب نمودند که تو دشمن خدا و رسول استی که سرگردی از مال خدا و هر چند ابوهریره بجهت

استقصا امامان جلال شانی



این است که با سواد و بیست و پاز و حلیه و حواله پیش گزین هر گز سخن ساز می دروغ پردازی و جاگزین  
خطا و قدس خلافت تاب نگر و بد و تبری او را از سرقه محض کذب و دروغ دانستند و ده هزار درهم  
بطور مصادره و اغرام از او گرفتند و آنرا در بیت المال انداختند علامه زنجیری در کتاب نایق که اسمیه  
تحقیقات و افادات از ابرسر شیخ می نهند و فتوی باتباع و تقلید آن می دهند و مصنفش را امام جلیل  
و محقق بنیل می دانند گفته ابوهریره استعمله عمر علی الجریین فلما قلده علیه قال یا عدو الله  
وعد و رسول الله سرقت من مال الله فقال لست بعد و الله و لا عد و رسول الله و لکنی عد  
من عاداتها و لکنها سهام اجتمعت و نتاج خیل فاختذ منه عشرة الاف درهم فالتقاها  
فی بیت المال ثم دعاها الی العمل فابی فقال عمر فان یوسف قد سأل العمل فقال ان یوسف  
منی بری و انا منه براء و اخاف ثلثا و اثنتین قال فلا تقول خمس قال اخاف ان اقول  
بغیر حکم و اقضی بغیر علم و اخاف ان یضرب ظهری و یشتم عرضی ان یؤخذ منی  
البراء البری و المراد بالبراءة بعد لا عنه فی المقایسة لقوة یوسف علی الاستقلال  
بأعباء الولاية و ضعفه عنه و اراد بالثلاث و الاثنتین الخلال المذكورة و انما  
جعلها قسمین لکون الثلثین و بالاعلیه فی الاخرة و الثلاث بلاد و ضریفی الدنیا  
و فی الزالة الخقاعن ابی هریره قال استعملنی عمر علی البحرین ثم تدعنی و عن منی اثنی عشر  
الف ثم دعانی بعد الی العمل فابلیت فقال لم و قد سأل یوسف العمل و کان خیرا منک  
فقلت ان یوسف نبی بن ابی بنی و انا بن امیة و انا اخاف ان اقول بغیر علم  
انفی بغیر علم و ان یضرب ظهری و یشتم عرضی یؤخذ منی الی اذین جا و اضع شد که ابو هریره  
از جناب خلیفه ثانی مستحق عزل و مصادره و اغرام و مستوجب امانت و تدلیل ایلام و عدو خدا و  
و ظالم جابر چول و لقص سارق و قاجر فاسق و معاند ارق مرکب غش و خیانت و تارک دیانت و امانت  
بوده پس محل انصاف نیست و جای تدبیر که کسی را که جناب خلافت تاب حضرت عمر بن الخطاب  
عدو خدا و رسول گویند و شهادت صادقه که مفید یقین است بر سرقه او از مال خدا و امانت و مصادره  
ده هزار درهم از او گیرند یا چنین کسی را که ناگسی قابل اعتماد و اعتبار است و اعجاب که حضرت است  
کلام صدق نظام جناب خلیفه ثانی هم گوش اصفا نمی شنوند و ترجیح و تعظیم ابو هریره و مستحق

و کان لکلف  
ان فیما استند استند  
نه فقال سلوا صاحب الجری  
غانی اگر ان ان کان فی حدیث  
رسول الله صلی الله علیه  
باین و سل الاصحیح منی  
حدیث یارب ارق تسبق فقال  
ان لا اخر حدیث رسول الله  
صلی الله علیه و سلم و لکن الجری  
ترجمان استند الی یوسف و قد  
اقر ان العمل بالیقین و یقول  
اقول ان صفت یوسف نظیر  
عمل ناکه نظام و قال ابو هریره  
م  
و قد سأل یوسف العمل و کان خیرا منک  
فقلت ان یوسف نبی بن ابی بنی و انا بن امیة و انا اخاف ان اقول بغیر علم  
انفی بغیر علم و ان یضرب ظهری و یشتم عرضی یؤخذ منی الی اذین جا و اضع شد که ابو هریره  
از جناب خلیفه ثانی مستحق عزل و مصادره و اغرام و مستوجب امانت و تدلیل ایلام و عدو خدا و  
و ظالم جابر چول و لقص سارق و قاجر فاسق و معاند ارق مرکب غش و خیانت و تارک دیانت و امانت  
بوده پس محل انصاف نیست و جای تدبیر که کسی را که جناب خلافت تاب حضرت عمر بن الخطاب  
عدو خدا و رسول گویند و شهادت صادقه که مفید یقین است بر سرقه او از مال خدا و امانت و مصادره  
ده هزار درهم از او گیرند یا چنین کسی را که ناگسی قابل اعتماد و اعتبار است و اعجاب که حضرت است  
کلام صدق نظام جناب خلیفه ثانی هم گوش اصفا نمی شنوند و ترجیح و تعظیم ابو هریره و مستحق

و قد سأل یوسف العمل و کان خیرا منک  
فقلت ان یوسف نبی بن ابی بنی و انا بن امیة و انا اخاف ان اقول بغیر علم  
انفی بغیر علم و ان یضرب ظهری و یشتم عرضی یؤخذ منی الی اذین جا و اضع شد که ابو هریره  
از جناب خلیفه ثانی مستحق عزل و مصادره و اغرام و مستوجب امانت و تدلیل ایلام و عدو خدا و  
و ظالم جابر چول و لقص سارق و قاجر فاسق و معاند ارق مرکب غش و خیانت و تارک دیانت و امانت  
بوده پس محل انصاف نیست و جای تدبیر که کسی را که جناب خلافت تاب حضرت عمر بن الخطاب  
عدو خدا و رسول گویند و شهادت صادقه که مفید یقین است بر سرقه او از مال خدا و امانت و مصادره  
ده هزار درهم از او گیرند یا چنین کسی را که ناگسی قابل اعتماد و اعتبار است و اعجاب که حضرت است  
کلام صدق نظام جناب خلیفه ثانی هم گوش اصفا نمی شنوند و ترجیح و تعظیم ابو هریره و مستحق

از اجتماع و اقتدای جناب خلافتنا سب بر می دارند و با وصف ثبوت غایت خیانت و بی دینی او که عذر خدا  
 و رسول بوده او را از اجله اهل ایمان بیکه مقتدای اهل ایمان می پندارند آری حضرات سنییه را هم چسبیدن  
 مقتدایان اند و این طائفه سنییه را چنین امامان ائمه بدعون الی النار و نزد امام عظم سنییه نیز ابوهریره  
 مطعون بوده چنانچه در روضه العلماء در وجه ترک ابی حنیفه احوال ابوهریره و انس و سمرة و مطعون بودن  
 این اصحاب ثلاثه نقل از عن ابی جعفر السندی فی سفرائه اما ابوهریره فانه سرقی عن  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم انه قال من اصبح یحبنا فلا صومه له قالت عائشة  
 رضی الله عنها اخطأ ابوهریره لان النبی صلی الله علیه و سلم کان یصوم یسبعا من غیر احتیاج  
 ثم یتیم صومه فذلك فی رمضان قال ابوهریره هی اعلم کنت سمعت من الفضل بن  
 عباس و الفضل کان یومئذ صیفا فقد احال خبره الی المیت اذ صار مطعونا اتقی محمد بن  
 کفوی در کتاب اعلام الاخیار من نقباء مذہب نعمان النعمان نقل عن الروضة للزندبستی عبارتی که در  
 ترجمه انس بن مالک نقل کرده می آید قال الفقیه ابو جعفر السندی فی انما لم یترک یحیی بن جعفر  
 قوله بقول هؤلاء الثلاثة لانهم مطعونون اما ابوهریره فانه سرقی عن النبی صلی  
 علیه و سلم انه قال من اصبح یحبنا فلا صومه له قالت عائشة رضی الله عنها اخطأ ابوهریره  
 کان نبی الله صلی الله علیه و سلم یصوم یسبعا من غیر احتیاج ثم یتیم صومه فذلك  
 فی رمضان فقال ابوهریره هی اعلم کنت سمعت من الفضل بن عباس و کان الفضل  
 فصلا مطعونا و نیز محمود بن سلیمان کفوی در کتاب اعلام الاخیار نقل عن المصدر الشہید در وجه ترک  
 ابی حنیفه ابوهریره را می آید و اما ابوهریره کان یروی کما بلغه و سمع من غیره و اصل فی  
 و عیسی بن ابان هم از تعلید ابوهریره مترافقه او را بزمه متروکین انداخته چنانچه زندبستی در روضه العلماء  
 گفته و قال عیسی بن ابان نقل اقا و لی جمیع الصحابة الاثلاثه منهم ابوهریره و ابی بصیر  
 بن معبد و ابی سنابل بن بعل اتقی در حیرتم که حضرات ضعیفین زمان چرا از اقتدای خلیایم علم  
 و مرشد نجم دست بریدارند و این مطعون و مردود را موم و مذموم نمیدانند غالباً باعث آن عدم  
 عثو بر متروک و مطعون ساختن جناب امام عظم او را باشد و الا بسی سبحد که دیده و دانسته بانه  
 خوابی جان شناری گوش بر حرف امام خورده نمند بر خلاف رای جنابش رای حسن عقیده است

نخست ابی هریره زنده گری خفیه متقدمین اتباع امام عظمی نمودند و در اظهار امتیاز استیضای نمی نمودند  
و بصراحت تمام ابوهریره را بلوم و جرح و طعن و عیب تناول میکردند و کذب بی نمی نمودند این خبر که  
فضائل حمیده اش سابقا شنیدی و فاضل فخر طلب هم در سلسله اول با فاده او استناد کرده در محلی در  
خیابانی گوید فی اما احتجاج ابی حنیفه بحديث المصنف فطامة من طوام الدهر و هو اول  
مخالفت له و زار علیه و طاعن فيه مخالفت کل ما فيه فرة يجعله ذوالقبح منجم  
منسوخا بقرآن الربا و کذبوا فی ذلك ما الربا ههنا مدخل و مرة یجعلونه کذبا و یحذفون  
بابی هریره و الله تعالی بخیر جمیع ذلک فی الدنیا و الاخری و هم اهل الکذب کلا الفاضل المابر  
ابوهریره رضی الله عنه و عن جمیع القضا و کب الطاعن علی احد منهم لو جهده و منزع  
ازین عبارت و فهمت که علاوه بر آنکه حضرت امام عظمی بر حدیث صحرا که ابوهریره را دانی است از راز بوده و  
مخالفت تمام بآن کرده و طعن بر آن نموده و قصب اسبق بر دیگر طاعنین با حدیثین بر بوده حضرت خفیه  
این حدیث را کذب و دروغ می گردانند و تخریض ابوهریره می کنند یعنی او را کاذب مفسری این حدیث  
می دانند و ازین جاست که ابن حزم در پوئین بنحضر است فتاده زبان حقائق ترجمان بطعن و تشنیع  
و کذب سیلاب ایشان کشاده و تفرع و زاری از جناب باری خواسته که این الله سنیه را در دنیا و آخرت جزا  
و هدیه پاداش کرد و ایشان در کنارشان نهی یعنی در دنیا بکمال عیب و فضیحت دعار و شمار یسوا سازد  
و در آخرت بکین علی و جوهیم و مناخریم و حجیم شرزبار اندازد و از افاد است فخر الدین رازی هم ظاهر است  
که حضرت خفیه ابوهریره را بطعن و ملامت تناول کرده مجروح و مقروح ساخته اند و تسایل در روایت  
معیوب و مذموم نموده خبر و را ساقط از اعتبار و عماد دانسته قال الموانعی فی رسالة فضائل  
الشافعی اما احتج الراي فان امرهم فی یاب و الخیر و القیاس عجیب فتارة یجیحون القیاس علی الخی  
و تارة بالعکس اما الاول فهو ان مذهبان التصریفة سبب مثبت الدرد و عند هم لکین ذلک  
و یلنا ما اخرج فی الصحیحین عن ابی هریره ان النبی صلی الله علیه و سلم قال لا تصروا الا بل  
والعزم فی اتباعها فهو بخیر النظرین بعد ان یحلیها ثلثان رضیها مسکها وان یسقطها  
رجعها و رد معها صاعا من تمر و اعلم ان المخصی المالم یجد و الهذا الخیر تالیلا البتة  
لسبب انه مفسر فی محل الخلاف اضطرر الی ان یطعن فی ابی هریره و قال انه کان متسا

استحضار و الا فاعلم بطول تانی

في الرواية وما كان فقيها والقياس على خلاف هذا الخبر لا يقتضي تقديرا بغيره بالقياس  
 وليقتضي تقويم الدين بصاح من تمر من غير زيادة ولا نقصان وليقتضي اتباعه في مقابل الدين  
 حادثة بعد العقد هذا الاحكام مخالفة للاصول فوجب رد ذلك الخبر لاجل القياس الخ  
 وابن حجر عسقلاني لم يطرح حضرات خفية ردوايت الى بربرية وتقييد جناب او نقل كرده بتمام جواب بحوش  
 وحوش آمده وخذلان و بدعت وضلالت اين حضرات ثابت فرموده چنانچه در فتح الباري در كتاب  
 البيوع گفته قال المنايلة واعتذر الحنفية عن الاخذ بحديث المصراة باخذ في فهمه من  
 في الحديث لكونه من رواية الى هريرة ولم يكن يكاي مسعود وغيره من فقهاء القضاة في  
 بما روي الا بخالف القياس الجلي وهو كلام اذى قائله به نفسه في شكك غنى عن ذكره في  
 عليه وقد تراه ابو حنيفة القياس الجلي رواية الى هريرة وامثاله كما في الوصوف عبيد الله  
 من القصة في الصلوة وغير ذلك واطل ان لهذا التكتة اوج الصارم في قول ابن  
 عقب حديث الى هريرة اشارت منه الى ان ابن مسعود قد اقبل في حديث الى هريرة  
 فلو ان خبر الى هريرة في ذلك ثابت لما خالف ابن مسعود القياس الجلي في ذلك وقال  
 ابن السمعاني في الاصل لا التعرض الى جانب الصحابة علامة على خذلة في اعلام الخ  
 بدعة وضلالة وقد اختص ابو هريرة بمزيد الحفظ لدعاء رسول الله صلى الله عليه  
 له يعني المتقدم في كتاب العلم وفي اول البيوع ايضا ومخيرين الحسن تميز شيادام عظم كثره في  
 دعوى قوم دروغ بگردن ايشان ببالغة تمام دروغ اودر شش تانك بر طبق نقل في طلب مسكنا الى  
 كه اكر ايل كتاب زيهد ونصاري تصانيف امام محمد را بنيدني اختيارايمان آزند و نيز غايت بنى انما  
 بر نقل ايشان كيفيت كه اكر بنوا هم گويم كه قرآن شريف ابياد است بر لغت محمد بن الحسن نازل شده  
 يتوا هم كفتي ببيت فصاحت او شيخ عبد الحق بهوى در رجال شكمة بغيره او گفته كان اما  
 مجتهدا من اهل ذكاء الفصحاء وكفاء منقبه قول كه امام الشافعي او اشتهر في  
 القرآن بلغة محمد بن الحسن لقلت لفصحاء وقد حلت عنه وقد قيل انه قال في الامم  
 اسعد في في الحق محمد بن الحسن في ذكر الامام الشافعي في نقل عن الخطيب البغدادي ان الامام  
 الشافعي في عن محمد بن الحسن قال ما نظرت سمينا او لم من محمد بن الحسن في البربرية

اختصاص الامم بزمان

و مخرج و مقدوح می داشت و روایت او را قایل عتقاد و اعتبار میگرفت ابن حزم در محلی در مسئله اخفیت  
 بالغ بطلع المبتلع اذا ائلس خفین در آن خلاف کرده اند گفته سرفینا من طریق ابی عبید الله  
 ناظر فی هذه المسئلة محمد بن الحسن فلم يجد عند اكثر من ان قال هذا من حدیث  
 قال ابو محمد لهم والله من حدیث ابی هريرة البر الصادق لا من حدیث مثل محمد بن الحسن  
 الذي قيل لعبد الله بن المبارك من افقه ابو يوسف او محمد بن الحسن فقال قل لهما انك  
 انتهي اذین عبارت مثل فاق صبح مید خشد که محمد بن الحسن ابو هريرة را مقدوح و مخرج مید است و حدیث او را  
 از پایه عتقاد و رابط و از درجه احتجاج ساقط می نمود و الحال حضرت حنفیه خصوصاً جناب فاطمیه را که مکرراً بیان  
 جان برده محمد بن الحسن چیست بسته لازم و واجب که ابو هريرة را مقدوح و مخرج سازند و دست از روایات  
 خرافات او بردارند و بر سماعی غیر مشکوکه خویش در تبریه ساحت او از طعن و لوم ندامت بردارند و در  
 تعدیل و توثیق او بمقابله اهل حق مدت العمر بر زبان نازند اما عجمه المتدین عمر بن اودهم اخوان  
 صریح از اتبع جناب امیر المومنین علیه السلام داشت و از تشبیه بدیل اظهار آن امام الابرار ابای ساخت  
 و باظهار عناد و هلاک مخیران خود می پرداخت که از بیعت آنحضرت سر می تافت و از امر غیر معروف  
 می پنداشت و شقاق و خلاف چندی از اهل اتفاق و اطاعت را مانع از اطاعت آنحضرت می انگاشت  
 و احادیث ناقصه را بر دهر و اتباع و امثال و امر آنحضرت و ملازمت حق بانجاب پلشت می انداخت  
 و دین و ایمان و اسلام و ایقان را در موهای باطل و صب غلبیت لایا حاصل می باخت ابو عبید الله الحاکم که  
 بعضی کی در طبقات فقهاء شافعیه علی بن ابی فیض القدر با اتفاق علماء از عظم الله است که حق تعالی بایشان  
 حفظ دین کرده در سترک گفته ثم بحث اخی علی علیه السلام الی سعد بن ابی وقاص عبد الله  
 بن عمر و محمد بن مسلمة فقال لقد بلغنی عنک ههنا فقال سعد صدقوا لا ابا جاک و لا کسج  
 معک حیث تخرج حتی تعطی سیفایعرف المومن من الکافر قال له ان عمر الله الله فی  
 ان تعطی علی ما لا تعرف والله لا ابا جحی جمیع المسلمین علی من جمعه الله علیه از عباد  
 و جمیع که ابن عمر و بن ماله من اهل بیت نبیص جناب امیر المومنین علیه السلام مرتکب بهنات یعنی امور شقیه  
 در انال قبیله گردیدند و بن عمر و ابی بنجام هدایت انجام آنحضرت انکار از بیعت آنجناب نمود و بیعت  
 آن امام واجب الاتباع را امر غیر معروف دانست و قسم خورد که او بیعت نخواهد کرد و تا وقتیکه اجتماع کنند پس کسج

انقصا الکلام جناب

[illegible]

۲۰۹  
 و انصلا ابود بعد ملا علی  
 المنزل واللاذ متفرق  
 فاجاب بالاسفاده انما  
 یالیع اهلاذ لم یکریم البیدقه  
 و یعدن علیا انه یحکمت عن  
 یعدن علیا انه یحکمت عن  
 کتفد الایضا و کتفد الایضا

علی من تتبع آثاره اسلافه واکتفل بکحل البصيرة والاقتضا وخرج عن المعاناة ولا اعتسبا  
 واجلها ان علیا رضی الله عنهما رسل حیث انبتهم مع عمر بن الخطاب رضی الله عنهما کما قالوا  
 عن مفارقة فان قيل الامور المذکورة انما صدقت عن تقيته قللت من جعل اعماله علی التقيته  
 هو عدل وطمه اذ يلزم من ذلك رفع الوثوق عن اقل السهم وافعالهم بحريان هذا الكلام  
 في كل منهما وبل لا ينفصل عن اكثر اركان الشريعة كما سيذكر ابن عسار باذان بلذني دهم که حل  
 اعمال الله عليهم استلام برقيته علی عبادت باحضرت است که یعنی باعث رفع وثوق از اقوال وفعال  
 ایشان و موجب انديام اکثر اركان شریعت پس بحین حل عبادت ابن عمر برقيته علی عبادت باذان وبلذني  
 که یعنی بسبب رفع وثوق از اقوال وفعال او بلکه دیگر صحابه هم خواهند شد و اکثر اركان شرع منهدم خواهد  
 گردید و نیز در توفيق گفته و من هفواتهم ايجاب التقيته حتى ان بعضهم فشا انهم في قوا  
 ان اكرمكم عند الله اتقاكم فمن هم اكثر تقيته وادشد عرفا و هذا لا يترك الامر الوثوق بقول  
 امامه فالكافان اعلی الامور لما يجوز فيه التقيته و من اراد ان ياتشفه عن ذلك الامر الصلابة  
 هذه المستقلة فليست الى رسالة التقيته التي القوه انما هي ليقال علی بن عبد العال وادي  
 ما صنع فيها بالاهلة البرة من بسية القبايم وهو يوتهم انما حصل لهم بها ما حصل لغيرهم من التقيته  
 محل فعل الحديث تصديق وكتبة من الحديث دنیس این عبارت هم در کمال فم و هم برقيته بر حین تقيته وخرج  
 منیر است که چگونه بعد توفيقه باین هفوات بقابل الماهی حرمة التقيته ابن عمر بر زبان و اما در جوابا و اعتسبا  
 حاشی صلال و جهالت و غناد و عداوت خود باحضرت ابن عمر و دیگر صحابه ثابت می است و نیز و غشیت  
 خباست و دناست و دناست خود و پیشکش از یون می نمایند و عجب تر آنست که فاضل رستمید و محاسب  
 سدید فادات رنگین سخریه امیر و تقریر است و لشین طرب خیر صاحب تحفه هم ملاحظه کرده که جاساس  
 در ابطال تقيته و اثبات کمال شاعت و فطاعت و قباست آن چنانستم طریق که بکار برده که عملا خطه  
 آن حضرات است بوجه می آیند بلکه مخفیات سوتیته بهای رقص باطلاع اکابر الله کابن عبد السلام و غیره و نیز  
 تحمیک لکام و شراق ام می نمایند بالجملة بطا الله هفوات تحفه در افع میشود که تقيته علی نفاق و اضلال و تلبیس  
 و خصلت و سیمه و طریقه فیکر بیه و خلافت عادت صالخان و صابران و از تحمل مشقت گر چنین دول در دست  
 و سیر تقيته کندیان ندارد و الی غیر ذلک من افشاء و القبايح التي سر و لما التادق و لهنا صرح و از دلائل

۲۱۹  
 این عبارت هم در کمال فم و هم برقيته بر حین تقيته وخرج  
 منیر است که چگونه بعد توفيقه باین هفوات بقابل الماهی حرمة التقيته ابن عمر بر زبان و اما در جوابا و اعتسبا  
 حاشی صلال و جهالت و غناد و عداوت خود باحضرت ابن عمر و دیگر صحابه ثابت می است و نیز و غشیت  
 خباست و دناست و دناست خود و پیشکش از یون می نمایند و عجب تر آنست که فاضل رستمید و محاسب  
 سدید فادات رنگین سخریه امیر و تقریر است و لشین طرب خیر صاحب تحفه هم ملاحظه کرده که جاساس  
 در ابطال تقيته و اثبات کمال شاعت و فطاعت و قباست آن چنانستم طریق که بکار برده که عملا خطه  
 آن حضرات است بوجه می آیند بلکه مخفیات سوتیته بهای رقص باطلاع اکابر الله کابن عبد السلام و غیره و نیز  
 تحمیک لکام و شراق ام می نمایند بالجملة بطا الله هفوات تحفه در افع میشود که تقيته علی نفاق و اضلال و تلبیس  
 و خصلت و سیمه و طریقه فیکر بیه و خلافت عادت صالخان و صابران و از تحمل مشقت گر چنین دول در دست  
 و سیر تقيته کندیان ندارد و الی غیر ذلک من افشاء و القبايح التي سر و لما التادق و لهنا صرح و از دلائل

این عبارت هم در کمال فم و هم برقيته بر حین تقيته وخرج  
 منیر است که چگونه بعد توفيقه باین هفوات بقابل الماهی حرمة التقيته ابن عمر بر زبان و اما در جوابا و اعتسبا  
 حاشی صلال و جهالت و غناد و عداوت خود باحضرت ابن عمر و دیگر صحابه ثابت می است و نیز و غشیت  
 خباست و دناست و دناست خود و پیشکش از یون می نمایند و عجب تر آنست که فاضل رستمید و محاسب  
 سدید فادات رنگین سخریه امیر و تقریر است و لشین طرب خیر صاحب تحفه هم ملاحظه کرده که جاساس  
 در ابطال تقيته و اثبات کمال شاعت و فطاعت و قباست آن چنانستم طریق که بکار برده که عملا خطه  
 آن حضرات است بوجه می آیند بلکه مخفیات سوتیته بهای رقص باطلاع اکابر الله کابن عبد السلام و غیره و نیز  
 تحمیک لکام و شراق ام می نمایند بالجملة بطا الله هفوات تحفه در افع میشود که تقيته علی نفاق و اضلال و تلبیس  
 و خصلت و سیمه و طریقه فیکر بیه و خلافت عادت صالخان و صابران و از تحمل مشقت گر چنین دول در دست  
 و سیر تقيته کندیان ندارد و الی غیر ذلک من افشاء و القبايح التي سر و لما التادق و لهنا صرح و از دلائل

قاطعه بر آنکه بحیث ابن عمر بارید از راه اعتقاد وجود نهضت اقول زهری امام الاثمه است که در مقام  
 استعجاب از حال این بزرگ سعید بن ابی وقاص گفته سبط ابن الجوزی در تذکره خواص الاثمه گفته قال الزهري  
 والعجبان عبد الله بن عمر في سعد بن ابی وقاص لم يبايعا عليا ويا عليا زيد بن معاوية في  
 زهری برهان و دلیل باینست بر آنکه بحیث ابن عمر بارید از خلوصل عقدا و طیب نفس بلا الجاه و ضلالت و محض رضا  
 و اختیار واقع شده و نیز اینکام نصفیت نظام که از فریق پیروی بر زبان زهری جاری شده و واضح  
 است که ابن عمر خیارچه در بابا بحیث نیز یغیر مجبور بوده هم چنین در ترک حیت جناب امیر المومنین علیه السلام  
 محض و زبوده بلکه از کلامش صاف می تراود که ابن عمر و سعید بن ابی وقاص را محض هوای نفس و صیدیت غنا و  
 بر این آورد که جناب امیر المومنین علیه السلام را ترک گفتند و بارید عقیدت با ایت نمودند پس اعمد را بر مبنای  
 و عمل مستقذره اولیای ایشان که رجاء الغیب بجهت تخلص خود از مضائق الزام علمای کرام ساخته و بافته  
 اند همه یاد بر هوا و عین بهتان و فتنه است و دهم الجوزی در آنکه طایفه محبات اولی الا بصار و الطایفه  
 ثواب افکار نیست که حضرت فاطمه را لا تبار بعد آنکه در ساله بشاره اعیان اعتراف صریح و اقرار بحیث  
 ابن عمر بارید بکردار خود و تاویل آن بقدرت و ضلالت و فرسوده چون سرگزبان تامل برده و طریق نگریستن  
 چپ و راست سپرده و این تاویل علیل را در غایت دهن و مخافت و نهایت بطلان و رکاکت یافته  
 و دانسته که هر گواحدی از عقلا خصوصا علماء نظر خواست آنکه و شایخ تشنه مع بلحاظ روایات حدائق شریع  
 و حتمین شان قبول آن نخواهد کرد بلکه هر کسی که ادنی تامل و تشبیه و تامل و تدبر خواهد نمود یقین یافتن خواهد بود  
 باینکه این تاویل محض تلمیح و تلمیس و تزویق و تخفیع و سهل فطیح و جز امتیاج و مجون میریج و تقول  
 فطیح و تشدق شایع است که بنائی آن بر کذب بحیث و افتسای صرف و جبارت فاحشه و خیانت ظلمه است  
 ایند حضرت فاطمه را کذب خود و کذب فاضل رشید و دیگر ائمه و شایخ خویش که تصریح بحیث ابن عمر بارید  
 حسابی نه بر داشته بگی و دیگر بخت و حیل شایع تر از تاویل سابق بخت رسته وین و دیانت گیسو آبرو ائمه و متدینان خویش بخت  
 خاک دلت و فتنه بر سر خود و سر ایشان بخت و قاحت و صفاقت را باطلاقت و ذلالت بخت و سرخ انکار و فرار  
 الاقرار که نهایت مستحق است نزد اولی الایده و الا بصار که بخت چنانچه سید ابی پاک در کذب وین در کتاب  
 از آنکه بغیر بعد تاویل لا طائل در تاویل لفظ با یعا که در حدیث ابن عمر در صحیح بخاری غیره وارد است گفته اند  
 که در همین تنه که صیغه تکلم مع اخیر اطلاق میکنند و خود تکلمین در آن شریک نیست پس محض لفظ با یعا در کلام



عبدالله بن عمر رضی اللہ عنہما سفید مدعی شیعہ نخواهند بود و هو المطلوب تکلیف که در کتب فی ایض بلکه شرح کتب  
 مثل صحیح بخاری و غیره علمای تحسین نص صریح کرده باشند که عبدالله بن عمر زینهار بیعت یزید کرده نه در ابست  
 و نه در آنها و نیز از ائمه ائین گفته از سابق و لاحق عیانست که هر چند در کتب قدیم و جدید تتبع بالغ رود جز انکار  
 بیعت یزید از عبدالله بن عمر چیزی بر نمی آید الا لفظ بایعنا که حالش مفضلا در منہج اول دانستی فلا تکن  
 من الذالمین انتہی عاقل بصیر را درین کذب بہتان و انکار مخاطب عالی تبارک امعان و اعتبار میاید بنگرست او را  
 دولت او را بگریز از زاری بایعنا گریست که حضرت او بندای جوی بیعت ابن عمر را بایعنا گاری نباید و دینی رو  
 و ابطال آن برمی آید و بسبب یزید اقترا و بہتان پسرا یکہ علمای تبیین در شرح کتب پیش مثل صحیح بخاری  
 و غیره نص صریح کرده اند کہ عبدالله بن عمر زینهار بیعت یزید کرده و نیز سیکوید کہ ہر چند در کتب قدیم و جدید  
 تتبع بالغ رود جز انکار این بیعت بر نمی آید سوا آنکہ ہذا بہتان عظیم و لند و لحد و لکذہ کہ برای کذب مخاطب جدید  
 افتادہ فاضل رشید کافی بلکہ برای انظار انہا کاک و در کذب و بہتان کلام خودش وافی است مگر غمی بی کفاصل  
 رشید بجا اب شرح استفہاج بجا بصفہ طاب ثراہ کہ متعلق بانضامیت سادات رفیع الدرجات  
 است و تفہیم از عضال بیعت ابن عمر بیزیدی فرماید چون خلب ہمدان را اہل مدینہ و لا علی بیعتہ اللہ الرسول  
 علی بانی جامع الاصول اخذ صفقہ نمودہ بود و بنای خلب و از وقت پدرش پا در استحکام و اورا بطرف نهند  
 بیعت از کرام ہتمام تمام و اعوان او بانی شہرہ مخالفت سفکے ما و کبرای نمودہ اند و این طریقیہ در قوم او  
 مستمر تا آنکہ ابن عمر نیز مثل دیگر اخبار بارشارہ حجاج از دست ظالمی کہ سنان زہر کو دیایش خلانید شربت  
 شہادت چشید علی مافی الاستیعاب لابن عبدالبر و تاریخ الخلفاء للشیخ سیوطی ہذا ابن عمر بن زینار بیعت و رد  
 و از کتب متقدمین اہل جو رکسو افتادہ انتہی این عبارت بکمال صراحت دلالت دارد بر آنکہ ابن عمر بیعت یزید تن در  
 و ۱۰۰ نو بجا کہ چگونہ حضرت مخاطب از کذب حضرت رشید باکی بر ندا شمتہ بعد کمال تشدد و در انکار  
 و رد بیعت ابن عمر بایزید در آمدہ و کذب و بہتان سرانیدہ کہ در کتب قدیم و جدید جز انکار بیعت  
 ابن عمر بایزید بر نمی آید بحیرتم کہ آیا کتاب فاضل رشید را از جملہ کتب خارج مساز و یا بیعت تہذیبی باشد  
 بیعت می نماید و کذب خود درین کذب می فرماید و چنان چنین باشد کہ خود در رسالہ بصارتہ العین کہ از ائمه  
 ائین برابر اسامی شیعہ خرافستہ آن تصنیف کردہ و بیانات و اقار و اعدا القدر بران دارد تصریح فرمودہ  
 است  
 اینکه ابن عمر بایزید بیعت کردہ حقیقت قال و بیعت عبدالله بن عمر رضی اللہ عنہما علی کتاب اللہ

۱۲ / ۳  
 مستند از اخبار معتبره تاریخی

و سنه سهوله و منع مردم از خلع میقتش بعد از خروج شهید کربلا و ملا نظر جرحه و در حق سلاله خانان  
 پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بحیث حیانت نفوس و حفاظت ناموس بود فالایه ملنا خرا که الی یوم فیما اتی  
 عجیب است که در اذالته الفین چنان مصعوق و مدبوش و میران و بی هوش گردیده که از مضامین اصل ساجده  
 هم غفلت و زبیده بر سر نکذ میباید رسیده غرائب خرافات بسا که تکریر کشیده و ترکیب نهافت و ناقص  
 فاحش گردیده بحیرت که بعد این تمثیل و ایتا بکدام شوق تن خواهد در داد و در پی نکذیب که ام کلانم و اهلنا  
 ایافاده بصارت احین بر قراری دارد و این هفوات تازه را باطل می سازد یا آنکه حمایت حضرت ابن  
 عمر و طهری زیل او را مقدم تر از نکذیب میگرداند و از افاده سابقه سرتافته رو با متباد و اصرار بر نکذیب  
 خود و نکذیب ائمه و مشایخ خویش می آرد و نیز گاهی هست برای نکذیب مخاطب لیدیب تصریح حضرت  
 زهری که حاضر فضايل زاهر و وادی مناقب فاخره است باینکه این عمر سعیت باینکه کرد و یا جناب میر  
 المؤمنین علیه السلام بحیث نکر و استعجاب او ازین جسارت که بسط ابن الجوزی که از اکابر و اعظم ائمه  
 است و حضرت مخاطب فاضل رشید و مولف تحفه و صاحب صواق با فادانش احتیاج و استدلال می کند  
 و میاید علیه و مفاد سنیه او سابقا شنیده می نماید با زو قتل فرموده و آنچه مخاطب فاده فرموده که در شرح  
 کتب حدیث مثل صحیح بخاری و غیره علماء یستبرین نفس کرده اند که عید الله بن عمر زنها بحیث یزید نکرده نه  
 در ابتدایه در انتها پس از اغویب خرافات و انش زاب است و محض کذب و بهتان و اقلیم که انکذیب  
 شرح صحیح بخاری موجود است هر کس خواهد بر جمع بان آرد و ملا نظر ساد که شرح اعتراف بوقوع حدیث ابن  
 عمر می نماید یا بخاری می کند که انصاره الهی طلب من فوط حیاره و غایه تورعه و شدة تحوره و تحفه فزید تحربه و تاشه  
 اچنص عمر بن الشیخ ابی الحسن علی الشافعی الانصاری المعروف بابن الملن در ثواب التوضیح شرح صحیح بخاری  
 در شرح حدیث نافع مقصود اعتراف ابن عمر بحیث یزید و منع اتباع خود از نقض معیتش که در باب اذ قال احمد  
 تو می شایتم خرج قال بخاری از کتاب الفتن مذکور است میفرایند شرح معنی الترجمة اعما هو فی خلع  
 اهل المدينة یزید بن معاویه و رجوعهم عن بیعتهم و ما قالوا له فقالوا بعد حضرت خلافت  
 ما قالوا بعد حضرت و ذلك ان ابن عمر باعیه فقال عندنا بالطاعة بخلافه ثم خشي على بنیسه  
 و حقه الذکات اصحاب اهل المدينة حتى نکتوا بیعة یزید من ظهروا بهم و اخبارهم ان الذکات  
 اعظم الغل و انتهی و ابن حجر عسقلانی در فتح الباری در شرح ابن جریر گفته و وقع عندنا لا یحیی

۳۱۳  
 شرح ابن حجر

من طريق مؤهل بن مهجيل عن حماد بن زيد في أوله من الزيادة عن نافع ان معاوية اراد ان  
على ان يبايع يزيد فاين وقال لا ابايع لا مدين فارسل اليه معاوية بمائة الف درهم فاختار  
قد من اليه رجلا فقال له ما يمنعك ان تبايع فقال ان ذلك لذي النور يعني عطاء ذلك  
لاجل وقوع المبايعة ان ديتي عندي اذ انزعيت فليس امر معاوية كتمالي يزيد بليعت  
فلما باخل اهل المدينة فذكره انه ونيز بن حجر وفتح الهاري دربابه كان صاحب النبي صلى الله عليه وسلم  
يواصي بعضهم بمضاني الزرعة وائمة اكرتساب لمرقة وشرح حديث نافع ان ابن عمر كان يكره ان  
عليه عهد النبي صلى الله عليه وسلم وابي بكر وعمر وعثمان وصدرا من اماراة معاوية فليفت  
وصدرا من اماراة معاوية اي خلافته وانما لم يذكر ابن عمر خلافة علي لانه لم يبايعه في  
الاختلاف عليه كما هو في صحيح الاخبار وكان ابن عمر انه لا يبايع لمن لم يجمع عليه  
الناس ولهذا لم يبايع ايضا ابن الزبير ولا لعبد الملك في حال اختلافها ويايع يزيد بن  
معاوية ثم لعبد الملك بن مروان بعد قتل بن الزبير وطلان في دار ثواب السارق صحيح بخاري  
عن نافع مؤيد ابن عمر انه قال لما باخل اهل المدينة يزيد بن معاوية وكان ابن عمر يلمات  
معاوية كتب الي يزيد بليعته انه فاجيب كل العجب من الخطاب المختال المتخلف الغني  
المتفريق المعزول المتشوق المالكين في ملابس التعز ولا استكبار الرافل في حلال الاستعلاء  
استحقاق الكيل الذي يبالغ في الامراء والارباب على العلماء الا طينا ويذهب عريضا في الخيال  
والاجاب كيعب وبع في اعماق الكذب والفرقة على علماء فضلا عن افاضلتنا الانجاب  
وكص عن اعتراقه في كل واثر عهادت البسابة خرافا المخطول والخطيط متن البهتان  
الصريح المخلل وانهم هوة الا فتراء والنزل الشاع الكذب والفرقة في الكهنة ولم يبق في  
الا فؤاد دسني ويكره فربا يشيد به جناب ابن عمر موصى بعيت يزيدا كفاكده تصريح فمودة بايكما  
واخوان واثران اءا طلبه فمستكه در جور وبي باكي نظير وعليل خود ندا فتند همه باصا كان بي نظير ودر سبط  
در تاريخ الخلفاء كمال انبساط وثبات جان اين بيان بي آر وكره از دسبي وذهب اليه بنوره فقه بريتان  
بور ودر سبط يكره متعدد نقل مي نمايد وهداة عبارته اخراج ابن عساکر عن عبد الله بن عساکر  
قال ابو بكر الصديق اصبت اسماء بنت المارق فوفت من حديث ابي بصير ثم اسمه ابن عثمان

استقصاؤا في جلد ثاني  
۲۲۲

قرج ابن عمر

ذوالنورین قتل مظلومین کفیلین من الرحمة معاویة وابنه ملکا الاخر القدر والکفا  
 و سلام و منصف و رجا و المهدی و الامین و امیر العصب کلهم من بنی کعب بن لوی کلهم  
 صالح الا یون جلد مثله قال الذهبی له طرق عن ابن عمر یروونه ان یروونه احد التیمی عجا که جناب ابن عمر  
 جناب امیر المومنین علیه السلام و سرست کشند و بسوی یزید همان یقین و ضمه را در ساز و بکمال طریقه طریقت  
 او نماید و بر آن گفتا کرده از اهل ایمان و اسلام شرم و آردم نیارده از غایت پس شنی سخن نین سخن سخن کار  
 عنید و اقران او گوید که هر یکی از ایشان صاحبی است که مثل او یافتن نشود و با این همه حضرت است است ابن عمر  
 و ماریج انکارند و سمیت را بحسن اعتماد و خدایتش گمارند و مزید و قاحت ابن عمر بن جهم بصیرت و اخلاص را که در  
 پائید و انشال او را از شیا طین عنید طایفه می گوید و جناب امیر المومنین علیه السلام را بر سر جهم از جمله خلفا میگوید  
 و در کینه الحال مذکور است عن عبد الله بن عمر قال یكون علی هذا الامة اثنا عشر خليفة اثنی عشر  
 اصبتهم اسمهم من القاروف قرن من حديد اصبتهم اسمهم عثمان بن عفان ذوالنورین قتل مظلوم  
 او بنی کفیلین من الرحمة معاویة وابنه ملکا الاخر القدر والکفا و منصف و رجا و المهدی و الامین و امیر العصب کلهم من بنی کعب بن لوی کلهم  
 جاور و الامین و سلام و امیر العصب لایری مثله و لایدری مثله کلهم من بنی کعب بن لوی  
 فیهم رجل من قحطان منهم من لا یكون الا یومین منهم من یقال له لیسایعنا او یقتلنا و ان  
 یبایعهم قتلوا لا ینیم انتمی قتل الا عن خلفه قوله لا یخلفه علی المدة این کلام خسارت عظام مهیبت فراموش  
 انجام بوضع تمام و ظهور بالاکلام دلالت دارد بر آنکه ابن عمر حضرت اند تقالی رسوا لید الله تفسیر خلفا  
 اثنا عشر که درین است انما این که بگوین غیر شکورین نموده و جناب امیر المومنین علیه السلام را از خلفا شمرده پس  
 و هیچ شمر که او جناب امیر المومنین علیه السلام را بر سر طایفه بر حق بنی دانست و کفی به شقاوة و خسار  
 و عداوة لایل النبیت اصحاب الطهارة و محقق نمائند که در بعض نسخ تاریخ الخلفا بجای عبد الله بن عمر عبد الله  
 بن عمر واقع است یعنی و او هم بعد عمر قوم سنت پس بنابرین قائل کلهم صالح لایو جلد مثله عبد الله بن عمر بن عباس  
 باشند ابن عمر و چون قرج و جیح عبد الله بن عمرو بن عاص هم مطلوب است لهذا ایراد عبارت تاریخ الخلفا  
 بنابرین نسخ هم میکار نباشد که از ان یا قرح ابن عمر ثابت خواهد شد و یا قرح عبد الله بن عمرو بن عاص بهر دو تصدیق مطلق  
 فقیر حاصل است و لکن احمد علی ذلک من جناب عائشة در روایات مسائل حدیثه بر ابن عمر نموده چنانچه مسلم و ابوداود  
 گفته حدیثی هارون بن عبد الله اخبرنا محمد بن بکیر الدریس انی اخبرنا ابن جریج قال سمعت

استقصا و الا قام جلد ثانی ۲۱۵

عطاء بن يحيى اخبرني عن عروة بن الزبير قال كنت انا وابن عمر مستندين الى حجر عائشة وانا لست من صحابة  
 بالسواك تستن قال فقلت يا ابا عبد الرحمن اعقر النبي صلى الله عليه وسلم في رجب قال نعم فقلت يا  
 يا امته الا لسمعنا ما يقول ابو عبد الرحمن قالت وما يقول قلت يقول اعقر النبي صلى الله عليه وسلم  
 في رجب فقلت فيعقر الله لابي عبد الرحمن لعمرى ما اعقر في رجب ما اعقر في عمرة الا وانما هو قال  
 وابن عمر جميع ما قال لا ولا نعم سكت وابن القيم زاد المعاد گفته اما عبد من قال اعقر في رجب فليست  
 عبد الله بن عمران النبي صلى الله عليه وسلم اعقر في رجب متفق عليه وقد غلطت عائشة  
 وغيرها كما في الصحيحين عن مجاهد قال دخلت انا وعروة بن الزبير المسجد فاذا عبد الله بن عمر  
 جالس في حجر عائشة والناس يرون في المسجد صلوة النبي صلى الله عليه وسلم فسالناه عن صلواتهم فقال  
 نعم قال كم اعقر رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ربعا احد من رجب فذكر هذان نرد عليه قال و  
 استبان عائشة ام المؤمنين في الحجة فقال عروة يا امه يا ام المؤمنين الا لسمعنا ما يقول ابو عبد  
 الرحمن قالت ما يقول قال يقول ان رسول الله اعقر اربع عمرات من رجب قلت اي رجم الله ابا عبد  
 الرحمن ما اعقر رسول الله عمرة قطا وهو شاهد وما اعقر في رجب قطا وكان الله قال انس بن عباس ان  
 ان عمرة كلها كانت في ذي القعدة وهذا هو الصواب وروى بخاري ما روى عن مجاهد قال دخلت  
 انا وعروة بن الزبير المسجد فاذا عبد الله بن عمر جالس في حجر عائشة واذنا من جيل في المسجد صلوا  
 النبي صلى الله عليه وسلم فسالناه عن صلواتهم فقال عبد الله صلى الله عليه وسلم قال ربع احد من رجب  
 فذكر هذان نرد عليه قال وسمعنا استبان عائمة المؤمنين في الحجة فقال عروة يا امه يا ام المؤمنين الا لسمعنا  
 ما يقول ابو عبد الرحمن قالت ما يقول قال يقول ان رسول الله صلى الله عليه وسلم اعقر اربع عمرات من رجب  
 في رجب قلت اي رجم الله ابا عبد الرحمن ما اعقر عمرة قطا وهو شاهد وما اعقر في رجب قطا وعروة بن الزبير  
 متفقين وعائشة بن عمر ذكره لهذا الزبير نقل ان كروه عيشود فارطني در سن خود از طريق شام بن عروه از پدرش عائشة  
 كروه بلقي اقول ابن عمر في القبلة الواقعة تحتها كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يقبل وهو قائم لا يجوز  
 وزير بخاري مسلم از عبد العتيق بن ابي ليكنه ذكره ان قال تو ميت است به لخطاب بعد اخذنا الشهدا على خطاب عمر بن  
 فقال عبد الله بن عمر اخبرني عن ابي بكر كاهن ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ان الميت ليعا  
 يستداهله عليه فقال ابن عباس قد كان عمر يقول بعض ذلك فذكر ان عائشة فقالت

٢١٩  
 استبان عائشة ام المؤمنين في الحجة فقال عروة بن الزبير المسجد فاذا عبد الله بن عمر جالس في حجر عائشة والناس يرون في المسجد صلوة النبي صلى الله عليه وسلم فسالناه عن صلواتهم فقال نعم قال كم اعقر رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ربعا احد من رجب فذكر هذان نرد عليه قال و





اصفا و عتقاد و معتبارند نهسته اتفاقا و حتر از ازان نموده باشند بادر کدام تفصیح از زیاده ازین میخواسته  
مگر انکی برای تعاشخ و اطرا ایل ایمان و اشتراق قلوب اهل عدوان فسق و فجور آن ضرور از رکاب و اشکبار  
و عظم معاصی را بایک کفر و ضلال و خسران و هلاک بوار آن رئیس الاشرار اثبات میرسانم باینش آنکه آن اسوه  
اهل ضلال بسبب اینها که در عداوت آل رسول رب متعال مرتکب قتال و صی بی فو اهل کمال گردیده و بمنزله قاتل  
و خسارت اشعار را که است شعار متضمن افتخار و اعتزاز و اقرار بارتکاب اینکار کلاشتاق و فجار بلکه معاندین  
کفار است انشا نموده علامه ابو عبد الله الحاکم که در فیض القدر تبحر جمیع او گفته قال اتفق العلماء علی انه من  
عظم الائمة الذین حفظت بهم الدین عبد الله بن علی بن اقل تقی الدین ابو بکر بن احمد الاسدی فی طبقاته انشا فقیه  
الطائفة درج اول و فوائدها حسن او و تواتر آنکه گفته رضی الی رحمة الله عا لم یخلف بعده مثله و بن  
اثیر در جامع الاصول او را عالم بقرن حدیث و خبر خود مضی آن عارفت با سراج آن گفته و بقول و در حق صحیحین احتجاج  
و هشتم و نموده که سابق در مستدرک آورده قال له یعنی لعبد الله بن عمرو بن العاص ابو یوسف  
عن یزید بن ابریه فقال کان من عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم ما قد سمعت قال  
الشیخ الشافعی ان ما کان من عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم الی انک انما اخذت  
فوقه و عنهما فی یلی فقال اطع ابی العاص قال نعم قال فانی امر ان تقابل قال فخرج یقاتل فلما  
انتهی قال عبد الله سه له شهیدت بحمل مقامی مشهور الی یوم یومین یوم انشأ منها الذین انما عشت  
العراق کانهم یومع رجبته انما اخذت قد و لو اسرار اثبت لنا انک کتابت منهم و انما  
کتابت فقالوا اننا لانرا ان تبایعنا علی اقلنا بل فری ان تضارب الی تقی الله محمد و الله که یزید  
نماز و در آنکه عمر و بن العاص کثیر الوسواس باغوا و ضلال پس خود پر دخته و او را بر مقتاله و محاربه جناب امیر المؤمنین  
علیه السلام رسب العالمین مستعد و آماده ساخته تا آنکه آن سقیه بی فرسخن او را بسیمع هفتاشید و مرتکب  
این متقاتله و محاربه که عظم فضائح و قبائح و معاصی است گردید و هرگاه جنگ با خشم ام رسید اشعار ضلالت  
اشمار متضمن افتخار بقبال و مضارب جید و کرار و ابای از بیعت و اطاعت آن امام خیار انشاد فرموده و نگه  
از بیایب از کمال نفاق و ضلال و خسران و هلاک کفر و عناد خویش زدوده و گرسا بقا از کلام خود عمر و بن  
العاص که علامه ابو المظفر ضبط ابن الجوزی که از احاطه ائمه حنفیه است نقل آن نموده در یاقوتی متقاتله با امیر  
علیه السلام خلع رقبه اسلام و ظهور و ضلالت و اعانت بر اهل من خلافت عقل دین مست و معز که این هم خنید

۹

له در حق  
ابو حنفا  
مال گردید  
و گریست ۱۷



که شاه عبد العزیز در تحفه کما نقل الرشید ایضا فی الايضاح افاده فرموده که محاسب جناب اسیر المؤمنین علیه السلام شد کبارست و فاضل رشید تصریح کرده که اکثر عالم علمای اهل سنت و معا بر آنکه حدیث صحیح و صحیح عمار الخمر کتب کیره می دانند و نیز تصریح فرموده که محققین اهل سنت و اهل شام را مرکب اند که سیره میگویند پس قطعا و حتما با اعتراض عمرو بن الحارث کفر و ضلالت عبد الله پسر از نابت شده و با اعتراض صحیح و فاضل رشید و دیگر محققین اهل سنت واضح گردید که عبد الله مذکور مرکب باشد که کبارتر گردید و معنی آنکه کبارتر بخاطر باید گذرانید که از آن ثابت میشود که این کیره از دیگر کبارتر بوده و عظام فاحشه مثل زنا و اودا و شرب خمر و امثال آن شنیع و قبیح تر بوده و ابو موسی عبد الله بن عمرو بن حارث را لائق ولایت خلافت ندیده و انکار او را در فتنه مقابلۀ قاض فضل و صلاح او دانسته بجناب عمرو حارث که از ابو موسی درخواست قولیه نموده و بعد از آن نموده و فضل و صلاح او را بیان کرده گفته که تو غرض کردی پس خود را دین نشنیده یعنی باین سبب او را لائق ولایت خلافت نیست در کتاب فضول مهابین الصالح ما لکی ذکر گوست قال له یعنی کاتبی موی عمرو فاقول فی ابی عبد الله و انت تعلم فضل و صلاحه فقال قد غسست ابی لای فی الفتنه و لا یكون ذلک و ذکر کرده خواص الامه تصنیف سبط ابن العزیز سطور است و کان فی عزم ابی موسی قولیه عبد الله بن عمرو فقال له عمرو ان کنت تريد الفضل و انت تعلم فضل و صلاحه فاقول فی ابی و قد عرفت فضله و صلاحه فقال یناک رجل صدق و لکنک غسست معاک فی هذه الفتنه و در اسد الغابۀ ترجمه عبد الله بن عمرو گفته و کانت معه رایة ابیه یوم الیرموک و شهد معه ایضا صفین و کان علی الیمینة قال له ابو یوسف عبد الله اخرج فقال فقال یابنائه اتا من فی ان اخرج فاقول و قد سمعت رسول الله یقول انما یجوز فی ان یخرج فی الله یا عبد الله الم یکن باخر ما عهد الیک رسول الله صلی الله علیه و سلم ان اسلک سبیل و وضعهما فی یدیه و قال اطع اباک قال اللهم بلی فانی اعزم علیک ان تخرج و قد قال فی خروج و قد قال سیفین و لکن بعد ذلک فکان یقول ما لک لصنفین مالی لقتال المسلمین لو جئت انی مت قبله بعشرین سنة انتهی بقدر الحاجه بعد از خطبه این عبارت پیری نمی ماند در آن که ان اسوه الی ضلالت اقبال مقتدا می سرور را باب هدایت و سرور کشور است و ولایت پیر فتنه و صلاح و جرات جنگ بر تن سخن خویش آراسته بسوی قتال و صی رسول رب متعال شانه خود را در برابر او می آراسته

و این انداخته و ندانستی که بعد از این ظاهر ساخته آنی بر روی کار ناورده که تو بودی و حقوق عبادی استحقاق و عفو  
غیر مقبول که لا یخفی علی من له قاصد قول و آنچه بعضی متعصبین از راه فراموشی غلط گفتند نجاست و قاحت بر  
تیرید او از مباشرت قتال و دست و پا زد و گفته اند که او گویا همایان معاویه بود و یکین مباشرت قتال نشد پس  
سودی ندارد که او تسلیمش بر ما غیر لازم و قافح استدلال ما با قوال و روایات مباشرت ادنی تواند شد  
خداوند متعال هرگاه احقر امت خود را بفرستد و کور بخارید جناب امیر المؤمنین علیه السلام بنویسد چو دست انکار دیگران  
کار نمی کشاید و ناسی آنکه خبر دستار است مقالتین سید ابو یسین که ترکش با کرب و زحمت و مخالفت  
از اتباع و اطاعتی است نجاست نیز ثبت نفع و مجر و بلکه ضلال حکم احادیث و آنکه بران طاعت نجاست نقلی است  
بجز اسباب و بلکه و باور مخالفت از اطاعت آنحضرت خواهد شد علاوه برین همه چه است و بیکند سید عبداللہ بن محمد  
می بردند و او را از فضیلتین مجال می دانستند و صحیح بخاری ناگورست و چون از حضرت قال انما یجوز فی  
حیث ان الله یبلغ معویة و هو عند فی وفد من قریش ان عبد الله بن عمر بن الخطاب قال انما یجوز فی  
سبکون ملک من قحطان فغضب معویة و قام فاشی علی الله و اهو اهل ثم قال انما یجوز فی  
بلغنی ان ربه الامنکم یجد فی ان احادیث نیست فی کتاب الله لا یجوز فی رسول الله فافا  
جرحها لکم فایاکم و الامانی التي تفصل اهلها فانی سمعت رسول الله یقول ان اهل الکفر  
قریش لا یسجدوا لک لاکتبه الله علی وجهه ما اقول الدین و یقول بصیرتی نیست که قبح  
و جرح حضرت صحابه احتیاج بطرف قبح و جرح طبقات باقی نیست که اگر این همه قضاوت عدول و مدح و تحقیر  
باشند کاری نمی کشاید و اعتماد و اعتبار ایشان با وصفت مقدسیت او اهل بخاری آید چه در احکام دین و غیر  
این پیشه بقولیت جمیع وسائل و اهل و او از شرط است لیکن تبرعاً قبح بسیاری از نفسین طبقات اخیر هم  
بغایتی است ای ثابت می نمایم پس از احوال طبقه ثانیه که عبارت از طبقه تابعین و قدای نفسین مانند مجاهد و عکرمه  
و حسن بصری و عطاء بن ابی رباح و ضحاک بن مزجم و طایفه عوفی و قناده و وزیر بن اسلم است بایستند در اتقان کورست  
و من خلاف طایفه التابعین قال ابن تیمیة اعلم الناس بالنفسیة اهل الکفر لانهم لا یستأمنون  
عباس کجی اهد و عطاء بن ابی رباح و عکرمه موطا بن عباس و سعید بن حذیر و طایف  
و غیرهم و کذلک فی الکوفة اصحاب ابن مسعود و علماء اهل الکفر فی النفسیة و مثل یزید  
بن اسلمه الذی اخذ عنه ابنه عبد الرحمن بن زید و مالک بن انس و یحیی بن یزید

استصحابه و الا فلیعلم جلیانی  
۳۶۱



و بعض فضائل و محامد او سابقا و دريافتي در معاذ ذكر كرده في الميزان المفهرسي و قال البستاني ذكر مجاهد في كتاب  
الضعفاء و لابن حبان البستي انتهى و تفسير جليل او كه معتمد عليه نام شافعي و بخاري است بنا بر افادات متقدمين عليه  
بخافقت حق معيوب و رويايش از اهل كتاب خود بايشان منسوبه ميزان الاعتدال كوكبري شافعي قال ابو  
بن عياش قلت لا اعمش ما بال تفسير مجاهد فقال الفاشي نحي قال اخذ هاهنا اهل الكوفة  
وراهما ان كتابه كورست و من انكر ما جاء عن مجاهد في التفسير في قوله عسي ان يبعثك الله <sup>مقاما</sup>  
معه و اقال يجلسه معه على العرش بجان الله معه تفسيره كما ان علم تابعين هو و من تبعه ان ابن  
خواند و شان نزول تحقيق كرده باین زوای كشيده كه مخالفه حق و ما خود از اهل كتاب مثل بركات خديقه  
و صاحب آن در نقل ضعفاء متقدمين پس از حال ديگر تفسيره مستفاد آن چه توان در وزير مجاهد از جمله انكسار و بقر  
يوسف علي بنيا و انه عليه السلام عصيت را نسبت ميكنند چنانچه في رازي و تفسير كبري گفته فاما الذين نسبوا  
المعصية الى يوسف عليه السلام فقد ذكر وافي في تفسير ذلك البرهان هو الاول  
قالوا ان المرأة قامت الى صم مكل بالدر و اليها تقوى في رواية البديت فسارت به يثوب فقال يوسف  
استحي من الله هذا ان يراي على معصية فقال يوسف استحي من صم لا يعقل الا بسمع و لا  
من الخلق القائم على كل نفس بما كسبت فوالله لا فعل ذلك ابل قالوا هذا هو البرهان الثاني فقال  
عن ابن عباس انه قتل له يعقوب قرأه عاصدا على اقصا و يقول له اتعمل عمل الفجار و انت مسلم  
في زمره الانبياء قالوا فاستحي منه و هو قول عكرمة و مجاهد و الحسن بن سعيد بن جابر و مقار  
وقتا و الضحاك و ابن ميارين قال سعيد بن جابر قتل له يعقوب فضرب في صدره فخر  
شهوته مرانا مله الخ و ابن عباس في بغايت مرحمت و راجح مستكبرين قول ثاني و تفسير برهان از جمله قول  
كساني است كه نسبت يوسف عصيت را نسبت ميكنند و اين هم و افندي كه باین قول مجاهد و عكرمة و حسن  
و مقار و قتاده و ضحاك و ابن ميارين قائل اند پس فيضايت هم بر يكساني باشند كه عصيت را بجهت يوسف  
نسبت ميكنند و اما انكه بنا بر افاد است خود امام رازي اين كه انكه عصيت را بجهت يوسف نسبت ميكنند  
از ايشان هم بزرگترند چنانچه بعد از شهادت و تصدق و عز و زور و جود و شرف و عظمي و تعالي بزرگترند  
و اقرار ايشان ببروت بنابش گفته و عند هذا تقول هو كلاء الجاهل الذين نسبوا يوسف هذا  
المعصية انكوا فوا من تبايع دين الله فليقبلوا شهادة الله على طهارته و انكوا فوا من تبايع

علاء الدین خان  
ابا الدین محمد بن  
عزیز الدین خان  
الحقیرہ و بیگم  
خانم آخر خان صاحب  
خانم

بسم الله الرحمن الرحيم

المیسیح بنحوه فلیقینوا شیها و لا یلیس علیهم ظلمها رتبه و اعلموا و یقولون کنا فی اول الامر  
 ثلاثه المیسیح ان تجاوزنا علیه و قدنا علیه فی السفاضة المزمین جاد واضح میگردد که سبب  
 مصیبت بحضرت است از اتبلخ خدا تعالی و اطاعت اقوال و ارشادات او که بود و بسا و در زمانه اندک  
 بر خلاف شهادت او تعالی بطهارت و عصمت حضرت یوسف نسبت بحضرت بجا نماند که در سقا  
 و شقاوت و خسارت از المیسیحین هم گوی مسالفت ربوده اند و بمرتبه والا تراز و ممکن شده و درین  
 مراتب رفیع خویش پیوسته گشته اند پس مبارک باد جناب مخاطب را که از وساطتین دین ادب این شیوه  
 است و کامل بودند که بنا بر قادیان امام زادی شیطان از مزارت ایشان نخل و در از حضرت عام و مولی  
 شان دست تاسف بر دل و پایی ندانست و در کل است و احکامه پس گریه و غریب و طی در وقت و طاعت  
 کرده که بکلیه بوجوه نقل از انجلی بقی احدا علم کتاب اندر من مکرر هدیه عاب فضائل و محار و کرده که حقیر هم  
 قدم شکسته رقم را درین وادی پیدا کنایه جولان میدهم و بنزدی زحماد و فاخر و مناقب محاسن ذکر میکنم پس بدین  
 که از انصهار تابعین و اجداد و فاضلین است و تقدیرین و متاخرین تحصیل مذهب و مرجع و متانش و کوشید  
 بتوثیق و تعدیل او گردیده اند و چنان چنین نباشد که صحیح بخاری و دیگر صحاح از روایتش مکتوبت نصیبین هم  
 که جلالت فضلش خود مخفی نیست میفرماید که او عالم تر از من بوده فی تحصیل الکمال الشیخ زکریا هاشمی  
 احد فقهاء مکه و تابعها فیل السعید بن جیدر حل خلا علمه منک قال عکرمه کذا فی  
 جامع الاصول بخاری میفرماید که جمیع اصحاب ما اجماع بکرمه میکنند و ابو حاتم و عجمی و دیگران و از انکه میزند  
 که لا یخفی علی من نظر تحصیل الکمال و غیره من کتاب الرجال و یافعی و جیش میگوید احدا که اعلام المستفی بها  
 که هاشم و ان بن عباس نقل میکنند که او بکرمه اجازت فتوی داده و اعتراف سعید بن جبیر علیت او نیست  
 نقل میکنند و می آر که روزیکه او بمکه خود شافت مردم گفتند ان فقهنا من ابو یوسف فضل الشیخ بن محمد و زیه بان  
 بر بن محمد فضل الشیخ بن محمد بن حمیل بن علی و در شرح شمائل ترمذی گفته عکرمه بن عبد الله می گوید  
 ابن عباس اصله بن بری ثقة ثبت عالم الی ان قال و ذکر الشیخ فی المقرب انه اصبح صحابیه  
 الاثمه الستة فی صحاحهم کذا ایضا من الرق و الله اعلم بالغرض ان اکثر العلماء اختاروا  
 فاکرمه ثقة و اصحاب الصحاح استخرجوا عنه الحديث و فضائله کثیرة و اتفقوا انهم لا یطعنون له الا باحو  
 موسی و یکن فضائل حمید و فضائل پسندیدنی و زیاده زیادت میگوید که ابو اسحق حافظ گفته که بحديث مکرر عامه الله

۲۲۲  
 مستند از جامع بطور ثانوی

و امام احمد قریباً محتاج کرده اند و در مکرر نقل کرده که او گفته است گفتی بر ابی جبار بن عباس که از او را نقل  
 تو شریف او نقل کرده و از امام احمد بن حنبل می آید که حدیث او را قابل احتجاج می بیند نسبت به تحقیق و تعدیل او  
 و از ابن سعید داری نقل می کنی قلت لیکن بن معین فخر مذهب است ابی جبار بن عباس از  
 عبید الله قتال کلاهها و لم یختر فقلت فمکرمة او سعید بن جابر فقال ثقة و ثقة و  
 لم یختر و حاتم مناقب جلیله بنش درین کتاب است که از ابن حنبل می آید که او حکم فرموده باینکه قریباً  
 گفته اند و محمد در تمام علی الاسلام باید دانست و هذه عبارة و یحیی بن سعید بن ابی اسحاق  
 یقع فی حکمة و فی صحابین مسلمة فاتفقه علی الاسلام اتفق و یحیی بن سعید بن ابی اسحاق  
 حدیث مکرر نقل کنی حدیث قال ابی جبار بن عمر بن حنین قال دفع الی جابر بن زید مسائل  
 مسائل منها عکرمه فجلس جابر بن زید فقول هذا من ابی جبار بن عمر فامشوا فمشیوا  
 عن عمر قال اعطانی جابر بن زید صحیفه فیها مسائل فقال من عنها عکرمه فجلسوا  
 انبیا فانظر عنهما من یدعی فقال هذا من ابی جبار بن عمر فامشوا فمشیوا  
 نسبت که از شریف بن حوشب می آید که او گفته که کارم خیر این است نسبت به حدیث قال و عن شهر بن حوشب  
 قال عکرمه فجلس جابر بن زید فقول هذا من ابی جبار بن عمر فامشوا فمشیوا  
 نسبت برآمده باوصاف حمیده و مناقب جلیله او را ستوده اند و می آید از امام احمد که از جابر بن  
 امام احمد بن حنبل است و عکرمه براسامی متبرکات ایشان و قریباً می آید و نفس بر مکرر مکرر که در  
 و راه کمال و کافهم و هذا ثقت و منار است باین کلام بلاغت نظام که بعضی ناواقفان نسبت به خروج و  
 نسبت به برگردانده اند و این از ناواقفان و نسبت کنندگان و مکرر خارج از دایره علمای متدین ساخته اند  
 و او را شاگرد و رشید و قلام خاوری بن عباس و هم مشرب او گفته اند و در خروج او از بقعه اسکان خان فرموده  
 و قاضی رشید در او بشا و مدح داده باوصاف و دعای دلای البیت علیهم السلام مکرر را از مشاییر قدما می  
 نسبت می داند و در ایضاح میفرماید و ذکر صاحب جامع الاصول که است حضرت امام محمد باقر و نسبت  
 ایشان را بصفت اطلاق بدون تقلید آن بذهب شیعه مفید تسنن حضرت امام محمد باقر است بقرینه  
 کلام او که محمد بن ابی جبار را با او قید کرده و بقرینه قرین بودن نام قاسم بن محمد بن ابی جبار حدیث  
 بن عبد الله بن عمرو مجاهد و عکرمه و عطاء بن ابی ریحان و طاووس و کحول و غیرهم که این همه از مشاییر

۲۲۵  
 این حدیث از امام احمد بن حنبل است

قدامی اہلسنت جو دنیا نام حضرت امام محمد باقر اہی ہر گاہ انہم نہ شنیدی و نہایت جلالت و فضل این بزرگ ریاضی  
 اندکے از حالات حسن اعتقاد و صدق اچھ و توحید و تقدس او کمال اختصار از زبان اکابر قوم با شریفست  
 و حال او نزد اخیض است باید دریافت کہ جناب او بنا بر فاداست یحیی بن بکیر و مصعب بن سیری و خطاب الحلی  
 و ابن المدینی و امام احمد بن حنبل و ابو عبد اللہ حاکم و قاضی ابو بکر حجاجی و ابو علی اسودزی ابن سلام و ابو  
 ریاضی و فہمی و عبدالحق دہلوی و ابن خلکان و یاقوت حموی و کرمانی و غیر ایشان کہ یاد کردن اسامی حلیہا  
 و فتری باید طویل از خارج و مفضان جناب امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیہ السلام کہ جب آن جناب ضرورتاً  
 دین اسلام ست بوده و خارج مغرب شاگردان رشید جناب یند کہ وقت قدم محبت لزوم او در ہر شہادت  
 اعتقاد و حضرتش کرد و ندو با وصف این اعتقاد صریح افساد و او کذبہ خلاق و فہرست یاد و آئینہ بیولا خود  
 عباس از راہ کافر نفی افترا باخی بست بلکہ خاکش بدیان تہمت خروج و نصب آقا خویش نمید و دیگرین  
 بن عبد اللہ و السبل اسل ذلت و خواری بر روزہ بیت الخلا مقید ساختہ بود و بر کاذب دروغ بولادگی  
 بن سید انصاری و علی بن عبد اللہ بن عباس بن ابی السدیہ عفا و ابراہیم بن میسرہ و محمد بن سیرین و قاسم  
 و جناب عبد اللہ بن عمر تقریحات کردہ اند و قاسم آن مرتبہ تقبیح و تہذیب او پیشہ گفتہ کہ کہ است صاحب حدیث  
 میکند و شام مخالفت آن میناید و جناب ابن عمر و سعید بن المسیب و راضی بن اشن رکاب انتر فرمودہ  
 ہواتی خود ارشاد میکردند کہ بر ما اندک عرہ مولای ابن عباس انتر مینید و نیز نسبت خمال بنی سجانہ و ثمال  
 عا یقول الظالمون میکرد و میگفت کہ حق تعالی قضا بہات قرآن را نازل نکرده مگر خیر اہل اللہ و ذریعہ  
 نقل آن ہمہ ہی آید و آنرا در نہایت سوز و کمال خبیث میداند و باین ہمہ محامد و مناقب مسلمین ایا فرستیدہ  
 حاجیان حرم میداشت و بیادش ہمین اعمال اہل اسلام جوازہ او نماز نکرد و عبارت کتب مجربہ و افتخار  
 حضرت اہلسنت کہ نصوص صحیحہ باین دعا و لیست حقیر در کتاب بحقات الانوار ایراد کردہ امیکون  
 تشیط نظر و احراق قلوب اشرار بعض عبارات القاطارینجام ذکر کمین ایا کہ فہمی ویزان ہر مجربہ عکسہ  
 عفان ثنا و ہیب قال شہدت یحیی بن سعید الافصاحی یوہب فذکر اکرمہ و فقال  
 کذاب قال یوہب لم یکن یذکرہ یزید بن یزید عن ابی زیاد عن عبد اللہ بن الحرث قال  
 دخلت علی علی بن عبد اللہ فاذا عکرمہ فی وثاق عند باب الحبش فقلت لہ الا تنق اللہ  
 فقال ان ہذا التجنبت یکناب علی بن و یروی عن ابن المسیب انہ کذاب عکرمہ

علی بن ابی بکر و ابی بکر  
 الشہادۃ بن ابی بکر  
 فی اثبات الشیخ المحدث  
 لا یابن و دوام علی

استقصاء الآثار جلد ثانی  
 ۲۴۶









ومعائب ومثالب قد ریم کہ ہم اہل غرور مراد ازان سنہ میں ایزد غفور از قبائح و شرور اندوختہ و متعین  
 و مستقریت اندکے از بسیار و شستی از خوار و در اینجا نوشته می شود و صحیح تری مذکور است عن عکرمہ  
 عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم صفان من امتي ليس لهما في الاسلام  
 نصيب المرجية والقدرية وفي الباب عن عمرو بن عمرو رافع بن خديج هذا شخص حسن غريب  
 وابوداود وبن من خود آورده عن ابن عمر عن النبي صلى الله عليه وسلم قال لقد رجعوا من هذه  
 الاممة ان مرضوا فلا تعود وهم وان ماتوا فلا تشهد بهم ونیز آورده عن حذيفة قال قال رسول الله  
 صلى الله عليه وسلم لكل اممة مجوس مجوس هذه الاممة الذين يقولون لا قدم من مات  
 منهم فلا تشهد واجازته ومن مرض منهم فلا تعود وهم وهم شيعة الذين تجال وحق على الله  
 ان يلحقهم بالرجال ودر تہیہ یاد ہو کر ذکر کرتے ہوئے ان رجل دخل على علي بن ابي طالب كرم الله  
 وجهه وقال اخبرني عن القدر فقال له طريق مظلم فلا تسلكه فسكت ساعة ثم قال اخبرني  
 عن القدر فقال جرحي ولا تلجئه فسكت ساعة ثم قال له اخبرني عن القدر فقال سرائر  
 فلا تنكشفه فسكت ساعة ثم قال اخبرني عن القدر فقال علي باسوال فقال له اخبرني  
 مشيتك مع مشية الله اودون مشية الله فقهر الرجل فقال لعلي قل انت فقال له ان كنت  
 بان مشيتي مع مشية الله تعالى فقد ادعيت المشاركة مع الله تعالى وان قلت ان مشيتي  
 مشية الله فقد ادعيت الألوهية فلمحت ان مشيتك تحت مشية الله فقال لرجل  
 تبت الى الله وقام فقال علي رضي الله عنه لا صحابه قوموا و صافحوا فانه الا بالاسم فقام  
 هذا دليل على ان من انكر القدر يصير كافرا وان النبي صلى الله عليه وسلم قال القدرية  
 مجوس هذه الاممة ان مرضوا فلا تعود وهم وان ماتوا فلا تشهدوا اجازته وهم وكنافهم شيعة الذين  
 وحق على الله ان يلحقهم بالرجال ولا نهم انكروا النقلان الله تعالى ما تشاؤون لان يشاء الله  
 وفيه ايضا فان قال بان الله تعالى لم يخلق الشر والكم وذلك مخلوق غير الله فقد ثبت صفا  
 وخالقا غير الله فيكون مشركا بالله تعالى ويكون كافرا وان قال بان الشر مخلوق الله تعالى  
 بدون ارادته ومشيتيه فقد اعتقد بان الله تعالى مجبور بمكره في خلقه وهذا كفر ثبت  
 لكل عبثية الله وبارادته وقضاءه و قدره ومن انكر القدر فهو كافرا بالله العظيم

یونوسی در شرح صحیح مسلم گفته قال الامام یحیی امام الحرمین فی کتاب الارشاد فی اصول  
الدین وقد قال رسول الله صلی الله علیه وسلم القدیرة محجوس هذه الامة تشبههم  
لتقسیمهم الخیر والشر فی حکم الارادة کما تشفت المحجوس قصرت الخیر الى یزید والشر الى هريرة  
یاختصا من هذا الخیر بالقدیرة وکثیر العمال ذکر کورست ان الله عز وجل لم یبعث نبیا قبیله  
الا کان فی امته من بعدة مرجئة وقدیرة یشوشون علیه امر مت من بعدة الا  
ان الله عز وجل احسن المرجئة والقدیرة علی لسان سبعین نبیا الا ان امتی الامة  
لا عذاب علیها فی الاخرة وانما عذابها فی الدنیا الا صنفین من امتی لا یدخلون الجنة  
المرجئة والقدیرة ابن عساکر عن ابن معاذ صنفان من امتی لعنهم الله علی سببین  
القدیرة والمرجئة الذین یقولون الایما اقوال یسبح علی الدلیلی عن حذیفة وازاطائف  
انیت که ذبی تبرئه حسن بصری از قدرت در میزان می خواهد و می فرماید که از من نفوذ و قدرت بر آید بود  
که قصد آن بالذات نکرده پس حکم کرده یعنی الله سنیة قریح او نمودند و من التفات یکم کلام شان حیث  
الحسن بن یسار مولى الانصار سید التابعین زمانه بالبرقة کان ثقة فی نفسه حجة  
راسا فی العلم والعمل عظیم القدر وقد بدت منه حقوة فی الفکام یقصد بها الذنبا  
فیکاموا فما التفت الی کلامهم لانه لما حو ق علیها تدرأها محصل کل کلام من نظام نظام  
قاریین مستهام نیرسد و واضح نمیشود که معنی قصد بالذات در ذم علی این فاضل علی چیست اگر عرض او  
است که چون مقصودش بالذات اضلال خلق و مخالفت حق نبایفوات سنیة بوده پس این مقصود  
مقصود بالذات نباشد البته این سخن را جواب است و اگر عرض نیست که نفی تقدیر شرعی قصد  
مانند شرطه که حضرت خلیفائی بر سر وقت خطبه خوانی سرزده بود کما هو مذکور فی المحاضرات المرافع  
الاصفهانى از زبانش برآمده پس اوصفیکه دعوی بے دلیل و محض خرس تخمین بکند یا یزید یا عیسی  
کذب اوست آنچه خودش در تدهیب از یوب نقل کرده حیدث قال بعد العبارة السابقة قال  
حماد بن زید عن ایوب قال کذب علی الحسن ضربان من الناس قوم رایح الفکا ینفقون  
الناس بالحس و قوم فی صد و هم بغضله و انما ذلکته فی القدر غیر مرة حتى خوفه بالسلط  
فقال کذوب حقیقه الملبوم و قال ایوب ولا علم احدا لیست طبع ان یعید الحسن الیه و اکثر





و باد صفت کذا و قال برادر صفات خسارت شقاوت و صلاحت می باشد و اگر کسی بقتلا  
عصیت عناد اینهمه کافی و بسند نباشد و از رسوخ حسن اعتقاد و خدمت صبری زنگنه و  
ناچار خیر سندی مسکت صریح در کفر و فساد و مذنب بنابینش و اگر کنم و قتل خموشی بر یکبار هزاره در آ  
تقصین زخم و مقتضای عیان از چه بیان واضح گردانم که کفر و فساد مذنب و محتاج چشم نمونست استدلال  
که خود اهل حدیث اخص فرموده اند که هر یک که بر مذنبان بزرگ باشد کافرست چنانچه علامه  
عبد الغزیز بن احمد بن محمد البخاری شایع اصول یزیدی که جناب مخاطب نادان او را و مسکت کمال  
علی نقیض انکار داشته بمساعی جمیده او درباره حمایت امام اعظم دست انداخته و گفتی کتاب اعلام را عیان  
بیج او گفته الشیخ الامام العلامة فی الفروع و الاصول الخ تصریح کرده باینکه بسیار از اصحاب پیشین  
قبول کرده اند روایات اسلاف مثل حسن قاده و عمر بن عبد رباه و صفیه که حال مذنبان می دانستند  
و تفسیر قائلین بقول اینها می نمودند و بر معنی نفس فرموده اند چنانچه در کشف الاسرار که تصحیح کفوی در کتاب  
اعلام از جمله تصانیف مقبوله است میفرماید و کثیر من اصحاب اهل بیت قبلوا شرا یتة سلفنا کما  
و قاده و عمر بن عبد رباه و کثیر من اصحاب اهل بیت قبلوا شرا یتة سلفنا کما  
ذلك انتهى الصاف این بزرگ بدینی است که چنان که کشف عورات کرده و در داخه اسرار  
ایشان را بر ملا انداخته و واضح ساخته که اسلاف اهل حق صبری غیور فاسد الذنب و قائلان قول کرده اند  
و الحاد بودند که هر یک که قبول ایشان قائل باشد نزد اصحاب حدیث کافرست چنانچه نفس ان کرده  
پس ندانند الحمد لله که کفر و بدینی و زندقه و الحاد حسن بصری دیگر اسلاف سینه زبان اند قوم باشند  
اما عطابن ابی رباح که شیخ امام اعظم داشتند شدت خشم حضرت ابو حنیفه کوفی نسبت بر او و فضل و فخار  
که امام اعظم در حق او فرموده که ما را یتة فیمین لقیست افضل من عطابن ابی رباح کما فی تحصیل الکمال میوه  
و زهی و حقش کمیزان میفرماید عطابن ابی رباح سید التابعین علماء و علماء و القانانی نما مائه حکم  
بر می عن عائشة و ابی هريرة و الکلباء و عائش تسعين سنة و ازید کان حجة اما ما لک  
اخذ عنه ابو حنیفة و قال ما را یتة مثله انتهى عجب است که این بزرگ ترین ایمان پس نسبت می انداخت  
و تجویز لعبت طرخ میساخت چنانچه در سری و حجة الحیوان نقل کرده و قد سبق عبارة فی قرح ابی هريرة  
فانتد کرو فضاح و معائب و قباح و مثالب طرخ هر چند سابقا به عرض عرض و لیکر در کجا از منقول ایشان شود

و باد صفت کذا و قال برادر صفات خسارت شقاوت و صلاحت می باشد و اگر کسی بقتلا  
عصیت عناد اینهمه کافی و بسند نباشد و از رسوخ حسن اعتقاد و خدمت صبری زنگنه و  
ناچار خیر سندی مسکت صریح در کفر و فساد و مذنب بنابینش و اگر کنم و قتل خموشی بر یکبار هزاره در آ  
تقصین زخم و مقتضای عیان از چه بیان واضح گردانم که کفر و فساد مذنب و محتاج چشم نمونست استدلال  
که خود اهل حدیث اخص فرموده اند که هر یک که بر مذنبان بزرگ باشد کافرست چنانچه علامه  
عبد الغزیز بن احمد بن محمد البخاری شایع اصول یزیدی که جناب مخاطب نادان او را و مسکت کمال  
علی نقیض انکار داشته بمساعی جمیده او درباره حمایت امام اعظم دست انداخته و گفتی کتاب اعلام را عیان  
بیج او گفته الشیخ الامام العلامة فی الفروع و الاصول الخ تصریح کرده باینکه بسیار از اصحاب پیشین  
قبول کرده اند روایات اسلاف مثل حسن قاده و عمر بن عبد رباه و صفیه که حال مذنبان می دانستند  
و تفسیر قائلین بقول اینها می نمودند و بر معنی نفس فرموده اند چنانچه در کشف الاسرار که تصحیح کفوی در کتاب  
اعلام از جمله تصانیف مقبوله است میفرماید و کثیر من اصحاب اهل بیت قبلوا شرا یتة سلفنا کما  
و قاده و عمر بن عبد رباه و کثیر من اصحاب اهل بیت قبلوا شرا یتة سلفنا کما  
ذلك انتهى الصاف این بزرگ بدینی است که چنان که کشف عورات کرده و در داخه اسرار  
ایشان را بر ملا انداخته و واضح ساخته که اسلاف اهل حق صبری غیور فاسد الذنب و قائلان قول کرده اند  
و الحاد بودند که هر یک که قبول ایشان قائل باشد نزد اصحاب حدیث کافرست چنانچه نفس ان کرده  
پس ندانند الحمد لله که کفر و بدینی و زندقه و الحاد حسن بصری دیگر اسلاف سینه زبان اند قوم باشند  
اما عطابن ابی رباح که شیخ امام اعظم داشتند شدت خشم حضرت ابو حنیفه کوفی نسبت بر او و فضل و فخار  
که امام اعظم در حق او فرموده که ما را یتة فیمین لقیست افضل من عطابن ابی رباح کما فی تحصیل الکمال میوه  
و زهی و حقش کمیزان میفرماید عطابن ابی رباح سید التابعین علماء و علماء و القانانی نما مائه حکم  
بر می عن عائشة و ابی هريرة و الکلباء و عائش تسعين سنة و ازید کان حجة اما ما لک  
اخذ عنه ابو حنیفة و قال ما را یتة مثله انتهى عجب است که این بزرگ ترین ایمان پس نسبت می انداخت  
و تجویز لعبت طرخ میساخت چنانچه در سری و حجة الحیوان نقل کرده و قد سبق عبارة فی قرح ابی هريرة  
فانتد کرو فضاح و معائب و قباح و مثالب طرخ هر چند سابقا به عرض عرض و لیکر در کجا از منقول ایشان شود

و باد صفت کذا و قال برادر صفات خسارت شقاوت و صلاحت می باشد و اگر کسی بقتلا  
عصیت عناد اینهمه کافی و بسند نباشد و از رسوخ حسن اعتقاد و خدمت صبری زنگنه و  
ناچار خیر سندی مسکت صریح در کفر و فساد و مذنب بنابینش و اگر کنم و قتل خموشی بر یکبار هزاره در آ  
تقصین زخم و مقتضای عیان از چه بیان واضح گردانم که کفر و فساد مذنب و محتاج چشم نمونست استدلال  
که خود اهل حدیث اخص فرموده اند که هر یک که بر مذنبان بزرگ باشد کافرست چنانچه علامه  
عبد الغزیز بن احمد بن محمد البخاری شایع اصول یزیدی که جناب مخاطب نادان او را و مسکت کمال  
علی نقیض انکار داشته بمساعی جمیده او درباره حمایت امام اعظم دست انداخته و گفتی کتاب اعلام را عیان  
بیج او گفته الشیخ الامام العلامة فی الفروع و الاصول الخ تصریح کرده باینکه بسیار از اصحاب پیشین  
قبول کرده اند روایات اسلاف مثل حسن قاده و عمر بن عبد رباه و صفیه که حال مذنبان می دانستند  
و تفسیر قائلین بقول اینها می نمودند و بر معنی نفس فرموده اند چنانچه در کشف الاسرار که تصحیح کفوی در کتاب  
اعلام از جمله تصانیف مقبوله است میفرماید و کثیر من اصحاب اهل بیت قبلوا شرا یتة سلفنا کما  
و قاده و عمر بن عبد رباه و کثیر من اصحاب اهل بیت قبلوا شرا یتة سلفنا کما  
ذلك انتهى الصاف این بزرگ بدینی است که چنان که کشف عورات کرده و در داخه اسرار  
ایشان را بر ملا انداخته و واضح ساخته که اسلاف اهل حق صبری غیور فاسد الذنب و قائلان قول کرده اند  
و الحاد بودند که هر یک که قبول ایشان قائل باشد نزد اصحاب حدیث کافرست چنانچه نفس ان کرده  
پس ندانند الحمد لله که کفر و بدینی و زندقه و الحاد حسن بصری دیگر اسلاف سینه زبان اند قوم باشند  
اما عطابن ابی رباح که شیخ امام اعظم داشتند شدت خشم حضرت ابو حنیفه کوفی نسبت بر او و فضل و فخار  
که امام اعظم در حق او فرموده که ما را یتة فیمین لقیست افضل من عطابن ابی رباح کما فی تحصیل الکمال میوه  
و زهی و حقش کمیزان میفرماید عطابن ابی رباح سید التابعین علماء و علماء و القانانی نما مائه حکم  
بر می عن عائشة و ابی هريرة و الکلباء و عائش تسعين سنة و ازید کان حجة اما ما لک  
اخذ عنه ابو حنیفة و قال ما را یتة مثله انتهى عجب است که این بزرگ ترین ایمان پس نسبت می انداخت  
و تجویز لعبت طرخ میساخت چنانچه در سری و حجة الحیوان نقل کرده و قد سبق عبارة فی قرح ابی هريرة  
فانتد کرو فضاح و معائب و قباح و مثالب طرخ هر چند سابقا به عرض عرض و لیکر در کجا از منقول ایشان شود



في كثر العمل ملعون من لعب بالشطرنج والناظر اليها كالإكل لحمة الخنزير عيسى  
 وابو موسي وابن حزم عن حبة تبسليم فيه ايضا ملعون من لعب بالشطرنج الذي يلي عن انس في الدنيا  
 اذا لم تمجدوا له الذين يلعبون بهذا الا زاهم والشطرنج والذرو وما كان من ذلك فلا تعلموا  
 عليهم وان سلوا عليكم فلا تردوا عليهم الذي يلي عن ابي هريرة وفيه ايضا الا ان اصحاب الشطرنج  
 في النار الذين يقولون قتلت والله شاهدا الذي يلي عن ابن عباس ان الله تعالى في كل يوم  
 ثلاثمائة وستين نظرة لا ينظر فيها الى صليب الشاة يعني الشطرنج الذي يلي عن قتلة وفيه  
 ايضا ان الله تبارك لو حايظ فيه في كل يوم ثلاثمائة وستين نظرة يرحم بها عباده  
 ليس الاهل الشاة فيها نصيب الخرايطي في مسادى الاخلاق عن قتلة وفيه ايضا  
 على النرد والشطرنج من الميسر ثم ابن المنذر ابن ابي حاتم وفيه ايضا من يلعب بالنرد  
 يصل فمثله كمثل الذي يتوضأ باليقع ودم الخنزير فيقول لله لا يقبل له صلواته طبعه  
 عبد الرحمن الخطمي وفيه ايضا عن علي انه مر على قوم يلعبون بالشطرنج فوثب عليهم فقال  
 ما والله لغير هذا خلقتموه ولو لان تكون سنة لضربت بها وجعكم في كرم علي انه مر  
 على قوم يلعبون الشطرنج فقال ما هذا التماثيل التي انتم لها عاكفون لئن عيسى احدكم  
 بيطع خيله من ان يمسها شي وعبد بن حميد بن ابي الدناؤم الملاهي ابن المنذر  
 بن ابي حاتم عن علي قال لا تسلم على اصحاب النرد وشيئ الشطرنج كذا ايضا في ياتي  
 اسرهم ان يلعبون بها ولا يفتجبوا ولا يجاروا في الناديين الشطرنج ولا يوقروه  
 يبروك ولا يرحم فيه الصغرى يقتل بعضهم بعضا على الدنيا قلوبهم قلوب لا عاجلهم  
 سنة العرب لا يعرفون معرفا ولا ينكرون منكرا يعني الصالح فيهم مستغفرا اولئك شر خلق الله  
 نظر الله اليهم يوم القيمة الذي يلي عن علي ابن ابي حمزة انه ساطع من بين الصفات فقال كذا في كتاب  
 كتب شطرنج ملعون فاسق ومردود ومارق ست وسلام كون براويكهم رد سلام او ممنوع ومشتوب  
 ل نار وموسوم بخصب پروردگار که حق تعالی نظر سوی او نمی کند واز عاکفین بر تماثيل خود نیز  
 رست و چهار در ناز ست و نیز از جمال انکسائی ست که قلوب ایشان را عاچم ست و معروف از بی شایسته  
 از منکر نمی کنند و شر خلق الله اند که حق تعالی نظر ایشان نمیکند پروردگارت و هرگاه از او رست

[illegible]



برای مجرد تکیب لعب شرط پنج ثابت میشود برای مجوزان که یا لادلی مع شیئی را بر محقق خواهد شد و حسب  
صواعق هم بآن بی باکی اقرار بشناخت شرط پنج و در وادعایت بجهت آن کرده و از غایت و قناعت  
با وصف تحویز اکابر ائمه سنیة آن نسبت تجویز آن با سنت از یکایک و اقراوات شیعه قرار داده چنانچه  
در مکایر خود گفته الشئون والمائة طعن هل السنة بانهم مجوزون للعبيد للشرط فانهم  
يخلع به امر قعيان وهو افتراء فان اللعب بالشرط نجس حرام عند أبي حنيفة ومالك  
واحمد على الصحيح وورد في حرمه احاديث واقار عند الشافعي في القول الاول مكروه  
بشرط عدم اخراج الصلوة عن قهرها واخلال تحفظ الواجب بواسطة الاستئذان  
وان يخلو عن القمار ان لا يصير سببا للنزاع والكذب ان لا يكون اسبابه مصورة  
بصورة الحيوانات فان فقد شيء من هذا الشرط صاها وما و بالاصور يصير كبيرة  
كن في الاحياء وقد صح عن الشافعي انه رجع الى قول الائمة الثلاثة نص عليه الاما  
ابو حامد لغز الى اللعب كله حرام عند هل السنة انهم فظهم من هناك ان عطا  
ابي رباح كان بعيدا عن الفضل والصلاح محرم ما عن اوشد الفلاح من حاراع جيلان مغا  
الارباح منه مكافي الصلوة الفسق والطلاح حيث جوز ما يلحق على تركه بالغاء  
والوواح ويزعطاني عن المنكر ركه واجب موكد ست ترك مباحث كه بدعت منكرو خالد بن عبد الله  
قسي راكه در كه شرف ابتداء کرده حاضر ميشد ولاحظه ميكرد و بانكار آن نهي پرداخت علامه عرس فمكي  
كه فضائل جليله مناقب عظيمه و سابقا شنيدى در كتاب تحاف الورى در سنة ثلث وتسعين گفته  
وند فعل خالد بن عبد الله القسري بمكة للشفرة افعالا من غيرة معرفة للسنة التي فعل فيها فاقا  
ذكر ذلك هناك لا يخلو منه هذا الكتاب فمن ذلك ان لنا كافيون قيام شهر رمضان  
في اعلى المسجد تركه حوية خلف المقام بروعة فيصل الامام خلف الحربة والناس عرفت ان  
صلى مع الامام ومن اراد طاف ركه خلف المقام فلما دنى خالد بن عبد الله القسري مكة  
لجبل الملك بن مران وحضر شهر رمضان امر خالد الائمة ان يتقدموا فيصلوا خلف  
واذا الصفوف حول الكعبة وذلك للناس ضاق عليهم اعلا المسجد فاذا هم حول الكعبة  
ف قيل له يمتنع بك لك الناس من اطواف قال فانما هم يطوفون بين كل رويحتين يطوفان

استقصاء تمام جلد ثاني ۲۳۴

سبعاً فامرهم ففصلوا بين كل ترميختين فليل له فانه يكون في مؤخر الكعبة وجوانبها من الايام  
 بانقضاء طواف الطائفين من فصل غير فينتهي المصلاة فامر عبيد الكعبة ان يكرهوا حول  
 ويرفعوا اصواتهم في الطواف بالتكبير فاذا بلغوا الركن الاسود في الطواف السادس سكتوا في ذلك  
 اعلاها للناس ان الطواف على انقضاء التيمم في الحجر ومن في جوانب المسجد من يصل وفيه في كل صلاة  
 ثم يعود الطائفون للتكبير حتى يفرغوا من السبع ثم يقوم مناد فينادي بالصلاة جهرا لله ولا تقض  
 صلواته حتى يطالع الفجر كان على جبل بن قيس ية يوقب طلوع الفجر المستحرمين فاذا بان لله نادى  
 امسكوا احكم الله وكان عطابن ابی رباح وعمر بن دينار ونظراء هم من العلماء يحضرون ذلك  
 فلا يندكونه واكرسوا في همت قاصر را تاويل وتوجيه برهما وروح تقيه وخوف برزبان آرد پس فاذا  
 صاحب في قض وتشيعات شاه عبدالعزيز بلكه خرافات جناب مخاطب تحريك تقيه وانفاق موسوم ساخته  
 دنيا الش بنگر اردو عطابن ابی رباح را از زمره فجار وفساق ساخته بگرگ اهل كفر وفاق می آرد وبعطاب  
 بن ابی رباح در اخذ روایات احادیث که ما درین ایمان امر نیست نهایت مهتم بالشان چنان تسایل  
 ودرین امر اعظم وخطب انهم کمال علم وفضل غایت سعی و احتیاط در انست چندان متغافل بود که احادیث  
 از هر کس و ناکس میگرفت آخر الطريق ارسال روایت میکرد و از اینجا است که حضرت ابن ابی شاذان  
 که عطا اخذ میکرد از هر قسم مراسلات مجامع زیاده و ترست بسوی من از مراسلات عطا و حضرت امام احمد  
 بن حنبل فرموده که در مراسلات اضعفت از مراسلات حسن عطابن ابی رباح نیست که این هر دو اخذ میکردند  
 از هر کسی بسوی من و در روایتی شرح تقریب النواوی گفته تکلم الحاکم علی مرسل سعید فقط  
 دور سائر من که معه و نحن نذكر ذلك فمراسيل عطا قال ابن ابي شيبي كان عطا ياخذ  
 من كل ضرب من مراسلات هذا حب من مراسلاته كنيز قال احمد بن حنبل من مراسلات  
 بن المسيب مع المرسلات مراسلات ابراهيم التيمي لا باس بها ولا في المرسلات ضعفت  
 من مراسلات الحسن و عطابن ابی رباح فانها كانا ياخذان من كل حد في بيننا اعتدلا  
 گفته قال يحيى لقطان مراسلات هذا حب لنا من مراسلات عطا بكتير كان عطا  
 ياخذ من كل ضرب قال احمد ليس في المرسلات اضعفت من مراسلات الحسن عطا كانا ياخذان  
 عن كل احد اذ بيننا بر تشيعات غليظة و تهينات شديدة امام الامم سنة مسلم بالحجج بروايت

استقصا والا عام عطابن ابی رباح

احادیث غیر صحیحہ و اخذ از غیر معتبرین نمودن تو قیمن کہ سابقا شنیدی ثابت شد کہ عطاء بن ابی رباح کہ اقتضای  
 از ثقات نمیکرد و از غیر معتبرین احادیث گرفته بطریق ارسال روایت می نمود و در مسلم بن الحجاج سالک  
 ابو حجاج و محرومان رسو کنه حاج بود کہ امری را کہ بر او لازم بود داعنی طرح احادیث ضعیفہ و اقتضای اخبار صحیحہ  
 مشہورہ کہ ثقات معروفین بصحت و ثبات نقل کرده باشند ترک میکرد و این صنیع شنیع مرکب از تم غش  
 با عوام مسلمین میکردید و نصیبی از علم نداشت می باید کہ او را بجز کہ جملا اندازند و از اہل علم و فضل خارج سازند  
 بر این ہمہ محمد بن عبد الرحیم از علی بن مدینی می آرد کہ ابن جریر و قیس بن سعد عطاء را ترک کرده اند و ہر کسی را  
 حفظ و صیانت ابروی انکہ خود ترک نمیکردہ ترک معانی غریبش خود تراشید و قلوب اہل انصاف و فضل علم  
 خراشد در میزان الاعتدال منفراید می محمد بن عبد الوحید عن علی بن ماری قال کان عطاء بن  
 فک کہ کہ این چیز و قلیس بر سعد قلت لم یمن الزوال الا صلا لاجل علی انھا صلا لا لک  
 عنہ و الا فخطا ثبت دعتی محمد الله و بر عاقل بصیر مخفی نیست کہ بگاہ ارباب جلال بیگویند ترک فلان فلانا  
 متبادر از آن ہمین می باشد کہ فلانی فلا نکس قابل الا ان اخذ روایت گذاشتہ پس لفظ ترک بن معنی از  
 قبیل دیگر مشقولات اصطلاحیہ بمعانی منقول الیہا گردیدہ کہ معانی حقیقی آن ہمین است آردہ خلاف آنرا دلیل  
 باید بود منقول فی المقام فلا بدان بر او منہ یا تبادر الی الافہام و اما عطاء بن ابی رباح  
 خراسانی پس این عنوان بنظر این یادیر بجای محمد بن ابی حاتم و کتب جال حاضر و طرائق نرسیدہ محجب نیست  
 کہ غرض سید علی ذکر عطاء بن ابی مسلم خراسانی باشد کہ علی بن ابی فتح الباری و غیرہ مصنف تفسیر قرآنی  
 عال زید و عبارات فضل و جلالت او بر ناظر تحصیل امکان دیگر کتب حال غیر مخفی نیست و شہادت فضائش  
 علی بن ابی تحصیل الکمال نقل میکنی و می گوید انما کان لغز و معنی فی حیل اللیل صلوۃ الا نومه السحر فیہ  
 ابیضا انقلاع عن التخلد فی حقہ قال یحیی نقیہ و قال ابو حاتم صدق و قال النسا لی اللین  
 باین قال لا اقطع فی نقیہ فی نفسه انھی و از خطہ میزان ظاہرست کہ معنی او را از کبار علم  
 میداند و یعقوب بن شیبہ او را نقیہ و صاحب سداد و معروف بتقوی جماد و امی نماید باین ہمہ حلال  
 اوصاف محمود و عموالی صفات ستودہ عقل او را در ضعفها بشمارد و او را مفسری و دروغ گو  
 میداند و همچنین ابن حبان او را در کتاب ضعفانہ کور میسازد و احتجاج با او باطل می داند و بخاری  
 ہم تضعیف او می برد از دو کاذب مفسری بودن او از سعید بن المسیب می آرد فی المیزان

استقصا الامام جلال تانی ۲۳۸

في ترجمته وذكره العقيلي في الضعفاء ومتسببا بهذا الحكاية التي رواها ابن جرير عن ابي  
 حدثني القسم بن عاصم قال سمعت ابا سعيد بن المسيب ان عطاء الخراساني حدثني عن ابي  
 صلى الله عليه وسلم امر اني واقع اهله في رمضان بكفارة الظلمة فقال كذب ما  
 انما بلغني ان النبي صلى الله عليه وسلم قال له تصدق بصدقة في ذلك التجارى عطاء الخراساني  
 في الضعفاء فروى له هذا عن سليمان بن حرب عن حماد بن احمد بن حنبل عن ثعلبان ثناهما انما  
 فتادة ان محمدا وعونا حدثاه انهما قالوا لسعيد بن عطاء الخراساني حدثنا عنك في الذي  
 واقع باهله في رمضان امر النبي صلى الله عليه وسلم ان يعتق رقبة فقال كذب عطاء انما  
 قال له تصدق بصدقة قال بن حبان الضعفاء اصله مبلع وعدا في البصريين  
 ولما قيل له الخراساني لانه دخل خراسان اقام بها مدة طويلة ثم رجع الى العراق فمسيب  
 خراسان كان من خيار عباد الله غير انه كان شرا في الحفظ اكثر من ان يكون محسنا في العلم فعمل  
 فلما كثرت ذلك في روايته بطل الاحتجاج به ونيز ديزان گفته قال لترمذى في كتاب العلم قال محمد  
 البخاري له اعرف لما لك بلاء يروى عنه ما لا يستحق ان يترك حديثه غير عطاء الخراساني  
 قلت ما مثله قال ائمة اهل السنة والجماعة فيهم على انسابهم بطلان احتجاج بطلانهم حذفت قال  
 نسبة الخراساني في ترجمته وكان من خيار عباد الله غير انه كان شرا في الحفظ اكثر من ان يكون محسنا في العلم  
 فعمل عنه فلما كثرت ذلك في روايته بطل الاحتجاج به امار فيجى ابو العاليمه كعبا مع فضائل ابيه و  
 محامد غاليه يورده ودر اجلة تابعين ثقات وعنده روايات اثبات معدوداته لكنه شيخ عبد الحق دلويس  
 ودر تحصيل الكمال نقل كرده كه اوسر مرتبه قرآن را بر حضرت خليفه ثانی بر خواند و در دینار و دلی رغبتی  
 داشت و با دایم پنج و شصت حج پرداخت حيث قال في ترجمته قالت حفصة بنت عثمان  
 سمعته يقول قرأت القرآن على عمر ثلاث مرات فزهد في الدنيا وخرج خساوسا وستر حجة النبي  
 و ابو بكر بن ابي داود ويكويده كعبه صحابي كسي اعلم ان ابو العاليمه بنو دينا نجي يافى در مكة الحسن ان  
 مي كويده ابو العاليمه تر فيجى بن هلم بن الربا جي مولاهم البصري المسمى المفسر وقد  
 دخل على ابي بكر وقرأ القرآن على ابي قال ابو العاليمه كان ابن عباس يعتقد في علي السري  
 وقرئش اسفل قال ابو بكر بن ابي داود ليس احد بعد الصحابة اعلم بالقرآن من ابي العاليمه

استقصا الامام محمد بن ابي

وبعد سعيد بن جبیر و سید طری در تدریب گفته وقال ابو بکر بن ابی دواد لیصل بعد الصلاه علم بالقرآن  
من ابی العالیه و بعد سعید بن جبیر و وصف این فضائل حمیده و فواضل عذیه قادیان و خورده  
گیران و متجسین عیوب بزرگان که تاقیدین رجال حضرات اهل سنت باشند شیوه و دافض اختیار کرده  
قیل و قال در باره چنین عالم با کمال دارند چنانچه ذہبی در میزان ترجمہ او گفته قال ابی یونس تکتب فیہ  
من اجل حدیث الضحاک فی الصلوۃ الفقه بلکہ امام شافعی حدیث در الجلام بلاغت نظام کہ رعایت  
تجسس ہم در آن کمال لطافت ادا فرموده ساقط از اعتبار و داخل کجہ حکایات و خرافات است و گفته  
حدیث ابی العالیه الطاحی رباح و اگر چه ذہبی بتاویل این کلام پردازد و بہت قلم را در حفظ ناموس  
انکہ خود بر بخت اندازد لیکن سعی او بجای نمیرسد زیرا کہ سمعی در انساب تہریر کرده مانتکہ جناب شافعی در حق  
رفع و رد ایالتش رای بدداشت حیث قال فی ترجمہ فی سبہ الریاحی کان الشافعی سی الرای فیہ فی وایا  
انتمی فخر الدین رازی در کتاب تجسس مذہب شافعی گفته واستدل لواعلی ضعف حرام بن عثمان  
بقول الشافعی حدیث حرام کاسمہ حرام و حدیث الریاحی رباح و من مرفی عن ابی یونس  
البیاضی بیض الله عینہ و لما ثبت ان العلماء مرجعوا الی فتواه فی الجرح والتعدیل علما  
ان تقلدہ فی علمہ الحدیث کان معرفا مسلما فیما بین الناس ابن سیرین کہ از اعظم ائمہ سیرین  
و امثال تابعین موثقین است بآن مرتبہ در تہجیم و توہین ابوالعالیہ کوشیدہ کہ صراحتہ ارشاد فرمودہ کہ از  
ہر کسی خواہی روایت حدیث کن مگر از ابوالعالیہ یعنی از روایت نباید نمود در غایہ شرح ہر یک از حدیث  
لا وضو علی من نام قائما و قاعدا و رکعا و ساجدا اما وضو علی من نام مضطجعا الخ مذکور است فان قبل هذا  
الحدیث غایر صحیح لان مدارا علی ابی العالیہ و هو ضعیف عند الفقہاء و روی عن ابی  
انہ قال حدثت عن شئت الا عن ابی العالیہ فانہ لا یبالی ان یروی عن کل احد الخ  
غالباً فاضل مخاطب کہ رسوخ اعتقادش در حدیث ابن سیرین چنانست کہ محتاج بہ بیان دہ باشد و انتہا  
افتدایا فادہ او فرماید و گوش باصغای ترنات صاحب غنایہ کہ از راہ عنایت بحال ابی العالیہ بہتجاہد  
متین ابن سیرین بعد ازین مذکورہ نمند و چون وارد جنب ارشاد بارسا و چنین امام عظیمینما و با مقام قبول ہر دور  
فاخرہ و مناقبہ ابن سیرین متعین کہ رجال متین مخفی ثواب بود عید الحوی ہوی و رجال کونا گفته ہو و سیرین ابی یونس  
احد الاعلام کا فقیہا عالما فاضلا و زاهدا و عارفا و صاحب ثناء و مشاہیر التابعا و جلیلہم تقہ جتہ حافظ متعین ابی الدین العلم

استقصاء الامام طبرانی

قدح ضحاک بن مزاحم

اما ضحاک بن مزاحم که نزد سنی با اجماع مزاحم خاتمه الف مکارم و از محدثان مفسرین امام غفر له  
مشیدان معالی موالم بود که سیوطی او را از قدما می مفسرین می شمارد و او را پیمایه دیگر اکابر تابعین اند  
وامام احمد بن حنبل او را ثقة و مامون دانسته و یحیی بن یعین البوری عتبه بن یحیی او را در ائمه کما فی مسان  
الاخذال و غیره من کتب الرجال و ترویج موالم دین و تعلیم و تربیت اطفال مسلمین آنقدر اهتمام عفت  
داشت که در مکتب او سکه نبرار کوک بود و چون از کثرت نشان در یافت میشد بر خیزی سواخته بر  
دوره میکرد و کما بود کور فی تاریخ البیاضی حدیث قال فیه الضحاک بن مزاحم المصلی صاحب  
فقیه مکتب عظیم فیه ثلثة الاف صبی کان یوکب حرما یدعی علیه هذا یعنی ابن حجر  
عسقلانی هم در این باب پنجاه و تقریب گفته الضحاک بن مزاحم المصلی ابوالقاسم و ابویوسف الخراسانی  
صدوق الخ با انهم جهالت قدر و رفعت کز یحیی بن سعید که امامی است ابن حبان مقتدر است  
نبیل و در رجال مشکوٰۃ شیخ عبدالحق دیلمی در حش گفته اما مکرر الله حافظ عالم عارف بالحد  
مشهوره مکتب و کان امامی العلی العجل قال بن المذنبی ما دایت اعلم بالرجال منه  
و لا اعلم بصوابا بحديث الخطای من ابن مهدي فاذا اجتمعوا علی ترك حدیث  
ترك حدیثه و اذا حدث عنه احد مما حدث عنه قال منكم امر احد الثیة من  
القطان قال ابن معین قال بن مهدي لا تری عینک مثل محبی القطان قال حماد بن ابراهیم  
مشله و قال سندار امام اهل زمانه محبی القطان اختلفت الیه عشرين سنة فافق  
انه عصی الله قطانته بضعیف اومی پرداز و چنانچه در میزان مذکور است قال یحیی بن سعید  
الضحاک ضعیف عندنا و ابن عساکر هم او را از ضعیفین شمارد و در دایات قطار در فی میزان قال  
ابن عساکر الضحاک بن مزاحم اعمى قال تفسیر و اما اياته عن ابن عباس انی سمعته  
و جمیع من سمری عنه ففی ذلك كله نظر و شعبه هم ضحاک اضعیف میگوید چنانچه در کتب  
بترجمه گفته و قال شعبه کان عندنا ضعیفا انتهى بلکه خود سیوطی و دیگر مصنفان خود اضعیف  
ضحاک که در الثقان او را بقول الاولاک رسانیده یعنی از جمله اعتبار تابعین قدما می مفسرین است  
که در نقل می سازد و چنانچه در اللی مصنوعه فی الاحادیث الموضوعه بعد ذکر حدیثی از ضحاک از ابن عباس  
در شان نزول آیة و من یؤمن بالله یجعل له نصیبا من الله ان یتق الله ان الله یضیع  
الضحاک

استصحاب الزمان حلی







المسبب ثمانية ايام فقال لي في اليوم الثالث ارتحل اعمى فقد توفيتي قال فتأدب  
 ما قلت لمجد فتأدب علي ما سمعت شيئا الا وعاءه قلبي انقي ابن زيهان شرح  
 شأني تزي قناده را باسمان فتم رسايد اجماع برهالات توثيق حفظ الثقات فضل او نقل  
 كرده و ذكرده كه علماء كبار مثل حميد بن حنبل وابن المديني وابن السيب وغيرهم بر او و حفظ او ثناء  
 بسيار كردم اندر چنانچه گفته قناده بن و عاملة بن قناده السدي ابي الخطاب البصري  
 ثقة ثبت الي ان قال اجمعوا على جلالته ووثيقه و حفظه و اتقانه و فضله قال  
 بكر بن عبد الله من سيرة ان ينظر الي احفظ رجل ادر كتابا و اخرى ان يودي الحمد  
 كما سمعه فليتنظر الي قناده و قال سعيد بن المسيب انا اعرفني احفظ قناده  
 و قد اكثر العلماء من الثناء عليه و على حفظه كاحمد بن حنبل و ابن المديني و ابن السيب  
 من المتقدمين و ابن جبير و قد تفقوا على انه احفظ اصحاب الحسن البصري النقي  
 و ابن رزيهان باين بيان تفردت بكثر شيخ الاسلام و عمر محققين عظام ايشان نووي  
 هم سالك عمن سبيل ست چنانچه در ترتيب الاسماء ترجمه قناده گفته و اجمعوا على جلالته  
 و وثيقه و حفظه و اتقانه و فضله قال بكر بن عبد الله من سيرة ان ينظر الي احفظ  
 رجل ادر كتابا و اخرى ان يودي الحمد كما سمعه فليتنظر الي قناده و ايضا قال  
 ابن سعد كان قناده ثقة مامونا حجة في الحديث ايضا فيه و ذكره احمد بن حنبل  
 فاطلب في الثناء عليه و نشر من علمه و فقهه و معرفته بالشعر و الاختلاف و غيره  
 ذلك و قل من يتقدمه اليه ليكن في كفا قدر من متدينين كه از اظهار امر حق استحياء كنند از  
 قبح و جرح و توبيخ و بگانه و وضع و شريف حقير و جليل حسابي برني دارند نهايت تقصير او پر راخته  
 سديني و كفر و ضلال او ثابت ساخته اند يعني ذكر كرده اند كه او از قدريه بود كه بضل عادي فاشيه  
 خارج از اسلام و مجوس اين است اند و نيز ان الخطاب پير و ابن خطاب بخطا طلب اليل كه توف  
 عزيز ديوي و تلميز رشيدش دليل تضعيفت جرح و توبيخ قبح است مغرر ساخته اند پس تمسك  
 و احتجاج بروايات قناده از قبيل خط قناده و مخالفت حق و سد اولي اطراف ضلال و عناد با شريعتي  
 و مختصر ترتيب الكمال گفته و كان قناده يتهم بالقلد و قال علي بن المديني قلت ليعني بن

استقامت تمام جسم ثانی  
 ۵۳۳



جناب امام اعظم درین جمع رونق افزا بودند و گفتند بر نور خود فریفت این مروهی افروزدند این مروهی  
 رکبک بر طبع اندک شش سخت ناگوار آمد تشریف زل تفسیح او فرمودند و طریق تحقیق او فرمودند و اولاً مسئله  
 فقیهیه از وی رسیدند و بیادان خود زیر لب فرمودند که اگر قاده در جواب این مسئله حدیثی نقل کرد و اگر کتب  
 افرا در روایع خواهد شد و اگر برای خود چیزی گفت راه خطا خواهد پدید آمد و آخر قاده از جواب آن مسئله  
 عاجز و در مانده و بان دعوی دور دور از بر روی خود افکنده گردید و از غایت عجز و زیوانی و حیرانگی  
 و پریشانی مثل جهال سبیل بصیرت لای عقل سوال مسئله را قبل از وقوع واقعه حاصل نکاشت لیکن امام اعظم درین  
 بهم و بنالش گرفتند و فقیهش ساختند و گفتند که استعداد برای نقل قول آن می باید و تها و نادکی برای  
 آفت قبل حلول آن می شاید تا وقت وقوع آن واقعه جان کسل معرفت قول دران خروج از آن حاصل بوده باشد  
 بعد ازین قاده از بیان مسائل حلال حرام پیش خواص عوام و فاضلین داد و اعتراف نمود و امانت فرمود  
 لیکن از فرید و قاضی باوصف آنهمه مخالفت تشویر بکلمه سلونی عن التفسیر مترجم گردید و پذیر داشت که شاید  
 امام اعظم را درین باب غلبه دست ندید لیکن آن حاوی علوم در مسئله تفسیریه هم اورا ملزم و ملوم گردانید  
 و خرافت و سخافت قول او بمنصه ظهور رسانید تا آنکه قاده از تفسیر هم فرار کرد و در پاسخ علماء در آن احوالات  
 کرده اند آورد و امام اعظم در آن مجلس نمودند و دلیل برای او نگذاشتند تا آنکه قاده را چاره جز از  
 مجلس مردم بر جاستن و دست از دعاوی باطل برداشتن و پادرجیم تسکین کاسات غیظ و غضبیه  
 و بخت بر عدم تحدیث مردم نمودن و ابا از قاده ایشان فرمودن باقی ماند این بزرگوار مختصر تاریخ  
 بغداد میگوید و دخل قناده الکوفه و ذول فی دار ابریه و فخرج یوماً و قد اجمع الیه خلق کثیر  
 فقال قناده واللّه الذی لا اله الا هو ما یسئلنی حد عن الحلال و الحرام الا حینیه فقام  
 ابو حنیفه فقال یا ابا الخطا اما تقول فی رجل غاب عن اهله اعواماً فظننت امراته ان  
 تزوجت فزوجت ثم رجعت فزوجها الاول ما تقول فی صلیت فها و قال لا یجوز الذ  
 اجتماع الیه لث حدیث یحذیث لیکذب فی دین قال براهیه لخطی فقال قناده و  
 اوقعت هذه المسئلة قال لا قال فلم تسألنی عما لیس فی قال ابو حنیفه انا لست عدل للبله  
 قبل نزوله فاذا وقع عرفنا الدخول فيه و الخرج منه قناده واللّه لا احد تکلم  
 بشی من الحلال و الحرام سلو عن التفسیر فقام الیه ابو حنیفه فقال یا ابا





این روزگار گذشت و از تفسیر قرآن نام نماند و نماند که در فسر القرآن بر آیه فت که فرموده باشد من ذلک  
و در تفسیر التفسیر مذکور است قال مالک کان زید بن اسلم یحدث من تلقاء نفسه فاذا  
شک قام فلا یجترى علیه انفس کماله اقل اصاب باید کرد که شخصی که من تلقاء النفس حدیث  
بیان میکرد و قرآن را برای فاسد خود تفسیر نموده کافر میشد چه قسم ممکن است که حضرت امام زین العابدین  
علیه السلام از او سماع اعاد و پیش بطریق استفاد فرموده باشد و او را مستقیم پذیرفته معتبر و امین در  
احادیث نبویه قرار داده باشد با آنکه اگر زید بن اسلم ازین همه قواح سالم بماند بود و استیجاب آن حضرت با او  
استفاده احکام شرعیه امکانی نداشت فکیف که حالش چنین باشد اما صریح در **شهر حایل**  
همدانی پس با وصف آن دانی که توانی بسبب اتباع هوا جس غلطانی و اذعان و ماوس شیطان  
و آنها که در مخالفت ارشادات رسول نیر دانی و انحراف در معانی آیات ربانی معنی انکه جناب  
امیر المؤمنین علیه السلام را با ناگشتن امام مخالفت حق و صواب بلکه بآه شتمن حضرت و همان اعدای  
آن عالی جناب می دانست و از اشیاء به دلالت علی جنوحه علی بن الحنفیه القوی و سرغینه  
عن طریق الصواب المستقیم و مخالفته الاصل حدیث لا یستطیع ان یرد الی راسه الا ان یرد الی راسه  
و استقامه فی انحاءه و الحق و الاصل طمان و لا یستطیع ان یرد الی راسه الا ان یرد الی راسه  
ابو نعیم اصفهانی در حلیه لا و لیا گفت محمد شافع علیه السلام در بعضی قال ثنا احمد بن محمد بن یونس قال  
احمد بن ابی اهل الد و سرق قال سعد بن عبد الله بن عمرو بن عثمان قال قال لنا احمد بن محمد بن یونس  
صوفی فی زید بن اسلم قال فی قوله من شر اسبیل الا یصلح یصلح لیه فی قوله قال ابن علی  
سبب فی قوله لا یصلح لیه فی قوله لا یصلح لیه فی قوله لا یصلح لیه فی قوله لا یصلح لیه فی قوله لا یصلح لیه  
از قدامی منسب بر ویست و این شاعر و لیکن ائمه اند بر او و ابو موسی و قهر یا کرده اند می بینیم که از جمیع و تفسیر است  
و حدیثی فضلش که مال کش که از علی علم و شن و ما بان است که با او را و دیگر برادران علیش با او را می بینیم و  
گاهی او را ضعیف می گویند و امام محمد بن حنفی که یکس بر او ش را که بعد از دست تقدیر می یابد لیکن او را برادر دیگرش  
برادر البوار می گویند و می یابند الا اعتدال مسطور است عبد الرحمن بن زید اسلم التمری هو که از  
المسلم فی انهم عبد الله و اسامه قال ابو یعلی الموصی صلی الله علیه و آله و سلم یقول بن زید  
بن اسلم لیسوا بشیء و روی عثمان الدارمی عن عیسی بن عوف بن زید بن اسلم التمری هو که از



میکرونیار فاوه بن الجوزی که سابقا شنیدی واضح گردید که اتباع تلمیس الیس و اقطاعی و سوا س آن شخصیت  
 خمیس میکرو و مرکب اقرع و فعل شنیع میگردد و نیز از عبارت علامه نووی ظاهر گردید که تحریر تلمیس است  
 که آن مجمع مفاسد و معدن شنائع است که هر واحد از آن در تحریر کافی است تکلیف بایستاعمال چه از جمله مخالفانند  
 تلمیس بهرام اجتماع است بالاجتزاج به و نیز تلمیس سبب استقاط عمل بر روایات است و نیز در آن غرض  
 و غریب است نیز مفیده آن دالم است و حضرت شعبه ساکک شعب تنقید و در ایست و حاصل لوی ای اهل سنت  
 و جماعت چندان در زم و کوشش و همچنین تلمیس مبالغه فرموده که از بدتر از زنا و برادر کذب افزون گردیده  
 علامه سیوطی و تدرب بعد بیان تقسیم تلمیس اما القسم الاول مکرره جدا ذمه اکثر العلماء  
 و بالغ شعبه فی ذمه فقال ان اذا جابی من ان ادلث قال التذ لیس اخوا الکذب و اما اذا  
 حضرت ابن حلال که این قول شعبه فراط است و محمول بر جزو تنفیض کافله السیوطی النحریر پس اگر غرض از آن نیست  
 که قول شعبه مثبت تحریر تلمیس نیست بلکه غرض از آن محض جزو تنفیض محض الکذب است و بریزد که الفاظ شعبه  
 و لالت صریح تحریریم دارد و چه هرگاه تلمیس بر ترا زنا و برادر کذب باشد پس در تحریریم آن نمی ماند بار آنگاه که  
 زنا و کذب را حرام دانند و منع آنرا محمول بر جزو تنفیض سازند و محذور برای صرف کلام از دلول آن  
 و لایمی باید و لیس الیسین سبب انقراض است که علامه ابن الجوزی سبب تلمیس تلمیس است و تصریح تلمیس بود و نشود  
 و رئیس تحقیق ایشان حضرت نووی ارشاد نموده که تحریریم آن ظاهر است و مفاسد آن بیان کرده و نیز نزد  
 جمعی از فقهاء محدثین ائمه است که تلمیس در کمال مرتبه واحد موجب جرح و قدح است و روایت مرکب آن  
 مردود است کما فی الاصلح لشرح نخبه الفکر قال فریق من المحدثین الفقهاء من عرفوا بارتکاب التلمیس و لومره صار  
 مجروحاً مردوداً و الروایه وان بین السماع و اتی بصیغه صریحه فی هذا الحدیث و فی غیره من احادیثه و محذور من  
 عبد الرحمن و در امان النظر فی توضیح نخبه الفکر که برای عالم که تصنیف کرده گفته و قال فیما یؤمن المحدثون  
 و الفقهاء من عرفوا بارتکاب التلمیس لومره صار مجروحاً مردوداً و ان بیدار السماع و ان تصبیغه  
 صریحاً فی هذا الحدیث و فی غیره من احادیثه و سیوطی و تدرب گفته ثم قال فریق منهم من  
 اهل الحدیث و الفقهاء من عرفوا بارتکاب التلمیس لاسناد صادر مجروحاً مردوداً و اسیه  
 مطلقاً و ان بیدار السماع و محمد بن ابراهیم بن سعد بن جعفر الکنازی بنزل الروی فی علم اصول حدیث النبی  
 گفته النوع الرابع التذ لیس و هو قسمان قد لیس لاسناد و قد لیس لشیخ الاول قد

استصحاب اول عام ظاهر  
 ۲۵۱



الاستناد وهو ان يروي عن ثمانية اضعاف ما لم يروي عنه من موثقاته مع انه لا يقول  
 اخبرنا وما في معناه ونحوه بل يقول قال فلان او عن فلان او ان فلانا قال وشبه  
 ذلك ثم قد يكون بلغها واحد وقد يكون اكثر وهذا القسم من التبدليس مسكوه جدا  
 وفاعله مذهبهم عند اكثر العلماء ومن عرف به صحیح عند قوم لا يقبل روايته  
 بل السماع اولو يبينه وشرح نزله النظر شرح نعمة الفكر تصنيف طاعلي قاري بعد عيب رتيكه  
 انفاك شته زكورت وهذا القسم من التبدليس مسكوه جدا فاعله مذهبهم عند اكثر العلماء  
 ومن عرف به فهو صحيح عند جماعة لا يقبل روايته بل السماع اولو يبينه انما هو صحيح ولا يمشو  
 كنه زوجهي انزعهما وحيث ان كنت سفیان بن عیینہ ساطع الاعتبار ومجروح ومردود والرواية بوده ووزو اكثر  
 علمای ایشان نزد مردم و طعن و عیب و انظار كه است كه حضرت شاه عبدالعزیز هم نسبت خبر سمیع را از شخصی بهر  
 یا جدا و عین كذب اقترای دانند چنانچه در محقق فرمایند و نیز الطلاق كنند خبر كاذب است كه راوی جامع ان خبر از  
 شخصی دارد و نسبت يكند و را به پراو یا جدا و اتی بعد ملاحظه این افاده و ظهور تدلیس سفیان  
 بن عیینہ در كاذب و مجروح و مقدوح بودن او نزد شاه صاحب هم بری باقی نمی ماند و كذب حسن بصری  
 و دیگر كه سنید بسین و مقدوح و مجروح و بی اعتبار بودن شان هم بنا برین افاده ثابت میگردد و مداح  
 علی ذاك محمد حمید لا و نیز سفیان بن عیینہ در آخر نقطه گردیده و از جز اعتبار و اعتماد و وثوق پراوده بنزمره  
 مجروحین و مقدوحین داخل گردیده در حاشیه كاشف كه شیخ عبدالحی در تحصیل الكمال از ان نقلهای آرد  
 مسطور است قال یحیی بن سعید اشهد ان ابن عیینة اختلط فی سنة سبع و تسعین من  
 سبع مئة هذه السنة و التي بعد هذا ما عدا كاشف ای پس بابر افادات مخاطب كه بر نقل روایات  
 ابی الجارود و در آخر فاسد المذهب مقدوح گردیده طعن تشنیع طبعی نماید اخراج روایات سفیان بن عیینہ  
 هم كه را از نقطه و طعن و طعن تشنیع خواهد گردید و حضرت ذهبی در میزان و غیره بعد آنكه  
 شهادت سیك - بن سعید با تلامذات سفیان بن عیینة از محمد بن عبد الله بن عمار كه تبصره خود و ذریه ان  
 صدوق و ثقة صاحب حدیث است كه عیینة علی تعظیم امر و رفع قدر او و تكبر و نقل كرده بعض استبعادات  
 و خیالات را به پیش كرده لیكن بعد از ان خود متنبه بر كاكست و من آن گردیده عدم تائید آن ظاهر نموده  
 دست از ان برداشته به تك ناموس حضرت یحیی بن سعید كه گماشته قال فی مسیلة ان

استفاد الاثر من كتابه  
 ۲۵









فتح روح بن عساده

و آنکه آنجناب که محضاً طلب ارتداد و ابالی بخار و در آخر موجب شرح روایات و بیانات کمال طهر و پاکی و زهد  
احادیث و سیرت پس اختلاف و تفریق اسحاق بن یحیی در آخر نیز موجب قدح روایات او باشد و توجیه تشکیک نظر  
حضرات اهل سنت که روایات اسحاق را خارج کنند و تفسیرش می نمایند و خواهند بود اما روح بن عباد  
که فضائل و محامد و مروج قلوب و مناقب و دلالت او بر شرح کتب است که تصریح در بی ثقیله و شبهه و در  
طایفه اهل بصره و حفاظ و در سائیل اهل سنت معذورند و این معین صدوق است و نزد توفیق بن شیب  
بفضائل عدیه محمود و ابن المدیسی و از از جمله آنحدیثین می شمارد که اگر انعامی عمر غریز خود را در حدیث صرف  
کرد و او را لا طالب حدیث نمود و بعد از آن تصنیف پرداختند و بعد از آن تحریف و ترویج آن ساختند و بنیاده  
در تفسیر التهمیسی می ننوشت روح بن عباد بن ابی الامین حسان القیس ابو محمد البصری احد  
الحفاظ و الرؤساء عن حسین المعلم و ابن عون و هشام بن حسان و حاتم بن ابی صغیر  
و زکریا بن اسحاق و ابن جریج و عوف که بعد از ابی و خلق کثیر و عنه احمد و ابن راهویه  
و اسحاق الکونینی و ابی ابراهیم الحی رسانی و عبد بن حمید و ابی بکر الصاعانی و یحیی بن اسباط  
و خلافت من اخذ هم لکن قال الکلی سمع علی بن المدینی یقول نظرت لروح بن عباد فی اکثر  
من مائه حدیث فکتبت منها عشرين الا ان قال یعقوب بن شیبه کان روح احد من  
محمّل الحماکات و کان سرایر یا کثیر الحدیث جدا صدوقاً سمعت ابن المدینی یقول  
من الحدیثین قوم لا یزالوا فی الحدیث فطلبوا ثم صنفوا ثم حدثوا ثم هم روح بن عباد  
و قال ابن معین صدوق و بنابر افاده ابن حجر عسقلانی در تفسیر و ثقه و فاضل و صاحب تفسیر حدیث  
حدیث قال روح بن عباد بن العلاء بن حسان القیس ابو محمد البصری ثقة فاضل له أقوال  
انتهی و ابن رجب بیان در شرح شمائل ترمذی گفته روح بن عباد بن العلاء بن حسان القیس  
ابو محمد البصری ثقة فاضل له تصانیف بالیهمه ملائک فضائل و تواریری در او قبیل قال دارود  
با وجود روایت کردن خودش از زیست کذاب روایت از وجایز نمیداند و نه صد حدیث را و انکار می سازد  
و ابوحاتم او را قابل انتخاب نمیگیرد و نسائی او را قوی نمیداند و عفان او را پسند نمی کند و دو از ده کس از صحاب  
جرح و تعیل باطعن بن یزید قال الذهبی فی میزان روح بن عباد بن العلاء بن حسان البصری  
القیسی ثقة مشهور را حافظ من علماء اهل البصره و حسین المعلم و ابن یونس

[illegible]









فتح البکرین الی شنبہ و جمعہ سے

مسند بنون ثم دال مصغرا بن داود المصنف المحسب وابنه حميد ضعيف مع امامته ومعرفته  
 كان يلقن حجاج بن محمد متخذه انتهى بلكه خور سوطي در لالي مصنفه ضعيف كرون ابو داود ولسا  
 مسند الزكاتب المصنفات ابن الجوزي نقل مسازد كما لا يخفى على المتابع اما ابو بكر بن ابي شيبه  
 پس فضائل عليه ومحاسن عليه وبلالت قدره وسمو ذكره وازبان رز خلافت است احتياج اظهار ندارد و بخاري و  
 مسلم و ابو داود و نسائي و ابن ابه از خوشه چينان افادات او مستدكر روايات او را در صحيح خود مي آورند  
 و اثر احمد و معتبر سيبه منادى در فريض القدير ميفرمايد بن ابي شيبه المحافظ الثبت العادل النظير  
 عبد الله بن محمد بن ابى شيبه الجبسي الكوفي صاحب المسند والاحكام والتفسير وغيرهم اسمع من  
 ابن ابي شيبه المبارك وابن عيينه و تلك الطبقة وعنه المتبحران و ابو داود وابن ماجه و خلق  
 قال الفلاس ما رايت المخطئ منه چون ابن بزرگ البخاري روايت نموده زليفه ثاني بامران بيت  
 حضرت فاطمه عليها السلام بنا بر تفرج شاه ولي الله در راز الهه اخبار روايت فرموده بنا بر بزيارت ابن دزيبها  
 مقدوح و محسود و خواب بود هر گاه حال حبي از بن افاضل بزرگان و دانش ايمان كه سوطي اخبار تخلص  
 تحس بر آورده كه با جمع ساخته بود ديدي و فضائل و قواعدها اينها از زبان اوقات متهمين اعلام ناقص  
 شيبه غالبا حالات بعض مفسرين در گريم كه از همان طبقه اعني طبقه ثابته و ثابته نديايد شفت و گويد  
 حال انحضرت كه سوطي اخبار ابدت نظر چيده و بر ديگران برگزيده بود و احتياج بذكر حال پرستشال در مقيده  
 و جال انكه اهل ضلال نبوي ليكن تيمم المرام محسوم كه بذكر جمعي از باغي ماندهگان هم پردازم و بنسبت محامد و مناقب  
 فضائل و مناقج و محاسن و مكلام ايشان اضر از ثوابت سازم پس بدانكه از انچه است زهرى كه صاحب  
 فضائل ابره و مقالات بابره بود شيخ عبدالحق دهاوي پرستشال او در رجال مشكوه مى سازد الا ما  
 المعروف احد الفقهاء و المحدثين و العلماء الاعلام من التابعين بالمدينة المشار اليه  
 فنون علم الشريعة انتهى و اعو كلف تفسير الحديث را عنوب يا ورنسته و از انتساب آن بجناب  
 امير المؤمنين عليه السلام ابر و نرش كرده حال انكه با اينهمه فضل و علا بصحبت مراتبلا بوده و بسبب قلت ديانت  
 و انما خيانت و ترك المانت قبائح معتكرات و شئنا لعلالات ايشان مى ويد و بران سكوت ميور زير در  
 هني عن المنكر دل مى درويد و همچين جهت اقران و دانشال او كه علماء زمانه الوقت بودند بر او مواظف و مكره  
 و سخام ملام و طعن بر او ميوزند و همچين تمقطين و تحقير و تعيير او مينمودند شيخ عبدالحق در تحصيل الكمال

[illegible]



لشهر وعقد قوا علماء الاخرة فمقرتهم حيا طوقد قال صلى الله عليه وسلم من يري ارجفا  
 يعني من سكن الشياطين ينفذ امره انبع العبيد غفلت الى السلطان افنت وقال صلى الله عليه  
 وسلم سيكون عليكم ايام تهرفن فيها فتكونون فمن انكر وفعل بهي ومن كره فقد سلم وكن  
 من رضى نتابع ابعده الله تعالى قيل افلا تاتواهم قال صلى الله عليه وسلم لا ما صابوا وقال  
 سفيان بن عيينة واداه يسكنه الا القمء الزاؤون للوليع وقال حذيفة مريض الله عنه  
 اياكم ومرا قوما يغفلون ما ي قال ابواب الامم يدخل احدكم على الاسلام فيجد فيه  
 بذلك ب ويقول له ما ليس فيها قال النبي صلى الله عليه وسلم العلماء  
 اصناء الزمان الى الله تعالى لم يخلفوا السلطان فاذا انصرا اذا لم يقدوا الزمان  
 فاحذر من علم اعلمهم ولا تفرقوا بين العلم والدين فاحذر من ياتهم في العلم فقال النبي  
 قلت يقولون قبل الا لا اله الا الله وثلاث ياتهم ابو ابي السلاطين فهو شر الناس فقال النبي  
 لا يفلح منهم الا الفيل الى ذلك قال سعيد بن المسيب اذا ياتهم العالم يغشى ان مراكبه  
 فانه توشه منه فانه له قال لا وراعي ما من شيء يغفر الى الله من وجعل من عالمي زورا  
 عاملا قال رسول الله صلى الله عليه وسلم شمل العلماء الذين ياتون الامم وخيار الامم  
 الذين ياتون العلماء وقال صلى الله عليه وسلم في من تعلم القرآن وتفق في الدين ثم يهرب  
 السلطان قلنا اليه وطعنا في يديه خاض في بحر من فانه توشه منه فانه له  
 سمع من ما يات بالعلم الى يوتي الى مجلسه فالاير جديس قال عنه فيقال الله حسنة  
 قال وكنت اسمع انه يقال اذا رايتم العالم يجي الى نيا فاقموا على بيتكم حتى ياتيكم  
 ثم ما دخلت قدامي السلطان الا وحاسبت نفسي بهذا الخرج فادري عسايا الله  
 وانتم تعلمون وتوفون ما القاه به من الغلظة والفظاظة فكلوا في الخفاة لاهل بيوتهم  
 ان انتم من الذين خول كفا فامع ان لا اخذ منهم شيئا ولا اسد منهم شيئا ثم قال  
 من اننا هذا شهر من علمنا من علمنا من علمنا من السلطان والرخم وعي ابو فوفه  
 اخبرني بالذي علي فيه منجاة لا يستقامه كره بخولهم عليه ان ذل لا يجيء اليه  
 بهم ولا المسكون فيمن كان قبلكم من له قدام في الاسلام فمعه رسول الله صلى الله عليه

قال عبد الله بن المبارك عني به سعد بن أبي وقاص رضي الله عنه وكان يغشي السلاطين فقعد  
عنهم فقال له بنوه باقي هؤلاء من ليس هو مثلك والعصبة والقدم في الاسلام فلو اتيتهم  
فقال نبي ان الدنيا جيفة وقد احاط بها قوم والله لا يستطيعون ان يشاركونهم فيها قالوا يا  
ابانا اذ اتيتك هكذا قال يا بني لان اموات مومنا معز ولا احب الي من ائمتنا منافقا سمينا  
قال الحسن رحمه الله تعالى خصهم والله اذ علم ان التراب باكل اللحم والسمن دون الايمان  
وفي هذا اشارة الى ان الدخول على السلطان لا يسلم منه احد من المتفاني البتة وهو مضل الايمان  
وقال ابو ذر سلمة واسلمة لا تغش ابواب السلاطين فانك لا تصيب من دنياهم شيئا  
الا اصابوا من دينك افضل منه وهذا لا فتنة عظيمة للعلماء وذرية صعبة للشيطان  
عليهم لا سيما من له هجة مقبولة وكلام حلو اذ لا يزال الشيطان يلقي اليه ان في وعظك  
لهم ودخولك عليهم ما يزيحهم عن الطاعة ويقدم شعائر الشرع الى ان يخيل اليه ان الدخول عليهم  
من الدين ثم اذا دخل لم يلبث ان يتلطف في الكلام ويداهن ويخوض في الشك والاطراء  
وفيه هلاك الدين وكان يقال للعلماء اذا علموا اعلموا فاذا عملوا شغلوا فاذا شغلوا  
فقدوا فاذا فقدوا طلبوا فاذا طلبوا هربوا وكسب عمر بن عبد العزيز الى الحسن  
رحمه الله تعالى اما بعد فاشروني يا قوم استعين بهم على امر الله تعالى فكذب اليه اما  
اهل الدين فلن يريد لك واما اهل الدنيا فلن يريد هم ولكن عليك بالاشراف فانهم  
يصونون شرفهم ان يدنسوا بالخيانة هذا في عمر بن عبد العزيز وكان ازهد اهل زمانه  
فاذا كان شرط اهل الدين المهرب منه فكيف يستتب طلب غيرا ومخالطة ولم ينزل السلف العلماء  
مثل الحسن والثوري وابن المبارك والفضيل وابراهيم بن لدهم ويوسف بن اسباط يتكلمون في علم  
الدنيا من اهل مكة والشام امثالهم الى الدنيا والمخاطبة السلاطين حتى قال بعضهم لو  
قيل من احق الناس لاخذت بيد القاضى وقلت هذا ونيزهري تديس در روايت سيكر  
وقال الذهبي في الميزان محمد بن مسلم الزهري الحافظ الحجة كان يدلس في التدارك انتهى  
واراجله جويسر بن سعيد رسته كه از جوين در روايت ابن ابي عمير و حضرت اهل سنت  
افسند تفسير او نميكنند و درين باره بر او اعتقاد ميورزند سالانه ابن معين

[illegible]

بن معول وسفيان الثوري وابن خزيمة عمار بن محمد قال يحيى القطان لم ار احدا من اصحابنا  
ترك ابا صالح سوى محمد بن هاني وقال محمد بن قيس عن حبيب بن ابي ثابت عن ابي صالح باذا  
سوى ابي هاني در غير ذلك قال زكريا بن ابي زائدة كان الشعبي يرمي ابا صالح في اخذ باذنه  
في نهزها ويقول ويلك نفس القرآن انت لا تحفظ القرآن وقال اسمعيل بن ابي خالد كان ابو صالح  
يكتب فحاش الله عن شيء الا فسر في ترويض ابن ادريس عن الاعمش قال كنا فاني صاها  
فهر على ابي صالح وعندك بضعة عشرة غلاما ماتوا في عنده شيئا ابن الديني سمعت  
يحيى بن سعيد يذكر عن سفيان قال قال الكلبى قال لى ابو صالح كل واحد منكم قد  
مفضل بن مهاجر عن معيرة قال لما كان ابو صالح صاحب الكلبى لم يصيب في شيء  
وقال بن معين اذا روى عنه الكلبى فليس بشي قال عبد الحق فاحكامه ضعيف جدا  
فانكر هذه العبارة عليه ابو الحسن بن القطان انتهى ونيز ويزان زكورست ابو صالح  
اسم هاني اسمه باذام تركه ابن مهدي وقواه غيره وقال ابو احمد الحاكم ليس بالقوي عند  
وانتبه اليه يحيى القطان قال لم ار احدا من اصحابنا تركه وما سمعنا احدا يقول فيه شيئا  
وارا اجماعه است ليس بن ابي سليم كذا في جملة مفسرين راويان صحيح حديثه است في جملة  
الاقوال في مخرج الافعال في كذا من علمائى كرام وفضلاء اعلام وادعيهم خير الانام عليه آلاف التحية والسلام  
بوده ووضوئست بمجاهد كشيرو و معروفست بن اقب غيرة كه فضل بن عياض اورا اعلم بل كوفينا  
ميدانند وراقطنى اورا صاحب سنت مينامد و حكم باخرج حديث او ميكنند و صوم صلوة بيار  
العلم في آواز و انكره اكثر الناس صيا ما وصلوة محبوب گرديد يا فني در درة الجنان ميگويد ليث بن  
ابي سليم الكوفي احد الفقهاء قال لفضل بن عياض كان اعلم من اهل زمانه في السنن  
و وراختصار ترتيب الكمال فنهى زكورست قال ابو عبيد الاحمرى عن ابي داود عن احمد بن  
يونس عن فضيل بن عياض كان ليث بن ابي سليم اعلم اهل الكوفة بالسنن قال و  
ابا داود يقول سألت يحيى عن ليث فقال ليس به باس في ايضا قال ابو بكر البرقائي  
سأله يعني للدارقطني عن ليث بن ابي سليم فقال صاحب سنن في مخرج حديثه و سلم به  
و خرج در او را از عالمين اسرار و ناقصين اخبار و موفين اعلم و مشهورين دلائل علم ميدانند

[illegible]







و قطان اور از روس دعوت بشمارد قال فی المیزان عبد الله بن النخعي المكي صاحب التفسير  
 اخذ عن حماد بن عمار عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير  
 بل كله عن القاسم بن ابي بردة قال قال ابو بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير  
 بن ابي بصير كان يتهمه بالاعتزال قال قال ابو بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير  
 يا اخي وكان جالس عنده بن سفيان قال قال علي سمعت القطان يقول ان النخعي من كبار علماء  
 وقال بن المديني ايضا اما الحديث فهو فيه ثقة واما الراي فكان قد يامعزليا وثقة  
 الجواليقي فيمن روى بالقل هو وروى ابا بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير  
 بن سليمان انتهى وفيه زياد في ريزان نقل عن النخعي وعقلاني في تفسيره نحو قوله يا ابا بصير  
 وفضل في و قبيل في تفسيره في ذكره في تفسيره في تفسيره في تفسيره في تفسيره في تفسيره  
 في تفسيره في تفسيره في تفسيره في تفسيره في تفسيره في تفسيره في تفسيره في تفسيره  
 و ابن معين نفى بانه زكروا فيكون الوداد وادوا وصف في تفسيره في تفسيره في تفسيره في تفسيره  
 اسما شاشته قال في الميزان عيسى بن ميمون ابو موسى المكي الجرجاني المعروف بابن ابيه له  
 صغير اخذ عن حماد بن عيسى بن سعد بن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير  
 القرآن عن ابي بصير وثقة ابو حاتم ابو داود ابو داود ابو داود ابو داود ابو داود ابو داود  
 معين ليس به باس و از جمله مفسران اعيان مقاتل بن حيان است که عابدی است  
 جلیل القدر و زاهدی است عظیم القدر و بزرگ است عوت و خلقی از کفار بشر است اسلام مشرف گردیدند  
 و از تبه خلافت بمنهج هدایت رسیدند و جمعی از فاضلین مثل عیسی بن میمون ابو داود و غیره  
 بتوثیق او پرداخته اند لیکن مقام حیرت اضطرار است که ابو الفتح از وی باب جرح و قدح این  
 عابد جلیل المنزله و امام رفیع المیزان عیسی بن میمون از وی که میگوید که در دست پاره  
 و بر اسب حفظ آبروی اعلام خود نسبت اشتباه با ابو الفتح کند و این تمکذیب بر مقاتل بن سلیمان که  
 او هم در خلافت کمترین مقاتل نیست بلکه القول امام شافعی جمله مفسران محکوم و زیر دست او بنده اند  
 و برای ایل حق اجازت خواندن هر کافر یک گشته شود و اسلام است بدو این خنزیر که بنظر خود محمد  
 مناقب ذوالشهادتین و الشیخ خوانند مقاتل بن حیان احتیاج نمیکند و او را نقد محمد در روایت

و قطان اور از روس دعوت بشمارد  
 اخذ عن حماد بن عمار  
 بل كله عن القاسم بن ابي بردة  
 بن ابي بصير كان يتهمه بالاعتزال  
 يا اخي وكان جالس عنده  
 وقال بن المديني ايضا  
 الجواليقي فيمن روى  
 بن سليمان انتهى  
 و فضل في و قبيل  
 في تفسيره في تفسيره  
 و ابن معين نفى  
 اسما شاشته قال  
 صغير اخذ عن حماد  
 القرآن عن ابي بصير  
 معين ليس به باس  
 جلیل القدر و زاهدی  
 و از تبه خلافت  
 بتوثیق او پرداخته  
 عابد جلیل المنزله  
 و بر اسب حفظ  
 او هم در خلافت  
 و برای ایل حق  
 مناقب ذوالشهادتین



فصل اول و کلمات استقاده از کتب مقاتل میفرمود و در آن نظر نمود و راه حمایت وقوع مطاعن امر می نمود  
و میگفت که طعن مردم در حق او از راه حسد است کما فی اعتقاد مختص و تالیف الخطیب کان ابو اهلیم  
بنظر فی کتبه فقیل ما للناس بطعنون علیه قال حسدا منهم له انتحی و یا فعی او از اجله علمای خود  
میشمارد که در راه ایمان میگوید کان من العلماء الاجلاء و خوب است و بیع ترا نیست که یوسف اعجمی که مولی قاضی  
فاضل مخاطب است اطراد می دهد مقاتل با عمر بن قیس و در وجه علیار رسانیده که فریدی بران غیر مستور است  
چنانچه در بیانات خرافات خویش جای که در احتجاج الحق اخذ علماء بقول جناب امیر المؤمنین علیه السلام  
و اگر کرده بخواب آن بسبب اشتغال ناز نصب عداوت آنها کن رکذب و فاحش خسارت برده اند  
چنین امر ظاهر و الهال چنین شرف با بر می رود و میگوید که اینک تفسیر منسوب است باین عباس و مقاتل و مجاهد  
و زهری و منسوب است بعلی احاد مسائل آن یعنی جناب امیر المؤمنین علیه السلام سوای احاد مسائل نیست  
چنانچه اصل عبارتش سابقا منقول شد و باز در اینجا عاده میشود و قال اما قولهم ان العلماء و الحكماء  
و المنسین یخذون بقرائه فذلک من البهتة التزوی و هالک التفسیر منسوب الی ابن عباس  
مقاتل الی مجاهد الی الزهری و منسوب الی علی احاد من مسائله انتحی این قولش صریح دلالت دارد  
بر آنکه او از اخذ کردن این است تفسیر از جناب امیر المؤمنین علیه السلام سر تا بدو انکار صریح می نماید  
و اگر کذب تر مزید میدانند و بمقاتل تفسیر منسوب بسیار و او را معدن علم تفسیر مقتضای این است  
در آن میگرداند و از آن ائمرا ابن عباس و زهری و مجاهد و یوسف و ابن مزین و ثناء و یوسف و اطراد  
در زمین نمی گنجید که خاکش بدان بمقابل جناب عالم علم لدنی و قائل سلونی بر هیچ مقاتل و در حقیقت  
نفسبت عداوت خود ظاهر ساخته حال آنکه او را عداوت و دیگر اعداوت مقاتل جای توجه مآثم است که تا درین  
و تحقیق را با این نیست و قریح او قصبات سبق ربوده اند بلکه تکفیر و تضلیلش نموده قیل و فعل و  
طایفه فرموده اند بخوابش این است که مقاتل با نیمه جابل فضائل تفسیر خود را که بنابر هر یک از طایفه گجراتی  
در تذکره الموضوعات شهرت یافته است نزد امام شافعی تفسیر صالح است کما ذکره النیسابوری  
لهذا عن الادمی و النیسابوری الاثنان از آثار موضوعه و اخبار مصنوعه پر ساخته بلکه خودش هم بدو لے  
و سابقه اولی در کذب و روغ و وضع و اختلاق داشت و از یهود و نصاری اخذ علم قرآن می ساخت  
و قائل میشد حق تعالی با مخلوقین بود و بهی بینان و ترجمه اش میفرماید قال ابو حنیفه افو ط جسد

و فی التشبيه حتى قال انه <sup>بعضه قابل لبعضی فی الاقناب حتى جعله</sup>  
 خلقه وقال كيع كان كذا با وقال البخاري قال سفيان بن عيينة سمعت مقاتلا  
 يقول ان لم يخرج الدجال في سنة خمسين مائة اعلوا الي كذا ان قال الجورجاني  
 كان دجالا جسودا وقال بن جهم كان ياخذ عن اليهود والنصارى من علم القرآن  
 ما يوافق كتبه ثم كان يشبه الرب بالمخلصين وكان يكذب في الحديث قال ابو معاذ  
 بن خالد المروزي سمعت خارجة بن مصعب لم استحل من بهيوى ولو وجد مقاتل  
 بن سليمان خلوة لشقت بطنه ودر كتاب مختصر نزيل الشريعة ذكره كورست مقاتل بن سليمان  
 البخاري المفسر كذا في من المعروفين بوضع الحديث ابن جرير بغدادى مختار تاريخ  
 بغداد ميفر ما قال اسحق بن ابراهيم الخطي اخبرني اسان ثلاثة لم يكن لهم في الدنيا  
 نظير في البدعة والكذب جهم بن صفوان عمر بن حنبل ومقاتل بن سليمان روى ابو يوسف  
 انه قال نجا اسان صنفا على الارض انقض عندي منها المقاتلية والجمية ليس الحال  
 فانظر اكمال نظر الصانع المعان در حال براخلال ابن قده اهل ضلال اهل غايه كبر كيكاه امام شيخي  
 در جستن بايتم تيره كوشيده كه جمله مفسرين الحكموم در دست قرار داده اورا سرگروه ومقتداي  
 مفسران نموده و تفسيرش را صالح گفته و اعور اورا بقا بابه جناب ابي المومنين عليه الصلوة والسلام درباره  
 تفسير صحيح داده و تفسير ايلست منسوب او دانسته بلو حجت زنديق صوف ملعون و بطرود و مخرج  
 يكديگر در دروغ و تمويه تشبيه موسوم قنده ارباب كفر و سوء اهل ضلال و جعل تلبيس محير البليس  
 فجعل و حال و اسحق بن ابراهيم خطي در كذب بدعت بدنيا نظيري براي او نمي يابد امام غلام الشين  
 بنجت متصف مي سازد بقدر و جرح او مي پردازد و تلميد رشيدش مبعوض تنهي او از اتباع علم  
 كسي انهي يابد و جورجاني اورا دجال حيو نام ميگذارد و خارج بن مصعب با صفت عدم استحلال مدي  
 سران دارد كه اگر بر او دست يابيش مثل خليفه ثاني نسكم اورا بشكان و از اين جمله است سدي كبير  
 كه از كنه مشابه و مشايخ بخاري است مسلم بن الحجاج و ارباب سنن اربعة از روايات كثيره و صحاح خود  
 اخراج کرده اند و ائمه ايلست از سده رقيه عتيه عليه فيض ياب شده اعلام ايمان جليل الشان  
 از او روايت نموده و بنا بر ارشاد حليمي در ارشاد علي ما نقل عنه السيوطي في الاقان تفسيرش

استقصاء الامم و اخبارهم  
 ٢٤٢

تفسير صحيح  
 تفسير ايلست  
 تفسير مفسرين  
 تفسير مفسرين  
 تفسير مفسرين

امثل افضل تفاسیر است و ابن عدی که مناوی در فیض القدر شرح جامع صغیر بخش گفته الحدیث  
 الاعیان الذین طافوا بالبلاد و هجر الوسا و اصابوا السهام الخ اور استقیم الحدیث و صدق  
 طائفی و اند و سمعنا فی اورائقه و مامون میداند و از اسمعیل بن ابی خالد نقل میکنند که سده  
 عالم تر بود بقمران از شعبی شریک با آن جلالت قدر که کمتر کسی در آن شریک و سهیم است میگوید  
 که بر عدم کتابت جمیع ملفوظات احدی ندامت نکردم خبر سدی و یحیی بن سعید میگوید که نه شنیدیم  
 کسی را که ذکر کند سدی را مگر بخیر و احدی او را ترک نکرده و ابوبکر بن ادیس ابی سعید بن حبیر عالم تری  
 از بقمران در جهان نمیباید و بر سفیان ثوری اورا مقدم میگذازد در تدربش شرح تقریب کورت  
 قال ابوبکر بن ادیس لیسر احد بعد المصنعا اعلامه بالقران من ابی العالیة و بعده سعید  
 بن حبیر و بعده السدی و بعده سفیان الثوری و یافعی در مرآة الجنان میگوید الامام السدی  
 المفسر الکوفی المشهور و در تزیین القذیب تبریزه و مسطور است قال ابن عدی هو عندک مستفید  
 الحدیث صدوق و در انساب سمعنا فی نسبت سدی مذکور است و المشهور فی هذه النسبة اسمعیل  
 بن عبد الرحمن بن ابی ذؤیب و قبل ابن ابی کريمة السدی الا علق مولی زینب بنت قیس  
 بن مخزومة من بنی عبد مناف حجازی الاصل سکین الکوفی فذی روی عن انس بن مالک رضی الله  
 عنه و عبد خیر و ابی صالح و قد رأى ابن عمر رضی الله عنهما و هکذا السدی الکبیر ثقة مأمون  
 روی عنه الثوری و شعبه و زائدة و سماک بن حرب و اسمعیل بن ابی خالد و سلیمان النخعی  
 و ما تیسینة سبع و عشرين و مائة فی امارة ابن قتیبة و کان اسمعیل بن خالد یقول  
 السدی عالم بالقران من الشعبی قال ابوبکر اسجد بن موسی بن مردويه الحافظ  
 اسمعیل بن عبد الرحمن السدی یعنی ابی احمد صاحب التفسیر و انما اسم السدی  
 لانه نزل بالسدة و کان ابوه من کبار اهل اصبهان توفي سنة سبع و عشرين و مائة  
 فی کلاية بنی مروان روی عن انس بن مالک و ادھر که جماعه مراجع ابی انبی صلی الله  
 علیه و سلم من هم سعد بن ابی وقاص و ابی سعید الخدری و ابن عمر و ابو هريرة و ابن عباس  
 حدث عنه الثوری و شعبه و ابو عوانة و الحسن بن صالح قال ابی حاتم اسمعیل بن  
 عبد الرحمن السدی الا علق مولی زینب بنت قیس بن مخزومة اصله حجازی یعد الکوفیین

۱۲۳  
 استقامت و التماس جلد ثانی

مالک ابن انیس بن قیس السدی  
 و فی المرحلة و سکون  
 التماس السدی و سکون  
 السدی المرحلة و الکوفیین  
 و بنی سدر و الکوفیین  
 ۱۲ تحصیل ۳۱۰



تفویک بقول مانند مت علی رجل لقیته ان لا اكون کتبت کل شیء لفظ باله التمسک  
قال یحیی بن سعید ما سمعت احدا يذكر السدی الا یحیی و ما ترک له احد در انھان  
عن الجلیبی فی الارشاد و ذکر است و تفسیر اسمعیل السدی یورده باسانید الی ابن سعید و ابن عباس  
و روی عن السدی الائمة مثل الثوری و شعبه لکن التفسیر الذی جمعه روی عنه  
اسباط ابن نصر و اسباط لم یقفوا علیه غیر ان مثل التفسیر تفسیر السدی انتھی و شاه  
عبد الغزیز صاحب تصحیح ابن سدی از معتبرین وثقات اہل سنت می شمارند چنانچہ بتقلید کاتبی میفرماید  
مثل سدی کہ دو کس اند سدی کبیر و سدی صغیر کبیر از معتبرین وثقات اہل سنت است و صغیر از ضعیفان  
و کذا ابن سبت و رافضی غالی است انتھی مقام حیرتست کہ چنین صغیر و امام شیعہ و معتقد ای تخریر را  
بہ تفسیرش افضل و امثل تفسیر سنیہ است بمثل مثالب فضل و قبائح معیور از ابن سعید و  
حدیث او ضعف اثبات میند و ابو حاتم و ابن اثیر و ابن حجر و ابن قیام و ابن کثیر و ابن عساکر  
کہ با ثبات هیچ خطی از علم قرآن بر اسے اورا نمی نیشود و ہر گاہ شخصی باو گفت کہ سیدی خطی از علم قرآن  
داود السدی کہ سیدی کہ تحقیق کہ او داده شد خطی از جمل بقبر ابن مہدی ہم اورا ضعیف می نامند  
اورا بقب کذاب موصوف میسازد و میفرماید کہ در لہرہ کذاب بودہ یکی از ایشان سدی و دیگری کلبی  
و ہبی و غیر ان میگنید اسمعیل بن عبد الرحمن بن ابی کویما السدی الکوفی عن ابن سعید و ابن  
السنہ و جملہ و عنہ الثوری و ابو یوسف بن عیاش و خلق و رأی ابی اسیر و قال یحیی القطان  
لا بأس بہ و قال احمد ثقفی و قال ابن معین فی حدیثہ ضعیف و قال ابو حاتم کہ لا یصح فیہ و قال  
ابن عساکر و عنہ و روی عنہ عن یحیی بن سعید بن عبد الرحمن قال مر ابی اسیر عن یحیی بن  
السدی و هو یفسرہم الامم فقال لہ انہ یفسر تفسیر القوم و بہ قال عبد اللہ بن حبیب بن  
ابی ثابت عن الثعلبی و قیل لہ ان اسمعیل قد اعطى خطا من علم القرآن قال اعطى  
خطا من جمل بالقرآن و قال القلاء عن ابن مہدی ضعیف و فیہ زہر من مطہر است و قال  
ابن سنان عن معمر بن عوف قال کان بالکوفی فکان ان فأتاہا السدی و الکلبی و در کا  
تہرہ او گفتہ قال ابو حاتم کہ یحیی بہ انتھی و در تفسیر ان ذکر است قال السدی کہ کذاب شہادہ  
السدی و قال ابو اسیر عن ابن مہدی عن یحیی بن سعید عن یحیی بن سعید عن یحیی بن سعید عن یحیی بن سعید

استقصاء الامم و جملہ  
ابن سعید

ابن سعید  
ابن سعید  
ابن سعید  
ابن سعید

تفسير ونسب مذهب ايان شريف الحسبي ابن خلکان در ترجمه او گفته صاحب التفسير و علم النسب کان  
 اماماني هذين العلماين و جمعي غير جمعي كثير ازهاکات اعلام الهند از روایت دارد و ترجمه ای از  
 در صريح خود روایت میکند و بر مقاتل بن سليمان که جلالت نشان او سابقا در ایفای شریک دارد و نقلات  
 ابرست از در باره تفسیر سنی شده در و یا تشیيع قبول شنیده اند و حسن بن عثمان قاضی تمام عالم را  
 بقرای و حجاز تفسیر بسیار و علم الی حنیفه و تفسیر کلبي و معنای محمد بن احقاق فی تفسیر الکمال و حاشیه  
 الکاشف قال ابو احمد بن عدي و الکلبی غیر ما ذکر است احادیث صالحة خاصة عن ابي صالح  
 وهو مشهور بالتفسير وليس له بعد تفسير طويل منه ولا اشيع منه و بعد ما مقال بن سينا  
 الان الکلبی تفسیر علی مقال بن سينا تفسیر الکمال و تفسیر الکلبی التوفيق و الکمال و الکلبی  
 بالشرح البشير المسند و تفسیر ابن عیینة و حجاز و حنیفه و تفسیر غیر محمد تفسیر النور و تفسیر البرک  
 الاقمار السیوط قال ابن عدي فی الکمال الکلبی احادیث صالحة خاصة عن ابي صالح وهو مشهور  
 بالتفسير ليس له بعد تفسير منه ولا اشيع منه و بعد ما مقال بن سينا الان الکلبی تفسیر الکمال  
 مقال من المناصب الرديئة و درین سطر است قال ابن عدي و تفسیر الکلبی سفیان و حنیفه  
 و جماعه و در مذهب بالتفسیر و ابن جریر و تفسیر و حنیفه و تفسیر الکلبی و حنیفه و تفسیر الکلبی  
 الفاضل و بعد ما مقال بن سينا تفسیر الکمال و حنیفه و تفسیر الکلبی و حنیفه و تفسیر الکلبی  
 انقی و تفسیر که جلالت فضائل و حال تفسیر و تفسیر الکلبی و حنیفه و تفسیر الکلبی و حنیفه  
 گرفته و از نشان شیخ سلفا قدسین و علما سابقین و تفسیر و از اهل حق قرار داده عرض او را و جمعی از  
 گفته چنانچه در بیجاچه تفسیر خود میگوید و ذوقه و تفسیر و تفسیر الکلبی و حنیفه و تفسیر الکلبی  
 و الحبل عن العویض المشکلا و الرد علی اهل الزیغ و التیارات کما شیخ السلف الماضیین  
 و العلما السابقین من التابعین و اتباعهم مثل مجاهد و مقاتل و الکلبی  
 و السدی و رضی الله عنهم اجمعین و لكل من اهل الحق منهم في غير حق خصوص و  
 سنی مشکوراتی و تفسیر کلبي را سابقا و الحديث نیز اند قال فی کتاب اصول الفق  
 ليس من انهم بوجه ما يسقط به كل حديث مثل الکلبی و تفسیر الکلبی و حنیفه و تفسیر الکلبی  
 الشورک و اصحابه مع جلالة قدره و ثقته في العلم و الورع و شارح



در کشف الاسرار طاعن کلبی را با قطع ثابت ندانسته بلکه محض شبهت پنداشته بلکه کلبی را بسیار عیب  
 بنامیعه حسن بن عماره و سفیان ثوری گرفته و گفته که او مثالش اگر چه طاعنین در هر یکی از ایشان  
 زبان طعن می راز کرده اند لیکن علو درجه ایشان در دین و تقدم رتبه شان در علم و در مانع است از قبول  
 این طعن و در حدیث ایشان و بصیرت تمام باز گفته که اگر حدیث کلبی امثال او را مردود شود و انقطاع  
 روایت و اندر اس اخبار لازم آید زیرا که این انبیاء علیهم السلام کسی یافته نشده مگر اینکه ادلی چنین که موجب  
 مرجح باشد در آن یافته نشود الا من شاء الله تا زم بریزید فرست و کمال حمایت این بزرگ که برای سیر  
 کلبی اکثر محدثین در روایت و علما و فضلا و محققین و متعین و متوین و مقدسین و اکابر و در ائمه  
 و مجروح شمس العار این بزرگ که سابقا هم مذکور شده بایستند که بایستند عاری حقیر دلائل دارد بانه و بده  
 عبارت قوله مثل الکلبی هو ابو سعید محمد بن السائب الکلبی صاحب التفسیر و يقال له ابو النضر  
 ايضا طعنوا فيه بانه بروی التفسیر کل آیه عن النبی صلی الله علیه و سلم و یسمی زائدا الکلبی  
 و بانه روی حدیثا عند الحاج فقال عن ابن عمر بن علی رضی الله عنه  
 فلما خرج قيل له هل سمعت ذلك من الحسن فقال لا ولكنی رویت عن الحسن غیظا  
 و ذکر فی الانساب ان الثوری و محمد بن اسحاق یرویان عنه و یقولان سئل ابو النضر حتی  
 لا یجرب قال و کان الکلبی سبائیا من اصحاب عبد الله بن سباص و اولئک الذین  
 یقولون ان علیا لم یمت و انه راجع الی الدنیا قبل قیام الساعة و میلاها عدل کما ملئت  
 جورا و اذا راوا سحابة قالوا امیر المومنین فیها و الرعد صوته و البرق قوسه حتی یتبرأوا  
 و قال من قوم اذا ذکر و اعلموا یصلون الصلوة علی السحاب فمات الکلبی سنة  
 ست و اربعین و مائة و امثاله مثل عطاء السائب و الربیع و عبد الرحمن و سعید بن عمرو  
 و غیرهم اختلطت عقولهم فلم یقبل روایاتهم التي بعد الاختلاط و قبلت الروایات  
 التي قبله فان قيل ما نقل عن الکلبی یوجب الطعن عاما فی شیخی  
 ان لا یقبل روایاته جمیعا قلنا انما یوجب ذلك اذا ثبت ما نقلوا عنه  
 بطریق القطع فلما اذا الفهم به فلا یشیت حکمه فی غیر موضع التهمة و ینبغی ان  
 لا یشیت فی موضع التهمة ایضا الا ان ذلك یورث شبهة فی الثوب

استفادوا من تمام خبره  
 ۲۶۹

وبالشبهه تزد الحجة وينتفي في ترجيح الصدق في الخبر فلان لا يثبت اوصافه  
 ليس كل من انهم بوجهه ساقط الحديث مثل الكلبى وعبد الله بن طهيرة والحسن بن  
 وسفيان الثوري وغيرهم فانه قد طعن في كل واحد منهم بوجه ولكن علو درجته  
 في الدين وقدم رتبته في العلم والورع منع قبول ذلك الطعن فحقهم ومن لا  
 حديثاً لهم به اذ لو راجع حديث امثال هؤلاء بطعن كله لاحت انقطع الرواية وانما  
 الاخبار اذ لا يوجد بعد الانبياء عليهم السلام من لا يوجب فيه ادنى شئ مما يوجب  
 الا من يشاء الله تعالى فان لم يكن يثبت الى مثل هذا الطعن فيجدل على احسن الوجوه وهو  
 فصل المصداق كما ذكرنا في حفظه وجمال الدين محمد شاه الزاكا بر تفسير خود ميديا في روضة الاحكام حال حضور  
 اسمعيل ميرزايد كه نو وند كه ديام ديكر در شومعين باش تا انچه در سب و كيد رسد در ان موضع توقف تا او بنزد و اندر  
 موالم التفسير في كلبى كذا كما بر تفسير سب كه كياسا در موضع تو نمودنتى وقاضى ابو عبد الله محمد بن عبد الله بن علي  
 العامر ذكرنا في نسخ و نسخ ميرزايد قد خرجت هذا من التقاسيد التي سمعها من الائمة رحمهم الله منها ما  
 سمعت من الاستاذ الامام ابى اسحاق ابراهيم بن محمد كذا في تفسيره في وجه الله مثل تفسير  
 مقاتل بن سليمان والكلبي والكلبي غيرهما ومنها ما سمعتهما من الجاهل الامام الحسن بن علي محمد بن حسن  
 المهر و ابى السقاء المصنف من ائمة الحديث الى ان قال ولا يعتمد الا بما صح عندك  
 بتواتر واستفاضه او روى في الصحاح بغير طعن الطاعن والله الموفق لذلك  
 الخ ازين عبارات ظاهرست كه قاضى ذكر در امرنا نسخ و نسخ كه ما در احكام اسلام و مسماط  
 استنباط مسائل حلال و حرام است بر تفسير كلبى اعتماد نموده و احاديث آنرا از ائمة الطائفتين  
 دانسته يام و مسما بتواتر و استفاضه يام روى في الصحاح بغير طعن طاعن مقام تفسير است كه  
 چنين امام جليل الشأن را بر طاعن و مخايزى و فضائح و مشالب آلوده ننمى او را كاذب  
 مسيگويد و ديگر كه نداء جمهورى بكفر و بيدى و ضلال و الحاد او ميديد و امام احمد بن حنبل  
 نظر در تفسير او حلال نميداند و ابى حبان فساد و ضرب و وضوح كذب او ظاهر تر از ان ميديد  
 كه حشمتي باغ اغراق در وصف دانشنده باشد في الميزان للذهبي قال احمد بن زهير  
 لا احمد بن حنبل يحل النظر في تفسير الكلبى قال لا عباس بن معين قال

مجله کلبی  
 در  
 و شاهد آنست که

الکلبی لیس بقه وقال الجوابان وغيره کذاب وقال الدارقطني متروک وقال ابن جبار  
 مذهبه في الدين ووضوح الکذب فيه اظهر من ان يحتاج الى الاعتراق في وصفه  
 وظهر طاهر کبراني قد ذکره الموضوعات گفته قد قال احمد في تفسير الکلبی من اوله الى اخره کذاب ولا  
 يحل النظر فيه واز منحه است علی بن طلحه کي اذ روات تفسير ابن عباس است وسمي  
 نسخ او مرتصف بحدوث انسته واما احمد بن حنبل باخرته در ستایش آن کوشیده که ارشاد میفرماید  
 که اگر کسی برای قصه تحصیل آن رحلت بمعنی زیاد نباشد و جناب بخاری هم بر آن اعتقاد نموده  
 چنانچه در اتقان مذکور است و قد ورد عن ابن عباس في التفسير ما لا يحصى كثيرا وعنده رواية  
 وطريقه نسخة فمن جدد هاترين علی بن ابی طلحة الهاشمي عنه قال احمد بن حنبل مصر  
 صحفة في التفسير واهل علم بن ابی طلحة لورجل رجل فيه الى مصر فاصلا ما كان  
 كثيرا اسندنا ابی جعفر النحاس في ناسخه قال ابن حجر وهذه النسخة كانت عند  
 ابی صالح كاتب الليث رواها عن معاوية بن صالح عن علی بن ابی طلحة عن ابن عباس  
 وهي عند البخاری عن ابی صالح وقد اعتد عليه سافي صحیحة فيما يعلقه عن ابن عباس  
 واخرج منها ابن جرير وابن ابی حاتم وابن المنذر كثير ابوسايط بن نهم وبنی صالح انتهى  
 حال باختلاف این نسخ جدید و عجیب حیرت اهل خبرت است که اول ارسال در آن واقع است که این ابی طلحه  
 انابن عباس سماع نموده چنانچه در اتقان گفته و قال قوم لا یسمع ابن ابی طلحة من ابن عباس التفسير  
 اتقا اخذ عن مجاهد وسعيد بن جبیر انتهى لیکن ابن جریر قائلی نبود کوشش با این و تدبر بسیار  
 دست و پا زدن بجهت و امل بسیار جوابی بر آن آورده چنانچه سیدوطی متصل عبارت سابقه گفته قال ابن جریر  
 عرفت الواسطة وهي ثقة فلا حذر في ذلك انتهى وکثر من قائلین را درین جواب گفته است زیرا که ثقة  
 بودن واسطه محل کلام است چه مجاهد را ابن حبان بستی که جلالت فضلش غیر مستور و علو مقامش مشهور از  
 صفه اشعار کرده و ثانیاً آنکه علی بن ابی طلحه را این همه جلالت و بی در ضعفا و مجرد حسین می شمارد  
 و بسیار از تفسیر او را که معویه بن صالح از روایت کرده محتج و محال یعنی دروغ میفرماید و معنی دانند  
 و از امام احمد بن حنبل نقل می آرد که جناب او فرموده که علی مذکور است بسیار منکره روایت میکنند و از  
 ابوداؤد نقل بسیار ذکر او این ابی طلحه را احتیاج بخارجیت میکنند که میگوید کان یری السیف

۲۸۸  
 نسخة من التفسير  
 واهل علم بن ابی طلحة

فتح علی ابن ابی طالب

[illegible][illegible]

دعای و درودهای بسیار  
الهیست که منتهی به حسن  
و ابرویین است و این کتاب  
الخط از صاحبین است که  
۱۵ ورق ۱۲  
۵۴  
التوحش التزم علی طایفان  
در بیان کفر و فساد  
۱۲

بغير اسمها ويحدث المجلس فقد اذيت وانيت وهو من احتج به مسلم دون البخاري في ترك  
الحاكم يروي في مستدرر ركه احاديثه ويقول هذا على شرط البخاري فيهم فذلك ويكره  
دبرين قدره في تصحيح جناب بخاري الكفاية انصاره انوار كره في حال غايته ابو صالح  
كاتب ليرث كذا ابن صالح راوي الشيخ است ويزيد في بخاري انما كره في غير صالح است احمد بن صالح  
اورا متهم ميگويد وليس بشي ودر حش اطلاق ميكنه ويحيى بن كير هم در حق او چيزي ميگفت سعيد بن منصور  
بسبب كمال سعادت ورساوت بخرم ابن معين گوش نميكنه واز قرح او باز نمي آيد وصالح از غايته صالح  
وسد او توشن ابن معين بحساب نمي آرد وكنه يابن صالح پيش نظر دارد و ميضربا كه ابن معين توشن او  
مي نمود و نزد من تركيب كند ز به حديث ميشود و نسائي او را ثقة نميدانند ويحيى بن كير را دوست تر از وي ميگيرد  
وابن المديني از روايت نمودن از و تخاشي دارد و ميگويد كه چيزي از و روايت نميكنم و يحيى هم ابو جعفر  
ذيل در تحا و رعايه او قهار است بر سرش بحببت روايت حديثي مكنه و بخلق و فضيلت خلفا بر ميگيرد  
قال في الميزان عبد الله بن صالح بن محمد بن مسلم الجبهي المصنف ابو صالح كاتب الليث بن  
سعد علي الامواله هو صاحب حديثه و علمه اكثر واه من الكبر حدث عن معاوية بن الحر والليث  
وموهبي بن علي وخلق وعنه شيخه الليث وابن دهب وابن عدي واحمد بن المزيان والنا  
قال في عبد الملك بن شعيب بن الليث ثقة مأمون سمع من جده حديثه وقال ابو حاتم  
سمعت محمد بن عبد الله بن عبد الحكم وسئل عن ابى صالح فقال قد نسا نى عني  
اقرب رجلا الى الليث لزمه سفر او حضرا وكان يخلو معه كثيرا لا ينكر مثله ان يكون  
قد سمع منه اكثر مما اخرج عن الليث وقال ابو حاتم سمعت ابن معين يقول اقل  
احواله ان يكون قرا هذه الكتب على الليث واحب حاله و يمكن ان يكون ابن ابي ذئب  
كتب اليه بهذا الوجه قال وسمعت احمد بن صالح يقول لا اعلم احدا روى عن الليث عن ابن  
ابى ذئب الا ابو صالح وقال احمد بن حنبل كان اول امره مما سكاة فسد باخوه يروي عن الليث  
عن ابى ذئب لم يسمع الليث من ابى ذئب شيئا وقال ابو حاتم هو صدوق امين ما  
علمته وقال ابو زرعة له يمكن هذا من محمد الكذب كان حسن الحديث وقال ابو  
احضر ج احاديث في اخر عمره انكر وها عليه يري انما هما اقل خالد بن يحيى

استغفر الله عني  
٢٨٠



اربعه بابا بگویم و عثمان علیاً جعلهم خیر اصحابی فی اصحابی کلهم خیرة قال سعید بن عمرو  
 عن ابی زرعة عن ابی ابی صالح بن خالد بن یحیی فی حدیث زهره بن سعید عن سعید و لیس  
 اصل انتهى را اگر کتاب لیث عبد الله بن صالح بن مسلم علی است چنانچه ابو الحجاج مزی آنرا صحیح دانسته  
 کافی المیزان پس او هم مقبول است و تحقیق او را در کتاب المغفار ذکر کرده قال فی المیزان قال لا یتم عمل  
 ابو عبد الله عن عبد الله بن صالح بن مسلم الذی کان یبغض قال ما دمی ما کتبت عنه و کان فیما ظننت  
 لم یجبه قلت ذکره الثعلبی فی کتابه فلان ذکرته و از آنجمله ابن جریر است که جامع کمالات  
 و مریم و آیات است و با وی طریق تصنیف و تالیف و عادی طومرین شریفی تا آنکه یحیی بن سعید سیر الک  
 مزجیش داده و این همه دست از نفسش برنداشته اند علی بن در حال شکوه تیر مجریه و یسیر و یاهد الاعلام  
 المشهورین کالکشف المعدادین و اول من صنف فی الاسلام فی قول قال ابن عیینة سمعته یقول  
 ما دون العام تکلیف حد و قال یحیی بن محمد بن الحسن بن واریت ما انا من خلق الله اصدق الوجود  
 من ابن جریر و قال یحیی بن سعید هو انبث من مالک انتهى و بی او را در کتب فیه ذکر میکنند و صحیح  
 موضوعات و مردم مبالغت در افتاد و آیات و از کتاب تدلیس که فتنه است آن سابقا شنیده می باشد چنانچه  
 حیث قال فی میزان الاعتدال عبد الملك بن عبد الله بن جریر ابو خالد البکلی حد الاعلام  
 التقاتیل لیس هو فی نفسه عجم علی ثقته مع کونه قد تزوج بنحو من تسعین امرأه  
 نکاح المتعة کان یری الرخصة فی ذلك و کان فقیه اهل مکة فی زمانه قال عبد الله  
 بن احمد بن حنبل قال ابی بعض هذه الاحادیث الق کان یرسلها ابن حبیرة  
 احادیث موضوعه کان ابن جریر کلابی من این یاخذها یعنی قوله اخبرت و  
 حدیث عن فلان انتهى و از آنجمله حجاج بن محمد مصعبی است که تفسیر او را در کتاب مجمع  
 و متفق علیه کافی الا ان نقله عندی و در حجاج بن محمد بن محمد بن جریر بن محمد بن جریر و ذلک  
 مصحح متفق علیه انتهى ما لا ینکره در آخر مختار گردیده فی المیزان و روی ابراهیم المهری اخبر فی  
 صدیق قال لما قدم حجاج بغداد فی آخر مرة خلط فرأاه ابن معین یخلط فقال لا یب  
 لا تدخل علیه ابدا و فی حاشیه الکاشف فی توجیهه و کان قد تغیر فی اخر عمره و یحیی  
 الی بغداد و اختلاط را وی در آخر موجب تشیع بر اراج روایات او بنام فاد و فی السی بنامه

و متفق الا انی جلیفی  
 ۲۸۲  
 جامع حدیث و روایات  
 احوال و سیرت  
 و مناقب









القاضى ثنا ابو شيخي ابي عبد الله بن محمد بن الحسن قال قرأ علينا عثمان بن ابي شيبة بطبقة ثم خبازين  
 وقال محمد بن عبد الله بن المنادى قال لنا عثمان بن ابي شيبة بن والدة في ابي سورة  
 وهو قال مطهر بن قرأ عثمان بن ابي شيبة فغضب بدينهم اسدوا راصنا بفرقة واعليه فقال قرأ  
 حنيفة عندنا بدد عند قال علي بن محمد بن كاس الخنفي ثنا ابراهيم بن عبد الله الخنفي قال  
 قرأ علينا عثمان بن ابي شيبة تفسيره فقال جعل السفينة في رجل احبته قتل انما هو  
 السقاية فقال انا وادخي لا تقرأ لعاصم كين يري في تصحيقات غريبه را محمول بر دمايه و مزاج  
 عيسا زو و بعد ان كاذبا نابت و توبه ازان دار و حيث قال قلت كانا كان صاحب كتاب قوله  
 ذلك انا لنتي خود ظاهر است كه و است مزاج ياد ان هم و قرآن في اقليم غازی في سراسر بن فسق و اوقات  
 و و قرآن توبه از و خير معلوم پس را عثمان و از و بر فاست مقدر و حيث و مجر و حيث او كمال ضوحيات است گردید ازین  
 طبعين تر آتست كه از اهل بي باكي تناسل استحقاق كه از شيوخ و اهل علم است بود بغير من مطلق فرغ باز كردن  
 و دروغ و سكر و و حياش بر او ناگوار بود قال في الميزان دبا ما مضى قال ابو ابراهيم بن ابي طاهر  
 ابا فقه دخلت عليه اى على عثمان بن ابي شيبة فقال لى الى متى لا جوت اسيرى فقال  
 شيخي من تلك ايقنى صوت شيخه فقال عني ثاويك ابا فقه الى جوى انتهى حتى يركب كبره عجب  
 كه از اين سوال و جواب عروى بنى بود و جواب بنى در مقام اصلاح شتاتع بنده كان همي پايه كبره و متناهي  
 انما هم يسمون اللسان بود و تصدان بالذات نكره كين چون خبايه و فاحش براسا يان برسانيد  
 كه ياد و نه انك ابراهيم بنى پاره از راه حرارت ايمانى برين حرف بياهم پاره گشت شيخي مثل توفيقه  
 سر شى مثل او ميكنند بنى باري جلاله و قمار و رضى چنين شى فبيع المقدر غير بزرگان ميارم از كبره شش  
 نكره بان حرفه را تا كيد و الصلح و جش عاده فرموده از صلح يعجبش سر تا فته كبره بنى برز بان ورد  
 از نكته تا ويل و سويل و قال تسل را مسامحي باقى مانده اكنون حال طبقه را بجهه پايه شش شنيده  
 با ابراهيم بن سويل و در اتقان بعد بيان طبقه ثاويه سفير بايد و بعد هم ابراهيم بن ابراهيم بنى و كنه  
 ابراهيم بن تفاسير و اعطيا اثم ابي حاتم و ابن ماجة و الحاکم و ابن مهدي و ابو الشخير بن حيا و ابن  
 في اخرون و كلها مستند الى الصحابة و التابعين اثم ابراهيم بن ابراهيم بنى فيها غير ذلك الا ابن جبر و يافانه  
 يتعزى لتوجيه الاقوال و ترجيح بعضها على بعض الاعراب و الاستنباط و نه و ينسوقها

نسخ  
 ابراهيم الخفاف  
 بنى و ابراهيم بنى و ابراهيم بنى  
 ابراهيم بنى و ابراهيم بنى

مقتضى الاثر  
 ابراهيم بنى



وقال ابو حامد اللاسفلاني لو سافر رجل الى الصين حتى يحصل له كتاب تفسير محمد بن جرير  
لم يكن في ذلك كثر او محاسن في مجاهد ومكارد وسنابق وثوق واعتقاد ودوابن جرير بن طاهر طبقات سبكه  
وطبقات السنوي ومدنية العليم زمني ومعجم الادب الحموي وتاريخ ياقوتى وفيات ابن خلكان وطبقات تقي الدين  
ابو بكر اسدي وانساب معالي و تراجم الحفاظ سير الامم من معتقد فان بدخشانى و ختم تاريخ تاريخ  
خطيب بغداد و ترتيب الاسماء نووى وغير ان مخفى و محتجب ليست ياقوت حموى و رجم الادب  
از زبان خطيب و را باين فضائل طيله ميستاي و پوش از سر اسجين مير بايد كان احداثه  
العلماء يحكم بقوله ويرجع الى رايه لمعرفة و فضل و كان قد جمع من العلوم ما لم ينال  
فيه احد من اهل عصره و كان حافظا لكتاب الله عز وجل عارفا بالقرات بصيرا  
بالحان فقيها باحكام القران عالما بالسنن و طرقها و صحيحها و سقيمها و ناسخها  
و منسوخها عارفا بقوال الصحابة و التابعين من بعدهم من المخالفين في الاحكام و مسائل  
الاحلال و الحرام عارفا بايام الناس اخبارهم وله الكتاب المشهور في تاريخ الهمم الملوك  
و كتاب في تفسير القران لم يصنف احد مثله و كتاب سماه تهذيب الآثار لم ارسوا  
في معناه لم يجه و ايضا في المعجم انه قال ابن خزيمة لما لاحظ تفسير ابن جرير ما اعلم  
على ادب الارض علم من ابن جرير و ايضا فيه قال ابو محمد بن عبد العزيز بن محمد الطبري  
كان ابو جعفر من الفضل و العلم و الذكاء و الحفظ على ما لا يحصى له احد عرفه جليله و حسن  
علوم الاسلام و لم نعلمه احبهم لاحد من هذه الامة و لا ظهور من كتب المصنفين  
و افترض من كتب المؤرخين و انشئ له و كان لا يخفى في علوم القران و القرأت و علم التاريخ  
من الرسل و الخلفاء و الملوك و اختراقات الفقهاء مع الرواية لذات على ما في كتابه  
البسيط و التهذيب احكام القرأت من غير تفصيل على المناديات و الايمان و لا على  
ما قيل في الاقوال بل يذكر ذلك بالاسانيد المشهورة و فيه ايضا و كان امي الطبري في القران  
الذي لا يعرف الا القرأت و كان له في الذي لا يعرف الا الحديث و كان فقيه الذي لا يعرف  
الا الفقه و كان في الذي لا يعرف الا النحو و كان اسبيل الذي لا يعرف الا الحساب كان  
ما له لا مبادات جاء به العلوم و اذا اجتمعت بين كتبه و كتب غيره

و بعد از آنکه کتب فقهی و اخباری را در این باب و حیرت و اضطراب عالم نیست که چنین امامی  
 و غیره را می‌راند که خبری از نه‌نائل با دشمنی این و نه‌نائل با باطل بجواب علامه است  
 احکامی که در اسلام و کساده حلال است دست پاچه شده بگناه انگیز است، نه بدخلیه ثانی با حراق قاتل  
 طرا که آن رساله حضرت فاطمه علیها السلام است و علیها السلام با الحای قاتل و طلاق در تاریخ خود که اصح تواریخ  
 ایشان است که کافی تاریخ ابن خلدون و تاریخ الیافعی مدینه العلوم بل قریب الحاق صاحب القیم آورده می‌راند  
 و کاذب معتبر قرار می‌گیرد و همه نقاشی در دیوار آن را محو و مشروک می‌گردانند و میگویند که ما بعد از حقیقت  
 آنست که او در وفات و روایات و کتب در این پیش است انداخته اند فتنه کار در آراء و ظهور هم  
 کانهم لا یعلمون قال فی جواب النجاشی و من اتهم ما فتراه الروافضی هذا الخبر و هو اجراء عمل بدیعت  
 و احکامه ما ذکر ان الطبری فی التاریخ فالطبری من الروافضی مشهور بالفتنه و ان علماء  
 و بعد از آنکه در آن فتنه و رافضی و تعصیب و کتب و روایات و اخبار و کتب و نقل هذا  
 الذکر فلا یستلزم انه رافضی متهم بکذب بل بداهه القدر و الطعن علی الاحکام لان العاقل المؤمن  
 الجلیل و احکام السلف ظاهر علی ان هذا الخبر کذب صراح و فتره عین لا یکون اقبح منه  
 و لا بعد از آنکه از اخبار السامات انتهى و مثالب و اسبب انفس عقیدت یسین ندارد که خود مخاطب  
 عالیشان تکفل نیست و شبیه روز شعلی کاری غیر از حد و عیب طریقی و تفسیر و تفهیل اینها ندارد  
 و کذب و افتراء دروغ و جعل تبیین وضع و تدبیر اختلاف و افتعال تضلیل و اعتدال که خود عادی و  
 اینها و از ذاتیات مذہب ایشان هم باطل بل باطل است و این تمسید در مناج میفرماید که خواجه بهتر  
 از روافضی اند و خواجه سرگز دروغ میگویند بکلیه و اصدق تاس می‌باشند و از روافضی هیچ خلق کاذب  
 تر نباشد و این خبر در صواعق روافضی را بدید و از خود و نصاری بلکه سایر فرق ضلال پیدا اند و میگویند  
 بل هم انفس خود را علی الدین من الیهود و النصاری و سایر فرق الضلال که امری بزه علی  
 اخر تبیین الحال آنچه برای این امام بر زبان گهر نشان انحضرات ثابت گردیده ترک اعاده اش  
 اولی و انست و نیم امام رازی هم با آنکه است معقول منقول طایسان و قاضی بر سر کشیده  
 می‌باشد الحق قدح و حج چنین امام جلیل و مجتهد نبیل می‌ناید و می‌فرماید که مسلمانی داریم که او متهم بشیخی  
 بوده بپانش آنکه امام رازی در بنایه العقول در وجوده استدلال بالحق بر صحت نفس و لا نیست

استصحاب و ان قریب حاد و فتنه

جناب امیر المومنین علیه السلام نقل کرده الثالث ان هذا النص كان كذا بالمد عالى روايته الا  
 الهوى كان ينبغي ان لا يرويه من لا يهوى مقتضاه وقد رواه اصحاب الحدیث كالمعتمد بن جابر  
 الطبري وليس هو من الامامية قط ان يكون كذا او در مقام جواب او لا گفته که این حسب  
 این نص را روايت کرده و بعد از آن گفته ثم ان سلمنا انه ذكره فلعله رواه قبل ان تثبت عندنا  
 صحة هذا الحديث فان من الحديث من يروى كل غث و نسيغ ثم ان سلمنا ذلك فلا  
 انهم انه ما كان منها باب التثنية انتهى و عفيف الدين در رساله متعبد بن جرح و تهتك ناموس راين  
 امام سنيكه بضم الفاء المشددة بر خود مى بالند پیش نظر داشته بغرض باطلان بطلان و اسيرت او در حدیث متعبد  
 جناب امیر المومنین علیه السلام هست را باز از روح اقدس او گماشته آبر و ریزی التمسك به را از اقرار  
 بحلیت متعبد سهل تر از گماشته چنانچه گفته و قد اجاب الحدیث على ان محمد بن جابر يروى الغث والنسيغ  
 والضعيف والضعيف وكنى الا انه يروى روايته وانما منه مخالفة عن المصادر فكيف اذا  
 قادمه امثلة المتأخر والمناقض انتهى و جای آنست که گریه ناز و ستفوش چاک گرد که قال  
 رشيد يا آتينا و ماى تحقيق و ترقيق و رشاد و سعادت از تفحص چنین عالم جليل الشان و مقتدر  
 باهر البرهان باکی بر نمیدارد و از تهتك حرمت امام خویش پیش اغیار استقامتی نمی آرد و این  
 عبارت ضعیف عفيف را در شوکت عمره بمقابله الحق پیش میسازد و چنین بهفواست که لایق سترو  
 انفاست نه قابل اظهار و ابد جواب الحق میفرايد بهر كيف از عبارت عفيف ظاهر است که علامه  
 سنيكه در مقامات بسیار روایات طبری را مقبول ندارد اگر چه غالبی از معارض باشند و رشيد هم این  
 خرافه را ظاهر و بنظر رسانیده است و هرگاه حال چنین امام جليل الشان که براح و مناقب  
 او و قاتر عريفه مسياه است نه باین فضیلت رسیده باشد که روایات او با وصف غلو از معارض  
 مفضل نباشد از حال دیگران چه باید پرسید و عجب تر آنکه عفيف سنيكه عفت و صلاح را سترگ  
 کرده برین قدر از تفحص بیچاره طبری اکتفا نموده تلخیصی که مانع از تصریح است بکذب و افتراء او کرده  
 حيث قال بعد العبارة السابقة على ما نقل الرشيد في المتن فها ان سيدنا علي بن أبي طالب  
 عنه مبرور عن ذلك وهو عرفت الحق و اعرف الخلق و ليس من ديدنه ان يسكت  
 على الباطل بل يشانه اظهار الحق للعالم و الجاهل و ان كان الامر على ما يزعمون

استقصاء الامام جابر بن محمد

است که اینک هر چه از امامت و برتری خاندان فاطمیه علیه السلام می‌نویسد و می‌گوید که این حق بکمالش و برتری باطل  
 بینانته سیمانی و آن خلافت و زمان دولت و معرفت الحق اصحابیه و شیعته و لا اهل  
 من ان یعلم اولاده و خواص اصحابیه کاتبی الطیفیل و عبیدة السیالی و ابی العارفت  
 الاعور و قیس بن سعد و الاشتر و غیرهم من الصحابة و التابعین و کتب خفی هذا الامر  
 علی دلالت و ظهور و کتب بن جریر الطبری انتی و ظاهر است که قوله و کتب خفی هذا الامر و ظاهر محمد بن جریر  
 الطبری و لا است و اخبره دار و بر آنکه محمد بن جریر طبری از طرف خود روایت عیبت مشهور را بر یافته و نه  
 اگر نزد او این روایت یافته دیگران بودی نام ایشان ذکر میکرد و تحقیق استبعاد ظهور آن بر طبری حی  
 نداشتند و از غیر اسبق قصبات این تهیه نیست که با وصفی که در تحت آیه انما اولکم الله برعم انکم انج  
 روایت نزول آن کتب جناب امیر المومنین علیه السلام اخراج کرده و روح و سالیان و نوده و او را از  
 روایت موضوعات منزله و نسبت و گفته که او از کبار اهل علم و اصحاب تفسیر است لیکن در بحث بعض  
 جناب رسالت ابی علی اشدر علیه السلام و کتب بر خلافت جناب امیر المومنین علیه السلام که در تفسیر آیه و انذر  
 عشیرتک الا قریبین مرویست و این جریر روایت آنهم مثل اول کرده و این تفسیر انکار آن نتوانسته  
 ناچار بطلان تفسیر این جریر را که مدعی آن شنیدی از کتب مسلمین که استفاده علم نقل از آن میکنند خارج  
 ساخته و برای ابن جریر ادنی معرفت بحدیث هم نایب ندانسته که اسبق طبریک است و انشاء الله تعالی  
 اما این ابی حاتم که جلالت قدر و رفعت شأنش را نزد ما مشهور و معروف و بجلال فضل  
 و محارم و محارم موصوف تقی الدین ابو بکر بن احمد المعروف بابن قاضی شریفة الاسدی الشافعی  
 و طبعات فقهی شافعی یگوید عبد الرحمن بن محمد بن محمد بن ادیس ابو محمد بن ابی حاتم الحنفی  
 الرازی احمد الامیر فی الحديث و التفسیر و العبادة و الزهد و الصلاح حافظ ابن حاتم  
 اخذ عن ابيه و ابی زرعة و صنف الكتب المهمة كالتفسير الجليل المقدر في  
 اربع مجلدات غالبية اثار مسندة الامم و شيخ صلاح الدين و فوات الوفيات و غيرها  
 الروحان بن محمد بن ادیس بن المنذر بن داود بن مهران ابو محمد بن ابی حاتم التیمی الحنفی  
 الامام ابن الامام الحافظ ابن الحافظ سمع اباه و غيره قال ابن مسندة صنف ابن  
 ابی حاتم المسند فی الف جزء و کتاب الزهد و کتاب الکفی و الفوائد الکبیر و فوائد

۹۱  
 ابن حاتم الشافعی



الرازي يدين مقتضى الجرح والتعديل وصنعنا في الفقه اختلاف الصوابية التابعين علماء الامم  
والجرح والتعديل في عدة مجلدات تدل على سعة حفظه وامته وكثافة لورده على الجمعية  
في مجلد كبير وله تفسير كبير ساخره اثار مسند في اربع مجلدات قال ابو علي الخليلي كان يعد  
من الابدال وقد اشق عليه جماعة بالزهد والورع التام والعلم والعمل الخور وبالابن  
سيوطي ورأى مسنده بعد ذكر حديثي وكلام حتى تاتي بالاموي كليم التمدل بمينا والحمد لله عليه السلام فيفرايد  
واخرجه ابن ابي حاتم في تفسيره وقد التزم ان يخرج فيه اصح ما ورد ولم يخرج فيه حديثا  
موضوعا البته انتهى وروايتان بعد ذكر تفسير سدي كفته ولم يورد منه ابن ابي حاتم شيئا  
لانه التزم ان يخرج اصح ما ورد ابن تيمية روى في وطائفت خود جايمكه علامه على اهلنا في دار الكرام  
حديث خلافت وامامت جناب امير المؤمنين عليه السلام كدر تفسير آيه وانذر عشيرتكم  
الاقرين مروى ست وذكر كرده وابن ابي حاتم هم انرا روي كرده كما في التمام في السيرة على  
بل صرح ابن تيمية ايضا بكونها في تفسيره جرح وقدح ابن تفسير كرده وهذا الفقه والجموع  
من جهة الاول المطالبة بخصصة النقل واذا عاها من نقل الناس كافة من اظهر الكذب عند  
اهل العلم بالحديث فان هذا المحدث ليس في شيء من كتب المسامحة التي لم تنفذ من  
منها علم نقل لاني الكتب التي في المسامحة السنن المعروفة والتفسير التي في كافيها  
الاسناد الذي يحتاج به اذا كان في بعض كتب التفسير التي ينقل فيها الصحيح والضعيف مثل  
تفسير الثعلبي والبيهقي بل وابن جرير وابن ابي حاتم لم يكن مجرور رواية واحدا  
من هؤلاء ليعلم على همتها اتفاق اهل العلم فانه اذا علمت ان تلك المذاهب كانت فيها  
صحيح وضعيف فلا بد من بيان ان هذا المنقول من قسم الصحيح والضعيف وهذا النقل  
شأنه ان يوجه في بعض كتب التفسير التي فيها الضعيف واليه من ينقل فيها احاديث كثيرة  
موضوعة كذا وبما ذكر ان كتب التفسير التي يوجد فيها هذا مثل تفسير ابن جرير  
وان ابن ابي حاتم والثعلبي البصري ينقل فيها بالاسناد الصحيح ما يفتق هذا ونيزيكيه الثالث  
ان هذا الحديث كذب وهو نوبع عند اهل المعرفة بالحديث فما من عالم يعرف الحديث  
الا وهو يعلم ان هذا الكذب موضوع وهذا لم يورده احد منهم في الكتب التي ليسوا بها

استقصاء الاقوال جلد ثاني ٢٩٢

الیها فی المنقولات لان احق من له معرفتها الحدیث یعلم ان هذا الذیل الخ ازین ہفتاد و خرافات  
ظاہرست کہ نزد ابن تیمیہ تفسیر ابن ابی حاتم کہ در ان انجیر پیش مذکورست از زمرہ کتب مسلمین کہ از ان  
استفادہ علم نقل میکنند خارجست چہا و بسبب کمال غلو و تعصب فاش و عناد و شنیع بصرحت تمام  
باز گفتہ کہ این حدیث در هیچ کتابی از کتب مسلمین کہ از ان استفادہ علم نقل میکنند مذکور نیست تفسیر  
خود ابن تیمیہ این حدیث در تفسیر ابن ابی حاتم مذکورست حدیث قال معان کتب التفسیر الی بوجہ  
فیما ہذا مثل تفسیر ابن جریر و ابن ابی حاتم الخ تفسیر ابن ابی حاتم نزد ابن تیمیہ از ان کتب مسلمین خارج  
باشند و از قول اردو الثالث ان ہذا الحدیث الخ واضحست کہ کسانی کہ معرفت حدیث دارند نزد اینہا ابن  
حدیث موثق و معتبرست و ہر عالم کتب و وضع ان سید اند بلکہ ہر کسی کہ ادنی معرفت بحدیث دارد  
کہ این حدیث صحاح و کتب معتبرین جہت علماء و اہل معرفت این حدیث را روایت نکردہ اند از  
انجا کہ ابن ابی حاتم از ان روایت کردہ و از اصح روایات دانستہ کہ ابو النعمان یحییٰ بن ابی یوسف  
اہل معرفت بحدیث و علماء از علم اہل ابن تیمیہ خارج باشند بلکہ ادنی معرفت حدیث ہم برای ثابت باشد  
فہم تفسیر اقلید و ایکو اکثر از قول اردو اول الحدیث فاما ان یوسیف بعض کتب التفسیر الخ و فی کتب ابن ابی حاتم  
تفسیر خود را از حدیث و سہمین بر کردہ و نزد نامتلفشید در البیان ابن تیمیہ موجب جرح و قبح و توجہ  
فان اول کتابت پس جرح و قبح و دہن و ضعف ابن ابی حاتم ثابت شد و فضاائل و مناقبش را و در ان وقت از  
قول اولی فیہا اہادیث کثیرہ موضوعہ مذکورہ ظاہر میشود کہ در تفسیر ابن ابی حاتم بسیار از احادیث موضوعہ  
و روایات مذکورہ و انفرانتہ مذکورہ اکاذیب متعلقہ مذکورست و کفی بہ غریبا و خسار و نیز ابن ابی حاتم  
انہ تہ سفید و نادان بی برہ از فقہ و سائل ایمان بود کہ بگفتہ یوسف بن الحسن بن الحسن بن ابی یوسف کتب جرح  
و تعدیل نہ است و انفعال نمود و ابن تیمیہ را از قبیل نسبت محرر گمان کرد و انہ انایت شلیح  
دائستہ بکار زاری آغاز نہاد ابن الجوزی در تلخیص لم یسلف لہ و با سناد عن ابی الحسن علی بن محمد  
النجاشی یقول سمعت محمد بن الفضل العباسی یقول کنا عند عبد الرحمن بن ابی حاتم و هو قائل  
عن کتابہ الجرح و التعدیل عند خل علیہ یوسف بن الحسن بن الحسن بن ابی حاتم فقال یا ابی حاتم انما  
الذی تقرأ علی الناس فقال کتاب صنفته فی الجرح و التعدیل فقال و ما الجرح و التعدیل  
فقال انظر احوال اہل العلم من کان منہم ثقۃ او غیر ثقۃ فقال لہ یوسف بن الحسن استجبیت

۳۹۳  
استقصا، الی الخ

لایا ابا محمد من لاء القوم قد حطوا الیهم فی الجنة منذ ما کتبه سنة و ما اتی سنة  
 تذکرهم و تقناهم علی حم الارض فکی عبد الرحمن و قال یا ابا یعقوب لو سمعت هذ  
 الکلمة قبل تسنیفی هذ الکتاب لم اصنف انهای و این کمال نادانی و فی نهیست که جرح و تعدیل  
 روات را که در اخذ احکام دین شرع اسلام بر آنست و بدون آن مقصد عظیم دشنام نیست فیم یعنی الثبانی  
 سالم بقدر جرح و ثقه بجرح لازم می آید حرام و نایب و موجب و اخذ و عقاب می داند و از این جاست  
 که ابن الجوزی بعد نقل این حکایت سلیقه از ابن ابی حاتم میگوید و دهای محقق و معتبر برای او نمی آید  
 و جرح و قبح روات را غیبت گفتن از فسوات می داند چنانچه میگوید قلنا عذ الله عن ابن ابی حاتم  
 فانه لو کان فیها الرد علیه کما رد امام القوم فی الجنة احمد علی ابی تراب لولا الجرح و التعدیل  
 من این کان یعرف الصحیح من الباطل ثم کون القوم فی الجنة لا یمنع ان یکم کرم بها فیم و شیه  
 ذلک غیبة حدیث فسوقا ثم من لای یسی الجرح و التعدیل ما هو کمیت و لای کلا صله  
 اما احکم پس اگر چه ثقت و جلالت و عظمت و نهالت او کما الشمس فیم کبر السما و اعتقاد و اعتبار  
 و فضل کما الشمس من العلم تا آنکه سبکی سیف را بدید که اتفاق کرده اند علی که او از عظم الله اسلام است  
 که حفظ کرده بایستاق حق تعالی دین را چنانچه میگوید و فی فضل القدر و ترجمه او گفته قال السبکی اتفق  
 العلماء علی انه ای الحاکم من اعظم الائمة الذین حفظ الله بهم الدین و عبد الله و هم طایفه  
 و اسباب بروج حاکم ذکر فیما نزل و محاسن او می نماید تا آنکه میگوید که رفت بسوی رحمت خدا و بزرگوار شد  
 خود کسی که شل و باشد چنانچه تعقی الدین ابو بکر بن احمد اسدی و ربیقا شافعی بر جمیع حاکم میگوید و قد  
 سبنا لافری ملاحه ای الحاکم ذکر فیما نزل و فوائد و محاسنه الی ان قال محلی در حقه  
 الله تعالی و لم یخلف بعدا مثله انتی و قبل زین شنیدی که ابن اثیر و جامع الاصول بعد ذکر  
 شرط صحیحین گفته دهل الشرط الذی ذکرناه قد ذکره الحاکم ابو عبد الله النیسابوری و قد قال  
 غیره ان هذ الشرط غیر مطرح فی کتابی البخاری و مسلم فانوما قد اخرجا فیها احادیث  
 علی غیر هذ الشرط و الظن بالحاکم غیر هذ افاته کان عالما بهذا الفن خیرا بقوامضه  
 عارفا باساره و ما قال هذ القول و حکم علی الکتابین بهذا الحکم الا بعد التفتیش  
 فالاختیار و التیقن بالحکم به علیهما الخ و صاحب موارق و مؤلف تحفه باخبار احتیاج

استفاده از این کتاب  
 در جرح و تعدیل

نمیکنند و جناب مخاطب هم در مسلک اول و از انجاء محمد بن الحسن است شمرده و فرین ترمذی و احمد بن حنبل  
 گردانیده و روایات او را روایات سعید و الشیخ و دیگر فضائل ظاهر و مناقب باسره او کرده و فی الحال  
 ابن خلکان و مرآت الجنان یا فنی و تاریخ بغداد خطیب الشافعی و تراجم الحنفیة از احمد بن حنبل  
 و تبیان ابن ناصر الدین و تذکره الحفاظ و سببی و تحصیل الکمال عبدالحق و غیر آن مذکور است و خود ناظر  
 حنفی نیست لیکن اینرا چه توان کرد که ابو اسماعیل عبد الله الصغری که از ائمه سنی است بسبب کثرت تصنیف و عناد  
 و نصرت باطل و مخالفت رشاد حاکم را گناه آنکه بعضی فضائل بسبب طایفین صلوات الله و سلامه علیهم  
 تشبیح کرده بقیس و جرج فواحه و او را از فضیلت خبیث قرار داده و میزان الاعتدال همی مسطور قد قال ابن  
 طاهر سالمی ابی اسماعیل عبد الله الانصاری من الحاکم ابو عبد الله فقال امام فی الحدیث را فتنی جلیث  
 و ابن رزبان هم از ترمذی و الشیخ بوسل آنکه برایت حاکم استدلال بر اهل حق کند و بیل حاکم تشبیح فر  
 کرده و الا نکته بنظر محامد و مناقب فضائل محاسن او که ائمه محققین قدیم ذکر میکنند درست او تا بدین  
 نرسیده و در همان اواخر سیرین اهمل الان بن منلی سیدهم فی البیوة الدنیا و هم یحسدون انهم یحسدون  
 صدقا و اهل گردیده و حقیقت قال فی الکتاب الباطل مذکر الامام الحاکم ابو عبد الله النیسابوری  
 الحدیث الکبار و الحفاظ المتقن الفاضل الفری فی کتاب معرفة علوم الحدیث باسناد و عن  
 الامام ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه و علی ابائه السلام انه قال ابو جابر  
 الدیلمی اوتیته و اهل یسب علی باء لا قد صلی الله ان لا اقدمه و قد اشتهدتین الحدیثین  
 و العالمان الحاکم ابی عبد الله المدنی که در کان ما تالا الی التشیع انتهى این پرچم تشیع را با  
 که اولاً با تبایع اکابر ائمه خود حاکم را با امام و محدث کبیر و حافظ متقن و فاضل خرمیست ستایید و باز  
 بنیال محال صحت استدلال بر اهل حق بر روایات او آن بیچاره را مائل تشیع قرار میدهد حال آنکه خود  
 آنچه فضائل و قبلی تشیع ذکر کرده معاینه آن هوش از سر می برد چه جا که بدگر طاعت و شش  
 آن که دیگر بزرگان مثل ابن تیمیة و غیره ذکر کرده اند ملاحظه رود و طاعت و شغاعت این اعتقاد  
 باعث قواد اهل عناد که نزد ایشان ارباب آن بدتر از یهود و امثال شان اند دریافت گردد اما این  
 پس حال بعضی از روایات تفسیرش باید شنید جمعی از انما کذا بین و ضاعین قد و حیل الی از انکه  
 بن قرطاس کو فی سنت که میی او را غیر نقه میگوید و نسائی متروک الحدیث میفرماید و ساجی را

۲۹۵  
استقصای این حاکم جلشانی

قدح تفسیرین در حاکم

کاذب بود و گوی و اند چنانچه بر ظاهر کتاب نیز آن را معتدل علامت ابو عبد الله الترمذی می باشد و حدیثش  
مخفی نیست در اینجا برای اثبات نکته پیش عبارت تقریب که مختصر است باید شنیده شود یعنی این حدیث را  
الکوفی مازول و کذب الساجی من السادسة و از انجمله محمد بن عبد الله النصارى است که در حدیث  
و عقبتی و را سکر الحدیث میگوید و ابن طاهر و دیگران باب تقدیر او را که پیغمبر فرمودند و نیز آن را از حدیث  
می آرود و محمد بن عبد الله الانصاری بواسطه شیخ جری عن مالک بن دینار و غیره قال العقیلی  
منکر الحدیث و قال ابن حبان منکر الحدیث حبان و قال ابن طاهر کذب و انه طامان  
و عسقلانی تقریب آن را محمد بن عبد الله بن زیاد الانصاری ابو یسیر الجری مشهور بکذبیه  
و منکر الحدیث محمد بن عمرو بن عبد الله کذبیه من الثامنة جاوز المائة از انجمله فرج بن راج  
نخعی است که نسائی و غیره تضعیفش کرده و از حدیث ابن معین بود او را و او را کذاب و ضعیف می دانند  
و تقریب فرمایند و فرج بن راج البغوی و لا هم ابو محمد الکوفی القاهنی مازول و کذبیه و فرج بن راج  
الثامنة مائة سنة اثنین و ثانیین لم یفسه ابن ماجه فی روايته و فرج بن راج  
میگوید قال النسائی و غیره لا ضعیف و قال ابو داود کذب یضع الحدیث از انجمله فرج بن راج  
حریم است که از او هم این ماجه و تفسیر خود روایت نموده و الا کذب و ضعیف بود چنانچه مختصر پیش می آید  
از زبان اکابر مفسرین و اما تفسیر ابن مردویه پس صحیح شاه عبدالعزیز در رساله اصول  
حدیث از مشایخ تفسیر حدیث است معنی شهرت بصریح مخاطب مقام علی استمع بعد من المقام اعظم او را  
نزد علی اعلام است ای معاشر مسلمین پس است که طلوع شمس از جانب مغرب و در باب ثوبه مسدود  
که صاحب تحقیق با وصف میان غول تفسیر ابن مردویه در رساله اصول حدیث که آنرا از مشایخ تفسیر حدیث  
گفته در همین رساله بسبب آن حافظه تصانیف ابن مردویه را از کتب طبقه را به شرح کرده و تخریج کرده  
که اما حدیث کتب این طبقه نام و نشان آنها در قرون سابقه نبود و اما حدیث آن هرگز قابل اعتماد است  
که در اثبات عقیده یا عملی یا ناسک کرده شود و در صورت و افترا است که ابن الجوزی از مجموع مطعون  
ساخته و لایق وضع و کذب آنها را برین نموده درین کتب کور است اما ابن المنذری پس اگر چه  
صاحب برایت و اندازد یکی از ائمه اخبار و ناقدین اخبار و مصنفین کبار است و تفسیر الدیلمی و دیگر  
پس احمد اسدی در طبقات شافعیه میفرماید محمد بن ابراهیم بن المنذر ابو بکر النیسابوری الفقیه

تفسیر ابن مردویه  
ابن ماجه و ترمذی  
نالتفسیر ۱۷

۲۵۶  
استقصاء الامام جلد ثانی

نیز میل مسکة عند الاثمة الاملا مومن یقندی بقوله فی الحلال والحرام صنفت کتبا  
 معتبرة عند الاثمة الاسلام منها الاشراف فی معرفة الخلاف والاوسط وهو اصل  
 الاشراف والاجماع والاقتناع والتفسیر وغیر ذلک وکانت مجتهدا لا یقلد احدا انتهى  
 قیام آنست که تنقیح کتبها من مناقب وفضائل عقلی را باید چنانچه تقی الدین قاضی حسنی در عقدین  
 اش می فرماید که مسلم بن قاسم فقال ثقة جلیل القدر عظیم الخطر عالم بالحديث مارایت  
 احدا من اهل زماننا اعرف بالحديث منه ولا اکثر جمعا وكان حسن التالیف عارفا  
 بالتهذيبات چنین امام تحریر و مقتدا ای شهیر را کاذب مفتری قرار می دهد و حق و حرجی تنقیح و ترجیح او  
 پیش نظر انور می باشد مسلم بن قاسم اندلسی هم را شایسته تنقیح می نماید و میفرماید کان لا یجس من یجس فی  
 ومیزان سیکوید محمد بن ابراهیم بن المنذر الامام الحافظ العلامة ابو بکر صاحب التمهید  
 ثقة حجة فیه ما علمت فیه مقلدا اما قال ابو الحسن بن القطان لا یتقن الا یتقن الی کلام العقیل  
 فیه قال مسلم بن قاسم الا انک لسی کان لا یحسن الحديث ثم انما یلی للعقیل انک کان  
 یجس علیه و ینسبه الی الکذ و فی کان یروی عن الربیع بن سلیمان عن الشافعی امیر الربیع و لا  
 سمع منه و ذکر فی ذلک توفی سنة ثانی عشر و ثمان مائة و لا عبرة یقول مسلمة فیه و اما  
 العقیل فله کلام فیه من قبیل کلام الاقران بعضهم فی بعض مع انه لم ینا کوه فی کتاب  
 المنعفاء له و از حمله مفسران کبار و محدثان عالی تبار که حاصل جلال شان در نهایت اشتیاق و تواتر  
 کمال شان کالشمس فی رابعة النهار ابو بکر عبد الله بن حبتان سیست که فرزند عبد الله ابو داود و صاحب  
 سنن که از صحاح شش معدودست بوده و استوفی و استقصا متاقتب محبا و مستحب کثیر بیان نهی از فضائل  
 او مستحذرست سمعانی او را در انساب اصحابیست که در بغداد بودند مقدم می دارد و بودنش از  
 اهل فقه و علم و اتقان مسلم سگزارد و میفرماید که هرگاه با صبهان و نقی افزا گوید زیاده از بی هزار حدیث  
 از حفظ خود روایت کرد و ولله لک و مگر در پنج حدیث و از میزان ظاهر میشود که در دو حدیث و هم او را رو  
 داده بوده و باقی را سوا حق خود روایت کرده و ذمی او را از کبار حقا و کلام مسلم سگزارد  
 محمد بن خلل بواسطت خطیب نقل میکند که او این سیر از پدرش حافظ گرفته قال فی المیزان قد کان  
 ابو بکر من کبار الحفاظ و الاثمة اعلام حقی قال الخطیب سمعت الحافظ اباج الحلال

بقول کان ابوبکر اعظم من امیہ ابی داود وروی ابن شاکھین عن ابی بکر انه کتب فی شهر  
 عن ابی اسمعیل الاثیر ثلاثین الف قال ابوبکر القائلین الیہما علیہ سمعت ابی بکرین ابی  
 یقول ان قدسیرہ فیہ ما ائہ الف و عشرين الف کتبت فی شاکت ولما سئل عن ثلاثین الف  
 ورجل به الورة فاقی الکبار وسمع عیسی بن حماد صاحب الیث بن سعد وطلحة بن علف  
 عن طائفة قال ابوبکر اجدت ابراهیم بن شاکان ذهب ابوبکر الی سجستان فاجتمعوا  
 الیه و سألوه ان یقول فیهم فقال لیس منی کتاب فقال ابن ابی داود وکتبت لک بالی وکتبت فی ثانی  
 علیهم من حفظ ثلاثین الف ثانیة ما ائہ الف و عشرين الف قال البغدادیون لعبد ابی بکر  
 سجستان ثم فیوا فیما اکثر و بستم انما یکر لک کتاب الیهم الف کتبت و کتبت فیهم و کتبت  
 علی الخلفاء فخطاوی فی ستة احادیث و کتبت فی روتها کما سمعت و قال انه ما کتبت  
 الذی سأل وروی سمعت ابن ابی داود یقول حدثت باصبهان من حفظی ستة و ثمانین الف  
 حدثت الزمونی الوهم فی سبعة احادیث فاما ما رجعت و کتبت فی کتابی و منها  
 خمسة علی ما حدثت من حیرت و اضطراب و سوزش و التراب فی سبعة کما ابره من ستمای اتمام و دیه  
 فنام مقدوی و مجروح و لوم و مذموم بکتاب صبی کتبت معان و کتبت ابن ابی بکر کتبت فی ستمای  
 محفوظ باشد و اراد کتاب ضعفاؤ کرمیکند و مذموم علی حی آرم و میگردد که اگر شریعتی بود یعنی شریعتی که  
 احدی او را و ضعفاؤ کرمیکند و مذموم و از دواهی عظیمه اینک از پیر برنگو ارش یعنی ابوداود صاحب سنن  
 و صیفش بکتاب که از جمع اوصاف است نقل میکند و از غایت حیرانی و پریشانی از دواهی پیرین نقل صریح  
 که بدلائل مطابق بر مقصود دلالت میکند بر خیل خود ظاهر می سازد لیکن ابن صاحب که صاحب خارج  
 فضل کمال است این شرا و کتب ابوداود و حق پیشش کافی می دانند و از پیرین و کتب فان الی البیوت  
 البصری فی البیوت و غیر ابوداود و طلب ابی بن فرزند اجدت خود را برای قضای ابن بلای و اندک و ابی بکر  
 نیز از کتب ابی بکر و ابی بکر بن ابی داود و ابی بکر بن ابی داود و ابی بکر بن ابی داود و ابی بکر بن ابی داود  
 او را مشایخ از علم میگویند و نیز بشهادت محمد بن یحیی بن محمد بن ابی داود و از هر سری که از اکابر تابعین است  
 العیاض السیوطی بن ابی طالب علیه السلام روایت میکند و باین صاحب نیست که از ابی بکر بن ابی داود  
 رسالت کتاب صلی الله علیه و آله و سلم می نمود و از راه کتب و روایات و غیره و در حدیث ابی بکر بن ابی داود

۲۹۸  
 مستند الی عام حیرانی





والله لا اخذت من يدك شيئا ابدا وعلى ما كنته بدنة ان اخذت منك شيئا كان المقدار بعد  
 بزن در قله بیدار و بیعتش علی بد خادم و قال محمد بن عبد الله القطان كنت عند محمد  
 بن جریر فقال رجل ابن ابی داود یقر علی الناس فضائل علی بنی الله عنه فقال بن جریر  
 تکبیرة من حائس قلت وقد قام ابن ابی داود و اصحابه و كانوا اخفا كثيرا علی ابن جریر  
 و نسبوه الی بدعة اللفظ فضمنت الرجل معتقلا حسنا سمعنا ان یتمهل فی حقیقته عاقبت  
 قتالهم لذلک ما نعتی و برین قدر اقتصار فتوان کرد که از افاد است و اگر التکبار حضرت سنی هم مثل فادان  
 صاعدا و صیغ پیوند که این بزرگ از جمله کافران مفسرین بر سر و النور جان و الله لان التخیل من البرهان  
 و آیه و این طیم من ذلک تفهیمش آنکه ابن جریر که امام التیجوت است و بنیله جلیل الاثر و حقیق در کتاب الموضو  
 خود تصریح کرده باینکه ابن ابی داود حدیث موثق را که در فضائل سوره مرسله و ذواته و منع آن کرده اند که راه  
 ابن المبارک در کتاب فضائل قرآن تفریق کرده و در اول هر سوره فضیلت آن ازین حدیث موثق  
 و کذب و آورده باوصفیکه و دانست که این حدیث دروغ و برهان نیست لکن این حدیث محمد بن جریر  
 ارا و پیش خود میکنند اگر چه با کافران باطل را باشد و این معنی قبیح است زیرا که جناب سالک صلی الله علیه و آله  
 و سلم فرموده که هر کس که راست کند ازین حدیث که او را گفته باشد که آن که پیش از او کسی از کافران  
 صلا اهل با بر این جور و یا پیشیند که او بعد از حدیث طویل در فضائل سوره قرآن گفته و انما یحببت  
 الی بکار و ابن ابی داود که در حدیثی هذا الحدیث علی کتابه الذی منه فی فضائل القرآن  
 در هو اعلم انه حدیث محال و لکن شریک بذلک جمهور الحدیثین فان من عادیهم تنفیق  
 حدیثیهم و او با ابو اطلیل و هذ اقیده مهم لانه قد هم من رسول الله صلی الله علیه و آله  
 انه قال من سئل عن حدیث یؤتی به کذب فهو اهل کاذبین انتی و سید علی هم در لای صنف  
 عبارت ابن جریر دارد کرده لکن اینها نیست استحقاق حفظ ناموس این حدیث عبارت اخیر اساقفا نبوده که  
 آن حدیث با اینکه هم در حدیثین همین بلیه گرفتار اند یعنی تنفیق ادا حدیث خود با اطلیل و کافران میکنند و این حدیث  
 ایشان انقیاد نیست که در حدیث اول ایشان در زمره ارباب کذب افتراست که با هر طور که حدیث  
 عبا و سید علی در حدیث نقل است ابن جریر این حدیث را و انما عجبت من الی بکار ابن داود که آورده  
 فی کتابه الذی صنفه فی فضائل القرآن و هو اعلم انه حدیث محال و حسن فرغ

استقصا در این حدیث  
 محمد بن جریر







وقال ابو حيان في البحر جمع الامام الرازي في تفسيره اشياء كثيرة طويلة لا حاجة بها في عام  
التفسير ولذا قال بعض العلماء فيه كل شيء الا التفسير والمبتدع ليس له قصدا الا  
تحرير الديات وتسويتها على مذهبه الفاسد بحيث انه متى لاح له مشاركة من يعبد  
اقتصرها او وجدها موضعا له فيه ادنى مجال سارع اليه انتهى حال بعض المسلمين اين بله في ربه  
هم بايد شنيد و دست تاسفت بايد گزيده اماثر جاج که تخم و باج فضل مجلال مست و بدر مشرق علم و کمال  
و محاسن مناقب و دعوى الى عماد اواز مطالعة و نيات الاعيان و مکره الحزان ختمت مختصر تاريخ بغداد و  
صغرى و نيت الوفاة في طبقات النحويين و الحاجة و مطالع ان پرست طابرحا کما و يکيان من اهل العلم  
بالادب و الدين المتين انتهى و سيوطي در بغية گفته قال الخليلي کيان من اهل الفضل و الدين الحسن  
الاعتقاد جميل المذهب انتهى و زوى در تزيين السامرا گفته ابو اسحق ابراهيم السمرقاني بن سهل البصري  
النحوي صاحب كتاب محاني القرآن قال الخطيب تاريخ بغداد كانت ابو اسحق الزجاج هذا من  
اهل الفضل و الدين حسن الاعتقاد حسن المذهب عجبنا به کما بين في فضل السمرقاني و تبيين حسن  
اعتقاده و صلاح و سداد و طبع حلالم و تيار کذب متصل اقدم سيکر و حيا و بخير و بغية سيوطي و دواني و همداني و حيا و طوبى  
مذکورست خصما شمس است که قائم بن عبید المدور و وقت تعلم با زجاج و عده کرده بود که گزير شود و بدست نزار هم  
با و بد هرگاه و زير شد زجاج گفت که حواله مردم پیش من آورده باشی که من قضا می آن کنم و ترا و عرض  
این مال حاصل شود و او با و صفت حصول این قدر یعنی بستم نزار در هم بلکه زیاد زمان هرگاه و زير و ال میگرد  
کایا و عده و فاشد و جوابش انکار میگرد و میگفت که هنوز قدر و طوم حاصل نشده و هذه عبارتها  
من موضح الحاجة فقال اى القاسم الزجاج اجلس للناس هذا فاعلم في الجواهر الکبار  
و استعمل عليها و لا تمنع من مسألتي في شيء الى ان يحصل لك القد قال اى الزجاج ففعلت  
ذلك و كنت اعرض عليه كل يوم رقعا فوقع لي فيها و ربما قال لي كم ضمن لك على هذا  
فانقول كذا او كذا فيقول لي غبنت هذا ايساوى كذا او كذا ارجع فاستردته فارجع القوم  
و اما كسهم فزيتي حتى ابلغ الحال الذي رسمه ففصلت عشرين الف دينار و قال في قد  
فقال لي بعد شهر و حصل مال لنا فقلت لا و جعل لیسألتني في كل شهر و حصل فاقول  
لا خوفنا من انقطاع الكسب ان سألني لو ما فاستجبت من الكذا بل المتصل ففعلت و حصل

فتح ابن حبان

فتح حصل ببركة الوزير انتهى فقلنا عن البنية اما قريه واران وعلائمه فان ابن حبان

كذلك ابن حبان في طبقات وصفه في درواني وسيعوطي در بنية الوعاة وابن حجر در در كاسنه وصلاح

در فوات الوفيات في طبقات ابن حبان في كبريائهم وبنات ابوي بانند وبنات محمد اورا ميتايند

في منشاخ كنز الدرر قال ابن حجر كان ابو حبان يقول في حال ان يرجع من قبله في الظاهر وعلق

بذنه و كان ثبتا كصد رتاجه ساله العقيدة من الديق واللسنة وكا عزال والتبسيم

الفتح ومع والبراء عند قرأه القرآن انتهى وصفه في درواني گفته محمد بن يوسف بن علي بن يوسف

بن حبان الشيعي الامام الحافظ العلامة فريد العصر وشيخ الزمان وامام النجاة اثير الدين

ابو حبان الى ان قال وهو ثبت فيما نقله عنه وما يقوله عارف باللغة ضابط

الحفاظ با واما النسخ التي في هواما الدنيا فيهما يذكر في اقطار الارض في غير العربيه والبلد

التي في النفس في الحديث في النسخ في فضل وورع و تقديس ونباهت ابن حبان كباقر او عواما عظم

و ديگر فضائل و محامد در كتب ثقات تذكر في مسطورست و صلاح الدين در فوات الوفيات اورا ابن الحافظ

سعوده الامام الرباني امام الائمة ومفتي الائمة و بحر العلوم سيد الحافظ فارس السعاني واللفاظ قريه العصر

قريه العصر شيخ الاسلام قريه الامام علامة الزمان و ترجمان القرآن علم الزمان و واحد القبا و شيخ

واخر المجتهدين في الحج في قريه قريه في كبري و بهر بدي اورا بنسب سياخت چنانچه در بنية الوعاة و منشاخ كنز الدرر

مذكورست و كان يعظم ابن يميمه في وقع بينه وبينه في مسئلة نقل فيها ابو حبان شيعيا عن سيد

فه الا ابن يميمه و سيد يوي ما كان في النسخ بينا المداخل كسيد يوي في ثلاثين موضع فاعرف

عند و مرماه في تفسيره النهر بكل سوعات في و اين هم اولا حفظ بنية طاهر است كه و تاحه ابن حبان

بانه مرتبه عيان بود كه بر بخل خود علم اختيار في فرشت و آثر الزمان حسن جمال في انكاشيت چنانچه في كبري

كبري مفتاح ميكنند و آثر از اخلاق حميده و انما قال السيوطي في ترجمته و كان يعظم بالبخل كما

الذات بالكرم انتهى و في اهل علم سخر في مزاج و لي باكي سيمود و قرآن بجهت ملاوت ميغرمود چنانچه

صفه في درواني ميغرمود كان الشيعي ابي الدين قد نزل عن تدريس مدرسه لولده نسبت انا

المدرسة واسم ابنه فاما اخبر الشيعي اثير الدين دس قاض القضاة في الدين ابن بنت الاعتر

آية نفس هاد من في ذلك ابو هادي قوله تعالى قد خسر الذين قتلوا اولادهم الاية فابن

فتح ابن حبان

ابوحيان بن الحلقه وقال يا مولانا اتنى القضاة قد مولوا اولادهم قد مولوا اولادهم  
 يكره ذلك فقال قاضى القضاة معنى هذا اقال ابن دقيق العيد نزل لولد فلان عن  
 تدريس المذرسة الفلانية فنقل المجلس الى تقي الدين ابن دقيق العيد فقال لى ابو حيان  
 فقيه دعابة اهل الاندلس محبوهم واما انت يا قاضى القضاة بيد القرآن حضرتك  
 واما تذكروا هذا الامر فما كان عن قليل حتى عزى ابن بنت الاعزم من القضاء ابن دقيق العيد ان احاد  
 من الوظائف التى تليق بالشيوخ اثر الدين ابو حيان يقول الناس هك لاى حيايخها الشيوخ  
 تقي الدين لغيره فهذا هو السبب الموجب لخطاى حيان وشاعته عليه السلام اما في حق الدين  
 رازى پس اگر چه فرجه نما و فضلا و معتمدا عليه كمالا و نبلاست و تفسير در غایت اشتهار بلكه با مطالبات و  
 اقتضاست ليكن خود سبب آفته در تبيين و تقييد و تبيين آن كوشيده كه احتياى و تقييد نموده است  
 براى تقييد آنست كه بعضى تصریح کرده باینكه تفسير كلام الهى را با قوال فلاسفه برگزیده و آنچه را تطویل و اطویل  
 بعمل آورده كه از بعضى بحثى خارج کرده تا آنكه ناطر انگشت تعجب ندانند و بگویند كه این اشباح طویل و غریب و بیهوده  
 و مناسبت دارد كه این بزرگ اندر با تمام تمام در ذیل تفسیر آن می آید و ابو حیان هم با وصف آنكه بقول سید طری از طریقه  
 است لفظيكه بر او غالب است القضاة كرهه زبان معن برام رازى را زوده كه جنبش انشای كثیره و سبأ طویل كه احتیاج  
 بآن در تفسیر نیست در تفسیر خویش داخل ساخته و از همه لطیف تر كه جامع محاسن غریب و با وصف كمال بجاز  
 حاوى معانی كثیره است كلامى است كه ابو حیان از بعضى علمای اعیان نقل كرده یعنی در تفسیر رازى هر  
 چیز است مگر تفسیر بود این كلام بلاغت نظام احتیاج باطالت نیست و از همه عجیب تر سخنى دیگر است كه بعضى  
 را شرم از ذكر آن دامنگیر میشود ليكن بنا بر اینكه از خاطر ناطر و احراق قلب اضل معاصره را بر او آن جناب  
 میکنم و آن این است كه در مذهبى كه پایه تحقیق و تنقید او در رجال پس بلند است جناب رازى را بكمال تعجب  
 و تنقیص و لوم و مجروح و ذم و قدح یاد کرده یعنی او را معيوب باير او شبهات در دین اسلام كه مورث حیرت  
 خواص دعواى است و تصنیف كتابى در سحر كه محض ضلال و حرمت نموده و هم شرفش را هم كمال بی ادبى یاد  
 فرموده حيث قال فى المیزان الفخر بن الخطيب صاحب التصانيف راس الذكاء و العقلیات لكه نجرى  
 من الاثام لكه تنكبات علم مسائل مدعاه الدین نور حیرت نسال الله ان يثبت الايمان فى قلوبنا  
 وله كتاب السرا المكتوف فى مخاطبة النجوم سحر صريح فلعله تاب من تاليفه انشاء الله

استقصاء الاموال فى الامور





والمباحثة الشرعية وطريقة الخلاف مناقب الشافعي وكان في اوله من فقهاء ائمة ائمة  
صاحرا جازما متوكلا وله ولدان فروجهما البنية وهات التاجر فلقب الفخر في ذلك المالح  
صاوم رؤساء ذلك الزمان يقوم على راسه خمس مملوكا بمنطق الذهب وحال الوشي له  
ابو الربيع في تاريخه قال وكانت له اولاد من صلوة وصيام لا يخل بها وكان مع تبحره في  
الاصول يقول من التزم دين الجائر فهو للفاجر وكان يعاب بايراد الشبه المشددا ويقتصر  
حليها ويعبر ذكر قول بعض مغاربة روم راضي كفته وقد ذكره بعض الرازي برحمة بلح وذم وكبره  
ابوشامة في كنهه اشياء سرية وكانت وفاته بمرارة يوم عيد الفطر سنة ست وستة مائة  
رايت في الاكسيري في علم التفسير الفخام الطوفي ما منحه من ايت في التفسير اجمع لسان  
علمه التفسير في القبطي ومن تفسيره الامام فخر الدين اكد انه كثير العيوب في تفسيره والدين  
المفسر عن شيخه سراج الدين السمساري المخراته صنف كتاب الماخذ في مجلدين بلدين  
ما في تفسير الفخر من الزيف والبهرج وكان ينقم عليه كثيرا ويقول شبه المخالفين في المذهب  
والدين على غاية ما يكون من الوهاء قال الطوفي واهي ان هذا دابة في كتبه الاكلام  
والحكمة حتى اتهمه بعض الناس ولكنه خلاص ظاهر حاله لانه لو كان اختار قوله او مشا  
ما كان عنده من يخاف منه حتى يتسارع عنه ولعل بسببه انه كان يستفرغ قواه في تقرير  
دليل الخصم فاذا انتهى الى تقرير دليل نفسه لا يبقى عنده شيء من الحق والاشارة ان  
القول النفسانية تارة للقول البنية وقد صرح في مقدمته من انه لا يقول من شيء  
تقرير الوارد خصمه ان تقريره لم يقدر على الزيادة على ذلك ذكره ابو اسيل السكوني في كتابه  
على اكتشاف ابن الخطيب قال في كتبه الاصول ان هذا هو المذهب الصريح قال ابن الخطيب  
الاعراض ويحيى صفا الله الحقيقة في غيرهم انها مجرد نسب واصناف كقول الفلاس في ذلك  
طريقا استطاع التمانع ونقل عن تلميذك التاج الاموي انه نظر في تفسيره اهل مصر وانما يستند  
ونقلوا لانه قال عند كذا وكذا ما انه يشبهه على القول بحدوث العالم ومنها ما قاله الشيخ ابن  
الخطيب اخرا اربعين بالمشكل يستدل القدم بوجوب تاخر الفعل لزوم اوليته والاعتماد  
يستدل فانه باستحالة تعطل الفاعل عن افعاله وقال في شرح الامسي كذا

٢٠٨

ثم  
لو

[illegible][illegible]

والاعوام فی القبول البین فی التعلیم ایسا بود عبد الرحمن السلی ایضا نقل از ابن سنی عنده قول  
 جامی که بر دلق و اعتمادش در سابق مطلق گشتی در نفحات میفرماید که صاحب کتاب نفحات علیه السلام قدس سره  
 فی الباب الحادی السنین و استثنی المقام الذی بین المصدیق و النبوة میگوید که در جرم ستمه تسلیم و تسبیح  
 باین مقام میفرماید که در حدیث و نبوت آمده که در سیر او در بلاد مشرق و مغرب بر من غلبه و جبهت نهادن و افراد  
 و حشمتش میفرماید که در حدیث و نبوت آمده که در سیر او در بلاد مشرق و مغرب بر من غلبه و جبهت نهادن و افراد  
 از نادره که میفرماید که در حدیث و نبوت آمده که در سیر او در بلاد مشرق و مغرب بر من غلبه و جبهت نهادن و افراد  
 ظاهر است که در حدیث و نبوت آمده که در سیر او در بلاد مشرق و مغرب بر من غلبه و جبهت نهادن و افراد  
 شیخ عبد الرحمن سلی میگوید که روح وی در صورت حیدر است و در حدیث آمده که در حدیث و نبوت آمده که در سیر او در بلاد مشرق و مغرب بر من غلبه و جبهت نهادن و افراد  
 با وی گفتیم که در مقام میفرماید که در حدیث و نبوت آمده که در سیر او در بلاد مشرق و مغرب بر من غلبه و جبهت نهادن و افراد  
 در مقام میفرماید که در حدیث و نبوت آمده که در سیر او در بلاد مشرق و مغرب بر من غلبه و جبهت نهادن و افراد  
 که عبارت از الیه بالجموع فی المقام فاحر الله یا ای و راضی باش با آنکه حضرت علیه السلام در مقام میفرماید که در حدیث و نبوت آمده که در سیر او در بلاد مشرق و مغرب بر من غلبه و جبهت نهادن و افراد  
 باشی و میفرماید که در حدیث و نبوت آمده که در سیر او در بلاد مشرق و مغرب بر من غلبه و جبهت نهادن و افراد  
 از شیخ و شاه عبد العزیز تفسیر خود را از خود از جناب رسول مختار و آنکه طهارت و صلوات الله و سلامه علیه و علیه  
 می دانند و میفرماید که او احادیث را در معادله یا تمام شافعه از زبان فضیل شرجان این حضرت شنیده بود  
 و خود را صاحب بد و عبادت و دیانت قرار میدهند چنانچه در رساله اصول فرمایان و ضاعین میفرمایند  
 فرقه دیگر اهل زهد و عبادت و دیانت که در مقام یاد و محامل میری از زبان رسول یا آنکه طهارت شنیده اند  
 و بجهت جزم و یقین بر خواب و معادله خود از اینهم روایت کردند و مردم گمان نمودند که این شیخ افقی  
 که از راه ظاهر آید رسیده ابو عبد الرحمان سلی و دیگر صوفیان را که از مذاق حدیث آشنا بودند  
 باین علت تحت کرده اند و روایت آنها را از غیر تحت بار آورده افقی مقام حریت که چنین  
 شیخ کبیر و عارفان مانند شحیر کاتب و منقری به در که وضع احادیث میکرد و انفراسه هر چه جناب  
 رسالت باب صلی الله علیه و آله سلم بر می داشت این الی و بیس البیس در حال صوفیه میگوید و ما  
 زال بالیس یحیطهم حق جلال الانفس هم یمننا و جاء ابو عبد الرحمان السلی و فاضل  
 لهم کتاب السنن و جمیع طبعهم حقائق النفس و فن کوثرهم فی القیام من قیامهم

استقصاء المقام طهانی

القرآن بما يقع لهم من غير اسناد الى اصل من اصول العلم وانما عملوا ذلك على ما هم  
 فالهيب من دعاهم في الطعام وانسا طهم في القرآن وقد اخبر ابو منصور بن  
 عبد الرحمن القرزاق قال اخبرنا ابو بكر الخطيب قال قال لي محمد بن يوسف القطان النيسابوري  
 كان ابو عبد الرحمن السلمي غير ثقة ولم يكن يسمع من الاحصم الا شيئا يسيرا فلهذا مات  
 الحاكم ابو عبد الله بن ابيع حدث عن الاحصم بتاريخ يحيى بن معين وباشياء كثيرة  
 سواء وكان يضع للصوفية الحديث انتهى وصادق في تفسيره شرح جامع صغير در حال  
 صغير ما نقل الذهبي وغيره عن الخطيب عن القطان انه كان يضع للصوفية وفي اللسان  
 كاصله انه ليس بمحدث وذهبي در ميزان الاعتدال ميگوید محمد بن الحسين ابو عبد الرحمن السلمي  
 النيسابوري شيخ الصوفية وصاحب تاريخهم وطبقاتهم وتفسيرهم تكلوا فيه وليس بعامة  
 سرا وكن الاحصم وطبقته عفي بالحدث ورجال له وسال التارخ عن الخطيب في  
 يوسف القطان كان يضع الاحاديث للصوفية ودر دفتر تزييه اشريه مذكور است محمد بن الحسين  
 ابو عبد الرحمن السلمي النيسابوري صاحب حقائق التفسير وغيره كان يضع الحديث  
 للصوفية انتهى فيزيه في طبقات از ذهبي نقل کرده که او در ذکر سماعي گفته که کتاب سماعي حقائق  
 ليه لم يصنفه فانه تحريف وقرسطه وقباحت است که امام واحدي بزرگ انکار کرده  
 تصحيح نموده بانه اگر او اعتقاد داشت بانه آنچه در حقائق التفسير که برعم امام غزالي در رساله لهيه  
 جامع کلمات محققين است ذکر کرده تفسير است پس او کافر است حلال الدين سيوطي در اتقان مستفید  
 قال ابن صلاح في فتاويه وجدت عن الامام ابى الحسن الواحد المفسر انه قال صنف ابو  
 عبد الرحمن السلمي شيئا كثيرا في حقائق التفسير فان كان قلا اعتقد ان ذلك تفسير كثر  
 انتهى وچون صدق مقدم ظاهر است وحيث تالی ربي باقی نمايز واپر تهميد ورفوات خود در ذکر مستوفى  
 اکا ذير باطله بجانب امام حق ناطق حضرت جعفر صادق عليه السلام صغير ما به حتى نسب اليه انواع من تفسير  
 القرآن على طريقة الباطنية كما ذكر ذلك عنه ابو عبد الرحمن السلمي في كتابه حقائق التفسير  
 فذكر قطعه من التفسير التي هي باب تحريف الكلام عن مواضعه وتبديل مراد الله عن اياته  
 بغير مراده وكل ذي علم بحال جعفر يعلم انه كان بريئا من هذه الاحوال الباطلة والاذن

استقصاء واثبات حقايق





کہ ابن حبان کہہ فائدہ کان یو الس ابراہیم <sup>ن</sup> و حفظہ و یحفظہ حفظہ الصبی الخلفی  
 الصخر کالغش فی الجھر فاما دخل <sup>م</sup> موی فی اخر عمره و اخذ یصنف الکتاب المبتدئ  
 الی الاخبار و لم یکن معہ کتبہ فاکثر ما ودرع الکتاب من حفظہ و ربما کنی عنہ و لا یسمیہ  
 فی کتبہ از انجمل احمد بن اسمعیل ابو سلفہ <sup>ن</sup> است کہ ابن ماجہ از اور روایت کردہ حالانکہ ابن ربیع  
 تخریج میفرماید کہ او از مالک و غیر او ابو اطلیل را روایت کردہ و فضل بن سہل لا عی تکذیب او بسیار و  
 ورمیزان الاعتدال ترجمہ او میفرماید قال بن علی حدثنا عن مالک و غیرہ بالبواہیل  
 و امتنع ابن صاعد عن التحدیث عنہ من قال ان قال بعد کرحديث ولم یمنع  
 علی الی خلافہ تمتہ بل سنادہ و لم یکن ممن یمنع قال ابو العباس السراج سمعت الفضل  
 بن سہل لا عی ذکر ایا خلافة صاحب مالک فکذبہ از انجمل احمد بن عبد الرحمن بن ہب  
 کہ مسلم بن حجاج و صحیح خود از اور روایت ساخته و از غریب روایات او خوشبار داشته ابن ربیع فرماید  
 کہ شیخی مصر را متفق بر تضعیف او باقم و نسائی اور را در ضعف شمار کردہ حکم بکذاب بودنش میفرماید  
 و ابن یونس اور را لائق احتجاج نمیداند ورمیزان الاعتدال میفرماید احمد بن عبد الرحمن بن ہب  
 ابو عبد اللہ البصری و غیرہ نقل قال ابن علی راایت شیخ موصوفین علی ضعفہ  
 و الغریب لا یقتنعون عن الاخذ عنہ ابو زہرہ و ابو حاتم من دونہما الی ان قال وقال ابن  
 فی الصحفاء له کتاب وقال بن یونس لا یقوم به حجة از انجمل احمد بن محمد بن ابوب صاحب مالک  
 ست کہ ابو داؤد و از اور دشمن خود روایت کردہ ابن یونس اور را کذاب میگوید ورمیزان الاعتدال ترجمہ او  
 می فرماید و روی ابراہیم بن محمد عن ابن معین قال کذاب از انجمل ابو الولید بن عبد الرحمن  
 بسری ست کہ ترمذی و نسائی و ابن ماجہ از اور روایت نموده اند اسمعیل بن عبد اللہ السکری اور امرود  
 الشافعیہ میدانند و میفرماید کہ اگر نزد من گواہی میداد قبول نمیگروم و بعد ذکر بعض فضائل او میگوید کہ ایا کم  
 و السماع من الکذا ابن امی اور از جمله کذا ابن امی میداند بسری ورمیزان میگوید احمد بن عبد الرحمن  
 البصری ابو الولید مشقی صدوق مروی عن الولید بن مسلم و قال اسمعیل بن عبد اللہ السکری  
 القاضی لم یسمع ابو الولید من ابن مسلم شیئا و لو شہد عندی ما قبلتہ و انما کان محلا یجمل النساء  
 یعطی الشیخ فیطلق و کان شیء الحال بد مصنف فافقنا الله و لیا کم و السلام من الکذا <sup>ن</sup> از انجمل

استقصاء التالیف  
 جلد ثانی  
 ۳۱



است اسمعيل بن ابی اويس که بخاری و مسلم و ابو داود و ترمذی و ابن ماجه در صحاح خود از روایت کرده  
 اند و جناب بخاری شش تمام بروایات او دارد و احادیث بسیار از احادیثش در صحیح خود می آید و ابن مهین  
 او را سارق الحدیث میدانند و گاهی تصریح بکاذب بودنش میسازد و دیوبالی او را دروغفاز و کرمینا یاد کرده و  
 نقل میکند که او را بقلب کذاب یاد میفرمایند و کسی در میزان میگوید بر اسمعيل بن ابی اويس عبدالله الله  
 بن عبدالله بن اويس بن مالك بن ابی عامر الاصبغی ابو عبد الله الله بن عثمان مکنزه این  
 روی عن خاله مالك و اخيه عبد الحميد ابیه و اقدم من لقى عبد العزيز لما جشون  
 و سلم بن وردان عنه صاحباً الصمیه اسمعيل لقاضى الکبار قال حمد لا بأس و قال بن حنبل  
 قال حمد بن ابی یحیی سمعت ابن معین يقول هو و ابوه یسرقان الخشب و قال الدلاوی فی  
 الضعفاء سمعت النضر بن سلمة المزنی يقول کذب کان یحدث عن مالک بن مسائل  
 ابو حنیف و عنده خبر کثیر انتهى مطلقاً و در ما شیخ کاشف ترجمه او مذکور است قال ابن معین  
 صدق و ضعیف العقل لیس بهذا و قال مره و ابوه یسرقان الخشب و قال مره هماً  
 ضعیفان یعنی ابوه و قال مره غلط بکذب لیس بشی از انجمله ابوبن جابر بن سيارت  
 که ابو داود و ترمذی از او روایت نموده اند حال آنکه کسی او را بشی میگوید و ابو داود و اسه  
 و نسائی ضعیف می دانند و ابن المذنبی تصریح میفرماید که او وضع حدیث میکرد و در میزان میفرماید ابویس بن  
 جابر بن سيارت الیهامی عن سماک ابن حرب غیره قال یحیی لیس بشی و قال ابن المذنبی  
 یضع حدیثه و قال ابو زرعة و غیره و اه و قال سن ضعیف از انجمله ثابت بن موسی طبری  
 که ابن ماجه از او روایت نموده مگر ابو حاتم و غیره قابل الاحتجاج میفرمایند کسی بن معین او را  
 بکذاب لقب میفرمود و چنانچه در میزان میگوید ثابت بن موسی الضبی الکوفی الضری العابد  
 عن شریک و الثوری و قال یحیی کذاب قال ابو حاتم و غیره ضعیف و قال ابو حاتم  
 لا یجوز الاحتجاج باخباره الی ان قال قال ابن معین الرازی سمعت یحیی بن معین یقول  
 ثابت ابویزید کذاب از انجمله جابر بن انیس حانی از روایت صحیح ابن ماجه است که بخاری  
 حدیث او را مضطرب میگوید و یحیی بن یسین او را کذاب میفرماید و در میزان الاعتدال مذکور است جابر  
 بن المغلس الحنفی الکوفی عن کثیر بن سلیم و شبیب بن شیبة و عنده و مغلطین

صحیح ابن ماجه  
 در حدیث  
 ابویس بن اویس



و ابو یحییٰ عقیق قال بن عمر صدیق و ما هو من یکن یحییٰ قال خدیجه و مطرب قال یحییٰ  
هو علی بن ابی طالب و روی ابو معین الحسن بن الحسن بن یحییٰ بن معین کذاب و قال  
ابن نمیر یوسف له الحدیث خیر رویه و لا یدری و در نه سبب التذیب ترجمه او مسطور است قال  
الحسین بن الحسن الرازی عن ابن معین کذاب از ابن جهمه جعفر بن زبیر است که ابن ماجه قدوسی از او  
در سنن خود روایت کرده و از عباد مست کما فی الکاشف لیکن ابن معین در حقی او پس شقیه میگردد و یحییٰ  
میفرماید که او را ترک کرده اند و ابن عدی میگردد که جماعت بر حدیث او بمن سنن و شعبه او را کاذب و دروغ  
بلکه کذاب الناس میدانند و او کذب را فرمای او فکاک آمده صبر و قرار را ترک گفته بر غری سوار شده بر  
و او خواهی از او و بیاد او نشانی می برد و او را شاد و مینازد که چهار صد حدیث را بر سر و در کائنات علیه  
افضل الصلوٰه و التحیات وضع ساخته و از اجتماع مردم بر او و ترک نمودن عمران بن عثمان بن عفان  
می نمود و قبح و جرح او بر ملا از شمار میفرمود تا آنکه بمسای جمیل او بازار را کاذب او کاسد گردید و مردم  
از حضور او دست کشیدند و بر عمران رو آوردند و در میزان الاعتدال مسطور است جعفر بن الزبیر  
عن القاسم ابی عبد الرحمن جماعه و عنه و کیم و یزید بن هارون و عدّه کن به شعبه فقال  
عنه آیت شعبه را کبا علی حمار فقال اذهب فاستدی علی جعفر بن الزبیر و ضم علی  
رسول الله صلی الله علیه و سلم از جماعه حدیث و قال بن معین لیست شیئی قال خر ترکوه و  
قال بن عدی الضعیف علی حدیثه بدیع قال لقطان لو شئت ان اکتب عن اهل الکتاب عنده  
و در نه سبب التذیب ترجمه او مسطور است و یزید بن هارون قال کان جعفر بن الزبیر  
و عمران بن عثمان بن عفان یستعدان حدیث کان الزحام علی جعفر بن الزبیر و یس عند عمران  
و کان شعبه یبرایهما فیقول یا عجباً للناس جمعو علی کذب الناس ترکوا اصل الناس  
یعنی عمران و عثمان علینا الا القلیل حتی رأیت ذلک الزحام علی عمران و ترکوا جعفر و لیس  
عنه احد قال عن رأیت شعبه را کبا علی حمار فقال اذهب فاستدی علی هذا یعنی جعفر بن  
الزبیر و وضع علی رسول الله صلی الله علیه و سلم از جماعه حدیث و قال ابن معین لیس  
الانباء (البخاری) ترکوه و قال ابن عدی الضعیف علی حدیثه بدیع و قال  
الانباء (البخاری) ترکوه و قال ابن عدی الضعیف علی حدیثه بدیع و قال

که اکذب خلق الله بود و چهارصد حدیث بر جناب رسالت صلی الله علیه و آله وسلم وضع نموده قهقاری  
 افتاد و آخر گفته که العیاذ بالله او بعد مرگ بشمار دنیا رفت و اهل ارض و ملائکه بعد و منش خوشوقت  
 گردیدند و بتاثر و ابتهاج نمودند و او را عینک و کار گفتند و مکرر بر زبان آوردند که قد جاء الحسن قد جاء الحسن  
 چنانکه فیهی در نزد سبب بعد از گفتار و مثالب او این حکایت مفراة آورده از انجمله عارث بن عمران  
 جعفری است که ابن ماجه از او روایت کرده با وصف آنکه ابن حبان میگوید که وضع حدیث بر ثقات لیست  
 و ابن عدی میفرماید که ضعف بر روایات او بین است و ابو حاتم او را غیر قوی میدانند و ابو زرعه او را وای  
 الحدیث می پذیرد و چنانچه در میزان الاعتدال مذکور است الحرف بن عمران الجعفری عن محمد بن  
 یحیی و هشام عن علی بن عقیل و عنه علی بن حرب احمد بن سلیمان قال ابن حبان کان یضع الحدیث  
 علی الثقات الی ان قال بعد ذکر حدیثه انه قال یروى عنی الضعفاء علی سوا ما یروى عنی و قال  
 ابو حاتم لیست بالقوی و قال ابو زرعه واهل البیضاء از انجمله حسیب بن ابی حمزیه صریحاً کتاب  
 ناک است که ابن ماجه از او روایت کرده ابن حبان او را لیست میگوید و ابو داود و ابی یزید که او را از  
 کذب الناس بود و ابو حاتم میگوید که او را در او و در هر یک از حدیث موضوعه روایت کرده و ابن سراج  
 میفرماید که کل احادیث او موضوع است و ابن حبان میگوید که از ثقات موضوعات راسته آورد  
 و بر او نشان رد ایما تکیه نزدشان نبود و داخل میگردید و چنانچه در میزان الاعتدال فیهی مذکور است حسیب  
 ابی حذیفه اسم ابیه زید و قیل من روى ابو محمد المصنف و قیل ان کتاب مالک و عن مالک  
 و ابی العاصی ثابت ابن ابی شیبه احمد بن الاثر هم احمد بن سعد بن ابی هریر و مقدم بن  
 داود الرعمی قال احمد لیست بثقة و قال ابن معین کان یقرأ علی مالک و یضعهم و یقرئ ثلاثه  
 فسا اولى عنه فهو قلیل لیست بشیء و قال ابو داود کان من کذب الناس و قال ابو حاتم  
 روى عن ابن ابی الزهری احادیث موضوعه و قال ابن عدی احادیثه کما هو موضوعه  
 و قال ابن حبان کان یورث بالمدينة علی الشیوخ و یروی عن الثقات الموضوعات  
 کان یدخل علیهم مالک عندهم از انجمله عارث بن عمران جعفری که بخاری  
 از او در تفسیر و اصحاب منقول از بعد از او و در منش خود و او را روایت فرموده اند و ملائکه از ثقات اثبات  
 موضوعات و کذب روایات نموده چنانچه در میزان الاعتدال میفرماید الحرف بن عمران الجعفری عن

کتاب ابن سراج



کذا بین صحاح المسند

[illegible]

مستطاب والى الله المرجع

چنانچه ميگويد چنانچه ابن حجر مزي الحنفی الجزري التميمي اسم ابیه صبيح و قيل عمرو و ترويه عنه  
 بالوضع من السابعة از انجمله خارجين بسبب مرضي ست که نزدی و ابن ماجه از او روايت کرده  
 اند احمد بن حنبل در او را هم ميگويد و ابن معين گاهي ليس بقبه و نقش ميخواند و گاهي او را کذاب ميداند  
 و بخاري ترک کردن ابن المبارک و و کيع و او را نقل مي سازد و در قطنی بتعنييف او مي پردازد و چنانچه در غير  
 مي فرمايد و خاتمه بن مصعب بن الحجاج الشامي لقيه عن بکيون الا شهر و زيد بن اسلم و ايوب طائفة و عنه  
 ابن هيثم و يحيى بن يحيى طائفة و هاه احمد بن محمد بن معين لقيه و قال ايضا لکذا قال خروا عن المبارک  
 و و کيع و قال لدارقطني و غيره ضعيف از انجمله خالد بن عمرو و فرشي ست ابن ماجه و ابو داود  
 از او روايت کرده اند حالانکه صالح جزيره بصراحت تمام تمام و جزا او را بفصيلت وضع حديث موصوف  
 مي سازد و ابن عدی هم بعد از کزندی از احاديث که بعضي آن مثل فضيلت شمين ست و خالد غير را شنه حربه  
 و شنه خير خواهي امه خود اد کرده آنرا بافته ميگويد که نزد من آنست که خالد اين احاديث را بر بافته  
 و ليلى واضح هم بر اين دعوى خوش و در صافه و بخاري او را منکر الحديث مي فرمايد و احمد او را غير ثقة  
 ميگويد و ابو زرعه خط بر حديث او ميزند و از بايه اعتبارا قطعيکنند چنانچه در ميزان الاعتدال مذکور است  
 خالد بن عمر القرشي لاهوى السعدي من ولد سعيد بن العاص لکوفى عن مالك بن مغول و هشام  
 الدستواي و جماعة و عنه الحسن الخواي و الرمادى جماعة قال احمد ليس بثقة و قال منکر الحديث  
 و قال صالح جزيره يضع الحديث و ضو يابوزرعه على حديثه ابو عبد الله خالد بن عمر عن سفیان عن  
 حازم عن سهل بن النبي صلى الله عليه وسلم و عاز جلا فقال زهد في الدنيا يحبك الله و ازهد  
 بها في الدنيا يحبك الناس يحبك الناس تاجه محمد بن كثير الصنعاني عن سفیان قال العقيل  
 ليس له اصل من حديث الثوري و قال ابن عدی له عن الليث و غيره من اكبر البويعم  
 الحلبی ثنا خالد بن عمرو عن الليث عن يزيد بن ابی حبيب عن ابی قنبل عن ابی هريرة  
 و ابن عمر قال ابا عبد الله صلى الله عليه وسلم من اعز ابی قنبل الى اجل فقا  
 رايت ان اتى عليك امر الله قال ابو بكر يقضى ديني و يغفر موعدي قال فان قبض  
 قال عمر بخذوه يقوم مقامه لا ياخذك في الله لو صدك انم فان اتى على جمر اجله فان  
 استطعت ان تموت فموت و به عن يزيد بن ابی الخثير عن ابی هريرة مرفوعا

استقصاء الاموال في فضائله  
 ٢٠٢



احمد بن ابى الجوزى سمعت هذا الكتاب من خالد بن خالد ثم اعطينته للعطاء فاعطى للناس من نحو اربع  
وقال دحيم صاحب فتاوى قال احمد بن صالح والوزرعة الدمشقى ثقة ولد سنة خمس  
ومائة وعاش ثمانين سنة ازاجمله داود بن رزقانى ست كثر زنى وابن ماجة از او  
روایت كرده اند ابن ماجة وداود بن رزقانى وداود بن رزقانى وداود بن رزقانى وداود بن رزقانى  
ومتروك الحديث ميدانند ووزرعة او را متروك ميسازد وداود او را ضعيف  
ميكنند عامه ما يرويه لا يتابع عليه وابن المدينى او لا يكتب حديثه از ميسازد و بعد آن از ائمه اندازد  
ونسألى امر اخر غير انه ميگويد در ميزان الاعتدال صفر ما يداد الريب قال الرقاشى تصحى نزله بغداد  
عن ثابت وزيد بن اسلم وخلق وعنه ابن ابى عمير وشعبة وها من شيوخته واحمد بن  
منيع وابن عرفة قال خحدثته مقارب قال ابن معين ليس بشئ وقال الوزرعة متروك  
وقال ضعيف تركه حثا وقال الجوزجاني كذا في قد ذكره ابن عدى وساق له بضعة عشر  
حديثا استنكرها وقال عامه ما يرويه لا يتابع عليه قلت مات في حلة ديف وثمانين  
ومائة وقال ابن المدينى كتبت عنه ورويت عنه وقال من ليس بثقة ازاجمله  
داود بن الحبيب بصري صاحب كتاب العقل ست كثر زنى وروايت كرده او را متروك ميسازد وداود بن رزقانى  
او را ضعيف ميگويد و ابن المدينى والوزرعة او را متروك ميسازد وداود بن رزقانى او را متروك ميسازد  
ست كثر زنى وروايت كرده او را متروك ميسازد وداود بن رزقانى او را متروك ميسازد  
براي غير اسانيد ميسره وراشده وصالح جزره او را كاذب ووافع حديث ميگويد در ميزان الاعتدال  
و ترجمه اش نذكره ست داود بن الحبيب بن محمد ابو سليمان البصري صاحب كتاب العقل و لبيته  
لم يصنفه روى عن شعبة وها م وجماعة وعن مقاتل بن سليمان وعنه ابو اسمية و  
الحديث بن ابى اسامة وجماعة قال احمد بن داود بن ماجة حديث وقال ابن المدينى ذاهب  
حديثه قال الوزرعة وغيره ضعيف قال ابو حاتم ذاهب الحديث غير ثقة وقال الدارقطني  
متروك واما عبا من فروى عن ابن معين قال ما زال معروفا بالحديث ثم تركه  
وصحب قوما من المعتزلة فافسدوا وهو ثقة وقال ابو داود مثله الضعيف وروى  
عبد الغنى بن سعيد عن الدارقطني قال كتاب العقل وضعفه عيسى بن عبد الله

ثم سقته منحدود بن المحبر فركبه باسائيدا غير اسائيدا ميسرا وفي ثلث هيب القهذي  
 في ترجمته قال صالح جزوة يكنى بـ ويضم ازا بنجمله سري بن اسمعيل كوفي صاحب شئى  
 كـ ابن ماجه از اورايت ساخته مگر نشأى اورا متروك ميگويد واحد بن جنبل ميفرمايد كـ دم حديث اورا  
 ترك كرده اند و عباس و دورى از يحيى در حق او ليس شئى نقل ميفرمايد يحيى القطان ميفرمايد كـ ظاهر  
 شمر برامى من كذب او در مجلس واحد چنانچه زبى در ميزان ميفرمايد السمر بن اسمعيل الكوفي حقا  
 الشعبي قال يحيى القطان استبان لي كذبه في مجلس احد قال من مذكور وقال غيره ليس بشئ  
 وقال احمد بن النخعي وروى عن النخعي عن يحيى بن النخعي عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير  
 ابو داود وابن ماجه از اورايت كرده اند ابن حبان ميگويد كـ او على الفور وضع حديث ميگردان  
 جارى زند كـ احد ياروايت از او طالى نيمت واحد ابو حاتم او را ضعيف الحديث ميگويد و نشأى و  
 دارقطني او را متروك ميگردان چنانچه در ميزان ميفرمايد سعد بن طريف الاسكاف الحنظلي الكوفي  
 عن عكرمة بن ابى العجل قال بن معين لا يخلو حديث يروى عنه وقال احمد ابو حاتم ضعيف الحديث و قال  
 النسائي والدارقطني مذكور وقال ابن حبان كان يضمن الحديث على الفور  
 از انجمله سعيد بن سنان حمصى است كـ ابن ماجه از اورايت كرده احمد بن حنبل تضعيف او ميكنند و  
 اورا گاهى غير ثقة و گاهى ليس شئى ميگويد و جرجاني خوف آن دارد كـ احاديث او موضوعات باشند  
 و بخارى متكررا حديث ميداند و دارقطني و غيره او را نسبت بوضع حديث ميكنند چنانچه در ميزان او  
 ميفرمايد سعيد بن سنان ابو مهدى الحمصى ضعيف احمد قال يحيى بن النخعي و قال مولى النخعي  
 وقال جرجاني اخاف ان يكون احاديثه موضوعا و قال خـ متكررا الحديث و قال من  
 مذكور و ابن حجر در تقريب ميفرمايد سعيد بن سنان الحنظلي الكوفي ابو مهدى الحمصى مذكور  
 و رواه الدارقطني و غيره بالوضع من الثامنة از انجمله سعيد بن عبد الجبار زبى است كـ  
 ابن ماجه از اورايت كرده نشأى و در حق او ليس ثقبه ميگويد و ابن المدينى لم يكن شئى ميفرمايد و جرجاني  
 كـ ياب او ميكنند چنانچه در ميزان الاعتدال مذكور است سعيد بن عبد الجبار زبى است كـ حمصى  
 بن جناح قال كـ شقيق و قال بن عبد الحكم سكن البصرة يكنى ابا عثمان و قال ابن المدينى لم يكن شئى  
 وقال قتيبة رايته بالهجرة و كان جريبا يكنى به و در تقريب ابن حجر نسفا لي ميفرمايد سعيد

۳۲۳  
 ابن ماجه از اورايت كرده اند







کتابخانه ملی افغانستان

وايمان خود را نزد مردم بماند و تقديري و توشحي او نماند احد را مجال كلام نبوت و زمين را بغير ايد طلحه  
 بن زيد الزرق و قتل الكوفي و قتل الشامى نزيل اسطيقا قال انه قرشي الظاهر انه الاول لكن  
 فرق بينهما ابن ابى حاتم روى عن هشام بن عروة و ابراهيم بن ابى عبيدة و الاوزاعي و عدة  
 و عنه احمد بن يونس جماعة قال خر منكر الحديث و قال من متروك و قال ابن حبان  
 منكر الحديث جدا لا يحل الاحتجاج بخبره ابو يعلى ثنا حسين بن الحسن الشيلامي ثنا  
 وضاخر بن حسان الانباري ثنا طلحة بن زيد عن عبيدة بن حسان عن عطاء بن جابر ان  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لعمرات و ليخ الدنيا و ليخ الاخرة رواه ابن عثمة  
 و قال ابن حسان ثنا ابو يعلى ثنا شيبان ثنا طلحة بن زيد الدمشقي عن عبيدة بن حسان  
 عن عطاء الكيخاراني عن جابر قال بينا نحن مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في نفر  
 من المهاجرين فيهم ابن بكر و عمر و عثمان علي و طلحة و الزبير و ابن عوف و سعد فقام  
 لينهض على رجل الى كفوة و خفض رسول الله صلى الله عليه وسلم الى عثمان فاعتقه ثم قال  
 انت ولي في الدنيا و الاخرة ابن عدي عن ثقتين عن ابى فروة الرهاوي عن ابيه  
 عن طلحة بن زيد عن الاوزاعي عن يحيى بن ابى كثير عن انس مرفوعا من تكلم  
 بالفارسي ثم زاد في حقه و نقصت من مرفوعه و بكالاستاذ قد كرسته احاديث و مرفوعه  
 محمد بن شعيب صدق بن عبد الله عن طلحة بن زيد عن موسى بن عبد الله عن سفيان  
 بن ابى هند عن ابى موسى مرفوعا يبعث الله العلماء فيقول اني لم اصنع على فيكم الا  
 لعلمي بكم و لم اصنع فيكم الا عذبيكم انطلقوا فقد عفرت لكم و هذا باطل قال ابن عثمة  
 محمد بن همام ثنا طلحة بن زيد عن عقيل عن الزهري عن عروة عن عائشة  
 مرفوعا لا يبر من احد منكم امر حتى يشاوروه و هذا باطل عن عقيل قال ابن المنيني  
 كان طلحة بن زيد يضع الحديث و قال صالح جزرة لا يكتب حديثه ازا يحمله عامر  
 بن صالح بن عبد الله بن عروة است كه ترمذي الا و در صحيح خود روايته نموده ابن معين او را كذا  
 و دارقطني متروك و نسائي غير ثقة ميدانند و احمد بن محمد بن عمر زاذان بن معين نقل ميدانند كه او را كذا  
 و حديث و دشمن خدا ميدانست بلكه ابو داود و ترمذي آرد كه ابن معين احمد بن حنبل را بجهت روايت نمودن

استحضار فی الحال

144

از عامر بن سفيان بن عوف و در ميزان ميفرمايد عامر بن صالح بن عبد الله بن عمرو بن الزبير بن  
 العوام واهل لعل ماری احمد بن حنبل عن احمد و هو من هذا ثم سئل عن قتال ثقة لم يكن  
 يكذب قال بن معين كذاب قال الدارقطني يترك وقال بن ليس بثقة وقال ومعت  
 يحيى بن معين يقول جرح احمد يحدث عن عامر بن صالح وقال ابن معين ايها الذين  
 يروى عن هشام عن ابيه عن عائشة ان النبي صلى الله عليه وسلم قال اياكم والزنج فانه  
 خلق مشوبة وروى احمد بن محمد بن عمار عن ابن معين قال كذاب خيث عبد الله الزنجي  
 عباد بن راشد بصري ست كنه بخاري و ابو داود و نسائي و ابن ماجه و زاور و ايت کرده اند و حاکم و بخاري  
 او را از صفاتی شمار و نسائي و راجع اوليس بالقرى ارشاد مينمايد و ابن حبان و را شم پيازي و خايم در  
 ميزان مسطور است عباد بن راشد بصري صدق عن الحسن بن عمار و عنه عبد الرحمن بن عوف خلق اخي  
 له مرق و ناغيره و لكنه و كوه في كتابه الضعفاء و قال بن عدي له احاديث كما لا ييه اهايت  
 و ما يرويه لا يتابعان عليه و قال ابو حاتم صالح بن عمار و قال بن ليس بالقوي  
 و اما ابن حبان فاقه از ان جمله عباد بن كثر التقي ست كنه ابو داود و ابن ماجه و زاور و ايت کرده اند و ام  
 احمد بن حنبل ميفرمايد كه احاديث كذب و روايت نموده كه تراسي ست كنه و بخاري او را متروك ميگويد و  
 يحيى بن ليس بن عوف بخاري او را شاد مينمايد و راجع پيازي كورست عباد بن كثر التقي بصري متروك قال احمد  
 روى احاديث كذب من السابعة و در حقا كذا كورست قال احمد عباد بن كثر اسود حلال  
 من الحسن بن عماره و ابى شيبه ابراهيم بن عثمان روى احاديث كذب  
 لم يسمعهما و در ميزان الاعتدال و ترجمه اش ميفرمايد قال ابن معين ليس بشي و قال غسان  
 هكة تزكوه از ان جمله عبد الله بن ابراهيم غفاري ست كنه ابو داود و ترمذي و زاور و ايت کرده اند  
 ابن حبان ميگويد كه وضع حديث ميساخت و دارقطني احاديث او را منكر مي و اند و فري القدر و انظر  
 حق مي گوشت كه احاديث مرويه او را در شيعين هم باطل ميگويد و در ميزان ميفرمايد عبد الله بن ابراهيم  
 الفقاري و هو عبد الله بن ابي عمر يد السودة و هو نه روى عن عبد الله بن ابي بكر و عبد  
 بن زيد بن اسلم و عند الحسن بن عرفة و جماعة و نسبته ابن حبان الى انه يضع الحديث  
 و قال ابن عدي عامه ما يرويه لا يتابع عليه و قال الدارقطني حديثه

ست كنه  
 ۳۲۵

منکره کرد ابن عباسی الحدیثین اللدین فی جردین عرفه فی فضل ابی بکر و عمر و هابا اهل الان  
 و ابن حجر در تقریب میگوید: انما یکن ابن ابراهیم بن ابی عمر الغفاری ابو هب المدا فی سائر اوله  
 فنبه ابن عباس الی موضع من العاشیة و در حاشیه کاشف مذکور است قال: منکر الحدیث  
 و قال ابن عباسی عامه ما یرویه لایتابعه علیه الثقات و قال لدار قطنی حدیثه منکر و نسب  
 ابن عباس الی نه یضم الحدیث و قال یحدث عن الثقات بالملفوظات از ابن حجر  
 عبد الله بن خراش است که ابن ماجه از او روایت کرده و دار قطنی و غیره تضعیف میکنند و ابو زرعه  
 یس بشی در حق او میگوید و ابو حاتم و از او هم باب الحدیث میفرماید و بخاری منکر الحدیث می داند و ابو حاتم  
 اطلاق کذب بر او میسازد و در میزان الاعتدال مذکور است عبد الله بن خراش بن حوشب عن عمه  
 العوام بن حوشب صنعته الدار قطنی و غیره و قال ابو زرعه لیس بشی و قال ابو حاتم  
 ذاهب الحدیث و هو اخو شهاب قال لیخاری منکر الحدیث و در حاشیه کاشف مسطور است  
 قال ابو زرعه لیس بشی ضعیف الحدیث و قال ابو حاتم منکر الحدیث ذاهب الحدیث  
 ضعیف الحدیث و قال خ منکر الحدیث و در تقریب ابن حجر عسقلانی میفرماید عبد الله بن خراش  
 بالجماع المجهول ابن حوشب له شیبانی ابو جعفر الکوفی ضعیف اطلق علیه ابو حاتم الکذاب  
 از ابن حجر عبد الله بن زیاد و خرومی است که ابو داود و در مرسل و ابن ماجه در سنن خود از او روایت  
 کرده اند ابن معین گاهی او را غیره میگوید و گاهی ضعیف و گاهی حدیثی او را لیس بشی میفرماید و ابو حاتم  
 او را از او هم باب الحدیث میسازد و ابراهیم بن سعد طعن بر کاذب و دروغ بودنش یا در میسازد و مالک هم  
 او را کذاب میگوید و در میزان میفرماید عبد الله بن زیاد بن سمعان المدا فی الفقیه ترکوه یکی ابی  
 عبد الرحمن مولى مملو قال خ منکره و قال ابن معین لیس بثقه و قال مسرة  
 ضعیف و قال مرقه لیس حدیثه بشی و قال حمد سمعت ابراهیم بن سعد یحلف ان ابن  
 سمعان یکنب و قال الجوزجانی ذاهب الحدیث و روی ابن القاسم عن مالک  
 کذاب و طرفه تر است که ابو داود و هم با وصف آنکه از او روایت در مرسل کرده تکیذ او پر دخته  
 چنانچه در تقریب مذکور است عقیل الکلابی زیاد بن سلیمان بن سمعان الخرومی ابو عبد الرحمن  
 المدا فی قاضیه مملو که ائمه با کذب ابو داود و غیره من الساکبه از ابن حجر عبد الله

استقصاء الآثار فی جردین

کذا ابن ماجة المحدث

عبد الله بن سعيد بن ابی سعید کیسان مفسری است کہ ابن ماجہ و ترمذی از او روایت کرده اند ابن معین او را  
 گاهی لیس بستی میگوید و گاهی لیس بقیه و فلاس و انکر الحدیث سید اندوخی بن سعید از شامیسا زود که دروغ  
 و کذب او بر من و مجلس واحد ظاهر گردید در میزان میفرماید <sup>عبد الله بن سعید بن ابی سعید</sup>  
 کیسان المفسری عن ابیه واه برة یکنی ابا عبد قال ابن معین لیس بستی و قال مرقا لیس بقیه  
 و قال الفلاس منکر الحدیث ماز و قال یحیی بن سعید استبان لی کذبه فی مجلس و قال  
 الدارقطنی ماز و اذ اهرب و قال احمد مرقا لیس بذالك و مرقا قال ماز و اذ انجمه عبد الله  
 بن شریک مامر لیس که نسائی از او روایت کرده جو رجائی او را کذاب میگوید و در میزان میفرماید  
 عبد الله بن شریک العامی حدث عن ابن عمر و جماعة و کان فی اول امره من احتجاب  
 المختار و ککنه تاب ثقة احمد ابن معین غیرها و لیس النسائی و قال الجورجانی کذاب  
 از انجمه عبد الله بن صالح ابو صالح کاتب الیث که بخاری و ابوداود و ترمذی و ابن ماجه از او روایت  
 کرده اند و ابن معین که توفیق او میکند لیکن صالح جزیره بران کوش نموده زبان متفصح او کشاده  
 میفرماید که از نزد من مرکب کذب در حدیث بشد و در میزان ترجمه میفرماید قال صالح جزیره کان  
 ابن معین یوثقه و هو عندی یکنب فی الحدیث و قال النسائی لیس بقیه یحیی بن بکیر  
 احب الینامنه و قال ابن المدینی لا اری عسقه شیئا از انجمه عبد الله بن محمد مدنی است  
 که ابن ماجه از او روایت کرده بخاری او را منکر الحدیث میخواند ابن حبان احتجاج با حاد یث  
 او را ترمذی و انه و کعب میفرماید که او وضع حدیث میکند و در میزان الاعتدال میفرماید عبد الله بن محمد  
 العدی و ابو الجبابر التیمی عن ابن عقیل الزهری قال لیس بخاری منکر الحدیث و قال و کعب یضم  
 الحدیث و قال ابن حبان لا یجوز الاحتجاج بحدیثه از انجمه عبد الله بن معاذ  
 صنعانی است که ترمذی و ابن ماجه از او روایت کرده اند عبد الرزاق بن حنبل سید ادبی پر دانت چنانچه  
 در میزان الاعتدال مذکور است عبد الله بن معاذ الصنعانی عن مهران و نحوه و کان  
 عبد الرزاق یکنب به از انجمه عبد الله بن ابی اویس است که بخاری و مسلم و ابوداود و نسائی  
 و ابن ماجه از او روایت کرده اند از وی او را کاذب و مفسری و واضح حدیث می دانند چنانچه  
 در میزان مذکور است عبد الله بن ابی اویس عبد الله بن عبد الله ابو بکر المدنی اخری

و ۴۰۰  
 استقصاء الاحادیث

روى عن ابن ابي وهب سليمان بن بلال وطلح وعنه اخوه وايوب بن سليمان ابن ابي هوبه  
 وثقه يحيى بن معين وغيره واما الازدى فقال كان يضع الحديث ازا يحمله عبد الرحمان  
 بن عبد الله بن عمر بن حفص سمعته ان ابن ماجة از اور واپس كرده يحيى بن معين ورا ضعيف ميگويد و  
 بخاري اور انكلم فيه ميداند واما احمد بن حنبل اور الكلاب ظاهر نمايد ورا حديث اور اواره پاره پاره  
 و ناسي اور متروك ميدانند چنانچه در ميزان مذكور است عبد الرحمان بن عبد الله بن عمر بن حفص  
 العمري المدني عن ابيه هال قال يحيى بن معين سمعت منه مجلسا و هو ضعيف وقال احمد  
 ليس يسوي حديثه شيئا سمعت منه ثم تركناه وكان في قضاء المدينة احاديثه منكبر  
 وكان كذا باضرفقت حديثه وقال البخاري هو و اخوه القاسم يجهلون فيهما و ذكر  
 البخاري عبد الرحمان في موضع اخر فقال سكتوا عنه وقال النسائي ماز و لست ارا تحمله  
 عبد الرحمان بن قيس بن قيس كرا باب سنن اربعة از اور واپس كرده اندا احمد اور انكلم فيه ميگويد  
 و بخاري در حق او در باب حديثه ميفرمايد و ابن ماجة في البوزره تكذيب او مي پروا نند در ميزان اعتدال  
 مذكور است عبد الرحمان بن قيس ابو معاوية الزعفراني البصري روى بنديس او و ويخدا  
 عن حميد بن عوان عنه الصنعاني و جماعة كذب به ابن مهدي و ابو زرعة و قال البخاري  
 ذهب حديثه و قال احمد لم يكن بشي و در تقريب مذكور است عبد الرحمان بن قيس الضبي ابو  
 معاوية الزعفراني متروك كذب به ابو زرعة و غيره من التاسعة ازا يحمله عبد الرحمان  
 بن ماجة سمعته ان ابو داود و ابن ماجة از اور واپس كرده اندا احمد و ابن ماجة و ابن ماجة و ابن ماجة  
 كذا ابن ماجة و در ميزان ميگويد عبد الرحمان بن هانئ ابو نعيم النخعي عن سفيان الثوري  
 قال احمد ليس بشي و ربا لا يحيي بالكذب قال بن عدي عامر ما يرويه لا يتابع عليه ازا يحمله  
 عبد الرحيم بن زيد العمي سمعته ان ابن ماجة از اور واپس كرده بخاري ميگويد تركوه و جرجاني ميفرمايد  
 غير ثقة و ابو حاتم و را متروك الحديث ميداند و ابو زرعة و ابن ماجة و ابن ماجة و ابن ماجة و ابن ماجة  
 ميخواهند در ميزان الاعتدال ميفرمايد عبد الرحيم بن زيد بن الجاري العج عن ابيه و غيره قال  
 البخاري تركوه و قال يحيى كذا و قال ابن ماجة ليس بشي قال الجوزجاني غير ثقة و قال ابو حاتم  
 تركوه حديثه و قال ابو زرعة و انا و قال ابو داود و ضعيف و در تقريب مذكور است

استقصا في تاريخ بغداد







ميفر تايد ريحي گاهي شيش بنقه ميگويد و گاهي كذاب و ابو حاتم و اسبب الحديث مي نادر ابو زرعه ميفر مايد كه  
روايت از او سزاوارست و ابن حبان ميگويد كه زهشام نسخة موضوعه روايت كرده و دارقطني و ضعيف  
و نسائي متروك مي دانند و صحيح جزيره ارتقا ديسازد كه او كذاب است كه وضع حديث ميكنند و ابو داود و ترمذي  
ميفر مايد كه او وضع حديث مي نمايد و در ميزان ذكر كورست عقيد بن القاسم بن هشام بن عروة ليس بشقة  
قد حدث عنه احمد بن يحيى احمد بن المقدم قال البخاري ليس بشيء وقال يحيى ليس بشقة  
وقال مرة كذاب قال ابو حاتم ذاهبا الحديث وقال ابو زرعة لا ينبغي ان يحد ث عنه  
وقال ابن حبان روى عن هشام نسخة موضوعة قال الدارقطني ضعيف وقال صالح  
جزيرة كذاب يضع الحديث وقال ابو داود كان يضع الحديث وقال النسائي  
متروك الحديث اذا انجمه عثمان بن عبد الرحمن ست كه ترمذي از او روايت كرده بخاري او را  
در متروكين داخل يسازد و علي بن المديني تضعيف او در نهايت مره ميكنند و نسائي و دارقطني او را  
متروك ميگويند و ابن معين او را كاذب و در ونگومي و اندر تقريب ابن حجر عسقلاني ذكر كورست  
عثمان بن عبد الرحمن بن عمر بن سعد بن ابي وقاص الزهري الواقصي المديني يقال له المالكي  
نسبة الى جد ابي وقاص مالك ماتروك و كذبه ابن معين من السابعة و در ميزان  
الاعتماد سفيان بن عبد الرحمن القرشي الزهري الواقصي المالكي ابو عمرو قال البخاري  
تركوه حديثي محمد ثنا ابو سلمة حدثني اخي عثمان بن عبد الرحمن عن سهيل بن  
ابي صالح عن ابي هريرة مرفوعا الكذب ينقص الرزق والداء يورد القضاء والله في  
خلقه قضائا فذا و قضائا محدث ابن ابي قديك حديثي عمرو بن حفص عن  
عثمان بن عبد الرحمن عن محمد بن علي عن امية عن علي عن النبي صلى الله عليه  
وسلم من صلى في وصفت وحدا فلا صلوة له قال ابن معين ليس بشيء وقال مرة  
يكذب ضعفه علي بن حبان قال النسائي و الدارقطني متروك اذا انجمه عثمان بن ابي رست  
كه ابن ماجه از او روايت نموده ابن حبان احتج با و جاز نميدارد و زهري شمس موضع احاديث يسازد  
و ابن معين بخن او ميگويد ليس بشيء و در ميزان ذكر كورست عثمان بن فاذل عن جعفر بن سرقان  
قال ابن حبان لا يحتج به سليمان بن عبد الرحمن ثنا عثمان بن فاذل عن جعفر بن

استفهام قال فقام جلد ثانی



لیس بشقة ولا یکتب حدیثا از انجمله علی بن سفیان الثقفی است که ابن ماجة از او روایت کرده ام سی  
 اورا کذاب میگوید چنانچه در میزان منظر است عظیم بن سفیان الثقفی تفرج عنه عدیسی عبد الله  
 بن مالک کذاب از انجمله مکرر مولای ابن عباس است که بخاری و مسلم و ابو داود و ترمذی و نسائی  
 و ابن ماجة از او در صحیح خود بار روایت نموده اند چنانچه از احمد بن حنبل کذاب و نسائی و ترمذی و نسائی  
 نموده اند مانند یحیی بن سعید انصاری و علی بن عبد الله بن عباس بن السیب و عطاء و ابی اسیم بن سیر  
 و محمد بن سیرین قاسم و حضرت عبد الله بن عمر بن الخطاب و سابق و واضح گردیده اند انجمله علی بن خالد و اسحاق  
 است که ترمذی از او روایت کرده ابو سلمه و کذاب و دروغ گو میباشد چنانچه در میزان مذکور است العلاء بن  
 خالد الواسطی و لی قرطبی عن قتادة و رای الحسن بن محمد و هداة فتاوی ابن حبان و کنز الدواعی  
 و تقریب میفرماید العلاء بن خالد الواسطی البصری ضعیف و کذاب ابو سلمه و کذاب است کذاب  
 و قتادة بن حبان از انجمله علی بن زید الثقفی است که ابن ماجة از او روایت نموده ابن المذنبی می گوید  
 که وضع حدیث می نمود ابو حاتم و دارقطنی و ابی اسحاق الحدیثی و ابی اسحاق الحدیثی و ابی اسحاق الحدیثی و ابی اسحاق الحدیثی  
 و ابن حبان میفرماید که از انس بن مالک نسخه موصوفه روایت کرده و ابی اسحاق الحدیثی و ابی اسحاق الحدیثی و ابی اسحاق الحدیثی  
 و در میزان ابن المذنبی میفرماید العلاء بن زید الثقفی عن انس بن مالک الحدیثی ابی اسحاق الحدیثی و ابی اسحاق الحدیثی  
 ابن المذنبی کان یضع الحدیث و قال ابو حاتم و الدارقطنی و ابی اسحاق الحدیثی و ابی اسحاق الحدیثی و ابی اسحاق الحدیثی  
 البخاری غیره منکر الحدیث و قال ابن حبان و عن انس بن مالک الحدیثی و ابی اسحاق الحدیثی و ابی اسحاق الحدیثی و ابی اسحاق الحدیثی  
 او میفرماید مکرر و کذاب ابو الولید با کذاب از انجمله علی بن سلیمان بن خلیل است که ابن ماجة از او روایت کرده ام  
 او روایت نموده از وی میگوید که روایت کردی از حلال فیه و ابن ماجة از او روایت کرده ام که وضع حدیث می نمود  
 و ابن حبان میفرماید که از ثقات موضوعات را روایت می کند چنانچه در میزان مذکور است العلاء بن سلیمان  
 الرواس حدیثا بعد عن حماد بن زبیه و جماعة و عنده و یحیی بن یزید الحدیثی و قال کاذب  
 لا یحل الروایة عنه کان لایالی ماری و قال ابن طاهر کان یضع الحدیث و یضع الحدیث و یضع الحدیث  
 ابن حبان بروی الموضوعات عن الثقات و ابن ماجة از او روایت کرده ام که وضع حدیث می نمود  
 الرواس الحدیثا بعد عن حماد بن زبیه و جماعة و عنده و یحیی بن یزید الحدیثی و قال کاذب  
 حدیثا العلاء بن زید الثقفی است که ابن ماجة از او روایت کرده ام که وضع حدیث می نمود

کتاب ابن ماجة

میگوید و ابن معین میگوید که در شیخ میگوید که در کتب میگوید که در کتب  
 علی بن جهاهد الکاملی کذب به یحیی بن الصوفی مشاهیر و وفی و قال بن معین کان یضع الحد  
 و قال لسلطان فیه فظ و در حاشیه کشف استور قال یحیی کان یضع الحد و قال ابو حاتم  
 سمعت محمد بن مهران قال یحیی بن الصوفی بن جهاهد کذاب و قال ابو عساکر محمد بن عمر  
 ترکته از آنچکه عماره بن جویین عبدلیست که نزدی و ابن ماحد در صحیحین خود از او روایت کرده اند  
 و بخاری در افعال مجاد و از او روایت نموده و ابن ماحد در صحیحین خود از او روایت کرده اند  
 و در سیرت نزد من از آنکه از عماره روایت کنم و احمد و ابوالحسن میگوید و ابن معین را ضعیف غیر قابل اعتماد  
 و در حدیث میداند و نسائی متروک الحدیث میگوید و جرجانی او را کذاب و مغزی میداند و صالح محمد او را  
 از محمد بن هم در و غلو و او را میگوید در میزان میفرماید عماره بن جویین ابو هارون العبید بن العباس  
 بن کاذب به حدیث بن یونس قال شعبه کان اقدام فیضی <sup>عنق</sup> الحبی من ان <sup>بجیم</sup> الحد عن ابی هارون و قال  
 احمد لیس بشیء و قال بن معین ضعیف لا یصدق فی حدیث و قال لنسائی متروک الحدیث  
 و قال الدارقطنی یتلون خاریجی شیعوی فیه اعتبار باری و عند الثوری و قال ابن حبان کان  
 یروی عن ابی سعید السیسی من حدیث و روی معویه بن صالح عن یحیی ضعیف یحیی القطان  
 قال قال شعبه کنت اقلی الکرکبان اسأل عن ابی هریر العبید فقدم فرأیت عنده کتابا  
 فیه اشیاء منکوة فی علی منی الله عنه فقلت ما هذا الکتاب قال هذا الکتاب حق و قال  
 القطان لم یزل ابن عوف یروی عن ابی هارون <sup>حقی</sup> قال لجورجانی ابو هارون کذاب  
 مفضل بن عدی ثنا الحسن بن سفیان حدیثی عبد الغزیز بن سلام حدیثی علی بن مهران  
 سمعت بهز بن اسید سمعت شعبه یقول لیت اباهارون فقلت اخرج الی ما سمعته من  
 ابی سعید فخرج الی کتابا فاذا فیه ثنا ابو سعید ان عثمان ادخل حضرة و ان  
 لکافر بالله قد فعت الکتاب فیدا وقت الاثم ثنا احمد شایعی بن ادم ثنا علی بن حاتم  
 قال لا شعبه لو شئت ان یحدثنی ابو هارون العبید عن ابی سعید بکل شیء راى اهل  
 واسط یصنعونه باللیل لفعلت و قال بن معین قال لی شعبه کان عند ابی هارون العبید  
<sup>له</sup> یحیی بن یقول هذا کصیفة الوصی قال السیلمانی سمعت ابابکر بن خلیل یقول سمعت جابر

کجکابن مرلیس  
 کذیر لفضائل  
 راه جلد و بعد  
 یا کاشیانی  
 مکتوب

استقصاء الافعال  
 جلد اول

صالح بن محمد باعلی مستمل عن ابی هارون العبدی فقال کذب من فرعون ودر تقریب  
 مذکورست عماره بن جویین یحیی مصنف ابو هارون العبدی مشهور بکنیه متروک وحقهم  
 من کذبہ از انجمله عمر بن ربیع بصری است که ابن ماجه از او روایت نموده فلاس او را لقب دجال  
 لقب میگردد و در قطنی او را متروک الحریثی واندوخی در میزان میگوید عمر بن ربیع ابو حفص العبدی  
 البصری و هو عمر عن ابی عمر العبدی عن عبد الله بن طاوس و عمر بن شعبة و عنه ایوب  
 بن محمد الهاشمی عبد الله بن یوسف الجبیری و جاعة و قال الفلاس دجال و قال  
 الدارقطنی متروک الحديث و قال ابن عدی الضعف علی حدیثهما بین  
 و از حاشیه کاشف بوضوح می پیوندد که حضرت بخاری هم او را دجال گفته و هذه عبارتها فی ترجمه  
 قال خ هو دجال و قال س و الدارقطنی متروک الحديث و ابن حجر عسقلانی هم که پیش  
 از ارباب رجال نقل میسازد و چنانچه میگوید عمر بن ربیع بکسر اوله و تحتانیة العبدی البصری  
 الضعیف متروک و کذبہ بعضهم من الثامنة از انجمله عمر بن صبح خراسانی است که  
 ابن ماجه از او روایت کرده ابن حبان میفرماید که او وضع حدیث بر ثقات میگوید و جائز نیست نوشتن  
 حدیث او مگر بسبب تعجب و از وی در حقیقت کذاب بر زبان می آرد و احمد بن سلیمان هم او را واضح  
 و منفرد می داند و اسحق بن راهویه او را مثل جهم بن صفوان و مقاتل بن سلیمان در بدعت و کذب  
 و افتراء بنظر دیکتا و امی نماید و در میزان می فرماید عمر بن صبح الخراسانی ابو نعیم عن قتادة و یزید  
 الرقاشی عنه عیسی بن موسی بن عوفار و محمد بن یعلی بن زینور و جاعة من المجاہل لیس  
 بثقة و کما مود قال ابن حبان کان ممن یضع الحديث محمد بن یعلی ثنا عمر بن صبح عن  
 مقاتل بن حبان عن الاعرج عن ابی هريرة من فوعاه هور الحور قبضات القروفلق الخیر  
 قال الدارقطنی و غیره متروک و قال الأزدي کذاب ابی ان قال قال احمد بن السیاء  
 عمر بن الصمیم الذی وضع اخر خطبة النبی صلی الله علیه و سلم و فی حاشیه الکاشف قال  
 ابو حاتم بن حبان یضع الحديث علی ثقات لا یجل کتب حدیثه الاعلی وجه التعجب و قال  
 ابو الفتح الأزدي کذاب و قال الدارقطنی متروک و قال اسحق بن راهویه ثلثة  
 لم یکن لهم فی الدینا نظیر یضع فی البدایة و الکذب جهم بن صفوان و عمر بن الصمیم و مقاتل

استفاد من کتاب  
 التمام

بن سلیمان و ابن حجر و ترمذی می فرماید عن ابن جریج بن محمد بن عمار بن الیتمی علی بن ابی نعیم الخراسانی متروک  
 کذب ابن راهویه عن المسابق عن ازا بن جهم عن ابن جریج بن محمد بن عمار بن الیتمی علی بن ابی نعیم الخراسانی متروک  
 کرده اند و باو بیضا که از او فیه علم و ما ترمذی بن اناس بالقرات بود و قد رت تمام بر جریج تمام داشت ابن جریج  
 و احمد و نسائی و او استروک الحدیث من حدیث علی بن یزید و دار قطنی و دار قطنی می گویند و صالح بن جریر  
 و ابن مقبل بن کزب ابی یسار و یحیی بن خزیمه که او کذاب غیث است و در میزان میفرمایند عن ابن جریج  
 البلی عن حفص بن ابی یزید عن جریج بن محمد بن جریج عن جریج بن محمد بن جریج عن جریج بن محمد بن جریج  
 و یحیی بن یزید و جریج بن یزید باخته و جریج بن یزید و جریج بن یزید و جریج بن یزید و جریج بن یزید  
 قتیبه کان شدیدا علی المرتضی من اعلم الناس بالقرات و قال ابن مهدی و احمد بن محمد بن یزید  
 البلی عن حفص بن ابی یزید عن جریج بن محمد بن جریج عن جریج بن محمد بن جریج عن جریج بن محمد بن جریج  
 ابن المذنبی ضعیف جدا و قال صالح بن جریر کذاب و قال ذکر ابی الساجی فیه ضعف  
 و قال ابو علی النیسابوری متروک انتهی باختصار ازا بن جهم عن ابن جریج بن محمد بن عمار بن الیتمی علی بن ابی نعیم  
 خضرمی است که ترمذی و ابن ماجه از او روایت کرده اند و می گویند که او با کذب است و امام احمد بن  
 حنبل از شادی می نماید که مرافق رسیده که او در ونگر بود و نسائی میفرماید که غیر ثقة بود و ابراهیم بن  
 یعقوب بن ابراهیم او را غیر ثقة میگوید و حنبل و حمق هم در او منافات می بیند و ابو الفتح از وی بقرض می  
 تمام او را برون کذاب می شناسد فی المیزان للذهبی فی ترجمته عمرو بن جابر بن ابی نعیم  
 الحسنی عن جابر و غیره هالک قال سعید بن ابی مریم سمعت ابن لهیعة یقول عمر بن  
 جابر ضعیف العقل کان یقول علی فی السحاب کان یجلس معنایه صریحاً فیقول  
 هذا ارض فی السحاب کان شیخنا الحق و قال احمد بن حنبل عن جابر بن عبد الله و یحیی بن  
 یحیی بن یزید عن سعید بن ابی ایوب و ابن لهیعة و قال سلیس بن شقة و فی  
 حاشیه الکاشف قال ابراهیم بن یعقوب بن ابی نعیم عن جریج بن محمد بن عمار بن الیتمی علی بن ابی نعیم  
 و قال ابو حاتم بن حبان لا یجتزئ خبره و قال ابو الفتح الا زدی کذاب  
 از انجمله عمرو بن خالد قرشی است که ابن ماجه از او روایت نموده و کتب میفرماید که در جوارحه بود  
 و در شرح حدیث می نمود بر گاه واقف بحال او شد و در اسطرقت و عباس از یحیی بن یزید

ابن جریج بن محمد بن عمار بن الیتمی علی بن ابی نعیم الخراسانی متروک





متروک است و در قطنی می فرمایند که ضعیف است و میران میفرماید القاسم بن عبد الله بن عمر العری  
 المدنی من ابن المتکذب و عبد الله بن دینار قال احمد ليس بشئ كان يكذب ويضع الحديث  
 وقال يحيى ليس بشئ وقال من كان اب وقال ابو حاتم و بن مئز و قال الدارقطني  
 ضعیف وقال خرسک و اعلمه **از انجمله** کثیر بن عبد الله بن عمرو بن عوف است که ابو داود و  
 ترمذی و ابن ماجه از او در سنن خود روایت کرده اند ابن محسن در العیسی و ابو حاتم العیسی باقیین  
 و نسائی العیسی بنقه میگویند و شافعی و ابو داود و رکنی از ارکان کذب می دانند و در قطنی و غیره از  
 ارباب رجال او را متروک می دانند و میران میفرماید کثیر بن عبد الله بن عمرو بن عوف بن الید  
 المزنی المدنی عن ابيه عن جدّه عن محمد بن کعب و نافع و عنه معن و القعنی و اسمعیل  
 بن ابی اویس و خلق قال ابن معین ليس بشئ وقال لشافعی و ابو داود رکن من ارکان  
 الکذب و ضرب احمد علی حدیث و قال الدارقطني و غیره متروک و قال ابو حاتم العیسی باقیین  
 و قال من ليس بشئ و قال مطوف بن عبد الله المدنی رایتہ کان کثیر الخوض و لم یکن احد  
 من اصحابنا یاخذ عنه قال له ابن عمران القاسم یا کثیر انت رجل بطل تخاصم فيما لا تعرف  
 و قد عی فیما ليس باله و ما لك بینه فلا تقر بنی الا ان ترانی تقرعت لاهل البطالة و قال ابن  
 حبان له عن ابيه عن جدّه نسخة موضوع **از انجمله** محمد بن حسن بن دبا است که  
 ابو داود از او روایت نموده با وصف آنکه خودش او را کذاب هم گفته یحیی او را غیر ثقه میگویند و نسائی  
 و ابو داود متروک الحدیث میخوانند و ابو حاتم و ابی الحدیث و در قطنی و غیره او را متروک الحدیث میگویند  
 و میران میفرماید محمد بن الحسن بن زبالة المخزومی المدنی عن مالك و ذویه قال ابو حاتم  
 کذاب قال یحیی ليس بشئ و قال النسائی و الارزقي متروک الحدیث و قال ابو حاتم و اهل الحدیث  
 و قال الدارقطني و غیره منکر الحدیث و ابن حجر و تقریب میفرماید محمد بن الحسن بن زبالة  
 بقره الزاء و تخفیف الموحدة المخزومی ابو الحسن المدنی کذب و من کبار العاشرة **از انجمله**  
 محمد بن عبد الرحمن قشیری است که ابن ماجه از او روایت کرده ارباب رجال کذب او نموده اند  
 چنانچه ابن حجر و تقریب میفرماید محمد بن عبد الرحمن عن سليمان بن بريدة و عنه یحیی و القشیری  
 الکوفی نزیل بیت المقدس کذب و من السابعة **از انجمله** محمد بن القزازی متروک است که ابن

استقصا از این مصلحت است



ابن معین ثقة ذکره البخاری فیما ذکره جرحاً وقال ابو داود وصححه الحدیث و قال  
النسائی ليس بالقوی از انجمله محمد بن الحسن بن ابی نرید است که نزدی از او روایت کرده ابن معین از او  
گاری خبر نمیکوید و گاری کاذب و دروغ گو میگوید و احمد بن حنبل او را برابر خاک سیاه هم نمیداند و ابو داود  
گاری تضعیف نموده و پر از دو گاری او را بقلب کذاب بقلب بسیار و چنانچه در میزان سنی گوید  
محمد بن الحسن بن ابی یزید الهمدانی الکوفی و قال ابن معین قد سمعناه ندوم یکن بثقة  
و قال مرقا کان یکنب و قال احمد ما اراه یسوی شیاً و قال النسائی متروک و قال  
ابو داود ضعیف و قال مرقا کذاب و قال ابو حاتم لیس بالقوی از انجمله  
محمد بن حمید بن حبان رازنیست که نزدی و ابو داود و ابن ماجه و زینی از او روایت کرده اند ابو زر  
بکذب او می پردازد و این خراش هم قلوب بنیه می خراشد بعد یا کردن حلف شرعی ارشاد  
سیف اید که قریب کذب میشد و گوییم هم چنان در تنور را کار فراموش شده است بر کذاب بودنش  
او میکند و صالح جزیری بفرماید که ما هرگز در کذب از ابن حمید ندیدیم و گفتم که کذب شرفاء و غیرا  
و در میزان الاتمهال میگوید محمد بن حمید بن حبان الرازی الحافظ عن یعقوب القمی ابن  
المبارک من بحور العلم و هو ضعیف قال یعقوب بن شیبہ کثیر المناکیر و قال البخاری  
فيه نظر و کن به ابو زرعة و قال فضلاء الرازی عنی عن ابن حمید بن حمسون الف حقیق  
ولا احدث عنه بحرف و روی محمد بن شاذان عن اسماعیل الکوسی قال قرأنا علی ابن حمید  
کتاب المذاری عن سبله الا برش فقط فی الی صوت الی علی بن مهران فرائیه یقرئ المأذ  
عن سبله فقلنا له قرا علیه ابن حمید فجب علی و قال سمعه محمد بن حمید بن حمی و عن  
الکوسی قال شهد انه کذاب و قال صالح جزیره کنا نقسم ابن حمید فی کل شیء یحدثنا ما  
رأیت ابراً علی الله منه کان یأخذ احادیث الناس فیقلب بعضها علی بعض قال ابن  
خراش ثنا ابن حمید و کان والله یکنب و جاء عن غیره احمد ان ابن حمید کان یسر ق  
الحديث و قال النسائی ليس بثقة و قال صالح الجزری ما ریت احداً یکنب بالکذب من ابن حمید  
از انجمله محمد بن خالد بن عبد الله شاذلی است که ابن ماجه از او روایت نموده ابو زرعه او را ضعیف  
میداند و محمد بن معین او را کذاب میگوید و در میزان مذکور است محمد بن خلف الدیلمی

۱۲۲۸

کتاب المذاری



حیان الدلیفی وهو اخرا صحابه موات قال احمد حديثه حديث اهل الكذب وقال يحيى  
لا يكتب حديثه وقال غيره نحد ما تركه ويقال حجر بضعا وثلاثين حجة وعنه قال  
كنت وانا ابن خمس سنين حيث كان يذهب الى الى العلماء وقال البخاري سئلوا  
نسكن بخارا اهلها ابن ابي شيبة بالكذب وقال الفلاس كذاب وعسقلاني در ترمذ ميگويد  
محمد بن الفضل بن عطية العبدي مولا هم الكوفي بخارا كن بوء من النافعة ازا جمله  
مبشر بن عبد الحميد است که ابن ماجه از او روايت کرده امام احمد بن حنبل ميفرمايد که او وضع حديث ميکند  
و بخاري ميگويد که او منکر الحديث است در ميزان ميگويد مبشر بن عبد الحميد عن الزهري  
قال احمد كان يضع الحديث وقال البخاري روى عنه ثقيفة منكر الحديث وقد طول  
ابن عديما ترجمته بالواهي ياتي قال حمله كوفي انتهى بالاختصار ازا جمله معلى بن عبد الرحمن  
واسطلي است که ابن ماجه از او روايت نموده در قطنی اورا ضعيف و کذاب ميدانند و ابو حاتم متروک  
ميسازد و ابن المديني از شاذي سازد که او وضع حديث ميکند و ابو زر ميگويد که او ذاهب الحديث  
ست و در ميزان مذکور است معلى بن عبد الرحمن الواسطلي عن جويرين حازم و عبد الحميد  
بن جعفر عن كوديس محمد بن عبد الملك الدقيقي قال لا يدر قطنى ضعيف كذاب قال  
ابو حاتم متروك و ذهب بن المديني الى انه كان يضع الحديث وقال ابو زر عسقلاني  
ذاهب الحديث ازا جمله مقاتل بن سليمان ازوي است که ابو داود و ازور سنن خود روايت  
کرده از باب رجال اورا کذاب و درونگو و جال ميدانند و بزره متروکين و مجسمه ميشهم و طحه می اندانند  
و قتيق في اورد بطقات مفسرين گزشت در اینجا عبارت موجهه تقرب ابن حجر اصفا بايد فرمود که ميفرمايد  
مقاتل بن سليمان بن بشير الازدي الخراساني ابو الحسن البجلي نزيل مصنف کن بود و هر که  
درمي بالتجسيم ازا جمله مينابن ابی بنياست که ترمذي از او روايت نموده ابن معين و نسائي  
اورا غير ثقه می گویند و در قطنی و جاحتي و گرا از اصحاب رجال اورا متروک ميسازند و ابو حاتم اورا  
کاذب و مفسري ميدانند چنانچه در ميزان مسطور است مصيأ ابن ابی مينا الذي روى عن عثمان بن  
مسعود ما حدثا عنه سوى همام الصنعاني قال عبد الرزاق قال ابو حاتم يكدب ازا جمله  
نصر بن حماد و راق است که ابن ماجه از او روايت کرده نسائي و غيره در حق او ليس ثقه می شماريند

استقصاء الرجال  
۳۴۴

وبخاري ثم تكلم أصحاب رجال وحق او نقل يسار و مسلم اور ابو اسيب الخريش في داند و صالح جزره اذ كان  
 حريش او مش يسار و ابن معين اور ابن كذا ب لقب في ثايد و يحيى و غير من الاعتدال ميگويد نظر بن  
 حماد الوراق ابو الحريش حدثنا بعدد عن شعبة و غيره قال للنسائي و غيره لا ليس بثقة و قال  
 البخاري فيكون فيه و ذكر له ابن عدي من اكبر مصنفها محمد بن اسحاق بن يزيد النضبي  
 حدثنا نضر بن حماد البجلي ثنا شعبة عن السدوسي عن مقسم عن ابن عباس عن  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم على قتلى بدر فقال جزاكم الله من عصابة عني  
 شرا فقتل خو بن قوفى امينا و كن بقوفى صاد قائم اتفقت الى ابى جهل فقال هذا اعنى من  
 فرعون ان فرعون لما يقن بالهلكة و جعل الله و ان هذا لما يقن بالموت و عابا للار  
 و العزى و لنصو عن شعبة عن قوير العنبرى عن نافع عن ابن عمر عن ابيهم  
 فاتروا و ارتدوا و لا تشبهوا باليهود و قال فيه مسلم و اصب الحديث و قال  
 صالح جزرة لا يكتب حديثه و قال عبد الله بن احمد عن ابن معين كلاب  
 ارايكم في نضر بن كثير ابو سهل بصرى سست كه بود او و نسائي اذ اورايت فهو و اندا بن حبان سفيان  
 كه ان ثقات موضوعات را روايت ميكنند و غير ان سفيان بن عيينه بن كثير ابو سهل البصري  
 عن ابن طاووس قال ابو سفيان فيه نظر و قال ابن حبان يروي الموضوعات عن الثقات  
 على قلة روايته و قال البخاري عن كلاب ارايكم في نفع بن الحارث غشي سست كه ترمذي و ابن ماجه  
 اذ اورايت فهو و اند بخاري ثم تكلم فيه بونش نقل ميكنند و يحيى بن معين اور ليس بشي ميخواند و  
 نسائي اور ابو حنبل و غيره و زود و رطبي متروك الحديث سست و ابو زرعه و حقهش لم يكن بشي  
 ميگويد و ابن حبان روايت از ربا ترمذي داند و قتاده بن كذيب اومى پر داز و ابن حجر عسقلاني  
 كذيب اذ ازي يحيى بن معين هم و تقريب آرو چنانچه سفيان بن عيينه بن حبان اود ادا عسى  
 مشهور بكنيته كوفي و يقال له نافع متروك و قد كذب بن معين و يحيى و غير ان سفيان  
 بن عيينه بن الحريش ابو داود الغني الكوفي القاضى لهسداني الا عسى عن انس بن مالك و ابن  
 عباس و عمران بن الحصين زيد بن ارقم و عنه و غياث و شرايخ و همام و داود بن ابي  
 كان ابو حنبل في الرضا و قال البخاري فيكون فيه و قال يحيى بن معين ليس بشي و قال

استحسانا في الحديث

النسائي متروك ويقال لابي داود هذا السبعي لانهم مواليه وقد له بعض الرواة  
فقال نافع بن ابي نافع كذب قتادة وقال الدارقطني غيره متروك الحديث وقال  
ابوزرعة لم يكن بشيء وقال ابن حبان لا يجوز الرواية عنه هو الذي روى عن زيد  
بن ارقم قالوا يا رسول الله ما لنا في الاضاحي قال بكل شئ حنة رواه سلام بن مسكين  
عن عابد الله عن ابي داود عفان ثنا هشام قال قدم علينا ابو داود البصري فجلس يقول  
ثنا البراء بن زيد بن ارقم فله كونه لقتادة فقال كذب الله ما كان في المسائل يتكفئ الناس  
قبل طاعة الخمار **فان** **الراجل** **نشل** **بن** **سعيد** **رواه** **ابن** **سبت** **ك** **ابن** **ما** **ج** **رواه** **ابن** **سبت** **ك**  
ابو حاتم وبنسائي وراشيد بن يحيى ودارقطني ضعيف بن كوفه وسماع بن راوية بن فرابك وراشيد بن  
وريزان **م** **ن** **ك** **ر** **س** **ت** **ن** **ف** **ن** **ش** **ل** **ب** **ن** **س** **ع** **ي** **د** **ال** **ب** **ص** **ر** **ي** **ع** **ن** **ال** **ض** **ح** **ا** **ك** **ب** **ن** **ه** **ز** **ا** **ج** **م** **و** **غ** **ي** **ر** **ه** **ق** **ال**  
اسحاق بن راهويه كان كذا ابا وقال ابو حاتم في النسائي متروك وقال يعقوب الدارقطني  
ضعيف ودرتقريب مذكور ست نفضل بن سعيد بن وردان الورداني البصري الاصل سكن  
خواسان متروك وكذا به اسحاق بن راهويه من السابغ في الراجل نشل بن ابي مرجم ابو  
عصمة سبت كرقم ابي حنيفة وابن ابي ليلى وحديث ازجيج بن ارطاة وتفسير الكلبيني ومقاتل بن عمار  
ابن اسحاق زار غفلة وترند بن واين ما جاز ورواه ابن مسعود وراشيد بن فرابك وراشيد بن  
مكارم بن عوف بن سبت بن واين المبارك ورواه سبواب سوال از جمال پراختلاش كذا توحيد بن خواند واهم بن جنبل  
تضعيف اومي نايد وحكم بوضع نمودن حديث نفضل القرآن براهيساز وواين المبارك ورا  
از كذا بن حي واندرو ويراين هم كذا سبت اومي نايد ووريزان بن كوفه بن ابي مريم بن سبت  
بن عبد الله ابو عصمة المزي عالم اهل مرو وهو نوح الجامع لانه اخذ الفقهاء عن  
ابي حنيفة وابن ابي ليلى والحديث عن عجاج بن ارطاة والتفسير عن الكلبيني ومقاتل  
والمغازي عن ابن اسحاق وروى عن الزهري وابن المنكدر وعنه فهم بن سجاد وسويد بن  
ذؤيب بن موسى الماروزة واخرون في قضاء مرو في خلافة المنكدر وقتل حيوة  
قال نعم سئل ابن المبارك عنه فقال لا اله الا الله وقال احمد لم يكن بذلك في الحديث  
وكذا سئل ابن ابي حنيفة وقال مسلم وغيره متروك الحديث وقال الحاكم

على طاعة بن ابي نافع  
اسمها يدعها في رت  
اي ما نيد طرف

استقصاها في جامع جليل  
١٣٤٤

وضع ابو عصمة حديث فضائل القران الطويل وقال البخاري منكر الحديث وابن حجر  
 و تقريب يفر ما يدور من ابى مريم ابو عصمة المرزعي القرشي مولا هم مشهور بكنية وثق  
 بالجامع بلجنة العلوم لكن كذبوه في الحديث وقال ابن المبارك كان يضع حسن  
 السابعة اراحملم يارون بن يارون سست كه ابن ماجنا اورايت نموده حاله كنه ابن حبان نص صحيح  
 منير ما يكره از اثبات موضوعات را روايت ينمود و احتجاج با و جائز نميست ففى الميزان  
 هارون بن هارون بن عبد الله بن محرو بن الهدير القتيبي المدني عن جاهد الكاهن عرج  
 وابن الكلث وغيرهم وهو اخو محرو بن هارون قال البخاري لا يتابع في حديثه و قال  
 النسائي ضعيف وقال ابن حبان يروى له موضوعات عن الاثبات لا يجوز الاحتجاج به  
 اراحملم وليد بن عبد الله بن ابى ثور هذلي سست كه بود او و نرند مي وابن ماجنا اورايت نموده  
 اند حاله كنه محمد بن عبد الله بن نير و كذاب يگويد و ابو زرعه ينكر الحديث ميداند و ابو حاتم قابل  
 احتجاج نمي چندار و خنا نچه و همي و ميزان مي آرد و الوكيل بن عبد الله بن ابى ثور الهمداني  
 الكوفي عن سماك و زياد بن علاقة و عنه همل بن الصباح الدوالي و سعيد  
 بن همل الجهمي و جماعة ضعفه احمد و مهالم خزيمة و غيرهم و لم يتركه فاما سست  
 اثنتين سبعين و مائة و قال فيه محمد بن عبد الله بن نمير ليس بشئ كذاب و قال ابن  
 معين كذاب و قال ابو حاتم يكتب حديثه و لا يحتج به و قال ابو زرعه منكر الحديث بهم كثيرا  
 و قال مرة في حديثه و هاء و ساق له ابن عبد الله حديثه مقاربة يقتل و متونها في تينة  
 اراحملم وليد بن محمد و قري سست كه نرند مي و ابن ماجنا اورايت نموده اند حاله كنه نسائي او را ترك  
 الحديث ميگويد و ابو حاتم ضعيف الحديث و ابن المديني كتابت حديثه از و جائز نميداند و ابن خزيمة  
 احتجاج با و نمي سازد و يحيى بن معين او را كذاب مي گويد و قال في الميزان الوكيل بن محمد الموقري  
 صاحب الزهرمي يكنى ابا بشر البلقاوي مولى بني امية و الموقري حصن بلقاء كنه (اوسه)  
 و علي بن حجر الحكم بن عيسى و عنه قال ابو حاتم ضعيف الحديث و قال ابن المديني لا يكره حديثه  
 و قال ابن خزيمة لا يحتج به و كنه به يحيى بن معين و قال ابو زرعه الدمشقي  
 لم يزل حديثه مقاد با يقال توفي سنة اعمد و ثمانين و مائة و قال انسائي

محمد بن يحيى بن ابي  
 محمد بن ابي حاتم  
 محمد بن ابي حاتم  
 محمد بن ابي حاتم

استعملوا في  
 ۱۳۴

ابن حبان





کذا بین صحاح المست

واین ماجه از او روایت نموده اند حال آنکه از اکابر کاتبین بود و وضع حدیث می نمود ابو داود و او را غیر ثقة میفرمایند  
و دارقطنی او را ضعیف میگوید و ابو حاتم و یحیی او را از کاتبین می پندارند و جناب امام احمد بن حنبل او را  
از کبار کاتبین و مؤلفین حدیث می انگارند چنانچه در میزان میفرمایند یعقوب بن الولید ابو  
یوسف از زیدی المدنی عن ابی حازم و هشام بن عروه و عثمان احمد بن منبج و ابن  
عوف و طائفة قال الحسن بن علی بن عوف حدیثه و کن به ابو حاتم و یحیی و قال ابو داود غیر  
ثقة و قال الدارقطنی ضعیف و قال احمد بن حنبل ایضا کان من الکذابين الکبار یضع الحدیث  
و فی حاشیة الکاشف قال ابن حبان یضع الحدیث علی التثقات لا یجمل کتب  
حدیثه الا علی التثبت از ائمه یوسف بن ابراهیم بن سنان که ترمذی و ابن ماجه از او روایت نموده  
اند حال آنکه ابن حبان میفرماید که زائس بن مالک پسر راروایت نموده که از حدیث او نیست در روایت  
کردن از او حلال نیست و ابو حاتم فرموده که ضعیف است و نزاد و عجمان است چنانچه در میزان و سببی  
مذکور است یوسف بن ابراهیم التمیمی ابو نضیبه الدلی الجوهری عن انس قال بن حبان  
یروی عن انس مالم یس من حدیث لا یجمل الروایة عنه قال ابو حاتم ضعیف عند عجمان  
از ائمه یونس بن حباب اسدی است که صحاب سنان از او روایت کرده اند مگر ابن معین او را  
مروید میداند ابن حبان روایت را از او حلال نمی پندارد و نسائی تبضع او می پردازد و دارقطنی  
از ضعیفین مفرط او می نامد و بخاری او را منکر الحدیث میگوید و یحیی بن سعید میفرماید که کذاب بود  
چنانچه در میزان الاحتمال مذکور است یوسف بن حبان الاسبغی مولا هم الکوفی عن  
طائفة صحابه عند شعبة و معمر بن سلیمان و عطاء و کان را فضیلا قال لعبد بن عباس عثمان  
قتل بنی النبی صلی الله علیه وسلم فقلت لکن احدا فلم اکنه الا خری قال یحیی بن سعید کان  
کذابا و قال ابن معین یحل سوء ضعیف و قال ابن حبان لا یجمل الروایة و ایاب قمه و قال الدارقطنی  
ضعیف و قال الدارقطنی یحل سوء ضعیف و ضعیف مفرط و قال بخاری منکر الحدیث  
باجمل ازینها تمامتها و تمامتها ای اگر بطائفه کسینه باید دید و لاف و گزاف قوم و باره روایت الحق  
و افتادون ایشان در پوشیدن آنها بنیان عقل باید بنحید و عارف شیراز در دیوان فرخ حال نوشتن چه  
سخن لطیف نظم فرموده شمس تبریز هر کیم درین دیر مکانات با بال علی بر که در افتاد بر افتاد و اگر

کتاب المستدرک

۳۴۹



که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود که لعنة خواهد آمد بر دروغیاست که در دهان صاحب من که از اهل سنت  
و منزهت پیش من بودند تا از پیل هر طایفه بگذرند پس در تئیکه به بنیم ایشان را و ایشان بر هینند مرا و من  
بشما سم ایشان را و ایشان مرا ایشان را از نزد یک من بکشند و از من جدا سازند پس من خواهم  
ای هر دو کار اینها از اصحاب من اند و یلان من میباشند پس من جواب خواهم داد که تو نمیدانستی  
که بعد از تو چه بدعتها ایجاد کردند تحقیق که ایشان بر شتند بطرف پشت سر خود و از تئیکه که از ایشان  
سفارت کردی پس من خواهم گفت و در باد و در باد اتمی با فقه و در کتاب ثانی پیوسته تفسیر است  
بن اهل مسیح قمی در نیل خطبه نبوی بردیا متداول است طاهرون مرویست الا و انه سیر و علی بن  
سکرم رجال فیه عن عنی فاقول ربه صیابی فیقال یا محیا انهم قد احدثوا بدک و غیره و استکمال  
سحقا و شفا و شیخ صدوق امامیه در رساله اعتقاد و انما یبویس که اعتقاد نافی الحوض انه  
حق و ان عمره ما بین ایل و همداء و هو النبی صلی الله علیه و سلم و ان ذیه من  
الابرارین علی نجوم السماء و ان المساقی هم ایدر المومنین علی بن ابی طالب  
یستقی منه اولیاءه و ید و عنه ان ذیه من شرب منه شربه لا یظلم بعدها  
و قال النبی صلی الله علیه و سلم لیتبخر قوم من اهل اهل دوزخ و ان علی الحوض فیقول  
ذات الشمال فانادی باریب اصحابی فیقال ان ذیه من اهل دوزخ و ان علی الحوض فیقول  
و لما باقر مجلسی انچه در حیات القلوب افاده نموده و دلیل صیح بر آنست که این حدیث نزد امامیه  
مسلم الثبوت است کسی را در اعتبار و تمتع آن کلامی نیست و عیارتش نیست مولف گوید  
که در تفسیرها که روایات و احادیث برای محارب و جاهلین و انجمار و او شمشیر است برای آنها  
که از دین بدر گرفته اند و منافق بوده اند و منافق غیر خلیفه برقی امیر المؤمنین علیه السلام نکوند  
و آنرا که کافر و مرتد شدند و مخالف امیر المؤمنین بودند و دشمنان او را یاری کردند از همه کفار بدتر اند  
چنانچه حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خبر داد که بسیار است از اصحاب مرا از حوض کوفه دور  
خواهند کرد و من خواهم گفت که اینها اصحاب من اند حق تعالی خواهد فرمود که یا محمد نبی که بعد از تو  
گردان پس باشند می خود از دین بدر گرفته اند و مرتد شدند و بعد ازین در دنیا با حدیث بسیار از  
موق خاصه عامه مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی اتمی با فقه و در مسکن ال کذشت که مولف نیز قائل است

استصحاب اهل سنت



این هر دو کتاب بعلم الیقین از زبان وحی ترخان جناب نبوی است چه که علوم انکه علم اسلام نشی جناب کتاب  
 صلوات الله علیه که در علم است لیکن قطعیت صدور احادیث این هر دو کتاب ازین حضرات علیهم السلام آن اتحیات  
 والتسلیمات کے ثابت شدہ تا این توضیح بران رسد آید و ہر گاہ این عقیدہ است کہ با وصف ارادہ ایک از فرشتہ  
 بطول کشید و نزد عوام کالانعام بکمال سماع و ناظرانجا سید جاگزین و در کہ سامعین گشت پس بحال ازین  
 غریب و عجیب تا شام آیند کہ جناب مخاطب با وصف اینہ فیصل و ذکا و تجر و طول باع عجب خیالے فاسد  
 در سر کردہ و با این نوع غریب و راز و پختہ یعنی می خواہد کہ حدیث الحوض را کہ اہل باق آن بر خلاف سے ثانیہ  
 و اشباع و اتباع ایشان بوجہ وسیدہ و دلائل واضعہ ظاہر و مخلص اصحاب کرام کہ فضل و جلالت  
 ایشان مجمع علیہ اہل اسلام مست شل حضرت ابی ذر و سلمان و عمار علی بنیاد این خیال  
 مستعد و محال مستعد و جنون و زبانی کہ مخاطب در ہم بافتہ سماع آن ماقبل بعیب را  
 بر عفران زار می اندازد و بقرعہ سرشارش تبلا می سازد و بعلم الیقین یقین میگردد اندکہ جناب  
 مخاطب در ہر دوں تقیید گسستہ ہمار رفتہ راہ امتسا شمش گزشتہ کہ با تطبیق حدیث حوض  
 بر اصحاب ثانیہ و اتباع و اشباع ایشان کہ صدایق و اقصیہ آشد و کجا تطبیق آن بر حضرت سلمان  
 و ابو ذر و امثالہم آئین شبہ الباطل بالحق و این بیضایی الکذب بالصدق فان کل صدق رواد  
 و علی کل صواب صیاد و لہری انبجہ مخاطب فی نہ المباحث من خرافاتہ و مذکورہ من ایراداتہ و عجز  
 او بہن من تسع العنکبوت و ارق من ورق الثوت لا یانا طایفہ من درج و لا یجیح انیر الاکل شعیب  
 من یسمع الطعن علی عمدہ الاسلام و اشبار اصحاب خیر الانام علیہ و آلہ الاف التحیہ و السلام و ہل ظن  
 توجہ با وجہ مخاطب النبیہ الاکل اعفک رقیع سفید من تا علی لہ تا علی یظاہر را علیہ و ما فیہ و لو ان خود را علی  
 الاحرام و حوض النعمان منجج الرعاع الی شاع الخاطب و ازاع من الترات و حصائد الاستہ زاکثر من  
 سباہ و مفاخرہ بین اتباعہ من اہل الجماعہ و استہ لما تصدینا التملک ستارہ و کشف اسرارہ و ابدار عوارف  
 قائمہ و سیمہ و سیمب اشالہ و المجازی علی افعالہ و اقوالہ **قولہ** و کتاب سلیم از امام الائمہ و خیر الانام و سیمب  
 المؤمنین **الخ قولہ** اگر توصیف جناب امیر المؤمنین علیہ السلام باین اوصاف از صمیم قلب و نہ از  
 اعتقاد و نہ نعم الوفاق و نہ الا اتفاق و نہ التوافق و نہ التفاق و کذا از راہ توفیق و شہید و شہید و شہید  
 فنا ہدایہ دلالت علی مناوایہ المعترض بکامام اہل البیت علیہم السلام و ہل لوانہ

استحضار و التواضع و التواضع  
 استحضار و التواضع و التواضع

الهولاء البررة الكرام و بجزیره کرم در اوصیت جناب امیر المومنین علیه السلام بر حضرت امام امام محمد باقر  
 تعریف است که حضرت مخاطب و گران درین مقام نموده و اما خیر است جناب امیر المومنین علیه السلام از آن  
 پس این وصفت بر روایات عدیده و احادیث کثیره است ثابت است طاعت بر این معروض بان  
 و حققت طاعت بر جناب رسالت آب علی الله علیه و آله و سلم و صاحب جناب است و اگر چه بیست و یک  
 و احوال صحابه عدول و اعلام فحول مشفق بر طویل کلام و موجب مزید ملال خدام مخاطب و الا مقام خود اید  
 لیکن بالاختصار بعضی روایات در اینجا نوشته می آید و در کفر الحال ملا علی شریانی ذکر است ان صبیح موضع  
 سر می خیر من اترك بعدی و یخیر عذتی و یقضی بی علی بن ابی طالب طیبی واه الطبر  
 فی المعجم الکبیر عن ابی سعید عن سلمان ازین حدیث شریف بهتر بودن آنحضرت از تمام است  
 مثل صبیح روشن و واضح است و فضیلت و خیریت آنحضرت از همه کسانیکه بعد از جناب رسالت  
 صلی الله علیه و آله و سلم بودند مثل آفتاب ساطع ظاهر و هویدا و سید علی هدایتی که با عترت اهل بیت  
 از علمای اهل سنت است و دیگر جماعتی که اهل کتاب و ادیان و اهل کفر و ایمان و فحش و جامی  
 ظاهر و زیاده ازین چه میخواهی که از مشایخ اجازه و الدراج صاحب تحفه است که الا یخفی علی ناظرین  
 الا تشابه و غیر او کتاب مودة القربی که این کتاب مثل دیگر مصنوعات علمای سنی و غیره و سیاهات  
 فاضل رشید و دلیل ثبات و کمال نخله و یا انبیت علیهم السلام بر عزم خدایش می باشد می آید و علی بن  
 ابی هاشم عن ابن عمر قال مرسلنا الفارسی هو یزید بن یحیی و جلا و یخجل و یجلس حلقة و فینا  
 رجل یقول لو شئت لانبأکم بافضل هذه الامم بعد نبینا و افضل من هذین الرجلین ابی بکر  
 و عمر فقام سلما فقال ما والله لو شئت لانبأکم بافضل من هذه الامم بعد نبینا و افضل من  
 هذین الرجلین ابی بکر و عمر ثم مضی سلما فقیل لیا ابا عبد الله ما قلت قال حدثت رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم و هو فی غمرات الموت فقلت یا رسول الله صلی الله علیه و سلم هل اوصیت  
 قال یا سلما انادی من الاوصیاء قلت الله ورسوله اعلم قال آدم و صیه شیت و کان فی  
 من ترک بعدا من ولد و کان وصی نوح سام و کان افضل من ترک بعدا و کان وصی موسی  
 و کان افضل من ترک و کان وصی سلیمان صف بن برخیا و کان افضل من ترک و کان وصی شمعون  
 فرخیا و کان افضل من ترک بعدا و انی اوصیت الی علی هو افضل من اترك بعدی انتهی

تحقیق الامام محمد باقر  
 ۳۵۴

بعد استماع این حدیث که نفس صریح است بروصایت و فضیلت جناب امیرالمؤمنین علیه السلام معلوم است  
 که حضرات الهیست بکدام تاویل و توجیه تشبیه میشوند و کدام حیل می یابند و کدام رنگ وایل و توجیه می ریزند  
 غالباً چاره کار و ران می بینند که جناب و لسان را در باب حضرت سلمان یکسان ساخته مجازاً جناب او را  
 مطعون سازند و العباد بانه تمت تمت بر جناب رسالت صلی الله علیه و سلم برادر بندند و در کفر و کفر حق  
 سناوسی مکرور است علی سخا و البشر من شاک فیہ فقد کفر ای رواه ابو یعلی و هذایض علی خیر  
 البشر فمن ابی فقد کفر خط ای رواه الخطیب و در روضة القرنی آورده عن عطاء رض قال  
 سألت النبی صلی الله علیه و سلم عائشة عن علی قالت قال ذلک خیر البشر لا شاک فیہ  
 الا کاف و فیها ایضاً عن علی علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان شاک فی خیر البشر فلیکن  
 ذلک الا کاف و عن حدیث یفقه انه قال قال خیر البشر علی من ابی فقد کفر و فیہ ایضاً عن ابریه قال  
 قال رسول الله صلی الله علیه و سلم علی خیر البشر من شاک فیہ فقد کفر و در کنز العمال مذکور است من لم یقل علی خیر  
 الناس فقد کفر الخطیب عن ابن مسعود ابن احادیث متعدد و الا انما دار و بر فضیلت جناب  
 امیرالمؤمنین علیه السلام از جمیع مخلوقات و کائنات چه باقی است مگر موجودات که از جنات به الخاطب  
 فی المساکب الاول و ثواب و ثمر و بقاعه خروج مشکلم از عموم کلام و دیگر ادله عقاید و تأیید و برین کلام غیر دخل  
 و مدح که از برین روایات این هم ظاهر شد که شکر فضیلت جناب امیرالمؤمنین علیه السلام کافر  
 پس کفر مخاطب کثیر الانصاف و دیگر اسلاف و اخلاف سنیان که آنهاک بلوغ و برین انکار شنیع دارند بلاموت  
 گفتگو ظاهر گردید و لطیف تر نیست که این حدیث را خیر البشر را که ثقات الهیست بطریق متعدد  
 روایت کرده اند و از مناقب بییه جناب و صی غیر الهی علیه السلام الف الف تحمید و ثناء و قیاس و سبب  
 باع و فقدان اطلاع و کثرت عناد و تعصب از موضوعات و اکاذیب و متغیرات و الحق و نهسته و غیره  
 دیده خرافات و کیکه بر زبان آورده و شام صاحب هم تعلیم و رفته اند و در حسام الاسلام شماعت  
 بنفصیل سبین و نیز در روضة القرنی مذکور است عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 افضل رجال العالمین فی زمانی هذا علی و افضل نساء العالمین و الاشریین فاطمة  
 ابن حدیث شریف هم نص واضح است بر فضیلت جناب امیرالمؤمنین از رجال و در این زمان سرور است  
 بن و نیز در روضة القرنی مسطور است عن اذین قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انما

استقصاء الامور  
 ۳۵۵



ووزیری و خلیفتی فی اهلی و خارج من اترک لعلک تقضی بنی یغز و عودی علی بن ابیطالب  
 و غیر مثل سویت کز اعمال و المات و اضمه دارد بر فضیلت و غیرت جناب امیر المؤمنین علیه السلام و نیز در مودت  
 القربی مسطور است عن ام هانی بدت ابی طالب قالت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 افضل الدبوة عند الله تعالی من نام فی قبره و لم یشاهد فی علی مذبذبته انهم خیر البریه  
 و ایضا و نهاعنه ای عن علی علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله  
 تعالی اشرف علی الدنیا فاخترنی علی لجال العالمین ثم اطعم الثانیة فاخترک علی لرجال  
 العالمین ثم اطعم الثالثة فاخترک الایمة من ولدک علی لجال العالمین ثم اطعم الرابعة  
 فاخترک فاطمة علی نساء العالمین بالجوابین احادیث و روایات متعدد که بطریق  
 از جابر و شعی از خرو و بدست تطفلی بودن بحث ایراد کردیم نه موص قاطعه و شواهد و اضمه است بر صحت  
 و تقاد و لحق و سداد و کمال و وضع از ان ظاهر است که کسیکه ترفیع و تشنیع بر توصیف آنحضرت  
 بوصف غیر الایمة سازد و او را توصیف بر جناب رسول خدا صلی الله علیه و سلم مستکنه و آنجناب  
 این وصف را برای آنحضرت ثابت کرده و ساد محمد علی و کاک و اگر این روایات و احادیث که آنکه سیفیه را  
 روایت کرده پنجم رضا ویده اند موجب و مستکشیدن جناب مخاطب از ترفیع و تشنیع بر توصیف جناب  
 امیر المؤمنین علیه السلام بوصف غیر الایمة نگردد و اینک احوال صحابه عظام که اقتدا با ایشان موجب است  
 نقل کنیم که جاعنی و غیره و این احوال با فضیلت جناب امیر المؤمنین علیه السلام بودند پس از آنکه  
 سلمان است که قائل بودن شان سابقا هم گذشت و حضرت ابی خرو و صفاء و خلیفه و حباب و جابر و ابی  
 ذر و بنی و بنی که اینها قائل بودند باینکه جناب امیر المؤمنین اول الناس اسلام است و از  
 غیر خود افضل چنانچه ابن عبد البر و شیخ ابی میسراید و می عن سلمان و ابی ذر و المقداد و حباب  
 و حباب و حباب و ابی سعید الخدری زید بن اسلم ان علی بن ابیطالب اول من اسلم و فضل  
 کلا علی عنایه فله الحمد که از اینجا ثابت شد که این جامه صحابه جناب امیر المؤمنین علیه السلام  
 اول من اسلم میدانستند و تفصیل آنحضرت بر غیر آنجناب می نمودند پس بطحان اولیه و اسلام  
 دیگر که حضرت ابی بکر بان تفوه میکنند و اختلاف در جمیع خرافات و اکذوبات که در فضیلت آن  
 در عثمان بر جناب امیر المؤمنین علیه السلام بافته اند کاشمیر و ساد و ساد از انافست و کما و انگرید

مكتبة

جواب الوحدتين الأولى  
مشكلة من الرياضيات  
التي أجاب عليها  
من السابقين إلى  
السلام ١٧

وعباس عم جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله وسلم نیز قائل ان فضیلت جناب امیر المؤمنین علیه السلام  
 بوده چنانچه شریک قاضی این سخن را همیشه فتنه خلیفه همدی بر آن کرده چنانچه ابی علی محمد بن عیسی بن جزائره الحکیم  
 البغدادی در مختصر تاریخ بغداد میفرماید و حمل شریعت علی المهدی فقال له ما یبغی ان تقلد  
 الحکم بدین المسلمین قال ولم قال بخلافها علی الجماعه و قولک بالامامة قال اما قولک  
 بخلافها علی الجماعه فغن الجماعه اخذت دینی فکیف اخالفهم وهم اصلی فی دینی و اما  
 قولک قولک بالامامة فما اعرفت الا کتاب الله وسنة رسوله و اما قولک مثلاً  
 لا یقلد الحکم بدین المسلمین فهذا شیء انتم فعلتموه فان کان خطاء فاستغفر الله فیه  
 و ان کان صواباً فامسکوا عنه قال ما تقول فی علی بن ابی طالب قال ما قال فی ابی ابراهیم  
 العباس و عبد الله قال و ما قال قال اما العباس فسات و علی عنده افضل الصحابة  
 و قد کان یری کبراء المهاجرین یسألونه عما تزل من النوازل و ما احتاج هو الی احد  
 حتی یحق بالله و اما عبد الله فانه کان یضرب بین یدیه و کان فی حربه راساً  
 متنبهاً و قائداً و مطاعاً و لو کان انت امامة علی جوراً کان اولی ان یقعد عنها ابوه  
 لعلمه بدین الله و فقهه فی احکام الله فمسکت المهدی و اطرق و لم یض بعد  
 هذا المجلس الا قلیل حتی عزل شریک انتی عجبست از عقل و دانش حضرت امام اهل سنت  
 که باوصفیکه بر امی العین می بیند که شیوخ ثلاثه ایشان بنمایند علیه السلام در مسائل  
 معضله و نوازل مشکله رجوع می آورند و بالطاق حلال مشکلات از مضائق آفات، نجابت می یابند  
 و انجنابگی می بکسی از صحابه رجوع نکرده و هرگز از کسی استفاده امر نمی نموده یا زجنابش نگذرین  
 مفضل گونید و ایشان را از آنحضرت افضل دانند و بجهانک هذا جهنم عظیم بلکه وقاحت را  
 بآن مرتبه رسانند که مدعی علمیت شخصین از انجناب شوند کما لا یجفی علی من طالع خرافات صاحب القرة  
 و سبیل الموعظین عن الاستحیاء بالمرء و اگر حضرت اهل سنت بکلام این صحابه کبار و عتقا و عباس  
 عم جناب شرف الناس اعتنا نکنند و از آبگوش اصفا جاندهند باری باذعان و ایتقان تصریح  
 حضرت عبد الله بن عمر بن و هند که چاره از تصدیق جنابش نمی یابند و طاقت و یارائی نگذیرند  
 و تجلیل و تفضیل او هرگز ندارند پس مستتر بدانکه جناب او هم بقیع فیحصل ما شہدت به الامام

۵۵  
 استحقاق امامت علی بن ابی طالب

افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام از شیوخ ثلثه تصریح کرده چنانچه سبب علی بن ابی طالب در مورد القری گفته  
 عن ابی وائل عن عبد الله بن عمر بن الخطاب قال كنا اذا عدنا اصحابنا بنی صلی الله علیه وسلم قلنا  
 ابو بکر و عمر و عثمان فقال رجل يا ابا عبد الرحمن فعلی قال علی من اهل البیت لا یقاس  
 به احد من رسول الله صلی الله علیه وسلم وفي درجته ان الله یقول و الذین اهتدوا  
 و اتبعوا ذریعتهم با یمان الحقنا بهم ذریعتهم فقاموا مع رسول الله فی حشره و علی بن ابی طالب  
 و الحمد لله بحری الحق علی لسان الاعداد که جناب ابن حجر بصرحت تمام تفضیل جناب امیر المؤمنین  
 علیه السلام بر شیوخ ثلثه خود بیان نموده بآیه قرانی بر این استدلال فرموده و طوایف غیر این  
 موضوع حضرت اهل سنت را در تفضیل ششین و ثالث ثلثه را جناب مبارکشواراگر و ایش مدبر  
 حالانکه نام که جناب مخاطب بعد وضوح و ظهور حق باین مشابهه از زبان گوهر نشان جناب ابن عمر  
 ثابته شده در دفع و البطلان آن بدامن کلام خرافات و تلمیحات دست حق پرست خود خوانده زو  
 و امام احمد بن حنبل که یکی از ارکان اربعه اسلام است نیز جناب امیر المؤمنین علیه السلام را افضل از  
 شیوخ ثلثه می دانست که با قضا می آثار جناب ابن عمر در حق آن جناب میگفت من اهل البیت لا یقاس  
 به الا بیه شیوخ الثلثه چنانچه سید محمد همدانی در مورد القری گفته عن احمد بن محمد بن عیسی بن ابی ذر  
 قال سمعت عبد الله بن احمد بن حنبل قال سالت ابی عن التفضیل فقال ابو بکر و عمر و عثمان  
 ثم سکت فقال یا ابنتی بن ابی طالب قال من اهل البیت لا یقاس به احد الا عتق  
 بجهت استطرادی بودن این بحث از تدریل کلام و ملاسه به نام اندر پیچیدم و در تفضیل نکردیم  
 و باره ازین بحث را در کتاب عمقات الانوار باینی شرح و بسط داده ام که اهل سنت بلامناظر آن  
 انکار از شیعیه معتقد به شریات و موضوعات و خرافات خود نمایند چنانچه فی باب منسوخ و طاهر و اهل المعاد  
 او خرافاتی که در حق و آنچه ذکر کردم انهم منصفه لیسب را کافی است فان المناقل مسکویه  
 الاشاره و المعاد و الجادل لا یهدی الف عبارته را وصفت یسویب الامینین پس بعد از  
 افضلیت آنحضرت بر لائل در این واضح و صریح آن ریسی نیست بلکه با خصوص بهم در روایات  
 سینه این وصف وارد شد و در کتب الرجال مذکور است عن علی قال لا یسویب لاهل البیت الا لاهل  
 لیسوب الظلمه ابو نعیم عن ابی شیبہ قال حدثت علی بن ابی طالب یوم یوم ذهاب ذلت ال

استقصاء الامام علی بن ابی طالب  
 ۳۵۳

أنا يعسوب المؤمنين وهذا يعسوب المنافقين قال بي يلوذ المؤمنون بها بالقرآن المظفر  
 ابو نعيم و ابو محمد احمد بن علي محمد بن علي العاصم در زين القتي في تفسير سورة بل اسسته گفتند  
 واما يعسوب الصديقين الاكبر و الفاروق فانه يجتمعها كلها تحت واحد خبير بن حمدي  
 احمد بن المهاجر رحمه الله قال حدثنا ابو العباس الاصم قال حدثنا ابراهيم بن سليمان  
 الخزاز الكوفي قال حدثنا اسحاق بن بشر الاسدي قال حدثنا خالد بن الحارث عن عترة  
 عن الحسن بن علي بن ليلى الغفاري قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول سيكون من  
 بعدى فتنة فاذا كان ذلك قالز موا على بن ابي طالب فانه اول من امن بربى و اول  
 من يصبا مخنى يوم القيمة وهو الصديق الاكبر و هو فاروق هذه الامه يفرق بين الحق  
 و الباطل و هو يعسوب المسلمين المال يعسوب المنافقين قلت اداد الصديقين الاكبر  
 في زمان الفتنة لا قبلها و كن لك الفاروق و اليعسوب قوله سلام الله عليهم و على  
 اتباعه و اشياعه المخلصين **اقول** نبى دانم كه بنامى اين كلام بر تو عرض كن و شنيخ اندر منتهى فرقا  
 ائمه متعصبين ائمه سلام بر اهل بيت عليهم السلام كه بنامى اين كلام بر تو عرض كن و شنيخ اندر منتهى فرقا  
 از بنفواست و تعصبات مشايخ خود و دست برداشته بغيرهاست اهل بيتى پس الحقى ساخته و كمال فطانت  
 و شجاعت تعصب حضرات است است و جامعيت و در منع از سلام بر اهل بيت كرام عليهم السلام بنام  
 فرسيده كه بعضى نصيبين ائمه سنه تحقيق آن وارسيد بياي كرده اند كه سلام مخصوص آل رسول است  
 و اين انكار است بغير دليل و در نه پنج انكار نيست و در چهل مجلس احمد بن محمد بن احمد ابو الكاظم علم الهدى  
 كه سنه تحقيق آن پيش فخر فرست نكردست مجلس اول سنه اربع و عشرين و سها پيژم و در آنجا  
 تلاوت قرآن بر خاطر افتاد كه حق عز اسمه هر يك از بنى مال او صاحب او عليهم السلام يا كرده است  
 قوله عز وجل ان الله و ملائكته يصلون على النبي يا ايها الذين امنوا صلوا عليه و سلوا  
 تسليم اويل است كه صلوات خاصه رسول است صلى الله عليه وسلم و قوله عز وجل سلام على ال  
 يا سيدى و ايل است كه سلام مخصوص آل رسول است ببعيت رسول عليه السلام و قوله عز وجل  
 سرخنى الله عنهم و رضوا عنه دليل است كه حقى الله عنه مخصوص صحابه رسول است اهل بيت است و جامعيت  
 اگر چه از نام زرين رسول عليه السلام سلام الله عليه مى بيند انكار كنند ان بسبب تعصبات و انفس است

۹۳  
 استخاره و دعا و دعا و دعا

ورسيد وگفته است انهي غريب نادر كه بخدا داده و ذكر او را كابر و اعظم علماء و دانش و افق هم شده است  
 جمال الدين محمد بن محمد بن محمد بن علي الاسنوي الشافعي و طبقات شافعية گفته علاء الدين ابوالكلام  
 احمد بن محمد بن احمد الملقب بعلاء الدوله و علاء الدين المعروف بالاسمني في النسبة الى السمنان  
 يسكن قريه مرسلة مفتوحه ميم ساكنه و زودين بينها الف و هي مدينة تجر اسان و المذكور  
 من بعض قراء ها كان عالما من شذاله كرامات و تصانيف كثيره في التفسير التصوف  
 و غيرهما توفي قبل الاربعين سبعمائة بقليل و تقي الدين ابو بكر بن احمد المعروف بابن قاضي شوشه الاسدي  
 الشافعي و طبقات شافعية گفته احمد بن محمد بن احمد الملقب بعلاء الدوله و علاء الدين  
 ابوالكلام السمني في ذكره الاسنوي في طبقاته و قال كان عالما من شذاله كرامات تصانيف  
 كثيره في التفسير التصوف و غيرهما توفي قبل الاربعين سبعمائة بقليل و ابن محمد مستقلا سنة  
 و روي كما شگفته احمد بن محمد بن احمد بن محمد السمني البياضي الكلي بلقب علاء الدين  
 و يكنى الدين ولد في ذي الحجة سنة و تفرقه و طلب الحديث و سمع من الرشيد بن ابي  
 القاسم و غيره و شارك في الفضائل و برع في العلم الى ان قال قال له هبى كانا اما احدا  
 كثير التلاوة له و وقع في النفوس كان يحيط على بن اعرابي و كبره كان مليح الشكل  
 الخلق عزيز الفتوة كثيرا البري حصل له من املاكه في العالم نحو تسعين الف دينار فينفقها في الف  
 اخذ عنه عبد الدين ابن حمويه و ساجد الدين القزويني و امام الدين علي بن المساكين  
 السكري و ذكر ان مصنفاته تزيد على ثلثمائة و كان مليح الشكل كثيرا التلاوة كثيرا البر  
 الايثار و كان اركا في داخل التتار ثم رجع و سكن تبريز و بغداد و مات في رجب ليلة  
 الجمعة من سنة قول و نسخ و زود و غير مست بجائ قال يقول الخ اقول آري در كتاب سليم بجائ  
 قال يقول واقع است ليكن باين طور كه در ضمن حديث طويلى مشقول از جناب امير المؤمنين عليه السلام  
 ذكره مستكم ان جناب فرمود و سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان الله يحب المجتهد  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم في حديثه و سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان الله يحب المجتهد  
 موهود مستمنا في حديثه و سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان الله يحب المجتهد  
 ان جناب امير المؤمنين عليه السلام فرمود و سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان الله يحب المجتهد

1871

ارشاد فرموده چون انحصار حدیث نهان شده یا بطوریکه موقع ضرورت را از آن قطع کند این را در قطع این  
 ذکر اصل سیاق را منظور نظر داشته بطوریکه در بکار مذکور است آورده و این امر شایع و دول است که چون  
 حدیث را از حدیث قطع میکنند اصل سیاق را ملحوظ ندارند بلکه آنرا بحدیث علی التبع لایالی المصنوعه السیاق  
 و غیره من کتب الخیر سیف علامه نیران اگر مخاطب باین نوع سخن پسند آمده بودی بایست که لفظ سمعت یا  
 سم ذکر میکرد و میگفت که بحال رسول الله صلی الله علیه و آله نقل واقع است اما لفظ صحابی السیاق  
 در نسخه کتاب سلیم که نزد حقیق حاضر است نیز موافق نقل بکار میبرد و این است نه مصحح او عا ه الخاطی بکار  
 لفظ سمعتا و بعدا پس این البته در کتاب سلیم بود اما لفظ سمعت لیکن در بکار هم حرف عطف واقع است قوله  
 حالیا ترجمه این حدیث شریف زبانی مجتهد الزانی از قول سابقا بیان کردم که ترجمه بکار هرگز تصحیف خدا  
 و الا مقام جناب مجتهد العصر الزانی مرصع ملت جناب غیر الامام ادام الله ظلها العالی را افعال الیاسی  
 و الا یام نیست نسبت آن بکار زانی جنابش کذب محض و افزای محبت است و بطلان این نسبت تبهرج  
 میرج حساب معرکه الارا ظاهر قوله در کتاب ثانی فی تفسیر علی بن ابراهیم قمی در ذیل خطبه نبوی بر ذرات  
 اهل بیت طاہرین و نسبت انما قول انچه جناب مخاطب لاثانی او مانوده که این حدیث تفسیر علی  
 بن ابراهیم بروایت اهل بیت طاہرین علیهم السلام منقول است جبارتی پیش نیست زیرا که در  
 مذکور است و این روایت غیر مستطوع است علی بن ابراهیم آنرا نیز استناد از جناب رسالت کاج علی الله علیه و آله  
 نقل کرده و نقل است که این حدیث نزدش پسندی حوی باشد که اهل بیت طاہرین علیهم السلام در آن و در آنجا  
 پس ادعای جدی مخاطب که بر روایت اهل بیت طاہرین علیهم السلام این روایت تفسیر میگرد است  
 طرفه ادعای نسبت کتاب ثانی را لا اله الا الله است و در حدیث جناب مخاطب او چه راه انشال این دعاوی پیدا  
 می نماید و با موافق حدیثی که در حدیث غیر صحیح است که تعدد روایات که مخاطب مدعی آنست از کجاست خواهد کرد  
 چه درین تفسیر کما حدیث منقول مذکور است و جناب مخاطب میفرماید که بروایات اهل بیت طاہرین انچه حدیث  
 در آن مذکور است و ان مخرج است بعد روایات و برای تنبیه ناظرین سیاق این خطبه که در ذیل آن انچه حدیث  
 مذکور است نوشته می آید پس بدانکه در تفسیر بن ابراهیم در تفسیر کرده یا انما الله و انزل  
 الله من ربک مذکور است قال نزلت هذه الآية فی منصرف رسول الله صلی الله علیه و آله  
 من حجة الوداع و حج رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حجة الوداع لتمام عشر حج من مقدام

استفاد از حدیث

المدينة وكان من قوله عنى ان حمد الله واتى عليه ثم قال ايها الناس سمعوا قول فاعقلوه  
 عنى فالى لا ادرى اعلى لا القاكم بعد عامى هذا ثم قال هل تعلمون اي يوم اعظمهم قال الناس هذا  
 اليوم قال فاق شمر قال الناس نعم ناهذا قال اي بلد اعظمهم سمعوا قالوا بلدين ناهذا قال فانج ماء  
 واما لكم واعلمكم عليكم امرام كحوت يومكم هذا افي شهركم هذا افي بلدكم هذا الى يوم تلقون  
 ربكم فينسا لكم عن اعمالكم الاهل بلغت ايها الناس قالوا نعم قال اللهم اشهد ثم قال الا  
 وكل ما تروا وابدع كانت في الجاهلية اودم او مال فهو تحت قدمي هاتين ايسر احد  
 اكرم من احد الا بالثقة والاهل بلغت قالوا نعم قال اللهم اشهد ثم قال الا وكل ويا في الجاهلية  
 فهو موضوع واول موضوع منه رب العباس بن عبد المطلب لا وكل هم كانت الجاهلية  
 فهو موضوع واول دم موضوع منه دم ربيعة الاهل بلغت قالوا نعم قال اللهم اشهد ثم  
 قال الا وان الشيطان قد يئس ان يعبد بارضكم هذه ولكنه راض بما تحت قدمي من  
 اعمالكم الا وانه اذا اطعم فقد عبد الا ايها الناس ان المسلم اخو المسلم حقوا ليعمل لكم  
 مسلم دم امر مسلم داله الا ما اعلى بطييه نفسى ثم انى امرت ان اقل الناس حتى يقولوا  
 لا اله الا الله فاذا قالوها فقد عصوا منى واما هم واهلهم لا يجتمعها محسبهم على  
 الله الاهل بلغت ايها الناس قالوا نعم قال اللهم اشهد ثم قال ايها الناس احفظوا قولى  
 لتفمنوا به بعدى وافهموا فتنعشوا الا لا ترجعوا بعدي كفارا يضرب بعضكم رقاب بعض  
 بالسيف على الدنيا فان انتم فعلتم ذلك وتفعلون ليقولن في كتيبة بين جبريل وميكائيل  
 اضربوهم بالسيف ثم التفت عن يمينه فشكت ساعة ثم قال انشاء الله ارحم  
 من ابي طالب ثم قال والا واني قد تركت فيكم امرين ان اخذتم بهما لن تهلكوا كتاب الله  
 ومهزنى اهل بيتي فانه قد بناى اللطيف الخبير اعما لن يفترقا حتى يردا على الجحيم فمن  
 اعتمهم بهما فقد يئس ومن خالفهما فقد هلك الاهل بلغت قالوا نعم قال اللهم اشهد ثم قال  
 الا والله سيزد على الجحيم منكم رجالا فيدعون عنى فاقول ليل صحابي فيقال يا محمد انهم  
 قد احدثوا هذا لك وغيره اسدينا فاقول نعم اسدينا ثم انى امرت انى امرت انى امرت  
 خطيبه عما ياب رسالتك يا ب صلى الله عليه وآله وسلم وان حديثه وحديثه وحديثه وحديثه

استمعوا الى ما يقول  
 ٣٢

روایت آن با ابلهیت ظاهرین علیهم السلام غیر مستطوع و لیس و دعای مخاطب که این حدیث درین تفسیر روایات  
 ابلهیت ظاهرین علیهم السلام منقول است مخصوص معنی است که دلیل بر ندارد و دعای تعدد روایات ملازمه است  
 و اگر باعث براین توهم قول نقل استرالجوی است که در باره این تفسیر فرموده که کل آن از اصحاب عصمت  
 مانده است پس در فروع است با اینکه این قول و دلالت ندارد بر آنکه جمیع احادیث آن بروایات ابلهیت ظاهرین  
 علیهم السلام است زیرا که جناب سالت مآب صلی الله علیه و آله وسلم هم از اصحاب عصمت پس این قول منافی نقل  
 حدیثی درین از جناب رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم نیز است و ابلهیت علیهم السلام نباشد قوله شیخ صدوق  
 از قول جناب مخاطب از عبارت سراسر افادات شیخ صدوق مآب نثره لفظ الیه ازین صلوة عند  
 فرموده و لفظ ابدانیز از فقره لایطأ بعد با ابدا که در نسخ معتقادات صدوق مذکور است و از جمیع بشرح آن  
 هم واضح است حدیث فرموده قوله و لا با اثر مجلسی آنچه در جناب القلوب افاده نموده دلیل بر صحت است  
 که این حدیث نزد امامیه مسلم الثبوت است کسی را در اعتبار و صحت آن کلامی نیست از قول غیبه  
 که از کلام لفظ مولانا می مجلسی استفاده نموده که کسی را از اهل حق در اعتبار و صحت این حدیث کلامی نیست  
 گویند معنی امرواقی باشد لیکن کلام و در دلالت عبارت مولانا می مجلسی بر آنست و آن غیر ظاهر است  
 زیرا که آنجناب اولاً این حدیث را از جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله وسلم نقل کرده و بعد آن گفته  
 که درین باب احادیث بسیار از طرق عامه و خاصه بعد ازین مذکور خواهد شد و این هر دو امر بران دلالت دارد  
 که کسی را از اهل حق در صحت و اعتبار حدیث حوض کلامی نیست اما امر اول پس نهایت آنچه بران دلالت  
 دارد اینست که نزد مولانا می مجلسی حدیث حوض مقدم است که بالقطع آنرا از جناب رسالت مآب صلی الله  
 علیه و آله وسلم منسوب ساخته و لازم نیست که هر حدیثیکه نزد مولانا می مجلسی معتقد باشد کسی از علمای اهل حق  
 و صحت آن کلام نکرده باشد اما امر ثانی پس دران دو احتمال است یکم آنکه مراد مولانا می مجلسی قول  
 نموده که درین باب از اشاره بحدیث حوض باشد و دیگر آنکه مراد ازان امری باشد که در کلام فرموده یعنی  
 آنکه اگر کافر و مرتد شد در آن احتمال راجع بهین است بقرینه جمعیت لفظ احادیث و توصیف آن بسیار  
 چه ظاهر از جمعیت احادیث است که این احادیث مختلف باشد و اکثرین هم ظاهر کثرت معنیهای باطل است  
 هر چه در حدیث حوض منقول است چه حدیث حوض یکصد حدیث است آنچنانکه با احادیث ظاهر است که  
 تعدد طرق یا اختلاف الفاظ اطلاق جمیع بران جائز باشد و کثرت معتقد به این دو طریق حدیث است

استحسان مولانا می مجلسی



موصی که نزد الحق منقول است مفقود است و هر ظاهر است که بر تقدیر ثانی اصلاً مطلوبها محتاج است  
 به تیشو و در تقدیر ثانی هم ناهیت نمیشود که کسی از اهل حق در صحت حدیث موصی کلام نگردد زیرا که می تواند  
 کرد با جماعت و در روایات کثیره از طرفین و در امری کسی کلام در صحت آن روایات کند که مجموع طرق آن  
 نزدش بصحت نرسیده باشد گویند که بصحت تا به طرق بعضها بعضی و عدم مخالفت و عدول مقبول باشد  
 با جماع عبارت مولانا می مجلسی بر طلب مطالب لالت ندر در جناب مخاطب نچهره دل نمی آید و عنوان عبارت  
 می نویسد و در ضمنی بدالات عبارت بر آن ندر و در ذلک غیر غریب بعد سمعت سابقاً و آنرا ذکر من عجاایب کاذب  
 الحاکمه علی اولیایه و مستند به بالعویل و الوجوب قول و مسلک کمال گردشت الخ اقول مخاطب بقبول جناب  
 مصنف لطیف رسیده بارة تاویل لا تدری گفته و التاویل یجب علی انهم کما یجب علینا استلال کرده  
 باینکه انحدیث نزد جناب مصنف صحیح است زیرا که قول مجوز تاویل بقبول است چه جاست و در بیان آن  
 که بدون حکم بصحت و اعتبار روایت منقول نمیکرد و انتی حال آنکه وجوب تاویل بهر صورت و در هر حکم  
 بصحت روایت نیست و علی المدعی الذیل قولاً و صاحب کشف الغمبه الخ اقول صاحب کشف الغمبه  
 این روایت را از کتاب کفایة الطالب نقل کرده چنانچه جناب مخاطب خود بآن تصریح فرموده و مصنف  
 کفایة الطالب بنی شافعی است چنانچه خود صاحب کشف الغمبه حال این کتاب گفته کتاب کفایة الطالب  
 مناصب بن علی طالب التلمیذ المذنب الامام الحافظ ابی عبد الله همدانی یوسف بن محمد الکلبی الشافعی  
 و قرأه علیه یار دین بن عیسی بن اخوه الخائس سادس عشر جماد الاول الاخرة من سنة ثمان  
 و اربعین و یسقا و اجاز لی و خطه بد لای عندهی قراءة علی هی ابتهی  
 پس این روایت منقول از کفایة الطالب روایت عامیه است منقول بطریق اهل سنت میبود و الفاظ آن که  
 بطریق اهل حق منقول نشده بهر بیان محبت نمیتواند شد و مخاطب بقصد تقلیب تقاریر جناب مصنف نمیرسد  
 این بوس بطل و سر کرده که حدیث موصی را بعین ماری و در حق اهل سنت از کتب اهل حق ثابت کند و چون  
 از این عاجز آمده ناچار روایت کفایة الطالب بنی شافعی که در کشف الغمبه منقول است نقل کرده بنامی  
 الزام و احتجاج بر آن گذاشته و من عجاایب و اغرب الخرائب خیالات و منامات امر الزام در احتجاج  
 سر نمیشود و در اینجا از امور واقعی بگذشت باید نمود و از خیالات موهوم و موهوم و موهوم و موهوم و موهوم  
 السی جناب مخاطب در تصحیح تاویل این استناد و احتجاج غالباً آن خواهد بود که کلام

مستند  
 به تیشو و در تقدیر ثانی هم ناهیت نمیشود که کسی از اهل حق در صحت حدیث موصی کلام نگردد زیرا که می تواند

استقصای این کتاب  
 ۱۳۰۶

فاضل از دستانی را در باره کشف الغمبه که اشاره به همان فرموده خواهد آورد و آن نیست که جعل مذکور در باب  
 کشف الغمبه گفته که آنچه در آن کتاب مستطاب مذکورست مقبول طبایع موافق و مخالف است انتی و این  
 گفت که هرگاه این عبارت ثابت میشود که روایات کشف الغمبه از اتفاقیات و اجامیات شیعه و سنی  
 است پس این حدیث که از کفایه الطالب منقول شده نیز از روایات اهل حق باشد و احتیاج به  
 برایشان صحیح و غیر درج البش غم که گفت که این توهم مردودست بچند وجه اول آنکه ازین کلام اردستانی  
 نهایت آنچه مستفاد میشود نیست که آنچه در کشف الغمبه مذکورست از اهل حق هم قبول میسازند و بر روی کار  
 آن نمی پردازند و این امر آخرست و بدون روایات کشف الغمبه از اجامیات و اتفاقیات اهل حق  
 و اهل خلاف که مخاطب مدعی آنست امر آخر زیرا که مفهوم ثانی آنست که اهل حق در روایت این  
 روایات شریک باشند و از قبول کردن آن روایات بمعنی مستفاد میشود چه قبول روایت باین وجه  
 هم مستصوابست که اهل خلاف روایت آن کرده باشند و اهل حق قبول آن نموده باشند و قبول کلی  
 باین معنی نیست که این روایت را صحیح میدانیم و آنچه در آن مذکورست از اجامیات می گیریم و گاهی باین معنی  
 که چون باین بعضی مطالب خود احتیاج میکنیم پس برای این امر قبولش کرده ایم نه باین معنی که خصم آن  
 بر احتیاج نماید دوم آنکه کلام اردستانی محمول بر اصول و مقاصد آن کتاب است یعنی آنچه  
 در آن کتاب بر آنست که استدلال از اهل خلاف نقل فرموده و مقصود بالذات است مقبول ملحق هم  
 نه اینکه آنچه مقصود بالذات نیست و بعضی استطراد و تبعات نقل شده انهم مقبول است و لیکن محبت  
 نزد اهل حق دارد و ما شاهد کلام هرگز این معنی سمتی از امکان در شسته باشند و هرگز اطلاق ازین کلام می نهند که  
 همه در آن است و لو کان استطراد و الا متعلق بغرض آنهم مقبول ملحق حدیثه آیا میتوان شد که باین  
 اگر کشف الغمبه روایتی منقول باشد که در آن در حق یکی از خلفا سه شانه فقط رضی الله عنه و مثال آن از  
 الفاظ توصیف و مدح و ثنای ایشان مذکور باشد انهم ملحق مقبول است یا اگر شتمن باشد مدح و ثنات  
 آن روایت که از اهل خلاف اندان هم مقبول ملحق است یا اگر کلامی بغرض رد و ابطال آن در آن کتاب  
 مذکورست انهم ملحق قبول است هرگز قبول مثالین هر کلام اردستانی دلالت ندارد و هر که مثالین را در آن  
 بغیر این شل اشل هست که در حقیقت از اشعار است لال بحقیقت مقالات کفار که در قرآن مذکور  
 بنماید یا قول الله تعالی و الله علی کل شیء قیود و هر که او تعالی شانه قادر است بر ایجاد شرک خود و ایقاع

مستفاد از کلام اردستانی

استقصاء الاثر في بيان فضائل  
 ۳۴۴

دیگر حالات باجماع انجید کشف الغم برای اثبات مطلبی مقبول می بود ازین کلام آردستانی این قدر  
 ظاهر شد که انقدر که ازین حدیث مقصود بالذات است مقبول است نه جمیع قیود و الفاظ آن  
 سهویم آنکه صاحب کشف الغم انجید را برای استدلال بر مطلبی هم نقل کرده بلکه از کفایت الطالب  
 اولاد فیما یلحقنا بلایه المؤمنین علیه السلام و بعض احادیث را که بر استانتخاب نقل نموده که اگر آن  
 و ما نزلت هذا الاية و انما ابناؤنا و ابناؤکم دعا رسول الله صلى الله عليه وسلم عليا و فاطمة  
 و حسينا و حسينا فقال اللهم هؤلاء اهل بيته هكذا روایه مسلم فی صحیح و غیره من الحافظ  
 قال محمد بن یوسف الکلبی فخذ بالله من الخوارج لک و بعد این عبارت گفته و آورد  
 صاحب کفایت الطالب بعد از حدیث هذا الذی اذکروه و هو عن سعید بن جبیر  
 عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انکم معشورون حفاة عوالة غولا تنفر  
 قروء کما یبذلنا اول خلق نسیلا و عدل علمنا انک بنا فاعلیت الاوان اول من یکسب ابراهیم  
 علیه السلام الاوان ناسا من اصحابی یوخذهم ذات الشمال فاقول اصحابی قال فیقال  
 انهم لم یزلوا من دین علی اعقابهم مذ فافتمهم فاقول کما قال لعبدکم عیسی علیه  
 السلام و کنتم علیهم شهیدا ما دمت فیهم الی قوله العزیز الحکیم قلت هذا احادیث متفق  
 علی صحته من حدیث الطبرانی بن النعمان رواه البخاری فی صحیح عن ابن کثیر عن سفیان  
 و رواه مسلم فی صحیح عن محمد بن بشر بن داری عن محمد بن جعفر فمذ کن مشعبة  
 و رزقناک بهم الله عالیما من هذا الطريق هن الاخر کلامه و لیس هذا موضع هذا  
 الحدیث و لعله ذکره من اجل قوله فخذ بالله من الخوارج بعد الحسور انتهى  
 و ازین عبارت در کمال وضوح ظاهر است که صاحب کشف الغم این حدیث را برای استدلال بر مطلبی  
 و استخراج بر دعای نیابورده بلکه برای محض اظهار عدم مناسبت آن با ما و بیجا بکار گرفته و براس  
 و بعضی بر صاحب کفایت الطالب تعرض بآن نموده که چرا این حدیث را بعد از حدیث سابقه بغیر  
 مناسبت ظاهره نقل کرده پس بناسبت غیر مناسبت که جناب قاطب حدیثی را که صاحب کشف الغم  
 برای استخراج بر صاحب کفایت الطالب و اظهار عدم مناسبت ظاهره در سیاق احادیث  
 ذکر کرده قبل آن بکار گرفته و کشف الغم می دهد که آردستانی در حق این گفته که انچه

در این مذکورست مقبول لمباح مخالف و موافق است و بنا برین توهم خفیت لازم می آید که در بعضی مقامات  
 که صاحب کشف الغمبه کلام مخالفین نقل کرده و آن نوده آنهم مقبول اهل حق باشد و این سخن هم  
 مخالف طایفه و وقت نظرش بعید نیست که ازین کلام اردستانی بر صحت و قبول آن کلمات عیض هم احتیاج  
 نماید لیکن بنا برین محدین خواهند گفت که آنچه از مطاعن کفار و رقیب انبیا و دیگر کفریات ایشان در قرآن  
 مجید مذکورست نیز بر حق است زیرا که برالسنه اهل اسلام روز و شب جاریست که آنچه در قرآن مذکورست  
 هم بر حق و صواب است و تصدیق آن منافات بین دین و اسلام نیست پس لازم آید که این مطاعن عطف  
 کفار که در قرآن مجید مذکورست نیز بر حق و صواب باشد پس در تحقیق بجهت استعلامات مخفی و سبک  
 نمودن محدین و ارباب ملل باطله مغرور و ظفر دانست قول درین لباس هم شده اجماع مضمون شفاعت او آنها  
 فرموده اند و قول مخدوش است بدو و بهر اول آنکه در روایات اهل حق که مخالف نقل نموده و از نیست  
 که جناب رسالت آب علی الله علیه و آله و سلم این آیت را در حق این اصحاب تلاوت خواهد فرمود و در  
 کفایت الطالب که مشتمل بر آنست کفایت در سواب و نیکی و از بار و اتیه عامیه اینها من علیها حق  
 و لایکمال لا یخفی علی من ادنی قسطا من الدنیه و لوقایله و دوم آنکه اگر تسلییم کنیم که جناب رسالت آب  
 علی الله علیه و آله و سلم این آیت تلاوت خواهد فرمود و بر دایت معنی اهل حق این آیه ثابت شده لیکن  
 شفاعت ازان در حق این اصحاب منجوع چه نزد اهل حق هرگز این آیت شفاعت نیست عجب که  
 جناب مخاطبه رجوع بتفسیرات ایشان نموده معنای مخترع بعضی قاصران را متعین انگاشته بنامی  
 است که لال بران گنیده شسته باجماع علمای کرام با تخریج فرموده اند که این کلام حضرت عیسی علیه السلام  
 اسلام بر روی تفویض تسلیم تو نیست بیکواری تعالی و اظها ما تبری خود اندیکه شیب از او و تو هم با دین  
 باشند و اگر این کلام برای شفاعت در حق آنهاست چنانچه بولانا ای بلیری علیه السلام در تعریف و تمجید  
 و تفسیر آن و آن تفهولهم فانک انت العزیز الحکیم فرموده فی هذا انتسلیم الاصل الی  
 ما اکل و تفویضه الی مدبره و تو چه من ان یکون الیه شوق من امور و قوم و کذا و کذا  
 چنانچه اقرب من تدبیر امر من الاصول و یوید تفویضه الی غیری هذا الا که در اصل فی  
 فان شئت فاضله فان شئت فافکره مع علیه و قطعه علی ان احدهما یوید کما یوید  
 انی کلام در فی الغل محکم جناب سید مرتضی و تفسیر الا بنیا فرموده استغفار بانه نیل فاه منی

۳۴۴  
 مستند به روایات معتبره

قوله تعالى حاكيا عن عيسى عليه السلام ان تعذبهم فانهم عبادك ومن تفرغ لهم فادعهم  
 العزيز الحكيم وكيف يجوز هذا القول مع علمه عليه السلام بانه لا يغفر الكفار الجواب قلنا  
 المعنى بهذا الكلام تفويض الامر الى ما لكه وتسليمه الى مدبره والتبري من ان يكون  
 اليه شئ من امور قومه وعلى هذا يقول احدنا اذا اراد ان يتبري من تدبيرهم من الا  
 ويسلم منه ويفوض امره الى غيره هذا الامر كما دخل الى فيه فان شئت ان تفعله وان  
 شئت ان تتركه مع علمه وقطعه على ان احد الامرين لا بد ان يكون منه وانما حين  
 ذلك ما اخرج كلامه فخرج التفويض والتسليم قال الفاضل المتوحد  
 النبيل هذه الله تعالى الى سوا السبيل ما قلنا رايك معاني اين روايات يا  
 بجواب الفاظها وفيها وقلبها في جادوده متوجها استلذذ ويطالب همه ومقاصد همه شود وبر معاني  
 ودنايم كثرين غلاتي نظر فرموده بر حديث حضرت امير نظر الى ما قال ولا تنظر الى من قال عمل كندي  
 براكه چون شكاف عظيم از نحو امي انجريت بر اهل تشيع وادو ميشود يعني ايمان جهنمي بودن بعض صحابه  
 وخبان معين بعض اجله بلكه اكثر ارکان الربيه بقرائن جليه بلكه ولا اهل عقليه ونقليه شعاع افروزان سفي  
 ميگرد واما اكن در اطفال اين نازك افواه خود را معند و نميدارند و كج مي آيند بخواها ميدهند و مايدور  
 عليه رحي الجواب ان هذه الاحاديث در وقت في حق الخلفاء الثلاثة ومن تبعهم واداسا هم ديگر مي  
 مجرم چنانچه مقوله حضرت امير باقر مجاسي و مستدلال ايشان باين حديثها دليل روشن بر خير عاست  
 ونونه آن از حيات القلوب بر جاي خوش گذارشش يافته و ملا هم رقيه اصغرها في درلوايح  
 صاحب قرآني بلكه قدار ايشان مثل امام اعظم علي و كشف الحق و ديگران و غير ان معدي اين امر  
 شده اند بلكه براسه تقدم بالمخطوبين قسم احاديث را جمعا و فرادي بدعوى روت خلفاءي ثلثه و ثلثه  
 انما از كمال جسارت و دليري بناظره الحق ياد كرده اند تا باشد كه ايشان در تاويل آن شغولي  
 شوند و در فكر جواب و رد اعراض بلكه كردند و معتز ضمين از دار و غير ايجاش و انهي الحق و معين  
 كه قطعاً ستيه مالي ند تشيعيين ميكنند جان سلامت برند عبارت امام اعظم و كتابه بجز  
 باين الفاظ حسن ترتيب يافته المطالب الخاف من في ارواح الجبهه و في حق الصحابة و في حق  
 الجمع بين الصحيحين مستند اهل بن سفيان الحديث الثامن والعشرين من المهمات

عليه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول انا فوطكم على الخوض من ورد شرب  
ومن شرب لم يغسلها أبدا وليردن على اقوام اعرفهم وغير قونني ثم يخال بني وبينهم قال  
ابوهم ثم سمعوا النعمان بن ابي عياش انا احد منهم هذا الحديث فقال هكذا سمعت سهلا  
يقول قال فقلت نعم قال ثم هذا علي بن ابي سعيد الخدري سمعته يزيد فيقول انهم  
من اصحابي فيقال انك لا تدري ما بعد فوا بعدك فاقول سمعتا سمعنا من بدل  
بعدى باز بركر و ابيت و غير براسة انتشار اذ ارسى اعلام السنن مشغول شده گفته  
روى الحسين بن سعيد عن النعمان بن ابي عياش عن علي بن ابي سعيد الخدري عن مسند عبد الله  
بن عبد الله بن فضال عن ابي عبد الله قال قال النبي صلى الله عليه وسلم قال لا والله لا يغسلها أبدا  
نعمان بن ابي عياش قال فاقول يا رسول الله ما بعدك فاقول سمعتا سمعنا من بدل  
الهيدي له المروكنت عليهم شهيدا ما حدثت فيهم فاما تو فينق كمنت انت الرقيب عليهم  
و انت على كل شيء شهيد ان تدينهم فانهم عبادك فيقال لي قالهم لم يزا لوم تدين على  
ا تايام سنن فانهم با طرق ديگر انجدر ميش و مانند آن را شيخ كروه قريش پانزده رد ايت بر زبان  
آيد سپرده و فاضل رفته بهان انا را شدي بر هاء و ثقل بالحسنات يبرانه و تحصيل نام عظم اما سپيده  
پانزده بستم سايده قاضي نور الله شوستري در كتابه استحقاق الحق كذا قيل تسوية الشئ باسم  
انفج ستم چنانچه از جواب تبيين كذا قيل تسوية الشئ باسم  
فتم شده چنانچه چهل از باري نيز و جواب ابله بصرح باصل ابن باجر اشعار شده كروه هو يادوم كلاه ستم بر  
بدره چهل و نيز و چپ و چپ و تا بها كره نموده و آنرا با شدي بگويد مران الاكل و يغني الله كرهنا اسم  
الاكساب كما يدين العمل على ما نفي بالزكاة و العمل على غاصبى خلافت مل قد كونا ما بدست  
در بجات ظاهر العمل على الثاني دون الاول استهت عباراتهم الوقت على تلاه المنفعة التي  
و انت في ايدينا عنا البنا و حال ابن تران در حجات كه حضرت مولف تعريض عليه بر صورت اليه  
نموده بغيره ابحاث ديگر و مسلك سابق بعنواني واضح ولا كرهيد كذا قيل تسوية الشئ باسم  
باشند و حسن ما زنده راني مولف كذا قيل تسوية الشئ باسم  
بر روت و شفا كره و كره و قابل جاني با انهم بليد و ازي و لن تراني كذا قيل تسوية الشئ باسم

استقصاء  
۱۳۹۹

و مصنوع تاسیما با سلافة كما اشرنا سابقا این احادیث را بر خلفای راشدین حمل نمایند و در مقام استدلال  
 سیفرا یا اانیکه کفر که جمیع اصحاب متصف بخیر و صلاح نبودند پس دلالت میکند بر آن آنچه روایت میکنند  
 حمید بنی الجهم بنی الصخیری من المتفق علیه فی الحث الستین من مسند عبد الله بن عباس  
 قال ان النبی صلی الله علیه وسلم قال الا الله سبحانه برجال من امتی فیوخذ بهم ذات الشمال  
 فاقول یا رب اصحابی فیقال لا لا تدعی ما لحدوث ابعدها قول كما قال لعبد الصالح  
 و کنت علیهم شهیدا ما دمت فیهم فلما توفیتنی کنت انت الرقیب علیهم انت علی  
 کل شیء شهید ان تعد بهم فانهم عبادک فیقال لی فانهم لم یز الوصتین علی اعتقاد بهم  
 من حد فادعهم و فی الجهم بنی الصخیری ایضا فی الحث الستین السابعة و الستین بعد لما عثرت من  
 المتفق علیه مسند الجاهریة من عدة طرق قال قال النبی صلی الله علیه وسلم بیسنا  
 انا قایم اذا مر حق اذا عرفتهم خرج رجل یبني و بینهم فقال هلموا فقلنا الی این فقال  
 الی النار و الله قلت ما شأنهم قال انهم اردوا بعدک علی اربابهم انهم یفقهی فلا ادراک  
 یخلص منهم الا مثل عمل النعم و مضمون تجدید تفاوت سیر و اکثر صحاح الشیخان بسط و استوفی  
 اقول مستعینا بلطف الرب الجلیل معانی روایات را بجواب هر القاطع و  
 قیود و در قلب خود دادیم و گوش خود را باستماع این مطالب رکنیکه و مقاصد نفیهم هم نهادیم و برگزیدیم  
 قدر و نماز است ثلث بنایب مخاطب عدة الاعیان نظر کردیم بلکه بر حدیث حضرت امیر المؤمنین علیه السلام  
 انظر الی ما قال و لا تنظر الی من قال عمل کردیم لهذا و راوایه و به سخافت و دهن مقدسات و مقاصد مخاطب عالی  
 محامد ظاهر گردید هر قدر که امعان نظر بکار رفت انا فانا و سانه فساخنة تر لزل اختلال آن بظهور انجا  
 ایا دعوی و در و اشکال عظیم از خود ای این حدیث بر اهل حق همانا سفیسطه لیسست و ای و محدوش  
 و مکابره لیسست فاسد و مقصود جناب مخاطب هر جا خیال باطلی تقلیب عبارات جزالت سمات  
 اصل رساله بنا نهادیم و هو احسن نفسانیة که استه آنچه در پیش آمده بر زبان رانده و در و این اشکال  
 بر ابلهست پنهانچه جناب مصنف طایب نراه او عازم بوده و با برام و تشبیه را کان آن پرخته نهایت ظاهر  
 تا آنکه شریح صحاح ابلهست بدکون و دهنش مشغول گشته اند ما و در و اشکال این حدیث بر اهل حق  
 پس هرگز و نه و خیال عاقلی از حق لقیین باشد و یا از موافقین گزاشته و هرگز کسی شایسته هم هر روز

۳۶۰  
 استقصاء الحقايق

آن نگردد تا جناب مخاطب بمشاکلت عبارت جناب مصنف لماب شراه و دعای اشتغال ناگردد  
 این اشکال برالهی نماید و نسبت جواب دادن آن بایشان فرایده ادعای الطبیقات حدیث چوین  
 بر شل سلمان و ابی ذر و عمار از بدائع افادات اصابع فیض منافع جناب مخاطب است که از کمال است  
 نظر بغیر عمیق و فکر دقیق بی بآن برده الیهی راکی این فکر باریک خیال تاریک بمرسیده که با آن  
 شان بآن انتقال نماید و در پایه جواب آن تقریری کنند و برفع و از آله آن شغول شوند پس بیان آن  
 تقریری کلام جناب مصنف تحریر و تقلیب مخاطب به نظیر فرقی و تفاوتی است با هر که اول مراد  
 و سخن حق است و ثانی محض تکلف بارد بلکه بهتان فاسد است زیرا که از کلام مخاطب نهایت صراحت  
 واضح است که چون نزد الیهی این اشکال یعنی العیاذ باشد چینی بودن بعضی صحابه کرم مثل ابی ذر  
 سلمان و عمار دارد و پیش از این نشان در جواب آن گفتند که این حدیث در حق خلفای ثلاثه وارد  
 و این محض بهتان است هرگز از کلمات و عبارات الیهی بوجه من الوجوه ولو کان بعید مفهوم نمیشود  
 که نزد ایشان این اشکال وارد میشود و ایشان شوبه دفع آن شده اند قوله باید و علیه رجمی الجواب  
**اقول** ایها الفضل لا فیک هذک الله الی سواء الطریق لیس هنالك جواب ولا رجمی  
 ولا دوران و انما تدیر لانت رجمی لکن بل لیهتات المذیر علی صاحبہ د اثره السوء و  
 الیهوان این کان هنالك ایراد و سوال حتی تعزی الی اهل الحق احادیث الجواب و المقال  
 و اما ادعاء هم ان حدیث المحض منطبق علی ثلاثه و احزابهم وارد فی حقهم و چون  
 اثر ابراهیم فانیها هو تبیین مراد و انشاء ایراد لیس هنالك سوال و جواب کما لا یخفی  
 علی ولی المصانیر و الالباب لعلک مفرعک انک قطب جمی الکمال و الفخار لم یدین علیه  
 بعد من الجواب الجواب حتی تسمی لا یزاد و انشاء الاشکال بالجواب و تخطی فی مثل  
 هذ الامر انظار مفارقات للصواب و لعمری انک تصمد مضاهاة کلام المصنف  
 العلامة فی حل المباحث تکلفا فتلفق مثل هذه الدعوی الباطلة تعسفا و الی  
 الصارم الحسام من الخشب الکهام و الی نقوش الثیاب من اسد الغالب این  
 النحاس من الیهین و این الصمد من المین و این المجدید من الذهب و این الموهوب  
 من الکشمیر این البالی من المجدید این النابی من المجدید این الجواد من الکافی

استقصاء الامور  
 ۱۸۴۸



[illegible]

خوش گشته نگاشته چه عنوان این مقصد را خود مخاطب هم درین مقام نقل کرده و با وصف هر چه هست  
 آن در نیکو این احادیث و روایات صحابه است من و درون تقیید با عیان مخصوص مدعی آن شده که با این  
 برخلافی باشد و اتباع و اشیاع ایشان عمل کرده این خوش فحشی و درین نظر و مطابقت و عوسه و  
 دلیل با وصف عدم خلل فاعل از خصائص ذات و الاصفیات جناب مخاطب است که دیگر برادران  
 بهره نیست قوله و از کمال جبارت و ولیری الخ اقول الحمد لله که جبارت و ولیری و شجاعت و  
 جوان مروی از قدیم الایام تا غایت تعصیب اشیاع جناب شیخ الاجمیع و امام الجاهلین با هم الا حزاب  
 قلع الابواب حاکم الکفر و التقاط قائل اهل البیدع و الشقاق جناب ساداته الغالب میرالمومنین علی  
 بن ابیطالب علیه السلام اتنا و در خصوص ایشان گشته که کمال شجاعت و ثبات جانش همیشه  
 بهما زده و مناظره اهل فحاشا برآمده بهر مهتبا با ایشان تقریر او و تحریر او داده اند و بر سنت سینه مقتدای  
 و امام خود که مقام و منزلت که فاره و مجاهده و مکافه اسرار بود پای ثبات نشرده اند و مخالفین  
 طریقه نامرغیب اسلاف خود که فساد از مواضع نزال و جدال سخت پیش گرفته دست و پا  
 در مقابل ایشان کم کرده اند و بجهل از انات و ایرادات و اشکالات ایشان ابواب خلاص را از  
 پارسو بر خود و بر دیدن جز آنکه بهر قنات و خرافات پیچیده متفوه شوند گریزی و مناصی نیافته اند  
 قوله عبارت امام عظیم و کتاب مزبور باین الفاظ حسن ترتیب یافته الخ قصد تعریف عبارت  
 علامه علی عظیم و تحمیل باطل است چه درین عبارت پنج الحق است و الفاظ حدیث و عنوان با  
 که یک فقره پیش نیست کلامی دیگر غیر مذکور است پس تعریف هر چه چیز میکنند باین احادیث  
 که از جناب سرور کائنات علیه و آله آلاء التحیات و التسلیمات است بجهت آنکه با حق بان  
 تمسک میکنند و الفاظ ایشان قرار داده باشد و از راه منفص و نگذران تعریف بآن فرموده  
 و که غرض و مدینه مثل آنکه عن الاغاث الملامد لایبالی بالاطعن علی الاسلام قوله از دیگر  
 روایت دیگر برای انتشار از بان علمای اعلام است مشغول شده و گفته الخ اقول منته  
 و آنکه که عرض علمای اعلام است قبل و درین روایت منتشر شده و از بان شان پیش از سال آن  
 خاتم پیاده حاجت باین تبیین و علمای که فحاشا بآن شاه بان فرموده و اقامه زیرا که آنچه این فرموده  
 در جناب علیه السلام و اولی قاطع است باینکه از جهت احوال و کما است با بعد از انکلام که آنکه

در این کتاب  
 ۳۴۳

این انتشار جو اس ابر بعد ملا خطبه جمع روایات رو داده باشد پس کلام مخاطب هم هست می آید  
 و گرامت علامه حلی هم ظاهر میگردد که آنچه از جناب خود بسته بود که حواس عکما است انتشار یابد  
 بطور رسید فلیضه کواذلیلا و لیکو آلت یروا قول و فاضل روز بهان انار الله برمانه و ثقلی  
 میزنه و تحمیل امام عظمی امیه مسامی بلخ بتقدیم رسانیده اقول چون مخاطب نیل باغ و تسویر  
 نفس ماره و نیل حرف تحمیل علامه حلیل استیغ الله علیه لطفه کلیل بر زبان گهر نشان آورده همانا  
 کرامت جناب علامه حزل الله علیه الغامه در شامت مکافات و مجازات جسارت پر حسارت  
 خویش بجلت تمام گیر تبار و با ظهار کمال جمل و قصور بلع و نقد تمیز خود و چهار گردیده که باین سن و  
 سال تا حال حال امام و مقتدی خویش فضل بن روز بهان که کابلی و غیره اکل فضل الدومی باشند  
 با احتمال خرافات او گویند دین و انصاف می خراشند نه بسته و از نام او و نام پدرش خبری نگرفته خود  
 ادرا بر روز بهان که نام پدر او ست تعبیر میکنند را ساس فضل و جلالت خویش میکند سبحان الله با وصف این  
 همه کبر و غرور و نازش و تعالی و انتقار علما که بار که تشنیعات فطیحه و روح ایشان بنا بر توهیات که یکم و  
 خیالات سخیفه زبان خرافت توانان را جای بجامی آلاید نام امام خویش هم نمیداند و پسر عین پدر میگردد  
 و احتمال غلط ناسخ غیر متطرق زیر که قطع نظر از آنکه حضرت مخاطب بایر تشنیعات شیطانه استنرات  
 شنیعه بر جناب مصنف طاب ثراه بسبب نقل عبارته کتاب الاعلام و فتح الباری و غیره  
 و مسلک اول باب این اعتذار برای خود و اولیای خود تا ابدسد و ساخته و دعت و الا  
 باطل آن قطع اصل آن من کل الوجوه گماشته این اعتذار وین مقام مقبول نمی تواند شد که حضرت مخاطب  
 عده الامایان و دیگر مصنفات خود هم جای فضل بود الفضول را بر روز بهان تعبیر میکنند چنانچه  
 در زاله اینین گفته قاضی امیه تمامی هست بران گماشته که هم فوات شیخ حلی را که حقیقه امام سفها  
 و محاسن است و نماید اقول شیخ صمد الدین روز بهان اگر چه صحیح علیها باشد باطل سازد و او سخن بیامی  
 دهد و در عالم گفته و عبارت قاضی امیه کتاب حق جاگیر بالذات است بلا فصل تر طبعی به  
 عبادت بن سب انطالق هست بر بسته نیست و لهذا تری ان علماء الشيعة يجتوبون على جمهور اهل السنة  
 بان با حنیفه قال کذا ان الغالی قال هکذا الی غیر ذلک من احاد علیهم و کذا العکس و قد  
 من هذا الناصب فی خطبه کتابه حیث اتهم علی الامامیه قاطبة بان الحاکم ابا عبد الله

۳۴

استقصای کلام امام علی علیه السلام

روی کند او هو مشیعی اما می آید غیر ذلک من العبارة است یعنی عادت علمای شیعیان است  
 که جمیع امور الهیست استدلال می آرند فقط بقول بر حقیقت و الزام اهل ذمه است اجماع فاطمه از آن قضا کنند  
 و همچنین بر آن اجماع ایشان بقول غزالی تنها استناد و احتجاج می نمایند غرض که این طریقی از قدیم مسکوک  
 است که قول جاد الهیست را بر تمامی فرق الا و تکیذ می آرند و همچنین عادت سنیان بدین عادت است که  
 قول یکدیگر را از علمای تمامی امامیه از باب حجت می پذیرند و چنانچه صدر الدین روزبهان در حلیه این کتاب  
 یعنی ابطال الباطل بر این معنی که ابو عبد الله حاکم که شیعی اما می است چنین روایت بنمایند و ثبت کرده  
 و الزام تمامی افراد شیعه را قصه نموده است و از عجب است که در ائمه الطین عبارت از فاضل  
 رشید متضمن ذکر فضل بن روزبهان نقل کرده با و صدق که فاضل رشید در الفضل بن روزبهان  
 تعبیر کرده بود و جناب خطاط این را از اخطا و توهمات حضرت رشید گمان برده و تخریب عبارتش  
 برداشته لفظ ابن ازین ساقط ساخته و بنا بر آنچه گفته و اگر کسی برادر یا نداشت حال خلافت امیر است  
 الحق منظور باشد و عبارت رساله فرقه الراشدین و ذلک الضالین که از رسائل مولف مولانا رشید است  
 و رشید مسلمین منع آمدند و جیش علی بن حسین است نظر فرماید آن نیست که متناهی فرموده شد بپذیرد  
 استقلید من السلطان الجائر که مجوز من العادل کن الصبیح رضی الله عنهم تقلد من معاویه  
 و الحق کان بید علی رضی الله عنه فویة و علامه سید محمد بن قنارانی در شرح عقائد فرموده معاویه  
 و من بعدا لا یكون خلفاء بل ما و کاد امر او در تنذیل کلام فرموده شد الی الامر الی  
 الحسن بن علی الله عنه و بعدا منتهی افشور من بیعتی سلم الامر بعدا و یدلشکینا للفتنة فانقلب  
 الامر من بعدا من ثلثین الی المملکة و السلطنة و فضل روزبهان در ابطال الباطل فرموده و کافان  
 فی ذکره من مطاعین معاویة فلا اهتمام لنا اصلایا بالامارات منه فان لم یکن من الخلفاء  
 الراشدین انتی و از طاعتی بعضی مقامات و این طریقه کل دیگر شگفت یعنی از آن چنان منع میگردد که حضرت  
 محمدا علی لایزال بر این طریقه اطلاع چنان گمان میکنند که مجیب نبی الحق روزبهان صاحب عرائس است نه بر  
 و مقام آن را از آن تحریف نمودن مجیب نبی الحق آیه قرآنی را بجا آورد که علامه شیخ موسوی قزوینی  
 مرتبه در احتیاج الحق بر آن تبیین کرده می فرماید علی حال ما فقط قرآن مجید که هزاران ششاهان پیش  
 نظر دارد و بر نگردد دیگر است که لغزش او بعد از نبوت هم فرموده و در تفسیر است و حال مولانا صدر الدین است

استقلید من السلطان الجائر  
 ۳۶۵

که شیخ فسادک در مجاهدات و تارک بیولای جسمانی بودند آنجا رسید که بعضی از یاران صحبت در وقت  
خلوت بر سر تپش میزدند که بر دستور قدیم دو قرآنی باری می نمودند چنانچه در کتب پاستانی مثل الف  
مزاره و خوارق او مکتوب است اتسی و این حکایت سراسر زانفت که جناب مخاطب بسبب اعتلال و غایغ  
بهوس اختلاج بان بقایا ملحق میکنند و از تشنیمات اهل علم نمی ترسند و لغات جامی و غیر آن در احوال  
روز بهان نقلی صاحب عرائس که زبان بسیار تقدم برین روز بهان بلکه علامه حلی طاب ثراه بوده  
مذکور است جامی در لغات گفته شیخ روز بهان نقلی درس اندک تعالی سر کنیت او ابو محمد بن ابی  
نصر القلی القسوی ثم الشیرازی سلطان عرفا بوده و بر بان علما و قدوه عشاق و در بهایت حال  
سفر عراق و حجاز و شام کرده است با شیخ ابو النجیب سروریدی در سماع صحیح بخاری و در تفسیر اسکندری  
شریک بوده است و فرقه از شیخ سراج الدین محمود بن خلیفه بن عبد السلام بن احمد بن ساج  
پوشیده است و اشتغال بالریاضة الشملایی فی اخوات شیدان و جبالها مکان  
صالحه و استغراق و وجهه اتم لا تشکر لوعته و لا یوقاد معته و لا یطمان فی وقت  
من الاوقات و لا یسلو ساعة من الساعات و الزوفاة تیا و کل لیللة بالیکما عروا و الودیل  
و سرور استخوان سست که در حال غلبه و جباردی صادر شده است که هر کسی نفهم آن نمیرسد و از  
سختان و بیست شعبه و آنچه ندرست و چه نامان به و آنچه پزشتند و گوشت برین که در کل آن  
نموده است آن به نیز و بیا و کل با آن به برین که در این معنی است بسیار است چون تفسیر سست  
و شرح شطیبات عربی و فارسی و کتاب الا نوار شفت کشفت الاسرار و غیر آن که تعداد آن بطوری دارد و الی آن  
نفسه و شایسته که هر که از اصحاب شیخ بوده گفته است که در بحر نبوت با شیخ قرآن میخواندم یک  
عشره و یک عشره من چون وی فوت شد دنیا بر من تنگ شد آخر شب بر خودم نماز میکردم  
پس در هر شب شیشم و نهم و قرآن خوان کردم و گریه بر من افتاد که از وی تنها مانده بودم چون چشمم  
کردم و از شیخ شنیدم که از فرمودی می آمد و عشره دیگر میخواند تا آن زمان که صاحب جمع شدند و از منقطع شد  
و در حال بدین گریه روزی با یکی از اصحاب با نرا با گفتم بعد از آن و دیگر شنیدم صاحب فتوحات کبیر رضی  
تعالی عنه که در روز بهان که مجاور بود در کان کنیز الزعمات فی حال و جلاله فی الله بحیث  
از کان کنیز و شیخ علی بن الحاکمین با بیست و نه ان دیوت علی سطوح الحرم و کان صدق

الحال تاگاه محبت در حق معینه بنیاد شد و یکسختی نیست و آن و در دمیهای که در وجودش شمر می زد و چنان  
 باقی بود و اول الذی برای خدای تعالی بود و این زمان از برای مغفیه است که مردم را چنان اعتقاد خواهد شد که  
 وجود و صفات دمی این زمان نیز برای خدای است مجلس صوفیه حرام آمد و خرقه خود پیران کرد و پیش از  
 انقضای وقت خود را با مردم گفت و گفت بخوام که در حال خود کاوب با ششم پس نهد دست مغفیه لازم  
 حال عشق و محبت و با مغفیه گفتند و گفتند که وی از اکابر اولیاء الله است مغفیه تو بر کرد و خود است  
 و برایش گرفت محبت آن مغفیه از دل و می زائل شد مجلس صوفیه که در خرقه و پوشید توفی رحمة الله علیه  
 منتصفت محرم الحرام سنه است و متواتر است نیست حال مزید تجرد طالع مخاطب عمداً اعیان که نام و نشا  
 مقتدای مالیشان به پیش می دادند و فضل بن روزبهان روز بهان می پندارد و با الحق بلکه علمای خوش  
 که او را بفضل بن روزبهان تعبیر میکنند بر غلط و ظامی پندارد و با حق سرگرد و غرور بهار و دا  
 غیوب نفس باره صلابی برمی دارد و میخیزد که کاش خفا طلب سفر و آخر کتابا بل باطل این روز بهان  
 که اگر جواب هیچ الحق قرار داده و در حقیقت داد و تقصیر خود و مذنب خود بقول صاحب توأمن رخص  
 شروانی که با بل اذ الله للشیء نفع فقد نفع مذنبه داده ملاحظه میکرد نام این روز بهان یا  
 میساخت که او در کتاب خود گفته بخیر همین می باشد فضل بن روزبهان بن فضل مشرب محمد  
 النجی محمد الشیرازی مولد بخارا لا صغری سکنار دارا غفر الله له و محی بفضل حویبه از ملاحظه  
 شرح شما کل این روز بهان هم نام او نام پدر و جد و نجوی واضح میشود و حیث قال یقول الله تعالی  
 تعالی مولف هذا الشرح ابو الخیر فضل الله بن ابی محمد روزبهان بن ابی محمد فضل الله بن محمد  
 بن اسمعیل بن علی کافکاری اصلاً و تبار النجی محمد الشیرازی مولد الاصبهانی دارالافتاء  
 موقر و اقبال انشاء الله تعالی اخبارنا بکتاب الشما کل من مولفات الامام الجامع نجی  
 العلم والقی الحیة علامه شجاعی این روز بهان را در مشور لایع باین عنوان ذکر نموده فضل  
 بن روزبهان بن فضل الله الامین ابو الخیر بن القاضی با صبهان امین الدین النجی الاصل الشیرازی  
 شافعی بصوفی و یوسف نجو اجد مال لازم حاکم عمیل الدین الشیرازی و سکن با جلال الار و ستان و شجر و موی  
 ان قال و قال لی اذ جمع مناقب شیخه الار و ستانی و ان مولده فیما بین این شهرین هرگاه حال خود  
 جناب مخاطب معرفت این روز بهان بیب هیچ حق و راستی که او را بر روز بهان تعبیر میکنند و صدالین تقیبا و

استقامت  
 ۱۰۰

فرار و دور گشتن که بامان برای روز بهمان صاحب غرائس که به بر و صد سیال بلکه زیاده مقدم  
بر او بوده ساخته و بافته اند بر او فرو و می آرد و پس حال باید بهست که نانش تخرار و خا عیالی تبار بر خور  
و طامات این روز بهمان از عیال و روزگار است و اگر در خرافات صریح این روز بهمان که نه بامیت و نه  
ملن و لالت بیکال تصویر بلع و هم بهارش میناید و بر ناظرین باهرین زلفان و ریشهای سیاه که غبار لال از  
خاطر انشراح می رود و بچرخ نموده و مستجاب میسازد آن پیایم باید که کتابی طویل بر جسته و در و گزاردیم که پیشتر  
او خوار و بعضی از انانادش و بیجای نگار پس مخفی نماند که این روز بهمان در فضائل و موهوبه این خطاب  
حدیثی مودع نقل کرده که شماست بر تفصیح ملازمان او زیرا که در آن درت مذکور است که او در حق ازواج  
جناب سالن ابلیس علیه السلام که بعد از انفس من بر زبان آورده و نیز از آن ظاهر است که این ازواج  
عمر اینها بیت غفلت و غفلت سو مشونودند که گفتند انت افظ و غلظ این همه و خراین حدیث  
اهل خود شاند و غرض این فقه و وضع کرده اند که جناب سالن ابلیس علیه السلام هم فرموده و مالک و  
الشیطان سالن ابلیس علیه السلام غایب است این روز بهمان بسبب کمال غفول و ذبول از بدلیل  
صدر این فرات مجول چون این نقره محمد و دش دیده مصعوق و مدحوش گردیده و است تمسک  
انداخته نموده و در سوا ساخته و بعد نقل آن گفته و هذا حدیث نقل کرده و او با ابلیس علیه السلام و لا شاک  
فی حکمته لاحد هذا حجة علی الروافضی حيث یقولون ان بیعة الی بکر کان باختیار و بعد من الحکم  
فانه لو حصر ما ذکر و انه کان باختیاره فهو حق لا شاک بدلیل هذا الحدیث لانه سلاک  
بجای سالن الشیطان غایب و کل غیره و کل غیره یکن مقابل و مناقضاً لفر الشیطان فهو فی الحق  
لا شاک و هذا من الالزامیات العجیبة الی لیس لهم جواب عن هذا  
اللبس ازین کلام سخافت نظام واضح میگردد که این روز بهمان باوصف آنکه تصدی  
مناظره و سالن جناب علامه علامه دارالکرامت گریه بهنو بنوعی الزام هم نموده و نه است که الزام  
به چهره را بگویند و تحقیق را چه معنی است سبحان الله یقول حدیث مذکور و مفری می نازد که در توجیه  
آن حضرات است سر سیمه و یکجای بیانی تا دیات علیه السلام می انگیزند و بهنوات غریبه زبان  
می آرند تا آنکه بعضی اشغال مایه اند بهندی برای صحیح این خرافات می خوانند که گمانی اتحفة و حقیر کتاب  
شوارق المنصوص بتفصیل تمام وضع انکار آن ثابت کرده ام و خرافات این بزرگان را قطع نموده ام

161

نمود و بجهت آنکه چگونگی این روز بهمان چنین کذب قطع را بطلان و دلائل قاطعه و دلالت یاری نماید تا بر الحق  
 حجت میگردد و بدین الزامات عجیبه و انحرافات غریبه می انگارند و مباحثات و منتخبات از اندک الوصف بران  
 وارد و بوجوه قاطعه تمام میسر آید که الحق را جوابی ندارد نیست و بر جمیع حجتات و کلمات اکتفا نموده بقطع  
 البته که بنفید می بینیم برین برعم باطل و توهم صریح است و دست می افزاید جناب مخاطب بجهان انصاف  
 قسم داده میسر هم که نشد به پرده صاف قرار بیاورید که ایام این ترغیب این روز بهمان دلیل صریح برافروخته تا  
 بدیهه شود و از طریق مناظره و الزام است یا نه که حدیث مروی بطریق خویش نقل کرده دل خود شاد میکند بران  
 مباحثات و انتقادات و زوایا و مواجبه الزام و افحام الحق می ندارد و عدو با عدو من سوء الفهم الکافی  
 و حیرت بر حیرت آنکه هرگاه نزد این روز بهمان حدیث منقول بطریق باسنند لیاقت حجت الحق  
 دارد باز ترخیص باین حدیث خاص و مباحثات و انتقادات بران که نمیدانند پسندت به خط انجمن است  
 صورت برعم باطلش می است که جمیع مضامین بنا بر کتب معارضه و مباحثات منقولات طین ثانیات با این  
 نصوص خلاف است و غیرت هم که در همین از خدا ترسیده بر خطات و لایق قاطعه اعتراض آنکه سینه فتح کرده زند  
 و بنده ازان در ریاض انصاف و غیر آن مستطوره بر الحق حجت باشد و متبلو ج تبلیغی مقدوات تا قاطعه  
 حضرت تمام مقیست خلافت ایشان ثابت شود و فضیلت آنحضرت هم بر جناب امیر المومنین علی السلام  
 واضح گردد و دیگر خلافات فیه و معجولات قیوم که کمال طراحت ابطال نه سبب الحق میکنند و مقتضایان بل  
 سنت آنرا یافته در صحاح و غیر صحاح درج کرده اند همه بر اهل حق حجت باشد و بنفید می بینیم با این خصوص  
 آثار عمره خواب داشتن هرگز با وصف خوض غور نه این قاصر نمیرسد غالباً که جناب مخاطب که بدین صلیح  
 بهفت اسلاف خود دارد افاده آن فرایه حیرت دیگر آنکه باین احتجاج را باین حدیث بران نقول گزاشته که  
 بیعت آنکه بکر با حضرت ثانی بود و آن را از بدافض نقل کرده و با ایراد  
 لفظ لوصح تشکیک صریح دران نموده و ظاهر کرده که صحت این معنی نزد باسنند غیر ثابت است اگر  
 غلط نگنیم این مقوله عجبت اول است زیرا که بودن بیعت ابی بکر با خلیفه حضرت عمر است  
 روشن تر از آفتاب که لا ینحی علی من فتح الفیقه من المذاهب آنکه در کتب اعتقادات که هر سال عبور و عبور  
 ممکن است نیز بمعنی ذکر میکنند و شایع آن است که بعد عمر بر اهل بی بکر احتجاج میکنند بر آنکه  
 خلافت بیکس هم ثابت میشود و ملاوه بیعت عمر با ابی بکر و متابعت دیگر مردم برین بیعت است

۳۴۹  
 استقامت الایمان



عظمی و طامه کبری و صحیح بخاری و دیگر صحاح و غیر صحاح مستطوره را فواید عوام و خواص مشهور را دانند  
 که این روز بهمان راجع اقتضا دارد و در او که مشال بن بر واقع را بر دهن منقوش ساخته و شک و تردید را بر  
 تمام در صحت آن بهر ساقیه نمیدانم که در این امر که استعجاب در وقت پیرا و جا گرفته که از این  
 منقوش بسیار و تشکیک آن می و زرد شایان و زرد بزرگ است بمعنی اولی دهن اساس خلقت بکره پدید آمده  
 چه برابر با عقل ظاهر است که اعتقاد بجمیع الی بکر با اختیار حضرت عیسی از تعبیر است و از این اوست  
 در تب خود است یا من ترا حاجی بگویم تو را حاجی بگویم لهذا از قرآن بصحت آن دل زدیده و تشکیک  
 و توین آن که شیده باشد تشکیک آن از تشکیک محققین این معنی تصریح میسازد و بران می نازند و آن تشکیک  
 بر تو اعتقاد و سیکند گمانی المواقف و شرع پس حقیقت همین است تعجب این معنی بر دهن فرض کرده ظفر دارد  
 و بنابر این بدین اساس خلقت بکره اقتاد آن با این همه هرگاه انجیدیت موضوع که مجد شد و در آن بر است  
 و بال گرویده و موجب تصحیح این الخطاب بر آمده بر الحق حجت باشد صحت استدلال بر حقیقت خلقت  
 الی بکر متوفی بر نبوت اثیقول نیست که جمیع الی بکر با اختیار بود با که بوجه بسیار که تعداد شش  
 مستحسنت صحت خلقت حضرت الی بکر ثابت خواهد شد کمالا یعنی بالجملة هر قدر که درین کلام غرابت نظام  
 خرف غور بخاری و در حیرت و تعجب افزاید و از آن تر از آن تر می آید و ازین مقوله هم غیر تر باشد  
 و حقیقت فضل و کمال فضل بن روز بهمان باید دید که جای دیگر بر غم خود و ملعون و تشنیع بر علامه علی  
 السبق می باید دید و ایراد الزام و ایراد این مشکل معطل بر اینجانب می پردازد و خود را قبلای حیرانی و تعجب  
 میسازد و میفرماید و العجیلان هذا الرجل لا یقل حدیثا الا من جماعه اهل السنة لان  
 الشیخ لیس لهم کتاب ولا ردایة ولا علماء یجهدون مستقر چون للاخبار فهو فی اثبات  
 فاید معبر عیان علی کتب اهل السنة انتهى و این کلام نیست که بلا غلطه ان او انی علیه عاوم با که  
 عوام هم بسامع آن استنزامی نمایند و سرخه می زند که در کیه به جهال هم خنقی نمیدانند بن روز بهمان  
 با وصف تصدی مناظره علامه علی الاطلاق بی بان نمرده سیمان اندامین خوش فحش و کمال  
 تخراب غلطه باید کرد که نقل احادیث را برای استدلال از کتب اهل سنت که سبب فضیلت است  
 موجب ایراد و اعتراض بر علامه علی سید اندامین عی و تعالی راجع علاج است موضوع کتاب علامه علی  
 همین است که اقوال و احادیث علمای اهل سنت نقل می فرماید و بان بر مطالب خود اتعاج

احتجاج و استدلال می نماید و فضل بن روزبهان چنین امر را موجب عجب و ایراد و اعتراض می پندارد  
 ان هذا الشيء عجاب له يقدر مع ذلك مع احد من اولي الامر في العلم الحق ان يفتح النوام  
 على عقل هذا الرجل الفاضل و تخصصك على فهمه البشواكل باجماع بيني و بولي مست که احتجاج و  
 استدلال با حدیث و روایات خصم موجب مزاج تمام و اسکاات مست این را محمل ایراد و عجب گرفتن موجب  
 هزاران عجب و تحقیر است از اهل سنت و کسانیکه باین نسبت بغیر ملاحظه داشته اند خود تصریح کرده اند  
 باینکه در مقام الزام احتجاج بر روایات خصم باید نمود شاه صاحب تحفه میفرماید و در این ساله الزام کرده شد  
 که در فضل مذموب شیعه و بیان اصول ایشان و الزاماتی که عائد بایشان میشود و غیر از کتب معتبره ایشان  
 منقول عنه نباشند و الزاماتی که عائد باهل سنت میشود باید که موافق روایات اهل سنت باشد و الا  
 هر یک را از طرفین تهمت تعصب عناد و لاقی است و باید که گیر اعتقاد و ثبوت غیر واقع اتهمی پس امری که  
 شاه صاحب واجب و لازم میداند این روزبهان از غایت تعجب موجب عجب و ایرادی و انگیذای که عجب  
 مخاطب ازین هر دو کلام کدام کلام را تصحیح میفرماید و راه ترجیح و انتصار آن بیاید و کدام کلام را مورد  
 طعن و تشنیع میگردد و از توضیح و تحقیق تا لای آن قلوب غیبیه می رنجاند و علی التقصیر بین این نافع عظیم و حشره  
 پس نفرزاید شنید که این کلام این روزبهان کو نظام ایراد و طعن و تشنیع بر اهل حق است لیکن بسبب مصراع  
 مشهور عذر و دسبب غیر گردان خواهد این کلام مفرده عظیم و بشارت فحیم است بابل حق و موجب  
 نهایت منت و احسان است که اهل حق زبان شکریه آن ندارند و بیانش آنکه هرگاه این روزبهان بپشتاد و احتجاج  
 علامه باحدیث اهل سنت طعن بنماید و موجب از آن میکند و اثر معل میسازد و باینکه اهل حق کتابی ندارند  
 و نه روایت و نه علماء مجتهدین که آنخراج اخبار کنند پس بصراحت تمام ازین کلام واضح گردید که نزد  
 این روزبهان اگر اهل حق را کتب و علماء مستحقین اخبار باشند از احتجاج بر روایات آن بیایست که آن  
 و آن موجب طعن و ایراد و اعتراض و عیب نبی بود بلکه فضیلت اهل حق ظاهر میشود و واضح میگردد که برای ایشان  
 هم روایات و کتب و علماء مستند پس این اجازت صریح است در باره استناد بر روایات و کتب خود و  
 فی ذلک اننا و علیهم السلام علی اولی النبی و زیر که آنچه اهل حق اثبات آن از روایات است تا بخوانند  
 مثل امامت بلا فصل جناب امیر المؤمنین علیه السلام و طاعن نشاء و اشال آن تفصیل تمام در کتب  
 ایشان بطریق منکره و اساسی و تشبیه ثبوت و محقق است تا آنکه معاصرین اهل اسلام که گونه و فتنی است

استصحاب الزام و احتجاج

در روایات الحق میسر از این عالم الیقین میسر اند و اگر نوعی از رتیب درین باب باشد باشد اجازت  
دهند که این اخبار و روایات بجا عرض دهیم که تفصیل کتب طوال و فانی نماید بکمال بعد سماع این کلام  
فضل بن روزبهان می باید که حضرات اهل سنت که بر آثار و اخبار مقتضیان انوار ائمه اطهار و مؤلفان بکار  
آن اخبار صلوات الله و سلامه علیه و ما اتصل اللیل بالنهار واقف اند و مثل این روزبهان بیکانه بحث نیستند  
تقل خموشی بر لب دارند و من بعد هوس مقابله و مکالمه درین نکند و شیمه افساس پس پشت اندازند و باطل  
مخافات و ترسها را خود پیر و از دور راه اتباع حق پویند و اقتضای آثار اهل صدق جویند بلکه کتب و لیس  
و آفرین خود بشویند که این روزبهان بیک کلمه که بغرض باطل باشد کار تمام کرده و مداحی افکند نیز در کثرت  
اطلاع و تجربه و صدق و دیانت و کمال خرم و احتیاط و توریع این روزبهان بغیر تمام ملاحظه نمود نیست که کلام  
صدق نظام بر زبان آورده یعنی بصیرت تمام آورده اند که اصلا الحق هیچ کتابی و هیچ روایتی نیست و نه  
در زمره ایشان علماء که استخراج اخبار نمایند علیا یا مدین نه الکذب البهتان التعمی و الخذلان نمیدانم  
که اگر کسی ادعا نماید که هرگز در اهل اسلام هیچ کتابی و هیچ روایتی و هیچ عالمی نیست جوایش این روزبهان و اولیاءش  
چه میدانند و بعد ادعای صدق خود درین کلام نکذیب این معنی بچطور می فرمایند و صد کس این کلام  
موجب ظفر عظیم الحق و باعث بطلان جمیع استدلالات صاحب صدواق و صاحب تحفه و فاضل غلط است  
که بکتاب الحق و روایات ایشان استدلال و احتجاجات کرده اند زیرا که هرگاه شهادت این روزبهان که عالم  
عادل و محقق عتیق و قده و مستند و محبت و مستند است الحق را اصلا کتابی و روایتی و عالمی نباشد ادعای  
اینحضرات که معومات ایشان و کتب الحق و روایات ایشان ثابت شد طرفی از قومیت ندارد بلکه زیاده فاده  
این روزبهان هم که بکتاب محض و اقترای صرف است که اصلا بهر از صحت ندارد و بتیان صریح و اختلاق نصیحت  
که انشراح پیدا نیست و طرفه تر این است که اینحضرات که استدلال و احتجاج بکتاب الحق میکنند و بر عزم خویش بر  
دعای طایفه خود و قصد احتجاج بر روایات الحق می نمایند و از کتب و روایات حق بی خبرند و اینرا عظیم برای خود  
می پندارند و زیاده فاده این روزبهان سماعی ایشان صورت ذلت ظاهر میشود و وحشی میگردد که ایشان از کتابی نیست  
که آن حجتی آورند بلکه ایشان برای اثبات دعای خود محتاج اند بکتاب الحق و ایشان کتابی و عالمی ندارند که استخراج  
اخبار کنند بکمال این کلام سخافت نظام این روزبهان باوصفت آنکه من حیث لای شاعر مفید الحق است  
و موجب منکوری اهل باطل لیکن مشکل است بر جهالات و کاذب غریبه که بهوش از سر می آید و دلیل

سطح و بر این قاطع است بر آنکه این بزرگوار اسلام را بر معنای الزام و تحقیق حاصل نمیت و هرگز  
 اصل و مدار و مناط و انحصار باطلای بر جزئیات و تفریقات و تحقیقات و تفرقات این من چه رسد  
 و نعم ما قال العلامة الشوتربی فی جواب حيث افاد واجاد و اما قوله والعجب ان هذا الرجل لا  
 ينقل حديثنا الا من جماعته اهل السنة لان الشيعة ليس لهم كتاب لا رواية ولا  
 علماء المجتهدين من المفسرين العجيب العجيب الذي قصد به خدعة العوام لظهور الشيعة  
 انما يجتنبون على اهل السنة باحادِيثهم لكونه في الالزام واقفا في الانحزام والافهام في الحد  
 ما هو وضعنا الصالح السنة لاهل السنة كجامع الكتاب الشيعي الحافظ محمد بن يعقوب الكليني الذي  
 كتاب التمهيد في السنة في الشيعة البخاري في جعفر الطوسي وكتاب من لا يخفى في الفقه الشيعي الا قد  
 رجمهم الله وغيرهما من الكتب المشتهرة بالاحادِيث الصحيحة والحسنة والمؤلفين الذين  
 اهل البيت عليهم السلام وقد ذكر الشهرستاني في كتاب الملل والنحل جماعة عن اكابر مصنفی  
 الامامية كما هو بآبجولة الماعل المصنف قدس سره ان الخصم وهم اهل السنة لا ينفقوا احاديث  
 الشيعة بالقبول عناد و الجاجا بادرا الى الاحتجاج عليهم باحادِيثهم ورواياتهم لانه اؤكد  
 في الالزام كما ذكرنا وكما قال والدس قدس الله روحه  
 رياحي غرابي كه شود تم تو عاين ز من و می بند بکار تو را این که من چه علم ز تو من چون بودم به او و نه بکار تو من مگر من  
 و كما هذا اننا الجاهل لم نعلم معنى البحث الا لزامي والتحقيق ومقام استعماله او هذا غاية  
 الجحش والبعث عن مرتبة ادب التحصيل كما لا يخفى على المحصل انتهى كلام زيد كرا  
 هرگاه این یاقی پس حال فهم و وقت نظر این و زبان خود بر باب انصاف عیان گشت نمایان گردید که مثل این  
 بزرگ لیاقت منظره و مجاور علامه حلی هرگز ندارد که یکم هنوز معنای الزام و تحقیق تحقیق نگردیده باشد  
 او را منظره علامه علی الاطلاق که باعتراف فضل و جلالت او مخالفین زبان یکسانند و سرار دادن  
 مرسد عجب است و حرف و سخن چنین عالم علامه بر زبان آوردن طره دستار غائب جهان اعدا لهم  
 علمای السنن و اکابر ایشان جناب علامه حلی را بنیابت تعظیم و تحیل باز نمایند و قدر فضل و علم کمال و شونند  
 و جناب مخاطب که بخاک پای این حضرات نرسد بافاوات ایشان اعتنائی نگردیده عیاذا بالله جناب او را  
 جابل قرار میدهند و نمی دانند که بنابر حق تعظیم علمای کبار او که علامه حلی را از اکابر علماء و فضلا می دانند

استقصاء الحق فی این باب

لازم می آید که رافی شارح بخاری که از محققین و معتبرین شیعیان است در فتاوی و شرح علامه حلی را بر مختصر  
 ابن الحاجب نهایت درج کرده از جمله اشروح شمرده که در حق آن گفته که لائق آنست که نوشته شود  
 بر اصداق و آن همه بسیار است و با قاف و نیز در حق آن گفته که آن صحف کرمه است و خود علامه حلی را  
 از کابر فضلا بالاستحقاق و برره علماء و کرام منطین شمرده و با خصوص آنجناب باین الفاظ یاد کرده المولی  
 الشیخ جمال الدین الحلی طاب ثریه: قال الکرمانی فی شروع النقح و المرد و حاشی شرح شرح الهدی  
 علی مختصر ابن الحاجب و قد وقف من الشرح عشرة افری حریه بان تکتب علی الاصداق  
 بل احرى شهرها السبعة السیادة فی الاذواق المنسوبات الی اکابر الفضلاء بالاستحقاق  
 المولانا اعظم شیخ الدینا قطب الدین الشیرازی قدس نفسه و المولی السید کریم الله  
 المولی صلی روح دمه و المولی الشیخ جمال الدین الحلی طاب ثریه و المولی  
 القدوة زین الدین الحنفی زید درجه و المولی العلامة شمس الدین الایمیه رافی نور  
 منبجعه و المولی الافضل بدر الدین السیادتی عظم منبجعه و المولی الاعظم شمس الدین  
 الخطیب طیب درجه المذكور اسماء هؤلاء العلماء اکرام البررة العظيمة علی رؤسهم  
 الشروح التي كانها صحف مكرمة و ايضا قال الکرمانی فی النقح و اکتفیه فی اسماء  
 الشراح السبعة بما اشتهر و اياه اخذوا من احوال الترتیب العلیة و اعتقاد او من له  
 یعظم غیره لا یفظم انه هی قلید الحمد و الله که ازین جا ظاهر شد که علامه حلی طاب ثراه باعتراف کرمانی  
 شارح صحیح بخاری از کابر فضلا بالاستحقاق و صاحب تصانیف مشهوره فی الاذواق که لائق بکماله یق  
 بالکتابه علی الاصداق مست می باشد و نیز آنجناب از علماء کرام و برره عظام است که رتبه آن بجناب  
 بلند و درجه او از بلند است و هر که احتقار چنین علماء کبار کند موصوف بذلت و صفار و خارج از  
 زمره مغنین و الاتبار است پس ثابت که حضرت مخاطب نبیل که تحقیر و ابانت جناب علامه حلی  
 طاب ثراه بیالغته تمام میکند لائق تعظیم و تجلیل نیست بلکه سزای تحقیر و ذلیل است فان من لم یفظم  
 غیره لا یفظم و بنا برین تحقیق امر و کشف حقیقت حال خیر اقا که انچه ابن روزبهان و برین محش  
 نخاص یعنی بواب حدیث حوض سراییده و مخاطب آنرا علق نفیس انکاشته مایه تجلیل علامه علی  
 الاطلاق پنداشته نقل بر دهم و بعد آن است را بتفصیل و تجلیل و برگرام تا واضح شود که تجلیل

این کتاب از کتب معتبره است  
 و در حدیث معتبره است  
 و در حدیث معتبره است

که را میسر و جالب کیست و تحقیق حال ادعای باطل مخاطب چیست پس مخفی نماند که اول این روز بهمان  
 در جواب بقول علامه علی که بنده ای آن لفظ المطلب الخامس است و آخرش لفظ آخر بدل بعدی از روایت  
 اول حمیدی است آن عبارت گفته که تغییر نقل کردم یعنی قول اول است شرح هر بنا فی مطاعن الصحابة و  
 بعد از آن حسب ادب نوشتن بعض آیات و احادیث متفوله و کتب است که حال غده ترین آنها که صحاح اند  
 سابقا و تفسیریکه بر جای از اقوال و اکا و تفسیر است آنکه جناب مخاطب صحیحین را که غده صحاح اند تفسیر شریک  
 بر موقوفات سید نقل کرده و تفسیر سواد و وضاعت را و بدل آورده و بعد آن در صحت احادیث این  
 موقوفات تفسیر کرده و مادی من الجمع بین الصحیحین آن رسول الله صلی الله علیه و سلم یقال  
 لولا انما احدنا یجدک فانفق العلم اوار هذا فی اهل المدة الذین ارتدوا بعد  
 وفاة رسول الله صلی الله علیه و سلم و هم كانوا اصحابه فی حیوة ثم ارتدوا بعد ویدل  
 علیه الاحادیث و الاخبار التي سند کربج هذا و لا شک ان هذا لم یرد فی شتات  
 جمیع اصحاب محمد صلی الله علیه و سلم بالاجماع لان فیهم من لم یتغیر و لم یبدل بعد  
 بالاختلاف فهو من اهل النجاة بلا نزاع فان ایدیه من بدل بعض التبدیل لم یبلغ  
 اکثر ازاد فلیست الا اصحاب الا من بدل بعض التبدیل فیرجع لوعید الا اکثر فکر  
 ان لا یتبدل من الله علیه و سلم الا نفر معد و دق کل عصر من اصحابه و هم  
 یناف ما ذکره رسول الله صلی الله علیه و سلم من کثرة امته یوم القیامة و انه یشهد  
 بهم کلام کما ورد فی صحاح الاختاد وان ایدیه التبدیل الی حد الکفر فمن عین التبدیل  
 فلزم من هذه المقدما ان هذا الحیث و امثال فی هذا الباب اربعة فی شان اهل الرد  
 کما قال العلماء انهم مالا یصف لیسب نظرا قیام ردین کلام نال غایکه یا بحیل من را یگویند  
 که از این روز بهمان بوقوع آمد یعنی و ما کم کرده چاره بجز عتزلت بقیه و مرد و علامه علی علیه السلام  
 رب العباد نیافه زیر که خود اتفاق و اجماع علی خود نقل میکند که حدیث حوض در حق آنکسان را رد است  
 که اصحاب جناب رسالت است حسب الله علیه و سلم در حیات آنحضرت بودند و بعد از آن از روزی که  
 گرویدند و چون است مقصود علامه علی که کسانیکه در حیات جناب رسالت مآب صلی الله علیه و سلم اند  
 اصحاب معدود و از بعد آن جناب مستحق طعن و ملامت گرویدند و مستوجب عتاب و توبیخ و توبیخ و توبیخ

در حدیث  
 صحیحین

باشند پس کلیه مدح و محبت صحابه بر هم خور و بحسب اهل یقین معلوم گردید که مجرد صحابیت موجب شرف و ثنا  
 و تقدیر و المهرانی شود چنانچه اهل سنت اعمی آنند باین وجه باطل از کفریات و فضایل و قبالح ایشان چشم  
 پوشند و در تادیل و اصلاح آن کوشند و دیده را ندیده و شنیده را نشنیده انگارند و واقعیات را  
 از وهمیات هم شمارند و هر گاه این کسان که در حیات جناب سالکتاب صلی الله علیه و آله و سلم از صحابه  
 بودند و بر علم اهل سنت محامد و مناقب عامه شامل ایشان هم بوده باشد چنانچه گریه انداگر دیگران هم چنان  
 باشند کدام استبعاد است و چرا مجرد ثبوت صحابیت مانع لعن و طعن باوصف ثبوت افعال شنیعه  
 از ایشان باشد و چشم تامل باید نگریست که این روز بهمان را درین مصداق چنان استقلال جاسم افتاد  
 آن که با اعتراض مخاطب علامه حلی قصد آن کرده بود و در داده و کرامت جناب ظاهر شده که این  
 روز بهمان برای اولیای خود و صیدیت عظمی و امیه کبری بلیغیته خاک تفضیع بر نود و آنکه خود بیخسته  
 بر هم سینه میزنند ایمان لازم کسی جز یعنی تصریح کرده که هیچ کس از صحابه نیست مگر اینکه از بعض  
 تغییر و تبدیل واقع شده و این کلام اگر محمول بر جمع صحابه است پس صریح است و اینکه از خلفای شمله  
 هم بعد وفات سرور کائنات علیه و آله آتات التیحات تغییر و تبدیل و احداث احداث واقع شده و در آنجا  
 علی اعتراض انهم ندان که مگر اینکه جناب مخاطب شمله از اصحاب خارج نماید و فضیلت صحابیت از اینها  
 مسلوب نماید و آنکه ضعف علی ابالدواکیرین کلام محمول بر جمع صحابه نیست پس باز هم اعتراض  
 بقصد تغییر و تبدیل از مقبولین اهل سنت و حضرات شمله البته لازم می آید زیرا که اولاً این روز بهمان  
 تصریح کرده که بعض صحابه بالاتفاق یعنی باتفاق شیعه و سنی تغییر نگردیده اند و تبدیل نگردیده این  
 اتفاق را دلیل عدم درو حدیث در حق جمیع صحابه گردانیده و این صحابه بتفق علیهم از تبدیل و تغییر  
 مبرا ساخته و بعد آن گفته که اگر اراده کرده شود ازین حدیث کسیکه مرکب بعض تبدیل گردیده و بجز  
 از او یعنی کفر نسیده پس نیست در اصحاب مگر کسیکه مرکب بعض تبدیل شده پس حدیثی که  
 صحابه شود یعنی همه آنکسان که سوای مجمع علیهم اند پس تا برین حد در تغییر و تبدیل از جمیع صحابه بیانی  
 اینها که اتفاق بر بر است کلیه شان واقع شده و ثابت خواهد شد فان قوله فلیس الاصحاح الاصل بل الم  
 اکان الاستثناء صحیح فی العموم کما لا یخفی علی ادبای العلوم و کلا یکتفه فی تعلیل عین باشد و درین کلام مذکور  
 نیست سوای آنچه در سابق ذکر کرده که بعض صحابه باجماع مصدر تبدیل و تغییر نگردیده اند و ظاهر است که حدیث شمله

استقصاء الامم جلد ثانی  
 ۸۸





استقصا و الاصل جامع جلد ثانی

روز بهمان لفظ از تداور انصیح صحیح در از یاد شری دانسته بلفظ متردین که در حدیث وارد است لال  
بران کرده که این حدیث در حق متردین واقع است این بود تحقیقت مسامی جمیله بن روز بهمان که در تخیل  
و تخیل جناب مخاطب نیل بکار برده و نموده انتشار حواس او و اولیای ناطق شناس او گردیده و اغلب که  
جناب مخاطب را بعد از ملاحظه یاد کرد خیال خام بسیار است و فخر از سر بر رود و فکر اصلاح و تامل  
ان منقص خوش وقتی و فراغ بالی جنابش گردد و تصویر تخیل که جناب مخاطب چگونه با وصف این به فهم و درکا  
بر این کلام این روز بهمان که سر سر مطبل افادات مسلک اول او موجب تفرخ و خدایم جناب محقق تمام است که  
و السلام ست علم فاخرت و بسیار است فرشته برست خود بر پای خود نشسته زده در تحقیقت با بطلان  
کلمات سابقه خود بر اختصار نظام جناب مخاطب بی مطالعه کلمات این روز بهمان این بسند اکیه  
فرموده و رجاء الغیب یاد کرده که این روز بهمان مسامی جمیله در تخیل علامه علی طاب شریقه به پیوسته  
و ندانسته که آخر این تخیل را که راجع میشود قوله قاضی نور الدین اقول قسیمی که جناب علامه  
شوشری طرق خلاص را بر این روز بهمان بسته و از چهار سه ابواب چاره را بر او بند نموده و الزامات  
صحیح و ایرادات قوی عبارات نصیر جان خراش وارده نموده قلوب متنفذین نیک میداند که دست و روح و  
بروح و قلوب ایشان انداخته و نیز از زخای و عناد اصلا جوابی برای ایشان نگذاشته نسبت  
به پنج تاب خوردن با جناب در جواب مفعولات این روز بهمان از غرائب مفعولات است و آنچه خواهد  
بعض از جواب مفعول این کتاب است تطاب نموده و نام کی زمین الحق و نام دیگری در زمره مرتبط  
ظاهر فرموده و پیش آنکه بچون این هر دو جواب ظاهر و مشهور نیست و حضرات اهل سنت آنرا و بروی  
اعلام الحق پیش نکرده اند بلکه در حنادیق تقیه که با عزت حسن بصری علی افی صحیح البخاری و غیره و الهم القیمة  
جائز است گنایه شده اند ذکر آن سنوی نمی ده که هر کس در آنچه خود شیر غران است اگر و مقابله با الحق  
آزایش کنند و نقل آن هر دو عنایت سازند یا نشان دهند که نزد که ام کس از علمای ایشان است که  
استعاره از و کن باشد البته تحقیقت امر را تا نشانانید و در چنین تهویلات و تسویلات اصلا  
کاری نمی کشاید هر کس را میرسد که برای هر کتاب جوابی قرار دهد و گوید که از ملا خندان شناخته و هر آن  
ظاهر است اما هوالبه جناب مخاطب بخواه با یضاح که در اینجا باصل این ماجر اشعاری فرستاده پس  
حقیقتش اینست که در آنجا از اشعار بخواه یکم مخاطب آنرا بهین الحق موسوم میکند اثری نیستاری و کر

ذکر در غیر التبعه و آنجا یافته میشود لیکن آن ثابت نمیشود و کجیب ایضاح برین جواب مطلع گردیده و آن کتاب  
 نزدش رسیده بلکه چون فاضل رشید از آن بعض عبارات نقل کرده و مدعی وجود آن گردیده اند از برای الزام  
 فاضل رشید باینکه اینست جواب کتب ائمه که مشتمل بر ثبوت نبیجات بوده نوشته اند ذکر آن نموده چنانچه چنانیکه  
 فاضل رشید در باره رساله فاضل حمید مدینه گفته که بجهت ملو بودن آن بر شش نافع قابلیت آن ندارد  
 که اختصار بخش پر در از دو مسمی الکلام که به اسباب ایضاح مستحق است بجا این گفت چون کتب امامیه از شائع صحابه کبار  
 ملو و مشهور است و اینها را ازین چهار نویسنده چنانکه حکما از ابطال جزو الاثر بخیری برای اثبات ترک جزم نموده اند  
 و صورت چاره ندارند امامیه را از ابطال خلافت خلفا بجهت اثبات خلافت بلا فصل امیر المؤمنین  
 السلام گزیده نیست و در ابطال خلافت بیان مطاعن و ثنای ابی است همین برخواه بشناختن تعیین نمایند  
 و به ثنای ابی افضلی دیگر نگرداد و این همیشه علمای الهیات برین امر نظر نموده جواب امامیه کتابها تصنیف  
 کرده اند چنانکه فاضل بن روزبهان بجا اینست ائمه و کشف الصدق علامه علی علیه السلام که خالی از ثبوت نبیجات  
 بر صحابه کبار و اشاعره نیست ابطال نهج الباطل نوشته و قاضی نوید شوشتری در حقائق ائمه بجا این  
 آن شدت طعن و ملامت و مذمت و محاربه علمای عالیشان الهیات در بیخ نوشته و بگویند که اگر فاضل  
 ایشان در غیر مصنف نموده است چنانکه بناب هم در بعض مواقع عبارات ایشان را منقول میفرماید  
 و این کلام چنانچه در اختیار آن واضح است مسرود است برای الزام فاضل رشید باینکه علمای الهیات هم  
 گفته اند که مشتمل بر ثبوت نبیجات است نوشته اند و در جواب آن ذکر در غیر رشید از آن عبارات نقل کرده  
 نموده و خود مدعی اطلاع بر آن و ملاحظه آن نشده و اصل این جواب علی سمیع بن بعض اصحاب آیت است که  
 شاه عبدالعزیز بر بعض مباحث او اهل کتاب اختلاف ائمه فسخ شبهات کرده لیکن چون او را قی چند  
 پیش نموده از ترس و تشویر آن دست کشیده بهین سبب جز بنظر شل فاضل رشید و غیره رسیده قوله  
 فاضل جانی الخ قول آیت الله فی العالمین آنچه در رد القدر که صاعقه شر بر باران زمین می افتد و غیر  
 را پاک نموده و اینکه صاحب مکتب صفتی در باره دوست داشتن اصحاب سرور کائنات علیه آلاف التسلیمات نموده  
 فرموده نیست اگر ملو نیست که هیچ اصحاب غیر علی علیه السلام را دوست باید داشت زیرا که همه اینها  
 مذهب صفت کمال خرمی و حسن رفاهت و نصرت آنحضرت قریب الی الله بود پس این حرف خلاف باطل است  
 و آیات واحدیش کثیره و الاستبرار بعض اصحاب نبی اکمل دارد و در بیان شوق ثانی میفرماید اما اینکه گفتیم

کتاب  
 فاضل رشید

که جمیع اصحاب تصدیف بخیر صلاح نبود پس دلالت میکند بر آن آنچه روایت میکند جمیع اصحاب  
 من الله فوق علیه و الخديث الثمانين من مسند عبد الله بن عباس قال قال النبي صلى الله  
 عليه وسلم قال اكاذبه سيحار الخ ازین عبارت سرپا شناخت بر اصحاب بصیرت و باریت و کمال  
 و خصوص ظهور موعود است که جناب آیه اسدی العالمین بحديث حوض ابطال از جمیع اصحاب جناب  
 رسالت صلی الله علیه و آله و سلم بخیر و صلاح و حسن خاتمت و فلاح فرموده و ثابت نموده که خلفای ایشان  
 سالک خلافت این طریق و شارب غیر این بحر حق بودند که براه از ناد و اهر داشت بعد از کمال رسول  
 رب تعالی صلی الله علیه و آله و سلم گردیدند و مستحق عذاب و نکال و سوزی بشمال شدند و مراد آنجا  
 درین مقام تطبیق حدیث حوض بر خلفای ثلثه نیست زیرا که نه آنجا بابه همسوی باین معنی و عبارت است  
 فرموده و نه ابطال کلیت خوبی جمیع اصحاب موقوف بر آنست بلکه این کلیه محض شریک است این معنی که جمیع اصحاب  
 متر گردیدند مستحق جهنم شدند بر هم می خورد خواه این صحابه خلفای ثلثه باشند خواه غیر ایشان پس کمال  
 عجب است از فاضل مخاطب که باوصف آنجا بلند پرواز بر پا و بالا خوانند و فهم چهار اشته فارسی بیدار که  
 نهایت سلیس است با تشویش و حیرانی دست و پل میشود و مرکب انجمن خطایای فاشه و اغلاط واضحه  
 میگرداند اگر دانی عامی هم این کلام ذو الفقار را بشنود و بر گز او را شناسد و اشتباهی رو نخواهد داد و که  
 منظور در اینجا بیان شائب و معائب مطلق اصحاب است و فرضی تطبیق حدیث حوض بر ثلثه که بر عزم فاضل  
 مخاطب خلفای را شدین اند متعلق نیست چه درین عبارت که مخاطب بهم نقل آن کرده بصراحت تمام  
 مذکور است که حدیث حوض دلالت میکند بر اینکه جمیع اصحاب تصدیف بخیر صلاح نبود و حدیث قال  
 اعلی الله مقامه فی دار الکرامه اما اینکه گفته ام که جمیع اصحاب تصدیف بخیر و خوبی نبود پس دلالت میکند  
 بر آن آنچه روایت میکند جمیع اصحاب این عبارت را حمل نمودن بر اینکه آنجا بابه همسوی حوض را  
 بر خلفای ثلثه حمل فرموده و فرما بر است که در بیان نمی گنجد اربابا که اینها جناب مخاطب دیگر صحابه را  
 از شرف صحابه است بر آرد و لفظ اصحاب را منحصر در اصحاب ثلثه نماید از باب اتمام کلام اعراض  
 فرماید و از سازد که معنای این کلام آنست که جمیع ثلثه تصدیف بخیر و خوبی نبودند و کلام اینست که  
 علیه السلام بالجملة برگزیده اند و آنجا شود که جناب مخاطب را چه جز درستی و ای گردیده بر اینکه درین مقام تمام  
 در اثبات محل نبود این حدیث حوض بر خلفای ثلثه بکار برده و من تلقاء النفس او عاقل و د

استقصار الانحزام جلد ثانی ۳۹

که علامه علی طایب شراهِ حدیث عرض را بر خلفای ثلاثه عمل نموده و ایشان را صادق آن قرار داده حال آنکه  
 هرگز در عبارت جناب از حدیثی نشانی یافت نشد و همچنین جناب آیت الله فی العالمین نسبت داده که  
 جناب با و این حدیث را بر ثلاثه فرود آورده و در عبارت جناب او هم ازین ادعا اثری پیدا نیست  
 و غیر این تر آنست که بعضی ادعا کنند که گفته از راه مزید عبارت این حدیث را بر و جناب هم نقل کرده  
 که از ملائکه آنرا ابطال آن دعوی اوطا هر سه چهره درین حدیث عبارت از محض ادعای دلالت این حدیث  
 بر طعن و عیب است و این تغییر نیز در تخصیص اعیان نشان مذکور است که در پیشین قدر ازین حدیث است  
 هم ظاهری نمی تواند بود و که منطوق حدیث مستلزم است که اکثر جناب از ادعای اکتفا فرمود  
 که حدیث دعوی او عدم حدیث آنرا از کتابش بر ملائکه هر سه چهره بیاورد و منتهی مانده بر مراد است حاصل  
 هر دو کتاب با اینچون اصل عبارت هر دو کتاب مذکور و گفته اند که دعوی خود پیشین نموده و توهم  
 نشود که چون تغییر کار دلالت عبارت نفع الحق و ذوالفقار بریل حدیث هم منسوخ خلفای ثلاثه یکم  
 از خطیب بن ابی طالب و بنی بستان این ادعا به علامه علی و آیت الله فی العالمین می نمایند پس گویا منکران این اطلاق  
 حدیث عرض بر خلفای ثلاثه نزد این حضرات مستلزم و بنای مطلوب جناب حضرت را را استانده و میباید از  
 زیر که کلام درین حدیث است که این حضرات در بیان عبارت تطبیق حدیث عرضی ثلاثه نگه داشته اند و ادعای  
 دلالت آن بر طعن و عیب ایشان با خود عرض نموده اند که این تطبیق و نقل این حدیث بر ثلاثه نظر و ادلال  
 دیگر و تنویرات خارجیه که از آنجا که حضرت الهام شده باشد لیکن درین عبارت طرح فطریه از  
 این تطبیق و تدوین نمودن آنچه جناب از ادعای دلالت نفس حدیث بر قدرت  
 بعضی صحابه تغییر تمیز و تخصیص منافی ادعای دلالت آن بنظر دلالت دیگر بر این وجه و تنویرات  
 خارجیه بر احداث و از تراشیده نیست زیرا که خاص منافی عام نمی باشد و چون این تدوین و دلالت  
 حدیث را احداث و از تراشیده تغییر تمیز و تخصیص بغایت ظاهر و واضح است و مطلوب عام بنابر  
 آیت الله فی العالمین در نهیها است هم چنین قدر بوده تا بطلان عدالت و جلالت و شریعت و مقبولیت  
 جمیع صحابه که استند مدعی آنست ثابت شود و لهذا بران اکتفا فرمودند و ازین اکتفا لازم نیست که  
 که نزد ایشان این اطلاق حدیث عرض بر خلفای ثلاثه بنابر صفت تغییر تمیز آن فرموده و صحت  
 قال الله اصل التوحید ان نبیل هذا لا تعالی سوا الله سبحانه

و متاخرین دیگر نیز چون قبل و قال نموده اند قطع نظر از اربابان کرده میگویم که چون ابوبکر بنی قریظ و خصوص قرآن  
و هم و ایم برای تسلیه حضرات امایه باشند چنین قهری توان کرد که مصداق نحاسی این احادیث همین  
خلفای ثلثه و اعدای و انصارشان اند که بعد از حال جناب رسول تعالی عیاذ الله مرگ شدند و سب  
این معنی اولاً مقوله جناب شافع محضرت است یعنی اقول كما قال الصالح و كنت عليهم شهيدا لا يجهلهم  
حضرت عیسی علیه السلام بعد از وفات ایشان با اعتقاد الوهیت جناب کلامه مشرک باند شدند و همچنان خلفای  
راشدین است که رئیس شان ابوبکر صدیق بود بعد از حال ختمی پناه مرگ کردند و اینها جناب شفیع  
الذینین مقوله جناب عیسی را اعاده فرمودند قال صاحب البحار و خص هذا من لم يسمع النص على  
اصحابه منين ولم يفضله ولم يعاهده فان مرفعه لشيئ من انك فقد انكر قول  
النبي صلى الله عليه و آله و كذا ظاهر ايضا و لم يبق شيء من اصحابه الا انهم لم يبقوا  
مترجم میفرماید که این حکم یعنی بقا بر ظاهر اسلام مخصوص کسی است که از رسول خدا صلی الله علیه و سلم انص  
بر خلاف است امیر علیه السلام نشینده و انقض و عداوت آنحضرت داشته چه ترک این امور نمیکرد و ان غیر است  
صلی الله علیه و سلم بحسب ظاهر هر یک کافر است و چونیک از احکام اسلام برای او ثابت نیست و قتلش واجب  
است اتقی محروقه و ثانیاً در خانه حدیث لفظ مترجمین صریح موجود است و این نص است در تکرار این حدیث  
مثل احادیث اخرا یعنی از مدت الصحابه کلام بحسب الاثبات یعنی اهل روضه وارد کرده و بسبب شده  
بجهت این با وصف بی استعدادی محض برکت شریفی در اشاعت و غیره با دلایل با هم و تقییدیه بجهت  
بدیعی اعلی و اوضح میگردد انم که استدلالات و در سبب با با جمعی که سابقا از بیانات القلوب و انفا از بهار  
منقول شده و همچنین احتیاج و در سبب تصور محاصرین امایه که خلفا را در جمیع احکام انحرافی در ویل کفار  
گرفته اند بدیعی البطلان است بلکه ان حدیث در شان بعضی از کبری اهل تشیع که بعضی از آنها بنا بر فحاشی  
درین روایتی است ضعیفایان و کثرت در جهاد طبع زخارف کینه بود حسب حدیث جعفری تردید است  
بلا فصل مترجمی و حقیقت آنجناب بطلان خلافه فاصحاب و متفلیحین بهم رسانیده مصداق سخا  
میخته شدند و در کلام صدق التیام اعلام بصیبه گوساله پرتی و دراز دشتی میوه گردیدند و  
بر فاقت علوی هم تر شدند کما فی البحار و غیره من کتب الرجال و بعضی تفصیله انشاء الله اکبر التتال  
از دست بهار ابوبکر و عمر و عثمان و بن قیوم متانم و در حساب اندو این در کتاب رفیع

۱۰۹۹۴

که حدیث الحوض بر او است سلیم بن قیس بلالی و مانند او بران دلالت دارد و آنبارگی حاصل بوده فائز نظر است  
 ما اینکه بعضی الانصاف بر این معنی الجدل والا اعتساف غیر ناظر الی قله بضاعة القابل بل تا قد و ثاقه الدلائل  
 فاقول اما او عار از نزاد و اخلاص و درین سبیل الیه نظر الی ذلک الحدیث و انطباقه علیهم ففرضه بلا مرص و  
 بوجه اول الفاطمین احادیث و قیود و یکدیگر در آن سرود دست ازین اراده معترض و ابی است و روایات نامیکه در باب  
 خلفای ثانی بصورتی الیه علمای اشاعه پیروی آسمانی و احادیث رسول ربانی میتوان گفت نیز ازین مدعا  
 مستکنف است **انقول** **تدعینا باطفا الرب الجلیل** برابر باب افکار صائبه  
 و اصحاب از بان ثاقبه مخفی و محجب نماند که مخاطب تمام مقصد ثالث کلام بلاغت نظام جناب صنف همام  
 احله الله و السلام درین باب تقریر انطباق حدیث عوض بر خلفای ثانی متضمن ادعای دلالتش بر کفر  
 و از نزاد صدوق آن از طرف اهل حق و در کرده و دانسته که ذکر این تقریر از طرف ایشان هرگز و هیچ مذکور که اصلا بتقریرات  
 ایشان نمی ماند بلکه سراسر خلاف تنصیصات ایشان است آری این تقریر وقتی لیاقت ذکر میشد که اهل حق  
 ادعای صحت لفظ امتداد و در ارتداد و شرعی و کفر ظاهر می میکردند و چون بکلمات این معنی باعتراف  
 مخاطب قصص بجا نماند کرده اند چگونه اینجا و این تقریر از طرف ایشان متضمن ادعای دلالت این حدیث بر کفر  
 و ارتداد شرعی هستی از جواز خواهد داشت و جناب صنف که در رساله خود این تقریر از جانب حضرات  
 امامت مخدومی بر سنده و قریه و تطبیق حدیث عوض بران جماعه که ابو بکر یا آن امامت سال کرده وارد  
 نموده بود و پیش ازین است که حضرات اهل سنت او عاف فرموده اند که حدیث الحوض نص است و کفر بر  
 زمره چنانچه جناب صاحب در تحفه در جواب طعن سوم از مطاعن صحابه که متضمن حدیث عوض است  
 فرموده اند جواب ازین طعن آنکه این حدیث صریح ناطق است که مراد از اشخاص مذکورین مرتدین اند که موت  
 آنها بر کفر شد و هیچ کس از اهل سنت آنجا را صحیح نمی گوید و عقیده خوبی و بزرگی آنها نمیشود و اکثر بنی حنیفه  
 نبی هم که بطریق وفادت بزیارت آنحضرت مشرف شده بودند باین بلا بنگاشتند و جانب و خاصه شدند  
 انشی و کلام این روز بهان که منقول شد نیز صریح است درین دعوی که لفظ مرتدین را دلیل صریح بر ارتداد ایشان  
 گردانیده و چون این دعوی ناطق بودن این حدیث بصراحت در کفر این زمره عاری از دلیل و برهان بود  
 بناب صنف مقدس الله روحه از راه تبرع و احسان که از اخلاق جمیله ما هرین ایمان است از انجا که  
 عدل فرموده و برهان و سند و قریه آن از طرف خود ذکر کرده بار عظیم بر این جنات گذاشته لیکن جناب

مخاطب از راه تصور باغ و طبلت تمجید و عدم شورش و اوقات شاه صاحب این روز بهمان تکلیف علی غیر  
از قبول یا رد این احسان جناب مصنف و این روز بهمان بر تافته بلکه مقابل احسان که بفران عدوان سازا باشد  
و تشییع بر آنجناب نموده و ادعا کرده که هرگز ایل سنت مدعی کفر این مرتدین که تطبیق حدیث عوض بر ایشان  
میکند نیستند تا محتاج باشند باین تقریر که جناب مصنف ذکر فرمود و در آنجا که متناهی و زانست و جبار داد  
این تقریر از جناب حضرات السنه و نهایت احسان و اتقان جناب مصنف قدس از فیض طبع است  
بر زمین این اثبات گردید پس جناب مخاطب که بهوس افتد ای آثار مصنف تحریر و خیال خاتم تعلیق عبارت  
آن علامه فاضل نظیر من غیر تمیز لما یصلح للتعلیل و الا یصلح له عند الالباب این تقریر از جناب بزرگوار  
البتة مورد آن جمیع است که مخاطب بر تقریر جناب مصنف وارد کرده زیرا که دلیل حق هرگز او را ندارد  
که حدیث مذکور صریح است در کفر این اصحاب چنانچه رجوع بکتاب ایل حق شاه بدل کلام این مستهزاه است  
بلکه خود مخاطب در مسلک اول با تمام تمام این معنی را ثابت کرده چنانچه بعد نقل عبارت نزد علامه  
عبارت حضرت حمید ریگفته باجماع این همه عبارات و معانی نص صریح است در نیکه نزد علمای فقه و لغت  
ارند که در اسناد حدیث عوض و اثباتش واقع شده و در ردت دینی و رجوع از اصل دین و اسلام فتنه است  
انتی و هرگاه اهل حق او را نموده باشند که حدیث عوض دلالت بر کفر اصحاب دارد باز تقریر مخاطب متضمن  
استدلال و احتجاج بر این معنی از طرف اهل حق و کالت فصول و نیابت ما مقبول است به مقتضای کالای پیش  
خواوند بر ویش مردود پس هیچ جواب بقدر آن مهمل شده و الحمد لله علی ذلک باقی ماند اینک حدیث را  
اهل حق بر خلفای ثلاثه متعلق میسازند و ایشان نزد اینها کافر و بدین میگویم که خبر و تطبیق و حل این احادیث  
بر ایشان متکرم ادعای صراحت این حدیث و کفر صادق آن نیست بلکه کفر ایشان از امور دیگر ثابت است  
و حل این حدیث بر ایشان از آخر است مثلاً اگر حدیثی بملا وارد شود که بعضی صحابه مرتکب زنا و شرب  
خمر و قتل نفس موافق بودند و آنرا بجهت دلالت دلیلی بر خلفای ثلاثه فرود آوریم از آن لازم نیاید که این امور را  
نص در کفر دانسته باشیم و نه فی غایه الظهور که انفعالی علی باب الشهور قوله قال صاحب البحار الخ اقول  
اگر عرض جناب مخاطب از نقل عبارت جاریست که مولانا ای مجلسی اجلسه الله الجلس القدسی حدیث  
عوض را نفس صریح بر کفر وارد نموده و مصادیق آن دانسته چنانچه کلام ما بدرش بر آن دلالت صریح  
دارد و لکن تقریر بلا مرتبه چون هرگز علامه مجلسی جعل در انجمنه شواهد حدیث عوض را نص صریح و کفر

استقصای آثار علمای بطرثانی  
۳۹۴

و از تراد و شرعی اصحاب نمی دانند و هرگز نمی خن را ادعا کرده حسن فهم و وقت نظر مخاطب باعث برای بی بام  
 میگردید و دیده و در دستم مرکب کاغذی و افتراست میشود و چون احتمال اول موجب تحقیقشان بخوابش و راه  
 یافتن هر دو در فضل و کمالش است تا چنانچه تقدیرش دل با احتمال دوم خواهند داد و او را شاد خواهند نمود  
 که برای مجلس و تخریج عوام و اظهار این معنی که او تقریر است جناب حضرت را تعظیم کرده و کاری غریب  
 نموده از کتاب اشغال این کاغذی سهل شمرده و قریه الی ایضا عبارت بر آن فرموده و بنا بر توضیح تمام  
 عبارت علامه مجلسی طاب ثراه نقل کرده میشود پس باینکه آنجناب اولاً از کافی انجیر میث نصبت کرده  
 عن اریان عن الفضیل عن زبارة عن ابی جعفر علیه السلام قال ان الناس لما صنعوا ما صنعوا  
 از یاد و ابابکر لعین معین امیر المؤمنین من ان یدعوا لنفسه الا نظرا للناس و یشفقوا  
 علیه من ان یرتدوا عن الاسلام فی عبدوا الا ذنابا و لا یشهدوا الا الله الا الله و ان  
 شجره رسول الله صلی الله علیه و سلم و کان لا حب الیه ان یقرهم علی ما صنعوا من ان  
 یرتدوا عن الاسلام و اما هکذا الدین رکبوا ما رکبوا فاما من لم یصع ذلك و دخل فماد  
 فی الناس علیه و لا عدوا و لا امیر المؤمنین فان ذلك لا یفید و لا یغیر وجه من الاسلام  
 قلنا لک کتبه علی امره و یا یع مکرها حدیث لم یجدنا عن ابی انتهی و یحتمل گفته یا رسول الله  
 علیه السلام من ان یرتدوا عن الاسلام ای عرظا هر و التکلم بالشیعیه فافقاهم  
 و عرظا هر که اسلام کان اسلام الا لایة لیکون لهم او لا لایة لهم طریق الی قبول الحق  
 و الی الدخول فی ایمان فی کرب و کراهه ان و هکذا لاینا فی ماص و سیمان الناس ارتدوا و الا  
 ثلثه کان المراد فیها ارتدادهم عن الدین و اقعاد هذا المعنی و دل علی نقیضهم علی صورة  
 الاسلام و خطاهای و انکافوا فی اکثر الاحکام الواضحة فی مکر الکفار و نقض الی  
 من لم یسمع النص علی امیر المؤمنین علیه السلام و لم یقفضه و لم یعاده فان من فعل  
 شیء اخر ذلك فقد انکر قول النبی صلی الله علیه و سلم و کفر ظاهرا و لایبق له شیء من  
 احکام الاسلام و وجهت ما فتنه درین عبارت اصلا و کرمی از حدیث عرض نیست تا تطبیق  
 آن بر خلافی نشد و ابتداء شان چه رسد به چه او عای و لالت آن بر کفر ایشان و چه با او عای نصیحت  
 آن بر کفر ایشان را اگر عرض از نقل این عبارت محض اثبات این معنی است که صاحب بجا نوشته و اتیان

در توضیح این  
 استقامت انعام جلال



ایشان را که فروز میزد پس البته نسی سیر و چشم مقبول است و اصلا جای استنکاف و انکار نیست لیکن  
 این معنی موجب ادعای نص بودن حدیث عوض در کفر صادق آن نمی تواند شد تا جناب محاسب این تقریر را  
 حدیث عوض بر کفر باشد و تابع شان از طرف الحق ایجاد کند و بعد آن مشغول جوابش گردد و چنانچه جناب  
 مصنف طایفه را بحسب ادعای حضرات است و دلالت بلکه صراحت حدیث عوض در کفر صادق  
 آن این تقریر از جناب این حضرات ذکر کرده بعد آن قلع و قمع آن من کل اصل کرده و ادوات تحقیق و ادوات مجمل حضرت  
 محاسب از شش نمی چهارت و در ب نو چنان گمان نموده که چون مولانا ای مجلسی قدس الله روحه  
 حکم کفر یا حسین نص از جناب سید المرسلین صلی الله علیه و آله و آله و ائمه و بعضین جناب امیر المؤمنین علیه السلام  
 که رئیس این حضرات گفته اند فرموده اند حدیث عوض را تطبیق آن بر ایشان میکنند نیز بالضروره  
 و آل بلکه نص بر کفر این اصحاب خواهند گفت و حال آنکه این قیاسی است صریح که حکم را باب تحقیق است چه بجز  
 لزوم بین الامرین پیافست و اصلا از قائل شدن باینکه گفته مراد از حدیث عوض ادعای دلالت  
 آن بر کفر اینها لازم نمی آید چه جای ادعا صراحت نص بودن حدیث مذکور در کفر اینها قوله و ثانیاً در خاتمه  
 حدیث لفظ مرتدین صریح موجود است از قول خود شست بدو و جاول آنکه گفتا و استیکه هرگز  
 الحق حدیث عوض را نص بر کفر اصحاب نمیدانند چنانکه محاسب هم بآن قائل است پس بجز اینها درین تقریر  
 از طرف ایشان هیچ ندارد لیکن جناب محاسب از اقدامات خود هم ذموم و غفول نموده برخلاف آن از جهت  
 قلت تامل قنای تعلیک عبارت سر استانت جناب مصنف اینچنین است و درین جابر بآن آورده  
 و در هم آنکه حدیث ارتدت الصیابة کلام الاثنته و اثنته را بر کفر الحق محمول بر دلت شرعی و کفر ظاهری است  
 نیست از چنانچه عبارت بجا که گفتا منقول شد صریح مذکور است که مراد از ارتدا و امثال این احادیث  
 از ارتدا و از دین در واقع است یعنی ناسرتا و از دین در ظاهر با بجهل مراد از ارتدا و امثال این احادیث  
 ارتدا و بعضی عام است که منافق اسلام ظاهری نیست و در معنی عام از ارتدا همه ما داخل می توانیم شد و هم  
 مرتدین شرعی و هم کسانی که اسلام ظاهری باقی ماندند و از ایمان بر حقند قوله واضح میگردد آنکه استلال  
 و مذمب طایفه مجلسی که سابقاً از حیث القویب الحقول مردود است بدو و جاول آنکه هرگز علامه  
 مجلسی از حدیث عوض استلال بر کفر و از شرعی اصحاب نکرده و اصلا عبارت حیوة الکتاب  
 که در آن حدیث عوض مذکور است بران دلالت ندارد چه عبارت بجا که در آن اثر می و نشان می

از ذکر حدیث عوض نیست فضلا عن التعرض لصریحاً زیر آنکه نهایت انچه از عبارت حیوة القلوب مستفاد  
 میشود آنست که علامه مجلسی مورد حدیث عوض آن اصحاب را گفته که کافر و مرتد شدند و مخالفت جناب  
 امیر المومنین علیه السلام نمودند و دشمنان او را یاری کردند و از همه کفار بدتر اند و ازین لازم نمی آید  
 که حدیث عوض را نص کفر و ارتداد شرعی اینها گفته باشد و لفظ ارتداد را در ارتداد شرعی نص آنست باشد  
 چگونه مولانای مجلسی لفظ ارتداد را نص کرده و گفته اند گفت حال آنکه در بجا تصریح صریح فرموده باینکه  
 در ارتداد از ادراجه دیش ارتداد مردم گرسنه کس ارتداد از دین است و واقع یعنی ارتداد یکبار  
 اسلام ظاهری جمعی تواند شد آری چون ارتداد مذکور در حدیث عوض عام است که شامل است هر  
 قسم ارتداد را یعنی ارتداد شرعی و ارتداد از اصل دین لهذا مولانای مجلسی در عبارت حیوة القلوب  
 انطباق آن بر احد القسمین بیان کرده و از انطباق ارتداد بر احد القسمین لازم نمی آید که دلالتش مقصور  
 بر این قسم خاص باشد و مراد از ارتداد فقط ارتداد شرعی باشد و هرگاه ارتداد اطلاق یا بد مفهوم  
 از ان ارتداد شرعی شود و توضیح مقام آنست که ارتداد را دو قسمی است یکی عام و یکی خاص اما ارتداد عام  
 پس یعنی لغوی است یعنی گشتن از چیزی و اینمفنی شامل است جمیع انواع ارتداد را خواه ارتداد از  
 اسلام باشد خواه ارتداد از ایمان خواه ارتداد از اخلاق حسنه و عادات حمیده و اشغال ذلک و اما  
 ارتداد خاص پس ارتداد شرعی است یعنی گشتن از اسلام و اختیار کفر که موجب جریان احکام  
 کفار در دین یا بر صاحب آن تواند شد و محل حدیث عوض بجهت تقید آن بقید علی اعقابهم  
 بر ارتداد شرعی جایز نیست کما بنید المصنف النخیری و ارضاه الخاطب البصیر پس لا محاله مجمل  
 بر معنای عام خواهد شد که آن شامل است هم ارتداد شرعی را و هم دیگر انواع ارتداد را و چون در  
 خلفا گفته هم ارتداد شرعی یافته شده و هم ارتداد بمعنای گشتن از امر و یکبار در جناب سالتنا حب  
 صلی الله علیه و آله وسلم اظهار آن میکردند محل حدیث عوض بر ایشان بهر دو وجه ممکن است هم باین وجه  
 که ایشان مرتد شرعی بودند و این ارتداد ایشان فروی از افراد ارتداد عام است و هم باین وجه که ارتداد  
 یعنی دیگر یعنی گشتن از امور یکبار آن در عهد آنسر و میکردند و ایشان محقق است پس هر حال با  
 ایشان دیگر مرتدین که بعد کفر نرسیدند شرک یک شوند لا محاله مراد از ارتداد برگردیدن از اصل دین است  
 که باسلام ظاهری هم جمعی تواند شد و هرگاه بترک نشد یا کسی که مثل ایشان بودند فقط اطلاق

از برداشتن و تحمل است که هم معنی شرعی باشد و همچنین اگر مقابل آن را برادر گرفتن کفار و مرتدین مستحق  
از لفظ مرتدین در حدیث لازم می آید که آنرا نص صریح در ارتداد شرعی گفته باشیم باین معنی که لفظ  
ارتداد منحصر در ارتداد شرعی باشد و اصلا احتمال غیر آن را برتنا بدیده نص صریح گفتن لفظ مرتدین در کفر  
اصحاب حدیث عوض امر آخر است و محل تطبیق آن بر ایشان امر آخر و ثانی مستلزم اول نیست و آنچه بیان  
کردیم با وجه ظاهری از وقت نیست زیرا که تمام میشود که ما هم منع از تحمل ارتداد را در ارتداد شرعی نخواهیم  
و هم تحریر آن کرده ایم و آن منع است باینکه در حیثیت منع و تحریر شرعی است منع کثرتی دیگر است و تحریر  
بجیشتی دیگر منع ازین حیثیت کرده ایم که از لفظ ارتداد و معنای خاص هر یک معنی از ارتداد شرعی باین طریقی  
که گوئیم که مراد جناب سالت کتاب صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث از ارتداد و شرعی است که بنا برین  
لازم می آید که در حدیث کسی که بحدیث ارتداد شرعی نرسیدند داخل نباشند و تحریر باین حیثیت است  
که ارتداد را بر معنای عام حمل کرده ایم که در آن این معنی خاص هم داخل است پس در حدیث آن مرتدین هم  
داخل باشند که بحدیث ارتداد شرعی نرسیده و بنا برین توضیح این را بشنای واضح کنیم مثلا و ابدا در اصل به معنی  
ما یب علی الارض است و در عرف متداول شده بخلاف باینکه باین معنی عام استعمال میشود  
که اول است و هم بمعنای خاص که دوم نیست و بعضی مقامات از لفظ و ابدا معنای خاص مراد توان گرفت  
بلکه واجب باشد که آنرا بر معنای عام حمل کنند و بدین معنای عام این معنای خاص هم داخل باشد مثلا  
گوئید البته ما یب علی الارض که در دنیا اگر از ابدا معنای خاص یعنی باینکه باین معنی عام مراد گیرند  
درست نمیشود که این حد دلالت دارد بر آنکه مراد از آن معنای عام است حالا که در صورت اراوه  
معنای عام معنای خاص هم داخل آن عام است و این حکم که برای معنای عام ثابت شده باین معنای خاص  
هم ثابت است پس همچنین با وجهی آنکه حمل از ارتداد و دنیا بر معنای خاص جایز نیست و اراده مضایقه  
عام واجب است لیکن باز معنای خاص درین معنای عام داخل است قائل دوم آنکه قول او که مذکور است  
منصور و معاصون امامیه که خلفا را در جمیع احکام از محل کلام است چه اگر فرضش از این است که  
مذکور معاصون این است که خلفای امامیه در احکام و تنوییه کفار نبودند و مرتد شرعی نکردند و  
فلا یعلیهم من دلیل و لیس الی فکس سبیل و اگر مرادش این است که خلفائی نشده اند و آخرت بحکم کفار  
گرفتن نیز مختلفه فیہ در میان علمای اهل حق است و آنچه ذکر کرده مذکور معاصون است و متقدمین

درین باره اختلاف دارند و خلفا را در جمیع اسامی انحرودی در حکم کفار میگیرند پس این کذب محض و پنهان  
بخت است چه هرگز کسی از اهل حق درین باره خلافی نگزیده و علی القریه اثبات و علیناروه انکار حاصل  
الافتات و ما ذکره فیما بعد فدون سبخت التوحیات و انشائهم جملات کما سیظهر علیک بتوفیق  
منه فیض البرکات قوله بلکه این حدیث را قول در ابید بنیات الهی بدلائل زاهیه و براین هر مثل  
سفیده صبح روشن میکنم که هرگز حدیثی محض در حق مقبولین اصحاب کرام جناب خیر الانام صلی الله  
علیه و آله وسلم وارد نیست و هرگز این حدیث بر آنها منطبق نمی تواند شد و کتبهاست و شجاعت مخاطب که  
آزاد لائل لقیه حل این حدیث بر این حضرات قرار داده اصلا لیاقت اصناف و وجهی از وجه کوجه  
و ورود ندارد و فاضل مخاطب بهوس تقلیب عبارات جناب مصنف اضاعت و از نظر اسباب  
برده عیبت عیبت جان نازنین در روان نازک خود را در تب مشقت و کلفت ایراد عبارات و تزیین  
کلمات انگنده اساس انصاف و مرامات حق کند و ظنون نافرهم و خیالات خام در باره اصحاب کرام  
که از مقبولین اهل اسلام اند آغاز نهاده قوله پیچیده ابو بکر و عمر و عثمان در چه حساب اند اقوال پیچیده  
جناب مخاطب این حدیث محض را تصریح خود بر اصول اهل حق بران کسان منطبق میسازد که سر و دامت  
بیافصل جناب امیر المؤمنین علیه السلام و حقیت انجناب بطلان خلافت خاصین و متغلبین بهم رسانیده  
مصدق خاص حینه شدند و معیب گو ساله پرستی و دوازده تنی معیوب گردیدند پس کسانی که خود  
ظالم و غاصب موسوم گو ساله بودند و حق البعیت علیه السلام را باطل کردند بالاولی و ثانی این حدیث  
باشند و این مرتب فیه برای اینها علی وجه الکمال ثابت باشد قوله این مراتب فیه که حدیثی محض از  
اقول در حصول این مرتب فیه برای اصحاب ثلثه و بسیار از اتباع شان هرگز مجال ریب و شک نیست  
فاضل مخاطب اگر از راه عناد و غصب منزلت و تنقیص جلال مرتبه ایشان کنند و مقام  
ناپایاری است لیکن اهل حق در صورت حق تصویری نمیکند و بدل و جان مراتب رفیع برای این حضرات ثابت  
می نمایند و حصول مراتب رفیع منزلت و قرب برای ثلثه در دار و دنیا بحدیث جناب رسالت مآب  
صلی الله علیه و آله و سلم منافق و فاق و عناد این حضرات نیست زیرا که نزد حضرات المنست بهم بعض  
منافقین را نهایت شرف و شهرت و منازل رفیع اصناف و مضاعفه بر شرف و شهرت صحابه  
مؤمنین مقلدین که کتاب و سنت بعد الدت و شای ایشان شاید است حاصل بوده چنانچه این جمیع

ورفع الباري بأن تصح كره حيث قال وقد مال بعض أهل الحديث إلى التصحيح سلام عليه  
بن الركون النبي صلى الله عليه وسلم صلى عليه وذهل عن الوارد من الإثبات الأحاديث  
المحتملة في حقه بما ينافي ذلك ولم يقف على جواب شافعي ذلك فاقدم على الدعوى  
المذكورة وهو مجموع باجماع من قبله على نقض ما قال وأطاباتهم على ترك ذكره في  
كتاب الصحابة مع تسميته وذكرهم من هود وناه في الشتر والشهرة بأضعاف مضاعفة  
قوله فالنظر إلى القول نظر إلى ما أتيت بعين الانصاف بريئاً عن الجدل ولا عتساف  
لنظر إلى غرارة بضاعة القائل بل نقدته وثاقته الدلائل فالفتها كما لم يخط  
من الزاوية فيسقط ولو كان طفيفاً بل وجدت كل ما ذكرت سخيفاً ضعيفاً أضعاف  
أحاديثه وشبههات أو هامية وأقوال مضعفة وكلمات مخرفة كلها من الوهن على طرف  
الثام ومن الفساد بحيث يظهر بطلانها على العوام فضلاً عن الخواص والإعلام السالكين  
لمسالك النقض والإبراه رُميت أن تملك كلام المصنف لقل المقتدر السريفة فكنت  
كمن يريد تناول التزييد فيصير وصمدت مضاهاته فصرحت بخط خطب العشوا  
على غير بصيرة فاضلت العالم الفخرير مع الباع القصيد فوجئت أنت حيدر فنت الحكم  
عن بواضعها وتزلت الحكم عن موافقها حاولت ترجيح الطعن الشنيعة إلى الكرام البدره  
الحازين للكرام الرفيعة فكنت كمن يريد سنن الشمس وإخفاء الشمس ولا تبيها للشمس  
الله الله ما أخفت الموانع يوم النسي وما أخفت بالاحتكام في الكذب والروا  
أما كان وأعطى بظلمك وقادع يقدحك على التردى في المهادي والتماف في الكبر المعاصي  
والمناسبة للصرة الطاهرة والمراعيه لادوى الكرام الفاخرة جردت على رواياتهم سيف  
أسانك التباي واجريت فمضار الرور عليهم موكب الكباي لها فاستعد للجياب فخذ  
اهيتك الحساب يوم لا يجمع لك الخلال ويخذلك لاخوان ويتركك من تبعك  
وحيداً أفريد لا يتجافى منك شديداً يقول ما كان لي عليك من سلع طمان إنما أنت  
خضعت في هذا الخفاض الحالم عليك الخذلان فيعود حصائد السنتك عليك  
وبألا وزخارف بيارك عليك الخال فيضالك تقوم عايك القيامة وترجيح شيل

نفسك بالحق والندامة وتقص بنان الندم وتحييط بك غواشي السدم فتقعد ولو  
 محسوس او ترى اعيالك ومسايعك هباء منثورا لا تحصل من هذه المصنوعات الخرافات  
 على طائل ولا يصل يدك الى موهبة من الله ونائل فتقول ليتني كنت نزايا ولم  
 اخرجوا بالولم اخض في هذه الهماوى المورطة ولم اقع في هذه القبايح المستعظية  
 وهانا اتممت عليك الحجة وبنت لك الحججة وقربت لك البعيد الشاسع واضاءت  
 لك النور واللامع ودلتك على الحق الناصع فعليك ان تترك اطاعة الشيطان  
 ولا تفهمك في المجازفة والعدوان وتقبل على الحق ولا يقان وتوزن الصدق والايان قوله  
 فاقول اما ادعاء ارتداد الخلفاء الخرافة ان اراد ان دلالة حديث الحق على  
 ارتداد الثلاثة عن ظاهر الدين وانما اطهم في ضباب الكفرة المعاندين ممنوعه وهذا  
 هو صريح كلامه فان لك مسلم بلا تكمير كيف لا وقد اثبت ذلك المصنف التحرير وغيره  
 من الاعلام المشاهير كما اقرب به الخطاب الجبل ونقله في المسلك الاول ولكن ذلك  
 لا يضر بالمراد ولا يراهم ما نزل اذ ان المرام تطبيق حديث الحوض على الثلاثة <sup>منهم</sup> <sup>منهم</sup> <sup>منهم</sup>  
 وعسا حسونهم واقتمى نكرهم ولغوهم من اضر ابيهم واتباعهم وانزلهم واشياهم من غير  
 ادعاء لدلالة على كفرهم ومناواتهم صريح الاسلام كما لا يخفى على من تصفح كتب الاعلام  
 فانا لم ندع في وقت من الاوقات ان حديث الحوض بذالك بالنفي او لا ثبات وانما  
 قصارا له الدلالة على استحقاقه للنار وكونهم مومنين عند من بعث رحمة للابرار  
 ونعمة على الكفار والافجار وتبعية اياهم عن جنابه واسماهم بمطابه ورفع ايد اليه <sup>بفتنة</sup>  
 عن شفا عتاهم والمجاهرة بتعذيبهم وتقريرهم وملاهم وتبوت هامة الشنايع العظيمة  
 لهم لا ينافي في القول بارتدادهم عن الاسلام بل يخفى او ضمها الاعلام الكرام وجلة القول  
 ان الارتداد في حديث الحوض وامثاله متطابق غير مخصوص فهو شامل للكفرة الذين  
 نفخوا واليد بهم الترية عن ظاهر الاسلام ايضا فلا منافاة بين عدم دلالة نفس الحديث  
 على كفر مصاديقه وتبوت كفر بعضهم من خارج بدليل كما لا يخفى وان راعى <sup>المتن</sup>  
 الا ليعني والافانيل المودعي ان كفر الخلفاء الثلاثة وارادهم فدية بلا مربية

وكونه نذري فبونه من دليل اخر غير محدث الا من فذلک ممنوع فان كفرهم و  
 ارتدادهم واحكام لا ستره فيه وما اودعه الخاطب لا يباله من البراهين فسياتيک  
 بناها بعد حين ويظهر عليك انها في غاية الفساد والميلاد وغيابة المخاض والعدا  
 او عام ضعيفة وشبهات اغنيها مع ان الكلام في ارتدادهم في هذا الموضع من  
 فنون الكلام وهذا كما نذكر ان تطابق اهل الحق مع اهل الحق غير ممكن  
 ذلك كما لا يخفى على اول الابصار واما البطلان فمن انطباق هذا الحق على كل من يتبعه  
 البطلان فيظهر عليك ان الحق الخاطب هو كذا في اقصى مراتب الاتفاق فلو لم يجر  
 الفالان في القول من غير جواب الفالان في ريبات في ان انطباق برال شقاق ونفاق باي ليست  
 وروايات الحق في مخاطبة رايه في ذكر كره ويزعم خود بان عدم انطباق انجيد في اريشان ثابت كره  
 اصلا ولا لست برزعم او نادر در ايرين فليس باي استنكاف في دران يا فخره ونيانچو افشاره وادعائه  
 باحسن وجود عليه بيان خواهد شد ودر خواه شد كه آيا با استنكاف آن از انطباق باي بر  
 تخيلات و توهمات الخاطب في النظر است وخطي از اقيمت و صحت ندارد قال الفأ ذهل المتوحد  
 النبيل **بسم الله تعالى** في سوانع المسبيل و بر مطالب فقير بجزان اوله و بر اين بشمار  
 قائم است برانكه از بسيار الكفاير و دليل اول انطباق بين قوم من اصحابي است كه در صدر حديث كتاب سليم  
 بن قيس بالي واقع شده و اباي تام دار و از نيکه اصحاب و ت مراد باشد بجز از وصال خالي ميست  
 يا از اصحاب عرف عام كه يار و صاحب بني و نوي را ميگويند مراد باشد يا عرف خاص يعني مشبه مع  
 و بدوي است كه بعضي اول اطلاق اين لفظ بر اهل بيت و است نميست بچه از اهل بيت و شقاق و ارباب  
 عداوت و نفاق بود و در وجه تمسك و محذور خود است مقدس نبوي صلي الله عليه وسلم لم يبا فقتله  
 و انواع كرو حيله و اقسام جعل قبايس براي قتل جناب خير صلي الله عليه وسلم ميست و رسته كه زهر  
 بلابل بزوايات فقرات اماميه و طعام نمر و رانام بكار برود و در غزوه تبوك با خصوص وقت  
 معاودت راه كمال عداوت و عدا و سپرد و بر زبان صدق بر جان سيد افس و جان بار بار ميشدند  
 پس آنها البته از صحبت بني بلكه و نوي نيز محروم باشند و نتيجه بعضي از روايات مشار اليها انفسهم  
 و از ترجمه بكار توهم مكاره را و في ميانهم و تفسير عياشي روايت شده از عبد الله بن كعبه

كذا في تاريخ طبرستان  
 كذا في تاريخ طبرستان





میدانند و غلغلن النار اتفاقاً میکنند چنانچه که شست و شمریت قرصی علم الهادی طایفه نیز با اعتراض  
 مجلسی در حق یقین یون جاوه می پیاید و تصریح بکفر و ارتداد شرعی خلفا و عیاد ابا دینیه و انانکه  
 فی الجمله رعایتی در حق این بزرگان میکنند آخر تناقض و تهافت مقولات شان بهین مادی یکشد چنانچه  
 برناظرین این رساله متخفی نیست و چون منقول شرعی نه است که جماعت معنی مناسب معنی لغوی قرار دهند  
 بلکه البته انخدش از کتاب و سنت و جهت پس منقول شرعی حقیقت شرعی است بهیض صادر از آن امر  
 نتوان گرفت و در صورت معنی ثانی اولی بالمراد خواهد بود و عدم صدق علی المرتضی الذین حر قوا بیت نبوت  
 سید المرسلین و حر فو آیات القرآن المبین و بدو اشعار الدین مسلک الممسک المیس اللیین غیر خلاف علی اهل  
 الحق و یقین کما بیناه و هرگاه بهر دو معنی اصحاب اهل روت صادق نمی آید لا محاله جماعت از صحابه شریفین  
 المتصفین بالاصدات مراد خواهند بود که بر السند امامیه مناقب محامداً آنها علی روس الناس جاری میشود  
 مثل حضرت صدیق امامیه یعنی ابو ذر و برادر بزرگ ایشان یعنی حضرت سلمان محمدی و عمار و حذیفه و  
 ابن مسعود و خنیزه و الشهداءین و عامر بن وائله و سعد بن عباد و حضرت عباس عم اشرف الناس  
 صلی الله علیه و سلم و فرزندان ایشان نه انکسان که باقر مجلسی و مثال و اندیشیده اند اقول مستعیناً  
 بلطف الوب الجلیل این دلیل که جناب مخاطب نبیل از اسرجیل و لائل خود گردانیده مضحکه  
 فسون جیبیان پیش نیست و جهش بجان عدم فهم طالب جناب مصنف بهام احله الله دار السلام  
 و عدم غرض و غرور و حقیقت مرام است عجب که با وصف این همه استکبار و عجب و غیلا اصلاً پیرامون  
 مطلب واضح نمیکرد و بهر چه می خواهد باتباع و مساوس و خیالات بتقریرات ملولیه و عبارات عریضه  
 ریکی می نگارد و توضیح مقام آنست که جناب مصنف در رساله خود این دلیل را بر عدم انطباق حدیث  
 حوض بر کسانیکه اهل سنت او شان را مرتضی دانند اقامت کرده بنای آن برای قصور و ایراد بحث قبل قال  
 بر زعم اهل سنت رنجیه بود معنی چنان حضرت لفظ صاحب را در آیه اذ یقول لصاحبها لا تخزن  
 دلیل روح مستائنش ابو بکر قرار می دهند از جناب مصنف برای الزام شان لفظ صاحب را در و شوق  
 ضر کرده اول یار و صاحب نبی و پیروی دوم معنی مصطلح که موت علی الاسلام را در ان شرط میدانند  
 و بر ظاهر است که اگر نزو سنیه معنی ثانی برای صاحب ثابت می بود و بر آنرا دلیل روح و ثبوت ابو بکر  
 قرار میدادند از جناب مصنف معنای صاحب را در و معنی بنابر مزعم سنیه صحر کرده و عدم



که لفظ اصحابی که در حدیث وارد است ابایی تمام دارد از نگاه اصحاب و دلت مراد باشد چه از دو حال  
 فانی نیست یا از اصحاب عرف عام که یار و صاحب نبی و پیروی را بنیگویند مراد باشد یا شرف خاص  
 یعنی شرف انتمی شرف اول از انچه مثل است بر دشمن یکی یار دینی و دوم مصاحب نبوی پس درین کلام  
 لغت و تشریح است و مراد از آن است که یار دینی و مصاحب نبوی مجموعاً در عرف عام از لفظ اصحاب  
 مراد میباشد بلکه عرف آنست که لفظ صاحب در عرف عام هم بر یار دینی اطلاق می یابد و هم بمعنی مصاحب  
 و پیروی می آید چنانچه بنیگویند که معنی ذات و شمش در کبریاست و غرض ازین بیان آنست که لفظ  
 عین بمعنی هر دو واحد ازین معانی مستقل میشود نه اینکه این معانی مجبوراً ازین لفظ مراد باشند همچنین  
 جناب مصنف بیان کرده که لفظ صاحب در عرف عام هم بمعنی یار دینی است هم بمعنی مصاحب  
 و پیروی یعنی بر هر دو واحد ازین هر دو معنی در عرف عام لفظ صاحب اطلاق میشود تا آنکه صاحب مجموع  
 این هر دو معنی اطلاق پیدا کند پس بر نظام هرست که اصحاب و دلت باین هر دو معنی اصحاب بنیویند که  
 المصنف مطالب مضمونه پس بنا برین اصل شریفی و فنیست برای ابوبکر در اطلاق لفظ صاحب را و از هم نمی آید  
 زیرا که گفتمانی الباب نیست که صحبت و پیروی او ثابت خواهد شد و لا کلام فی غیره بجماله بکمال و روح  
 روشن گردید که اگر کلام جناب مصنف را بجهت حق هم حل کنیم باز هم توهم باطل مخاطب که در مسک  
 اول خود باطل و متزلزل میشود و این تقریر که درین جا برای عدم انطباق حدیث بر اصحاب  
 نوشته وارد کرده نیز لا طائل و مفصل میگردد و زیرا که لفظ اصحابی که در این حدیث وارد است مراد از آن  
 صاحبین نبوی خواهم گرفت و در اطلاق آن بر اصحاب ردت هیچ گونه مضائقه نیست زیرا که شصت  
 و پیروی آن کسی است که صحبت مجالست ظاهری او را حاصل باشد کافر اکان او مسلمان و منافقان او منافقان  
 معاد یا کان او منافق هر سیکه صحبت ظاهری داشته باشد او را مصاحب خواهند گفت پس مصاحب و دلت  
 اصحاب و دلت اصلا منافقات ندارد باینکه ایشان از اهل خلافت و شقاق و از باب عداوت و نفاق  
 بودند و بصمیم قلب شرف حضور بخدمت مقدس نبوی نمی یافتند و انوار کبر و حیل و اقسام جعل و  
 تبلیغ بر اسی قتل جناب سالتاب علی و آله علیهم السلام میساختند حتی که در غر و بنوک با خصوص  
 وقت معاودت راه کمال عداوت و عناد سپردند و بر زبان صدق ترجمان سید الشرف جان علی علیه السلام  
 علیه و آله و سلم بار بار سوا شدند پس ادعای جناب مخاطب که ایشان از صحبت نبی محروم بودند از جهت

کتب و الا عامه  
 ۴۰۰

راست است الا کلام فیه لاحد لیکن این او عالم که بنا برین صحبت دنیوی نیز محروم باشند طرفه  
 مکار به ایست که پیش ازین نظر می ربا بدین ظاهر معنای صحبت دنیوی با این سخن و تخر و تفسیر اند  
 کتیب لغت بکشاید و در اینجا معنای صاحب و لغت دنیا به چینه بعد از تصور فرمایند که آیا  
 معصا حبت دنیوی با صدور این سخن و مجمع می تواند شد یا نه و اگر این معنی از کتیب لغت هم  
 اخلال نپذیرد باید که بعضی از طلبه علوم ادویه و واقفین بحالات لسانیه رجوع آرد و اگر باین  
 که و کاش این عقد غل نشود صبر فرمایند و انالله وانا الیه راجعون مگر خوانند قوله از تفسیر بحار  
 تو هم کابره را دفعی غایم الخ اقول اری قیل این بیان متوجه بود که ناواقفی هست مکار به بنده ام  
 و الا مقام در ادعای انصاف حضرات نشانه بشناس غلام میگرد لیکن الحال مکار به را خود بدستند  
 و بعالم یقین از این نظر من ثابت گردند زیرا که دعوی نه بر دادن اهل رودی که مراد از ان خلاف استند  
 ذکر فرموده در دلیل نه بر خود را بنیدن حضرت عائشه و حضرت جناب سالتاب صلی الله علیه و آله سلم را  
 ذکر می فرمایند و این دلیل را بر دعوی خود منطبق ساخته تو هم مکار به دفع می سازند و اینست که  
 قوله و برین روایت موقوف نیست الخ اقول هرگاه روایت یک ذکر فرموده اند مگر بطریق  
 ناقتاد و باد دعوی کدام مرتب باشند این روایت دیگر که اشعار آن فرموده اند و قریب است باینکه  
 مطلوب سامی خواهد شد چه بر ظاهر است که وفات جناب سرور کائنات صلی الله علیه و آله سلم البسم  
 و ادن عائشه و حفصه با استقامتی صحبت دینی و دنیوی و خلفا علان نیست و هرگز امر او را برائی نبوده  
 از انجائی دلالت ندارد و قوله و در باب رم کردن ناقه آنحضرت صلی الله علیه و آله سلم و کشتن  
 آنجناب وقت معاودت از سفر و آیا عجیبه الخ اقول اری امثال این مضامین تفسیر و یا صادق باشد  
 نزد مخاطب اهل بحالش عجیب و غریب خواهد نمود که کسانی که بنعم انحضرات از امانت خاصین مجبین بودند  
 و باقصی مایه ایمان معارفان ناز بودند از ایشان چگونه قصد قتل جناب سالتاب صلی الله علیه و آله سلم  
 واقع شود لیکن الحق کی ایمان و اخلاص خاصین خلافت قبول میکنند که جناب مخاطب بمقابله  
 شان با اقامت دلیل حرم وضع این روایات بر زبان گفشان می راند و هر کس مخالف مطلوب خود را  
 موضوع دخول و کذب محمول می داند و از قبیل روایات عجیب و حکایات غریبه گمان برد لیکن ختم  
 بران بل دلیل و بران گوش نمیکند قوله و روایات تفسیر امام سنی سکر الخ اقول محض ادعای

لسانی تناقض و تهافت درین روایت و امثال آن اصلا لیاقت اصفا ندارد و هر کس در کتابها تناقض  
 و تهافت در هر کلام می تواند نمود و لیکن از امثال این دعاوی کاری نمیکشاید بلکه در مخالفت انفعال است  
 عند المطالبه العجز عن الاثبات البتة می افزاید بسم الله این روایت را نقل فرماید بدلیل متیقن و تهافت  
 انوان الشیاطین تناقض و تهافت را در ان اثبات نماید و اصلا از تطویل کلام نمیدرشد و خوف ملال  
 و سامت ناظر را پیش نماند و قوله چندی ناظرین از مطالع آن پر آید الخ اقول البتة چندی معتقدین  
 حضرت ثلثه از مطالع این روایات پر آب و قلوب جهان نثاران شان از او را که آن خود نبایب نخواهد بود  
 قوله و انما لک فی الجمله رعایتی در حق این بزرگان میکنند آخر تناقض و تهافت مقولات شان همین است که  
 میکند الخ اقول بیان این تناقض و تهافت و تفصیل دعوی خود ضرورت محض احوال کتب است  
 و دعوی تهافت و تناقض سودی نمی دهد قوله چون منقول شرعی الخ اقول بر مخاطب زم زم است که  
 ثابت فرماید که نزد الحق معنای مصطلح صحابی که موت علی الاسلام شرط آنست ما خود مست از کتاب  
 و سند تا این دلیل تمام شود چه ظاهر است که این معنای لفظ صاحب قوی اولی باطل و باشد که دلیل  
 ثابت گرد که نزد الحق هرگاه لفظ صاحب در کلام شارع بی قرینه صافه مستعمل میشود از ان همین معنی  
 می باشد و قیاد از لفظ صاحب بر اطلاعات شارع همین است و تا وقتی که انمیخی ثابت نمیشود حکم  
 با و نیست اراده انمی از لفظ صاحب جای خویش نیست قوله و عدم صدق علی المرتدین الخ  
 اقول الحمد لله الذی اجرى الحق على لسان الخطاب لم يتين فوصفت ائمتنا انطاعين  
 بسا هم و موفون في الواقع باليقين فانشط المومنين من عقال و انقادهم من ملال  
 و بشهم بالسرد و انقضهم بالحبور فو قال الله من الشهد و حفظه من فأت الدهور  
 و وفقه لما يجه و يرضاه من القرب و المحضود و عصه فيما بعد من الاقحام في مناد  
 اهل البيت الطاهرين المصطفين للمساكين الغفور عليهم صلوات الله و سلامه  
 ما و صف طوف بهتور و حضو بهتور و نرحو انشاء الله ان يعتقد الفاضل  
 النبيل بذلك بالجنان بعد ان ملاحظ ما حروته كما اجر الا على اللسان فينتفق له  
 خالدي لا يهاك و ينقلب من شللك الشيطان و يتكلم عن التهافت في النيران  
 و يفتاد لم رضات الرحمن و الله الهادي و هو المستعان قال الفاضل

اما توحید لتبیل هذا الله تعالى الى سواع المسبیل دلیل دوم آنکه قصه  
 از نقل یارب اصحابی مره او مرتین در حدیث بشیر و نذر شفاعت و ربای محمد و سیدین از ان وارد  
 گیرست که اعتراف علماء هم سنی المولود الخیر و این چه عداوت و عناد با اهل بیت است  
 که معاذ الله از جناب رسول رب ابد و داد خواهد شد که برای خاصه بین و مخالفین که پاره و صفت آنها  
 بر اصول موضوعه امامیه بقول آمد و پاره دیگر حکم اشتر ضروری بر زبان خاصه تفویض خواهد یافت  
 شفاعت و سفارش فراتر و خواهند که این چنین قوم که اصل شریعت از دست آنها بر و یارست  
 منقرض است شیعه تراب شد در زرخ زود و خدا را از کلمات باید کرد که آنها پرستگار شریعت  
 مرتضی و ملا مجلسی و دیگر اکابر امامیه کی محل شفاعت بوده اند و این نیز از کلمات است که از طرف  
 آنکه در حکایت قرآنی ارشاد شده که از نشان پیغمبر و موسنین پس از نبوت است که برای اهل کفر شفاعت  
 بر خیزد و بعد از وفات بر آنکه آنها از اصحاب نبی اند و دست بدایین دست اندازی آورند اگر چه آنها  
 قرابت قریبه داشته باشند و جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم درباره شفاعت این قوم شمشیر ذیل فرمود  
 و امر انی را ان بار بالقاء ای ایشان در جهنم گماشته اند و الله تعالی بود فوق ذوی القریه خویش را  
 فراموش نماید بار خدا یا مگر گویند که جناب در شفاعت آن قوم التباسی کنیم و داد کیانی این ارجح است  
 محض بر یک کس واهی و ناشی از غفلت و خود را بیست بلکه خاکستر شفاعت بر سر خود میچکاند خون  
 انما دمه ریختن است نه اندانی که قرآن مجید بر ان ناطق است که اهل اعراف هر یک را از موسنین  
 و کافرون بعلامات ایمان و کفر از بیاض و سواد و جوه خواهند شناخت حیث حکم الله تعالی  
 ویدد علی الاعراف رجال یعرفون کلابهم هم و نادوا اصحاب الجنة ان سلام علیکم که  
 ای شما خدو ها و هم دیگر و این و محال عقلی نقیض است که جناب سید المرسلین و ائمه باه افشده و بر  
 تقدیر یکبار معرفت و نذر از در ظاهر سید النبیین باشد باز هم قوت دلیل بر ربای خویش نیست  
 کما لا یخفی و اینها اینهم احتمال فساد الفاظ حدیث سلیم بن قیس علی نیست که التباس بدو  
 آمده چه بدالت صریح از ان معلوم شد که این شفاعت بعد از معرفت هر گز خواهد بود و کما فرمود  
 سیطل بن خیال قام حدیثی دیگر است که خود سلیم بن قیس از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت  
 کرده که جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم بعد از آنکه مسرعه و اجماع و لغارت شیعه او را کجاست

استحضار امام جعفری  
 ۲۰۹

استحقاق امام جعفر صادق

نموده فرمود یا علی شنیده که حق تعالی در قرآن مجید فرمود که ان الذین کفرو امن اهل الکتاب  
والمشرکین فی نار جهنم خالدین فیها اولئک هم شر البریه گفت بلی یا رسول الله صلی الله  
علیه وسلم حضرت فرمود که ایشان یهودان و بنو امیه اتباع ایشان و دشمنان شیعیان و دشمنان شیعیان و دشمنان  
مبعوث میشوند در روز قیامت گرسنه تشنه بار و سیاه و شقاوت و قسوت و عذاب شدیدی بر ایشان  
علی لسان المجلسی اکنون خیال التباس اشتباه برای احدی از موثنین هم معنی نه داشته باشد چه بای  
نص خاتم رسالت و غیر بیطلالات و مگذارت این هم روایتی آخر است که علی بن ابی اسیم در تفسیر خویش  
آورده و در ذیل تفسیر است که یکم یوم تبیض وجوه و تشود وجوه نقل کرده و گفته فانه حدثنی  
ابی عن صفوان بن یعی عن ابی الجارود عن عمران بن هاشم عن مالک بن حمزه  
عن ابی ذر قال لما نزلت هذه الاية یوم تبیض وجوه و تشود وجوه قال رسول الله  
صلی الله علیه و الله و سلم یرد علی من یوم القيمة علی خمس رایات فرایة مع عجل هذه  
الامة فاسألهم ما فعلتم بالثقلین من بعدی فیقولون اما اکبر فخرناک و بنیناک  
و راع ظهورنا و اما الاصغر فعا دیناک و ابغضناک و ظلمناک و فاقول رد و الی  
انما ظلمناک مظهرین مسوده وجوهکم ثم یرد علی رایة فرعون هذه الامة فاقول  
لهم ما فعلتم بالثقلین من بعدی فیقولون اما اکبر فخرناک و بنیناک و راعناک  
و اما الاصغر فعا دیناک الی اخرها بلفظه یعنی ابو ذر رضی الله عنه میگوید که چون آیة کریمه  
یوم تبیض وجوه و تشود وجوه نازل شد جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم در تفسیرش فرمود  
که دار و خواهد شد بر من است من در روز قیامت همراه پنج رایت نشان اول است که رسالت من است و  
خاتم رسیده که بعد از من بالثقلین معالک گردید خواهند گفت که اگر ثقلین را که قرآن مجید بود و تحریف  
کردیم و پس رایت انداختیم و کوچک را که اهل بیت بودند دشمن و اشتیم و مورد انواع ظلم و جفا  
ساختیم پس من فرمایم گفت که بروید بسوی دوزخ در حالیکه تشنه و سیاه و با شیب باز رایت فرعون  
این است خواهد رسید و همین کلمات در میان خواهد آمد الی اخره بیان ابی الجارود و الملقب علی  
لسان الصادقین بلقب بعض الشیاطین و انجیریت در امتناع شفاعت نیز جاریست چه مراد  
از ان معلوم شد که جناب سرور عالم صلی الله علیه و سلم ایشانرا از جوش کوشش خواهند فرمود

فرمود بسوی دوزخ روانه خواهد نمود و درین باب احادیث بسیار از پیشین او نیست و اینست که در باب  
 مجاسی و حق الیقین از امام صادق علیه السلام از حضرت امیر المؤمنین کج در روز قیامت من با حضرت  
 رسول خدا صلی الله علیه و سلم خواهم بود بر سینه که ما و او می کنیم از حوض که فرد دشمنان خود را و نیز درین  
 کتاب وارد کرده است که است که در پیشین نازل شده بود که یا محمد یا علی القینا فی جهنم کل  
 کفار عنید و ازین باب است حدیثی که در کامل از زیارة از امام صادق علیه السلام روایت قال  
 لما اسرعت بالنبی صلی الله علیه و سلم قیل له ان الله عنیرک فی ثلاث فیظن کیف صبرک  
 قال سلام لامرک ولا قوة لی علی الصبر الا بک فما هن قیل ولهن الجوع والاشقة علی نفسک علی  
 اهلک لاهل الحاحیه قال قبلت یا رب رضیت و سلمت منك التوفیق والصبر و اما  
 الثانية فالتکذیب الخوف الشدید و بذلک و محبتک فی و محاربة اهل الکفر  
 بک و نفسک و الصبر علی ما یصیبک منهم الا ذی و من اهل النفاق و الا لیر  
 فی الحرب و البحر قال یا رب قبلت و رضیت و سلمت و منك التوفیق و الصبر و اما  
 الثالثة فمما یلقی هلبتک من بعدک من القتل ما اخو فیلقی من امتک الشتم و التضییق  
 و التوجیر و الحرمان الجهد الظلم و اخر ذلک القتل فقال یا رب سلمت و قبلت و منك  
 التوفیق و اما انتبتک فتظلم و تحرق و یؤخذ حقها غصبا الذی تجعله لها و تضرب و هی  
 حامل و یدخل علی جیمها و منزلها بغير اذن ثم یسها هو ان و ذل ثم لا یجد ما نفا  
 و یطرح ما فی بطنها من الضرب و تموت من ذلک الضرب قلت انا الله و انا الیه  
 راجعون الی ان قال اما انتبتک فانی اوقفها عند عرشی فیقال لها ان الله قد حکمک  
 فی خلقه فمن ظلمک و ظلم ولدک و حکم فیہ بما احببت فانی اجیز حکمک فیهم  
 فینهد العرض فاذا و قفت من ظلمها امرت الی النار فیقول الظالم و احسرتا علی ما  
 فرطت فی جنب الله و یقنی اکثره و بعض الظالم علی یدایه یا لیتنی اتخذت مع  
 الرسول سبیلا یا و یاتی لیتنی لم اتخذ فلانا خلیلا و ازین روایت ما سند آفتاب  
 نصف النهار یوید او اشکاشک که جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم را چون در شب خارج تر بانی  
 زاندا الوصف دست و او پیران وقت از غضب خافست و محرومی جناب لایت و ظلم و جبر

استقصاء الامم جلد اول



وحق آن استحقاق است که شکر شدن در راه خدا و محرومی فاطمه زهرا و توفیق شدن فدک و مایه خلق  
 بهما و ضربات تازیانه و سخط شدن محسن موت اجتناب بجهت این ساحت پیران زمانه بتفصیل تمام  
 خبر داده و خواهی یافتند آنچه در پیش طویل لذیل آنست که جناب اقدس صریحاً بهمان شایسته فرمود  
 که در روز قیامت خاقان حینت را نزد یک شش عظیم کمال عزت و تعظیم جاد هم و در حق ظالمین  
 غاصبین حقوق او را حکم صادر و اختیار کلی بدست او سپارم پس او بجز و معمولی اختیار حکم فرماید که آنها  
 زودتر بدوزخ اندازید و باصحاب سحر طعن سازید آنوقت ظالمین غاصبین کلمات حسرت  
 افسوس بر زبان آرند و دست پاکم کنند و دست بد اسن الحاح زنند و ابو بکر صدیق بر طبق  
 روایت ابله منسرتن شیوه کوید چه خوش بودی که من عمر را تحلیل خود نکند اندیدی و مصیبت  
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم را اختیار کردی مالی بجز دست اولیای شریف مرتضی و ملا علی قاری حضرت  
 مولف و اصحاب و التماس است که شفاعت خلفای ثلاثه و انصار و اعدای ایشان بلفظ یارب  
 اصحابی اصحابی قبل از حکم جناب سیده خواهد بود یا بعد از آن بر تقدیر بعد از صریح مناقضت  
 و مخالفت جناب فضل انبیا با فاطمه زهرا است بلکه حکم فدای تعالی زیرا که او تغلبین و ظالمین را بگوید  
 بچشم بکشد و جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم از آن مذهب بجات می بخشد و بر تقدیر اول چون معارض بود  
 که حق تعالی در باره خلفا فاطمه زهرا و علم ازلی خویش حکم ساخته و معامله غاصبین نموده است  
 بطور او گذارشته و او لا محاله بر طبق اخبار الهی که قطعا و یقیناً خس فاشاک در روح خردان  
 مدخل نیست حکم بدخول ایشان در دوزخ خواهد فرمود پس مناقضت و مخالفت از یاد نه  
 لازم آمد مگر قائل شوند که جناب شفیع غنیمت گو در دنیا و هیچ مقامی در دوزخ نموده و انبیا را بهر او  
 منزه بوده که بجز قیامت که جناب ماده هوالاتی کلمه از میان بر خیزد و اشعه و اشرفیت الارض  
 بنور رب الهی را از زمین و آسمان طاهرین خصوصاً انبیا و مرسلین پیاسید النبیین کمال نورانیست  
 و دنیا بر انگیزد و علم هر یک را کمال عروج رساند و اشیا و مخفی را مثل ملائکه در اوج مانند محسوسات  
 و نبوی گرداند اینهمه علوم و اخبار از زمین شریف رحمة الله المین افتاده باشد و اینهمه ضح هم  
 و احتمال اینهمه و از الهی تو انگر و بار خدا یا اگر حکایت قبول قیامت را از زانیت انظار  
 و احتمال حواس در میان آرند و تقصیری و ربائی خویش را از آفات و مصائب بیرون بمان

استقصای احوال ائمه و اصحاب  
 ۴۱۲

اینجا شکر بکرم الخیرین پیشبش کل خیشش منحصر در صورت پندار لیکن اکثرین ظلالین شکرانه نعمت حفظ  
 قرآن مجید آیات صحیفه آسمانی لطیفه جاویدانی را در بر روی حضرات اامیه گو معتقد آن از دل نباشند تلاوت  
 خواهم نمود که ان الذین سبقوا لهم مننا الحسنی اولئک عنها مبدون لا یسعدون  
 حسیسها و هم فیها اشتهت انفسهم خالون لا یجزیهم القرع الا کبر و تنلقهم السلاکة  
 هذا یومکم الذی کنتم توعدون خصوص حضرت مصطفی و رب العالمین پیامبر و تنلیک بر خیر  
 کوثر باشند و است نمود از شتر شش سیراب زراپند از هول قیامت زحرف زلزله ساعت و رین  
 اوان چه نام توان برو نمود با شترین الا و اام الفاسدة و الحقوات و الکاسده و انشاء الله تعالی  
 روایات دیگر در ذیل دلیل چهارم میباید رقم خواهر پذیرفت اقول مستحیینا باطله  
 الرب الجمیل این دلیل علی که مخاطب نیل باین تطویل ذکر نموده نموده از بیاضب معقولات  
 و شئون از سخافت ثمرات است و محصل آن با این همه سهاب و املنا بجهان یکشده شدفا  
 و رقی ظالمین و ضاصبین و کفره معانین ظالمین و فسقه جائزین مرتدین ناجاز است پس شفا  
 ثامنه از حدیث حوض مرادنی توانند شد و سخافت و دهن این تنلیک ناچنانست که بیاقت توجه  
 برشته باشد لیکن پیاس خاطر مبارک مخاطب که مباد از ترک کلام بران خاطرش رنج شود و حکم  
 ضرورت کلام بران کرده می آید پس باید دانست که شفا علی که بعد و ران و رقی ظالمین و ضاصبین  
 مستحیل است و وقوع آن و باره ایشان ستمی از جواز ندارد و همان شفاعت مرحوم الاجا شفا  
 که غرض از ان در واقع تخلیص مشفق له باشد از عذاب و نکال و القاداد از عذاب و دبال و در و در  
 چنین شفاعت و رقی این مرتدین از حدیث حوض غایت است بلکه شفا علی که جناب رسالت آید  
 علی الله علیه و آله و سلم در باره این اصحاب خواهند فرمود غرض از ان تفقین و اظهار شفاعت اهل  
 این قوم مورد اید خواهد بود که حق تعالی در جواب انتخاب اظهار روت و احداث ایشان فراید و مباح  
 افعال و شنائع افعال ایشان بر اهل عشر و حاضران عرض اکبر نما هر نماید تا همه با بر خیش سریت  
 دعای بصیرت ایشان واقع و مطلع گردند و در سه براسه اینها در نظر معتقدین ایشان  
 باقی نماند پس ازین تفسیر تفقین و شفاعت و تعبیر تقریر تطبیع است و در ابراس  
 شفاعت و علم و قدرت و برودیم ادا میش رسول یزدانی و متصفهین آیات قرآنی مخفی نیست



که بسیار است که انبیا و اوصیا علیهم السلام با وصفت آنکه بر امور و انقیاد و تقاضای کما هی اطلاع دارند و بعضی بعضی  
 مصالح و حکم و منافع و مقاصد چنان امور ظاهر کنند که ظاهر بر ایشان را اشتباهی روی دهد که شاید ایشان  
 بر امر واقعی اطلاع ندارند چنانچه حضرت موسی علیه السلام سوال رویت حق تعالی با وصف علم بتنا  
 و استحقاق آن از تعالی شانه کرده و وحش همین بود که حضرت موسی علیه السلام خود مسته که  
 حقیقتا در جواب استعمال آن بیان فرمایند همه با عدم جو از آن از ارشاد پروردگار بداند  
 چنانچه سید مرتضی رضی الله عنه و رضاه و جعل اعلی علیین شواهد در تنزیه الانبیا در جواب آیه  
 ولما جاء موسى لميقاتنا وكلمه ربه قال رب انظر اليك فانه قد اذني صا  
 اجيب به عن هذا الآية ان يكون موسى عليه السلام لم يسأل الله تعالى ان يريه نفسه و غلب في ظنه ان  
 سألها لقومه فقد روي ان قومه طلبوا ان لا يريه فاجابهم بان الرويه لا يجوز عليه  
 تعالى فليجوابه و انما عليه في ان يسأل الله تعالى ان يريهم نفسه و غلب في ظنه ان  
 الجواب اذا ورد من جهة حلت عاقبت كان احسن للشبهة و انفي لها و اختار  
 السبعين الذين حضروا الميقات ليكون المسألة مضمومة فيعرضوا ما يريد من الجواب فباله  
 عليه السلام على ما نطق به القرائن و اجيب بما يدل على ان الرويه لا يجوز عليه  
 عن رجل انتهى پس چنانکه حضرت موسی علیه السلام با وصف علم باستعماله رویت و عدم جو از آن  
 بر حق تعالی سوال ان از حق تعالی بمصلحت اظهار و استعمال رویت و شناخت تجویز آن بر قوم خود  
 فرموده همچنین جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله وسلم شفاعت این امحایب سوال تخلص  
 از عذاب بمصلحت اظهار استحال نجات شان و ظهور شناع حال الله و فضل حق تعالی فرموده و همچنین  
 از جانب حق تعالی بعضی امور بنحوی انبیا صاوری شود که بظاهر موسی غیر واقع باشد و بعضی  
 بعضی مصالح و حکم چنانچه هرگاه حضرت ابراهیم علیه السلام سوال احیای موتی از جناب ایزدی  
 نمود خطاب رسید که ادم تو من و این خطاب متضمن استفسار و استفهام از عدم ایمان آنجناب است  
 که بظاهر شمرست بآنکه العیاذ بالله حق تعالی ایمان آنحضرت را نمی دانست یا آنکه آن فرموده حال آنکه  
 آنحضرت افضل اهل بیان و حق سبحانه تعالی عالم تر بحال آنجناب بود لیکن غرض ازین استفسار  
 همین بود که حضرت ابراهیم علیه السلام در جواب آن بگوید و غرض خود از سوال احیای موتی

استقصاء الاقسام بطرفانی

بیست و پنج را که برای مزید ایمان و مشایقه قدرت کامله از دینان این سوال فرموده پس ساسین  
 غرض آنجناب را بداند چنانچه مفسرین برین نکته تنبیه فرموده اند همیشه در تفسیر خود گفته  
 قال له ذلك وقد علم انه اعقوب الناس في الايمان ايحيى بها اجاب وحيه  
 الله له ثم عرض له اني ليس كغزاة من قشرين كراعه لا برزكات ووقائق ومصلح الملائكة نرايد  
 توهم كنسند كه الحيا و با مشرب اباحيت از ايمان حضرت ابراهيم اطلاق نداشتند كه بنين  
 استفسار كرد و لكن واقفان رموز و نكات اين مصداقت ظاهر مي بينند و بگويد كه بنين توهم  
 و ابهي كنند استنباط ميكنند و سفره مي نمايند بنين تا واقفان بجهت و انزيه سندن بمصداقت اين  
 شفا صحت جناب سلامت آب ملى الله عليه و آله و سلم در حق اين اصحاب تعبير ميكنند بگويد شل  
 منى طيب بيل ايرادات و اعتراضات مخيفه بگويد مخالفت و مخالفت حضرت زحل و اهل حق  
 عليه و آله و سلم با جناب احديت اثبات ميسازد لكن ارباب بهيرت آنرا متحكم صديان مي دانند  
 و قابل التفات نمي گزند و براسه تقريب و تسهيل اين مرام بر افهام بشي هم ذكر كنيم چنانچه  
 آنكه ملك و شاهي عظيم ايشان جليل المرتبه باشد و او را وزير رسد باشد بفضائل حميده و مناقيب  
 جليل و كمال رافت و عطف و بر عايد و براسه صوف و با صلاح و پرورش احوال آنها و فكر تحقيقي  
 و انقادشان از هر عيب و فساد مشغوف و اين وزير مقرب از اى بادشاه براسه و او را صلاح  
 احوال جمعي از عايد بگلي بفرستد و او را بخارسيده مدته رعل اقامت اندازد و ايشان را انواع  
 چل مصائب نو ايشان بكشد و اين ايام و مقامات اكلام سلامت كند و براه حق آرد و بچند از ايشان  
 طبع اسوال و نيه بجايب او گويده و ملاوده استسلام و انشال او و بگرون اندازند و مصائب او  
 تبارساند و بعد مدته اين وزير مقرب بكم بادشاه بعينه از دريست خود را خليفه و جانشين  
 كرده و مخدومت بادشاه روانه شود و مصايب و تاكيدات بليغه در مخالفت حقوق تاهي و دريست  
 و با انحصار در انشال او و اموال او خليفه خود نمايد و بعد رسيدن او بخبر بادشاه  
 مال از ايشان آن مصاحبين طامعين كه طمع اسوال استسلام او را تقيا و او  
 يار كرده بودند جمعي را همسرا خود كرده و انواع ظلم و تعدى و جور و جفا فرمود  
 باز بپند و حق خليفه او غصب كرده بپاس او نشيند و اين وزير را از ... م از اين

۵۱  
 استنباط از اين كلام

امور قبل از صدور آن و هم بعد از آن اطلاع حاصل شود و جمعی کثیر ازین قوم که از مصاحبین و یارانین  
در یزد و کسانیکه بپوشان آید معتقد حقیقت افعال این ظالمین شوند و برای خلیفه او که برحق  
بود نظر ندارند و بعد از قوی این حوادث همه اینها از ظالمین و مظلومین و معتقدین ظالمین و بدوی  
با دشاه حاضر شوند و باد شاه بجهت اطلاع بظلم و ستم ایشان حکم تبعذیب و تکلیف ظالمین و بیاع  
شان نماید و در صورت اگر این وزیر که بقایت اطلاق و کرم و زلفت و عطوفت بر سائر رعایا  
موصوف بوده با وصف ظلم و ظلم و جفا و احداث این ظالمین بخرض اینکه محبت او تمام شود و  
لطیفی و در سواست و دشمنای افعال و نتائج اعمال این قوم بر حاضرین درگاه سلطانی و این  
همه معا و این معتقدین ظالمین که جمعی کثیر و جمعی غفیر باشند شفاعت کند باین طور بگوید که ای  
با دشاه اینها مصاحبین اند و مقصدش این باشد که با دشاه در جواب شفاعت اظهار  
حور و ظلم این ستمکاران فراید تا بر همه کس وجه تبعذیب و تکلیف ایشان ظاهر شود و بمال ترشیه محبت  
در سوا شوند و این شفاعت اصلا کسی استبعاد نخواهد کرد و نخواهد گفت که چرا این وزیر با و صغیر میاید  
که اینها هرگز برای نخواهند یافت و از او حتی سلطان تبعذیب ایشان متعلق شده شفاعت کرده  
و هرگز کسی از عقل این را نخواهد پذیرد و میگوید که اصلا متقاعد و مصالحه و ارباب  
دانش نمی نهد با بخل کمال و وضع ثابت شد که شفاعتیکه در راه این اصحاب واقع خواهد شد اصلا  
منافات ندارد با اینکه ایشان ظالمین و غاصبین حقوق اهل بیت طاهرین علیهم السلام بودند  
چه اگر شفاعت واقع می بود البته تو هم این معنی بخایش میداشت و هرگاه بنی باشد بر مصاحبین  
و غرض تفضیح و تذلیل و اظهار احداث و از داد ایشان پس هرگز و توجع چنین شفاعت و رخص  
این ظالمین و غاصبین استبعادی ندارد پس نهایت غریب است که فاضل مخاطب  
با وصف او عاقل این همه طول باع و وقت نظر و مهارت و رفون مناظره و طعن و تشنیع  
بر اعلام کرام بایالات و اوام چنین نکته صریح نفی شده استغراب و استغراب خارج از حد آزار نهاد  
کلمات نازیبا که از جهالت شناسش پس بعید است بر زبان آورده و از تفتیح طرق حدیث  
تا امید بکه تعیین این احتمال که در حمل شفاعت بر مصلحت از آزار از داد و احداث این قوم  
خاصه زنده و اضم می شود و هیچ خود روایت کرده حدیثی از انس بن عبد الاعلی علیه السلام

احضرتنا عبد الله بن هبيل خبرني عمه وهو ابن الخویشات بكير احد ثمة عن انفسهم  
 بن عباس لها شقی عن عبد الله بن رافع مولى ام سلمه عن ام سلمه زوج النبی (ص)  
 قالت كنت اسمع الناس یذکرون الحوض ولم اسمع ذلک من رسول الله (ص)  
 علیه وسلم فلما كان یوما من ذلک والجاریه فتخطی فسمعت رسول الله (ص) الله  
 علیه وسلم یقول ایها الناس فقلت للجاریه استأخری عنی قالت انما انا امرأه الرجال  
 ولم یذکر النساء فقلت انی من الناس فقال رسول الله (ص) الله علیه وسلم  
 انی لک حوض علی الحوض فایای لایا تبین احدکم فیداب عنی كما یداب  
 البعیر الغزال فاقول فبیر هذا فیتالی انک لا تدری ما اسألك انما البعیر له  
 فاقول سمعت اربین روايت ظاهره است که جناب رسالت آپ علی الله علیه وآله وسلم سوال از  
 وجه را ندان این صحابه فرموده و ظاهره است که این سوال محمول بر سوال تحقیقی نیست بلکه محمول  
 بر مسامحه اظهار احوال است و از این قوم بدو و بعد اول آنکه هرگاه از این مردم و سوت ایشان بکنیم  
 واقع شود احتمال خطا را در آن گنجایش نیست که با هر چه در کار واقع خواهد شد پس با وضعت  
 اینجا آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم سوال از وجه و بیه ایشان فرموده است و در آن غیر از تفصیح  
 و تنبیه بیشتر ایشان فرموده دوم آنکه از نفس اینحضرت اطلاق سرور کائنات علیه وآله آلاف التحیات  
 بر علت ذوب و طریقه ثابته و جواب سوال آنجناب بر آنجناب قبل از سوال کشود شده و با وضعت  
 علم با مرئی سوال از آن حضرت و لغو محض است پس لا بد این سوال سوال تحقیقی نباشد بلکه محمول  
 باشد بر مسامحه و آن نیست مگر اظهار احوال و احداث این قوم و هرگاه و اشیاء شد که جناب رسالت  
 صلی الله علیه وآله وسلم کشف حال این قوم و اظهار احوال را بدو احداث نشان میخواست پس بلا شبهه  
 گفتن آنحضرت لفظ اصحابی اصحابی در حق اینها که در دیگر طرق اینحضرت بجای آن گفته اند و در  
 شده نیز محمول بر همین تحمل خواهد شد و چنانچه این است تمام و سوال مقصود آن بود که از او  
 احداث این قوم بر اهل محشر واضح گردد و وجه قول ایشان از این جهت بود و ایشان از این جهت  
 همچنین گفتن اصحابی اصحابی در حق این قوم و شفاعت ایشان هم بر همین معنی و اول باشد در اینجا  
 روایات است و پیوسته بیاورد آنکه در رفع سبب ما و در شفاعت سبب اصحاب را بیاورد و تا طمأنینه

۱۶۱

منصفه لا وليه ببيت افرات في الرين معمودي وجوابه المعتبرين على ما في عقد الكمال الشيخ عبد القادر  
 عبيدروس نقل بكترا خبر في الشيخ الامام العلامة المحقق شيخ المالكية في زمنها شهاب الدين  
 احمد بن يوسف القسطنطيني المخر في نزول المومنين الشريفيين في بكار رقة بالمدينة سنة  
 النبوية سنة خمس مائة وثمانين وثمانمائة ان بعض مشايخه الاثبات ممن يثبت بلادية  
 ان شخصا من اعيان المشاركة عزم على الترجه من بلاده الى الحج قال فاجده الى  
 شخص من اهل الثروة مبلغا اخلته قال انه مائة دينار وقال له اذا وصلت الى  
 المدينة النبوية فاسأل عن شخص من الاشراف يكون صحيح النسب فتدفع اليه  
 ذلك عسلي يكون لي بذلك وصلة بيده صلى الله عليه وسلم قال فاسأله عن  
 اليهم ذلك المخر في اخبر ان قد تم المدينة رسال عن اشراف فقبل ان نسبهم  
 صحيح غير انهم من الشيعة الذين يسبون قال فكرهت دفع ذلك لاحد منهم قال  
 ثم جلس الى واحد منهم وقال جلست اليه فسألت عن مذهبه فقال شيخي  
 فقلت له لو كنت من اهل السنة لدفعت اليك مبلغا عندى قال فشكى فافقه  
 وبشدة كآبة يسألني شيئا منه فقلت له لا سبيل الى ان اعطيك شيئا منه  
 فذهب عني قال ولما تمت ذلك اليه رايت ان التيامة قامت والناس  
 يجوزون على المراط فاردت ان اجوز فامرت فاطمة رضي الله عنها بمنعني  
 فصرخت استغثت فلا احد مني فاشكيت اقبل رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 فاستغثت به وقلت يا رسول الله فاطمة تمنعني الجواز على المراط فالتفت  
 اليها صلى الله عليه وسلم وقال لم تمنعت هذا فقالت لانه منع ولدي رزقه قال  
 فالتفت وقال فقلت انك تمنعت ولدي رزقه فقلت والله يا رسول الله ما  
 تمنعت الا انه يسب الشيعين رضي الله عنهما فالتفت فاطمة رضي الله عنها الى الشيعين  
 وقالت لهما اني اخذت من ولدي بذلك فقالا بل سألنا لا بذلك قال فالتفت  
 الى وقالت فها اذ خلص بين ولدي وبين الشيعين فالتفت فريعا فخذت المبلغ  
 وبعثت به الى ذلك الشريفة فدفعت له الخ اول خطه من روايت طاهرست

في نسخة  
 في نسخة  
 في نسخة

في نسخة  
 في نسخة

که جناب سرور کائنات علیه السلام التبیان در حق این سنی مستحق ل رسول و نافع رزق آن سید مجتهد  
 قبول ارشاد کرد که چرا منع میکنی این را یعنی اگر در مراد و حالا که آنحضرت مجتهد است که در استحقاق  
 جو از ندارد و نجات او معنی از جو از آنکه او مجتهد اولاد حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را با وصیت  
 شدت احتیاج و ظهور فقر و فاقه و طلب سوال منع از زنی که حق او بوده بافتنای اثبات نمیشود  
 بود و شوق علم جناب رسالت تأیید علی علیه السلام با نیکی اولاد بمقتضای احادیث تفریق مال  
 بر آنجا که تحقیق است چنانچه تفریق تفصیل مبین میشود و ثانیاً از بیعت هم واضح است زیرا که از آن  
 ظاهر است که حضرت فاطمه زهرا صوات شریفه علیها السلام بین شیخ و طایع حاصل بوده و البتة به این نیست  
 که بر این امر حضرت فاطمه علیها السلام صلح شود و جناب سرور کائنات علیه السلام التبیان را بر این طایع  
 نشود و هرگاه آنحضرت با وصیت علم باز که این تا کس استحقاق از بر مراد دارد و خطاب حضرت فاطمه  
 علیه السلام گفتیم من بعد من بعد از این ارشاد دیگر برای دیگر حضرت فاطمه علیها السلام و جواب  
 این عرض کنده آنچه عرض نمود و ثناعت فعل و وجه منع این تا کس از جو از صراط ظاهر گردید و الا پیش  
 بر این حضرت لازم خواهد آمد که با وصیت علم کمال او و کسب منع سوال از آن فرمود و چون واضح شود  
 که در گفتن جناب رسالت تأیید علی علیه السلام و سلم منع است نه از غرض تفهیم این شخص بود و متبادر  
 و گفتن آنجناب لفظاً صحابی صحابی و حق شایسته و از این که پیش از کلام منع است نه نیست بجهت  
 این عمل متین و تحقیق زین که بعضی عرض آمد با و صغیر و در نهایت ظهور و موضوع و موضوعات  
 و احادیث است و در هیچ مقل است و او آن بعد از آن که در نهایت بی نهایت بر در و کمال  
 آن از فاطمه علیها السلام کبار سنیان هم پیدا میشود و مگر این که علامه ابوالبرکات القزازی امام باقی  
 و مرآت الجنان برج او می فرماید ابو العباس القزازی علی بن محمد بن علی بن محمد بن ابی طالب  
 نزیل اسکندریه کان من کبار الاثمة و هم من المفسرین و من سادات و ائمة و هم من المفسرین  
 و صنف کتاب الفهم فی شرح مختصر مسلم و تفریق الدین الفاسی و کتاب المقادیر الثمین  
 تأیید بلد الایین و ترجمه محمد بن عمر بن یوسف بن عمر بن محمد بن ابی عبد الله القزازی  
 الفقیه المالکی المقری گفته و درم ثلاثه قرطبیون علماء عامه و بینه و ان کوس و  
 بعضی هم تأخر عنهم و هم ابو العباس احمد بن علی القزازی صاحب الفهم المتوفی

۱۹  
 در این کتاب



فی ذی القعدة سنة ست وخمسين ستمائة شمس النبوة زینب بنت عبد السلام  
 بالاجازة وشرحهم شرح صحیح مسلم وشرح حدیث صلوة جناب رسالت آیه علی ابشر علیه وآله وسلم  
 یعبد الله بن ابی مسلول گفته و قوله علیه السلام انی خیر من مشکلی مع قوله تعالی ما کان  
 للنبی والذین امنوا ان یتستغفروا اللهم شکین ولو کانوا اولی قریب الایة وقد تقدم  
 ان الایة نزلت بعد موت ابی طالب حین قال علیه السلام والله لا استغفرون لك  
 ما لم انه عنک وهذا یفهم منه النهی عن الاستغفار لمن مات کافرا وهو  
 مقتدم علی الایة التي فہم منها التخییر والجواب عن الاشکال ان المنہی عنه  
 فی هذه الایة استغفار من وجوب الاجابة حتى یکون مقصودا بتحلیل المغفول لهم  
 کما دقل بآی طالب فانه انما استغفر له کما استغفر ابراهیم لابیه علی جهة  
 ان یتعبد بهما الله فیغفر لهما ولعلهما و فی هذا الاستغفار استاذن النبی صلی الله  
 علیه وسلم ربہ فی ان یأذن له فیه لانه فلام یؤذن له فیه فهذا النوع هو  
 الذی تناوله منعم الله تعالی و نهیه و اما الاستغفار لاولئک المنافقین الذین  
 خیر فیه استغفار لسانی عام النبی صلی الله علیه وسلم انه لا یقیم ولا ینفع وغایتہ  
 لو وقع تطیب قلوب بعض الاحیاء من قرا بات المستغفر لهم فانفصل المنہی  
 عنه من الخیر فیه و ارتفع الاشکال والحمد لله انتهى نقلا عن نسخة کتب  
 علیها قبول علی اصل علیہ خط الشیخ المصنف ازین عبارت چنانچه می بینی صحت  
 واضح است کہ استغفار بر دو قسم است یکی استغفار من وجوب الاجابة کہ مقصود از ان تحصیل مغفرت  
 برای مستغفر باشد و ازین نوع استغفار در حق منافقین و کفار استی از جو از مدار دودگیری استغفار  
 سانی است کہ آن من وجوب الاجابة نیست بلکه مستغفر من دانند کہ آن واقع نخواهد شد و غرض از ان  
 تطیب قلوب بعض احیاء از قرا بات مستغفر است و این قسم در حق منافقین و کفار جائز است  
 این چنین با هم میگویم کہ شفاعتیکه در حق ظالمین و غاصبین و مرتدین نادر است همان شفاعت  
 من وجوب الاجابة است و مقصود از ان تحصیل مغفرت برای مشفق له باشد و اما شفاعت ظاہری  
 کہ غرض از ان تنفیج و تفریح و تعمیر و تنکب استار و کشف عوارا شرار باشد پس هرگز آن متنعیست

متعجب فالفصل المنع عنه من الخبز في رتق الاشكال والحمد لله المتعال وصلى الله على نبيه الكريم قال قوله  
 چه عداوت و عناد با اهل بیت اجماع است که معاذ الله از جناب رسول رب العالمین صا و خواهد شد انچه اول  
 این چه عداوت و عناد با اهل بیت اجماع است که از جناب رسول رب العالمین صا و خواهد شد انچه اول  
 که بدین عداوت اهل بیت طهارت حضرت رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم می نماید و می داند که عرض بنمایان  
 شفاعت محض توفیق است و توفیق صاحب است و نمایان شان در واقع از عذاب و عقاب قوله ذوالا انکه انصاف باید  
 که در اینها بر مسلک شریف مرتضی و ملا مجلسی و دیگر اکابر امامیه که محل شفاعت بوده اند انچه اول  
 انصاف نمودیم در راه غرض و غرض بودیم لیکن محصل کلام مخاطب رئیس المناظرین مفهومی نیست  
 پدید می آید زیرا که اگر مراد از شفاعت همانست که بیان نمودیم پس بودن خلفای ثلثه محل آن بر مسلک  
 سنی و اهل بیعت و علم الهدی و دیگر اهل حق بر ظاهر است و هرگز مسلک ایشان منافات با توفیق چنین شفا  
 ندارد و اگر مراد از این شفاعت شفاعتی است که از آن حضرت در حق اهل ایمان غرض تعلیم ایشان واقع شود  
 شد پس آری خلفای ثلثه و تابع شان بنا بر مسلک سنی و اهل بیعت و علم الهدی و دیگر اکابر امامیه که محل  
 با ایشان بودیم پس محلی این شفاعت نبود لیکن شهود آن از حدیث منع بلکه از ظاهر آن ظاهر است که بنا  
 بر کتاب صلی الله علیه و آله و سلم با و صفت علم ایشان که این اصحاب می دانند و خداوند درین کرده اند شفاعت  
 ایشان خواهد کرد و سماع عالیشان از جانب رب الارباب نمودیم و در شفاعت ایشان خواهش کردیم و فقط  
 بعد از حقا بر زبان خواهد آورد قوله و کفر از کفر و غیره و کما ناند سنی انچه اول هرگاه دست از جناب  
 اهل حق و انصاف بودی که در قبله معتقدین سنی است یا نجار سیده که چنین شفاعت را که حالش شنیده  
 انچه اول نام و العیاذ بالله چنین اساتاد و در حق حضرت خیر الانام علیه السلام اتحیه و سلام بار و صفت  
 اسلام می نماید و معتقدین و تقلیدین بنایش چه با بر سید ع چه کفر از کفر و غیره و کما ناند سنی و ذوات  
 این صراع در حق جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم از جانب مخاطب چه نیست که جناب شاه عنا و صفت  
 حالیکه در شهر بار کمال حمایت اسلام و تقویت دین و تحفه کن جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم این صراع  
 میخواند و عیب که سلطان بپسندیده است و العیاذ بالله با فضل معصومین نسبت پسندیدن عیب  
 فرمودند و جناب خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم را مثل سلاطین که با عترت شان کور و کورانی باشند و سنی  
 و سادس شیطان و مشهورات نفسانی عیوب را پسندیده و چشم بصیرت از حق پوشیده یا طغیانیست که در تمام

۲۲۱  
 استحقاق اینها را که از جناب  
 رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم

استقصاء الامام الخليلي

۳۳۳

نمود از اتباع دشمن خود بخود در اوشان بطرح زخارف و نمود چو یوب ایشانرا بنظر استخوان می بینند و آنرا از ماسن  
و دغا خربسار و زار و اوند الحیا و بالند من القفوه ندر کلب و التور طسفه ندره الما کلب الحاصل بر کز سلسله  
چنین حزن تخفیف و رقی جناب رسالت آیت صلی الله علیه و آله و سلم بر زبان نمی آرد میسر نمی آید که خجاسته و ضما  
با و صفت دعوی اسلام بلکه امامت اهل اسلام چگونه متفق و بان گردیدند مگر آنکه عذر اشتراط حوس بجا حمله  
اشکال الزام الکلی باطل و در بن خود شدن در محبت شیوخ ثلثه پیش کنند و هرگاه شاه حاد چنین مصالح  
در حق جناب رسالت آیت صلی الله علیه و آله و سلم که مثبت استساب عیب و نقص است خوانند جناب کلب مرتبی بر سلامت  
خود و از چنان این مصالح صریح در نسبت کفر خوانند و خود را بر و طعن و ملامت اهل اسلام نگردانند و قول طرزه آنکه  
محکات قرانی ارشاد شده که از ایشان پیغمبر و مؤمنین پس بعید است که برای اهل کفر شفاعت بخیرند  
اقول مال این طرزه با آنچه سلبی افاده فرموده همین است که شفاعت در حق کفار رسمی از بنوا نداد و  
جوایش نشیند بی انقاعی شوی که همین ایراد و باره حدیث عوض بر ما است هم منقلب فایده بودیم نه جوینا و از  
تنج و کذا و یث نسیم هم واضح میشود که جناب رسالت آیت صلی الله علیه و آله و سلم در حق کفار شفاعت خوانند و در قبول  
نخواهد افتاد و چنانچه در زبور مذکور است انحر ج ابن محویه عن الحسن بن علی ان کعبا رضی الله عنه دخل  
یوما علی عمر بن الخطاب فقال له عجمی الی ما یتی شفاعته محمد صلی الله علیه و سلم یوم الیوم الیوم فقال  
کعب رضی الله عنه قد احب الله فی القرآن ان الله یقول ما کلمک فی سقر الی قوله المصلح قال  
کعب رضی الله عنه فیدفع یوسف حتی یتلف من لم یصل ملاما فافقاد لم یصل و سکتا  
فقط و لم یمن ببعثه فافقاد ابلغت هو کلام یمنی احبنا فیه و فی غیر انتهای  
ازین حدیث ملاحظه مستفاد است که کعب الا باینجه ابنا بخلیفه ثانی افاده نموده که شفاعت جناب  
رسالت آیت صلی الله علیه و آله و سلم خواهد رسید یکسان که کسی نماز بخواند و اطعام مسکین نکند و ایمان ببعثت  
نیاورد و در ظاهر است که اینها کفار خواهند بود چه کسی که ایمان ببعثت نیاورد بالا جماع در کفر و شکی نیست غلبه کمال  
مخاطب سلیطه اللسان جناب رسالت آیت صلی الله علیه و آله و سلم را الحیا و بالند منسوب بعد اوت دعا و اهل ایمان مجادله خالق  
کون و مکان و مخالفت او امر بانی و مناقضت ارشادات یزدانی نماید و فرماید که انجناب ببعثت ولی آیات  
متضمن منع از شفاعت کفار و سفارش این اشرار بسیار است بر شفاعت ایشان فرمود و در هیچ مخالفت  
آیات قرآنی و نصوص قرآنی بلکه مخالفه شهادات خود هم نموده که عدم جواز شفاعت کفار از منتهی هم با عراض

[illegible]

استلانی شود که برای شفاعت از دست تراش مستعد گردیدن و دخول او را در تافرنی عظیم بلکه عظیم های خود  
 نمیدانند حال آنکه خود حضرت ابراهیم علی خینا و آله علیه السلام بر آوت از در و در دنیا کرده و منبع مقتضای ارشاد است  
 با تفصیل یافته بنظر انصاف و بود که آیا مجادله و مخالفت این است که بر روایات سیله از جناب خلیل رحیل بوقوع  
 خواب آید این است که جناب رسالت آبی بشد علیه آله و حق ثالثه و آخر هم لفظ صحابی صحابه و بعضی تفصیل  
 بر زبان حقایق ترجمان خواهد بود مع بین تفاوت و از کجا است تا کجا قوله بار خدا یا اگر گویند که آنجا بار دارد  
 شناسن آتوم القبا عظیم و در اول قول افضل ما طلب سبب بر تخلق چنین تقریرات ضعیف و ادام ضعیف از پیش خود  
 می تراشد و همانا غرضش آنست که بر چهار دعوی بصرت ظاهر سازد که سخافت تقریرات الحق و پنهان است  
 که بزرگ مؤنت مخاطب طل سگردد بلکه مضحکه نسوان اصبه میدان می نماید بر جنبایش لازم است که ثابت نماید  
 که در قول عالمی کدام علی از معول الحق معتقد استلان این و هم دایمی است الا ذکر چنین تریات در دو بطال است  
 در غرضات محض تلخیص تسویل و تدلیس و عجب که با وصف ایراد چنین تقاریر ضعیفه باز در مسکرات و در مسکرات  
 زده و گفته که بجا شد که از طر اهل غلا اعتراضات و شکالات را بطریق مناظرین تقریر کردن باز تقریر و غیر این  
 معقول منقول ترنیت نمودن و تفصیلین اقل لا نام افتاده آتی سجان شد تقریر اعتراضات و شکالات بطریق  
 مناظرین همین گویند که جناب مخاطب ایجاد شالان لعل آمده و مصداق اشکال و اعتراضات هم بطریق مناظرین  
 همین منوه شینوه مقاله تلخیص است که مخاطب طر اهل حق ذکر کرده که هرگز بوجه من الوجوه ادنی مناسبتی هم باصول  
 اهل حق ندارد و طفل بران نکالنج می کنند و بقال آن طعن و تشنیع و چنانچه چه جا که اعلام اهل حق بتقریر آن گشت نمایند  
 زیاده تر نیست که جناب معصیت طابراه که در تائید ادعای پیداییل حضرات اهل سنت که هریش خود را مرجع  
 در آنکه مصداق آن مرتدین اند که موت آنها بر کفر واقع شده تقریری از جانب ایشان شایسته مناظره و نشانه  
 و باز بر آن پرداخته و در حقیقت بار مسانی عظیم تر حضرت که محض عویسانی فرود و بود و نگذاشته تا وصفت این  
 سعادتمندان ظاهر و خالص برین تقریر و وساک لال شنیع و طعن غلیظ نموده و دستنوا و سخریه آغاز نموده  
 و خود چنین تقریر این ضعیفه از طر اهل حق ترشیده بدفع آن متوجه گردیده و شری و آذری نکرده و باکی از علوم  
 و دین اندر نهاده لکن اسامی که همان کلام او را که از فایده باکی در حق جناب معصیت بر زبان آورده بر روی  
 او معصیت است که از خدمت حضرت نه اطلبه تا چه کمال اهل با این مطلب از جانب اهل حق تراشد و باز بدین کلامی مستغنی  
 خیر شد و خود نموده بدین توکیل از طر نشان کمال شوند و بر اهل با فری و فری و نقضانی از این حدایه

۴۴

کتاب...

100

استقصاء در علم کلام

۴۲۴

آن نمود مگر آنکه از حایت قطع نمود کار بطمان اعتراض و صحت این تفسیر شده از توفیق دکان است کثیف باشد  
فلسفه در علم است و از با و کما اینهم غنیمت است با لجه متعصبین معاندین این تفسیر اشکال از تحریف صریح در تفسیر  
شناختی که خود در آن تبدلای باشد یعنی بود پس نفسانی تفسیر قرآن نمودن و تحریف کلام حق موهوم و اهل درون  
بر الحق می نهند و از مردی بودن آن در کتب خویش غفلت می ورز و در حاشیه خود فکر است حدیثی با سند  
خود از معنی بن نبأ آورده که المیزبیین را ازین آیه پرسیدند و علی الاعراف رجال یعرفون کل لایسبها هم  
گفت و یک یا صبیح ما یم که می استیم در میان جنت و نار پس هر که یاری ما کرده می شناسیم او را بسیار پس پیشش می  
آیم و هر که مار دشمن و دشمنی شناسیم اصل نیز بسیار پس آتش می در آیم و درین تفسیر شرحی است زیرا که  
در حق اصحاب عرفان صریح طبع و قول جنت و جود از قولی آمد که کورست و آن مناسب است آنکه بعد پس نیست  
انتهی این قاضی ملاحظه کردنی است که از شاد و باب میله و معین علیه السلام و تفسیرین آیه که میگوید که اصلا خلاف  
نظم و قافی نیست تحریف میگوید و زبان اعتراض بر آن می کشاید و از حقوق اهل حق می شمارد و بعد از  
اینکه صحت علمی الا تمام می جوی الهی و جواب قطعی این مضمون را شبیه با حدیثی است که در مساجد الافهام  
تفصیل تمام افاده فرموده اند و چون قادات جنابش قیود را بجا نقل کنی پس بداند که سخنان این مضمون  
ظاهر است و الا آنکه این تفسیر را کار است بلکه متعصبین و جاحدین ایشان که در فضائل علیه صیحه بل  
شواته قبح می نمایند و از سماعی ناشکور و بطال ثابته خود را میسوزانند و در راست کرده اند و از جمله  
فضائل علیه السلام شمرده اند یعنی که این جود و حق عرقه با آن چه تعجب و در حدیث صحیح است که هر که بطرف مشرق  
مردی سجد کند بیانی بقیات الانوار قبیح کرده و از شمال طلوع آفتاب می دهد و در حدیثی که در حدیث صحیح است که هر که از طرف  
و بعد از آیات الهی بر فضائل علیه السلام گفته آیه الثالثة عشر و قوله تعالی و علی الاعراف رجال یعرفون  
کل لایسبها هم اخرج التعلیق تفسیر هذه الآية عن ابن عباس رضی الله عنه انه قال ان الاعراف  
ه و یمنع عال من المصواح علیه العباسی و عن ق و علی بن ابیطالب و جعفر و  
العباسی بن یعرفون هم بیاض الوجوه و بعضیهم قسوا و الوجوه انتهى  
و گاه این خبر را از تفسیر کمال خلاف هم با قرآن من میدهند که لا یخفی علی ناظر الا فضل الله لشره این تفسیر از فضائل  
علیه السلام شمرده باشد و همین جهت این آیه که از آیات و الهی تفسیر است البیت گفته با جمالی ندارد که  
بن تفسیر تحریف نماید و از حدیثی که از حدیث صحیح است که هر که از طرف طلوع آفتاب سجد کند از طرف طلوع آفتاب

[illegible][illegible]



[illegible]

وخرالدین رازی خود هم تحقیق همین را دانسته که همایون اعانت شرکت اهل تیاست خواهند بود و چنانچه فرموده  
و تحقیق الکلام ان اصحاب الاعراف هم اشرف اهل القیمة فتدحوت اهل البقیة فی الموقف بحسب الله  
اهل الاعراف فی الاعراف و هم اواضع العالیة الشریفة و اذا دخل اهل الجنة الجنة و اهل النار  
النار فقلهم الله الی الدراجات العالیة فی الجنة فهم ابد الا یجلسون الا فی الدراجات  
العالیة اتقی بالجمله ازینهم که مذکور شد مثل تباشیر می فرستد که آنچه در عاصیه تحفه مذکور است و الی  
بسم برکتین بر اینان خویش اتوال مفسرین مفهومیست موجب ند است افعال حضرت است که چنین  
تفسیر که اگر است روایت کرده اند و قبول داشته اند و بدان دیگر آنکه تفسیر اندر تحریف نموده و بعضی نفسانی در  
اعتراض ایراد بر این اقاده و بلکه جناب مخاطب بن برضی بن هر دو ذکر اطلاع می رسانیده از توفیق بر این دلیل  
در دیده و عیب ترا که بر ابطال این تفسیر صحیح طمع خول خست و خوف نارمانا سبب شان که مبدءین ندانند و در  
مقام ثبات تضایل شبحین چنان اقزات مرید بر جناب الیومین علیه السلام بر بند که در مسلی بران جبارت توانا بود  
یعنی اعیان باشد که از مذکر بنای الیومین علیه السلام با معاویه بر حساب استاده خواهد شد و چنین قبل نجای است  
داخل خود نموده شد بلکه سید که بنجاب جویم خودم خواب بیدار و آیه لا یخرجهم الفرج الا کبر و مثل از ادعا و بی مصرفه را یا  
سبقت جناب الیومین علیه السلام در فعل جنت از نای است و دیگر ادایت و الله بر عدم محاسبه معصیت اهل زمین  
لیست اندازند و ذکر المصنعت طایفه شرافت ذکا لک افتر و الیه تان فی رسالتهم و الیه تفضیل الفجاری برسان  
قول و انجیدیت و انتفاع شفاعت یزید است قول جریان انجیدیت و انتفاع شفاعت جناب سالن  
صلی الله علیه و آله و سلم در راه عمل ساری برین است مسلم لیکن شفاعت آن معنی شفاعت و تزی است که بقصد  
مشغول هم از غدا و احوال نماید و در ثواب باشد و این شفاعت فیکه ذکرش در حدیث حوض کرده و غرض  
مال آن شریفی پس اگر از حدیث انتفاع آن ثابت نشود و من ادعی فلیعین ذلک ببیان برین علینا از حدیث  
و هم المیزین قول که هر صرحه از آن معلوم شد که جناب سرور عالم صلی الله علیه و آله و سلم ایشانرا از حوض کوثر منع خواهند  
فرمود و قول آنی که بعضی از حدیث شریف صرحه مستغنا دست لیکن این را با انتفاع شفاعت بحث  
عزنا چه منافات است زیرا که انقدر خود بعضی حدیث حوض ثابت است که جناب سالن صلی الله علیه و آله و سلم صاحب  
حوض را از حوض کوثر منع خواهند فرمود و بسوی و فریج روانه خواهد نمود یعنی لفظ مستغنا و بعد از حق ایشان  
از خداوند خود را برست که انقدر بر آنان از حوض روانه کردن ایشان بسوی جهنم است که بنا بر مخاطب بر

1999

اثبات امر که از نفس بیست و هفت ثابت است و در ترمذی و در حجت نقل روایات و احادیث می کشد چه از انبی و فرما بیکه  
 آنچه خود در حدیث حوض مذکور است بر علم دلیل قاطع و بر این ساطع است بر انتفاع شفاعت و آن مثبت است  
 و در حدیث در حق اصحاب ثلثه و انبیاء شان قول در همین روایت ملا باقر مجلسی نقل این قول  
 این حدیث شریف هم منافی وارد بودن حدیث حوض و در حق ثلثه نیست زیرا که از حدیث حوض هم ثابت است  
 که جناب رسالت آید صلی الله علیه و آله که سلم این زور را از حوض کثرت در خواهم نمود و همین است سفاد اخیر حدیث شریف که جناب  
 امیر المؤمنین علیه السلام اعلا می فرمود از این وادی در خواهم نمود پس اگر مجروح الملاحه اینها از حوض کثرت دلیل بر عدم جناب  
 حدیث حوض برخلاف باشد لازم آید که نفس حدیث حوض باین حیثیت و دلیل اینجی گردد و بجمعه انتفاع گفتن جناب  
 رسالت آید صلی الله علیه و آله سلم لفظ اصحابی اصحابی در حق این گروه برای مزید تفصیح و دلیل ایشان برگز  
 از حدیث شریف و مثال آن ثابت نمیشود و قول دیگر درین کتاب وارد کرده است که آیت که در حدیث شریف مذکور  
 بوده که یا محمد یا علی القیامی جهنم کل کفار عنید الهم اقول ظاهر غرض جناب از این تعریف باین حدیث شریف و این  
 یکیه اثبات انتفاع گفتن جناب رسالت آید صلی الله علیه و آله سلم لفظ اصحابی اصحابی در حق خلفای ثلثه و آن  
 از حدیث ثابت شدنی نیست که امری اشاله و دوم تعرض و همین باین حدیث است چه از آن ثابت  
 می شود که ازین آیت اسم مبارک جناب رسالت آید صلی الله علیه و آله سلم و جناب امیر المؤمنین علیه السلام  
 ساقط گردید و اندفاعش از ملاحظه سابق بدواضح است زیرا که کمال الضیاع ثابت کرده ایم که موافق روایات  
 کثیره و احادیث شریعه اهل سنت بسیاری از الفاظ و آیات قرآن علی خلاف مانی اید می انباشت نازل شده  
 بلکه اینهم ثابت کردیم که در بعض آیات مثل یا ایها الرسول بلغ ما انزل و کن فی الله المؤمنین لئن لم یسمی  
 و نام گرامی جناب امیر المؤمنین علیه السلام نازل شده بود پس اگر این آیه هم همین طور نازل شده باشد و اینهم  
 قرآن اسم مبارک جناب رسالت آید صلی الله علیه و آله سلم و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام موجود و تبارک و تعالی  
 است و او سینه و حق نماند که در حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و در حق نماند که در حضرت امیر المؤمنین علیه السلام  
 پیدا انفس الحان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و امیر المؤمنین علیه السلام و امیر المؤمنین علیه السلام و امیر المؤمنین علیه السلام  
 این شایسته و کمال شفاعت و خطاست پندارند چنانچه پندار ما حقیق حاشیه شریف و انشاه شریف نمودن  
 این قرآن مجید و خلافت سیاق و سباق و محل کلام الهی بر غیر محل کردن که وانی غفلت از این خبر که سید الملائکه  
 سید فرشتگان و امالی انبیاء فی جهنم کل کفار عنید الهم اقول ظاهر غرض جناب از این تعریف باین حدیث شریف و این

[illegible]

له من الخلق ما لا يحصى  
 من جنات تجري من تحتها  
 الأنهار تجري من تحتها  
 من جنات تجري من تحتها  
 الأنهار تجري من تحتها  
 من جنات تجري من تحتها  
 الأنهار تجري من تحتها

۱۰۵

[illegible]

والحاکم عن ابن عباس رضی اللہ عنہما قال حبوا اهل بیتي حتى لا يغير ذلك من الاخبار ويقولون  
من ترك الموضع في اهل بيت رسول الله صلى الله عليه وسلم فقد خانته وقد قال نعم لا تجوزوا الله ورسوله  
ومن كراه اهل بيته فقد كرهه صلى الله عليه وسلم ولقد انا من فادته فلا نقول باهل البيت  
خلفاء فاهل البيت هم اهل سيادة فيغفروهم من الاثمان خبره حقيقى بحبهم عبادة  
ويرجون الصلوة عليهم في الصلوة قال الشيخ الجليل فربما للذين اسحب بن محمد النيشا پور  
وه من امن محمد ولم يؤمن باهل بيته فليس مؤمن واجمع العلماء والعرفاء على خلاف ما ينكره  
احد قد خلدت ميتهم الفقه عنهم ما سمع ابو حنيفة ان الاعمش عوى عن ابن ابيطال اليك لا يلقى  
بجلا له مشاكته فرض قد دخل عليه ابن ابى ليلى ابن شبرمة وكان عند شريك بن عبد الله والفق  
الوحيفة وكان اكبرهم فقال يا ابا محمد اني الله فانك في اقل يوم من ايام الاخرة واخبر يوم من ايام  
الدنيا وقد سمعت انك تحدث في علي بن ابي طالب باحد يفاوضك عنها الكاثير الله فقال الاعمش  
يلتقي يقال هذا اسندى فلما اسند له قال حدثنا ابن المتوكل القاضى عن ابى سعيد قال قال رسول  
صلى الله عليه وسلم اذا كان يوم القيمة قال الله لى لعلى بن ابي طالب خلا الجنة من اهلها وادخل النار  
انفصكما فذلك قول الله تعالى القيا في جهنم كل كفار عنيد فقال قوموا لا يبقى باظهر من هذا فما  
خرجوا من الباب حتى مات الاعمش قد روى هذا الحديث بهذا الاسناد العظيم  
پس كمال عجيب كه جناب شاه صاحب بلا حجاب ابن تفسير صحيح كه صاحب موافق خواهر شان نقل كرده ما باقى فخر  
بر آن نموده اثبات ولاى اهل محله خود با اهل بيت عليهم السلام از آن خود مستتر حكم بصحت آن نموده و آنش كه از كبر هم  
بقا لى امام عظيم روايت كرده و ابو سعيد خدرى آنرا از جناب رسالت صلى الله عليه وسلم نقل فرموده و خواهر قرآن  
و حكمه عقلاى ناس و صلواتى ندرند كه اين طعن از كجا بجا مى رسد ليكن غرض شان طعن تشنيع بر اهل حق تهجين اراست  
و زلع و تهم تا كين و دلى بود از اين چه حساب مى رسد تشنيع كه آن شجر بصحايبه كبر و علماى خيبر و جناب سواد فخر  
صلى الله عليه و آله را طهارت شود و بلكه اگر تشنيع هم مى شد بغير غالب اين شعور كه مراد از ابطال خلافت ائمه طاهر بن محمد  
خواهره اندر حد شادوم كه از ريشبان و بن كشان كوششى چه كوششت فاك ما هم بر او رفته باشند و او بجا و باقى جناب  
ائمه معصومين عليهم السلام را از ريشبان خود گردانيدند و در سر و روتهم حاج اين امر از لودم تهجين نطقا مى نماند كه  
راشتن فاك فرود آورده اند و اصل او را كرده و ريش با باز خوانند و گويند كه شادوم ريشبانى كه منقصه است خود را

1550

卷之四



[illegible][illegible]





[illegible]

استمعا را الی آخر  
بسم الله الرحمن الرحیم

و شروع امر در شنیدن و نه از زبان متقین شرافت نکات آن شنیده و نه بفکر صاحب تحقیق روز آن  
 و در سینه و نه از گشت تحقیق از بار و قایق آن حمید به نیت توهمات شبهات غیبه که بنام افعال  
 اهل حق فرموده و می باشد و لائل قطیعه و بر این یقین می افکار و از انکمال اتهام و تطویل لاطائل مرض ذکر  
 می آید و مختصر هر دو شوق اختیار کرده جواب میگویم و راه تضعیف الزامیکه من قوی و متغیر انگاشته می بودیم پس  
 باید دانست که می تواند شد که شفاعت بنجاب را التائب صلی الله علیه و آله و سلم در باره این اصحاب بخلهای  
 نکرده و ابرار ایشان از عیدت حکم حضرت فاطمه علیها السلام باشد و هرگز منافست مخالفت حضرت فاطمه علیها السلام  
 لازم نمی آید زیرا که مقصود و انتخاب از این شفاعت سوال واقعی بخلص شان از عذاب کمال و روانه و مال  
 نبوده که از او بگریزید و منتهی آن باشد بر من و غیر من و غرض صدید نجات یابند و منتهی سوره و ثواب ادبی  
 فائز که در دنیا عیان با تقدیر و کمال بلکه غرض انتخاب از عرض نمودن بدو گاه تحقیق که این زمره اصحاب من است  
 نقد همین هستی بود که هرگز فیض شفاعت رسوای و قصیر و تفریع آن اصحاب گمراهی بر چنانان بجواب مطلوب با جواب  
 که مقصود از این امر احوال این نامسلمان بوده ظاهر شود و نهایت خدمت و شفاعت فطاعت این زمره که  
 برای شمشیر بر سر گرد و در این صورت اصل حق الفیت حضرت فاطمه علیها السلام لازم نمی آید بلکه همین موافقت اصل  
 آنحضرت و مطابقت مرضی آن معصوم است و در تحقیقت اظهار تحقیقت حکم انتخاب است که قبول تحقیق  
 از نزد و احوال ایشان ثابت شود پس حکمت و مصلحت و حکم آنحضرت صلوات الله علیه علیها و علی  
 اولیاء و اولیاء او و قریبها بر هر کس واضح گردد اما دعای لزوم حق الفیت تحقیق برین تقدیر که اطلب المصالح  
 باین عبارت است که که او تعالی متغلبین ظالمین را بسوی جهنم میکشد و بنجاب بنیبر از آن عذاب نجات بخشد پس  
 موجب نهایت تحمیر و پریشانی این بادیه بیای و چه افانی هست که بار الهی این سخن به منفر از بنجاب می طلب  
 چگونه سزاده تیرانم که یا پیراوان دست از اسلام برداشته خلیج العذار گردیده بر سر حمایت محمد بن و شکر بن  
 اسلام رسیده یا عصبیت عناد و تمیز عین بصیرتش پوشیده و که از لزوم شفاعت عظیم بنا برین ایراد  
 ترمیده چه شفاعت بنجاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در باره این اصحاب که نزد شاه عبدالمعز زودین  
 تبعه کفارانه و نژاد طلب جفا اعراب مختصرین و متکلمین که با شرف و حق بنص اصولیت صریح  
 بعد آن واقع خواهد شد که حکم ای که این بیوقوف ایشان بسوی شمال و در سال آن عذاب کمال صادر گردیده  
 باشد زیرا که در احوال و پیش از فیه و نه بهم ذات الشمال و در دست و نه ظاهر است که اندک آنکس اینها را به حکم

استقصا و انالی اسم جلاله شالی

استقصاء الاحكام طبع ثانی

مستحالی استی از امکان ندارد و بنا بر مضمون مخاطب پس این صریح منافیست مع مخالفت حکم خدایتعالی است که از  
جناب سالتاب العباد بانته صادر خواهد شد و تعالی شانہ مرتدین محمد بن سیدی هم میگردد و جناب سالتاب سیدی صلی الله  
علیه وآله وسلم از آن عذاب نجات می بخشد و بر تقدیر اول یعنی در صورتیکه شفاعت جناب سالتاب سیدی صلی الله علیه و آله  
اگر و سلم قبل حکم حضرت فاطمه علیها السلام باشد میگوید که اگر جناب سالتاب معلوم بود که مستحالی در باره فاطمه است  
فقط و اتباع شان فاطمه را علیها السلام را در علم ازلی خویش حکم ساخته و معالیه فاحصین خلاف آنکه بطور ذمه و  
گذاشته و حضرت لامحاله بطریق انبیا الهی که قطعا و یقینا صادق و با واقع مطابق است حکم بخلاف ایشان  
در دفع خواهد نمود لیکن از شفاعت در باره ایشان که بنی بر مصلحتی همین است چگونه شفاعت مع مخالفت  
بلای از پادیه تر لازم خواهد گذرید که دانستیم که مراد ازین شفاعت همان تفضیح و ذلیل و اظهار اصرار است و از ادو  
ایشان بوده و این عین موافقت حضرت فاطمه علیها السلام است نه منافیست مع مخالفت آنست که میگویم که در  
صورت تقدم شفاعت آنسرور بر حکم حضرت فاطمه علیها السلام مخالفتی یاد نمیکردیم چه لازم کرده بودیم یا بدست  
از کجا آورده حال آنکه ظاهر آنست که مخالفت فعلیه صادر شده باشد شهادت از مخالفت فعلیه که هنوز صادر  
نشده و متوقع الصدور است و اگر ازین هم منزلی کنیم لا اقل این است که قابل استیسا و سرور مخالفت نمیگویم  
شد و اما این است ثانی جز اول پس هرگز نمیگویم هم برای آنکه ظاهر میشود و در آنکه ابطال آن است  
میشود و ظاهر این فادیه و بقیه در غلبه برش الزام و اتمام فی قصه از قلم زین بر حکم مخاطب صادر شده قول که  
مگر قابل شد که جناب شفیع در زمین کور دنیا در هیچ مقامی سهو نفرموده و از نسبیان مبرور و مشرور و پاکان  
قیامت از قول اختلاف این توهمات باطل که این نیست هم و در هیچ مقامی سهو نفرموده و از نسبیان مبرور و مشرور و پاکان  
تربات و مثل جز آنکه بر خوش فحشی مخاطب باسد و یا آنجا که جنابش در عصبیت و محمول هم لازم میبخشد  
محل کرده ای عجیب که کسی که بصورت انبیا قابل نباشد شفاعت و قرائت کلمات و توفیق شفاعت العباد بانته  
ثابت سازند و میبینند توهمات واهی بر این حق جو بکنند که در حضرت این است که تجریر شناسان نظام دنیا  
علیه السلام کرده اند و جای می بیند و این احتمالات را در حق جناب سالتاب صلی الله علیه و آله وسلم راه دهند  
اصلا استبعادی نیست قوله بار خدایا که قول قیامت را از غایت اضطراب احتمال جواس در میان آنند  
از قول این احتمال نحیف هم مثل احتمالات سابقه محض لغو و ابی و عین خطالت که ایست عاशा  
ثم حاشا که اهل حق بجز آن نمایند و چگونه ممکن است که کسی که بنا بر افادات شاه صاحب بنا سب

رسالتها بر صلی علیه السلام و آله و سلم و از آنکه در این احوال قیامت با خصوص این شیوه از انبیاء  
 این احتمال را که بعضی ضلال است و بعضی رسولی است و بعضی توحید تواند کرد و لیکن جناب مخاطب غایت خطرات  
 و احتمالات را در این احتمالات در میان می آرد و نقیصی در این توحید از اوقات مصائب بحال می بگویم  
 اگر توحید توحید باشد و بعضی ضلال است و بعضی توحید است و بعضی توحید است و بعضی توحید است و بعضی توحید است  
 گویند توحید توحید است و بعضی ضلال است و بعضی توحید است و بعضی توحید است و بعضی توحید است  
 ندارد و که اطفال با حق هم توحید آن شوند لیکن نظر آنکه بعد از عناد و انبیا عالم فاشی و انظار بصیرت مستور  
 بنواشی است و جهال و جاهل و عدم توحید را بجا می گویند و اقصای مرتب این سخاوت باشد محمول بر عجز  
 می کنند و چهار روشستن کلامی بقابل هر کلام ضروری اند با جمله کسی ازین بزرگ بپرسد که ای حق احتیاج  
 باین احتمالات غیبه است و کدام صلی از اصول ایشان اقتضای آن میکند که جنابش بحال انبساط احتیاج  
 و افتخار آنرا دارد کرده بر غرض این باجماع و الزام الهی می پردازد و احتمالات چنین توهمات و احتمالات دلیل  
 کمال فضل و تحقیق شاه حسن و توحید فکر محقق جناب مخاطب این حق است و بس آن نسبت عدم تمام  
 قرآن شریف با حق پس و صدق آن بر بی نیست و گویند غیر معتقد آن نباشند حال آنکه کلامی ایشان  
 احراق آن واقع شده و چنانچه حضرت عثمان نمودند و مثل این مسعودی از ایشان تناسل است احراق آن  
 در دل کرده و نه مثل حضرت عثمان و این عباس حکم کن و خطا را الفاظ آن نموده اند و اعتقاد و تصور  
 در این حضرت است که قرآن را با آتش و بنده و صفات و اوراقش بسوزند و الفاظ از الطمون و غلو و  
 و تقیم غیر مریدانند و از پای هیچ بخاری و مسلم و غیر آن که بر علم ایشان خالی از سخن و غلط است بر هر  
 اندازند اما شکر این نعمت حفظ قرآن و افتخار و مباحات بآن پس یاد میدهند از ناز و کرشمه شاه صاحب که  
 تحفه در جواب مجلس سوم از مطاعن صحابه جمله آیات فرقانیه خوانده و جمیع الکلم من مواضع آنرا دلیل  
 خوبی و مقبولی صحابه گردانیده اند حال آنکه فساد و بطلانش در کمال و ضوع کمالی علی بن رابع الی  
 تشبیه المطاعن و غیره و بعد آن فرموده اند با جمله افتخار آنرا ممکن نیست که در بزرگی صحابه تردد داشته  
 باشند اگر چه حدیث و روایت را در نظر نیارند زیرا که اکثر قرآن معلوم است از تعریف توصیف ابن جاعه  
 و ناظره آنرا آن یک افتخار از یک است گوش میکنند و سیاق و سباق آنرا چون یلوه در پیوسته  
 آنند که در آنجا پیوسته و واقع شده و ضمیر آن لفظ که ام که ام هنوز قلم قرانی گردانیده اند که تا و این طبعین

۹۳۴  
 استحقاق از انبیا و صحابه

و تحریک باین برادران و خلی فائده دانند اگر بدین غیر حفظ قرآن من هیچ تعلیم نیک و از همه شکر آن  
 بزرگوار عالی مقامی تو هستم بر آن روح پدرم شاد که میگفت استاد فرزند مرا عشق بیاموز و در گریه و زاری  
 محبت حفظ قرآن است که در هر شکل دینی بان رجوع آورده حل آن میکنم انچه بر آن واقع واضح است شاه صاحب  
 برای بایست و این شکر به خواجیه خود و هر ساله کمالی او میکرد و در زیر کمال او این آیات در جواب این طعن تعلیم و  
 تعلیق است که این آیات را ذکر کرده بود شاه صاحب شل سائر طالب کمالی که این کتاب و بر داشته اند  
 پس عجب است که شکر به خواجیه کمالی گذشته شکر به پدر بزرگوار خود آفازی اندک لیکن چنانچه در سائر مقامات  
 اتلافی او و فکر و نظر داشتند چنان در نیجا هم انضامی حق او ساختند مگر اینکه مراد از او و از خواجیه کمالی  
 اگر گفته باشند که این است و استادم پدر منوی میباشد با جمله آنچه جناب مخاطب فرموده  
 که ملاوت خواجیه که از آن بین سبقت که هر وقت الحسنی انچه پیش باب و از تشبیه باین آیه در مقابل الحق  
 فی زید زیر که اگر از چنان افتد بر خباب امیر علیه السلام است که العباد با نسا جناب بروزی قیامت برای  
 حساب با صوفیه و غیره و خواجیه است و کمالی علی ناظر کنز العمال و غیره پس اگر تصدیق این آیه  
 میکرد و در سبقت هم و در روز قیامت جناب امیر المؤمنین علیه السلام می نمود و در بعضی حضرت ابی الحسن  
 و اولسا نا جناب امیر المؤمنین علیه السلام را از کسانی میگوند که سبقت گرفته بعدی ایشان حسنی از جانب  
 پروردگار پس اگر این آیه را راست می پنداشتند این افترا را در حق آنجا که است قال  
 الفاضل فی التوفیق النبیل **هنا والله تعالى اعلم** و الله اعلم  
 دلیل سوم تخصیصی است که در نسخه سلیم که نزد فقیر است و بعد از آن حضرت الیه سابقه از امام عبادت  
 فاضل حائلی و در بعضی نسخه مشهوره است و در آن بعضی از تلامذین که قنایات شان از سلمات  
 طرفین تبرخه اگر امامیه میباشد و است نموده کمالی علی الله تعالی بنش بازش با عترت حضرت مولود  
 آنکه چون تمام تمام شفاعت و است که جناب شفیع مشهوره بعد از آنکه از جناب آقا و الهی است و خافت  
 بیای شکر جناب از وی تشفع آنها خواهند کرد پس اینها قلیل و در بعضی نسخه دارد مگر منشی این  
 خواجیه بود که اینها چند کس از اصحاب اند اگر کثرت بود و در آن مرزش اینها بر تو و شوا و سب و و اینها  
 شما ششمین قلیل از اینها مرز و البته قلیل با بعضی رضا خواجیه و در علاوه مخاطب عالم الخیر به  
 الشهاده است حاجت اشاره به قلیل و کثیر عدد و چیست پس نیست مگر انگشت شل انگشت که

استقصاء الامام جعفر طوسی  
 ۴۴

معنی قصه میرزا فخری باشد جناب سالت کتاب اشفاقا و استعفا فاجله تصنیف کرد که در پیش معلوم شد که مخفی  
 و انحرافها از او نامیده مورد عطف و وسعت شفقت بودند و حالیه اندیش هیچ را که قبل ازین ذکر است از حکم  
 بوجوب قتل ایشان در تصنیف بودند اینها بدست شریعی و کل احکام آن در دنیا و آخرت جمیعاً الهی اتمیم  
 شد که بر آواز کرد و این صریح مجادله با جناب اهدیت واقع شده که مخفی در فی النار را سزاوارست  
 که در پیش ازین مشهور است که خود در دنیا و آخرت بوجوب قتل است سیراب کنند و بجزیر کردند  
 که لا که در این کتاب پرده ناموس آنها در عصای قیامت در دنیا و آخرت گناهان بسیار علی علیه وسلم  
 در پیش ازین فاضل الانوار خویش مستندی باشد که در این کتاب ای ایشان هر وقت ملاحت فرمایند چنانچه  
 حضرت ملا باقر مجلسی در بعضی از مصنفات خود افاده فرموده پس عجیب که وقت رفتن اینها بدو رخ که فرمود  
 با درین رنگ قتهای از روی شریعت بود و شفاعت مستعد شوند از انبیا و ائمه و اولاد علیهم السلام  
 از یک طرف و بوجوب ماکلا و جناب شفیع العالمین صلی الله علیه وسلم این مضمون در احادیث امامیه و ائمه و اولاد  
 رسیده که هر که با اهل بیت من مخالفت و عداوت نماید و در عصبانیت دمای حقوق خود را بدوخت و اندک ظلم  
 و جور در باره ایشان روا نماید و دشت من از وی نیز ارم و دوستی عداوتی مستعد قیامت برخصومت  
 او متوجه خواهد شد و هرگز شفاعتی نخواهد بود و در مقام بر یکدیگر و وفات از آن احادیث تصریح میکنند  
 باید دانست که ملا سلطان حسین در کتاب قیامات الاخره که در ویجا و اشکبج احادیث قطعی و تصدیق  
 از ائمه علیهم السلام قرار کرده از جناب شیخ صلی الله علیه وسلم روایت میکند که قال علیه السلام لا تقبلوا من  
 الله بوجه تفسیر که میگوید ای کسانی که ایمان آورده اید یعنی الله فیض و الله لا تقبلوا من الله بوجه  
 فیه قبیلتی یا قبیله پس اگر درین الحوض در شان خاندانی تلاطمی پدید آید و در پیش کذب است و انحراف  
 لازم آید چنانکه تکلیف در روز عذاب بعضی از مصنفان بقریه بر کرده اند و اینها در احادیث موضوع و فتنه گری کرده  
 پس مؤلف سال هر چه خواهد اختیار فرماید و عجیب تر از همه آنکه حضرت ملا باقر صاحب کربلا در عبارت خود در دنیا  
 واجباً قتل را ندول شفاعت در آخرت گمان نبرد و جناب شیخ شرف البریه بر عزم امامیه مقتدر هم علم نداشته  
 باشد **اقول استعین بطفه الجلیل** بنا بر این دلیل است که رسول  
 محض است و تا بهت آن بعد تسلیم بقیه متدانش بر قوت است بر وجود الفاظ اجمالی بجهت قصه  
 در روایات الهی و آن در کل من است جناب مخاطب لازم که بدلیل قبول تصنیف اجمالی در روایات است

تقصیرات ائمه و اولاد  
 ۱۴۸

بطریق اتم وار و گردیده ثابت نماید بعد آن بنا استندال بر آن گذارد و آنچه دعوی کرده که در کتاب سلیم  
 این لفظ بصیغه تصغیر وارد شده هرگز مطابق واقع نیست نفعی که نزد فقیر وجود و بخط کهنه مرقوم در آن  
 لفظ صحیح است و در آنای مجلسی طاب ثراه که در بجا و بهار جمیع کتب سلیم و در صحیحی از نقل  
 کرده نه بصیغه تصغیر بلکه صحیحاً طاب جل استقله را مثل اینکه تاخرین است و درین سالک سالک  
 شایعین اند و بسیاری از ائمه و اشباع ابن حنیف قائل بحیثیت قیاس اند و این را بنی عقول و با سبب  
 جازمید اند و علامه مجلسی مطهران بودن سلیم از غلطای امامیه نقل کرده و مثال آنکس من الاقرآت العظیمه  
 و الاکا و سبب الکبیره اشتقاق کرده باشد اگر کذب در باره ادعای تصغیر که نسبت به این اکا و سبب نهایت ضعیف و  
 بغایت سهل و سبب است یافته باشد که در مقام استعجاب و استغراب اولی الالباب است و الله تصغیر لفظ صحیح  
 بظاهر عبارت جناب آیه ائمه فی العالمین گفته اند فی اعلی علیین از اعلی بهم طریقه است زیرا که آنجا در صوم  
 حدیث حوض از صحاح ائمه نقل کرده و در آن لفظ صحیح بصیغه تصغیر که در حدیث اعلی نقل شده  
 فی مقام اثبات مطهران الصیغه نقص کلیه الصحاح بطرح عدول ایضا از جمله احادیث صحاح ائمه است و الله  
 سبحان و رب العالمین من استی فی حدیث هم ذات الشال فاقول یا رب اصحابی فیقال انک لا تدری یا احد ثوا  
 بعد ک فاقول کما قال العبد العالک و کنت علیه شیهه ما دوست فیهم قلنا تو فیهی کنت انت القیب علیه السلام  
 علی کل شیء ثم بعد ان قعد بهم فاهم عباد ک قال فیقال لی لم یزلوا و اندرین علی اعتقاد هم من ذراتهم نیست و انهم  
 با وجود آن حدیث که نهی است باز در بعض صحابه چگونه حکم تشریق و عدالت صحابه می کنند ائمه پس  
 عبارت لفظ صحیحی که در حدیث ائمه است و در حدیث علی و فقیه ما نقلوه بصیغه تصغیر منقول است و در حدیث  
 اشعار نظام عبارت حدیث بصیغه تصغیر هم مایه است و اگر بالفرض ظاهر لفظی از الفاظ آنجا باشد لالت تصغیر  
 میگوید هرگاه تصغیر و صریح الفاظ منقول باشد و اگر آنرا ترک نمودن باشد ظاهر عبارت در مقام استندال  
 نسک نمودن مایه عیب است چه اگر بزعم مخاطب رد تصغیر در حدیث لیاقت نسک باشد چه اگر نسک  
 باشد ظاهر عبارت اقتضای فرموده منقول بودن این صیغه در این روایت بصیغه تصغیر ذکر نموده باطل است  
 تصغیر درین روایت که در حدیث ائمه است منقول است بر وجهی که باشد صیغه مطلوبه مخاطب نیست  
 و لیاقت استیجاب و استندال بر ائمه ندارد که الفاظ منقول در کتب ائمه است بر ائمه نیست و از حدیث عجب که  
 اینقدر نفی شده که در حدیث ائمه است و روایات ائمه است که ائمه نقل آن کرده باشند و در حدیث عجب

استغفار امامان و ائمه  
 ۲۴۲

و استدلال آن بر ایشان می کنند آخر است و دعای جناب مخاطب الهی که اثبات در دو تصدیق و روایات  
 اهل حق است تا بان بر ایشان جهت آورد آخر است این ناسنک آنچیز که روایت تصدیق بعضی است ازین  
 که خداوند ایشان از مسلمانان عزیز تر و اهل حق میباشد فرموده پس اغلب که مراد از آن صاحب کشف الغم باشد و  
 جناب مخاطب برای تشویش نظر علیه و تسویا آنرا بهم ساخته حال روایت کشف الغم که اهل حق مخاطب  
 عالی در کتب متقول از کفایه الطالب مصنف آن شافعی الکرام است چنانچه در سابق دانستی برگزیده اهل حق  
 جهت اینکه از شدت زوال و این روایت در آن بغرض احتجاج و استدلال متقول نیست بلکه برای تشویش  
 عدم مناسبت از تباد و عبارات صاحب کفایه الطالب مذکور است چنانکه اگر برای احتجاج و استدلال هم  
 متقول می شود چنانکه این دلیل می لازم نمی آید متقول بالتفصیل و هر چند ازین بیان که اهل حق را با اهل حق  
 گردید که مخاطب نکر بر ایشان است و غیره یا غیره تشویر دست گیر نیست لیکن با این سخن از آنکه که بهر تمام  
 او مصروف است اثبات نیست این تصدیق و تفسیر تسلیم کرده جواب شبهه او میگویم پس باید دانست که تصدیق وجود  
 تصدیق و احادیث اهل حق این دلیل همان دلیل دوم است چه حاصل این دلیل آنست که تصدیق دعای  
 و الا الله بر آن دارد که این اصحاب بر روایات و شفاقی معطوفت بنابر کتاب و احادیث و اولیای اسلام بودند  
 و احادیث و شفاقی بر روایات و شفاقی معطوفت بنابر کتاب و احادیث و اولیای اسلام بودند  
 و احادیث و شفاقی بر روایات و شفاقی معطوفت بنابر کتاب و احادیث و اولیای اسلام بودند  
 رسوا اینروانی بر این معجزاتی و احادیث و شفاقی معطوفت بنابر کتاب و احادیث و اولیای اسلام بودند  
 و احادیث و شفاقی بر روایات و شفاقی معطوفت بنابر کتاب و احادیث و اولیای اسلام بودند  
 از کلام خالق آفریده و در رنگ علقه حق و شفاقی بر آید که از آنجا که این شفاقی معطوفت بنابر کتاب و احادیث و اولیای اسلام بودند  
 برای دایمی آن که اگر که آخر با این با این در رنگ علقه حق و شفاقی بر آید که از آنجا که این شفاقی معطوفت بنابر کتاب و احادیث و اولیای اسلام بودند  
 شده و میرگز و توجع چنین عطف و شفاقی که با سبیل بخون و شفاقی گرد و در حق حضرات ثلثه برآید  
 اهل حق مستند و مستند نیست و امثال این معاطات بارها از جناب حق شریف ثلثه واقع شده قصه سوره  
 بر آید خود مصروف مشهور است و در کتب حضرات اهل سنت هم مذکور و سطور گوشتاه و سطور  
 تحفه الحار آن دارند و از مشتمل بر این تحفه و خط انکار و تشویش بر این شهر مشهور که بهر شهر گشته است  
 سوره می در این ایام که از غایت پادشاه و اسباب اسلام و تعلیم البصیرت که امده و از این سوره السلام

در این کتاب  
 تصدیق و احادیث اهل حق



[illegible]

200

nn

[illegible]

لا یحذران یدخل هذا رجل من اهلي فدا عليا فاطما اباهما عن سعد بن مسعود عن رسول الله  
 صلى الله عليه وسلم بعث اليك ببيعة الى اهل مكة ثم بعث عليا على اثره فاحذر هاهنا  
 وقال ابو بكر وجد في نفسه فقال النبي صلى الله عليه وسلم يا ابا بكر اني انا في  
 رجل حتى انتم في اربع عبارات در کمال ظهور ووضوح پیدا است که جناب سالک سالتاب صلی الله علیه و آله وسلم  
 اولاً اول را بخوان مورد عطف و شفقت خود فرموده که برای ادای امر یک یستیدان کن ابو بکر گنبد  
 خرمین گردید تا آنکه گمان نرود آتی در حق خود فرموده و نیز موافق روایتیکه در وضو الهه که از آن  
 عبد الرحمن و مرثیة الاسرار نقلها می آید مذکور است و در بحار هم منقول ابو بکر و باره این امر فرموده که البته منی  
 لا مرطالت فيه الا عنان و دلالت آن بر عظمت و جلالت این امر و کمال ظهور است پس شش شنبه باشد که  
 متعلق فرمودن جناب سالک صلی الله علیه و آله وسلم این امر را ابو بکر و ابی ابراهیم و ابی اسحق و ابی حمزة  
 شفقت و عنایت بهما را احتمال آید و لیکن چون در آخر ابو بکر از بزرگواران غافل فرمود بحال و وضو  
 خدا هرگز وید که این شفقت و عنایت اولین بنی بر مصلحت تنفیذ و تمهیل آید و در آنکه راه نهایی باشند که او  
 صلاحیت یافت ادای امری از امور دنیوی ندارد و کیفیت بخیر و امان نموده غایت و بهر حال نه تأیید  
 دین و دنیا مستولی گردد و چنانچه اهل حق و تقرب این قصه فرموده اند با جمله بزرگواران سالک صلی الله علیه و آله  
 در وار دنیا چنین شفقت و عطف و در حق ابو بکر فرموده باشد اگر روز قیامت هم مثل آن اهل کرد و ملاقات  
 با حق و اوستا اهل دارد و گوید اثبات قصه سوره بر است و از انعام محتاج باشد آنرا کتب نیستند و بگویم  
 زیرا که جناب مخاطب مدعی منافات صد و شصت و عطف بر خلفای اثبات تعارضات و اصول الحق بود  
 و آن با اثبات وقوع چنین شفقت از کتب خود و تصریح با اعلام کرام همه ترجیحی شد لیکن نظر انبیا و معابد  
 نیستند هم مندرج شود و چگونه عیا می آید که جناب سالک صلی الله علیه و آله وسلم در حق کسی عنایت و  
 شفقت فرماید که غرض از آن تفصیح او باشد این قصه را از اهلست نقل نمودیم و نیز مثل این شفقت و  
 عطف است آنچه جناب سالک صلی الله علیه و آله وسلم بر وجه و در حق ثانی اهل آورد یعنی آنکه رسوای  
 و همین نامردی و بهر کس عیان شود برای جنگ کفار فرستاده و همچنین او را برای اهل لشکر فرستاده  
 جنگ کفار فرستاده الا که در هر دو مقام او را ابو بکر منزه شده آمده بود و هیچ کاری از دست او نگذشت  
 پس بعد از آنکه عمر را فرستاده اند با آنکه عمر را شنبه مفضل از اول بود و یقین پیدا نیستند که کما اول

۴۴۵  
 در این حدیث

کاری بر نه آمد و نه نرم کرد و همچنین ثانی اتفاقاً ای امار اول خواهد بود و لیکن با وصف اینکله و را مورد تحقیقت  
 و عنایت فرمود و غرض از آن محض تفسیح و تذلیل او بوده و قولهم پس معلوم شد که شیخین و اخرا بهمانند و امامیه  
 مورد عطف و محبت و شفقت بودند و این قول این چه نمره الغزالی است که بدست جناب مخاطب آمده که  
 آنرا اثبات نموده بر عزم خود کاری عجیب بر روی کار آورده و چنانچه هرگز بودن شیخین و اخرا بهمانند و امثال این  
 و شفقت جناب سالتاب علیه و آله الصلوة و السلام که در حدیث حوض علی فرض شد تصدیق واقع است انکار  
 نکنند بلکه در امثال قصه سوره برات و یوم غیر قصه وادی اتریل اثبات آن مینمایند آری متصحبین حضرت  
 ابی سبت القدر انکار این قسم عطف و شفقت جناب سالتاب صلی الله علیه و آله و سلم میکنند معنی میکنند  
 که ابو بکر از اصل مامور بادای سوره برات نگرییده و نیز قصه وادی اتریل که در آن هم حضرت رسول خدا صلی الله  
 علیه و آله و سلم و راو ثانی را بالشکری برای مقابله کفار فرستاده با وصف آنکه شاه صاحب اتهام اثبات  
 آن دارند انکار میکنند کاینکه هر چه که الا رآین عطا نمودن جناب سالتاب صلی الله علیه و آله و سلم را  
 بر و نیز شیخین و ارسال ایشان برای محاربه کفار انکار میکنند و میگویند که قبل از جناب امیر علیه السلام را میت  
 بشیخین عطا نشده و در این مورد قریب آن شدند که الانی علی بن طلحه افاد شد این تفسیر شیخیه را خواهر الله  
 و اندکی سائر اتباع قول ما لیا نهیب شیخ الخ اقول انی نهیب حق را احادیث آیات و لائل قاهره بر این  
 باهره بر پامیکنند و اصلاً بودن شیخین و اخرا بهمانند و شیخین شفقت عطف و جناب سالتاب صلی الله علیه و آله  
 آله و سلم منافق انی نهیب نیست که جناب مخاطب از تخمیل آن اضطراب و سسیرگی رود و در خیال انهدام  
 اساس شیده قواعد ایل حق و در سرفرازیه قول و این صریح مجادله با جناب احدیت واقع شد شیخ الخ اقول  
 این صریح مکاره و مجادله است که از مخاطب با حضرت رسالت اب صلی الله علیه و آله و سلم و جناب احدیت واقع  
 شد که چنین شفاعت را که منی بر مصلحت تفسیح و تذلیل بوده بر شفاعت واقعی حمل نموده زبان اعتراض  
 کشوده العیاذ بالله نسبت مجادله جناب احدیت با حضرت رسالت اب صلی الله علیه و آله و سلم فرموده و بهر با  
 در پی تعریض بر آنجناب اقدس اقتاده هر نه سده ای محض پیش نظر نهاده ای گفته ایم که جناب رسالت اب  
 صلی الله علیه و آله و سلم خواستند که این مخلدین فی النار و در پشت غمیر سرشت همراه خود بر نواز آب  
 حوض کوثر که برای اینها حرام است سیراب کنند آری آنجناب در حق ایشان جناب کبریای عرض کرده  
 که ایشان اصحاب من اند یعنی با و صفیکه اینها اصحاب من اند باز چرا ایشان را بسوسه جهم میکشند

این تحقیق از امام جعفر صادق علیه السلام است

و عرض ازین سوال محض تصفیح و اظهار تداو و احداث و ابتداء ایشان بوده و بر عایت اشغال این نکات  
 از انبیا و اوصیا علیهم السلام بسیاری ازین قسم احوال و افعال واقع می شود و این را مجادله و مبارزه نامیدند  
 عین مجادله و استاد و دب است و چه قدر ماناست کلام مخاطب با فاده شاه صاحب و تحفه که بوس  
 زب حریم خلیفه ثانی که معاندت و مخالفت بناب سالتاب صلی الله علیه و آله و سلم در وقت طلب طاس  
 فرمودند و بدان را با حضرت مسو سبقتند بر جناب امیر المومنین علیه السلام زبان طعن و از ساخته اند و از  
 صبیح بخاری حدیثی که نو حسیب بغرض همین آن امام الزهراءین مقدمه العابدین وضع کرده اند نقل ساخته  
 نسبت مجادله بناب امیر المومنین علیه السلام فرموده اند چنانچه میفرمایند اگر این قسم غرض مصلحت و دوسی  
 و رد قواچ میفرگفته آید حضرت امیر هم شریک عمر در چند جا خواهد شد اول آنکه در بخاری که اصح الکتاب است  
 بطریق متعدد مرویست که آنحضرت شب هنگام بخانه امیر و زهراتشریفند و ایشانرا از خوابگاه برداشت  
 و برای او ای نماز توحید تقیه بسیار فرمود و گفت تو با خلیا حضرت امیر علیه السلام گفت که الله لا فصل الا  
 ما کتب الله لناعنی قسم بخدا که ما هرگز نماز نخواهیم خواند الا آنچه تقدیر کرده است خدا تعالی برای ما و انما انما  
 پیدا شد یعنی دلهای ما و دست خدا است اگر توفیق نماز بدهد میخوانیم پس آنحضرت از خانه ایشان  
 برگشت و آنها خود را می گفت و میفرمود که و کان الانسان اکثر شئ عبد لیس و یقصد به مجادله است با رسول الله  
 و مقدمه شریع و تمسک بشبه حیریه که اصلا در شریع مسموع نیست از حضرت امیر واقع شد لیکن چون قرینه  
 گواه صدق و راستی و قصد نیک بود آنحضرت ملاست نفرمود و اتقی حال الامونی متدینی که رایحه انصاف  
 بشاشش سیده و از آنجمله بود او و یقصد به عدا و دماغ او مثل نگردیده باشد درین کلام با انعام تمام نظر  
 کند که اولاً جناب شاه صاحب چه دعوی مقبول و چه دلیل لطیف ذکر فرموده اند و در پرده استخوان  
 حمایت خلیفه ثانی غلط اکتهم بی پرده و ادنا صهیبت و خروج داده اند استغفار الله صهیبت و ادنا و ادوی  
 را بجهان فضاخ قتلای ساز و حیرانم چگونه این بزرگ باوصف دعاوی اسلام و تسنن که در این آن  
 تعظیم و تکریم بناب امیر المومنین علیه السلام و لولسانا از ارکان ایمان میبایست و تسنن و تسبیح بناب  
 امیر المومنین علیه السلام نمود یعنی العباد با الله نسبت مجادله رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بسهم و روضه  
 و تمسک بشبه فرقه ضاله بلکه سیر که عین ضلال و مخالفت دین و ایمان است و قبول نعم و شام صاحب  
 اصلا در شریع مسموع نیست بکمال احتیاج و است بشار و انبساط بعد ذکر و ایتیه و فرموده و ادنا

قسم امام  
 استغفار الله

از خدا و رسول و ائمه اطهار استیضای و از روی مکرره سیر بالایی حیرت انگیز شاه صاحب دین کلام و ادوات تحقیق  
و تدقیق داده اولاً از طاعت دعوی و دلیل خبری گرفته اند چه دعوی این بود که از جناب امیر المؤمنین علیه السلام  
مثل عمر با ما عرض مصالح بخیرت جناب رسالتنا صلی الله علیه و آله و سلم واقع شده اگر فعل عمر و دعوی  
در قولی تغییر باشد لازم آید که ایضا با جناب امیر المؤمنین علیه السلام هم ترکیب این شایع شده باشد نه خصوصاً  
عمر کرد و حال آنکه این غلط واقع شده که همین دلیل که از بخاری آورده مطابقت و عدم است  
از این حدیث هرگز معلوم نمیشود که جناب امیر المؤمنین علیه السلام غرض مصلحت کرده باشد چه در آبادی کار  
از نماز مسجد که فاضل و محامدان بسیار از بسیار است و ادانی مؤمنین ادای آن می نمایند و آنهم باین شیوه  
و یاد کردن قسم بر ابا از آن کدام مصلحت است که آنرا عرض نمیدود اگر مصلحتی بهم در آن بوده باشد و برین  
کلام پیوسته آنچه از آن مستفاد میشود و ابواب انکار محض نیست و مجادله صریح و تمسک بشبهه جبریه که اصلاً  
در شرع مسنون نیست کافاده و بنفست مجادله صریح و تمسک بشبهه جبریه را در مقابل ارشاد نبی معصوم  
کسی عرض مصلحت نمیکوید پس عجب که با وصف قلت فاصله در دعوی و دلیل تطابق آن کار دارند  
و بجا گفت حجت و مطلوب پروائی نداشتند و کاش بر نقل حدیث غیر مناسب دعوی اکتفا میفرمودند  
که اولیای او بجهل میکردند بر سر غامض میگفتند که فرمان قاصد و مردم از ادراک آن عاجز است  
لیکن اینرا چه توان کرد که خود بیان نهاد حدیث بخلاف ادعای خویش فرمودند و آنچه بعد بیان شخص فرمودند  
لیکن چون تقریریه حالیه گواه صدق و راستی بود الخ پس از همه غریب تر است و دال است بر نزول و  
تذیب شاه صاحب که در حمایت او صیب اتم ثابت قدم و راسخ و تمسک داشتند و کفر و تمسک ثابت آتی را  
رسد و لیکن به نسبت مجادله صریح و تمسک بشبهه جبریه و بعضی خیر الهیه پائی شبات نقشه ده میگویند که  
چون قریبه حال گواه صدق و راستی و قصد نیک بود جناب رسالتنا صلی الله علیه و آله و سلم  
طاعت فرموده و اولاً استقامت و راستی در اینجا مفهوم نمیشود و ظاهراً صدق و راستی را در قسم  
بر ابا از صلوته میگویند و گرفته باشند پس ظاهراً است که صدق و راستی و آن موجب رفع طاعت  
نمی تواند شد بلکه موجب ابرام آنست علاوه آن تقریریه حال کدام است که دلیل صدق و راستی بود  
و اگر مراد از صدق و راستی در دیگر امور است پس آنرا با عدم طاعت بر این امر چه ارتباط باقی ماند  
قصد نیک پس خود بدیهی اولی است که در مجادله با رسول مقبول و تمسک بشبهه اهل ضد الحلالی

استفاده از ادوات طاعت  
۴۷۸





چنانچه مخاطب همان کرده پس در عبارت بطلان و قساست و هرگز بر ایشان توجه نمیشود و اندک آنرا  
 ایل الشهدا و مدحه علی با الهنا من انج الباتنه و البراهین القاطنه و الدلائل النافضه لم یطلم له فی التخصه  
 قوله و هرگاه جناب سید قمر شریف را بخواه فایض الا نوار خویش مستدعی باشند تا عذاب دانی ایشان بوقت  
 ملاحظه نمایند الخ اقول خود و شست بدو و جاول آنکه انچه از بر و لای مجلسی آورده که جناب سالتاب علی  
 علیه و آله سلم مستدعی قریب قریبین بخواه فایض الا نوار بخت ملاحظه عذاب دانی ایشان بود و محتاج است  
 به تصحیح نقل و ذکر عبارت آنجناب بصیحه و ذکر نام کتاب و مضاده و لول آن نظر کرده شود که حسبیت بعض  
 ادعای مخاطب سالتاب اعتبار نیست خصوصاً بعد از توضیحات صریحه و تصرفات قریبه و کاذب و ضعیف و اقوات  
 فاضله از خدام و الانقام که با تقاضای آثار سلاف اختیار خود و ترک آن شده چنانچه در نقل عبارت و لای  
 مجلسی بعض جاها بمل مستقله را از طرف خود و افزوده اند که اسبق و بعضی با بعضی الفاظ حذف کرده سانی  
 احادیث جناب سالتاب صلی الله علیه و آله سلم را محرف و معصفت ساخته اند از غیر فاک و محله و سنی و سنی و سنی و سنی  
 بر مولانای مجلسی اقترای بیج در باره نسبت متاخرین استی بسا که مساک شایطین که اقترای بس قبیح  
 و شنیع است بسته باشد امر در اشال انید علوی سهل است و عجب که جناب مخاطب در ایراد و تخریفات  
 بی سرو پا بدون تعین نام و نشان کتاب نصائح و مواظفات فاضل رشید را در اوضاع هم گوش نموده که نقل  
 از کتاب غیر معین از عدم نقل را ساولی و محسن و غیر نقلها را با بیعت و عیبها ند با آنکه نقل فاضل رشید  
 اعتراض بر آن نموده و لو باختلاف المنقول عن البایته شهر و رود کتب کلامیه الحقی مثل نهج الحق و غیره  
 آن مسطور است بخلاف نقل مخاطب که بجز مخاطب مدعی نفوذ در مطالبه لایحای که شایع و مفرد کرده  
 علی مافی اوراق المفاخرین المذكوره فی صدر کتاب الحادی لعجابه الفوائد کسی نقل آن نپزد و نتیجه اگر کسی  
 دیگر نقل میکرد مخاطب بر حسب عهد خود اشعار آن میساخت و دم آنکه استیما و یک در صد و شفاعت این  
 قوم که منتهای آرزوی جناب سالتاب صلی الله علیه و آله سلم بنا بر فاده مخاطب المعنی رقتن شان بد و نرغ  
 بود کرده و نشان آن همان عدم ادراک مرام از شفاعت است چنانچه مکرراً بعرض عرض آید احتیاج اعاده  
 نیست عجب که مخاطب بکفر را بار بار تکرار میکند و با اینهمه دعوی اقتضای و یکا زوار و غیره را برین دعوی  
 بگوشت کسی نخورده قوله و ایضا هر که اصول ایمیه را نیک دید و بر حق تعالی ماند که از جناب شفیع الدین  
 انیمضمون و احادیث تواتر رسیده الخ اقول این همان شبهه ویرینه و تشکیک پاریه است که بار بار

استقصاء از اخبار مجلسی



آنرا بر زبان آورده و در هر حال با سی تازیانه آنرا پوشانیده هر دم رنگی نو بر روی آن بخیزد و جوابش را با گفته ام  
 و با و گریه گویم که آری و رو احادیث و در باره عدم شفاعت نص خاتم رسالت صلی الله علیه و آله و سلم  
 در حق ظالمین و غاصبین باست و مخالفان و انذار رسانندگان و نصرت قاصد آنحضرت و معاونان و دشمنان  
 آن و عزت مسلم قطع نظر از روایات و احادیث خاصه این باب اجماعی الحق است که آنجناب در باره کسانیکه ترک  
 این شایع و فضاخ گردیده خارج از ایمان اسلام گردیده اند هرگز شفاعت نخواهد نمود و چنانچه چشم و چشمه لال  
 و استیلاج ندارد و لیکن ازین احادیث و ابلع و تصریحات الحق امتناع چنین شفاعت که از آنجناب در باره این  
 واقع خواهد شد ثابت نمی شود زیرا که او از شفاعتی که در احادیث حرمان غاصبین و ظالمین از آن مروری شده  
 همان شفاعت است که پیش اگر ام و عظیم دارد و تخلص شفع از عذاب الهی و نکال ناتوانی و سوال  
 ربانی اینها از مؤذنه و عذاب و دار گیر و عقاب در واقع بوده باشد که البته عدم چنین شفاعت و شفع غاصبین  
 مستحق البیت کرام و مرادین آن انصار را نام از بنای شافع یوم القیام علیه آله الا ان الله یصلح ما یشاء من الامور  
 السلام محال عقلی و نقلی است اما استیلاج امتناع چنین شفاعت که از آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم و حق  
 این اصحاب واقع خواهد شد که آن نبی بر بعضی تفسیر و دلیل و اظهار دارد و عناد ایشان بوده پس هرگز ازین  
 احادیث معتقدات الحق ثابت نیست من ادعی فیله البیان علینا رده بالبرهان آری این کمال که جناب  
 مخاطب توجیه آن با الحق قصد کرده بر ایل محله و البته لازم می آید زیرا که نزد ائمه است هم با احادیث و آیات  
 کثیره ثابت گردیده که شفاعت کفار و مشرکین مستی از جواز ندارد و چنانچه مخاطب مسلک اول گفته این هم  
 ازین کتاب سنت یافته که شفاعت در حق کفار خصوصاً و قتی که کفر آنها بر همه کس از اهل مشرکیان  
 باشد محلی از جواز یافته که قوله تعالی ما کان للشیء فی الدنیا من ان یستغفر للعشرین و اولو کافوا  
 اول قری مصداق تبیین اوله که صاحب الجسد الهی پس شاه عبدالعزیز صاحب و گیر کار و عالم  
 شان که حدیث عوض را بر کفار حمل کرده اند یا بر جناب صلی الله علیه و آله و سلم مجوز را غیر جائز کرده  
 باشند یا بر ابودریث را موضوع و منقصر دانسته باشد و آیات قرآنی را از زیادات جامع قرآن یا کاسمین  
 آن گمان کرده معلوم نیست که محال مخاطب کدام شق را از جانب این بزرگان اختیار میسازد یا بصارت  
 برایش شق اول میکند یا تن بالترام شق ثانی میدهد و اغلب که چون شق ثانی طعن عام عظیم لازم می آید که  
 احادیث عدم جواز شفاعت کفار را بقتل و برادیت و شتر و شیر آن پروا کنند و در قرآن آیه است

استقصاء و الاخیام جلد ثانی  
 ۲۵۲

منحرفه از طرف خود و محل ساختند با چارها بتداش و اول اعنی بخوبی از غیر جایز و مخالفت آیات قرآنی نیست  
 ارشاد ربانی سهل خواهد شد که کابرد آنرا و جابا باطاعین و حق سرور اندی علیه آلا لاف التیمه الثبات  
 کرده اند که سید علی کس فیما بعد قوله بلا سلطان حسین و کتاب عقبات آنره که در و بیاض اش به حدیث  
 قطعی الصدور از آنرا آورده از جناب نبی صلی الله علیه و سلم روایت میکند قال علی علیه السلام ذاتم المقام  
 المحمود الخ اقول عدم شفاعت جناب رسول رب تعالی در باره موفیان آل علیه و علیهم السلام صلی الله علیه و سلم  
 و در آن خود از تعلیمات و یقینات و ضروری مذہب الحق است اثبات آن احتیاجی بقطع عقبات نفی  
 و عقبات و شک نیست لکن در احادیث و روایات نبوده باجماع حدیث خود مقبول است و اصلا اهل حق را  
 انکاری و شکافی از آن نیست لیکن از دعای مخاطب بر اصل و درست کمالی علی اهل الشعور و لکن من  
 لم یعمل الله له نوراً فالله من اوزیر که مراد از شفاعتیکه و حدیث نبی آن از موزیان قدرت و معادیان  
 عزت فرموده همان شفاعت واقعی است که غیث غنی الله تعالی آنست یعنی در حق کسانی که راه یازند در رست  
 من پی سر که در شفاعت ایشان قصه بحدیث ایشان از عذاب و عقاب و فرستادن ایشان بسوی  
 نعیم مقیم و ثواب عظیم غوامض که در همین شفاعت شفاعات بار عایت حقوق عزت و ذریت دارد و اما  
 شفاعتی که بواسطه آن تدری و احد ثواب بعد از انهم از دعا علی اعتقاد بهم باشد و مراد نباش از آن همین کشف حجاب  
 و مثالب مزید برین و تفضیح و تدلیل آنها بود پس امتناع آن هرگز ازین حدیث ثابت نمی شود تا بکار مخاطب  
 آید و در استکبار و افتخارش که نشاید افزاید قوله پس اگر حدیث الحوض در شان خلفای ثلاثه پیرایه درود  
 پراشند که با صدق القادین لازم می آید الخ اقول محذرات کمال و ضوح ثابت کردم که هر حدیث الحوض  
 در شان خلفای ثلاثه پیرایه درود می پوشد و هم کذب اکاذیبین اعنی مخاطب فطین که نسبت کذب به جناب  
 اصدق القادین العیاذ بالله میکند لازم می آید و هرگز این حدیث موضوع و منقروی نیگیرد و آری  
 خطاب صاحب مخصوص اولیانش همین تقریر احاده باید کرد که بعد الزام مخاطب تمام این مالا یلزم را بر اهل حق  
 گرام بخفا و آنکه خود کرده را در مانی نیست جوابی از آن نخواهند یافت پس باید گفت که اگر حدیث الحوض  
 در شان کفار پیرایه درود پوشد کذب لازم می آید چنانکه شک نیست درود بعضی از صوفیه تقریر کرده اند و این همه  
 احادیث که مخاطب حواله آن کتب ترغیب و ترغیب در سلسله اول نموده موضوع و منقروی گردد و سپس  
 مولان تخری و اولیانش هر چه خواهند اختیار کنند قوله عجیب تر از همه آنکه حضرت ابا قریب سید کورین را

استقصاء الآثار المحمدیة

در عبارت مذکور واجب القتل دانند اقول بجز عجب نیست از بزرگی که فهم او از ادراک معانی ظاهر و باطن و احادیث و کلمات و مصالح و حکم انصاف بگریزگان آگاهی قاصر باشد که بود و دادنی و دهی و توهمی سرگردان و خفا سرگرد و چنین تعجبها و شورش تعجب آغاز نموده باشند ایشان بزرگان آرد با بجمه اگر مراد از شفاعتی که مولانا می مجلسی دره ثلثه را محل آن در آخرت گمان نمیکند شفاعت واقعی مثل شفاعت گناهاران اهل ایمان است پس مسلم که بجناب رسالت آید صلی الله علیه و آله و سلم کی این شفاعت در حق این اصحاب خواهد فرمود و الا لامه مقبول می افتاد و اگر مراد از این شفاعت شفاعتی است که غرض از آن کشف حقیقت حال و اظهار وجهی و شهادت باشد پس هرگز مولانا می مجلسی نفی صلاحیت آن از خلفای ثلثه نکرده تا توهم مخاطب گنجایش توجه داشته باشد آری بمخاطبه صاحب تخته و اکابر و خواهم گفت که عجب تر از همه آنکه حضرت شاه صاحب اسلاف شان جمعا بنده و برین را که حدیثی در حق آنها وارد است در عبارت مذکور در دنیا واجب القتل دانند و محل شفاعت در آخرت گمان نبرند پس امریکه بجناب پیغمبر اشرف البریه علیه آله و آله السلام التیمة بزرگترین عیب فاده مخاطب صاحب التیمة علیه السلام می آید بزرگان توان آورند که بجناب مخاطب استیلا می جوایس نفسانی تفوه بآن نماید و ملا و دراک مرام بالزام آن گراید

**قال لفاضل المتوخل بالتبیل هلاک الله تعالی المتوخل بالتبیل**

و لیل چهارم لفظ لاتدری است یعنی جناب خلاق عالم بر وایت ملا و مجلسی علی استی قلمه من نسخ سلیم و حیاة القلوب در و شفاعت خواهد فرمود که ای نبی تو میدانی که آنها چه بدعت و احداث بر روی کار آورده و این کلام در نفی علم و ولایت آنجناب در باره احداث این اصحاب نص است و کذب حقیقی است عن ذلک علما کبیر اصدی از شکلیکن بلکه اسلام تجویز کرده پس معلوم شد که حضرت خاتم نبوت را بر احداث شان اطلایع نبود و این امر خلاف ضروری مذموب امامیه است زیرا که علم جناب افضل از سل تفصیل هر چه تمام تر جزئیات و کلیات حال فاضلین مرغومی امامیه را فر گرفته بود با اعلام آنجناب الیهیت طاهرین باین واقعات خبر یافتند پس اگر خلفای ثلثه مراد باشند همین مجذوع و میکند و الا لازم باطل عند جمیع الملین فالملزوم مشتمل بعضی از روایات متضمن این دعوی سابقا و انفا در کلام بنده اقل الخلیفه گذشت است و نیز دلائل بسیار و روایات موضوعه پیش از در مذموب امامیه موجود است بنا بر ورم اختصار که در تمام این عجا لافه مرعی و ملحوظ است تبرک بعد و از ده امام چهارده معصوم التفامی غایم و اولی بزرگ روایات تفسیر اهل بیت که است و کلینی جامع آنست کامرانی گرایم اقول مستعینا بطفه الی بحلیل العجب کل

استقصاء الحقايق  
 ۲۵

الکتاب و صنف که جناب مصنف طالب شرافه در رساله خود تنبیه بر وجوب تاویل در اسرار و احداث و از تمام صاحب  
 نموده و بجهت وضوح و ظهور آن تمییزش ترک کرده مخاطب غیبل از خواب غفلت بیدار نشده دست برامن  
 ناهمی و اصرار و استبداد بر عمل آن بر ظاهرش زده در مسلک اول ترمیم عجیب تقریرات غریب که برای بهر  
 و هوش رهای ابل خیرت ست بر زبان آورده مناسب چنان می نماید که اولاد دین جا کلام جناب مصنف نقل  
 نایم من بعد آنچه مخاطب غیبل در مسلک اول فاده نموده بهر دلیل اجمال تنبیه بر فساد آن کنم و بعد آن این فاده  
 چه بود که منی بر همان نوعیلات غیر سرسیدیمت مرود و مقصود در هم و بر هم سازیم پس باید دانست  
 که جناب مصنف اعلی الله مقامه منی دارالکرامه و رد لائل عدم تطابق حدیث حوض برانعین زکوة که  
 بر عجم سید مرتضی این گفته لفظ صحابی که در حدیث وارد است ابای تام دارد از اینکه اصحاب ردت مراد  
 باشند چه از روحانی خالی نیست یا از اصحاب عرف عام که یار و صاحب دینی و دنیوی را میگویند  
 مراد باشد یا عرف خاص یعنی شریع و بدیهی است که معنی اول اطلاق این لفظ بر اهل ردت و دست نیست  
 چه آنها اهل قبل بودند و در وطن و مسکن خود می گذرانیدند و بجز یکدیگر و با آنها بعضی از آنها جناب  
 رسالت صلی الله علیه و سلم راندریده باشند چنانچه بنا علی هذا قال الله مانی و لم یروا واحد  
 من اصحابه و الحمد لله رب العالمین و اما اذ تد قوم من حفاة الاعراب للولفة قلوبهم  
 لا یطیعونهم الدین یعنی از تعداد اصحاب کلهم جمعون بکاید علی النکرة الواقعة فی سیاق اللفظ  
 و ال است بریکه مرتضی اینهمه را پیشمرده و چنانچه بکلامه می بینیم چنانچه می بینیم و الا شتقاق اقتضای  
 صحبت و اردو آنها ازین دولت محروم بوده اند و علی هذا القیاس از اجلای بدیهی است که سنی ثانی هم برین  
 زنها صادق نمی آید چه درین صورت موت علی الاسلام شرط است و اینجا خصم آنها را مات علی الکفر میگوید  
 و چون منقول شرعی نه آنست که جماع معنای مناسب معنای انوی قرار دهند بلکه العتبه باخذ مشش از  
 کتاب سنت و حسب است پس منقول شرعی تحقیق شرعی است و بصرف صارت خلاف آن مراد  
 توان گرفت در صورت معنی ثانی اولی بالمراد خواهد بود و عدم صدق علی المرتضی غیر خلاف کتاب است  
 و هرگاه هر دو معنی لفظ اصحاب بر اهل ردت صادق نمی آید لاماله جماع از صحابه مشهورین منصفین با احداث  
 مراد خواهند بود و متوجه میشود که معنی شناسی از لفظ حدیث چنان توهم کند که هرگاه جناب بشیر فرزند  
 مخاطب بمخاطب لا تدری میشود از تحقیق حال اهل ردت کی واقف بودند در خصوص ردت با اعتبار اسلام

استحقاق این  
 حق را از جناب

آنها در حیات خود و بقای حکم بالاستصحاب یعنی نقیض رسمی اطلاق لفظ اصحاب آنها کردند و این تاویل خالف معنی  
 ضمیمه صبیحان است چه جناب شعی باب برآوردنیاد حیات خود خبر میدهند که حال بعض اصحاب در آخرت چنین خواهد  
 بود و در چنین خوابیم گفت و باز بمن اجمال از نزد ایشان علی الاعقاب خبر خواهند داد و در صورت عدم درایت  
 لا اله الا الله خواهد بود و التاویل بحسب علی الخصم کما یجب علینا فلهذا و الظهوره طوبی لکشیع عن ذکره انتهی کلامه  
 رفع فی الحکم مقامه و بزل الکرامه از ملاحظه این عبارت ظاهر است که غرض جناب مصنف تحریر از تقریر اخیر این است  
 که اگر متعرضی شوق انبیر را تسلیم کرده گوید که اگر قییم که مراد از لفظ اصحابی معنی مصطلح است که موت علی السلام  
 شرط آنست لیکن اطلاق اصحاب باین معنی بر مقررین نیست استصحاب بحالتیکه آنحضرت ایشان را بر آن گذاشته  
 فرموده چه آنجناب از نزد ایشان واقع نبود پس غرض متعرض ازین توضیح اطلاق لفظ اصحاب شنیع  
 مصطلح بر مقررین است و بر ظاهر است که این توضیح بشت اول متعلق نیست چه بر شق اول اصل صحبت که بناط  
 حل اشتق آنست مقصود است جناب مصنف طلب اندک مضبوط دفع این توهم باین وجه فرموده که اطلاع جناب  
 رسالت صلی الله علیه و سلم بر آنند و این اصحاب از نفس حدیث عوض ثابت است زیرا که آنجناب خبر داده  
 که بر وزیر است از نزد ایشان آنجناب را خبر خواهند داد پس هرگاه از نزد ایشان آنجناب را معلوم باشد این  
 توضیحی است از جواز نزدیک بنای آن بر عدم اطلاع جناب رسالت صلی الله علیه و سلم است و آن خود  
 باطل است این است توضیح کلام جناب مصنف بطریق اجمال حالا آنچه جناب مخاطب المعنی که در فهم  
 عبارات و مقاصد علای کرام و محققین فحاشا بطولی دارد و باید شنید که چه قسم داد و تحریف و تزیین داده و برین تقریر  
 متین چه اعتراض لطیف دارد کرده چیست قال قوله و متوجه می شود الخ اقول مخفی نمائند که این اعتراض  
 هم بدستور اعتراضات سابقه هرگز واردی شود و احتمال دارد آنچه جناب مخاطب النبوت را از وی آید باز دارد  
 اصحاب و عدم قبول شفاعت بعد اثبات احداث نفی درایت بطور اجمال بعضی از وجه معلوم شده هم  
 بدانگونه خبر داده که چندی را از اصحاب بسوی دوزخ خواهند کشید و من بشفاعت آنها بکرات متوجه خواهم شد  
 لیکن آن شفاعت در مجموع آنها مقبول نخواهد افتاد بلکه در حق بعضی غایب خواهد کرد که در همانوقت ازین دارد  
 گیر نجات خواهند یافت و ظاهر همین است که حکایت مطابق محلی عنده باشد پس واقع را که بعضی از وجه  
 بطل بودن اجمال او فرموده اند و هر کسیکه بخلاف این معنی قائل شود گوید که پیغمبر صلی الله علیه و سلم تفصیل  
 این امور و اسامی و ذوات آن مبادی محذورات و شرور معلوم بود باز راه اجمال و طریق توریه و تفسیر میجوید

پس دلیل آن بر نزدیکی آنرا که تعلق با احوال اخروی دارد و حضرت را با اعلام ملائکه معلوم  
 شده مفصلاً و مشروحاً در روایات وارد گردیده که برده از روی غش و کفر کسی برافتد پس در آخر عمرش میگوید  
 تصویر یا اذعان کرده آید که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مفصل را بمل بیان فرمود و از تفصیل خوف و تقیه  
 شگساره شد چنانکه یکا کسی بعد تصریح بر بعضی که تقیه در کلام آنجناب گنجایش ندارد و دعوی خواهد کرد آری  
 در و فکرها را حفظ نمیداشند پس قول موجب کمال است و آنرا بصورت و تم نقل نموده و تقیه با اعتقاد بر ضمیمه حدیثان  
 حل کرده بر جای خویش باقی است و نفی درایت و احداث بر طایفه خودش محمول با جمله از تقیه پس در لازم  
 نیامد که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از تفصیل تمامی احداث آنها معلوم بود و با عیان هم آنها را می شناسخت  
 چیزی که خبر دادن بدار و نیاد حکایت آنچه بوی الهی حضرت را دریافت شده بر اصل اهل حق کیست لازم  
 این امور است که تفصیل محذورات شرع و آنهایی است و ذوات آنها را می شناسخت این است لازم را  
 هم بدلیل ثابت فرمایند و بر بانی بر بعضی قایم کنند که حدیث بدون علم تفصیلی ممکن نیست و اونی بهم نکات  
 بار خدا یا اگر حدیث طبرانی را پیش کنند گویند که او در روای خود را در این مورد شش عرض کرده که بار خدای تعالی و علم  
 کن که خدا تعالی مراد این مرده مشهور کند فرمود که تو از آنها نیستی و این دلیل است بر آن که در حدیث پیغمبر  
 صلی الله علیه و آله و سلم ذوات آنها را با عیان هم می شناسخت و الا جواب آنجناب که ای ابو درد او از جمله  
 آنها نیستی چگونه صحیح شود یا حدیث که آنرا تصریح مؤلف در سال اخیر می گویم تشبیح است یا نماید که ابو بکر  
 صدیق بعد استماع حدیث بعضی نظر بر تقیه و خشیتی که داشت التماس نمود که شاید من از آن پیغمبر  
 حضرت فرمود که انشاء الله تعالی بعد از این به مقام خود آید حدیث مذکور شود و بنده چهل و نعلوم با وجود  
 عدم تهمید علوم میگوید که این هر دو دلیل هرگز بر دعای مؤلف و اولیا و انطباق ندارد و مستلزم مقصود  
 نیست چه تمحیل که آنجناب بکثرت حسن خاتمه حضرت ابو بکر صدیق و ابو و رضی الله عنهما که از حضور و درگاه  
 بدو دیگر مشاهد شده که علما داشتند تقیه و غفرت لکم و بسیاری از اشارات عالیه بر آن ترمیم یافته و اولین  
 اصول اربعه حضرت متشیعین بر آن گواه حامل معلوم بود چنین فرموده باشند این از کجا که ذوات  
 مرتدین کنزائی را بعد تفصیلی می شناسخت و مقصود ما دون ذلک با جمله آنچه بحجاب حیدری و ابو درد او  
 ارشاد شد و صحت صدور آن علم خاتم پیغمبران بحسن خاتمه این بزرگان از جهاد فی سبیل الله و حضور در  
 مشاهد مشرفه که بار بابتا لیه تمام فرمودند که برگزیده حاضرین کسی در و رخ نخواهد رفت چنانچه از تفسیر

این حدیث در  
 مسند احمد  
 صحیح است

اما پیش از آنکه خلاصه این نیز در واقع معیت الرضوان واضح والایح است وافی و کافی است و صحت جواب  
 موقوف برین نیست که با عیان هم معرفت اهل ردت و تفصیل محذورات آنها داشته باشد و ملاحظه عند العقلاء  
 فضلا عن الفضلاء پس عدم درایت بر حال خود باقی و از اینجا بر طرف نشاید بجا تاویل که بسینه زوری  
 بر زمره اهل حق ثابت فرموده که خود را معرض بوجوب آن هنوز مشغول بوده باشد انتهى ما فاذا مخاطب  
 النقاد غیر حرام حول المراد الانفاست فی جهة انفاذ این کلام ناظر قاصر البشبهه و حیرت می اندازد و صلا محصله  
 ندارد و حیرانم که باین تریات ترکیه و شبیهات تخفیف می نازد و آنرا جواب کلام جناب مصنف طاب ثراه  
 می انگار و بلکه قیامت آنست که تشبیحات بلیغه سخن آنجناب یاد کرده ملازمین او را منسوب بعدم فهم و قلت  
 تدبیر نموده العیاذ بالله جنابش در حساب طفل و بستان مکتب هم گرفته شتم ظریفی و پیوده سر اس  
 و یافه درای را بغایت قصوری رسانیده و خود در فهم چنین کلمات سلیس شیش یا پانزده صلا بجا نب  
 و اطراف و منظر کلام نرسیده آنچه خواسته بر زبان آورده و حاصل غرض جناب مصنف رفع اندر در جبهه  
 و طیب ترتیب از دفع اعتراضات بر اثبات اطلاع بر آنرا در این زمره بوده خواه علی هیچ التفصیل باشد  
 خواه نه هیچ الاجمال آنجناب کی در دعوی ثبوت اطلاع تفصیلی ازین حدیث کرده که مخاطب در جواب  
 آن این شورش بر پا کرده و من خود دیده و مبلغ ما خورده و ایرادات و اعتراضات بر آن تقریر کرده بدفع  
 آن مشغول شده سبحان الله حاصل مطلب از رسیده در جواب آن هر نحو شنی بر لب میزند و اصلا  
 بر آن کلام نمیکنند و در حشو و زیادات که اصلا با مقصود جناب مصنف تعلق ندارد و اطنا با اسباب کار فرما  
 میشود و بزم خود گوئی مسابقت و میدان مناظره می رباید و تقریر اصول و اجوبه و فروضه ناظرین را بغلط  
 می اندازد و افاقان بر ند که جنابش چنان قطع و قمع تقاریر ابل حق کرده که از جانب خود هم تقریر اعتراضات  
 کرده حتی الامکان در دفع آن کوشیده اصلا احتمالی و استدلالی را باقی نگذاشته که بر او ان پیروخته  
 با بجا اگر غرض مخاطب آنست که ازین حدیث اطلاع تفصیلی جناب سالناب صلی الله علیه و سلم بر محدثات  
 و شرو این زمره ثابت نمی شود پس این خود مسلم است لیکن انیرا با جواب جناب مصنف کدام  
 ارتباط است و چه مناسبت کی جواب آنجناب موقوف بر اثبات اطلاع تفصیلی است مطالب آنجناب  
 صرف همین است که ازین حدیث اطلاع جناب سالناب صلی الله علیه و سلم بر آنرا در این اصحاب  
 ثابت می شود و ثبوت اطلاع تفصیلی را جناب مصنف هم گزارد و انفرموده که اصلا آنرا با اعتراض جواب

استغفار الله الا انما جلد ثانی

راجعی نیست نه نفید معترض است و نه مضرب چه بر ظاهر است که مبنای اعتراض بر آنست که جناب  
 رسالتاب صلی الله علیه و سلم را احداث و از تداوین زمره معلوم نبود و نه جهت اطلاق اصحاب بر ایشان  
 فرمود این توجیه وقتی تمام شود که جناب سالتاب صلی الله علیه و سلم را اصلا اطلاع بر از تداوین جماعه  
 نباشد نه اجمالی و نه تفصیلی و حاصل جواب مصنف طالب شرا آنست که از نفس حدیث اطلاع جناب رسالتاب صلی  
 علیه و سلم بر از تداوین جماعه ثابت است و ظاهر است که علم اجمالی باز تداوین احداث این زمره غیر مانع از  
 اطلاق اصحاب بر آنهاست چه بنا بر افاده این روز و بیان غیر لفظ از تداوین کفر و از تداوین شریک است این  
 توجیه و اعتراض ضحکه صبیان بر شین نیست باجمالی علم تفصیلی از جناب رسالتاب صلی الله علیه و سلم  
 و سلب اطلاع آنحضرت بر تفصیل محدثات این اصحاب که مخاطب اهتمام تمام در آن نموده و بلاغ سوره  
 خارج از حد تقریر آن بکار برده اصلا مفید مرجع و منافی مطلوب محیب نیست که عدم اطلاع جناب رسالتاب  
 صلی الله علیه و سلم بر تفصیل محدثات اینها باطل محض باشد کما یجبی غریب و اگر مراد خدام آنست  
 که از حدیث معرفت اعیان و اشخاص مرتدین ثابت نشود پس جناب رسالتاب صلی الله علیه و سلم  
 چون اعیان و اشخاص این مرتدین نمیدانست لهذا اطلاق اصحاب بر ایشان کرده باشد چه محال نیست  
 که بعضی از اصحاب راه از تداوین پیش خواهند گرفت و یا عیانهم و اشخاصهم ایشانرا نمیدانست پس نفی درایت  
 محمول بر ظاهر باشد و توجیه بغایت تین و چیر پس انیم ضحکه صبیان بر شین نیست چه اینقدر از حدیث بلا شبهه  
 ثابت شده که جناب رسالتاب صلی الله علیه و سلم بر از تداوین اصحاب که ایشانرا بسوی جهنم خواهند  
 کشید مطلع بود و از علامت تعیین ایشان هم واقف شده پس باوصف این علم که این اصحاب ایشانرا  
 از پیش آنجناب کشید و بهم میبرد مرتدین از چگونگی اطلاق اصحاب بر ایشان حکم آنصحاب بخوانم فرمود  
 و اتلای این اطلاق موقوف بر معرفت اعیان و اشخاص ایشان در دنیای نیست چه هرگاه بعلاتی  
 از علامات و نحو من آنجا تعیین و تخصیص شناختند و یافتند که این اصحاب مرتدین اند باطلاق اصحاب  
 بر ایشان ستمی از جواز ندارد و عدم معرفت اعیان و اشخاص اینها در دنیا مصحح اطلاق اصحاب با  
 وصف علم بر دت ایشان نمی تواند شد کما هو فی کمال الظهور آری اگر جناب رسالتاب صلی الله علیه و سلم  
 و سلم را هیچ گونه تعیین و تشخیص ایشان معلوم نمی شد و علامت اینها بر آنجناب واضح نمیکرد و  
 فقط همین قدر حدیث مذکور می بود که من بعض اصحاب خود را اصحاب خوانم گفت و باز فرمود

۲۵۹  
 مستفاد از اخبار اهل بیت



از حال ارتداد ایشان اطلاع خواهد کرد البته این کلام و تقریر مخاطب لیاقت اصنام داشت لیکن هرگاه علامت  
این مرتدین هم آنجناب مطلع شده گنجایش اشتباه باقی نمانده پس ملاحظه این علامت و حصول علم باز نداد  
شان چگونه ممکن است که آنجناب او شان را اصحاب خود خواند و بلفظ احمالی یا ذوالپس یا برین نسبت اطلاق  
اصحاب برین زمره مگر آنچه جناب مصنف ارشاد فرموده و تاویل نفی درایت بر خصم واجب است و حمل آن  
بر عام غیر مجاز یا وصف آنکه عدم اطلاع جناب سالتاب صلی الله علیه و آله وسلم بر اعیان و اشخاص مرتدین  
و قضا صیقل محذورات شان نزد ائمت است هم باطل محض است چه ایشان هم تصریح کرده اند که آنجناب بقبول  
خود زنده است و جمیع است خود را می بیند و همه کس امید اندو اعمال همه امت بر آنجناب عرض میشود و احسن  
کشمیری و حاشیه شرح عقاید معتزلی در تفسیر صحابی گفته و اعلم ان الملاد الهیة فی عالم الکلیف فلا  
یغفل عما روی الله علیه السلام رای لیلۃ المعداج جمیع الامة فی عالم الارواح و المثال و کلابه  
صلی الله علیه و آله وسلم فی قبره حی یری جمیع الامة انتهی و ابوالموئید خوارزمی در سنن خود او را از  
خطیب نقل کرده که از احمد بن الحسن ترمذی حکایت کرده که او گفته دایت رسول الله صلی الله علیه  
و آله وسلم فقلت له یا رسول الله ما ترى ما فیہ الناس من الاشیاء قال فی ای شیء و قلت  
فیما بین ابی صیفة و ما لک و الشافعی فقال فاما ابو حنیفة فلا اعرفه و اما ما لک فکتب  
العلم و اما الشافعی فانتی فاستی و در مقام جواب ازین عبارت گفته صحیح الحدیث اند و عرض  
علی سلی الله علیه و آله وسلم و سلام اعماله یوم الاثنين فکتب الیهم و استنه  
علیه السلام یحضر کل یوم و فاسر یعرض اعماله علیه فیکف لا یعرف ابی حنیفة و عمار  
اکرم قریه و در روایات مذکور است و قد روی ابر المبارک عن سعید بن السید  
من یوم الا و یعرض علی النبی اعماله عند وفاة و عشائه فیکفهم بسماهم و اعلم الهم فکتب الیهم  
یشهد علیهم و شهاب الدین دولت آبادی که فضائل و محامد و از اخبار الانبیاء علیهم السلام و احوال و سیرت و مناقب  
غلام علی آزاد بگزار می غیر آن توان دریافت و کتاب هدایت السعد الفتنه و در تفسیر حدادی و کیبای سعادت  
و شریعت میگوید هر شب دو شب و شنبه و جمعه افعال امت پیش رسالت صلعم فرشتگان عرض میکنند و هر  
نیکس میباشد روح پاک مصطفی شاد میگردد و هر چه بد میباشد اگر میداند که خواهد گردید و نیکوست است در  
خواب بنیاد تا مذکور خود باز آید و نیز هدایت السعد اسطور است سوال بعد مردن مرده را نیز احاصل

استماع این کلام در مجلس

می شود باینه جواب عقیده انجمن نیست مرده را بعد مردن تاثیر اندیست چنانچه در چشم آید  
 و آزرده شود بدلیل صحت عذاب قبر زیرا که اگر مرده را از عذاب قبر اثر نباشد عذاب قبر نه و نهزل شود  
 فی شریعه الاسلام و نیزه القبر فی جوارال غیر فان الیست ینافی بالجار السور و در اعلام الهدی میگوید  
 میت بطهف غف فاسل مناشریش و فی الآثار از صدقه و فاتحه و از احسان و حق یتیم میت را سرور  
 می افزاید و از ذکر سور و چشم و ظلم یتیم مرده را خزن نماید و در طای شرح مشارق میت از گریه انبیا آزرده  
 میگردد چنانچه دوستی چون بسفر روان شود دوستان در آن محل گریه کنند مسافر اگر بایشان آزار  
 او دشوار نماید و تفسیر حدادی میگوید هر شب دو شنبه و پنجشنبه اعمال است پیش تحف رسالت میکند و  
 هر چه حسنه باشد خوشی افزاید و هر چه سیئه باشد خزن نماید و در این باب احادیث کثیره است بسجیل انحصار  
 باز نموده شد تا بر این آزار خاندان انجمن و ایمان بیاد می عصفنا الله من الله عرض الزم و نیزه و در اعلام  
 سطور است فی الدرس و سوره الحجۃ قال صلعم من صلی علی ائله البیته مائده سوره قصی الله  
 تعالی ما خا سابعین من حوائج الاخره و قلین من حوائج الدنیا و کل الله تعالی به ملک  
 یدخل علیکم کل ما یدخل علیکم هدا یا و الاطباء و اعلم انکم بعد الموت کما فی الحیوة غیر در اعلام سطور است  
 فی الدرس و سوره البقره فضلیه الصلوات صلعم و ان علیکم بعد الموت کما فی الحیوة  
 آدم بر افاد ایتیکنیاب مخاطب در نیجا وارد فرموده پس و لا جوابش علی المعاضده آنست که اگر فی الحقیقه  
 و احداث این اصحاب دلیل عدم انطباق آن بر صحاب ثلثه باشد لازم آید عدم انطباق آن بر سایرین مخاطب  
 بنا بر مسلک اهل تطبیق حدیث بر آنها میخواند یعنی سلمان و ابو ذر و عمار غیر هم من الصحابه بل انوار و الاثقال  
 الا بر ازی که بر تقدیر انطباق حدیث بر آنها و ثبوت ارتداد و احداث این بزرگان جناب رسالت  
 صلی الله علیه و آله وسلم از حالات ایشان هم مطلع خواهد بود زیرا که حدیث عرض اعمال شیعه بنیاب رسالت  
 صلی الله علیه و آله وسلم و اوصیاء آنحضرت ثابت و متحقق چنانچه مخاطب هم بان اقرار کرده پس اگر باین  
 دلیل عدم انطباق این حدیث بر خلفای ثلثه ثابت شود عدم انطباق آن برین بزرگان گواهی خواهد شد  
 بلکه اگر فی دایت را در حدیث بر ظاهرش محمول کنند لازم آید که این حدیث بر عکس از افراد عالم بر اصول  
 اهل تطبیق نگردد زیرا که علم با احداث محدثین و ارتداد مرتدین هر کس اینک میباشند برای حضرت رسول خدا  
 صلی الله علیه و آله وسلم نزد اهل تطبیق ثابت مستطیس باید که بنا بر قیود اینها بر کس محمول نتوان شد با جمله

سطور است فی الدرس و سوره البقره فضلیه الصلوات صلعم و ان علیکم بعد الموت کما فی الحیوة

تاویل نفی درایت در حدیث ضروری است چنان که آن بظاهرش هرگز جایز نیست زیرا که حصول علم باینکه  
 واحد است بقوم برای جناب سالک صلی الله علیه و آله و سلم از نفس استیضات است چنان که آن بظاهرش نمی آید  
 مگر از اشغال مخاطب بمل که از غایت تجرید و تحقیق و علو نظر و اشغال این امور ظاهر و غفلت می نماید راه جواب  
 غلط می کند چنانکه عاقلی بلا حمله استیضات جز قطعی حاصل میکند بر آنکه نفی درایت محمول بظاهرش نیست فضلا  
 عن الفضل و قطع نظر از این باشد شبه لفظ لاتدری احتمالی و لای این احتمال در بعضی عالم نبودن جناب سالک صلی  
 الله علیه و آله و سلم با احداث از یاد اصحاب حق چون منصب مخاطب منصب مستدل است منصب  
 منع پس محمول و کیا احتمال استدلالش بیاد نماید بدنیای مومنون این توهم باطل از یاد می آید و العجب  
 کل العجب که در مابعد خود از زبان گهر نشان مخاطب شنیدی که تبادل نفی درایت بدو چه وجهی که بعضی  
 مابینا شده و ایضا از مزال نه و کاسته و گراشیده و صورت آن بظاهرش که در اینجا بنای استدلال بر آن  
 ریخته نموده اما حاصل نفی درایت اول تبایلات سدی و توهمات عدیده می تواند شد بر بعضی از ان در اینجا  
 اقتصاری و داول آنکه لاتدری با احداث و بعد استغفار هم کاری باشد یعنی آید انفسی که بعد تو جهات  
 احداث کرد و در راه ردش پیش گرفتند پس شفاعت در حق ایشان گنجایش ندارد که لامحالہ مرارت عذاب  
 آبی خواهند چشید و درین برای اعمال شنیعه خود خواهند کشید آنچه خواهند کشید و آنکه نفی درایت بحسب هر چه  
 یعنی بظاهر احوال مقتضی آنست که تو علم با احداث از یاد ایشان نداری که قبل از وقوع این امور وفات یافته بودی  
 آنکه مراد ان باشد که ترا درایت با دراک ظاهر می حاصل نشده باشد یعنی که دیده باشی که ایشان چه احداث کردند  
 و چگونه مرتد گردیدند و این درایت با اعلام حقیقی انجناب را حاصل شده باشد چه ارم آنکه سلب درایت بحسب  
 مقتضای بعضی حاضرین آن عصب باشد که مثل جناب مخاطب اسلاف او که منکر اطلاع تفصیلی انجناب میباشند  
 و در زمانها اخبار سالک صلی الله علیه و آله و سلم علم با آنچه بعد از واقع شده حاصل نموده اند از حقیقتی بنا بر  
 مقتضای ان سلب درایت از جناب سالک صلی الله علیه و آله و سلم فرموده و غرض از این تعبیر و تعبیر اعتقاد  
 ایشان باشد نیم آنکه سلب درایت محمول بر مبالغه باشد یعنی چون تو شفاعت ایشان میکنی پس گویا نیانی  
 که اینها احداث کردند و مرتد شدند ششم آنکه غرض آن باشد که تو درایت مثل درایت ما در می ظاهر است  
 که علم خالق که افضل و جود علم است مخلوق را گویی باشد حاصل نیست پس هر گاه در نفی درایت این وجه  
 متعارف باشد چنان که بظاهرش نمودن و بنای است بر آن در حق و شنیعات شنیعه بر آن

انگیزند چگونه در عقلاست می آید و روشن باشد قوله و این کلام نفی درایت جناب باره احداث  
 اصحاب نص است الا قول آری این کلام وقت نظام نفی درایت خدام جناب مخاطب تمام البتة فصل قاطع است  
 و بر غفلت و جهول ملازمان و از امور حلیه نمیه بریان ساطع زیر اگر خود سابقا مسلک اول فاده فرموده که نیست  
 نص بودن امری بحقیقتی است که احتمال غیر از این نباشد و همچنین صریح البطلان واضح الفساد است زیرا که فساد می  
 که لا تدری ما بعد که احتمالات بسیار و محامل متعدد دارد که بنا بر آن نفی درایت از حضرت ثابت نمیشود  
 پس چگونه ادعا نص بودن آن در نفی درایت صورتی از صحت داشته باشد و لعجب و لعجب که جناب مخاطب  
 بعد از این چنانچه میدانی خود هم تبادیل توجیهی درایت کرده بدعی و حجب تاویل صرف آن از ظاهرش بر  
 اطلاق گردیده و اینجاست دعوی نص بودن این حدیث نفی درایت از آن حضرت کرده بر همین معنی محمل  
 آن واجب دانسته و با وصف این تناقضات تهافتات عظیم که هوش ربای اولیای اوست و با جمعا  
 از افادتهای بی پایه مغایرت از متن علم به ایهات فرائض بر جناب صفت علام و دیگر اعلام کرام طغیان از دن  
 و استنار با نمودن کار اوست پس چگونه عاقل متفوه متبذره اند شد باینکه لا تدری در نفی درایت احداث  
 این اصحاب جناب سالک صلی الله علیه و آله و سلم نص است سالک جناب خود و حدیث عموماً اخبار  
 داده باینکه مقتضای جناب را در جواب شفاعت اعلام با حدیث وارد و این اصحاب عموماً هر دو پس با قطع  
 جناب سالک صلی الله علیه و آله و سلم اطلاع بر احداث از این قوم حاصل شده و درایت آن  
 متحقق گردید پس اگر لا تدری نص نفی درایت احداث اصحاب جناب باشد البتة باید که در جبهه مخالف  
 که با اعتراض مخاطب از متکلمین بکلامه السلام بجز این آن نکرده لازم نمی آید چون مخاطب به هم قائل گردیده  
 یعنی لا تدری را نص نفی درایت احداث جناب سالک صلی الله علیه و آله و سلم گفته پس چرا شب لازم  
 آمد که جناب و الیاء و ابائت و بزرگواران صلی الله علیه و آله و سلم گفته پس چرا شب لازم  
 لازم می آید خود ظاهر و العاقل کفیه الاشارة فعلی هم مخاطب لفضیلت الله جل جلاله حیث تقوه غرض الفاسدة  
 بیا این من کل حاصل و جابل قوله و کذب حق تعالی عن ملک الکریم احدی از متکلمین بکلامه السلام بجز  
 نکرده اقول اگر حضرات است که بجزیمه شائع و قطاع بر حق تعالی کرده اند گفته اند بجزیمه  
 و حق او تعالی قبیح نیست پس صدور کذب هم جایز باشد و علاوه برین صریح عقاید عقیده است  
 و اعلم ان بعض العلماء ذهب الى ان الخلف في الوعيد جائز على الله تعالى و من صرح بالتحديد

۲۷۶  
 استحضار احوال و حدیثی

استقصا الزعماء عبد تباري

کرده اند و امام است که کذب او تعالی عنی پاک کرده اند و خطای عظیم که قریب است که کند باشد قال کرم الله  
 و امر که مفسدی است بطعن قرآن و هر سرایت برگزیده همان است بجناب مخاطب با و امام شیعه و تواترات  
 که یکبار در طلائش از کلام خود و ظاهر و پدید است از و کذب تعالی عنی پاک است ثابت میباشد و ازین احوالات کابر  
 خویش غفلت نمیرایند که امام و از و تمیز کذب تعالی بر علای خویش که ساطین بین دارند ثابت میکنند  
 بنای بین و ایمان ایشان میکنند قول پس معلوم شد که حضرت خاتم نبوت را بر احوالات شان اطلاع بود و قول  
 از بیان سابق در کمال وضوح و ظهور یافتی که از لفظ لا تدری عدم اطلاع جناب سالتاب صلی الله علیه و آله  
 بر احوالات این اصحاب هرگز ثابت نمیشود بلکه احتمالات کثیره در آن متطرق تا ویالات عدیده آن متحقق علاوه  
 خود جناب مخاطب با بعد قابل میشود که این لفظ دلالت بر نفی درستی جناب سالتاب صلی الله علیه و آله  
 و سلم ندارد و تاویل و توجیه آن نمیرایند پس چرا تم که اینجا چرا این دعوی فاسد آغاز نهاده و چون کمر رساله  
 بعبارت آتیه مخاطب زبان رفته اند از مناسب میباشد که آن عبارت برای الطینان ناگزیر و رفع خلجانش رینجا  
 نقل کنیم و با تفحص و نظر از و پس آنکه جناب در حصر حد و بیست و پنجمین مسکات تمیز تعلیق است جناب  
 مصنف مفریاد اگر معنی شناسی از لفظ حدیث چنان هم کند که هرگاه جناب بشیر و دیگر مخاطب لا تدری  
 میشوند از حقیقت حال این دست یعنی محدثین کی اقص بودند و در صورت اعتبار اسلام نهاده جناب و کالاتاف  
 مسلم است بقای حکم بالاستصحاب یعنی منقول شرعی اطلاق لفظ اصحاب بر آنها کرده اند چنانچه از احوالات فرزند  
 طائوس جلوه ظهور دارد و متصرفان اشارت تعالی گوئیم که این تاویل چنانکه می بینیم که تصدیق است جناب  
 ختمی تا به بار دنیا و حیات خود ختم میکنند که حال بعضی اصحاب که در دنیا قریب منزلت دارند و از مرتبت  
 خواهد بود و در چنین خواهم گفت باز بمن این حال از تعدادشان علی الاعقاب بخوانند و او در این صورت  
 عدم درایت لایحه اولی نخواهد بود و تاویل کتب علی التثبیت عین ظهور و لظهوره علی التواضع فقط ما طوبیت  
 الکشف عن ذکره فاعلم انه علی وجه اما اولی پس تری تعلق با حداث عدم احداث ندارد بلکه جای موصوفه  
 متعلق است یعنی نمیدانی که چه امور احداث کرده پس از وفات تو پس نفی درایت متعلق بطلان محذورات  
 نیست بلکه تعلق بتفصیل محذورات و مثل بر غلاییدن انصار بدعوی خلافت و فریب دادن آنها  
 بر معنی که حضرت امیر بعد از وفات سرور شایسته خلافت کاری ندارد و چنان تحقیق است آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم مشغول است که خلافت را زینهار اختیار ننماید و یا ساختن و غیر از شما احدی منصوب

۲۷۵  
 استفسار از آقای مجتهد

خلافت را از او نیست چنانچه از فرقه و الشهابین و اقصی و عوی خلافت را می نمود و خصوص قاطعه مصطفوی  
 را باره است مرقضوی پس شیب از حقن و مصلحتی که بر گرفته و در ظاهر و هم گردیدن کلام المذنبین  
 معبودین عباد و انصاری قوی یافته و اگر تمام ولایت کلام کاشوم از حضرت امیر در حقش و برای طبع  
 ستادیت حاج و تسلط نویسنده بپا از من با خلیفه ثانی در ساقش بود کالت فضولی و ولایت عقد نکاح معصومه  
 سلطه ابابکر و عمر بن خطاب بعد تلاوت آیت قرآنی که التکی المشرکین حتی یؤمنوا و یحسدوا من دین  
 حقش را و با عجب که در سلاله البیت طاهرین و اشرافین با جمله منعمین از امیر المومنین بودن سر پرست  
 خاندان خود این که حضرت عباس بن عبد المطلب صبران شده و بخاد عجل راه خلافت شتاق مور و غش بیرون  
 چنانچه از ابر فرزند الشن صا و شد الی غیر ذلک من تفصیل بر ذراتهم و بقدر عاقل و انانیا پس کلام بر حسب محاوره  
 و قصه که هر چند مخاطب با او آگاه باشد دیگر گاه است که بکوت قناعت و شتاعت یا بصلحتی انحراف یا هم  
 می نازد و این معنی یک سبب سلیقه فهم کلام باغداد و روضی نیست این کلام غیر محض بسند محاوره و غریب نیست بلکه  
 از قصص قرآنی و آثار نبوی هم استفاد است اما اثنا پس درایت محمول بر معنی حقیقه نیست والا  
 عدم در آن روح نبوی بعد از قرآن از حد لازم می آید و این خلاف معتقد امامیه است بلکه خلاف ما تقریر  
 عند الکما هم است عونا اما آری این عدم اراده معنی حقیقی حدیث عرض امان شیعیه جناب پیغمبر صلی الله  
 علیه و آله و سلم و او صیاد او که در حق یقین می مانند آن بجای خویش ثابت است دلیل وافی و حجتی کافی و شریع  
 این از زبان او که کتب تنقید الرجال مثل فهرست خلاصه امام اعظم قدیم جدید و ما الس المومنین شیعیه ثالثه طایفه  
 انظر من الشمس فی من الشمس است اگر چه در آن اقرا باشد انتهی پس عیب که در اینجا صراحت حکم بوجوب  
 سادیل نفی ولایت بر الحق کرده و باز از طرف ایشان بعضی تأویلات و لوکان بعضها غیر مرصع ذکر کرده  
 و کلام معتقدین را که معنی است بر عدم اطلاع جناب سالتاب صلی الله علیه و آله و سلم بر ارتداد این زمره طحکه  
 حدیثان دانسته و درین مقامات بنقلات یا تافل از امر واضح چشم پوشیده تا مایل نفی ولایت از معاملات  
 شمرده منافات آن با در دو حدیث حوض حق ثلثه ثابت کرده نفی ولایت را و قاطعاً بله بل بظاهرش  
 حکم از این امری که بر شریکین ضحکه حدیثان مست صحیح و متین نگاشته این تناقض تهافت عجیب تماشا  
 کرده و شوم متبصر و دیدنی است مگر آنکه جناب مخاطب فطین با آن دعاوی فلک میروا استحقاق  
 اعلام و این در حق نامشروع شنیع جناب مصنف نخرید و دیگر خدای متعالیر با دنی تو جهات

۴۶۶  
 در بیان این که در حق یقین می مانند آن بجای خویش ثابت است دلیل وافی و حجتی کافی و شریع

باطل و شبهات میخیزد و فی عاقل از قوه بیان استیجاب میکند در مقابل الحق چنین خرافات و تورات  
 می سازد و کلمات متناقضه دعای شبهه بر زبان می آورد و بر غرضش کلمات تحقیقات و الزامات می  
 نگارد و استیجابی نمی آرد قوله این امر خلاف ضروری مذهب امامیه است اقول خود انصاف دهند  
 که هرگاه عالم بودن جناب خیر المسلمین صلی الله علیه و آله همین تنها حاصل طلب الیقین و تعاصیب ضروریست  
 مذمتش به است و اثبات آن دست دادن بر این روایات تطویل در ذکر آن چه مصروف داشت محض  
 اثبات این معنی که این امر از ضروریات مذمتش به است بصورت حق تعالی علامت کافی بوده و دل بر پس اگر  
 خلفا و ثلثه مراد باشند همین محدود میکند اقول بحدیث ثابت کردیم که اگر خلفای ای ثلثه مراد باشند  
 هرگز این محدود مسطور خود نمیکند و این دعوی بقول جناب مخاطب لایق حکم حکم را بشوئی بنابش سبیل سلطنت  
 حالا اگر نخواهد که تکذیب و تغلیط و تسفیه خود نماید فالخیار بریده ان شاکر انتشار لغلط و تبریک الصواب و مهربان  
 من المطر و قضا تحت المیزاب قوله و الا لازم باطل عند جمیع الملبین فالملزم و شد اقول الا لازم غیر باطل  
 عند احد من الملبین و الباطل غیر لازم کما هو ظاهر است بین حتی علی لسان الخطاب المتین قوله بنابر عدم اختصاص  
 اقول این روم شاید و روم واقع شده باشد و الا تطویل الطائل و اسباب مذموم و اطباب ملوم  
 که مخاطب بعمل آورده خود بر اهل انصاف ارباب فکر ظاهر است و اگر در عالم تطویل الطائل اسباب مذموم وجود  
 میدارد و برای این الفاظ مفهومی هست بل شبهه صدق آن این تطویل مخاطب مستند انصاف  
 باید کرد و بی باکی مخاطب باید دید که باوصف این تطویل بی سو و ادعای اختصار دارد و اما این کا ذنب  
 و کشیدنیها و تلبیسات برای کول دادن و کرم و تضعیفین است که متقد کمال خطاب می شود و ذکر که دشمن طول  
 باع دارد که باوصف آنکه انتقد و باحث تطویل و عرض و در میسازد و باز نسبت معلومات بیشتر او در  
 نهایت ایجاز و اختصار است و کسانیکه ادبی بصیرت دارند و شایسته این تطویل اندین دارند زیرا که این امر خود  
 مطلوب الحق است و اثبات آن همین مطلوب ایشانست هرگز جای استنکاف و انکار نیست و مخاطب  
 میگوید که نه معنی ضروری مذهب الحق است و مثال مخاطب این تطویل لاطایل مثال شخصی است که کسی  
 از یهود و نصاری و مکه کند که نازند اهل اسلام و حجب است و اثبات آن بر روایات که بعضی آن تعصیر  
 باشد و در جزو طوفانی نویسد که بلا شبهه عمدا و انسوب بخت عقل خواهند کرد و خواهند گفت که مراد از  
 چه بازده که گفت در سر کشی و غیر خود کاری غریب بر و کار می آری اهل اسلام کی انکار را نمایی کرده

خلاصه  
 در تحقیقات  
 در تحقیقات



اند که محتاج نقل شد و دلایل باشد این خود ضروری ندهد اسلام است کاش کسی طریقت خیر زمین بود و سبیل  
 بخشدش عرض کند که خدمت جناب می را طلب اختلال جو اس در مناظره الحق رود او و لا باطلک دلی و صاحبان  
 آن شهر که یکتای زمان اند بوج آند اگر افتاده رود در کسی در مقام انصاف و مقام تطویل و دست بران وقت  
 هموس مناظره در گفتند قوله تبرک بعد و دوازده ماه چاره معصوم الخ اقول آری دوازده امام شمارا  
 میدانیم که اسمای شان از قاضی عیاض ملکی و سیوطی و عسقلانی کمالیخی علی ناظر تارخ مختلفا و وقع الکبار  
 و غیره بیان فرموده اند که از خطه شان نیز در عهد الملک و امثالها اند که در اثبات خلافت اینها مسامحی حیل  
 بتقدیم رسانیده حقوق او شان را که کار اینها را در کف حمایت ماطفت خود گرفته انواع صلوات و جوائز  
 داده اند و اگر دوازده امام ذکر جناب امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام درین مره منجسه و بعد از متقدّمه  
 پس محض جبارت است که آنحضرت را قرن این اسم کرده اند و لیکن جمعی از اسلاف شان برین قدیم را  
 نشده سلب خلافت از آنحضرت در هر چهارین هم میکنند کما سمعت بقایس کسی دیگر از ظلم و فتنه بشوایان  
 خود درین زمره دخل ساخته عدد دوازده کامل سازند و جناب امیر المؤمنین علیه السلام را حسب افادات ائمه  
 متعصبین خویش درین حساب آرنند پس این دوازده از یک جنس بهر سنده و اینها دوازده امام الهیت  
 باشند لیکن از چهارده معصوم الهیت خبری نداریم غالباً جناب مخاطب از راه مزید و لا حسن اعتقاد  
 بخد مت شان همین دوازده را معصوم هم قرار داده باشد لیکن دو معصوم دیگر که ام کس اند اگر جناب بالتآب  
 صلی الله علیه و آله و سلم حضرت فاطمه علیها السلام را شریک ایشان سازند پزنا سب است که ایشان را این اسم  
 چو سنا سبت علاوه عصمت حضرت فاطمه علیها السلام را تعصبین بنیه که مخاطب این رئیس است  
 قبول خواهند کرد و عصمت جناب بالتآب صلی الله علیه و آله و سلم از خطا و غلطی تسلیم میکنند کمالیخی  
 علی ناظر الضریه کمیدر تیه غیر پیش حضرت شیخین را بنابر مزی فضل و نهایت عصمت شان که عصمت  
 مولوی عبد العلی در شرح شنبوی روم تصریح نقل کرده و عصمت اول از ائمه اتفاقاً و صواعق بر سر آید  
 در حکم شنی بالتکریر گرفته و در چهار قرار داده باشد و همه تیرم که چگونه حضرات الهیت جناب مخاطب لا  
 شان را باین جسات نمایان که در ذکر فضائل و قباح و شنائع و مخای و معاصی  
 شائب غیر الهیت و اورد و عجائب الحاد و عناد شیخ شلثه و الا نرا و تبرک پیش نظر دارد و زمره خود  
 میکنند و نیز بکنند

استقصاء الرجال جلد ثانی  
 ۴۶۸







[illegible]



مکتوب خود بود و کسب آن قریب برین حدوت خواهد بود و فاسد بقدر امکان من الغافلین و سایرین منجای این  
 فقره آنست که مثل خود مقتضای موضوعه برای جناب امیرالمومنین علیه السلام و بما فوق آن برای جناب  
 رسالت صلی الله علیه و آله و سلم نه آنکه مراد از موضوعه جناب امیرالمومنین علیه السلام و بما فوق آن حضرت  
 رسالت صلی الله علیه و آله و سلم اند و لالت دارد بر صحت این معنی فقره ان هذا المثل ضرب علیه المومنین زیرا که  
 ازین فقره بنص مرید و صحت که تشکک مثل موضوعه برای جناب امیرالمومنین علیه السلام بیان فرموده آنکه  
 تشکک از موضوعه جناب امیرالمومنین علیه السلام را مراد داشته و فعلی علیه السلام بهو الذی ضرب له هذا المثل  
 اعنی مثل البعوضه الا انه المضروب المثل فی هذا الکلام پس اگر مرعوم مخاطب صحیح میبود خود جناب امیر  
 علیه السلام المضروب المثل میشد نه آنکه آنجناب المضروب المثل باشد چنانچه نص این کلام است  
 المضروب بالمثل غیر المضروب المثل است و در هر دو تبارین تطابق ظاهر است اول در اینجا لفظ موضوعه  
 و مراد از آن قضای لغوی آنست که المضروب المثل جناب امیرالمومنین علیه السلام که برای آنجناب این مثل بیان  
 کرده شده با جمله مرعوم مخاطب امیرالمومنین علیه السلام و این حدیث اعنی فقره ان هذا المثل ضرب علیه  
 الامیرالمومنین از هیچ وجه برین برکنده و بظلم آن برابر با ابیضا و ظاهر ساخته و محالی برای توهم آن نگذاشته  
 دوم آنکه بر فرض صحت محتمل که مخاطب نبیل ذکر کرده این تمثیل تفسیر مرعوم خواهد بود و باعتبار آنکه بر قوم  
 تفسیر یقین یکسان و نیست پس هر چه یک جناب مخاطب از طرف اهل سنت ممیما کرده باشد همان جناب  
 البعوضه از طرف اهل حق قبول سازد و التشیع و تخلفیات و تغییر و تغییر زیاد از اکتوا فرایه و الا به آن  
 راجع بخود او خواهد شد و اگر از ادعا حقیر که با عترت اهل سنت تفسیر فریقین یکسان مرویست مخاطب  
 حاضر را میری رد و بر این دعوی را از خیرات و اکادیب و ترغات انکار و خیر بجهت الله سبب میشد  
 سازم و گویم که این احتجاج انکار خدام و الا دلیل است بر آنکه صدر متخذه هم از نظر شریف نگرفته و جناب  
 شایع صاحب در صدر آن با پیغمبر تفسیر مرید فرموده اند چنانچه برای تخدیم عوام جاهلین و القاصد صحت دعا  
 و نقلهای خود در قلوب ناظرین معینانند و آنچه از تواریخ و قصص حکایات گذشته درین ساله مندرج  
 در این مجلس است که هر دو فرقه بر آن اتفاق دارند و تفسیر قرآن مجید از فریقین یکسان مرویست  
 و بعد از تفسیر از تفاسیر شیعه آورده شد تا کسی از سلف تحت فحاشی این کلام شاهد باشد یا بر باشد  
 تمام و صحت که تفسیر شیعه و سنی یکسان مرویست این مقدمه را دلیل حجت تفسیر منقول

استقصاء الاقدام جلد شان  
 ۳۴۶

100



با نجات یلم کند و کلام تنبییه ای محمول بر الزام سازد و با وصف آنکه بعد از احتیاج اسلاف مخاطب  
 اباحتی که الزامی نگفته اند مثل تلمذ الی تنبییه و مشابه و تشک خود مخاطب بعضی از این الزامیه  
 مصنف اعلیٰ اند مقامه فی دار الکبریا این کلمات و امثال آنرا بر محض الزام فرو نمیشوند آورد و الزام  
 مستقیم است که تصریح اباحتی بصحت نسبت این خطبه ثابت میگردد و الی ذلک از خود سخن عزیز است که از الی  
 حق آنرا ثابت است لهذا بر این تفسیر این خطبه که صاحب تنبییه بر آن کرده آورده ایم و در یافتیم که شارح این  
 انتساب این خطبه بجهاد لایت تأمل است و با قطع و یقین آنرا با تحفه بنویسد بسیار از حدسینش آنکه  
 محمد بن محمود المقلب بدیده که از کابر علمای اهل سنت و عاشقانه و بر نفحات حاج میرزا حسین خاوری  
 حاضر برای این خطبه تشریح نوشته و نام آن خلاصه الترحمان فی تاویل خطبه البیان گرفته و در شرح  
 آن گفته و از جمله توفیقات الهی و مواهب عینی که شامل نفع و تمت این ناقص بسیار بیشتر است مطالعه  
 خطبه البیان بود که مستند احوال سر دفتران و دواوین کمال است این خطبه از جمله اشعار است که در حدیث  
 و تفسیر و تفیحات الهیه و غلبه نور الوهیت بر بقیه بشریت از جان عالم و عالم باطن و باطنی و عیان و غیبه  
 سر و وجود و منطوق مرآت نور سیر الانبیا و حقیقه الاولیا مطاوع کل طالب امیر المؤمنین علی بن ابیطالب  
 علی زینیا و علیه و علی جمیع الال و الاصحاب من الله القلوة السلام الی یوم الحساب انما نزلت در آن  
 شان و روش آنست که گاهی بر منبر از احوال سابق و لاحق و از کیفیات روح و جوارح و قیام و کلام بیان  
 میفرمود و در آن مسائل مطبوع استخوان سوال میکرد که یا علی این بسیار از کجا بدینا می آید خطبه سلونی  
 و غلبه میانی بر سید که لایت ربک در خطبه یلایم سید بن نوفل لای گفت که تو امیتا را حاضر می و در آنست  
 میگوئی یا علی این پس آنحضرت را مشهور کرده خطبه که نا بصره اسرار انما شجرة الانوار و آنچه در آن خطبه  
 در جواب سید فرموده و سر و قیام این حال و حکمت در حد و این مقال نیست که عقلی غیر مشتق از عقل  
 مشتق از ارباب حال را که شناسند این نور از جمله حال فخر و اهل کمال را سندی باشد والله اعلم پس  
 چون این معدوم الاطیبه از مطالعه آن بقدر و حوصله قابلیت خود بهره ور شد خواست که به سبب که به این  
 المومنون اخوة برادران ایمانی را اطلاع بر تاویل آن کلام حقیقت نظام روحی از وجوه که در اهل المصداق  
 حاصل آید پس بر بیان باری که فایده آن اعظم بود الزام نمود که تحریر یونی از بدو کلمات خویش نماید تا هم  
 سماع و نیت اطفال طالبان حق را از این تاویل نایب و جزیل رسد و به فاصله سیه و سیفر باید اکنون با نفاق

استقامت طالبان  
 ۲۷۹

بأنفاق جميع علماء الحق ودين حق واصحاب طائفة جهم الله تعالى حضرت امام المتقين واول العارفين  
وختندى الصديقين وبعيد رب الدين اخو رسول الله صلى الله عليه وسلم ابو تراب علي بن ابي طالب كرم الله  
تعالى وجهه راد حقائق ومعارف الكبري وحل حقائق طائفة كشف اسرار حقيقت كلام عالي بسيارست که از  
سوابق ولواحق صد و شش آن آراء و شش و در دو و در تصرف کلام عرفان انجام توحید نظام آن امام الانام علیه  
و اسلام اکابر کرام فرموده اند که فوق کلام الحقی و دون کلام الخالق زیرا که مقتبس از انوار صحرای کمال قال ۲  
سلونی عما دون العرش فان یلین الجواریح علمنا ان هذا رسول الله صلی الله علیه وسلم فی فنی هذا فی رسول الله  
نور قازقاو الذي نفسی سیده لو اذن للتوریه والایسین ان یکلموا الوضیة وسادة فاخبرت بما فیها انصافا  
على ذلك وازجمله تشابهات که در میانکام است از تشابه و غلبه و جذبات الوسیة از ان مذهب کافر  
لاموتی و مقر احکام جبرونی عیایس سلام صادر شد این خطبه است که بتعلیقه البسیان شهرت دارد امید بکرم ذات  
علیم و جواد کرم آمنت که بر منان و صادق الاعتقاد این را ویلا در ارتفاع تمام یابند و باعث انگاری این است  
نفس آید بحق البقی که او البقی و صحبه همواران الله و سلام علیه السلام بتبعین انسیه عجب است که این عالم جلیل  
این خطبه را چنین تعظیم کنیم و بتعظیم نماید که آنرا تاشی از جذبات قدسیه و نصحات الیه و از انجاست  
باری سب و ادای انداختن بر منان صادق الاعتقاد و در انگاری بنواثر کمال بشرح از ارد و خجاست  
تفسیر را که تصحیح آن از خطبه طاهر است بتبعین و کوم و تشویع یاد نماید اگر کشف حق بتبعین این بزرگ  
برصد و این خطبه از حضرت البقیه کتاب و قطع و یقین بر نبوت آن از انجاست که تقالید و انوار  
رفع یاز بحث و جلال و قیل و قال نمانند بالخصوص این فقره را از شرح مذکور و آنچه در شرح آن افتاده  
تقل کنیم پس باید و انت که فاضل و مشهور درین شرح بگوید و قال علیه السلام انا البعوضه التي ضرب الله بها  
المثل مثلا این بیان احاطه حقیقت و توحید علیه السلام که الایفا و صغیره و الکبیره الا حصلا یعنی  
و تعقید درین مذهب چه تشخص مطلق و عظم تشخص و این طلاق تشخص و و این مذهب و این از حلول  
معط و مبر ازین معوضه ام که محقر مخلوقات است زیرا که من انسان حقیقی ام که اعظم سید عالم است بجهت انکه مظهر الطلاق  
و انیس است پس بزرگ که چنانچه عظیم و عظیم و عظیم بتبعین این مذهب است که هر فرع من مذهب  
مثل حقیقی منم و باقی امثال تعینات من و الله اعلم البقی بلفظه این عبارت و رعایت و طوع و نهی و  
اگر دیگر کتب تمثیل را عالم جلیل الفخار شیخ دبار روایت کرده و بشرح توضیح و تفسیر و توجیه و

100

تقدیر آن بر دخته اغلب که مخاطب الحال سه باین افعال اندازد و بر زبان برانمی و بلند آنگهی خود مختصی  
 کشد و با عالم جلیل خود را بر مرده اوصاف و خوار و مسکین و محرومین سست سید المسلمین که در وقوع شکر  
 قوم باین اوصاف و صوفی اندازد از انی بخشد بهر حال توهمات مخاطب بعد ملاحظه ذکر منقطع گردید و  
 مجال توجیه طعن بآن باقی نماند و گمان مخاطب که اهل سنت بالمره از ان دست کشیده اند که ما میبریم  
 باطل بر آورده و بطور عدم اطلاع و قدرت شیع و قصور نظر او گردید چه اگر اهل سنت دایت میکنند که جناب سالار  
 صلی الله علیه و آله و سلم حضرت امام حسن یا امام حسین علیهما السلام را بشی که معنی خود نمیشد و این الفاظ در  
 حق یکی ازین دو بزرگان گفته فرموده تر قاعید بقدر و ابلست گفته اند که این ارشاد از راه دروغه مانع از  
 در حقیقه الحسین و آن در صورت و قد ذکر النبی صلی الله علیه و سلم البی فی مشکر رواه الطبرانی باسناد  
 حجت و در مقابل سمعت انکاهان و اینست عینای امام رسول الله صلی الله علیه و سلم و هو الحق  
 جیست احسن الوصفین و قد راجع فی حدیث و قد راجع فی حدیث و قد راجع فی حدیث و قد راجع فی حدیث  
 حدیث رسول الله صلی الله علیه و سلم و قد راجع فی حدیث و قد راجع فی حدیث و قد راجع فی حدیث  
 المتعارف الخلفی ذکر انک رسول الله صلی الله علیه و سلم و قد راجع فی حدیث و قد راجع فی حدیث  
 کما یقال عن صفیر العین و قد راجع فی حدیث و قد راجع فی حدیث و قد راجع فی حدیث  
 رسالتک صلی الله علیه و سلم را تعبیه حضرت امام حسن یا امام حسین علیهما السلام بنویسند و اصل  
 شاعری بر آن لازم نیاید اگر تمیز بین شاعری و خطبیه را بابت شاعر و شاعرین و شاعرین و شاعرین  
 و عداوت گمان کردن و صحت ندارد و اگر چه در پیش شاعری و شاعرین و شاعرین و شاعرین  
 ارشاد آن در حق احمد الحسین علیهما السلام و لو فی الصفیر و صحت از خود از نمیداشت بخی آنکه شهاب الدین  
 دولت آبادی در بابیه الصفیر و در بابیه الصفیر و در بابیه الصفیر و در بابیه الصفیر  
 عطفان بهم نمی رسد صلی الله علیه و سلم را نعم گفته و نعم فعلی است بر آنکه در مدح گفته اند  
 اما و نعم النصیر و شایسته النبوت قال جابر بن عبد الله علیه و سلم و قد راجع فی حدیث و قد راجع فی حدیث  
 و الحسین علیهما السلام و هم یقولون نعم الخیر و نعم الخیر و نعم الخیر و نعم الخیر و نعم الخیر  
 مسلم و او طلق اشتر در انوار و در سبک و در سبک و در سبک و در سبک و در سبک و در سبک  
 میفرمود صاحب نیکو کشته است شکر شما که این چنین در عالم نیست و نیکو سوار است که این چنین

سله  
 البی فی الصفیر و قد راجع فی حدیث  
 بوفه ۱۷ حج العون  
 سنه  
 حرف و در حدیث و قد راجع فی حدیث  
 کوناه و کسب کلام و نیک  
 نیکو کشته است شکر شما که این چنین  
 ۱۲  
 در حدیث و قد راجع فی حدیث  
 سله  
 البی فی الصفیر و قد راجع فی حدیث  
 بوفه ۱۷ حج العون  
 سنه  
 حرف و در حدیث و قد راجع فی حدیث  
 کوناه و کسب کلام و نیک  
 نیکو کشته است شکر شما که این چنین  
 ۱۲  
 در حدیث و قد راجع فی حدیث

در دنیا چشمها سپید ماورنرا که او را رسول مرکب شود و در سبکیات در فصل سی و ششم میگوید  
 ام سلمه گفت روزی مصطفی صلعم در حجره من آمد و حسن و حسین هم در آنند مصطفی صلعم حذر از  
 آتش ساخت و در کنار او خود نشاند و گفت نیکو آتش را شتر شما و نیکو سوارانید پس جبرئیل آتی آورد و آنرا لعل  
 حقائق عظیم آبی محمد خداوند تعالی ترا و فرزند ترا برابر ملک جلوه کرد و دو سواران ترا و دو سواران فرزند ترا  
 از آتش روز رخ ترازو فرمود و فی المصباح قال ابن عباس کان رسول الله صلعم وهو حامل الحسن علیه  
 فقال رجل نعم الکرب کبک یا غلام فقال نعم الکرب هو محمد بن عبد الله گفت بود رسول الله صلعم در آن  
 حال سوار کرده بود حسن را بر گردن خود مردی گفت نیکو مرکب است ای خردک که بران سوار شده مصطفی صلعم و فرمود  
 نیز بهتر است که او را مرکب بکنی و بخند شود و فی الدریه و اینه اسحاق الهاشمی قال نعم اللطی مطیها و نعم الراكبا  
 هما وقد ذکرنا تمام الحديث فی الجبله الخ لیس من الهدایه الاولی یعنی نیکو اسب جنب است ایشانرا  
 و نیکو سوارانند ایشان و در دستور الحقایق میگوید روزی حسن و حسین در آمدند و گفتند ای بابا بطریق آتش  
 شو و عمامه در دهن مبارک کرد و در طریق مبارک و بر پشت مبارک سوار شدند پس جبرئیل باید و پایی  
 حسن و حسین را سپید و گفت نیکو آتش است آتش شما و نیکو سوارانند شما تا تو پیشانرا تعظیم داری و عمامه  
 من را استعظف از نیم شتی ازین احادیث شبیه جناب التمام صلی الله علیه و آله و سلم تحمل اطلاق الحفظ جمل  
 بر آنحضرت بی تکلف ثابت و نمیدانم که الحال حضرت مخاطب چه تشیعات بکارا بر فرج الله تعالی خود را  
 میکنند در ایشانرا بابت و عداوت نمیباید و یا تا ملایم بد بر خاسته کرده باشد بکنی ترک میکند تشیعت که  
 این همه تشیلات ششها را در کنار باید که از شت نمی خور و در برای سماع بعضی تشیلات لطیفه که اگر از تشیلات  
 حق تصدقانی روایت میکنند متوجه باید بآنها و در عالم شریعت بجا نباشد بلکه باید تشیلات حق و حقیقت  
 تشییع و بالا خوانی مخاطب ایشان با اینهمه دانستی که تو دانی باید و دریافت پس مخفی نهان که علمای قوم روایت میکنند  
 که تشیعی در دخی خویش خود را به حاجه که صاحب اولاد باشد تشییه داده سید بطی در تفسیر در مشهور میفرماید  
 اخراج احمد الزهد عن خالد بن ثابت الری قال لما قتل فخر بنی اسرائیل عیسی بن مریم ذکر یا ادعی الله الی  
 بنی مریم یا ثم ان قال بنی اسرائیل الی نئی فخر بن علی بن نضر صلی الله علیه و آله و سلم الی سلی  
 اضحکم فی کفنی کائنتم الذی جاعله و لا دهانی کفها فخر بن علی القدر الاخذ که یکبارم که  
 بین این آدم و عیسی بر ذکر یا ادعی الله ان اصر و عنکم و عیسی فی ان صرفت عنکم جمعی از قبایع

الى يوم القيامة التي ابرزوا فيها حركات اللات اذ برز انك حق تعالى دروحي خود بسوی بعض  
 انبیای بنی اسرائیل خود را باده بجای تشبیه داده و حفاظت خود را برای فخره و کفره تنی اسرائیل جفا و جاح  
 اولاد خود را مثل کرده و نیز تخرید این تشبیه را باین بعض انبیاء کتفا کرده حکم تبلیغ بفرقه کفره بی دین داده  
 نشود و بر اندکی آن در کلمات عالم خواسته و بر نگاه نزد جناب مخاطب بیل روایت تخیل متوهم مذکور موجب  
 عدوت با صیقل است پس جای تشبیه حق تعالی که مقتضی از شواهد نقصان مناسبت و مشابهت متلوین  
 با نام او است و هیچ مخلوقی که در اخلاص کمال و شرف باشد مانعیت و جاحوانات بی ادراک شعور مثل جاحل  
 و غیر ذلک من الوجوه الطیور البته نزد جناب اوعین تخیل و توهمین و استحقاق و تخیلین شان از احوال این تشبیه  
 و آن عین کفر و الحاد است و کار با مانع شده و قلم او بر قسم ران مجال نیست که ذکر تشفیفات بنده خطاب  
 که بر اعدای جناب امیر المومنین علیه السلام بکمال بشاقت و افتخار درین خرافات انجوه به روزگار بر زبان  
 گھربا آورده بجهت روایت علماء قوم این تشبیه را در حق تعالی که منقلب سازم بلکه بجهت فرقی بین و غیر  
 مقام تطویل مقال پر دازم لیکن جناب مخاطب که خیری فطین و فکی است خود بی بایان خواهد برد و حقیر را  
 انشای آن معذور خواهد داشت و زمین تر است که حضرات الهیست ادعای تصور این دپاک تعالی عیسا  
 یقول الظالمون علوا کبیرا بصورتی در نزد بعض اکابر ایشان است بر بی علی صورته الفرس بزر باری می  
 و در توصیف و تشریح این نکته دقیق عجایب و تحقیقات که مفاد ضغف علی بآله تبارک و تعالی و مبدی تصور تعالی  
 بصور نبات و حیوان و انسانیت می نگارند علو والدوله سمائی که مناقب عظیمه و محامد خیمه او از در رکامند  
 عسقلان و دیگر کتب ظاهرست در چهل مجلس خود میفرماید و بعضی بزرگان خود و آنچه نوشته اند که میتد باینرا  
 مطالعه آن بس مضر باشد مثل شیخ محمد الدین اعربی که گفت رایت بر بی تبارک تعالی علی صورته الفرس جا  
 دیگر هم گفته که رایت بر بی جالسای علی کریمه سلم علی فانی سلم علی کریمه و قال بین به علی قال انت بی و اما  
 عبدک و بزرگ دیگر نیز گفته است که اما قل من ربی کسبتین ازین نوع سخنان ما مردمان می جنبه انکار میکنند  
 و محال می بینارند و من میدانم بقیس که ایشان که نوشته اند و در واقع دیده اند این عجیب نیست از کس  
 استامیسا به است که شرح آن نیز نوشته اند تا خلق در تشویش بنفیانندی و بهمین سخنهارا از زمین بعضی  
 کرده اما آنکه گفته رایت بر بی علی صورته الفرس چنانست که حق تعالی از تجلیات صورتی و آن بآرام نیست  
 دارد و معنوی آن بصفت نسبت دارد و زوئی نداشت نسبت دارد و تجلیات صورتی حقیقتا سله

۴۸۰  
 این کتاب از کتب معتبره است  
 در تصحیح و تدوین

در صورتی که جمیع اشیا برینده تجلی کند از مفردات و عنصریات از معادان و نبات و حیوان و انسان  
و چون که صور و المبدأ تجلی کند چون تجلی از مرتبه دیگر مرتبه خواهد پیوست و در افق آن معلوم و تجلی کند و بعد از آن  
برگردد و این که از اینجهان هرگاه که تجلی از معادان به نبات خواهد پیوست در صورتی که افق معادان نیست  
تجلی کند و هرگاه از نبات به حیوان خواهد پیوست در صورتی که افق نباتات است.

تجلی کند و هرگاه از حیوان به انسان خواهد پیوست در صورتی که افق حیوانات است و بعد از آن در صورتی  
که انسان تجلی کند صورتی بر افق انسان نباشد تجلی در صورتی که صاحب تجلی باشد انتهی و علی بن حسین الکاظمی در  
رشدان علیه السلام میفرماید که بعضی تجلیات را در بعضی از معادان میبیند از بعضی حیوانات که در بعضی از معادان  
تجلی می کند و هرگاه که سبب سوار شدن از بعضی حیوان ایشان را سبب آن پرسیده شد وی گفت که  
اسب سفید است که بعضی تجلیات را در بعضی از معادان میبیند و حضرت شیخ گفته است که بعضی از معادان  
صورتی نسبت به ارباب مباحثات مشابهت بنا بر اختلاف استعدادات و اختلاف معانی و حقایق است  
که در صورتی که ایشان متکشف میشوند و مثلاً موسی را تجلی صوری در لباس در می بیند که در دایه ایمن بود و آن

و حضرت رسالت را صلعم در صورتی که آنی مختلط روی نمود و چنانچه بعد از این اعاذیست با آن ناطق شده است  
که آنرا پیش من دیده اند که حضرت شیخ اعظم علی الدین بن ابی حمزه قدس سره در بعضی از مؤلفات خود نوشته اند  
که رایتی را علی صورت الفرس و حضرت شیخ رکن الدین علاء الدین قدس سره در بعضی از مصنفات خود  
در شرح این سخن فرموده اند که ساکنان حق را سبب آن تجلیات صوری می بینند و آن را آثار نسبت دارد و  
اینکه آن صوری می بینند و آن بافعال نسبت دارد و تجلیات معنوی می بینند و آن به صفات نسبت دارد

و تجلیات از آن به نسبت و آن به نسبت دارد و در تجلیات صوری که آثار نسبت دارد و حقیقتی در صورت  
تجلیات برینده تجلی است از مفردات و عنصریات و معادان و نباتات و حیوانات و افراد سنگی چون دریا از مواد  
تجلی کند و فسیل از مرتبه دیگر فوق اوست خواهد پیوست و در افق آن معلوم و تجلی کند و بعد از آن  
برگردد و این که از اینجهان هرگاه که تجلی از معادان به نبات خواهد پیوست در صورتی که افق معادان  
نست تجلی کند و هرگاه از نبات به حیوان خواهد پیوست در صورتی که افق نباتات است و هرگاه از نبات به حیوان  
خواهد پیوست در صورتی که افق نباتات است و اقرب نباتات است به مرتبه حیوان که بعضی از خواص  
حیوانات در وجود که اگر مرثی از مرتبه بردارند خشک شود و بعضی از خواص اوست که ناشی از درخت تر

در صورتی که  
تجلیات از  
معدان و  
نباتات و  
حیوانات و  
افراد سنگی  
چون دریا  
از مواد  
تجلی کند  
و فسیل از  
مرتبه دیگر  
فوق اوست  
خواهد پیوست  
و در افق آن  
معلوم و  
تجلی کند  
و بعد از آن  
برگردد و  
این که از  
اینجهان  
هرگاه که  
تجلی از  
معادان  
به نبات  
خواهد  
پیوست  
در صورتی  
که افق  
معادان  
نست  
تجلی کند  
و هرگاه  
از نبات  
به حیوان  
خواهد  
پیوست  
در صورتی  
که افق  
نباتات  
است  
و هرگاه  
از نبات  
به حیوان  
خواهد  
پیوست  
در صورتی  
که افق  
نباتات  
است

بر دخت ماده نزنند باز گیرند و این نیز از خواص حیوانات است که تا نر باده نچویند ماده باز گیرد و هرگاه  
 که از حیوان باینسان خوابد پوپیت در صورت فرس تجلی کند که از لائق حیوانات است باینسان از حیثیت شعور  
 و بر یکی و صورت دیگر فوق افاق انسان نباشد در تجلیات صوری غایتش آنکه نهایت تجلی صوری در  
 انسان آنست که حق سبحانه تعالی بصورت صاحب تجلی بر و تجلی شود و سالک را مژده القدم صاحب تر ازین  
 که حق سبحانه بر تجلی کند بهم بصورت او چنانچه سالک در آن تجلی فرخود گشتی نمیند هر چند نظر کند همه خود را  
 و کل موجودات محاط خود باید و معنی سبحانی بالظلم شأنا الحق و لیس فی جنتی سوی الله و فی الدارین  
 و اشمال آن همه ازین تجلی رونماید و بشیرا کشف با قدم لغزیده درین تجلی صوری بوده و چنانچه جراتها نمود  
 اند و یکبار افرقه القدم در تجلی معنوی بوده که روی از متابعت انبیا علیهم السلام گردانید اندر بارگاه حق  
 خود مغرور گشته در باو بدلت و ملاکت شده اند و چون اولیا همین متابعت پیغمبر و پیغمبر را اگر در عالم  
 سکر از ایشان سهو در وجود آورده در حال صحو از آن توبه کرده اند لاجرم حق سبحانه از ایشان از انزال تجلیات  
 و نوری معنوی عبور داده و تجلیات و فوقی ذاتی رسانیده و از مژده القدم رسانیده و سر ایشان را پیچیدیم  
 ذات رفیع الدرجا و اصل گردانیده و ذلک فضل الله یؤتی من یشاء و الله ذو الفضل العظیم استحقاق  
 اگر چه بچندین جناب مخاطب بالنبییت و عباد و رسله علیهم السلام با ما حق که در دنیا و آخرت  
 مقامات فرموده پس سهل و آسان است و واقعی که چون ولای نبایش مرتبه رسید که مطالعین بالنبییت علیهم السلام  
 را بر ملائیکه وارد و صفحات از اولیاد و انبات لقا کفر با حضرت مینگارند و کلمات اسما و اسماء حقین  
 بگویند کان الی بر زبان می آرد چگونه الحق را از معاد و این حضرت ظاهره و انکار و لیکین شکل نیست که درین  
 نیست و جبار و تکذیب انکار و اسلام و متابعت لازم می آید صاحب شرفه در باب امامت میفرماید باید دانست  
 که مطالعین حضرت امیر و کتب العجید مغربی صاحبی و هضم یافته می شود و معنی آنست که از صاحب تفرقند  
 بر زینت آن اهل سنت و شیعه که جمیع این جناب اند انکار آن میکنند از انجس غریب شایسته مقتدا  
 مخاطب نبیل الحق را از انبوالیان و محبان جناب امیر المؤمنین علیه السلام دانند و اهل سنت و شیعه را  
 فریب بکند گردانیده هر دو را در یک سلسله گشته و جناب مخاطب تکذیبشان فرموده بر کلام سادگوش  
 نکرده نیست و صاحبیت ما الحق نباید از انشی غریب پیچیده و پیچیده علییاب علاوه بر این اهل حق را با حق  
 در دنیا و آخرت بالنبییت رسانیده و از انبوالیان اند که هرگاه نخواهند که نسبت به کمال نصیحت سبیکه از انکه خود

اسحق و اولاد تمام جلد ثانی  
 ۲۸۲

19



انکار آن کند و خلافت آنرا بایشان منسوب سازد که امر مقدمه دلیل و صحت از آن خواهد بود که بآن  
 اسکا تش توان کرد و جوابش چنین است که جوابش نهی و سببی لذلک خبر تفصیل فیما یجوز فیما یجوز  
 الجلیل قولی حدیث دوم از جناب سالتاب است در خطاب ابوذر غفاری که آیه کریمه و اخذنا  
 منکم ميثاقا لا تقتلون انفسکم ولا تخرجون انفسکم من ديارکم الا بقرينة و انتم تعلمون انما  
 ثم انتم تعلمون ان مقتلون انفسکم و تخرجون ديارکم من ديارهم تظلمون علیهم با کافیه و  
 العدوان در حق عثمان است و رد یافته الخ قولی ظاهر خطاب خبر برافادات و تمیصا جناب  
 شاه صاحب که بحرب زبانی فضاخ آنکه خود را پوشیده اند و مدعی عدم شوقی و اجملا عثمان  
 حضرت ابوذر را گردیده قلوب خود و اولیای خود شاد کرده اند و دار و گیر الحقی و مصائب و آفات  
 اسکالات و بلیات اعضالات ایشان بر عمر خود نجات یافته فراغبالی حاصل کرده اند گوی خورده  
 و نفی نفی ابوذر علیه التجره معصیج دانسته این طعن عظیم و شناعة صریحه از حضرت است و موضوع  
 ابالحق درسته بقصد تعریف و تبیین بطلاقت و ذلالت تمام ذکر میفرماید غافل از اینکه آنچه شاه صاحب  
 فرموده اند محض استواری بود که منجر بقبض گردید و اصل طعن را در بالا آورده اند که اولافه قطره حضرت عثمان  
 طعن میکرد و چه حال بجهت این انکار شاه صاحب را تا به این حد رسیده و چون شادان بهم دعوی شدند فضا اشته  
 ردین و ان غوا من شهر مرقین و ظاهر انما هم یذکرون الذکر و الامین الله لیسر الامم من المشایب البیانه  
 اخراج عثمان جناب ابی ذر را از حدیثه منوره بسوی رنده که بغض مواضع بسوی جناب ابوذر علیه السلام  
 اکابر حضرت است روایت کرده اند انکار آن محض عناد و تعصب است و اندکی در تاریخ خود مفصلا مستحکم  
 احوال ابی ذر رضی الله عنه که از آن نهایت ظلم و ستم عثمان و انچه که باقی الشافعی و غیره روایت کرده و محیط  
 ابی الحوزی که من نامه جناب امیر المؤمنین علیه السلام را در تذکره خواص الامم که ابی ذر را بود اخراج ایشان برنده  
 اند و عثمان و از آن نهایت ظلم و جور و جفا که عثمان واضح میشود ذکر نموده و اجملا در حدیث الغریز جوهری  
 نیز حکایت بر نکایت نفی ابی ذر فرموده که جناب امیر المؤمنین علیه السلام و عقیل حضرت امام حسن و امام  
 حسین علیه السلام با ابوذر رحمه الله وقت ترخیص جواب ابی ذر که این همه نهایت است اذیت و فظا  
 این فعل شایع عثمان که شقیای ظالمین هم شایدا از آن جناب امتثال آن استغیا کنند روایت کرده و جمال الله  
 محمد شام این مقدمه پخته در روایت الاضا آورده و از تاریخ خفین در رجال مشکوٰۃ عبد الحق و شریح

۲۸۴  
 استحضار آنکه فیما یجوز  
 استحضار آنکه فیما یجوز



ای مطهر چه که یلزم و نه بعیش و حد و یحوت و صدق و الله بیفته یوم القیامة و حدی بالحدی  
 ازین احادیث الهیه الهیه ثابت و مستحق است که جناب رسالت صلی الله علیه و آله وسلم حضرت ابی ذر ثور را از  
 وجود او تا خبر که از دست آن تنگبار بر آن بزرگوار عالمی قدر رسیده اخبار نموده پس کمال تعجب است که جناب  
 مخاطب با صیحا پیشین عظیمه امام خود را بلا و امید بهیشتان تمام و اینهاج مالا کلام بقصه تخیل الزام  
 الهیه ذکر میکند و نمیداند که ذکر آن موجودی فتنه امام و خلیفه او و ظهور کمال شاعت و فطانت و علم و جلال و جلال  
 اوست و نداند که کدام جوابی اعلی و فخر برای آن مهیا کرده که خوشوقت و فارغ البالی آن شسته نشسته فضل  
 و قبل از آنکه خود پیش نظر داشته باشد با عجز و ترس ازین باجگر کشیده و نداند که جناب مخاطب فضل و قبل از  
 عظیمه امام خود را که اکابر متین عی جمیل در انظار آن بکار برده از گنبد خود و امر خود رسیده و کار آن نموده  
 که لا یخفی علی ناظر المعنی و الحقیقه و الخیر فی الرایض و غیره و در جواب خلاص آن سکه سیمه و حیران مانده اند  
 بهیشتان ذکر میکند و اعلی حق را به تفصیل شائع نموده خود می آید و پس باید دانست که برابر باب ایمان  
 و اسلام فطانت و شاعت این فعل خود طاهر است که عمتان چنین صحابی جلیل الشان عظیم الشان  
 را که در ای شای و مرع او در قرآن و احادیث که بعضی مناقب غیر مخصوصه متفقین است با بعضی هم  
 جناب رسالت صلی الله علیه و آله وسلم را ساج و مناقب او بر بان حقایق ترجمان ارشاد فرموده  
 و در کمال مرع و تقوی و تقدس بوده از جو اراقد رس جناب رسالت صلی الله علیه و آله وسلم  
 اخراج کرده و قنهای و غریبت و حرمان او شسته زیارت ابلهیت کرام علیهم السلام که عده مطهرات رسالت  
 اهل ایمان است بلکه سرای سعادت دایره اهل ایمان است بتلا ساخته و چون وفارقت آن بزرگوار  
 الهیه عظیمه السلام هم پس شاق و ناگوار بوده باشند اینهم در ذیبت و الم رسانیده قلوب مطهره این اهل طهارت  
 و چنین ظلم و ستم مشتمل بر شمس اشغال از اشقیای و ظالمین منتهی پاک اعمال پر و استی امور شرمیده اند  
 که تر و قورح سیمه آید چه که شمشاد رفته که اگر ظلم و ستم در بعضی مخالفت از اکابر و اعلام دین  
 منعقد شده اند با و صفت آنکه بسبب آنکه ایشان را نفی و اهل کشت و لیکن بخیر و بدنامی و لحاظ  
 احوال است و در شان اقدام بر نفی ایشان آنکه در اندوه ایشان اهل طهارت و حق دین و اسلام و معجزه جناب  
 رسالت صلی الله علیه و آله وسلم و فضایل و محامد آن بزرگوار کرده آنحضرت را اخراج کرده و شایسته  
 خود نموده و باستان از این باغ خرم و نهان بهیشتان و بلادن ایشان درین شریفه که از کسب

اصول و احادیث الهیه  
 ۳۸۴

کسب اثر و افضح قبا<sup>ل</sup> است است آنست که میگویند که ابو زریق اهلای و نفی بوده بجهت آنکه قبا<sup>ل</sup> مسکری  
 بر عثمان و جواب بخش او را میداد و این مستلزم بی ابروی عثمان و متنبک حرمت و ذواب بهیبت او بوده  
 عبدالحق که از علمای قوم بنی بیت همانست تحقیق و استیلا موصوفست در تفسیل الکمال در ذکر مرغان  
 عثمان گفته منهای بیجا<sup>ل</sup> من اعلام الصغار و طائهم کاب<sup>ل</sup> خرد و غیره و در جواب گفته اما نفی بوجهی  
 که ابی بشر فلا<sup>ل</sup> در آن بپوشانید علیه و مجیب به بالکلام الحسن و کان ذلک یودی الی ذهاب بهیبت  
 و تقدیل جرم نه انستقی و الا این جواب ناصواب که در حقیقت از قبیل تعدیه بر از گناه و ناشی از آنجمله  
 عثمان است و بحسب در مقصود اهل حق که نزد او کاصحی که خاص بومنین بودند مثل ابو زریق عثمان  
 در عثمان و عثمان هیچ حرمت نداشت و لکن الحمد علی<sup>ل</sup> لک عجب که جایگاه اهل حق دعوی کنند که  
 خلفای شیشه نزد خلص صحابه جری و وضعی نداشتند کمال تکذیب و تفلیط و تفسیه و تحقیق کنند  
 و گویند که این او عا محض افسر و متبهاست و هرگز کسی از صحابه تحقیر شریف نشده نکرده بلکه موقد کمال  
 جلالت و فصل و ایمان ایشان بودند و جای که مضطر با صلا<sup>ل</sup> افعال ایشان میشوند بتعبد بقی<sup>ل</sup>  
 میگرفتند و خود آنرا نقل بسیار ندان و انشی عجایب اما نیا پس از کجا ثابت کرده اند که تجا<sup>ل</sup> شریفی  
 و دادن جواب بخش بیجا<sup>ل</sup> تا مجز نفی و لکن کجاست ظلم صریح تواند شد اثبات آن بلی و تمسک از قرآن و سنت  
 باید نمود و انما نقول باینکه اخراج حضرت ابی ذر باستحقاق بوده صریح و در جواب سالتاب صلی الله علیه  
 و آله و سلم و مخالفان و مخالفان بکند کذب است زیرا که آنجناب طرد و اخراج آنجناب را  
 در مقام مرجع آن بزرگوار ذکر کرده کما فی<sup>ل</sup> الجوامع الیه فی السیوطی غیره اگر چه نفی باستحقاق باشد و مرجع  
 آنرا و آنکه چه امکان داشت کمال تحقیر است که حضرت ابی ذر در حقیقت شیشه و شاد و طای<sup>ل</sup>  
 بر او بداند و در حدیث آمده که او را بگویم و سر سیمه کرده که خلافت و شقاق جناب سالتاب صلی الله علیه و آله  
 و سلم در مقام ابی ذر<sup>ل</sup> انکاشته اند جناب بر در کائنات صلی الله علیه و آله و سلم طرد و اخراج  
 ابی ذر را در مرتبه مرجع و تنای حضرت اخذ ذکر صیغرای و تحقیرات نفی و اخراج او را باستحقاق  
 صریح باشد و انما آنکه عاقل منصف منصف تمام اند و اگر از حضرت ابی ذر در بار تعلیم ذکریم و امثال او  
 و از آنکه در حدیث آمده که ابی ذر را در کجا طرد کرد و چه اسباب علت و قزو<sup>ل</sup> از حد بکار برده اند و غیره  
 خلاف است که بر سیمه قسب نماید و این با و میکنند تا آنکه حد در ادنی صغار<sup>ل</sup> از آن<sup>ل</sup> و در حد

در حدیث آمده که  
 ابی ذر را از کجا طرد کردند

۱۷  
این تقریر در اردیبهشت نقل کرده  
و بنیاد استخوان آن کرده

استقفا بالانجام جلد ثانی

100

[illegible]

محمد بن اسحق بن عيسى بن بريدة بن سفيان الأسدي عن محمد بن كعب عن أبي الله عنهم قال لما سار أبو ذر  
 رضي الله عنه إلى الرقة في عهد عثمان رضي الله عنه وأصحابها قد رزقوا وكانوا يمشون مع الأعراس وغلام  
 فأوصى إليهم أن ينسلوا في الليل ثم صعد على قارعة الطريق فأول ركبة يمر عليكم فقولوا هذا  
 أبو ذر صاحب رسول الله صلى الله عليه وسلم فاعتصموا على قنانه فلما ساءت فعلاياه ذلك ثم رجعوا  
 على قارعة الطريق فأقبل عبد الله بن مسعود رضي الله عنه في رهط من العراق فلما راوهم  
 الغلام قام إليهم فقال هذا أبو ذر صاحب رسول الله صلى الله عليه وسلم فاعتصموا به  
 على قنانه فقبل ابن مسعود رضي الله عنه وهو يسكن رافعا يوق ثم قال الصديق رسول الله  
 صلى الله عليه وسلم فتشبهوا به وحذروا من أن يمشي ويحدثك وتبعته وحذروا من أن يمشي  
 وحذروا من أن يمشي ثم قال رسول الله في مسير إلى تنوك وعن ابن عباس رضي الله عنهما  
 أني في الغفاري رضي الله عنه أن النبي صلى الله عليه وسلم قال سيصيبك بعد بكرة قال قلت في  
 قال في الله فله فترجعا بأمر الله قال يا ابن عباس ما هو وأطاع وأوصيت خلفك أسود فلما توفى  
 ربه لم يدر الله واستغفرت أبو بكر رضي الله عنه في حديثه فبكي فقال الله سمعت في الرسول  
 صلى الله عليه وسلم فقلت فارتفع بأمر الله أن يكون صاحبك يعني يعني بالله أن يصيبك الملائكة  
 يصيبون في زمان فلما توفى أبو بكر رضي الله عنه وولي عمر عاه واثق عليه وقال  
 قد سمعت قول رسول الله صلى الله عليه وسلم ما لم يمت فاعرف بالله أن يصيبك الملائكة  
 يصيبون في زمان فلما توفى عمر رضي الله عنه وولي عثمان رضي الله عنه قال عثمان رضي الله عنه  
 عباس رضي الله عنه قال لما عهد عثمان رضي الله عنه فاستأذن أبو ذر رضي الله عنه فقلت يا أبا  
 هذا أبو ذر يستأذن قال أذن لك لأشيت قال فاذنت له فدخل حتى جلس فقال له  
 عثمان أنت الذي تزعم أنك خير من أبي بكر وعمر رضي الله عنهما قال ما قلت هذا قال أريد  
 عليك بالخير قال أبو ذر فصور الله وجهي كما أدرى ما بينك وقد علمت كيف قلت قال فكيف  
 قلت قال قلت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم إن أحبكم إلي وأقربكم مني يوم ألقاهم  
 بالخير من الذين هم تركتهم عليه حتى يلقوني وكلهم قد أصاب من الدنيا غير شيء قال  
 عثمان رضي الله عنه الحق بها ونية فاحضر حية إلى الشام فلما قدم إلى الشام صاحني

٢٩١  
 في حديثه



يعلم الناس فأكبرهم ومنهم واخرون صدورهم وكان فيما اقبل لا يدين احدكم وفي بيعة نيار  
وكادهم الاشقي ينفقه في سبيل الله او يعده لعزيم فأكبر معاوية والناس فبعث اليه بالفت  
فازاد ان يخالفت قوله فعله وسريته علانيته فاخذ كالف وقسمه كله فلم يبق عنده شيء  
فدعى معاوية الرسول في اليوم الثاني فقال لهما ادلي بذر وقل له انما ارسلني بكالف دينار الى  
غيرك فاخطأت فاجابته الرسول وقال له انقذني من عذاب معاوية فانما ارسلني بالفت  
الى غيرك فاخطأت به فدفعته اليك فقال للرسول اقرصا مني السلام وقل له ما اصابني  
من دنائرك شيء فان اردتها فانظرا ثلثة ايام فيجمعها لك فلما راي معاوية ان فعله يصدر  
كتب الى عثمان رضي الله عنه ان كان لك بالشام حاجة فارسل الى اخي رواستك فاكسب عثمان  
رضي الله عنه ان الحق بي قال فقدم ابو ذر وعثمان في المسبح فاقبل حتى سلم عليه فودعه عليه السلام  
وقال له كيف انت يا ابا ذر قال بخير ثم خرج عثمان رضي الله عنه فقال يا ابا ذر شاعن رسول الله  
صلى الله عليه وسلم قال ثم حدثني جيبني ان في الابل صدق وفي النزع صدق وفي اللزج صدق وفي المش  
صدقة ومن يات في بيعة نيار او درهم لا بعد الا بخرامة او ينفقه في سبيل الله فهو كمن  
يد يوم القيامة قالوا يا ابا ذر ان الله وانظر ما نجد فان هذه الاموال قد فشت في الناس فقال ما  
تفترق القرآن والذين يكفرون بالذهب والفضة ولا ينفقونها في سبيل الله فبشرهم بعذاب اليم  
فذكر له سليمان اول ثلثا فادرس اليه عثمان رضي الله عنه فقال الحق بالريرة وهي قرية خرجت  
الى الريرة فوجدتهم يومهم اسرى فقبل لابي ذر تقدم فابي وصلى خلفه كاشق وقال صدق الله  
و رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فاعطى ما كان في سق ومكث هناك حتى مات رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم  
واضح يشود اول انك لا تشاؤن جناب رسالتك في الله عليه وآله وسلم رحم الله ابا ذر ثم شي وحل وبعث  
وحل الخ طاهر ميگر وركه موت حضرت ابي ذر در حالت وحررت وخررت كه بسبب شرح عثمان اول بر  
انفاق اقتاده از منافق و محار و ماتر و فضائل و سست پس معلوم شد كه اخراج او ظلم و جور بوده و الاكرا  
كه باستحقاق مجازات جرمي برسد مورد مجر و ثنائيتو اندر شد و وهم انكه ارشاد جناب رسالتك  
صلى الله عليه وآله وسلم بخطاب ابي ذر سيدك بعضي بله و رسال ابي ذر جواب آتجناب كه باين  
مبارت منتهوات قال قلت في الله قال في الله قلت في حرم ابا ذر الله و اوضح و برهان قاطع بر

مستند از شيخ طبرستان  
۴۹

مرید جو در علم و عدوان مجازفت و طغیان عثمان است چه از ان صاوت پیدا است که باینکه حضرت ابی ذر  
 را رسیده و آنچه آنحضرت از دست آن ظالم کشیده بلا فی القلوب بوده: جناب رسالتکتاب صلی الله علیه و آله و سلم  
 بنا بر اظهار مرید فضل و جلالت عظمت منزلت حضرت ابی ذر را اخبار فرموده که او در راه خدا بسلا متلا  
 میخواند و ظاهراً هست که بخیر قول جناب رسالتکتاب صلی الله علیه و آله و سلم رسید یک بعدی بلا و دلیل  
 منتهی حضرت ابی ذر در این ایام بوده چه جا که حضرت از بنابر و دفع شبهه ترا بین محمد جادین سوال کرده بجا  
 رسالتکتاب صلی الله علیه و آله و سلم رسالتکتاب صلی الله علیه و آله و سلم رسالتکتاب صلی الله علیه و آله و سلم رسالتکتاب صلی الله علیه و آله و سلم  
 و سرور حضرت ابی ذر گفتن فرمایند و عدم انکار جناب رسالتکتاب صلی الله علیه و آله و سلم بران دلیل  
 تصریح بر حقیقت ابی ذر است و هم آنکه گریستن ابوبکر بر ملاقات حضرت ابی ذر ذکر قول جناب رسالتکتاب  
 صلی الله علیه و آله و سلم در حق او است که خود را ازینکه خودش موجب اصداقت بلا آنحضرت ابی ذر باشد یاد  
 زمانش بلا ابی ذر و سرور و شهنش استعاذه خلیفه ثانی دلیل بر حقیقت ابی ذر حضرت ابی ذر در امتلا بسلا  
 بر خود بوده و موفی و موکم آنجناب سخی غضب و عقاب قاعته را با اول الالباب که بیت الله تحف  
 عثمان المنعم فی العبدان مما خاف و هابه الشیطان و استعاذه ائمه بالجن و ازین جایگاه  
 جو در علم و عدوان مجازفت و طغیان عثمان است چه از ان صاوت پیدا است که باینکه حضرت ابی ذر  
 را رسیده و آنچه آنحضرت از دست آن ظالم کشیده بلا فی القلوب بوده: جناب رسالتکتاب صلی الله علیه و آله و سلم  
 بنا بر اظهار مرید فضل و جلالت عظمت منزلت حضرت ابی ذر را اخبار فرموده که او در راه خدا بسلا متلا  
 میخواند و ظاهراً هست که بخیر قول جناب رسالتکتاب صلی الله علیه و آله و سلم رسید یک بعدی بلا و دلیل  
 منتهی حضرت ابی ذر در این ایام بوده چه جا که حضرت از بنابر و دفع شبهه ترا بین محمد جادین سوال کرده بجا  
 رسالتکتاب صلی الله علیه و آله و سلم رسالتکتاب صلی الله علیه و آله و سلم رسالتکتاب صلی الله علیه و آله و سلم رسالتکتاب صلی الله علیه و آله و سلم  
 و سرور حضرت ابی ذر گفتن فرمایند و عدم انکار جناب رسالتکتاب صلی الله علیه و آله و سلم بران دلیل  
 تصریح بر حقیقت ابی ذر است و هم آنکه گریستن ابوبکر بر ملاقات حضرت ابی ذر ذکر قول جناب رسالتکتاب  
 صلی الله علیه و آله و سلم در حق او است که خود را ازینکه خودش موجب اصداقت بلا آنحضرت ابی ذر باشد یاد  
 زمانش بلا ابی ذر و سرور و شهنش استعاذه خلیفه ثانی دلیل بر حقیقت ابی ذر حضرت ابی ذر در امتلا بسلا  
 بر خود بوده و موفی و موکم آنجناب سخی غضب و عقاب قاعته را با اول الالباب که بیت الله تحف

باز برنده که قریب خراب بود و انراج نمود پس سهداق قول جناب رسالت صلی الله علیه و آله وسلم که از  
 باب اخبار بالغیب بوده و جناب مخاطب آنرا از مزید عصیت و عناد کذب و انحراف محض میدانند  
 این نوشت طاهر شد و اینها که عثمان در مخالفت و معاندت سرور انجمن جان صلوات الله علیه و آله وسلم  
 بغایت جور و افسردگی و ظلم و اذیاد ایلام واضح شده کاش عثمان اگر با اتباع جناب رسالت صلی الله علیه و آله وسلم  
 علیه و آله وسلم کار می نداشت از مخالفت شیخین که بشرط اقلع ایشان مخالفت گرفته و شش  
 بر سر بیست و شش شمشیر گناه فایت بینی و مکر و خدع و فریب و عادی ازین و این طاهر شد  
 که بخدا و کافر همه را بکیش خود پذیرد و معاذ الله حضرت ابوذر را در قول او صدای نداشت بهار سال نزار  
 دنیا را نواز و چنان خواسته که قول و فعل آنجناب مخالفت شود و عدم موافقت سرسیرت و علانیات آن  
 بزرگوار واضح گرد و نمود بانه سرور انفس الامارة الجنیته بهیچ آنکه هرگاه حضرت ابی ذر آن بزرگوار  
 تقسیم فرمود معاویه غاوید پذیرد خیانت و مبالغه در فسق و فجور و ترک دیانت بر رسول خود و تعلیم کتاب  
 کذب فاضل و دروغ صریح کرد که نزد حضرت ابی ذر فرقه ادعای خطا کند و بهتان و کذب فاضل  
 آغاز کند که معاویه این هزار در هم با جناب نفرستاده بلکه بغیر او فرستاده و او را در ابلاغ خطا کرده  
 و هل هذا الا فضل الله الما جین و الفجار الذین لا یبالون احدی بالذین عجب که بعد از دور  
 چنین فواحش صریح معاویه و یه امثال او را حضرت اهل سنت آنرا احله عدول و متقیان قبول  
 نمود و میگردد اندازی الجبن میل الی الجبن حضرت ابی بن حنین پیشوایان می یابند و عدالت  
 جلالت نزد ایشان گو یا همین معنی است که حتی الوسع انماک در فسق و فجور باید کرد با بجهای بعد از خطه  
 این روایت بطلان اعذار رکیه سنی و جور و ظلم عثمان بر ثبته مقصودی ظاهر میشود علاوه بر این جناب  
 امیر المومنین علیه السلام که بلا شبهه مورد الحق بود و معترف و ایست با عترت صاحب تحفه خیر جناب  
 رفیق قطع و قهرین بنده است تمام تصریح کرده باینکه عثمان بر حضرت ابی ذر درین افعی و انراج ظلم صریح  
 کرده و از اصحاب دنیا و ارباب باطل خاصین و جابرین بوده چنانچه سبط ابن الجوزی در تذکره  
 خواص الامم گفته روی الشیخ عن ابی اراکه قال العاصی ابو ذر الی الربیع کتب الیه علی بنی اراکه  
 اما بعد یا اذرفاک غضبت لک فارج من غضبت لک ان تقوم خافوا و یبذلون بیاضهم و تم  
 علی ذینک فانک ظلمت ما خافوا علیه و اهریب منهم لما خفتمهم علیه فما اتهمی الی ما خفتمهم و ما اغتاک

مستحق و آله خاتم صلوات  
 ۴۹۴

۹۱  
 این کتاب در کتابخانه  
 وزارت معارف و اوقاف  
 و صنایع معاش  
 تهران  
 ثبت شده است  
 شماره ثبت ۱۳۴۵  
 تاریخ ثبت ۱۳۴۵



ونقله من الضحك القشرف الى الدغد وبالحجة فقد وضعم الضيم لذي عنيين واشفق رضى  
 اليه والذين يظهر طامعان وفسق بل كفر وثفاة وجور وظلمة وتفسده وعناده وشقا  
 لله ورسوله وتعتك حرم المؤمنين الصباة وعدم مراعاته الايمان والاسلام والمفضل والمباح  
 والشاء الذي يا ثروته من رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم على بصيرة عامه وعقبي وثباته و  
 محمد الله رب المستراب وحيلة الخصال وضيقنا عليهم الحبال وقطعنا اثره القبل والقال ورسولنا  
 ابواب الخلع والتمويه من كل جانب وصيبنا عليهم سطوع انصاب وقد استبيننا المقام  
 بعض الاشباع مكافاة للقطويات الرميكة القادرة من الخاطب المطاع مع مسا  
 بينهما من الفرق الظاهر كمال الخفى على اصحاب البصائر والله الهادي الى كل خير صوابه  
 هو المرجع المبين ولما قوله اخذتمكم من الناس من يعجبك قوله في المصين الذين اياهم يضل  
 على ما في قلبه وهو الذي الخصام واذا نزل السجى في الاذن ليقتل من اراد يهلك الخرب  
 والنسل والله لا يحب الفاسق وروح طيفه ثاني رضى الله عنه واراد قول الخجدة قبل آيت تفسير  
 علي بن ابيهم ذكره بنعت ابن سبت قوله ويملك الحرب والنسل قال الخجدة  
 سببه هذا الموضع الدين والنسل الناس وزالت في الثاني وقيل في صوابه وسببه  
 الحديث وانك در شان نزول ابن ابي خنساء واقف شده كه در ثاني نازل شده يا جبرئيل صوابه  
 من طاعتك ما شئت ثاني را ترك كرده بر قول اول بنا بر اشارت از نزاد وادارت ثاني اقتضا كرده و بنا بر  
 تفسيره يقتضي شأنه بنائش اربعه آيتيه كمال الحرب كمال را با كمال علي بن ابيهم ذكر كرده و با طرقت  
 كرده فالله اعلم وعليه استوفى شمر الذين في اقل فضائح اشتهر قشرها بين الامام والنج  
 في شقيتها واتهامه بترك ما بينها واهنا فنه ما بين يدها واهنا فنه ما بين يدها واهنا فنه ما بين يدها  
 معها بالحق تعالى في ايات محضه وركب شديده كمال حاصل ثواب واهنا فنه ما بين يدها واهنا فنه ما بين يدها  
 منجوا به من الله صافات آين بالطباق وهدى بعض من هلكا كماله غير ممكن بركا كماله لا يرى بركا  
 والاهن فيه برغم علم وادارت از خنساء اليه صلى الله عليه وآله وسلم نزل و بنا بر خجده مخاطب بهم بان اقراء  
 كرهه فليقتضى العجب مما يركبه الخاطب كمال الادب في حيث تحتهم من اشارات الاستحاج الى الايات  
 ويرغم بالامر الغريب لك قوله وروح طيفه ثاني رضى الله عنه واراد طاعون وركبهم ومن كماله طاعون

100

10

[illegible]

[illegible]

1492

ندارد پس از نقل این احادیث چه سود بلکه محقق تطویل و اسباب نامحدود است و حقیر با وصف آنکه  
 اکثر کتب مشهوره کلامیه در فرضین مجیده ام و بمطالعه آن فایز گردیده چنین تطویل در هیچ کتابی ندیده  
 و در حیرتم که مخاطب اینهمه دعاوی تفوق برابر با بفرج ارد و مبره و خذاق را طفل و بستان مکتب خود  
 بهم نمیداند پس ازین اعتساف پیش که توان نالید و طلب که بجزت شکایت توان خراشت که نوبت  
 تا کیفیت تصنیف با نیز تیره رسیده که امثال مخاطب بیل مقصد آن شده بنقل فضل و قبائح آنکه خود  
 اسکات اهل حق میخوانند و از ایمان تحجیل اعلام کرامی ندارند قوله حدیث ششم آنکه مصداق منتهی من آتین  
 بهر امر المؤمنین و سلمان و ابوذر و عمار و مورد و منهم من صد عند کفی بوجه ششم سبعا استعدیا  
 خلافت باطله نبی اقول لا ینفع الخاطب شره فضل و خلفاء و بئ قبايح الختمه الاخریاد ملاله  
 فلما ادری کیف شمر الذیل فی نقل هذه العبارات المصروفة تجازی ارباب الضلاله و لعمری ان حب  
 التطویل یقوده الی هذا الاسباب و التطویل فلو نظر لنفسه نظر شفیق لما ابی عواربه الذی کان کانتورا  
 و لکن کان ذلک فی الکتاب مسطورا و کان امر الله قدرا مقدر و اقول حدیث یفهم آیت و انی قد  
 ات الذین امنوا کفر الله امنوا کفر الله اذ داد و اکفر الم یکر الله الخیر لهم و لیس فیهم  
 سبیلا و شان ظالمین اهل بیت است که باهم اتفاق بود و محیفه ملعونه نوشته الخ اقول امثالین  
 روایات خود مسلم است لیکن محال مخاطب نفعی نمیرساند کما بنیاه مراراً و ضمناه چهار و لعمری ان  
 الخاطب یکده و یجهد فی نقل فضل کجه ائمه من غیر طائل و یجدد الخ فائدة ثلث خلفاء و الا تأمل الخ  
 سبیه لیز سبب بدر فی ادراج الرایح و کده و کده فی ذلک بالبعید و الخ و الا فی الاصل الخ الطرح  
 و انما هو نفع فی غیر مرام حلاه علی ذلک عدم ادراک المرام و الله العاصم من ال الاقدام و خطا را لا فهم قوله  
 حدیث ششم و هم انما مراد از قول و تعالی در صدر سور که بنی السوئل یقتضون فی الارض مرتین ضا و شیخین و  
 استبان شانه است الخ اقول این روایات اصلا باطلی ضرر نمیرساند زیرا که ما وضع تبیین هسته  
 علی لسان الخاطب المتین در یافتی که نفعی درایت محمول بر ظاهر نیست بلکه ماول است بتاویلات شتی  
 و کلا ینشک بمثل جنیر فاربع البصر که تین فرجع الیک البصر خاسئا و هو حسیر معجب که  
 ملازمان مخاطب قصه جعل را که بایه قضیحت و وجل حضرات اهل سنت کمال استبشار و افتخار  
 ذکر میکنند و تسبیح فقرات و ترنمین کلمات و ان بعل آرد و گویا آراهم با وصف اینهمه شهرت و تواتر



از موضوعات افراط اهل حق می اندک اندک می توان دانست و که من و اهل حق ستود و من باطل  
الضد من نفسه علم یقیناً ان قصه الجبل کاشفته کلام الله و انما کلام الله کلام الله و انما کلام الله کلام الله  
لای ادرهم و ان الما و لای لها کما الخاطی سئل و ان جود الحق و کذا فی المیزان فایضا و انما یطاع کل  
و بدو و انجفی بخین قولم حدیث یازدهم در ذیل قضیة کرمه قل اعوذ بالصلیق ست و انجفی بخین  
قلق نام جایبی ست **القول** اخیر حدیث شریف که در تفسیر فلق و روایت اگر چه و الی و دارد و آنکه جناب  
رسالت صلی الله علیه و آله و سلم را علم نمی بودن ثلثه و نه با ایدون ایشان باشد انواع عذاب حاصل  
لیکن بارگشته شد که از اهل انزال این احادیث جز آنکه فضیلت آنکه در انفس بسیار و تقبیح ایشان در عیاق  
میر و از اصلا فائده و نه نیست و اثبات علم انطباق حدیث حوض بر ایشان باین احادیث غیر ممکن  
محب که با هم جناب رسالت صلی الله علیه و آله و سلم نمی بودن این اصحاب خود خود حوض و اخصت این  
ازین حدیث ثابت شده پس چه مخاطب ثبوت علم انطباق حدیث حوض بر خلفا ثلثه از نفس حوض  
حوض مدعی شده با جمله تو همیکه جناب مخاطب را دانسته اند و بنا بر این این تطویل لا حاصل که مفایده  
بودن آن از کلامش واضح است بعد آورده محض خویش و نهایت که یکست لیاقت آن ندارد  
که جناب مخاطب باین رفعت نشان دست و قلم خود را بآن نخیزد و هر آنرا در دلال فضل و مهارت خویش  
بنصب قول حدیث و از هم آنکه مراد از ظلمات در قول **الظلمات** الحاق قول ازین حدیث است  
خاتمی ثلثه یعنی بودن ایشان مصداق ظلمات ثابت است و ذم و تکریم ایشان از نفس حوض  
هم ثابت است چه از مطالب آن واضح است که این اصحاب چنانچه خواهد بود که در آنکه ایشان را از یسوی جسم من  
فرانماید و در جواب رسالت صلی الله علیه و آله و سلم هرگاه کلمه معالی اصحابی و در حق ایشان خواهد گفت  
و جواب رسالت صلی الله علیه و آله و سلم در احادیث و از آنکه ایشان خوانند کلمه معالی اصحابی و در حق ایشان خواهد گفت  
پس با اینست که جناب مخاطب از آن حدیث حوض بر دعای خود استدلال نکند **الفاصل**  
**باب** در بیان راه الله تعالی الی و آله و انجفی بخین  
مخفی نماید که چون در صدر این باب حدیث و از آنکه ایشان را از یسوی جسم من  
بجواب جناب امیر و از آنکه ایشان را از یسوی جسم من  
خاتمی کشید و در آنجا که با بر این مقول و خرافات سرزنش می نماید و در آنجا که با

استحقاق این حدیث را ثابت می نماید

١٠٩

طبعین و طاهرین نسبت کرده اند و متقلید شیاطین مثل سرجوب مصداق می باشد از این  
 جنونی الاخره اعلمی اصل سبیل اندر سبی برای خود قرار داده و مقصود اهل حق ازین مهملا  
 بالمره دست کشیده اند بالخصوص این پنجدهان همین است و از اینجا است که در آئین و تقاریر الفاظی  
 اضافه میکنند که دلالت بر آن دارد که اینهمه از افتراات و تبلیغات اکابر قوم است و از یابی مقدمه  
 ابلهیت نبوی قطعاً و یقیناً پاکیزه است پس بعینت ایزدی بدون گفتگو مدعا حاصل است  
 و الحمد لله علی ذلک **اقول مستعیناً بطرف الرب المجلیل**  
 آنجا معنای روایت تفسیر علی بن ابراهیم بیان کردیم که مراد از ان تشبیه و تمثیل متوهم مخاطب نبیل  
 نیست پس بنیاد اینهمه تعریضات و تشنجات بابت باب سید و معامله تفاخر و انباط و  
 استساج و انتقاش مخاطب مغرور است که گردید و الحمد لله علی ذلک و مع هذا اینهمه تشنجات فطیعه و  
 پیچیدات شنیعه همه بر حضرات اهل بیت منقلب میشود زیرا که سابقاً دانستیم که سفیه ثنائی مدوح  
 و مقبول و مستند مخاطب لائانی خطبه البیان را که از ان این تفسیر و تمثیل و تشبیهات است بالقطع  
 و الجزم بجناب امیر المومنین علیه السلام نسبت کرده و شیخ و بدو را تصدیق و تحقیق و توجیه و تفسیر بشیخ  
 آن نموده پس اجماع را احتیاج و دفع این توهمات مخاطب نماید رجاء علی تقدیر تسلیم بنا تشبیل هم با  
 نموده هر چو ابکی از طرف علمای خود جناب مخاطب معیار کرده باشد همان جواب از طرف و نایل حق قبول  
 کند و بیدار معنی سازد و زبان طعن و تشنیع را یکام کند و بنابر افادات مخاطب دارم آمده که علمای  
 او که قائل بصحت خطبه البیان اند تحقیر جناب امیر المومنین علیه السلام کرده اند و افتراات بر جناب  
 رسول نموده تا کید و تاسیس در مذهب غرابیه فرموده اند علاوه بر اینهمه تفسیر با فوق احوطه بعین کثوت  
 در باب که مخاطب فیه موده و نسبت تفسیر اجماع جناب رسالت علی علیه و آله و سلم  
 را آن نموده کذب محض و بیعتان هر چند است و اگر بر تفسیر شیخ خود لازم کرد و بر اهل بیت هم لازم  
 جواب آنکه تفسیر اجماع را در خطبه بیاورد و سبب توهم مخاطب عالی شأن را بگوید این که در حدیثی که  
 در این آیه است که در تفسیر این آیه است که جناب امیر المومنین علیه السلام فرموده اند و از ان روایت  
 در آن آیه است که در تفسیر این آیه است که جناب امیر المومنین علیه السلام فرموده اند که این آیه را در حدیثی که  
 در این آیه است که در تفسیر این آیه است که جناب امیر المومنین علیه السلام فرموده اند که این آیه را در حدیثی که

استحضار آیت الله العظمی  
 ۵۰

نظامی خود به بیستاد و پنج خباب امیر المؤمنین علیه السلام گوشه که جانان قاضی عظیمی به حضرت  
 نسبت کرده مخصوصاً خباب را طلب بانی نشان که درین امور سابق الاقدم است و از اساتید ادب  
 جناب امیر المؤمنین علیه السلام تیرا حفظ کلمات و غیر آن چه حساب بر توان داشت که جنابش مسلک اول  
 اندازد باندازد است مبارک که جناب سالک صاحب علی الله علیه و آله و سلم را ظلمت قرار داده و از غایت ساری  
 و دلیران و تبحر و حسن فهم و وارسی درین معانی احادیث چنان مدعی شده که این معنی العیاذ بالله بر ادب  
 الهی نایب است چنانچه در صغیر و صمد و است و سوم گفته بلکه اگر بغور و معانی ملاحظه رود و فرقی در  
 میان و محمد و خباب مانند ظلمت و نور خواهی دید و قد قل الله تعالی قال هیل یستوی  
 الاعمی و البصیر ام کل تنقی الظلمات و النور و این مضمون من تلقا انفس  
 شکره ام عباسی باقر است مجلسی در بحار الانوار از ابو نصرین قابوس از امام صادق علیه السلام  
 میکند قال السواد الذی فی القدر محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم یعنی ظلمتیک  
 در میان قمر است ذات پیغمبر است انتی و باقر مجلسی بعد از سخن سازی و ایجاد بعضی از احتمالات حدیث  
 تکلف و تصنع دانسته و سواد را بر حقیقتش حمل کرده و در باره نورانیت جناب امیر بساری از ایا  
 قرانی مثل وکل شیء احصینا که فی امام حسین و کرمه یعنی چه که من الظلمات الی النور و کرمه  
 فالذین امنوا و عملوا الصالحات و اتبعوا النور انزل الله و کرمه پرید و نطفه نور  
 یا قوا هم لا ینال غیرک من الايات که باقر مجلسی در بحار با نسی درین امور منعقد کرده که مراد از نور  
 ذات و الاسفات حضرت امیر و از ظلمت و کفر و جهل و امثال او مراد ناطق است پس کجا ظلمت و کجا  
 نور بل و نه و ان الله له نور افنا له من نور انتهی ما تفوه به من الکفریات  
 الذین یصدون و اولاد ضیاء القیمة و لولا الضیوة داعیة و الحاجة ماستدما  
 سجده از کوه ناز با سو غنا نقلها و وسطها کجانبه الی الضیاء و کجانبه الی فهم و خدام اتحاد  
 نبویه که استمداد از ادراک بر فهمی هر تنویر ایشان تا بیده تابانید و درین سفوت مخاطب پس  
 نظر فرماید و اگر چه بواب تفصیل است کلام مخاطب که این حیرت اولی الاقدام است موکول است  
 بحجرات است و لیکن چون تبیین و تکمیل آن بتوزیع و تفریق است لهذا بر اسرار رفع  
 و در این مقام از این حدیث و غیره از این افاده جدیدی که مخاطب که سرایر بیابان و افتخار او و تبارع

تمام  
 در این حدیث

ا دست زغم سبب مخفی نماند که جناب ابواب در اینجا چند نام مطلقاً فاحش که گوئی ظلمات بعضیها فوق بعضی  
 در شان انست روده اول نگه از راه حسن فهم مغزینا و مخالفت حق و سواد که بایجنبت فکرش  
 در فهم حدیث نبی رود و مگر سوسی معانی باطله که موجب تشنج و طعن باشد که ظاهر مراد در ظلمات  
 عصیت فرورفته سواد از ظلمت تمیز نداده ترجمه سواد بلفظ ظلمت نموده از غایت اطلاع  
 بر محاورات و کثرت تتبع هر دو را متحد نگاشته و کونینین سخافت این و هم محتاج بیان نیست  
 لیکن هرگاه نوبت مکالمه با مثال جناب مخاطب رسیده تنبیه بر ضروریات بهم لازم افتاد پس  
 مخفی نماند که ظلمت بمعنی تاریکی می باشد و خلاف نورست قال فی الصالح الظلمة خلاف النور و سواد  
 بمعنی سیاهی است که زنگی مخصوص است فی الصالح و السواد لون و پر ظاهر است که تفسیر احدی  
 بظلمت یا اثبات آن در کسی موجب تهجین و تنقیص است قطعا و دیگر بوجه من الوجوه لفظ ظلمت  
 خالی از دلالت بر عیب و نقصان نمی باشد بخلاف سواد که در بسیاری از محاورات خالی از  
 تهجین و تنقیص میباشد و برای اشیای عزیزه و محموده اثبات آن میکنند و از اینجا است  
 که جانا شعرا مدح معشوقین خود بسواد محسم کرده و بر زمین و حج خطابیه حسن آن ثابت  
 ساخته و علی الخصوص سواد قرار که چون موجب نظام عالم و صلاح بنی آدم است شرافتی بسیار  
 حاصل شده پس تفرقه در ظلمت و سواد و انهم سواد فخر کردن و ادکمال حسن فهم و تبحر دانست  
 و مدح سواد و امتق و بشرافت آن مخصوص مصما بین شعریست بلکه علمای تمدنین سنییه  
 هم آن قائل اند و اسوداد حسب شریف حضرت آدم را که بعد اکل شجره واقع شده دلیل سیادت  
 شرافت منزلت حضرت اومید اند و از محاد و مناقب آنجناب میگیرند و میگویند که هیچ رنگی  
 از رنگها دلالت بر سیادت و شرافت ندارد و خبر سواد لهذا حق تعالی آنرا بحضرت آدم کرامت فرموده  
 چنانچه عبد الوهاب شعرانی در یاقوت گفته فان قلت قد ورد ان ادم علیه السلام لما اکل  
 من الشجرة اسود حبیده و قد يتبادر الى الذعان ان ذلك يؤذن بان ادم علیه  
 السلام اترک فی المعصية نقصا فی الجلال پس اسحق اوید نه علامه علی نقصه بل هو علامه  
 علی حصول سیادت که از کفر الشیخ فی الباب الثانی و السبعین فی الکلام علی حدیث  
 انزل البشیر لاسر منی لحنه و هو اشد بياضاً من اللبن فسودته خطایا بسنه ادم

قال وكن لك اسود الحسد آدم عليه السلام لما اكل من الشجرة يدل على سيادته كان ذلك  
 او سرته الا حياء و الا صلفاء و لو اكله من الشجرة ما ظهرت سيادته وكن لك الحجر الاسود  
 لما خرج من الجنة وهو اميض فلا بد من ان يظهر عليه يعرف به سيادته في دار الدنيا اذا  
 رجع الى الجنة يميز به عن اخرائه و يظهر به علمه <sup>خلفه</sup> التقريب كالحق في جعله امين لله في  
 الارض و لو يكن من الا لوان ما يدل على السيادة الا اللون الاسود فكساه الله تعالى لون  
 السواد اعلا ما لنا بانه صار سيد الخلق من الجنة الى الدنيا قلت لعل من هذا القبيل  
 جعل ستر الكعبة اسود وكن لك من علماء بني العباس غيرهم و لعل ذلك هو ستر ابيه  
 صلى الله عليه وسلم العمامة التي اليوم فتح مكة اطهارا لسيادته على الخلق من باب التحدث  
 بالغة و ابن افادة قدوة السو حدين كه فاضل شيرازي شيخ الشرايع صاحب تحفة هم تدقيق ان كرده  
 و اعتقاد بان كرده صريح است در اينكه سواد حضرت آدم دليل سيادت و شرافت است حضرت ابو  
 حاتم كه جناب مخاطب در حق حضرت آدم هم توهمات خود را راه خواب داده است حضرت را مصداق  
 ظاهر گفته است شيخ شمس بن جناب زبان خواب كه شاد يا انكه سواد من خوابت شديده و ميرزا رضات  
 رسيد و دست از بن خرافات خواب پر داشت و اقرار بجا رفت عقل خود در الزام من فرمود باطل  
 بر روايت اهل حق خواب سناحت و وهم انكه قطع نظر از حمل سواد بر ظلمات كه خلاف لغت  
 و محاورات و استقامت الاخصا و بلنا و افادات محققين است در فهم معنای حديث كه علامه  
 خود بران تبينه كرده سبب افتاده برگيرامون مرام ان نگردد بديده تغير اسبب موعودات گرديده و گمان برده  
 كه معنای حديث است كه جناب سالتماب صلى الله عليه وآله وسلم عيني سواد و قمر است و باز نميني  
 معنای حقيقي حديث دانسته و اينهم نفهيده كه اگر اين معنای حقيقي حديث گوئيد كلام مخدع  
 و مختل ميگرد و بديون ذات اقدس جناب سالتماب صلى الله عليه وآله وسلم عيني سواد و قمر بديون  
 برگردانند در اين معنای نهاده بطور حقيقت برگردانند و بديك معنای حقيقي واقعي آنست كه سواد كه در چشم  
 است نقش اسم مبارك جناب سالتماب صلى الله عليه وآله وسلم است يعني لفظ محمد رسول الله  
 بسياهی در قمر نوشته است و ظاهر است كه اين معنای حقيقي فقره السواد الذي سفي  
 القمير محمد رسول الله است مثلا بر كاغذ بسياهی نويسند مثل امير المؤمنين و باز

حضرت آدم عليه السلام  
 در خواب  
 سواد  
 در چشم  
 او  
 نقش  
 اسم  
 مبارك  
 محمد  
 رسول  
 الله  
 است

بگویند السواد الذی فی القیطاس علی امیر المؤمنین معناه حقیقی آن چنین خواهد بود که این  
 سیاهی نقش اسم مبارک خباب امیر المؤمنین علیه السلام است و سیاهی این الفاظ برین کافند  
 نوشته شده که علی امیر المؤمنین وجه حقیقی بودن این حمل است که مراد از محمد رسول الله در اینجا  
 انتخاب یا اسم محفوظ انتخاب نیست بلکه مراد از ان الفاظ مکتوب است و ظاهر است که این سواد و این  
 الفاظ مکتوب است پس این حمل حقیقی باشد بالجمله همین است معنای حدیث شریف چهارم مولانا  
 مجلسی بر آن تشبیه فرموده و معنای که مخاطب بدین مبارک آورده ان اولو حقیقت از حدیث  
 بعدی باطل است که باین وسفاهم میفهمند که خباب مخاطب نعم آری اگر جناب مخاطب  
 میگفت که معنای حدیث شریف بر سبیل مبالغه و مجاز است که سواد یک در قمر ملاحظه میشود و حقا  
 رسالت مبارک صلی الله علیه و آله وسلم است امکان توهم داشت اما این ظاهر است که حمل کلام بر حقیقت  
 و صرف آن عن الظاهر و وجه غیر جائز از اینجا است که مخاطب خود نقل کرده که علامه مجلسی حمل آن را بر  
 مجازی تکلف و تصنع دانسته و چون جناب مخاطب خود را معنی مجازی نیست و در بی اثبات  
 معنای حقیقی افتاده پس حمل آن بر معنای مجازی نزد او هم باطل باشد بالنگه اگر بعضی غیر واقع این معنی  
 مراد هم باشد چینی لازم نمی آید زیرا که چنانچه مولانا مجلسی فاده فرموده سواد قمر از اعظم اسباب نظام  
 عالم است و چون آنحضرت علت غاییه خلق عالم است لهذا سواد قمر بر آنحضرت دلالت دارد و بالنگه  
 چون سواد دلالت دارد بر حکمت صانع و عدم نفی ویت او اسباب صلاح خلق را و در سالیان  
 اعظم مصلح خلق است پس این سیاهی دلالت بر آنحضرت دارد و این معنای که در کلام و تصریح  
 باشد و حمل حدیث بر آن غیر جائز لیکن موجب توهم شنیدی و طعنی بر گزینیت بلکه در قیاس شریف  
 و دلالت آنحضرت صریح است بهر حال تو همیکه مخاطب اندیشیده اخلاصی از محبت ندارد  
 و هرگز نیافت آن ندارد که ادواتی طلبیم هم تقوی بان سازند بلکه اطفال صفاء هم نیل آن نمایند  
 چه جا که بقصد یق آن گریند عجب می آیدم از جناب مخاطب که آن دعاوی کوچک فهم و فراست و قبح  
 و تحقیق و این افادات دل آویز رنگین مقام تدبر است که مخاطب بر اعلام کرام و حجت علی السلام  
 از راه مزید الصفات و کمال صبح طعن بنا قیسمی نرسید این مخاطب عبارات و احادیث می نماید و  
 باور نام خیالات فاسده بر ایشان است و از شش و ستم طبعی نمیکند و خود در فهم احادیث

استحضار آلاء خدای جل و علا  
 ۵۵۶





که بخیر از این و دین میباشند ملاحظه حدیث شریف احتجاج که میقتضی کتابت اسم مبارک جناب امیرالمؤمنین  
علیه السلام با اسم اقدس حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر قمر است بر خود خوانند بچند و بیوزش  
والتفات میستند خواهند گردید کانون ضیاء ایشان بآتش نصب عداوت خوانند و فروخت و خسارت و هلاکت  
و عقوبت بیکدیگر رسانند و بچند مرتبه خوانند و بکند انضام اینها که در کتاب استیلا صحت دارد که کاتبان و کاتبان و کاتبان  
رسانم و قمار گریبان در جگر ایشان بخلاص و سوزش التماس ایشان را و چون اگر دانه میانش بر سبیل احوال آنکه در آنجا  
مست و در و دریا منتشره باشند و اگر دیدید که اسم شریف جناب امیرالمؤمنین علیه السلام با اسم مبارک جناب امیرالمؤمنین  
علیه و آله و سلم بر ساق عرش نوشته است و نیز کتابت اسم شریف آنحضرت با نام مقدس نبوی و زکریا  
سواغ و مواقع بهم در روایات ایشان ثابت شده چنانچه در ریاض النضر مذکور است ذکر اختصاص  
ای علی علیه السلام بتائید الله بنیه صلی الله علیه و آله و سلم به و کتبه ذاک علی ساق العرش  
و علی بعض الجواهر عن ابی الهراء قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لیلتاسی منی  
الی السماء نظرت الی ساق العرش الا یمن قرأت کتابا من مبینة محمد رسول الله  
ایده تده علی و نصرته به فخرجه الملائكة و عن ابن عباس قال کنا عند النبی صلی الله  
علیه و سلم فاذا بطائر فی فیه نور فخرضوا و الفقهانی جهر النبی صلی الله علیه و سلم فخرضوا  
النبی صلی الله علیه و سلم فقبلها ثم کسرها فاذا فی حیو فها و مرقة فخرضوا و کسرها فاکسرها  
لا اله الا الله محمد رسول الله نصرته بعلی فخرجه الملائكة فی الحاکم النبی و فاضی عباس  
در شفا گفته و روی ابن قاضی القاضی عن ابی الهاء ای قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم  
النساء اذا علی العرش لا اله الا الله محمد رسول الله ایده تده علی و در تفسیر و در تفسیر و در تفسیر  
استخرج ابن عدی و ابن عساکر عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ج بی رایت  
علی ساق العرش مکون بآله الا الله محمد رسول الله ایده تده علی و در  
کتاب درایه السعید که در دست و فی الخلاصة الحقائق قال رسول الله صلی الله  
علیه و سلم رایت فی لیلک فاسری فی الی السماء و کتب علی ساق العرش و الی هب  
او عساء الذذهب لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله المؤمن و  
المؤمنین صلی الله علیه و سلم فاطمة امه الله الصفة و زکریا یعنی غیر الناس و در و در

100

القبر لي مذكورت عن علي رضي قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم اني رايت  
 اسمك مقرونا باسمي في اربعة مواطن فانت بالنظر اليه لما بلغت بيت المقدس  
 في منى راجعي الى السماء وجدت عليا عترة بها كالا اله الا الله سبحانه رسول الله ايدته بوزيرة  
 ووزيرة بوزيرة فقلت لجبريل ومن وزيري قال علي بن ابي طالب فلما اتت قيت الى سدة  
 وجدت عليا الى ان الله كالا اله الا الله انا واسمك من خلقي ايدته بوزيرة  
 لغزيرة بوزيرة فقلت لجبريل ومن وزيري قال علي بن ابي طالب فلما اجازت من  
 سدة الجنة اهتدي وانتهيت الى عرش رب العالمين فوجدت مكتوبا على قوائمها اني  
 انا الله كالا اله الا الله انا محمد صبيح من خلقي ايدته بوزيرة ورضي بوزيرة فلما هبطت  
 الى الجنة وجدت مكتوبا على باب الجنة لا اله الا الله محمد صبيح من خلقي ايدته  
 بوزيرة ورضي بوزيرة كالا اله الا الله انا محمد صبيح من خلقي ايدته بوزيرة  
 عرش وباب جنة وسدة الجنة وسماء الدنيا وغير ان باسم اقدس جناب الكتاب صلى الله عليه  
 وآله وسام نوحته ست وانصورت الاله فخر نبيهم انا باسم جناب رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم  
 نام نامي حضرت امير المؤمنين عليه السلام نوشته باشد چرامقام استغجاب استغراب شورش اضطراب  
 حضرت سني باشد واگر در كتابت اسم شريف جناب امير المؤمنين عليه السلام باسم مبارک حضرت رسول  
 صلى الله عليه وآله وسلم بر قمر باق و ساوس و او نام غرض بوجهي ديگر سازند يعني از غايت سفة  
 وسيد الشهي الزهراء و عتبت انكار نيكو بانش خیر حرف و ندان شکن بجز رساغم و گویم اولاد برقا  
 که در کتابت اسم جناب بر ساق عرش و باب جنة و غیر ان متصور است در اینجا نیز تحقق است و ثانيا  
 ايکانه سفتن زبان و کذا بان حسب دستور خویش که توفيق احاديث واقعية رايت است و هر حد  
 و فضيلتي را که بحق جناب امير المؤمنين عليه السلام يافته اند مثل آن براي اسم خویش هم يافته و ساخته اند  
 در اینجا هم کتابت نام شيخين با نام اقدس جناب رسالت صلى الله عليه وآله وسلم بر شخص يافته  
 و عجب که محب طبري دل را بتصديق و ترويج آن ميدهد و چنين ببيان صريح و روي ارباب علم  
 فضل فرای نهد چنانچه در رياض النعمه ميگويد ذکر کتبه اسمها اي بي يکر و غير مع اسمها في  
 جبهه الله عز وجل اي هر چه قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ليل انتم

۵۰۹  
 کتابت اسم جناب امير المؤمنين عليه السلام

بنی النعمان را بیت الشمس تفاد من الشرق الى المغرب وعلى جهة ما سطران مكتوب بان  
 نسالت جبرئیل عنهما فقال اول سطر لا اله الا الله محمد رسول الله ابو بكر الشفيق  
 والثاني لا اله الا الله محمد رسول الله عبد الفاروق خرمه في فضائل عمر وخوادم الملك  
 سيدته وقال انظرت للملوك تفقد الشمس من المشرق الى المغرب انتهى پس این اقرا می  
 این بیتان چه یار داد که بکند یب کتابت اسم شریف خباب امیر المؤمنین علیه السلام بر قمر بر دوازده و یا  
 نصیرین آن اینر است بعد و مستغرب پندارند که کسی انصاف دهد که روات سنیه و مفسران ایشانرا  
 چه تجارت روداده که کتابت اسامی مخوسه شیخین که قطعا سبق با کفر بودند پیش از امام مطهر  
 مقرر شد خباب سرور کائنات علیه آلاف التحیات و البرکات و قلوب اهل اسلام را بتوسیع خلیلان  
 محسنه و نه است که چنین اقترائات برگزین عقل عاقل راست نمی آید بلکه در فضیلت و رسوائی و صغیریت  
 انفرید و حیثیت انست که سنیه باوصف ادعای عقل و دانش این مهلات و فرخرفات ایشان بنقده  
 جوان خرد و نه در این این خرافات و شبهه این پرده ناموس اسلام خویش در زدن که عقال انیک میدانند  
 که نه در زبان هیچ از کجای شافیه اند و فضیلت واقعی که در حق و صی بر حق وارد شده نیا حق و حق  
 خویش بر یافته و اصل اگر افتضاح و فضیلت باکی نبوده است موم آنکه نفهید که معنای حدیث شریف  
 از خطاط طریقه نیست هیچ عجب نیست لیکن لطیف تر است که بی لول کلام علامه مجلسی هم با و آنکه با او افتاد  
 خبابش بخیر است و آخر حدیث برانگیزه بر عزم خود با سکا و افحام خدا نشد بر داخه تغلیط ان علامه اراق و  
 علی الاطلاق و اینهم در فهم معانی احادیث و تحقیق آن نموده و انرا سیده بنابر توضیح اصل کلام و انرا  
 در نوشته می آید فلتی الجار عن نصر بن قایس عن ابی عبد الله علیه السلام قال انما الله انما  
 فی القدر و قد رسی الله بیان یحتمل انیک ان هذا السطر لما کان من اعظام اسباب  
 العالم کما هو راعی الفایة لسلوک العالم و نظامه هو صل الله علیه و سلم و کما یدل علیه  
 الله انزل علی حکم الصانع و عدم تقویته ما فی صراح الخلق و رسالت صلی الله علیه و سلم  
 انما اعظم الصالح فهو یدل علیه مع انک لا اجد هذه التکلفات و یکتفی علی الخلق  
 و بر این است که مراد از این طایفه از حکام اعنی جمله علی الخلق است که مراد از این طایفه  
 الجوان فی با که این مراد از این طایفه است که مراد از این طایفه است که مراد از این طایفه

استحقاق این طایفه  
 ۵۱۰

هذا السواد حقيقة هو ما يشهد به اهل البيت في حق رسول الله صلى الله عليه وآله  
 برتقاء السواد و طاهر است و اما ان معنای دانی لا یعنی که مخاطب اندیشیده پس هرگز معنای حقیقی این  
 و فقره تنوید اندر نیز که بلا شبهه این سیاهی حقیقه ذات مبارک جناب رسالت است و علی الله علیه و آله و سلم  
 نیست و در این جمعی طاهر است که بدو صیدیان و صفها و نوران بهم میفهمند که با جناب مخاطب طویل  
 الرابع را در آن رسی و ارتباطی باشد بلکه برضای آن است و او اصرار فرماید چنانکه این همه لطیف  
 که در آن بر آنکه کلام مولانا محلی است و بکن جمله علی تحقیق بر علوم باطل خود و آوردن این چنین بضمف خود  
 که در دیگر که در این حدیث از سر زده یعنی ادعا نموده که در مجلس سواد بر حقیقتش محل کرده و ازین ادعا طاهر شود  
 جناب مخاطب در حق غیر محلی لفظ سواد قرار داده و چنان فهمیده که مولانا محلی در بیان لفظ سواد میگوید و در حق غیر محلی  
 می نماید و این هم محض باطل و محض غلط صریح است که دانی طلبه علوم بهم از تعوه با مثال این استحقاق  
 میگوید و در هر چه این سخنان می افتد چه بر طاهر است که کلام مولانا محلی در این نیست است که در جمله  
 السواد الذی فی القم محمد رسول الله و در است که ای محلی محمد رسول الله بر سواد و مجاز است یا حقیقت اول  
 اینست و بوجه برقت در محلی این نیست بر محب از بیان فرموده و بعد آن از اشکاف و تصنیع  
 گفته مرعوض است و نامقبولیت آن طاهر فرموده و حاصل اینکلام را بر حقیقت اینست که این  
 است حقیقی است پس ندیده و بر طاهر است که سواد در هر دو لفظ بر محلی بر حقیقت است و اما  
 الکلام فی التنبه و جناب مخاطب فرمود که عبارت تمام در ضنون محقول و مستقول و مخصوصه در ضنون  
 سانیه و علوم عربیه گوئی تفوق بر آنکه من ر بوده چنان گمان نموده که لفظ سواد بر لفظ اول محلی  
 بر حقا است و بر لفظ بر تانی است و است بر حقیقت و نیز کلام در محلی سواد بر حقیقت و مجاز است  
 که کلام در نسبت نیست اینست حال خدام و الامقام جناب مخاطب مقام که باوصف اینست تازی و فحار  
 و لاف و گرافت چنین کلام سهل و سلیس که اصلا وقتی و غرضی در پشت نهفته و بهفوات  
 بر زبان گرفته شان آورده و بعد ظهور این حسن فهم مخاطب بر هر چه از جناب او در حق مولانا محلی  
 او دیگر اسم کلام که ام از تحجیل و تقاطع و نسبت فحار و نام و شنائع بهفوات این  
 و در است و بر حقا در و باطل ال افادات این اخبار بر زبان آورده و بهیچ وجه  
 و در است و شکایت که بر رسد که چنین وقت فهم و غور در است

۱۱۱  
 استحقاق از آنجا که در آنجا

باشد که محارز فی الطوفان را از محارز فی التنبیه تمیز نه نماید و محصل کلام سلیس و در سبب ابراز و  
 هر چه در حق آن محل است بحاجت نیست و طرفه باجراست که خطب مخاطب برین بهقوات و ترغبات مذاری  
 اهل من مبادر میسر و جمله اعلام اهل حق را از لقمه ی جواب آن عاجز می انگارد و کسی را لایق خطبات  
 و جواب خود نمیشمارد و لاغر و خلیلین و ضنون اسفاه که حضرت مخاطب عالمیقدار با این  
 همه تخریر و استکبار که نه با دراک معنای حدیث شریف و ارسیده و نه از طرق دیگر انجیث که  
 تصریح بپیدا آن میکند اطلاعی بر داشته و نه مراد علامه مجلسی فهمیده بلکه از غایت فرکان و  
 کلام جنابش را هم بر معنای محرف خود محصل کرده و تحریف صریح حدیث کرده معنای این  
 که ادنی عامی از لغوه بان استحقاق کند بر زبان آورده باین توهمات و خرافات و ظلمات و شرکات  
 افتاده از دین و اسلام دست برداشته العیاذ بالله بی اندامی در حق سرور کائنات صلی الله  
 علیه و آله و سلم بکار برده و فضیلت عظیمه که در احادیث عزت طاهره در حق آنجناب  
 وارد است یعنی کثابت اسم شریفش بر قمر برای اظہار فضل و عظمت آنجناب بهواجب  
 نفسانی منقصت قرار داده چشم بداندیش که برکنده باو عیب نماید منرش در نظر و محاسبه  
 تر آنکه باین توهمات و تخالیف شہادت اثبات فضیلت جناب امیر المؤمنین علیه السلام بر  
 جناب رسالتکاب صلی الله علیه و آله و سلم خود داشته و نیز مقام معان است که جبارت مخاطب  
 مدعی اسلام با تیر تیر رسیده که میاگان آیت را تقریضا در حق جناب رسالتکاب صلی الله علیه و آله و سلم  
 اظهار بزرگوار و حفظ تر آن مجید خواند و بعد صدق الله تعالی تا انما لا تقی الا بعدا و لکن بقی  
 القلوب التي فی الصدور و من لم يجعل الله له نورا فبالله من نور برگاه جناب رسالتکاب صلی  
 را از بانیش بسوز و غیر طاعت بر میدهد و توجین آنجناب را زینت کلام میداند و آیه اهل بیستوی الظلمات و النور  
 در حق آنسوز و سوزانند الا انهم در حق جناب امیر المؤمنین علیه السلام خواب گرفت و نسبت ظلمات غیران آنجناب  
 نبود و کسب سبیل و آسان است آری برگاه و اصفان و مضربان و اهل خوشامد سلاطین که در لباس اسلام چه کار  
 که کرده اند در زانیت شمشیر و لو وایشان از نور اتحاد و وحدت کرده باو علمای قم اتحاد و دلدرا بر نور مرقمونی انکار نموده  
 که منزع کرده باجراحتا ظلمات را با اجماع انجمن قرار برده و اتباع خروج او از نور کتب و ظلمات پیش نظر نموده  
 می پس که جناب درون جناب از شهاب میر شین المصطفی ادعای تحفه بجا آورده و مقبر قرار داده که تحفه معتقدان است

مقتضای حال آنجا که  
 مقتضای حال آنجا که

بر شیعہ ہم نسبتہ و باین جهت بمفتریات و اکاذیب مرویه اور اختلاف عهود و توفیق در باب مطاعن بر اهل حق  
 محبت گردانیده علی با نقل روایت میکند عن ابن عباس رضی الله عنه عن رسول الله انه قال ان  
 عن قبح خلقی من نوره و خلقی ابائکم من نور و خلقی عمر من نور ابی بکر و خلقی المؤمنین  
 کما هم من نور عمر انهم و ظهور او که در باین روایت میفرماید نه متنبیه است که محتاج تنبیه و تنبیہ  
 باشد که خلقت کفار را از نور متور قرار داده اند و بعضی فاسد مقابلہ احادیث اقصیه خلق جناب امیر المؤمنین  
 علیه السلام از نور مبارک جناب سالمت صلی الله علیه و آله و سلم باین ترثات و موقوفات که هر متنبیه نسبتہ  
 کذب آن میبرد و انگشت تعجب بلا حظه آن میگرد و خواسته اند این ترثات کمتر از موقوفات مسلم که اب  
 نیست که بآن قصد مقابلہ آیت را بنیہ کرده بود و لطیف تر نیست که خواجہ یار سادات انہما پاساکی بچندین  
 حواس باخبره سوداویہ طلبانہ و متلاطم عقل و صاحب شیطانیہ طعن و تشنیع شنیع بر اهل حق بر نسبت ایشان  
 اکاذیب و مفتریات در بارہ فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام نموده و باز خود مرکب همین شنیعہ کاذب  
 ان با اهل حق کرده بود و گردیدہ نیز از اصول و معررات بر اثبات فضیلت نقل کرده چنانچه در فضل الخطایف از اصول  
 لا حکیم الترمذی گفت و من قال ان اہلبیتہ و ذریئہ صلی الله علیه و آله و سلم اکثر من ان تحصى الارض من  
 بركة الله سبحانه عليهم دأب و در حقیقت مظاہر من و تم و متوج و فہم لیل الخ و فی طبرستان فہم  
 المؤمنین و منهم المسمی و عن رسول الله انه كان يقول جبارا غیر ہزار الا ان اولیائی  
 لیسوا بیی إلى قلائ و لیکن اولیائی منکم المتقون من کانا و حیث کانا فاصحابہ  
 رضی الله عنہم و اولیاءہ و اولیاءہ المتقون فی کل قرن و ہم علی سنتہ و ہذہ  
 و خلقہ و ان ہذہ الطبقة النافعة قلوبہم المفتونة یحب اهل بیت  
 رسول الله ص نسبا ما زالت بہم فتنہم حتی عمدا و الی کل شیء من ہذہ الاشیاء  
 فتسبوا الیہم و حرموا غیرہم ذلک اعجابا بہم و فتنة و ان الله تبارک و تعالی  
 فضائلہم بان طیب عنصرہم و طہر خلقتہم فاختر قبیلہم علی القبائل بذلک فہم  
 حرمۃ المقضیل و الاثر و طہر حرمتہ الا فضال رسول الله فی حق علیہا ان لہم حبا  
 یرجع علیہا ابوال و ظلمہ فان النفس قرینہا الشیطان و ہی ارضیہ شہو انیہ یخفف  
 تخفف برینہا و ہوا ہا فتمیل مع ریح کل شہوہ فجاؤا باحادیث مختلفہ

من فضائل الامام علیہ السلام

واکاذیب منکره تذکره اعظمی الصادقین حتی ادا هم ذلك الى ان طغوا في اماره الشیخین المبتدیین  
 المومنین الذین کان علیهم یودب ویکمل من فضله علیهما ویقول لا یجد احدا یفضلنی  
 علیهما الا جلده ته حد المفسدین فبلغ من افراط هذه الطبقة ان مروا باحادیث فضیلة  
 یریدون ان یقیموا بمثل هذا العلی رضی الله عنه فضیلة وقد فضل الله تعالی علیارضا <sup>شیاء</sup>  
 کثیرة قد اغنته عن مثل هذه الاکاذیب فتوکلوا الظلمة فلوهم تلك الاشیاء واقبلوا علی الکذب  
 والزور لشفاعة جلالهم وریح قلوبهم وفي فردوس الاخبار ابن عباس رضی الله عنهما عن رسول الله  
 انه قال ان الله عز وجل خلق من نوره وخلق ابابکر من نوری وخلق عمر من نور ابی بکر و  
 خلق المومنین کلهم من نور عمر رضی الله عنهم جابر رضی الله عنه عن رسول الله ان  
 الله عز وجل جعل فرقة کل نبی فی صلیبه وجعل نری فی صلب علی بن ابیطالب  
 رضی الله عنه ابن عمر رضی الله عنهما عن رسول الله انه قال ان الله عز وجل فرض علیکم  
 حب ابی بکر وعمر وعثمان وعلی رضی الله عنهم کما فرض علیکم الصادق والصیام  
 والحج والزکوة فمن ابغض واحدا منهم فلا صلوته ولا صیام ولا حج له ولا زکوة له  
 ویجسس یوم القيمة من قبره الى النار انتهى ابن تفسیر بحکم عبرت بلا خطیة بنمود  
 که مقتضای آنکه کافر همه را یکیش خود بخورد در روایات احادیث خرافات معصومین صلوات الله علیهم  
 اجاب من که عقول شتی از کاذبین معاندین انکار آن بنمایند مخلق و کذب می انکار و میگویند که  
 البیاض و البیاض که بزور آورده اند و قلوب ایشان بزیر و حیث میل دارد و باوصف این شیخ  
 و تعلیظ از کاذب صریح و تخلفات فاضحه که بر ادانی اهل علم فخری آن ظاهر است می نماید و خود فضیله و کبریا  
 را بصیحت برده و منطبق بسیار سبحان الله این حدیث نورانیت شیخین که برانیت نفی و مصدق آن را  
 بلند اندامیکند از احادیث صحیح و روایات واقیقه و احادیث اهل حق در فضائل امیر المومنین علیه السلام  
 که اهل سنت شریک روایت آنند نفی و دروغ یاست و ازین انصاف دشمنان از که توان  
 خواست و اگر خدات اهل سنت را در موضوعیت این حدیث فردوس الاخبار منور شبه یاست  
 و بر دلائل قاطعه قطعی که از ان موضوعیت آن واضح میشود و در محصل خود مذکور است  
 گوشت کشند بختانیت الهی یا شباهت رسانم که این حدیث بتقصی ثقات اکابر اهل سنت مومنین و

استقصاء الاخبار جلد ثان ۵۱

منقرض است و اصله لیاقت اعتبار و اعتماد ندارد چنانچه در مختصر تشریح اشتهار بقدرت حدیث  
 خلق الله من نور و خلق ابابکر من نور من نور ابی بکر و خلق امی من نور  
 و عمر و جاح اهل الجنة نوح ای رواه ابو نعیم فی الامالی عن ابی هريرة قال هذا باطل قال  
 الله هی هذا کذب انتهی پس لشک الجحیم که بر زبان اکابر قوم بطلان و کذب افترازی این روغ فاسد  
 و کورین حدیث و آن حدیثی که صاحب فردوس روایت کرده فرقی نیست لیکن چون مضمون  
 هر دو متی است از حکم بکذب بطلان اول افترا و ضعیف ثانی هم ظاهر خواهد شد پس کمال طرد واضح گردید  
 که غارتگران اصول و روایات سرور ائمه نبی را برهم کرده افتراآت خود را با هم متبرک آن قدوه طبعین و  
 طاهرین نسبت کرده اند و تعلیه شیا طین مثل سر حوب صدق غریبان فی هذا عن فی الاخرة  
 المعنی و اصل سبیلان نبی و ابی برای خود قرار داده و مقصود ابل حق که ازین مهملات بالمره دست کشیده  
 اند و بالخصوص این چهاران همین است و ازینجا است که دانشای جواب سباحی ذکر میکنیم که دلالت بران  
 دارد که اینهمه را افتراآت و تلبیسات اکابر قوم است و از ذیل مقدمه جناب نبوی قطعا و یقینا پاکیزه است  
 پس بخشای از دی بدون گفتگو مدعا حاصل است و الحمد لله علی رنگ و حدیثی دیگر که ضامنصل الخطا  
 در باره بعضی ثمنه آورده و منقرضی آن از راه غنایت و لطف بحق جناب امیر المؤمنین علیه السلام بغرض  
 باطل ترویج کذب افترازی خود و انتخاب اوران شرکای کرده پس بطلان و ضعیف آن هم کاشف  
 فی رابعه النهار بهیاد و اسکار است زیرا که اگر منغض یکی از ثمنه را هیچ علی مقبول نشود و محذور شود لبو  
 نار لازم آید که جمیع از صحابه کرام مثل طلحه و زبیر و عائشه و غیر ایشان که تحریرین و تحریرین بر قتل جناب عثمان  
 کردند کما هو معروف و مشکافی تشییه المطاعن للوالد لاجل العالیه نعمه ان تعالیم و ثباتهم و ثباتهم و هم مثل عمر و بن  
 الحکم محالی جلیل القدر و دیگران که در قتل عثمان اعانت کردند و شریک آن گردیدند باری بایشان و این  
 ثابت شد که منقرضی این حدیث کافری منغض این حدیث بود که بقصد تحجیم شأن ایشان افترازی آن نموده  
 چنین بود و ایشان بر عجم باطل خود ثابت کرده فلا فلاح لبدایتهم که مخاطب از روایا و افادات اکابر و اعظم  
 خویش اصل خبری بر داشته و بتتبع اسفار وین ایمان خویش برداشته بر خیالات و ایهامی آنچه خواسته  
 نگاشته و ندانسته که بنا بر توهمات سخیفه او که بجز تعبیر جناب رسالت علی الله علیه و آله و سلم  
 لبو او مستلزم تعبیر آخرت بطلت داشته و یا بنو سلیه العیاد بالله مفسد و لیت انتخاب از حضرت

استقصا از حدیثی در باره



امیر المؤمنین علیه السلام ثابت کردن هواسته و فرقی ظلمت نور خاکش بر بیان متحقق دانسته لازم می آید  
 اشکالی بس عظیم که در اولیای نور البصری حیرانی و پریشانی و یوانه داری اندازد و هوش و حواس ایشان  
 بر طاعتی دارد چه بهرین تشبیحات و الزامات که مخاطب دارد کرده خدوا بخد و لفظا بلفظ بر سینه  
 لازم می آید و بجوابش ایشانرا مجال حرف زدن باقی نماند که خود کرده را در ماننی نیست بیانش آنکه نزد  
 اهل سنت تعبیر آنجناب بسوا که بعضی صحابه کرام واقع شده شیخ عبدالحق در اثبات فی اسنه فی ایام سنه که  
 نام نامیش از حقانیت و واقعیت مضامینش خبر میدرد در کمرانی جناب سالک صلی الله علیه و آله  
 وسلم گفته وقال الحسن رضي الله عنه كنت السواد لتاظري : فعسى عليك الناطر  
 من شاء بعدك فليمت : فغليك كفت احاد ثانی ازین اشعار بلاغت شعاع حسان بن  
 ثابت که در جواب عظیم و بزرگیش و بزرگش از نقول باطل لایسواد امور و نیز محقق و ثابت و اضع  
 و ثابت است که او جناب سالک صلی الله علیه و آله وسلم را بسواد چشم خود تعبیر کرده و ظاهر است که سواد  
 چشم حسان بن ثابت در وقت وفاتش است که از سواد چشم ثابت بالاتر هم از آن خود بود و قطع نظر  
 ازین مطلع نظر مخاطب بیل فقط تعبیر آنحضرت بلفظ سواد است و آن بهر کیف متحقق پس بنابر مضمون  
 او العیاذ بالله اطلاق ظلمت صحیح خواهد بود و گویا ازین جناب امیر المؤمنین علیه السلام با جادیت  
 لغات سنیه هم ثابت است لیکن ذکر آن در اینجا نمی آرم و همین قدر میگویم که نورانیت ثلثه بر نعم سنیه متحقق نیست  
 چنانچه بعضی آثار معتبره و شریفه و از غرائب کمالی در مواقع و شاه عبدالعزیز و این چهار در صواعق نیز  
 درین باب آن که در بیان الی العیاذ بانیرم باطل و در ثلثه و جناب سالک صلی الله علیه و آله وسلم فرقی مستور متحقق خواهد بود  
 تعینا که محال لازم کرده بر او خواهد افتاد و قلم و دستم را تاب نداد این براینست لیکن ناگزیر بی بیان خویش بر دودل  
 مخاطب که کنشای آن کرده خود نیک میدانم قول و آنچه بعضی از اکابر معاصرین از آن قول بقتا  
 غریب است که جناب مخاطب نام این بعضی اکابر معاصرین ذکر کرده تا واضح می شد که یاد در واقع  
 کسی از معتبرین و مقبولین اهل حق است یا این بعضی اکابر معاصرین است که مخاطب  
 بعضی مسائل فقهیه از نقل کرده و در آخر ظاهر شد که آن سپهر مرزا محمد اکبر یار و سبب اجتناب  
 است و از عدم ذکر نام این بعضی معاصرین چه سخایت کنم که جناب مخاطب کلام او را هم  
 بعینه نقل کرده بلکه محصل آن هم نیارده و محض بررد و نقض آن اکتفا کرده

حالانکه باقرات او در مسلک اول بدون نقل عبارات گفتگو کردن مخالف داسب  
 مناظره و فن مکالمه است پس چگونه بقول خود خود را از دواب و طریقه مناظره خارج  
 نموده با جمله بر مخاطب لازم است که اولاً نام آن بعضی معاصرین ذکر فرمایند و بگویند  
 از مقبولین ماضی ساز و در ثانیاً کلامش را ذکر نماید و ثالثاً صحبت بپیش با وثابت سازد چه  
 محض نقل مخاطب محل اعتماد نیست خصوصاً بعد از ظهور تحریفات و خیانات صریح از ملازمان او  
 و راجعاً بودن آن مخالف قانون و از قبیل عذر به تراز گناه بدلیلی مقبول بدین اثبات رساند  
 قولی زیرا که از آن لازم می آید **اقول** نهایت لطیف ظریف است که نه اصل عبارت بعضی  
 معاصرین ذکر کرده و نه محصل آن آورده و کلام کردن بران شروع کرده این کدام قانون و دایم  
 و تصنیف است که مخاطب پیش گرفته کاش اگر کلام بعضی معاصرین در کتابی مدون می بود و بار کلام  
 بر آن با وصف عدم نقل و ذکر آن گنجایش داشت اما بر چنین کلام که جز قائل و مخاطب چنان نگری  
 اطلاع ندارد بی ذکر اصل و محصل آن کلام کردن مایه حیرت است که نتوان گفت اما آنچه عبارت تفسیر  
 منسوب بامام حسن عسکری علیه السلام ذکر کرده پس آن دلیل صریحست بر آنکه تفسیر متوهم مخاطب تخریب  
 صحیح است پس ارافه آن از حدیث تفسیر علی بن ابی اسیم تا جائز باشد اما توهم مخاطب با مهادت که این  
 روایت دلالت دارد بر آنکه علی بن ابی اسیم از منتخبین موالات ائمه بوده یعنی در واقع از موالیان  
 آنحضرات نیست بلکه بکذب و افتراء انتقال کرده و نیز از تحریفین العناط و معانی این اظهار است  
 پس از غرائب لم یجد و از کار و عجایب لیل و نهار است بحسب آنکه چه اجاب مخاطب عالی فخار  
 انجوبه روزگار با وصف دعاوی مناظره و مقابله علمای اخبار چنین بیوقوف و ایسی زبان  
 می آید حاصل روایت تفسیر منسوب بامام علیه السلام آنست که از حضرت باقر علیه السلام سوال کرده  
 که بعضی مردم که انتقال موالی می کنند گمان می کنند که بعوضه جناب امیر المؤمنین علی علیه السلام است و  
 مافوق آن جناب سالک صلی الله علیه و آله و سلم آنحضرت ارشاد فرمود که اینها شنیده چیز را  
 که از بر جوش نهاده اند یعنی در روایت ارشاد جناب سالک صلی الله علیه و آله و سلم خطا کردند و راه  
 غلط پیش گرفتند پس این ارشاد امام علیه السلام در حق کسی است که از و این تحریف و خلط واقع  
 شده باشد و بظاهر است که علی بن ابی اسیم بر گزین تحریف نموده چنانکه معنای روایت او نه آنست

تفسیر  
 تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام

که مخاطب نه بینا نه خلیل کرده و معنائش بعد از دلیل به تفصیل بیان کرده تا نیا بفرمن غیر واقع اگر معنائش  
 همان معنای متوهم مخاطب مقام باشند پس علی بن ابراهیم این روایت را از روایت آن نقل کرده و گویند  
 بعضی روایت آن در کتب رجال یافته نمیشود پس نسبت تحریف و انتقال مولات بعلی بن ابراهیم  
 محض مکاربه صریح است که لبیب متدبر بران حصار نمیکند لیکن جناب مخاطب که از تامل و تدبر  
 بسا دور افتاده بادی توهم و شبهه انجمنی خواهد از خرافات و ترنات بر زبان می آرد و غریب تر نیست  
 که این هم اندیشه نمیکند که بنا بر امثال این الزامات در حق اکابر او چه لازم می آید چه بر ظاهر است که  
 هرگاه بجهت این روایت تحریف و انتقال مولات را جناب مخاطب بر علی بن ابراهیم ثابت می نماید  
 بلا شبهه همه امور که در تفهیم و منصفین اهل سنت درباره روایت خواندن جناب  
 رسالت صلی الله علیه و آله و سلم مدح اصنام را بکلام سخافت نظام تلک العزیز العلی الخ گفته اند در  
 حق اکابر و ائمه دشمنی اسلام او که بر کائنات انفس شان دین و اسلام است روح و ذوقی گرفته و از  
 تحولات محض و شبهات الحزین بر عزم ایشان محفوظ مانده ثابت شود بیانش آنکه عنقریب مبدی الخ  
 کثیر از اهل سنت این روایت را اخراج کرده مثل بنی و طبرانی و ابن جریر و ابن المنذر و ابن ابی حاتم و ابن  
 مردویه و عبد بن حمید و سعید بن منصور و غیر ایشان از اکابر و ائمه و شیوخ و فقهات و هدایا است  
 و حال آنکه صاحب صواعق این قصه را کذب منقری گفته و ارشاد نموده که زمانه آنرا وضع کرده اند پس  
 بنا بر اقوات مخاطب بنیل لازم که این ائمه و شیوخ اسلام همه زندق و منقری و کاذب دروغگو  
 و واضح مطاعن و متناقض و متضاد و معصیت جناب رسالت صلی الله علیه و آله و سلم باشند پس گویند و دان  
 علی بن ابراهیم از متخلین و لای لبیب معصومین علیهم اسلام و محرفین الفاظ و معانی آن کرام  
 بر مخاطب قیاس لبیب عدم ادراک مرام پس سهل آسان است لیکن این ائمه و مقتدایان را  
 زناد و منقریان و طاعنان و معادیان سرور انس و جان علیه آله الاطهار آلاف التحیات و تسلیما  
 من الرب المنان فرار دادن پس مشکل خواهد افتاد قوله و بتقلید شیاطین مثل سر حوب الخ اول  
 اگر مراد است که مذہب الحق ما خود از شیاطین است مثل سر حوب اعمی و غیر او و او ایست پس لفظی  
 از نجس بران دلالت ندارد محض فکر تحریف انیکسان مذکور است آنرا با ما خود بودن مذہب الحق از شیاطین  
 چه مناسبت است و اگر مراد است که مذہب انیکسان که غلط در فهم کردند چنین چنان بوده

استقصاء و انوار  
 ۵۱۸

بر نفس و آنهم ظاهر است زیرا که در سبب ایشان ذکر کرده در کلام امام علیه السلام تبارده محض تخلیه و خطیه  
 ایشان البته ذکر است بلکه اگر سبب ایشان در ارشاد امام علیه السلام هم مذکور می شود یا با محض بی ضرر می رسد  
 که خود در سوال مذکور است که اینها منتهی الین معالات ائمه علیهم السلام بودند و عاقل الحیر را در مقام انکار نمی  
 باید که جناب مخاطب بجهت عدم ادراک معنای روایت تفسیر علی بن ابراهیم انهمه در از نفسی بالا خوانی انفا  
 کرده و سبب که صحابه که با که الهیست متفرقه و ضایل علیه مناصب نبیه و مدیخ عظیمه و محامد جلایه ایشان بسیار  
 و نه از حدیثی که کمال تمام و اطرال ایشان ثابت می کنند و درین و ایمان خود با ایشان و سبب که کرده اند غارتگری  
 اصول و روایات کسر و رانده می نموده و احادیث و ارشادات آنجناب را برهم زده و افتراءات خود را  
 باسم مبارک آن قدوس طیبین طاهرین نسبت کرده اند پس از اینجا جناب الفت تاب محمد بن الخطای  
 و فرزند از جناب این است که آنکه افتراء علی الله و رسوله میگفتند که آنحضرت فرموده که سبب بجهت بکار اهل و عیال  
 می شود و حضرت عائشه در پی باریه تحریف ایشان ارشاد جناب و تمام صلی الله علیه و آله وسلم را ظاهر  
 ساخته و مخالفت می کند آن بالنسب قرانی که لا ترزوا زره و زراخری بیان فرموده است در صحیح بخاری  
 مذکور است حد ثنا عبدان قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا ابن جریج قال اخبرني عبد الله بن  
 عبد الله بن اُمّ مكيه قال قوفيت بنت عثمان بمكة وجئنا لشهداها وحضرها ابن عمر بن عبد  
 الوالی بن الجلس بنهما اذ قال جلست الرجل هاتاه جاءه اهل مجلس الى خبيث فقال عبد الله بن عمر  
 لعمر بن عثمان الا تمنني عن البكاء فان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ان الميت يبكي لبيك  
 اهله عليه فقال ابن عباس قد كانم يقول بعض ذاك ثم حدثت قال صدك مع عمر بن  
 حنظل اذ كانا بالبصرة اذا هو يركب تحت ظل شجرة فقال اذهب فانظر من هو كلاء الركب قال فيظن  
 فاذا صعد سبب خبرته فقال ادعني فرجعت الى صهيبي فقلت ارحل فالحق امير المؤمنين  
 فلما اصعد عسري دخل صهيبي يبكي يقول واخاه واصحابا فقال له عمر يا صهيبي انك على  
 وقد قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان الميت يعذب ببكاء اهله عليه  
 قال ابن عباس لما عمر ذكر ذلك لعائشة فقالت يرحم الله عمر والله ما حدث رسول الله صلى الله  
 ليعذب المؤمن ببكاء اهله عليه ولكن رسول الله قال ان الله لا يزيد الكافر عذابا ببكاء  
 اهله عليه قالت حسبكم القرآن ولا ترزوا زره و زراخری قال ابن عباس عند ذلك

۱۹  
 استصحاب و انما هي من طه شانی

والله هو اخصك وانكى قال ابن مسكويه والله ما قال ابن عمر شيئا انتهى ازني ريث حسب قال  
 المحي اطيب بعد ذكر رواية التفسير المنسوب الى الحسن العسكري عليه السلام صرح معلوم شد که خلافت آب فرزند  
 ابراهيم زمان ارشاد جناب سالتماب صلي الله عليه وآله وسلم را تحريف و تصحيح فرمودند و غارتگری  
 اصول در روایات بعمل آوردند و از قرآن خود را با هم مبارک اسرورند و کذب کردند آنجناب فرمود و بود  
 که حقیقتی که کافر را بهجت بکار اهل او بلور زیادت در غلب میکند و ایشان تحریف ان کرده امری که صریح  
 خلاف نص قرآنی و منقاد دلائل عقلیه و نقلیه است با جناب نسبت کردند زیاده ازین تحریف و تبدیل  
 چه میباشد که امری که مخالف و کذب قرآن و سنت و مزاج عقل باشد اونی عاقلی بخیر آن نمینماید  
 بجناب سالتماب صلي الله عليه وآله وسلم منسوب کردند چیرا نم که اگر از قرآن و سنت بهره نداشتند  
 کاش رجوع بعقل که معتقدین شان کمال آنرا در ایشان لایسما فی الالب ثابت میدانند رجوع میفرمودند  
 و اطلال ان این امر می در یافته قلله در امتا کیف ما استجیبت من تکذیب الثانی و سلیله و تمسک  
 لوم کاش فی اظهار الحق و دلیله و اگر مخاطب بعد از خط این تحریفات انتم فوین غارتگری ایشان  
 اصول و روایات ارشادات سرور کائنات صلي الله عليه وآله وسلم را هم پس تعرض و تشنیع بر الحق  
 داشته باشند پس علافتن خبر رجوع باطباء خدای امری دیگر بخیرال نمی رسد که مرض اختلال حواس میگفت  
 و ششود علاج نتوان کرد از افادات شاه ولی الله صاحب جهان کل میکند که ارشاد جناب سالتماب  
 صلي الله عليه وآله وسلم تعزيب ميت در واقعه مخصوصه بوده و حکم تعزيب محلل بکام بوده بلکه آنسرور  
 که شفت بر میودیه که اهل او بر میگیرند پس آنجناب فرمود که ایشان میگیرند بر او حال آنکه او عذاب که  
 میشود در قبر خود پس حکم تعزيب مخصوص باین میودیه بود و نیز محلل بکام اهل او نبود جناب ابن عمر  
 از کمال فرست و ضبط و فهم جناب گمان بردند که این حکم تعزيب محلل است بکام اهل او یعنی عذاب  
 بجهت اهل او بر او است و نیز این حکم مخصوص باو نیست بلکه عام است بر جمع اموات را کفار اکانوا  
 مؤمنین پس این حسن فهم و لطف تحریف که کم از تحریف است و در کتب رایت که نه احتیاط و بهتیه بر شتر  
 بملاحظه آن روید و نیز در خلافت شاه صاحب ملاحظه باید فرمود که در رساله انصاف در ذکر اختلافات می  
 فرماید منها اختلاف الضبط مثاله ما روی ابن عمر عنده صلي الله عليه وسلم من ان البيت يعذب  
 بکام اهل علیه نقضت عائشة بان لا یأخذ الحد بیت علی وجهه و رسول الله صلي الله عليه وآله

استقصاء الامم الحجازية  
 ۵۲۰



محققان اعلام علم حدیث

لم یسجدین معاذ را که از عذر فضائل آن بزرگ بود بجهت بغض عداوتیکه در میان قبیله او و قبیله  
بوده محروم ساخته و گفته که در دار عرش سهریست نه آسمان چنانچه بخاری روایت میکند حدیث  
المتن قال حدثنا الفضل بن يسار عن خناب بن عوانة قال حدثنا ابو عوانة عن الاعشى  
ابن سفيان عن جابر سمعت النبي صلى الله عليه وآله وسلم يقول اهتز العرش لموت سعد بن  
معاذ وعن الاعشى حدثنا ابو صالح عن جابر عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم مثله فقال اني احب  
فان البراء يقول اهتز العرش فقال انه كان بين هذا الحسين ضغائن سمعت النبي صلى  
عليه وآله وسلم يقول اهتز العرش لرحمة سعد بن معاذ ازين روایت سرایا به ایت کمال  
لمواته که بر او بن عازب دیده و نوشته معانی حدیث شریف جناب سالتاب صلی الله علیه  
وآله وسلم محروم ساخته و بجهت عداوتی و بغضی که با سعد داشت ابطال چنان فیضیت جلیده  
و منقبت جمیده او که جناب سالتاب صلی الله علیه وآله وسلم بر او ثابت فرموده خواجه و مناسبت  
باطل برای آن از پیش خود ترشیده گونه دین و امانت خویش بنا بر بغض و حسد عداوت و اقرار  
بر جناب سالتاب صلی الله علیه وآله وسلم که مالش آنست که دانی خراشیده و لله الحمد که حق تعالی  
بغایت هدایت دیگر صحابه اکابر مثل جابر و غیره نفی تحریف و اقرازی او نموده اهل ایمان را از  
زیر و ضلال او در کف حمایت گرفته پس هر گاه صحابه کرام حضرات سنیة چنین تحریفات شنیة  
و معنویه در احادیث نبویه نموده باشند جناب مخاطب اس که نه بود که بر پیچاره علی بن ابراهیم توجها  
و ایهیه و تحیل باطله بهمت تحریف بگزارد و البته حق را بر ابطال فضل ائمه دین خویش آرد و خویش را  
باین خیال محال از جابره درست از داب و قانون مناظره بردارد و از دیگر افادات چنان کلر  
که تحریف حدیث منقبت سعد مخصوص بر او بن عازب نموده بلکه قدوة المؤمنین ایشان یعنی جناب  
ابن عمر هم حدیث مذکور را را پیوسته انی بهین مضای کند و بخلق تفسیر میکرد و دست راست را  
بر نفس جناب سالتاب صلی الله علیه وآله وسلم میزد و نقال الحکم الذمذی الذی حلی به  
فی الصواعق و التحف فی نوادر الاصول حدیثنا الحسین بن علی العجلی قال حدثنا عمر بن  
الاسود قال حدثنا عبد الله بن ابراهيم عن عبد الله بن عمر عن ابي عبد الله قال قال رسول الله صلى  
الله عليه وسلم اهتز العرش لموت سعد بن معاذ حدیثنا سفيان بن عيينه عن جابر عن النبي صلى

هارون عن محمد بن عمر عن أبيه عن جده عن عائشة عن أسيد بن حصين قال قال رسول الله  
 صلى الله عليه وسلم اهتد العرش لوفاء سعد بن معاذ قال ابو عبد الله فتاوى ناس هذا  
 الحديث وقالوا العرش سريره الذي حمل عليه واحتمل الجحش روده عن ابن عمر انه تأوله  
 كذا حدثنا الجاود قال حدثنا جري عن عطاء بن السائب عن مجاهد عن ابن عمر قال ذكر لي ابو عبد الله  
 حدثني سعدان العرش ليترتجيب الله لقاء سعد قال ابن عمر ان العرش ليس بهيئتي  
 احد ولكنه سريره الذي حمل عليه قال فهذا مبلغ ابن عمر رحمه الله من علم ما قاله الله تعالى  
 وفوق كل ذي علم عليم واما تحريفات وتصحيقات رجال وروايات اهل سنت كه غير صحابه ائمه في فتر  
 طول اخرجت مني نمبي ازان كفايت نميتوان ساخت پاره ازان كه در صحيحين و موطن كه اصول  
 اسلام ست واقع شده قاضى عياض در مشارق الانوار جمع نموده و او تفضيع اساطين خود داده  
 چنانچه از رجوع بان دريافت ميشود كه چنانچه تصحيحاً غريبه و تحريفات عجيبه كه باري حيرت افكار ست  
 از اين حضرات واقع شده و چه قسم احاديث بنويه را از ائمه تزيير و فقه آن تامل و كثرت غفول در قبول  
 خراب ساخته اند و اما كافيه و اقرآن است كه از اين بزرگان در پاره اخلاق فضائل و محامد و مناقب  
 شيوخ نموده ديگران حتى معاويه الغاويه سرزده كه از مطايع آن نصف بسبب رايقين و ائمه  
 حاصل ميشود كه اصول فاسده اين حضرات محض اقرآن و كافيه مبني ست پس فترى طويل  
 ازان در رساله شوارق النصوص في تكذيب فضائل اللصوص بيان كرده ام و پاره ازان ان شاء الله  
 تعالى در مابعد خواهي شنيد و بحقيقت تدين و توقي اينها خواهي رسيد فكن من التبر بصديق و محب خرافا  
 كه روايات ايشان در باره نقائص و معائب انبياي عظام و ائمه كرام عليهم السلام بافته اند بر متين و مستحبه  
 نيست و بجز ازان در مابعد كه خواهيد خواند تا خباثت دشمنان نفوس اين مريدان اسلام و ايمان بر  
 ستمنان واضح و عيان گردد **قال الفاضل المتوحد النبيل** به الله تعالى  
 النبيل بالجملة احاديث دوازده گانه كه در قالب جمع و تافيق در آمد از تفسير اهل بيت كه بر حقه  
 ازان كتاب گفته اواقع شد و اگر لغور و امعان ملاحظه رود گويالطور قاعده كلييه خواهي يافت كه ريس  
 المتكلمين است و ابو جعفر كليني در هر مقام كه لفظ كفر و شرك وارد در آيات قرآنيه استعمال يافته خلافاً  
 لابل الحق و البصير اللامعي شيخ شايخ الكليني الا عنوانها خلافاً اشد بكن بنيا و كفر و ارتداد و دستهاى

هكذا

استفاده از الفاظ

۵۲۳



نشان منهدم گشته بروایات معتزلات از جانب معصومین ذکر ساخته و این احادیث که بر زبان قلم رفت و  
 درین اوراق مندرج گشت اگر چه اکثرش بر علم و از انکه ملک ولایت مروی باشد لیکن چون علم ایشان بطریق  
 قوم از جناب خاتم معجزان ما خود دست و درانته باین بزرگان رسیده پس با اعتقاد عام شیعه عام تقصیری  
 صلی الله علیه و آله و سلم در باره محدثات و معتبدات خلفای ناکه و کفریات ایشان عیاذ الله ثابت خواهد  
 بود و الا لازم آید که ابو الحارث و و امثالش که بالعقاب ابالسه شیاطین ملقب بودند در تفسیر آیات قرآنی  
 از جناب رسول ربانی مشهر امام رسل پیشوای سبیل هدایت خدا صراط مستقیم و ازین بزرگواران  
 و این نزد احدی از افاضی و ادانی متشیعین بحکم مسلم الثبوت نیست اگر چه حضرت قدس سره  
 و المنذرین بر روایات امام الائمّه ایشان مثل ذباب و عنکبوت است پس اگر خلفای الهیست را از حد  
 انحراف مراد گیرند با وجود این علوم تفصیلی چگونه قول خدای عز و جل لاتدری ما احد ثوابه یک خطاب  
 مستجاب حظی از واقعیت حاصل خواهد کرد و این از اجلائی بی بیات است **اقول مستعجب**  
 بلطف التیجلیل حال این احادیث و از آن گانه که مخاطب ذکر کرده بیان کردیم که بزرگداشت  
 و نقل آن بوده و عرت جناب مخاطب تصدیق ذکر آن کشیده و موسی که در سر مخاطب جا گرفته یعنی اثبات عدم  
 انطباق حدیث حوض برینند باین احادیث از قبیل خیالات بل محالات است آنچه قاعده علمی بنی بر این  
 ذکر کرده پس و مخاطب باین شیوه و تمهید تصدیق کرده باشد لیکن باین حق چگونه متوجه می تواند شد  
 هر کس امیرسد که مخالف مطلوب خود را موضوع و مفتری بگوید و بران طعن و استهزای نماید آری اگر جناب  
 مخاطب بدلیلی و بر ثانی مقبول اثبات وضعیت و اقرای این احادیث و لزوم شناسائی و قباحتی بر آن  
 ثابت میکرد و کلاش لیاقت جواب میداشت یا محض اوعای افرمود و منع پس هر کس می تواند نمود و  
 آن صلاحیت اصفا ندارد و آری اکابر و اعظم اناسنت تفسیر قرآن باری باطله و موافق فاسده اموا  
 بر تلبیس و وسوس ابلیس کرده اند و اقراآت و اکاذیب خود را با اساسی طیبه ائمه معصومین و جناب  
 خاتم النبیین گذار و اقرآن منسوب ساخته که سابق نقلا عن منقذ السنیة و تحقیقهم لهذا بمقتضای اینکه  
 المرء یقتیس علی نفسه جناب مخاطب هم این گمان فاسد بدون دلیل نسبت علی بن ابراهیم  
 بهم رسانیده و آنچه تازه با بنده ام بنیاد کفر و ارتداد از دست خلفای غیر است این نمود پس هر  
 عاقل میداند که محض مقابله ایشان با کفار دلیل حسن عاقبت ایشان نمیشود اگر استیصال

۵۲  
 اوراق خطی

کفار با ایمان ثابت شود البته دلیل فضیلت است والا جمعی از فخره و فسقه و ظالمین و ماکلین که در  
 تائید اسلام کوشیده اند باید که در شان هم اصحاب فضیلت باشند و حصول علم بارتداد و احداث  
 خلفای ثلثه جناب رسالت آب راصلی الله علیه و آله و سلم خود خبری نه بر باب اهل حق است بخانه  
 مخاطب افاده کرد و احتیاج بنقل این حدیث و ضم مقدمات باین کیفیت لیکن صدور خطاب تدری  
 سبحانه رسالت آب راصلی الله علیه و آله و سلم از جانب حق تعالی اصلا مخالفی بحصول این علم ندارد و چنانچه  
 مفصلا گزشت و بار بار آن تبیین کرده شد و اطلاعی جناب رسالت آب راصلی الله علیه و آله و سلم بر ابرار  
 و احداث هم صادق حدیث حوض از نفس حدیث حوض ثابت است احتیاج بذكر این حدیث  
 اثبات آن نیست پس چرا جناب مخاطب چنین تقریر نمیکند که از نفس حدیث حوض اطلاعی جناب  
 رسالت آب راصلی الله علیه و آله و سلم بر ابرار و احداث این اصحاب ثابت است پس چگونه با وجود این علم  
 قول خدای عز و جل لا تدری ما احد ثوابه یک خطاب جناب رسالت آب راصلی الله علیه و آله و سلم  
 خطی از واقعیت حاصل خواهد کرد با الجمال کمال تحیر است که جناب مخاطب باین تحیر و تحقیق موهبات  
 و خیالات و شبهات رکنیکه را که بطلان آن از خود کلاش واضح و ظاهریست از اجلائی بدیهیات  
 میدانند و بقول خود خود را از ارباب سفسطه و منکر بدیهیات میگرددند زیرا که در اینجا ساقات لا تدری  
 را با حصول علم جناب رسالت آب راصلی الله علیه و آله و سلم بارتداد و احداث صحابه از اجلائی بدیهیات  
 دانسته و در بابی چنانچه دانستی خود برفع منافات پرداخته و تاویل توجیه آن کرده پس بنا برین  
 لازم می آید که او منکر بدیهیات و از ارباب سفسطه باشد و لزوم استیضای از اجلائی  
 بدیهیات است **قال الفضل المتوحد النبیل** براه الله تعالی اسے  
 سوار السبیل اکنون عثمان شبد پرخامه را در میدان استیغافیه روایات مطابقی  
 عدد موعود سفسطه سازم و در وادی تذکار این احادیث می سازم حدیث سیزدهم روایت  
 ابن عباس است و بسبب طول عبارت موضع حاجت از آن نقل میکنم فتقول عند ذلك  
 یارب قد سمعت الحیدرة و سمیت باهل الدنیا فالحققی یا بی فیما حقها الله عز و جل بی  
 فتكون اول من یلحقنی من اهلینة فقدم علی فخر و مکروبه منعمی معصومی مقنونة فاقول  
 عند ذلك اللهم العن من ظلم او عاقب من غصبها و ذل من اذلها فتقول اللهم عند ذلك

امین از پیشت مرآت و علانیت واضح شد که جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم در یہ ظاہرہ خود را جمع فرمود  
 و فضائل ایشان ارشاد نمود و آنچه بر آنها از دست اعدا بعد از جناب گزشتہ بوحی آسمانی از آن خبر داد و در  
 بارہ جناب سیدۃ النساء این امور را بر شمرده کہ چون آفتاب و آلام بغایت قصوی رسد و اندازهای قوم بر نفاذ  
 اہلبیت امجاد علیہم السلام من رب العباد بابتہا انجامد فاطمہ زہرا جناب کبریا عرض کند کہ خداوند الکنون  
 مرا بہ پیغمبر خود ملحق کن پس اول از تمامی اہلبیت در کمال حزن و غم وقتیکہ حقوق او را غصب کردہ باشند  
 و او از دست اشقیاء بشہادت رسیدہ نزد من حاضر شود پس من عاں کہ کنم خدا یاد و رکن از رحمت قومی را  
 کہ در حق پادہ جگر من ظلم و جور روا داشتند و حقوق او را تلف ساختند پس ملائکہ این گویند و انار اچھا  
 ظاہر شود ہر گاہ جناب سید المرسلین را ازین ہمہ امور اطلاع باشد و در حق ظالمین و مہمصبین حق اہلبیت  
 و بعضی فریاد و دور ایشان از رحمت خدا خواهد مجالست کہ این علم چہل مہل شود و آنجناب اینہم کہ ورت  
 و غبار و عداوت و بغض در باب شفاعت ایشان کہ رحمت حکم بر بند و بنیاد شفقت و عفو است را کہ در  
 فاطمہ مرتضوی داشت از دست مبارک خود بر کند و این دو سجانہ لاتندی ارشاد نماید **اقول مستعینا**  
**بإظہار الجلیل** اگر نوراداک و تمیز بر چین مبین سالی میثافت ہم خدم خطی از احاطہ  
 می یافت بر ہمین قدر از روایات اقتضایا میگردد و قدم را در دای استیفا نمیکارشتہ و قلوب  
 اولیای خود را بسماع مثل آنچه شنیدید در لال الفجاری انداختید و اخلافت و عدہ را از کشیدن بدت  
 و التعلال سہلتری انگاشتید پس کاش عنان مستغیر فرامہ را بمیدان استیفا ببقیہ روایات کہ موجب  
 استیفا و طعن و تشنیع بر سالی جناب است منقطع نمی ساختید و روادی این تطویل کہ مستلزم  
 زیادت و مجالست است نمی تاخندید کہ جا با سکندرش رودادہ و بجزات و لغزشهای زبون بر روی  
 افتادہ حدیثی کہ در شروع این بقیہ تحریر فرمودہ اند چنان بقیحفات و نقاشی پیش آمدہ کہ ناظر را بر  
 زار کش میری اندازد و مبتلای حیرت و سر تسمیگی بسیار زدگو و کوب طول باع خادم جناب ز فزون تر  
 از بد و امر معتقد حقیر بود لیکن بجلال خطہ اشال این بقیحفات و تحریفات حسن اعتقاد حقیر روز بروز  
 می افزاید غلط گفتم بر آنی و ساعتی مبتلای حیرت و اضطراب تازہ بینماید العجب کہ بمفاوالا انسان علی  
 بصیر کار بند شدہ از حقیقت تبحر و طول باع خود حسابر نہ شستہ باوصف این تحریفات سخیفہ و  
 تصحیفات کہ یکہ زبان طعن و تشنیع بر جناب مصنف ہمام احلہ اند و از اسلام بکام شکستیدہ

استیفا و طعن و تشنیع بر سالی جناب

و بدست خود بر پای خود نشسته زده و طرف این است که برخلاف ادب تواضع و فروتنی که دستور علماء اعلام است  
بر صحت عبارات منقول خود در شرف و کتاب نازش و فخار و مهال و اشکبار فرون از قیاس آغاز  
بنهاده حالا اصل عبارت حارث شریف علی بابی علیه یا بشیخه از تصیفات مخاطب عالیه رجاء است  
تجربه گیریده می هدهه فتقول عند ذلك یارب اوقد شمست الملقوق و بدست باهل الدنيا الخفنه  
بابی فیلحقها الله عزوجل بی فتکون اول من یلحقه من اهل بیته فتقدم علی محم و نه مکروبه  
مغموم من مغمومته مقتوله فاقول عند ذلك اللهم العن من ظلمها و عاقب من غصبها و  
ذل من افلحها و خلد فی نارک من ضرب جنبها حق الفت ولد هافتقول الملائکه عند  
ذلك امین انتهى اول ارجاب مخاطب لفظ سمعت را که صیغه مستکمل از سام سام سانه بسین مبهله میزد  
و میم بمعنی کلال است بلفظ سمعت بصیغه مؤنث از می میمو مبدل کرده معتقدین خود را به است و الفجا  
انداخته و مهال و فخار و دینک عار مبدل ساخته ثانیاً از حیوة دست برداشته لفظ حیوة که بمعنی  
زندگانی است بلفظ حیرت صحیف نموده در حیرت ارباب بصیرت افزوده ثالثاً بجای لفظ تبرت که  
صیغه مستکمل تیرم تیرم تیرما خود از تیرم بیامو موده و آو مبهله و میم در آخر است بمعنی سامت کلال مراد  
انت بلفظ سیرت بسین مبهله و آو موده و یای تخانیه یا تابی ضمیر بصیغه مؤنث بنهاده ابراهیم هار  
خود در فنون لسانیه و تیرم اولیای خویش کوشیده و کوشای فقره سمت الحیره از راه کمال شهر و علوم  
لشایگان در خاطر مبارکش جایافته باشد که بلند شد حیرت یعنی حیرت خلق زیاده شد لیکن حیرت که معنی  
لفظ سیرت چه تجمل فرموده ظاهر از سری سیر گرفته باشد و ضمیرش راجع حیرت کرده باشد و معنی  
آن جهت نهایت عشق بر محاورات چنان گمان برده باشد که حیرت ساری شد بابل دنیا لیکن نمیانم  
که من حیث التفریق تصحیح سیرت چه قسم فرموده اند که ناقص بابی است محذوف اللام مستعمل میشود  
یعنی سیرت مثل سیرت راسخ منشعب خوان هم تجویز بخاک که در جناب من اول بسین ان  
و منشعب در بخل گرفته چندی در کتب اطفال رفته علم صرف یاد گیرند بعد آن در مقابل  
المحی حرف زنده و هر گاه نوبت بان قسم تصیفات صریح رسیده که اطفال این ملاحظه آن خنده در  
میگیرند و از اسقاط فقره و خلد فی نارک من ضرب جنبها الخ از بین حدیث چه شکایت بر زبان  
آزم که ذای عدم مهال مراعات جناب و تمام لحاظ ادب شان نیز باعث این حذف اسقاط کرده باشد

۵۲۷

و معتقدان الاثنی عشری

آمدیم بر کلام مخاطب پس آنچه گفته که ازین حدیث طریقه و علانیه واضح است چنانچه این فقرت که جناب  
مخاطب نقل بر پشت هر برگ نموده جناب رسالت صلی الله علیه و آله وسلم در به طاهره خود و شمر و  
فضائل آنحضرت ثابت نمیشود این معنی از صدر حدیث که مخاطب نقل فرموده اشته واضح و طاهر  
پس خداوند که چه غفلت و زلت رود که ادعای واضح شدن این معنی طریقه و علانیه ازین فقرات  
و در حدیث فرموده طاهر اجاب مخاطب با کمال اراده و خال تمام حدیث در کتاب خود داشت لهذا  
محصل صدر آن بهم در عبارت خود درج ساخت و چون نوشتن حدیث محول بر آرای فیض پیرانی سرکار  
خود فرموده بر ایشان باوصف آنکه حامل اسفار بودند چنانچه اگر آن کتاب تمام آن دشواری مخصوصا  
نیز آنکه در آن فضائل جمیل حضرت ائمه عبا بود و این وجه زیاده تر موجب سامت و ملائت شان دیده  
سنگ راه نقلش افتاد این جهت آنرا با خفیه آوردند و در عذر عدم نقل آن تمامه طول آنرا ذکر  
کردند و بر زبان مخاطب گفتند که بسبب طول عبارت موضع حاجت از آن نقل میکنم و از عدم  
استیاض آن بایمان مخاطب که سابقا نوشته حکم حکم الصاق حدیث با آن داده بود و خبری نگرفتند  
در همین باره مصحف و محرف را باین بیان که حاوی تفصیل تمام حدیث علی الاجمال است او بختند و  
در تفصیل مخاطب که بجز و قریب ایشان این بار نامی آنگند کوشیده و همه با بر جرات خود نهادند  
فقط در رسم و علیه ابر هم قوله و آنچه بر آنها از دست اعدا بعد آنجناب گزشت بوجی آسمانی از آن خبر  
داد الخ اقول این معنی باین ازین باره مصحف و محرف غیر مستفاد است چنانچه بر ناظرین الفاظ  
منقوله مخاطب بر طاهر است آری انتم فهمیدین قبل ازین البته در حدیث مذکور و برای مزید توضیح در رفع  
نگرانی ناظرین تمام عبارت حدیث مستعمله فضائل علیه آل علیه السلام التیجه و استناد اخبار جناب  
رسالت صلی الله علیه و آله وسلم بوقوع ظلم و ستم ظالمین بر ایشان است و در اینجا ازینجا نقل میکنم  
و هذه عبارت علی بن موسی عن ابي الحسن عن الحسن بن علی عن الحسن بن علی بن ابی حمزة  
عن ابيه عن سعيد بن جبیر عن ابي جابر عن ابي عبد الله عن رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال  
يوم اقبل الحسن فلما راه بي ثم قال الى الى يا بني فزال يدني حتى اجلسه على فخذه فقلت  
ثم اقبل الحسين فلما راه بي ثم قال الى الى يا بني فزال يدني حتى اجلسه على فخذه فقلت  
ثم اقبلت طمعه عليها السلام فلما راه اها بي ثم قال الى الى يا بني فزال يدني حتى اجلسه على فخذه فقلت

اقبل امير المؤمنين قدما رآه بكى ثم قال الى الى يا اخي فزال يد يديه حتى اجلسه الجنة الامين  
 فقال له اصحابه يا رسول الله ما ترى ولجدا من هؤلاء الكبيات او ما فيهم من يشرب ربيبة فقال  
 صلى الله عليه وآله وسلم والذي بيشتني بالتيوت واصطفاني على جميع البرية اني اراهم لاكرم  
 الخلق على الله عز وجل وماعلى وجه الارض من شئ احب الي من اهل البيت على بابي اياهم فانه اخي  
 وشقيقتي وصاحب الاخر بعدى وصاحب الاولى في الدنيا والاخرة وصاحب حوضي و  
 شفيعي وهو مولى كل مسلم وامام كل مؤمن وقائد كل تقى وهو صيتي وخليفتي على  
 اهلي واصتي في حقوقي وبعد ذلك فمضت حتى ومبغضة مبغضة وبولايتيه صارت اميتي بحسبته  
 وبعد اونه صارت الخالفة له منها ملعونة وانى بكيت حين اقبل لاني ذكرته على الارض  
 ببعدى حتى ليزال عنه وقد جعله الله بعدى ثم ليزال الاخرية حتى يصير على قمر  
 ضربه تخضب منها الحبيته في افضل الشهور شهر رمضان الذي انزل فيه القرآن و  
 هدى للناس وبينات من الهدى والفرقان واما ابنتي فاطمة فاما سيدة نساء العالمين من الاولين  
 والاخرين وهي بضعة مني وهي نور عيني وهي ثمرة فوادي وهي وحى التي بين جنبي وهي  
 المحو آية الانسية متى قامت في محرابها بين يدي بها جل جلاله زهر نورها ملائكة السماء  
 كما يزهر نور الكواكب لاهل الارض ويقول الله عز وجل ملائكته يا ملائكتي انظروا  
 الى اميتي فاطمة سيدة امائي قائمة بين يدي ترقد فرائضها من خيرتي وقد قبلت  
 بقلبيها على عباد الله شهداءكم انتم شيعتها من النار وانى لما رايتها اذ كبرت ما يصنع بها  
 بعد كافي بها وقد دخل النزل ببيتها وانتم كتمت حرمها وقصبت عنها ومنعت امرها  
 جبينها واسفطت جنبها وهي تنادى يا حي يا قيوم ولا تجاب وتستغيث فلا تغاث فلا يزال محرق  
 مكره بتيكيتك شذرا لقطاع الوحى عن بيتها مرة وتذكر فراقى اخرى وتستوحش اذا جهنما الليل  
 لفقد صوت الذي كانت تسمع اليه اذا تجدد بالقران ثم ترى لشهادته بعد ان كانت في  
 ايامهم يا عزيزة فعند ذلك يوشها الله تعالى ذكره بالملائكة فتادتها بما نادى به من يوت  
 عمران فقول يا فاطمة ان الله اصطفاك ولحمه بك واصطفاك على نساء العالمين يا  
 فاطمة اقمى لربك واسجدى واركعى مع الراكعين ثم يستدثي بها الوجع فتعوض

٢٩  
 استعملوا رايها في كل شأن

استقصاء احادیث عامه جلد شانزدهم  
 ۵۲

فیدعوت الله عز وجل اليها مريد بنت عمران تمضيها ولوليس بها في علمتها فاقولوا عند المثل  
 اخبرنا سديد قوله محال ست كبرين علم بهل بعدل شهود اقول آري كسيكه بجزل محول طبعش  
 منظور برزلي باكي وشتقاق بارسول مقبول صلى الله عليه وآله وسلم باشد اين چنين احتمالات  
 ركيكه برزبان مي توان آورد و بلا ضرورت نسبت جهل بسوي غرض ظلمت جهل مي تواند نمود وليكن  
 بجهل الله كالشمس في رابعة النهار او كالصبح عند الاسفار ظاهر كردم كه هرگز مضافه لا تدريه آن  
 نيست كه در زوهرين مخاطب نيم مقامات جا گرفته بلكه حق پمانست كه در مباحث آيتيه تصريح بان كرده  
 يعني حرفش از ظاهر نموده و منافي اطلاع سرور كائنات صلى الله عليه وآله وسلم بر احوال و احداث  
 مرتدين نداشته قول انجناب باين همه كه ورت و غبار الخ اقول زكر و استيكه هيمن كد و رسته  
 و غبار و عداوت و بغض سرور مختار صلى الله عليه وآله و آله الخيار با اين قوم شرار باعث بر اين شفاعت  
 كه مانع تفويض و تدليل اين گروه متفاوت آثار بوده گرديده و اصلا غبار و كدورت منافي اين شفقت  
 و عفو و ميسرت **قال الفاضل المتوحد النبيل هداه الله تعالى الى السبيل**  
 حديث چهاردهم نیز روايت عبد الله بن عباس رضي الله عنهما كه شيخ ابام عظم طوسي در مالي خوش از شيخ المشايخ اخراج  
 كرو قال لما حضر رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الوقافه بكى حتى قلت دموعه لحيت  
 فقبل يارسى الله ما يبكيك فقال ابكى لذيتي وما يصنع بهم شرابا متى من بعد  
 كاني فاطمة بنتي وقد ظلمت بعد و هي تنادي يا ايتها يا ايتها فادعيني احد من اهل بيته  
 ذلك فاطمة عليها السلام فبكت فقال لها رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لا تبكين يا بنية  
 فقال اني استبك ايك لما يصنع بعد اذ و لكم ابكى لقول يارسى الله فقال لها بشر يا بنت  
 شهد بيسرعة الحاق فانك اول من يلحق بي من اهل بيته اين روايت مثل روايت اول در مجلد  
 نهم از تجارت و با و از اينكه نميگردد كه خباب بن مبر صلى الله عليه وآله وسلم از ظلم وجود و اتعا و الام غنا سديد  
 الحق به التما و عذبات محمد بن تفصيل تمام واقف بود حتى كه الفاظ نوحه مباركش نير حكايه فرمود  
**اتقوا عينا بالظلمة الرب الجليل** آري  
 اين روايت دلالت دارد بر آنكه جناب رسالت صلى الله عليه وآله وسلم اطلاع داشت بر آنكه  
 حضرت فاطمه عليها السلام بهر جناب است ظلمه عينا خواهد كرد و ظلمها خواهد و يد و جور با

بر آفتاب خواهد رسید مگر آفتاب بر روایات متقدمین بنیاده که نص است بر وقوع جور و ظلم  
 از خلفای راشدین معرومی او بر آنحضرت و اعانت نکردن احدی و دیگران آنحضرت پیر بزرگوار  
 خود را بنظر بصیرت ندیده که اینضامین را بتصرف و استهزا ذکر می نماید و اخبار آفتاب را التماس صلی الله  
 علیه و آله و سلم را از آن قطعا و شاموس و مقتری می انگارند و اینجا بعضی روایات که نوشته شده  
 محاسب بجلال و اضطراب بدل سازد نوشته می آید سبط ابن الجوزی که در دفتر من آفتاب و بر زبان  
 اکابر قوم سابق شنیدی در کتاب مذکوره خواص الامه فی معرفه الامم در حال حضرت فاطمه علیها السلام  
 می آید و الشیخی لما منعت میز انما کانت خالها علی لاسها ای عذبت بقیال کانت الخ  
 علی لاسه یونما لونا ای عصیها و قیل اللوث الاسترخاء فعلی هذا کیون معنی کانت ای  
 ارجحت و حمدت الله و انت علیه و وصفت رسول الله صلی الله علیه و سلم باوصاف  
 هکذا مما قالت کان کما افترت فاعترف من المشرکین و بنجم قرن من الشیطان و لها  
 صانع خاصه و اخذ یسبیه بسیفه و کسر ترنه بفرسته حتی اذا اختار الله له جارا نبیانه  
 و مقرا صبیانه و احبائه اطاعت الدنیا لاسها الیکم فوجدکم لها مستجبین و اعزوها  
 ملا حظین هذا و العهد قریب المدی غیر بعید و الجرح لم یندمل فانی تکن لون کذا  
 و کتاب الله بین اظهركم یا بن ابی قحافه اثرت ابابک و لا اری ابی دوکتی امر حواضر وقت  
 فنعم المصالح الحق و الوعد القیامه و لکل نباء مستقر و سوف تعلمون انما و مات  
 الی قبر النبی و قالت قد کان بعدک ابناء و هنیئته لو کنت شاهد هالم تکبر  
 النوب و انا فقد نال و فقد افاض و ابلیها و اذقتل اهلک لما اغتالک الذریب  
 و قد رزینا بالمدیریه احدی من الیریته لا یحجم ولا هررب بن ثمانی اعترفت  
 القوم و له نزل تنادى رسول الله صلی الله علیه و سلم حتى لحقت به النبی ابن رویت  
 که شبی که از آنم دین و اساطین مشین شین است از آنجا و خبر مذکور و با و از بلند زانم گفت که آنم  
 سنیان و تشدایان ایشان و او کمال ظلم و جور و خاوستم بر حضرت فاطمه و او ندو دست کعبه  
 بر آنحضرت کشاد و غایت تعاب و الام با آنجانب رسانید و نهایت اتهام آنحضرت را بدل آنجا نید  
 و آنحضرت حساب از ایوم الجزا کتم حقیقی گزاشت و مطالبه بظلمه می گرفته و محاسبه شدید الانقام

۵۴  
 انیسار و انعام خدای





نقل کرده و توضیح و شرح بر آن ایشان داده و در تطبیق حال ایشان بر حال پیرو سعی وافر بجل  
آورده از برکت حفظ قرآن باین اشاره لطیف نبوی پی برده لیکن باین جهت حیرتم بسوی خود می  
کشید که اینهمه باوصف آنکه ایضاح و اضحات و اثبات مسلمات است اصلا نفی بجناب او نیرساند و هرگز  
مقصود او را بر کسی نمی نشانند و محجب نماید که جناب مخاطب در شروع تقررات حدیث که نقل کرده اند و داده  
چه اصل الفاظ نه اینست که قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لعلی بن ابیطالب بلکه بجای آن الفاظ  
دیگر است و برای وضوح حقیقت امر عبارت حدیث از ابتدا نقل کرده می شود و فقی البزار عن  
عبد الرحمن بن ابی لیلی قال قال الله دفع النبی صلی الله علیه و سلم الرأیة یوم  
الاحد عشر من جمادی الاخری فقال ففهم الله علیه و او قد یوم غد یرحم فاعلم الناس انه  
مولی کل مؤمن ومؤمنة و قال علیه السلام له انت منی و انا منک و قال له تقا تل  
علی النابی لکما قاتلت علی التزیل و قال له انت منی بمنزلة هارون من موسی و قال  
له انا سلمی و سالت محروب لم یجابت و قال له انت المعززة الوثقی و قال له انت تبین  
لهم ما تشبه علیهم بعد و قال له انت امام کل مؤمن ومؤمنة بعدی و قال له انت  
الذی انزل فیه و اذان من الله و رسوله الی الناس یوم الحج الاکبر و قال له انت که اخذ  
بسنی و الذاب عنی و قال له انا اول من تشق عنه الارض و انت منی و قال  
له انا عند المحرض و انت منی و قال له انا اول من یدخل الجنة و انت بعدی  
تذکره الحسن الحسین و فاکمه و قال له انت الله اوحی الی بان اقوم بفیضک فقیمت  
بیر و الناس و بلغتهم ما امر الله بتبلیغه و قال له اتی الضعائف الی و قد رایت  
یظهرها الا بعد موتی از ملائکه این عبارت ظاهر است که در اصل حدیث این الفاظ بود و قال له  
و خیر قال رایح بجناب سالت تاب صلی الله علیه و سلم و ضمیر محمد و بسوی جناب امیر المؤمنین  
علیه السلام و مخاطب آن هر دو اسم مبارک را ظاهر آورده و گفته قال رسول الله صلی الله علیه و سلم  
لعلی بن ابیطالب غرض ازین تعرض آنست که هرگاه این قسم تصرف نزد مخاطب جاریست  
پس چرا تبیل علامه مجلسی لفظ یقول را بقال در عبارت سلیم که و همش شنیدی بالا و لی  
واضح خواهد شد پس ترغی نماید که این حدیث را که جناب مخاطب از کتابه مالی نقل کرده حضرت

استحضار الامام علیه السلام



ممکن نیست ابی انصر القصبة از یثرب بر کمان آشکار شد که در اعتقاد رسول با ایمان و نیز از دست خلفا  
 بر اهلیت گذشته به هیچ نوع تغییر آن ممکن نبود و چون می درودی بطور تعلیق در آن گنجایش نیافت  
 و جناب آنحضرت اصلی اند علیه وسلم بر کیفیت تفصیل آن اطلاع تمام حاصل بود و از مطالب ایشان نیز  
 بهرین اهل دانش و دانش را سرگشته که ظنون اهل خلاف که مقصود سرایت از یثرب پیش از اسماء انراج  
 شیعین بود تا امیر المؤمنین صدر را ای خلافت شود و هر یکی از تعلیمین محروم گردد و سرای پیش نیست  
 تغییر از حتمی خارج از بقدر امکان و عین مجادله با آفریدگار جهان است **اقول مستعینا بالطف**  
**الرب الجلیل** این حدیث که ترجمه آن از ترجمه بجا نقل فرموده اصلا و لالت بر موطوب  
 جنابش ندارد زیرا که هرگز در حق حضرات شایسته وارد نیست بدوات و الاحداث شان تعلقی ندارد  
 و فقره اخیر که صریح در عدم تعلقی این حدیث با آنحضرت بوده جناب مخاطب بمناظر حذف و اسقاط  
 کرده از اراد عناوین خلفای امجاد شیعه و روافض علی مزعم النواصب و اگر قریب قاصد و شنایع  
 دیگران را با وصف ابی صریح الفاظ حدیث بر ایشان بسته پس ازین محور جنای مخاطب با صفا  
 که در حق خلفا بکار برده پیش که نام و اصل حدیث در بجا چنین است عن ابی سعید الخدری قال  
 اخبرني رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عليا عليه السلام بما ايقى بعد انك على النبي  
 وقال يا رسول الله اسئلك بحق علي وحق قرأتي وحق صحبتي لما دعوت الله عز وجل  
 ان يقيمني اليه فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اسئلك ان دعوت  
 لاجل موجل قال فعلم قال لهم قال علي الاحداث في الدين ثم قرأ فقره خبره صریح  
 است در اینکه جناب سالتاب صلی الله علیه وآله وسلم از حال محاربین جناب امیر المؤمنین علیه السلام  
 اخبار داده بود زیرا که در آخر حدیث مذکور است که جناب امیر المؤمنین علیه السلام از آنحضرت سزاوارتر  
 که بر چه چیز با ایشان قتال کنم جناب رسالتاب صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که قتال ایشان بیگنی  
 بر احداث در دین و ظاهرا هست که خلفائی شایسته با جناب امیر المؤمنین علیه السلام مقاتله نکرده اند  
 و نه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام با ایشان جنگ و پیکار و قتال و کارزار آغاز نهاده پس چگونه  
 این حدیث بر خلفای شایسته محمول تواند شد حال اگر جناب مخاطب این حدیث را بقتول علی و حضرت  
 و ذکا و جودت و دین بر حضرات شایسته محمول کند بخشدنیکه بر کمان ظلم خلفا بر اهلیت ثابت شود

معترف ملک و طول باع او شویم و منت او بر داریم منت را بشکرید و بگوئیم قوله و ازین حدیث  
 بر یکنان آشکار شد الخ اقول ذکر خلفا در نیکویش ناپیدا بلکه دلالتش بر عدم تعلق آن باینها هویدا  
 است پس حجت جوهر و خفای خلفا بر اهل بیت و عدم امکان تغییرش ازین حدیث بر احدی ظاهر  
 نمیشود و فضلا ازینکه بر یکنان ظاهر شود و چنانچه مخاطب ادعای آن کرده و اگر فرض کنیم که این حدیث  
 در حق خلفا است و مقصود آنحضرت ظلم و خفای آنهاست در حق الهیت اصطفا لیکن بر ظاهر است  
 که مراد از اجل موحل زندگانی و بقای جناب امیر المومنین علیه السلام بعد آنحضرت است زیرا که جناب  
 امیر المومنین علیه السلام سوال توفی و قبض روح خود قبل سنوح این سوا که جناب سالتحابی اندک  
 علیه و آله وسلم از آن خبر داده کرده بود و جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در جواب آنجناب  
 فرمود که آیا سوال میکنی مرا که دعا کنم برای اجل موحل یعنی دعا برای تعجیل اجل معجل کنیم و بخوایم که  
 تو قبل از وقت مقرری وفات یابی قوله و از مطالع اشال این حدیث الخ اقول از مطالع این  
 حدیث و ملاحظه آن بامعان نظر بن اهل دانش و بینش راسخ شد که ظنون اهل خلافت که مقصود  
 شریف از آن اظهار جوهر و خفای خلفا است تا بر آن متفرع سازند که مقصود شریف از تبعیت جیش  
 اسامه انرا چیست بنشین بود و آنحضرت امیر المومنین علیه السلام صبر را رای خلافت شود و هر کس از متقلین مجرم  
 گردد سرالی پیش نیست قوله تغییر اتمی خارج از بقعه امکان اقول اری اگر چه تغییر امری  
 خارج از بقعه امکان است لیکن از نیکویش تمیثی شصت بنشین غیر ثابت که ذکر از ایشان در  
 این حدیث نیامده و هرگاه بجدان تصور و بدین استدلال مخاطب با کمال دریافتی حالا از راه تبرع  
 و فضل تمیثی منصب خلافت تسلیم کرده جواب شبهه یکیکه او میگوید که باید دانست که تمیثی جمیع  
 کائنات که واقع میشود از دلیل عقل و نقل قطعا ثابت است و سلم جمیع عقلا و طبعین است که جمیع  
 کائنات که واقع میشود مقوم و مبرم بوده تغییرش امکانی نداشت لیکن این معنی منافات ندارد بوسی  
 و کوشش و ابطال شوری که وقوعش معلوم است و اثبات منافات در بر و و امر کر بر ابطال  
 شریعت و برهم زدن دین بشتن است چه بر ظاهر است که بر قدر کوشش محدود که در از انکه کرات  
 و ابطال بدعات اگر چه وقوعش عدم ارتفاع آن معلوم باشد که آید موجب اجر جزئی و ثواب  
 جمیل و عین اطاعت آفریدگار جهان و امتثال امر خالق کون و مکان است و بنا بر تو هم سخیف

استقصاء الامام علی بن ابی طالب  
 ۵۳۵

مخاطب لازم می آید که هرگاه آنرا متوجه واقعی متوجه معلوم الوقوع شود و بعد که در عین وقوع  
 آن متوجه گردد و فاعل آنرا متوجه و در جواز ایتقاع آن متوجه باشد بلکه لازم آید که بپای آن از انبیا علیهم السلام  
 را که متعالی برای دعوت و هدایت کفار یکدم امتدادشان معلوم مقتضای بود و معیشت فرمود و آنها را  
 امر به دعوت ایشان بسوی اسلام و بعد که کسی و کوشش در ابطال ظلم و عدوان و بر طرفین  
 آنها را مورد فرموده انبیاء و با تدبیر برای مجادله خود فرستاده و برای امر و امر خود دعوت فرموده و ظاهر  
 جناب مخاطب و کالت کفار و مشرکین و عیسوی و عجمی و غیره و این منظور نظر اقتاده و چون این  
 و کالت و غیره بپایان نرسیده و کانی نداشت لباس آن در بر و عمامه آن بر سر کرده و بر سر شنج  
 و امانت اهل اسلام شسته و کار و بیهوشی مشغول می باشد فلا جزا او را غیر با کمال این توهم بخیف که  
 مخاطب طریقت را در مسلک اول و در بنیاد انگیز شده و آنرا از بدایع اشکالات و غرایب اعضا  
 گان برده محض لغو و واهی است و اصلا یاقوت آن ندارد که جناب مخاطب مکرر از زبان آورد  
 و جهت را تخریر و تقریر آن بر کار و نمیدانم که اگر ملاحظه و زناد و این اشکال بر اهل اسلام دارد  
 سازند و بطلان نبوت انبیا علیهم السلام که هدایت معیشت الیه هم بر دست ایشان واقع نشده  
 و عیبت بدون ارسال ایشان نسبت این خاصان بان ثابت و از نزد گویند که هرگاه حق تعالی  
 بعلم خود میدانست که این گمراهیان هدایت نخواهند یافت و کفر و ضلال شان قتی مستقیم نخواهد  
 یافت باز ارسال انبیا بایشان و دعوت ایشان چگونه اسلام و ایمان عیبت محض و عیبت محض و عیبت محض  
 بوده جناب مخاطب ایشان را چه جواب خواهد داد و اگر ایمان و تسلیم نخواهد کرد و یا بر عقول خود دست  
 نموده و تقریر الهی رجوع خواهد کرد و اشکال خود را از دست نایب تر با خود گرفته و بغایت غیبه است  
 که مخاطب چنان سرسیمه و بی اختیار و ایراد بر الهی افتاده که از لزوم شناسایی الحاد و زندقه هم  
 باکی بر نگذاشته هر چه می شناسد بلا با نکاشته و از غایت خوشتر نمی و عجیب و کبر از مجموعه تحقیقات  
 و افاد و انکاشته **قال الفاضل المتوحد** **الشیخ** **عبدالله**  
 تعالی الی سواد التسمیل حدیث پیغمبر هم از حضرت امیر است قال انبیا کما و فاطمه و  
 الحسن و الحسین عند رسول الله ما ذ التفت الینا فکف فقلت یا بکی یا رسول الله صلی الله  
 علیه و آله فقال الیک ما یضیع بکم بعدی فقلت و ما ذ الیارسول الله قال ابکی من فربک

استحضار الی ام حلتی

علی القلان وعلیهم فاطمه خذها وطعن الحق فی الفحش وکلمه لک یسیر وکفر الحسین آه  
 واین روایت نص است در اینکه جناب بر تاجی تفصیل ظلم و بیدار که بر ذریه نبوت واقع شده و اهل بیت  
 خود را و اوقات متفرقه اندک اندک بر این امور واقف می شود و آنچه مقتضای مصلحت است و بعد  
 از معین و تحقیق این احادیث و آنچه بعد از این می آید در خصوص صفات فقیر خاکسار هرگز از نیایب را مخفی نمی ماند  
 کلا یغنی اقوال مستعینا لطیف الجلیل این روایت ثلاث دارد بر نقل جناب  
 امیر المؤمنین علیه السلام که از این مجرم که ملاح او را عالم انست غفلت صیانت بداند بلکه طاعتش  
 را مطلقان انکارند کافی طبقات است بلکه واقع شده از حضرت ثلثه اللهم الا ان شیبه الخاطب النبی دلیل  
 و زخم زدن حضرت امام حسن بر قوس مبارک جنابش که از لشکر یان بریدنیان جنابش صادر شده و مسموم  
 نمودن آنحضرت که خلیفه برحق و امام بالصدق انست معاویه غاویشی مانی الا استیعاب و انعقد  
 الشیون و طبقات این معذور را به ای احسن الدیانی و ذکر کرده انخاص بسط این مجوزی و تهنید الکمال  
 و تهنید التهنید غیر اسن الکتب القبره تشییر ذیل در آن نموده و قتل کردن فرزند و بلند شستن  
 که علی مانی شروح الجامع الصغیر کالکوب النیر و غیره نزد اکابر انست خلیفه برحق بوده و این الصریح  
 که از اکابر اهل انست نیز تحقیق است خلافتش متقدم است سیف جناب رسالت ابی صلی الله علیه  
 و آله و سلم در دست آدمی و اند حضرت امام حسین را که بر عزم عظم منیه الصیاد با و الله حق مقتول شد  
 و بر ظاهری است که این واد و بیدار بر ذریه اجداد حضرت ثلثه واقع شده مگر اینکه جناب مخاطب مصرع  
 مشهور بر خواند که خون شهید اتمام بر گردن اوست پس البته مقام سر پائین انگندن است آری  
 لطیف حضرت فاطمه البته از فلان یا فلان واقع شده بر گردن باب ارتباب مذکور نیست و علی کل  
 تقدیر وجهی نص بودن این حدیث شریف بر اطلاع جناب رسالت ابی صلی الله علیه و آله و سلم بر تاجی  
 تفصیل ظلم و بیدار که بر ذریه آنحضرت رفت بر فقیر غلام نبی و ذریه که از نبی شریف اطلاع جناب  
 رسالت ابی صلی الله علیه و آله و سلم بر بعض تفصیل ظلم و بیدار که بر ذریه نبی و ذریه که از نبی شریف اطلاع جناب  
 جمیع التفصیل که او عاهه الخاطب النبیل و نیز وجهی نص بودن آن بر جناب رسالت ابی صلی الله  
 علیه و آله و سلم اهل بیت خود را و اوقات متفرقه اندک اندک بر این امور واقف می شود و بیدار می شود  
 پسر مخفی نماید که جناب مخاطب در نقل این حدیث هم تصحیف بکار برده از غایت محبت قرآن و نهایت

سله  
 معالین المولود  
 فیض القیوم  
 جان منور  
 و غیره

استقصاء الاثر بر طاقانی  
 ۵۳۸

الحجج  
التي  
في  
كتاب  
الشيخ  
العلامة  
الفاضل  
الكليني  
في  
كتاب  
الاصول  
الكتاب  
الاول  
الاول

خودستان قاهر الرشيد القرآن بالقرآن و فهم اساتذ الادب في حق عثمان لفظ قدس را  
 در قمره من حضرتك على القرن قرآن خزانة قرن فتح قات و راهله بعد ما نون بمعنى سر است یعنی  
 جناب سالت تاب صلی الله علیه و آله وسلم فرمود بامیر المؤمنین علیه السلام که بجای من از ضربت  
 شترت حیرتم می راید که مخاطب معنی زدن آنحضرت بر قرآن چه تصور نموده **قال**  
**الفاضل المتوصل النبیل** هداة الله تعالى الى سواء السبیل  
 حدیث تجدیم روایت امام اعظم طوسی در کتاب المالی باعتراف شیخ الثالث امامیه در رجال المصنفین  
 است از قیس بن سعد قال سمعت علی بن ابیطالب علیه السلام یقول ان اول من یحش  
 باین بدل الله عز وجل یوم لقیة الموضیة یعنی حضرت امیر المؤمنین فرمود که من اول نرو خدا را  
 جهت خصوصیت علی الفان خود را بزرگترین خواهم زد سبحان الله جناب مرقضوی قسیم بنت ثار بر دشمنی  
 آنها پیش قاضی روز جزا انوی مبارک بزرگترین ندو خواهد که بحال جد و جدی از الفین خیش را بدو رنج  
 برو و سید المرسلین یا وصف اینهمه علم تفصیلی که در حقیقت علم مرقضوی در جنب آن مشتمل قطره از  
 دریا و ذره از صحر است شفاعت آنها کند و انواع عطا وفت و اقسام شفقت در باره شان معنی در  
**اقول مستعینا بطرف الرب الجلیل** نیدانم  
 که چرا مخاطب با وصف الطناب و اسباب در سرباب انجبین و لالت این حدیث بر آنچه در صدر  
 آتست اعراض در زیده از ذکر منافات آن بالاتری که جایا بزرگان آورده و تحت این حدیث بیانی  
 تازه و تقریری لطیف وارو میفرمود دل در دیده و بتقریر سابق یعنی منافات آن با شفاعت افزوده  
 چنانچه گفته سبحان الله جناب مرقضوی الخ چه صریح اینقول اعاده همان شبهه سابقه است که بارها  
 جوالبش شنیدی یعنی کسانیکه لائق تغذیه مستحق چنین بودند چگونه جناب سالتاب صلی الله  
 علیه و آله وسلم در حق ایشان شفاعت و عطا وفت کند پس بنا برین ذکر این حدیث در دلیل دوم  
 مناسب بود و در جمله این احادیث که برای اثبات علم تفصیلی جناب سالتاب صلی الله علیه و آله  
 بترتیب اصیل احداث دارند و خلفای شایسته فرایم آورده و مخفی نماند که جناب مخاطب را چنان سارت  
 و عدم مبالا نشد بهر سبب که بلا دلیل می اقامت بر آن قطعا حکم بوضع و اختلاف روایات تحت ظاهر  
 که فاضل رشید کاظمین الشوکه اعمیریه روایات منقول را از آنحضرات که در طریق الحق مرویست

۵۳۹  
 استقصاء الرجال فی علمه ثانی



[illegible]

100-443887-100

مرقصوی قسم جنت و نار الخ اقول ذکر صفت قسم جنت و نار اگر از راه عقاید و تحقیق و تصدیق است  
 کما بهود لول الکلام فجز الانفاق و اگر بر روی طعن و تشنیع و تعریف است کما این محل بنا بر اقادات شاه صاحب  
 در کتب و غرافات خود و مخاطب از اینها چنین بر نیاشد پس جوایش آنکه روی متعینین بنیاد بسبب کمال غناد  
 و غفلت انکار آن می نمایند چنانچه از تحفه اثنا عشریه هم مستفاد میشود و از صواب هم توان دریافت  
 بلکه خود جناب مخاطب بسکاس اول در باره حصول این صفت برای جناب امیر المومنین علیه السلام  
 حضرت تشفی بلخی نموده و ایضا زیارت بر عظم باطل خود و فضیلت امیر المومنین علیه السلام جناب کتاب  
 صلی الله علیه و آله و سلم از آن ثابت کرده چنانچه بعد از ذکر بندی از غرافات و سرایات گفته اند که شنیدی  
 اکثرش متعلق به عالم و نیاست و اگر حال عالم آخرت آنچه بدان تعلق دارد در کتب بابیه مطالع  
 کنی مضمون افندیست امیر کل امیر معین یقین میرسد زیرا که مخاطب جنت و نار را بنیاد جدید کرد و خواهند  
 داد و ملائکه تشریف و جناب امیر المومنین در ارسال آن سفیر محض خواهند بود و ازین است که در  
 احادیث قدسیه مشهور و مشهور گشته که دوزخ برای دشمن علی افریده ام اگر چه بر سر اطاعت  
 من کنند و بهشت را برای دوست و برگزیده ام اگر چه بر سر عصیان من دزد و الی غیر ذلک من  
 الاخبار المعتبرة و الاثر المعتبرة التي ذكرت في المناقب في كتاب الروضة والواضح مثل ذلک کثیر  
 قطعا بر چند از روایات آنکه انهم تفصیلی را نظر مطلق بودن این مقام موقوف دارم شیخ الشایخ  
 در علل خود روایت می نماید و در کتاب نه سال تیر جائیکه مقتدا و حقیقت بر روایت حضرت امیر بر  
 شمرده که احدی در آن شریک مناقب مرقصوی نیست می آرد و اما التامنه و السنتی فالله  
 صلی الله علیه و آله قال یا علی اذا کان يوم القيامة نادى مناد من بطان العرش این  
 سید اکا بنیاء فاقوم ثم ینادی مناد ابرسید الاوصیاء فتقوم فیاثبی رضوان و غفار  
 الجنة و یا یثبی مالک بمقالید النار فبقی لان الله جعل جلاله انما انتم هم الی الله و الله  
 ان تدفعها الی علی بن ابي طالب فتکون الی قسم الجنة والنار و بر ظاهر است حتی که عصیان  
 هم می فهمند که نیابت شخص از جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم جنت و نار چنانچه و دیگر است و  
 است قلال او چنانکه برای امیر مفاد این روایات معتبره است چیزی دیگر اکنون آنکس تامل نموده  
 شود غلط گفتیم حاجت فکرت و تدبر اصلا نیست که هرگاه جناب امیر جنت و نار است و دوزخ و

فرادین هشت و کثر و سلسیل کتب شد و دیگر کلام مرآتانی نازک که شاید بصورت اعراف که نزد شیعه است هشت است  
 بهرست حق پرست جناب خاتم النبیین خواجه بود و لیکن قطع نظر از آنکه این منصب بسبب او و نوزاد پدیدار  
 بود و شش مثل عهد و وزارت و ابرار سلطنت که در زمان صاحب علویه که اشرف ائمه و مستدام است نسبتی دارد  
 اگر روایات را بایر تصحیح کنی و آنچه برسی در اواسط در باب اعراف آورده بنظر سرسری سبب نیست بلکه  
 بعقل خویش رجوع نمائی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را درین باب هرگز متقل نخواهی یافت  
 انتهی عجب که جناب مخاطب بعد و مظهر نظیر این همه افتخار و مهابت در تحریر و تقریر و ادقاس  
 تفوق و رسالت بر اعلام مشایخ و کاتبان و محققان و فضلاء و فقیهان و خدایان کار بر دیگران نشان  
 از اطفال و بستان کتب ایچ خوانی و نسبت ایشان بهجانبت کلیه از آیات و احادیث رسول  
 یزدانی و طعن ایشان بقلبت تتبع و تدرب و تصوریع الی غیر ذلک مایسود به الا و راق من العبارات  
 الممتدة الزطاق فی الاثر و علیه هم الغرض منهم برهنات و سرایات و کدوبات متعصبین متکلمین خویش  
 کول خورده جا با احادیث صحیح و روایات و اقوال از قبیل اضحکات و مخدرات و واهیات کدوبات  
 گمان می برد و بنا بر طعن و تشنیع شیخ بر آن میگزارد و سبحان الله بدون جناب امیر المؤمنین علیه السلام تسبیح است  
 و ناز که در اخبار و آثار دارد و هست مایه آشنای و طعن و مسخری و اندوخته صریح و ضلال افصح بر آن لازم می نماید  
 و بر عرم باطل خود بخیل و الزام ائمه ای بر او و در صلا نیند که این صفت برای جناب امیر المؤمنین علیه السلام  
 بر روایات ثقات است و ثابت شده و حضرت امام رضا علیه السلام آنرا از ابای کرام خود روایت کرده  
 چنانچه نور الدین سیهودی در جواب القدرین علی ما نقل الی الله الماحد قدس الله نفسه گفته قال المجتهد  
 الرزندی قال المامون لعلى الرضا باي وجده جده على بن ابي طالب قسيم الجنة والنار  
 فقال يا امير المؤمنين لم تز عن ابيك عن ابي عبد الله بن عباس فقال سمعت  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول يحب على ايمان و غرضه كفر فقال بلى قال الله رضا  
 فتسمي الجنة والنار على حبه فقال المامون لا ابقا في الله جده يا ابا الحسن استمد لك  
 وارث علم رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ابو الحسن عبد السلام بن صالح الهروي فلما جمع  
 الرضا الى بيتي قلت يا ابن رسول الله ما احسن اجبت به امير المؤمنين فقال يا ابا الحسن  
 انما كلمته من حيث هو و لقد سمعت ابي محمد عن ابيه عن علي رضي الله عنه

استقصاء الاقدام جلد ششم  
 ۵۴۲

علیه  
 الرزندی قدس سره  
 و الله اعلم بالصواب

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ائتني قسيما الجنة والنار فيوم القيامة تقبل اللناد  
 هذا وهذا انتهى فيه ثم كرم بعد ثبوت این صفت برای جناب امیر المومنین علیه السلام از زبان ببارک  
 امام رضا علیه التحية والسلام که فاضل شریف در ایضاح عصمت آنجناب از فصل الخطاب نقل میکند و مباداة  
 و تخار آنرا بقا بالحق ذکر می نماید که امام جلیل میگوید و چنان بر آفتاب روشن خاک می بینند  
 ایا عند تشیع آنجناب را کما فی جامع الاصول حیرت عده من محدوی نهیب الشیعه پیش میکنند و روایت  
 آنجناب را ساقط از پایه اعتبار میسازند و ذکر این احتمالات را از قبیل مضامین شعریه نتوان انگاشت چه  
 ابن جبران علیه استحقاق الخیری والهوان کاینظم من المیزان و غیره بر ملا در آنجناب قبح کرده یعنی در پرده  
 نسبت روایت عجب نسبت روایت موضوعات و انتملاق کذب و بات خاکش بدان آنجناب کرده  
 و با وصف دلالت احادیث معتبره و حفظ عصمت آنحضرت از خطا کما یظهر من وجه الايضاح و فی الخطاب  
 نسبت به هم و خطا هر حق بان حضرت کرده و دیگر آنکه قوم در حضرت امام جعفر صادق علیه السلام تسبیح  
 کرده اند و شادی و مفاخرات اندر رشته در روایتیکه از آنجناب منقول است ملعن کرده و تبذیر میست  
 آن پرورنده و در وجه ضعف آن و خلل بودن آنجناب و راهی دیگر و طریق آن بیان کرده و قبح  
 آنحضرت از سلطان آورده کما یظهر من فیض التقدیر آنجناب مخاطب بهم باقتضای آثار این بزرگان  
 نسبت روایت موضوعات و انتملاق کذب و بات فرمایند و خلل در امامت و جلال و تسنن روایات  
 او را می یابند بجای اعتبار اولی الابصار است که مخاطب چنین حدیث شریف را می گویند و سلسله است  
 یعنی حضرت امام رضا علیه السلام از ابائی کرام خود از جناب سالتاب صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود  
 و ضال و الحاد و محضر میداند یعنی از کمال عناد و تعصب آنرا مستلزم فضیلت جناب امیر المومنین علیه السلام  
 از جناب سالتاب صلی الله علیه و آله و سلم نمی پندارد و حیرت آنست که جناب مخاطب از همین مهوری  
 در مسلک اول بعضی کاذب و فضائل بیخیزان متقابل الحق نقل کرده پس حیرانم که اینچنین  
 را در آن دیده و ملاحظه کرده و باز دیده و دانسته عبارت برین معنایات خرافات کرده یا بنظر بصیرت  
 آنرا ندیده و از جوهر زواهر آن عبارت از احادیث واقعیه آنست بجز هر ی تحلیله حید عاقل خود  
 ننموده که باین کلمات مخفیة متفوه نمیشود و بدون جناب امیر المومنین علیه السلام تقسیم حجت و انوار  
 از دیگر کتب حضرات ائمت است هم ظاهر میشود مثل معضات و ارقطی و دیلمی و شاذان و سبط

۵۴۴  
 استقصای آثار علمای

۵۴۴

واما من هذا الكتاب ودرستی  
 در این کتاب که در این شرح  
 عقد ۱۹۰۰ لایق نقد و  
 من این کتاب را از کتاب  
 انشراح اسد علی علم احداث  
 لودسولی اند و انت قسم  
 الجعة و انوار الی القیصر  
 قالوا اللهم عذرا ما رواه  
 علی الرشی بغیر العبدی کلان  
 لعل انت قسم الی الله و انوار  
 یوم القیصر فقل انوار  
 بدلی و عذرا له ۱۲

1950

استقامت الامم بكتاني



درین محال مخافات و بهفوات متشیخ خود کول غور که اکثر اسلاف او این سباط را بساخته  
 اند و بفتح این باب تشویش بر اقوال حدیث نبویه و آثار علویه و اخبار معصومیه پرداخته نه بدینی که شایسته  
 که در پرده کتمان زبان طعن بر جناب سبط الحاصل علیهم السلام در رساخته اند اقوال  
 آنجناب را الحیاء باشد ما خود از نصاری می دانند چنانچه در خاتمه بهفوات خود در تحفه مدینه  
 و علمه در محاسبه و اعتقاد الوهیت ایشان با حلول روح در ایشان و انبار معصوم در آن و علم  
 غیب ثابت کردن و موت آنها را با اختیار آنها و حضرت امیر را قسیم النار و الجنة و حاکم در خراب  
 قرار دادن و خود را بسبب حضرت امیر مغفور و ناجی گمان بردن همه ما خود از نصاری هست که  
 عودیت حضرت مسیح علیه السلام را منکر بودند و اینهمه مراتب برای ایشان ثابت نمیکردند آخری  
 و چون کاشمیر و وسط التمام واضح گردید که اعتقاد بودند حضرت امیر المؤمنین علیه السلام قسماً  
 و الجنة ما خود از ائمه معصومین علیهم السلام و از خود جناب امیر المؤمنین و حضرت خاتم النبیین  
 بلکه ارشاد و منادات رب العالمین است پس این بارزه سهرای شاه صاحب از قبیل خرافات و بدعت  
 و مطاعن شیاطین سخرایع دین باشد و نیز چون جناب او این اعتقاد را ما خود از نصاری میدانیم  
 آنچه بر او لازم می آید که درباره رسول مختار و ائمه اطهار بکبر و در کجاء اعتقاد کند کی مومنی  
 و مومندی را امکان است که آنرا بخوبی بگزیند این است حال اخیرات که بجز و قتر نام نسوز و  
 اسلام بر خود بسته در تحریف دین و تشویش بر ارشادات خاتم النبیین بلکه رب العالمین کوشید  
 اند و قدرت حق تا شاکر نیست که چون این بزرگان در سبب ابطال فضیلت علویه که از  
 اعظم نقضات آنجناب است افتاده بود و در میان حصین و حصین الزام افشادند که حالا  
 جز آنکه کمال شجاعت بهفوات خود نهایت سخافت آن قائل شوند و یا از ادعای اسلام  
 و انحال ایمان دست بردارند چاره نیست و مخفی نماید که اگر این مخفیات یعنی کاسیه و دملو  
 و جناب مخاطب بکتب فضایل جناب امیر المؤمنین علیه السلام و مناقب  
 اهل بیت علیهم السلام رجوع ناورند و ابواب مناقب این اطهار را  
 از محب امیر و اسفار خویش تقصیر نکرند و ازین جهت چند منقبت جایزه  
 حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را بنظر بدیند و گردن از قبول آن کشیند چندان جا

سبط الحاصل علیهم السلام  
 ۲۷۶



حیرت نیست که این بزرگان با البیت علیهم السلام چکاره داشتند و محال بود که حضرت جعفر  
 و جابر و قابل هر چه بزرگان آرد مقام استعجاب نیست لیکن بحیرت که چنان بر مناصب حضرت شیخین  
 نظری ناکند و در نظر نیستند که این دو ضامن جوارحات یکدیگر نباشند و از پس  
 گواهی حضرت جابر و قابل فضائل مرتضوی بودند تفاوتی نداشتند و فرموده باشند لیکن ابطال منافعی  
 بر او ختم کردند و انتری آن کاسمیس را به انوار روشن ساختند نه بینی که حکیم ترمذی را نوادر الاصول  
 نقاب حیا از رخ برافکند از انبان است و خویش در اختیار و تصرف شیخین در روز قیامت حکمرانی  
 شان بر جرم و فیران و ابواب جنت و نیران بعضی و ایات عجیب غریب بر می آید و بهشت را بهشت  
 و تحقیق آن میگم و دنازش و امتحان و استلج بر غیر اوقات میسازد و اثبات تفویض کارهای بزرگ  
 با پندایر و از در چنانچه در نوادر الاصول بانگ می آید گام میسازد حدیث الفاضل بر حدیث الفاضل  
 الحسن بن زید الدمشقی و اوقات علی بن عبد الله بن صالح المصطفی قال حدثني سليمان بن عبد الله  
 الايلي قال حدثني ابن جريج عن عطاء بن ابراهيم عن ابي عبد الله قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 اخا كان يوم القيامة نادى مناد ليقيم اهل الله فيقوم ابو بكر الصديق وعمر الفاروق وعثمان  
 ذو النورين وعلي بن ابي طالب فيقال لا بى بركم على اهل الجنة فادخلهم اهل الجنة ثم ثبت برحمة الله  
 ورحمة من ثبت بقدره الله وبقاى العصر ثم عند الذين فقل من ان من ثبت برحمة الله  
 واخا من ان من ثبت بقدره الله وبقاى العمان خذ هذه العصا كذبها الناس عن  
 الهوى وبقاى العلى البس هذه اللبنة فاني جئتكم من هذه السموات والارض الى  
 اليوم ولذا قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اجمع امته بامته ابو بكر واخاهم في دين الله  
 عمر واصل ثم جاء عثمان بن عفان رضي الله عنهم فخذ الحديث الاول بين منار  
 القوم انهم اهل الله وخاصة وانه يكشف ذلك لاهل الموقف غدا يظهر عليهم عند  
 وان ارجع خطها من الناس ابو بكر وان الحق خطها من الناس عمر فلذلك يقوم ابو بكر عند  
 الجنة ويقوم عمر عند الذين بين هذا القول عن الرجلين ان تلبس كما كانا قد اسود الله  
 وكان في قبضته فلا يرجمان الا من يرحم ولا يجنيان الا من يحجب وهذا من الامانة  
 فاذا اصابوا الامان بحال يستكمل الامانة فوص الى فيكون مشيته قد

استقصاء الامور في جلد ثانی  
 ۵۴۵

واقفت مشیة الله التي لا يموت وكونهم قلوبهم صاوا وامنوا بالله ووقف قلوبهم بين  
 يديه رافضين لشيئهم فلذلك قال اهل الله واهل الله واحد واولو الله واحد  
 يصحون اليه في كل شيء فبذلك اهل الموقف فبذلك اهل الموقف ووقف قلوبهم ووقف قلوبهم ووقف قلوبهم  
 بينهم وبين الله كرامة لهم ووقف قلوبهم ووقف قلوبهم ووقف قلوبهم ووقف قلوبهم  
 الحق والخالع على القيام بالحق وتغزيره فكانها كانا من هو في قبضته ليستسلمه  
 فاستعمل هذا بالحق وهذا بالحق فاذا كان يوم القيامة وقف هذا عند الجنة وهذا  
 عند النار انتهى وقرأت وقرأت وقرأت وقرأت وقرأت وقرأت وقرأت وقرأت وقرأت وقرأت  
 اشتباهه وقرأت وقرأت وقرأت وقرأت وقرأت وقرأت وقرأت وقرأت وقرأت وقرأت  
 حوزة وكرامات وكرامات وكرامات وكرامات وكرامات وكرامات وكرامات وكرامات وكرامات  
 واقفي بوده بايكين وقرأت وقرأت وقرأت وقرأت وقرأت وقرأت وقرأت وقرأت وقرأت وقرأت  
 امير المؤمنين عليه السلام درين حديث خوده ليكن في لش زاد که برای انتخاب فضيلتي که عشره عشر  
 فضائل نکهت شده ثابت که بلکه در باره آنحضرت صرت بحسين فدا آورده که حقتالي با آنحضرت  
 امر به پيشين حقه حقتالي آنرا پوشيده داشته بود خواب فرمود در خواب است که اين را با آنحضرت  
 موجوده ثلثه يعني حکمراني نشان بر حوض کوثر و ميراث جنت چه نسبت است کجا پوشيدن که حمله  
 و کجا اين تسلط و حکومت که کارخانه جنت و بار و ميراث کثر حواله ايشان شود پس اين که اب  
 و معترى را در ذکر اين فضيلت هم مرتبه علويه بطور غريب منظور افتاده يعني در لباس محبت داد  
 عدلوت داده مرتبه آنحضرت را نسبت ثلثه بعد از کثره فرود تر گراشته کاس اگر حوض و ميراث و  
 جنت را حواله بشيخ خالسه کرده بود اختيار صراط را بجناب امير المؤمنين عليه السلام و امير المؤمنين  
 و نسبت با آنحضرت جنت را کار فرما شده سالک صراط مستقيم درين باب ميگرديد بالجمله  
 از امثال اين مقامات هراچه واضح ميگردد که چنانچه شيخ ثلثه خلافت جناب امير المؤمنين عليه السلام  
 را غصب کند و نام امامت و خلافت که حق اختيار بود بر خود بستاند و با خواندگان نشان با قضاي آثار  
 متکبره او نشان قدم را از او نشان هم فراتر نهد و بفرستد چنين فضائل آنحضرت را  
 و بر دجا و لاطمانه که شيخين هم جسدشان ندرستند و قد اقام نمودند سبحان الله اين واقعت

۵۴۹  
 استحقاق او امام جليل باشد

دیدنی است که ثبوت احتیاج حجت و یزید و حجت که نهی احادیث کثیره متفق علیها پس از حضرت  
 برای جناب امیر المومنین علیه السلام ثابت است بسوی ثلثه بری گردانند و از نهایت بی اندامی و  
 حیای این افترا را بجناب سالار صلی الله علیه و آله وسلم منسوب نمایند و از بیجای و اضحی و منقرض  
 این حدیث چندان موجب نیست که کار ایشان همین بوده که بخوشامد مروانید و عکاسه و طبع زحار  
 و نویده روز و شب خرافه های این خرافات و وضع این ترنات کاری نگذاشته و بسیاری زود است  
 سنیة بتقرحات اکابر قوم همین شغل گشته و باین منقبت معروف بودند لیکن حیرت  
 است و فردان حیرت از علیم رندی که با لکنه دعوات باطل و توهمات فاسد بر اهل حق بجا  
 اینکه ایشان العیاذ بالله با حدیث موهوم و فضائل جناب امیر المومنین علیه السلام ثابت میکنند و تمنیع  
 تمنیع و تحجین بلیغ نموده که بهمه اش عائد باو است باز خود بخوبی اختراعات و موهومات  
 دل داده با تمام تمام نقل آن نموده با دعوات و البعثان آن گردیده در تبیین و توضیح  
 و تشریح آن دست و قلم را رنج داده و باینه فنیخت و این برای خود و اولیای خود اند و حجت  
 آتش غضب الهی بر خود افروخته از وعید روایت آنکه و بات نمانده کشیده خود را در حد و نفرت  
 بر سر و سر و جان صلی الله علیه و آله وسلم داخل نموده فلا افعل حاله و لا طال ماله و کاش  
 جناب مخاطب که بر سفارت جناب خیر المومنین صلی الله علیه و آله وسلم در الصیال فاتیح جنت و بار  
 بسوی قسیم الجنة و النار استبر کرده بطرعت این روایت را میدید که اسلاف او جناب خیر الانام  
 صلی الله علیه و آله وسلم را بر اسکی سفارت هم نه پسندیده اند و بیواسطه ندای منادی حق باذن  
 غیر داعیه ثلثه رسانیده فنا للجب بین جمادی و رجب و تعلیل که واضع این خرافت یا مصنف  
 آن ذکر کرده یعنی گفته که همین جبر یعنی حصول انحراف و روز قیامت برای ثلثه جناب  
 رسالت آب صلی الله علیه و آله وسلم فرمود از رحم امتی بامتی الخ از غریب تعلیلات علیه است  
 و برگر محصل آن بفکر علیل و خاطر کلیل نمیرسد زیرا که حدیث اول صرف همین قدر مذکور  
 که حق تعالی بابو بکر خواهد گفت که تو بر باب جنت هست و هر که را خواهی داخل آن کن و هر که را خواهی  
 بران و بجز این معنی از حدیث چه مجروح و حجت ابو بکر هم بر امت جناب سالار صلی الله علیه و آله وسلم  
 ثابت نمیشود آری اگر حدیث این هم منقول می بود که ابو بکر بسیاری از امت انفسه است

استقصاء الاموال و الحوائج  
 ۵۵

داخل جنت خواهد کرد این تعلیل و تقریر است می آمد و چون مجرد حصول اختیار جنت و ناسی بر  
 نذار و سپس محض آن از محبت او را متفرع ساختن معنای ندارد و همچنین مجرد حصول اختیار  
 نیز آن و تشبیل و تحفیفات اعمال مردم بر مناسبت بقوت او فی الدین ندارد بلکه اوستی فی الدین  
 بود و تشبیل و تحفیفات استیثنا که در وزن اعمال عباد مضائقه کند و چون ابو بکر را جسیم تر گردانیده  
 اند و انعام کتب او را برین جهت اکثر مردم را بلا درفت و مضائقه بجهت فرستادن به دارم که ثانی  
 بر خدایست که او مضائقه در وزن اعمال فرماید بگر استیکه لغیر نمایند که چون وزن اعمال مقدم است  
 خدایه ثانیست به مقتضای فطانت و غلظت خود در اول امر با امت اخفرت و قضا خواهد کرد  
 و بسیار بر الای میهم خواهد کرد و اندکی چون جانب حلیفه اولی حکم اول خلیفه ثانی را مسوخ و باطل  
 ساخته که عین حکم خدای تعالی باشد آن تحقیق بهیم را که تحفیفات نیز آن نشان از جانب ثانیست  
 واقع شده بود و جهت خواهد فرستاد اما تعلیل احد قیاس حیوانات با خیر بامر پروردگار و او را بر این  
 مردم از حق که فرستاد بکنین تر از همه مضائقه سابقه است و دلالت کلی بر کثرت حیا و صدق  
 استیلاء آن کثیر الحیا دارد و غلط گفتیم بلکه خبر از اختلاف حواس ایشان در محبت و شفقت جانشین  
 میدهند کسی انصاف دهد که کثرت حیا و صدق از مردم را بارانند مردم از حوض چه مناسبت  
 است و گوا فرستاده که اذیب و فقرات در شان آنکه خویش بسبب محبت است که زبان در میان  
 دارند و مانعی نیست و مقتضای موجود و مصدقین و جان نثاران خلفا که بقدر جان آن فقرات  
 را خیر هم بسیار بلکه بیشمار است که این بزرگان در وقت اختلاف این افتد است  
 و تصدیق آن عقل را بکه حواله می نمودند و اگر از اصل انصاف بعقل ظاهری هم نداشتند چه استغاده  
 آن از حضرت اباییس چه دارند که نامرئیس قوی پیش نظر دارند مگر اینکه برهان الهی است که چنین  
 خرافات که ریل سخافت عقول ایشان است بر زبان شان جاری میگردد و باطل را از حق میسر میدهند  
 آیا بعقل عاقل راست میتواند اند که مزید حیا یا ثالث بالخیر متفرع بران بوده که او را مالک حوض کوثر  
 خوانند کرد و او مردم را از آن خواهد راند و لطیف تر نیست که محال این تعلیلات و منسائل باشد را  
 که محال با کاذب سابقه برعم او بوده یگان یگان بر شمرند لیکن بنیادیم که کدام کس لقمه در دالانش  
 نمود که غیبه پندار که از راه عنایت برای جناب امیر المؤمنین علی السلام فرموده بود یعنی حله محبابة

استغناء الفقهاء من حلیته

با حضرت دادن فضیلت را متصرف ساخت و علما را توجیه خود را این سوئافیت بکار می گرفتند و  
 ذکر فضیلت آنجناب بسیار بر دلش شوال بود پس برای اعاده فکر را آن تداومت بپنداردی خود را  
 از آن بیافیت و تحجب نکرده روایت چنین بیتها را مخصوص شیخ الفخیرین ایشان نیست بلکه بحسب  
 که در آن صحبت از نامش بسیار داد صحبت شیخین داده ریاض نضره مناقب ایشان را آب  
 و رنگی نمائند از و روایتی تازه داده مثل این خرافات در ریاض نضره می آرد  
 و تخم فنیوت خویش و اسلاف در وقت قریب خودی کار دوازده فایف جبارت و خرافات عنوان  
 و ترجمه خاص برای آن سینگار و خیاچه میگوید ذکر امر الله ملک که بتسلیم مفاتیح الجنة  
 والنار الی ابی بکر و عمر امید خلاص من اجبه الجنة ومن ابغضها النار من ابی عباس  
 قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا کان يوم القيمة یجمع الله الاولین الاخرین  
 ویؤتی عتبة بن نضر فینصبه من هم عرج بن العرش والاخر من یسار العرش ویعلو هبا  
 من ههنا فیما قال الذی عرج بن العرش معاشر الخلاق من عرفنی فقد عرفنی ومن لم یعرفنی  
 فانا انصو اخوان الجنة ان الله تعالی امر ان اسلم مفاتیح الجنة الی محمد و محمد امرنی ان  
 اسلمها الی ابی بکر و عمر امید خلاص من الجنة الا فاسلمها لانه ینادی الذی عن یسار العر  
 ش من عرفنی فقد عرفنی ومن لم یعرفنی فانا مالک خزان النار ان الله امرنی ان اسلم  
 مفاتیحها الی محمد و محمد الی ابی بکر و عمر امید خلاص من الجنة ان الله امر ان اسلمها  
 من ههنا و سعد فی شرف التوبة انتمی استغفر الله والتوب الیه که حب عصیبت و هوا جحیت  
 حیان آدمی را گشته بیابان جنالات و ظلم وادی غایت میگردد که علمای قوم در حق  
 شیخین چنین افترا ت که اسلاف شان وضع ساخته برای اخلاف یو کار گزاشته اند  
 بنفوذ جان بخشد و رونق دین و ایمان خود بتصدیق آن برتد و با شاعت و اداعت آن  
 پرده ناموس اسلاف مغفرت خویش برتد و احادیث واقعیه را که با عراف اکابر ایشان  
 حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم بحق و صی برحق و خلیفه مطلق ارشاد فرمود از  
 غایت ناصبیت و عداوت قطعاً موضوع و مغفرت گویند و منی محابا خلیع النزار گردید  
 سچین آن ملعون تشیع بران بر زبان آرند و طریق ردو الطبال آزار سلوک دارند

الحق والحقاً ما جيلكم ثمانى

فنغزو بالله من القصب الشفاء والحرمان عن الاستعداد بالهداية والتجاو بعد از  
 تتبع دیگر ظاهر شد که محب طبری چنین حدیث نوادر الاصول هم در ریاض نقل کرده و از فضائل  
 ائمه خود شمرده لیکن فرق اینقدر است که در این فضیله که عثمان در روایت حکیم ترمذی مخصوص کرده  
 نسبت جناب امیر المومنین علیه السلام مرویست و برای عثمان پسندیده اند و  
 هذه الفاظها في الباب الرابع فيما جاء مختصا بالاربعة الخلفاء ذكر اختصاص كل واحد  
 منهم يوم القيامة بخصوصية شريفة عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله  
 مناد يوم القيامة من تحت العرش ابن ابي بكر محمد بن عبد الله بن عبد المطلب  
 فيقال لا يا بكر ف علي بالجنة فادخل من شئت برحمة الله تعالى ودع من شئت  
 يعلم الله تعالى وبقا الحبر بن الخطاب ففت عند الميزان فثقل من شئت برحمة الله تعالى  
 ويخفف من شئت يعلم الله تعالى ويكفي عثمان جلتين ويقال له اللبها فاني خلقتها  
 اودع فيهما احين الشات خلق السموات والارض ويعطى على برهيقا عصا من عروج  
 من الشجرة التي عندها الله تعالى بيده في الجنة فيقال ذر الناس عن الحوض فقال بعض  
 اهل العالم لقد واصل الله تعالى بينهم في الفضل والكرامة رواه ابن عبد البر ومحقق كلام  
 انست که این بحث برابر باب پنجم در روایت خبر ظاهر شده اول آنکه مرعومات باطله کابلی ترجمه  
 و در بعضی تا حق کوش و مخاطب حق پوشک الماذا بانته احادیث داله بر حصول صفت نارو  
 صفت براسه جناب امیر المومنین علیه السلام باطل و مفرست است بلا شبهه خیالات  
 خام و بهر سهواست که نافرعام است که منت است آن عدم اطلاق بر احادیث جناب سرور انام  
 صلی الله علیه وعلیهما و انشاء السلام و تعصب باعلای اعلام و عناد با روایات ثقات  
 فخر و میل بسوی او نام ثام است لا ریب فی ذلک و لا ارباب کمالیست مخفی علی اوسه  
 الا لباب زیرا که حصول این صفت برای جناب امیر المومنین علیه السلام بروایات معتبره ثقات  
 صریح ثابت شده و مع قطع النظر عن ذلک این صفت را مقرران و واضعان براسه  
 شیخین سابقین و یافته اند و انچه و شیوخ مغفلین بنیه بقصدیق آن پرداخته پس طعن و  
 دلام ایشان بر چنین احادیث بحق جناب ولایت آب علیه السلام نیز سزایع خواهد شد و قوم آنکه

۵۵۳  
 استقصاء روایات

این همه طعن و تشنیع را می شناسند آن که بجهت امر و نهی کرده اند که از این کفر و ضلال  
 پنداشته اند و موجب تحقیرشان جناب نبوی اکاشسته بر خود ایشان افعا باللفظ منکسر متساکی  
 عند معانی النظر لعماد بانه راجع بسور کائنات علیه و آله الاصله التحیات است کمالا یعنی سستی  
 اولی الهی معلوم آنکه نیاید از ادات این صفات مومنو عینیت و اقتراد کذب و اختلاف این قسم و ادات  
 که حکیم نرزدی و محب طبری در حق شیشین خود وادی سازند مثل آفتاب نیم روزه و وضع میگردد  
 و کذب و بهیمنان و اقتراس است اسلاف شان بزبان شان همان میشود و مانند المهر علی ذلک چه بگویم  
 بنابر مرسوم مخاطب بحسب قواعد سنیة فضیلت شیوع ثلثه بر جناب ساقی سالی علیه و آله  
 و سلم و توین و بهیمنان شان سکرش ثابت میگردد و خانه دین و ایمان ایشان بسیار منشور است  
 بچاک سباه بر او میشود چیسیم آنکه چون مخاطب خود بازام این امر بر رویست حصول اختیار  
 و جناب برای جناب امیر المومنین علیه السلام بر دهنده سالها مجال نداد که بکنیز خویش بر خیزد  
 و ناک فضیلت بر خود نیز در برده کلام خویش مشغول شود و بمفاد من ابتلی بایشین اختار اوها کار بدید  
 که خود قطعا و حتما این امر را بر این روایات لازم کرده و کمال شرح و بسط و صرف بهمت و اهتمام  
 از نگاشته سالها بار ندارد از آنکه با اعتقاد این خرافات طوعا و کرها بر روایت اکابر خویش گرداید  
 و الحاد و کفر و زندقه مکنون صاف صاف ظاهرا نماید و متعذیرین عوام و متضعفین را از بنده  
 گران ضلال اخلاص اعتقاد خلاص فرماید بار الهی مگر این که حکیم نرزدی و محب طبری  
 و امثال او را که دل داده این اکاذیب می باشند هیچ وسعت بکنند و بزمه مایه برین و کفار  
 و زنادقه و اشترار از راستی دارند و نگذیرد اکابر ائمه و اسلاف امت و صاحب توحید  
 و دال را بر پیش و فاضل رشید و امثالهم نموده ایشان را از اهل سنت بلکه اهل اسلام  
 خارج سازد فلا مجال للقال و القیل که محوله ابد بالاشراق و الاحصیل  
**قال الفضل المتوحد النیل** هذا که الله تعالی له سؤل السبیل  
 حدیث نوزدهم روایت سلیم بن قیس گفت از سلمان شنیدیم که چون حضرت رسول  
 صلی الله علیه و سلم بلاء اعلی جلت محمود و مردم کردند آنچه کرد ابو بکر و عمر و ابوعبیده آمدند  
 و خاصه کردند انصار و مجتبی که علی باشت بگویر ایشان گفتند جهت ایشان این بود که

استقصاء الامام بکتابخانه  
 ۵۵۴



ای گروه انصار قریش احوال و بخلافت از شما زیرا که حضرت رسول از قریش است و مهاجران بخلافت  
 از شما زیرا که خدا و قرآن الهی از شما پیش از انصاریان آمده است و ایش از انصاریان داده است و حضرت  
 رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که اما انان از قریش اند سلمان گفت من رفتم بخدمت حضرت  
 امیر علیه السلام و او مشغول غسل دادن حضرت رسول بود زیرا که آنحضرت وضویت کرده بود که کسی  
 غیر او را برنگسل اندوخته پس گفت یا رسول الله که عانت میکند مرا بر غسل تو گفتم چه میگوید پس برخواست  
 که حضرت میخواست که بشوید چو پیش میگرد و اندی آن عضو را و ظاهر میکرد و چون از غسل و کفن و حوض  
 فانی شد مرا طلبید با ابودر و مقداد و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام با در عقب او صف بستیم  
 و بر او نماز کردیم و عیادتش در آن حجره بود و جبرئیل چشم او را گرفت که آن نماز را ندید پس در خدمت  
 داد و صحابه را که در ده نفر داخل میشدند و بر دو در حضرت می ایستادند و علی علیه السلام آیه  
 ان الله و ملائکته یصلون علی النبی را از آنجا خواند و ایشان صلوات میفرستادند و خبر  
 تا آنکه همه مهاجران و انصار داخل شدند و صلوات میفرستادند و میفرستاد و مناساز حقیقی همان  
 مناز به و دلدار کرده شد و اگر ایشان را خبر میشد طبع میکردند که اما مست نماز را الوی بگر بکنند  
 پس سلمان گفت که من خبر کردم امیر المؤمنین را با آنچه ان منافقان کردند در وقتیکه  
 مشغول غسل بود و گفتم الحال ابو بکر بر منبر نشسته است و مردم راضی نشینند که بیکار است تا او  
 کشند و ببرد و دست با او بخت میکنند حضرت فرمود یا سلمان دانستی که اول کسی که با او بیعت کرد  
 در وقتیکه بر منبر حضرت رسول صلی الله علیه و سلم ایستاد بود گفتم و لیکن در سقیفه اول کسی که با او  
 بیعت کرد پیشین سعد بود پس ابو عبیده سپس عمر پس سالم مولای ابی حذافه پس معاذ  
 بن جبل حضرت فرمود او را نمیگویم اول کسی را میگویم که بر منبر یا او بیعت کرد سلمان گفت نمیدانم  
 اما دیدم مردی را که تکیه بر عصای خود کرده بود و در میان دو چشمش علامت سجده بود و بسیار  
 متعجب میشد و چون ابو بکر بر منبر نشست اول او بالا رفت و گریست و گفت الحمد لله  
 فرودم تا ترا درین مکان دیدم دست را بکشاد و دست او را دراز کرد و با او بیعت کرد پس  
 گفت این روزیست مثل روز آدم پس از منبر فرود آمد و از مسجد بیرون رفت حضرت فرمود  
 یا سلمان دانستی که بود گفتم نه ولیکن سخن او مرا آید و چنان میگوید که شما نیست میکرد

۵۵۵  
 استقصاء الامام جعفر صادق



بو فانت حضرت رسول م حضرت فرمود که او شیطانی لعنه الله بود خبر داد مرا رسول خدا صلی الله  
 علیه و سلم که ابلیس سرگروه نای اصحابش حاضر شدند در روز غدیر که حضرت رسول م را بخلافت نصیب  
 گردید و خبر داد مردم را که من اولایم بایشان از جانشای ایشان و امر کرد ایشان را که حاضر  
 بآیند باین برسانند پس اتباع ان اعیین و منقر و ان اصحاب او با او گفتند که این امت مرحوم و معصوم  
 اند و ترا و ما را بر ایشان دستی نخواهد بود و ایشان پناه خود را و امام خود را بعد از پیغمبر دانستند پس  
 شیطان غیگین و بخرون برگشت حضرت امیر فرمود که پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم  
 فرمود که چون من از دنیا روم مردم در طلبه بنی ساعده با او بکبریت خوانند که بگوید بسم الله الرحمن الرحیم  
 اول کسی که بر بنبر من با او بکبریت خواند کرد که شیطان خواهد بود بصورت  
 پیر مردی متعبد سه و چنین خواهد گفت پس بیرون خواهد رفت شیاطین و اتباع خود را  
 جمع خواهد کرد پس ایشان او را سجده خواهند کرد و خواهند گفت که ای سید و بزرگ ما توئی که  
 آدم را از بهشت بدر کردی پس او در جواب خواهد گفت که کدام امت اند که بعد از پیغمبر خود گرد آیند  
 شمای گفتند که من بر ایشان را بی ندارم و دیدید چگونه ایشان را بر مخالفت پیغمبر خود در شتم امینت که  
 حق تعالی فرموده است فقلد صلی الله علیه و سلم فقلد صلی الله علیه و سلم فقلد صلی الله علیه و سلم فقلد صلی الله علیه و سلم  
 یعنی تحقیق که راست کرد بر ایشان شیطان که خود را پس پیروی کردند او را و اگر گروهی از مومنان  
 انتهی ترجمه حدیث سلیم علی لسان النافق المحلی فی کتابه حق البقین و دلالت این حدیث بر مطالب  
 پرعیان است که حاجت بیان ندارد و اقول مستعینا بطف الرب الجلیل  
 از دلالت این حدیث شریف بر مطالب مخاطب که علم تقصیر جناب سالت اب صلی الله علیه  
 و آله و سلم بارتداد شیوخ ثلثه و غصب اعدای ایشان است پرعیان است که حاجت بر بیان ندارد  
 لیکن مقصود خود را از اثبات ان معنی و حضرت آن بابل حق بیان فرمود بحجاب همان اینک سابق  
 خواهد برداشت و بر عزم باطاش آزمنا فی الله ری خواهد انگاشت ولیکن قد سبق مسددا  
 ان ذلک محض الوهم نشأ من سوء الفهم حتی ان الحاطب المنبیه انصاحی و یجانب الله  
 و ینامیه و قد سبق انما یغنی الناقد البصیر لا یتبک مثل خیر و فانه قد  
 در بیت انک کانت لا بد علی نه الدلایه عن صاحب الرساله علیه و آله صلوات

فصل فی بیان احوال و حال

۱۲

استقصاء الامام جلد نهم ۵۵۸

اینها عین مجادله با جناب احدیت و تبدیل علم است بحیل ایشان مخصوصا قائم المرسلین منزه از ان  
**اقول** ایست عینا بلطف الرب الجلیل این حدیث را بدان که رتبه اتباع خاصه غایت و منزلت  
 بحیل در آنست که در اول این اشیا خلفه اول را با متخیزین محل سامری است که تیره خود را بصبرین محال که حلیه اول هم  
 داخل ایشان با متخیزین محل سامری یکسانست چه رتبه ایشان ازین هم رخصت  
 ترست این رتبه ابلع ایشان است از رتبه ایشان قرار دادن خطرات رتبه رفیع ایشان است بالجهاد عوی  
 ولالت قد بر کین تیره خاصه غایت با متخیزین محل سامری برابرست از عجايب عقلاست غرات است قول  
 پس شفاعت اینها عین مجادله الخ اقول این همه شبهه که یکیشکلیک خفیف سابق است که بار  
 بار بر زبان می آید و از غایت تکرار و کثرت ان ملال سامت ناظرین می آید از چنین شفاعتی که مالش  
 شنیدی ایست که هم تو هم اهل خطاب نیست و اگر مجادله یا اینها احدیت نامیدن و اساتاد جناب سالتا شایسته  
 الله علیه و آله و سلم هم بودند مجادله و معار باقیه ای این حکما آن عالی قنات نبودست چیریم که هرگاه نزد شاه عظیم  
 و اکابر او این حدیث در حق کفار دارد و باشد پس جناب مخاطب از طرف ایشان این شفاعت را  
 در حق کفار بر کدام محل محمول خواهد نمود و چه تاویل و توجیه پیش خواهد کرد و یا قدم  
 راه بر من و او بار رسول رب المباد نشر ده آنجناب را بمجادله و معارضه جناب  
 احدیت منسوب خواهد کرد العباد بالله من ذلك **قال الفاضل**  
**المتوحد النبیل** هذا الله تعالى الى سواء السبیل  
 حدیث ثبت و یکم روایت صاحب کشف الغم از جابر بن عبد الله انصاری است  
 قال دخلت فاطمة عليها السلام على رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو في سكر  
 الموت فادسكت عليه بنكي ففتح عينه وافاق ثم قال يا بنيت انت المظلومة  
 بعدى وانت المستضعفة بعدى فمن ادك فقد ادانى ومن غاظك فقد غاظى ومن  
 سرك فقد سرك ومن تركك فقد تركنى ومن جفاك فقد جفانى ومن وصلك فقد وصلنى  
 ومن قطعك فقد قطعنى ومن انصفك فقد انصفنى ومن ظلمك فقد ظلمنى  
 لانك منى ولانك منى وانت بعدة منى وروى القى بن جنى ثم قال عليه السلام الى الله  
 اشكو الظالمين من اثمى ثم دخل الحسن والحسين فاكبا على رسول الله صلى الله عليه وسلم

وها یک بیان و هو کون النفس النفس الفداء رسول الله فذهب على ايمنه اعد فرغ  
 راسه اليه ثم قال دعها يا اخي دشمنان واسمها وادب وودان واترود من ههنا فاني ههنا مشكون  
 بعد ظلمها وعدوانا لعنة الله على من يقتلها كذا قال عليه السلام انت اظلم يوم بعدك وانما خصم من  
 انت خصوه يوم القيامة وايضا ريث نيز از بر اين يقين وخصوص قطعه بر دغا فقيرست بقرب  
 ما قدم زير که حضرت صلى الله عليه وسلم در بيان فضائل و معاد فاطمه زهرا رضي الله عنها و انکه اندکي  
 او عين ايناى من است و احنا و او عين احنا من و جفاى او عين جفاى من است اينهم ارشاد فرمود  
 که شکوه ظالمين غاصبين حقوق نور و بروى خداى عز و جل خواهم کرد و دشمن کسی خواهم بود که  
 دشمن او على باشد روز قيامت و اينهم ارشاد فرمود است که حضرت از اين سوانح و حوادث  
 بخوبى مطلع بود **اقول مستعينا بلطف الرب المحليل**  
 ارى اني قد ريت مره في رطل عسر و كائنات من موجدات عليه وآله افضل التسليما والتهات  
 بعد وقوع ظلم و جور و جفا برده صدف عصمت و طهارت بفضله طاهره حضرت سالت و بهم  
 اران و ارفع که جناب سالناب صلى الله عليه وآله وسلم شکوه ظالمين غاصبين حقوقى آجناب  
 برگاه رب الارباب خواهد فرمود ليکن مکر و دشتى که اطلاع جناب سالناب صلى الله عليه  
 وآله وسلم برابر ترا و خلفاى شمش و ظلم و جورشان بر ما يديت عليهم السلام هرگز نمائى انطباق  
 مديت حوض برخلافائى شمشيت و هرگز اين اطلاع با خطاب لا تدري تمتع الاجتماع نه و عجب است  
 که جناب مخاطب امثال اين حديث را از موضوعات و کاذب بشمارد و اينرا از مفترياتى انگارد  
 چنانچه در اسبق تهرى کرده ها لاکه مثل اين حديث اكا بر جاپه دالست نيز روايت کرده اند و افضل  
 حضرت سيدة النساء شمرده چنانچه سید على هماني در زبدة القربى آورده عن زاذان عن  
 سلمان رضي قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من احب فاطمة ابنتي فمن في  
 الجنة معي ومن ابغضها فهو في النار يا سلمان حب فاطمة تنفع فائت من الموطن ايسر تلك  
 الموطن الميت والقبر الميزان والخط والحاسبة فمن رضى عن ابنتي فاطمة رضى عن من  
 رضى عن الله عنه ومن بغض ابنتي فاطمة بغضت عليه وهو عفتت عليه  
 عنه الله عليه يا سلمان ويل لمن يظلمها ويظلم عيالها وويل لمن يظلم ذريتها

۵۵۹  
 استقصاء الاثر و سبب ثباته

استقصاء فی مقام حب و شهادت

و شدیدا انتحی پس از چند مدت موده القری هم بر ظاهر است که جناب سالک صلی الله علیه و آله وسلم  
از وقوع ظلم بر حضرت فاطمه و جناب امیرالمومنین علیهما السلام خبر داده **قال الفاضل**  
**الدبیل** **هدایة الله تعالى الى سواء السبیل** حدیث بیست و دوم  
در کتاب مختصر است از تصانیف حسن بن سلیمان نقل از من کتاب الدر المنقی فی مناقب اهل التقی  
بروایت عبد الله بن عباس علیه السلام که می فرماید که من در مقام ضرورت را انحصار می یابم که جناب پیغمبر صلی الله علیه  
و سلم فرمود که ای ابن عباس اگر ملائکه مقربین را بنیاد و مسکنی جمع شوند بر بعضی حق تعالی البته ایشانرا  
در عذاب و دوزخ اندازد عرض کردم که حضرت کسی است که ویرانه من را در فرمود بی قوتی از است من  
از و خیال می آرند که در است من میهند و حال آنکه هیچ یغیبی از اسلام برای ایشان نرود او تعالی مقربین  
انتهی عجیب است که خود ازین امور خبر دهند و در مقامات مخاطب خطاب الهی شوند و عجب تر که ابدا هم  
اسلام در صورت لقیض از امیرالمومنین خواستی بخوبی می دانند و بر عرض و تسلیم شفاعت کسی را در حق  
ایشان قبول نکنند و جناب عبدالمطلب در حق محمد بن بیت اهل بیت و محمد بن قمران مجید و در  
و موصوفی می فرزند که شفاعت شوند حکایت کلمه مخدج من افواههم ان یقولوا  
ایضا که با و بنویس این مطالب است در ایشان با و بدید در بحار الانوار مستفصل بر اینکه جناب فاطمه  
الانبیاء علیه السلام است و می فرمود که اوس می سال بقید حیات خواهد ماند و انواع اید او عذاب است  
عاصم بدین خواهد پرداخت در آخر با و خبر او بکرم قال خواهد کرد و در جناب خواهد شد انتهی مخصوصا هم  
ازین جنس است و در تفسیر عیاشی از حضرت سید احمد بن محمد است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم خطاب  
امیرالمومنین نموده که هرگاه ابو بکر را خلیفه سازند چه خواستی کرد گفت که این شمشیر خواهم کشید و منع خواهم  
کرد فرمود اگر صبر اختیار کنی با من ثواب بهتر است از آنکه شمشیر بدست گیری و قتال نمایی عرض کرد  
چون خیزم و در نیست صبر و سکوت اختیار خواهم کرد پسر عمر و عثمان بنیان پنج مدکور ساخت و فرمود  
چگونه باشد حال تو وقتیکه مردم ترا خلع کنند جوابی نداد حضرت فرمود در انوقت باید اختیار کنی از  
دو کار کنی یا شمشیر کشی یا اینکه اگر چنین کنی آتش را برای خویش مهیا و آماده دانی انتهی باخصا  
**اقول مستعدینا بالطف الرب الجلیل**  
در این حدیث کتاب مختصر که در بحار مذکور است در این مقام کو با خفا تمام و اتمقار بر ما میخان

بالمرام باشد اما موجب تذکر تحریف و تصحیف غایب مخاطب معدن و یانت که و نقل آن بمسکول  
 بکار برود و گردیده و گو قرض بان علی وجه التفصیل التبیان علی مواضع التسویل والرد والنقص علی  
 ما افاده الخطاب البیسی استطیلا لسانه و مشیعا لبیان زراعه اهرام ارکان التشیع و بیان نه و تمیلا از ضامن  
 اساس مذنب الی الحق و حیطان موقوف بکار بمسکول و است لیکن و زیجا حیر ادلاصل عبارت  
 اینجوریت از بکار الی نقل میکنم و بعد از ان بنهایت اختصار بتنبیه بر تصحیف و تحریف و حذف و استناد  
 و خیانت مخاطب علی جناب می نمایم پس باید دانست که الفاظ حدیث بکار که در ان در جمله ثامن نقل  
 عن کتاب المختصر مذکور است و مخاطب شعاری نقل آن در مقام از بکار کرده علی خلاف المسکول الی  
 این است کتاب المختصر للحسن بن مسلیان نقل من کتاب الذی الملتقی فی مناقب هاشم  
 الطیبری رحمه الله با سند الی سعید بن جیسر عن ابن عباس قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله  
 وسلم ذات یوم جماعا اذا قبل الحسن فلما را به بکی ثم قال یا بنی فزال یدینه حتی  
 اجلسه علی فخذه لا یعنی ششم قبل الحسین فلما را به بکی ششم قال الی یا بنی فزال یدینه  
 حتی اجلسه علی فخذه لا یعنی ششم قبل فاطمه فلما راها بکی ثم قال الی یا بنیه فصا  
 زال یدینه حتی اجلسها بین یدیه ششم قبل امیر المؤمنین علی بن ابیطالب فلما  
 را به بکی ثم قال الی یا بنی فزال یدینه حتی اجلسه الی جنبه الا یمین فقال لعلها  
 یا رسول الله ما تری واحدا من هؤلاء الا بکیت قال یا بن عباس لو ان الملا سکجه  
 المقرین و الا نبیاء والمرسلین اجتماعا علی بغضه و لن یفعلوا یحذیهم الله بالنار قلت  
 یا رسول الله هل یبغضه احد فقال یا بن عباس نعم یبغضه قوم یذکرون انهم من امتی  
 لم یجعل الله لهم فی الاسلام نصیبا یا بن عباس ان من علامته یبغضهم له تفصیل من هو  
 ذوه علیه و الذی یبغضه بالحق نبیا ما خلق الله نبیا اکرم علیه منی و ما خلق وصیعا  
 اکرم علیه من و حیثه علی قال ابن عباس فلما ازل له کما امرت رسول الله و وصا سنی  
 بمودته و انه لا کبر عمل عند لا قال ابن عباس ثم قف من الزمان و حضرت رسول الله  
 صلی الله علیه و آله و سلم الوفاة فحضرتة نقلت له فذا الی ابی و امی یا رسول الله  
 قد دنا اجلک فاما منی فقال یا بن عباس خالف من خالف علیا و لا کلون

استقصاء الامام جعفر ثانی

و در جلد تاسع بخاریون  
 حدیث مذکور است  
 نقل از بعضی مشایخ ازان  
 و در اینجا هم در باب کوفت  
 بعضی اهل علم است  
 حکایت از کتب ادبی  
 یا رسول الله در خانه  
 غلامی که در خانه  
 عارف من عارف عبد  
 و مذکور است فی تقریر اول

و در جلد تاسع بخاریون  
 حدیث مذکور است  
 نقل از بعضی مشایخ ازان  
 و در اینجا هم در باب کوفت  
 بعضی اهل علم است  
 حکایت از کتب ادبی  
 یا رسول الله در خانه  
 غلامی که در خانه  
 عارف من عارف عبد  
 و مذکور است فی تقریر اول

بمجتهدین بصیغه جمع منسوبه فیما زود و نگاهی بجدام عالی مقام جناب سلطان العلماء دام ظلهم از راه کذب  
 و دروغ نسبت میدهند ترجمه حدیث موافق تصحیف و تحریف خود نقل کرده پس باین تسلیم صحت نقل  
 بر گزیناقت محبت ندارد چه حال مترجم این جلد بجا غیر معلوم است که کیت پس ترجمه چنین کنی  
 چنان بحث می تواند شد که مترجم بجا چنین ترجمه نوشته باشد لیکن ادعای مخاطب که در بیان  
 حدیث همین طور واقع است و نقل اصل حدیث باین تحریف از بجا بلا شبهه کذب و پنهانی خیانت  
 است هر کس یک شبهه داشته باشد منبج بجا رجوع نماید حقیقت حال بر او کاشتمس فخر بالعدله  
 واضح خواهد شد قوله عجب است که خود ازین امور خبر دهند الخ اقول مخاطب شدن جناب  
 صلی الله علیه و آله وسلم بخطاب لا تدری که معانی آن شنیدی اصلا باین اخبار منافات ندارد  
 چنانچه خود مخاطب بهم بان اعتراف کرده که خطاب لا تدری مستلزم سلب درایت آنحضرت  
 نیست قوله عجب ترا آنکه الخ اقول این شرطیه که مقدم آن محال است فنانان مستلزم المحال  
 اصلا با شفاعت آنحضرت در حق عریفین بیت اهل بیت و محرفین قرآن مجیدی غیر ذلک که آنان  
 تقصیر و تذلیل در سوا نمودن ایشان بود منافات ندارد و مخاطب از راه سوء فهم و ازو عام و هم هر دو  
 بر زبان اگر و مختار است لیکن از باب بصیرت میدانند که چنین بیانات موجب صد گونه تنگ و عار است  
**قال الفاضل المتوحد النبیل** هداة الله تعالى المستوفی  
 السبیل حدیث نیست و سوم روایت کلینی است بسند معتبر از امام موسی بن جعفر که  
 ترجمه آن بر زبان ملا محمد باقر مجلسی باین الفاظ در حیاة القلوب زیب و زینت یافته که آنحضرت  
 فرمود که از پدرم حضرت امام صادق علیه السلام پرسیدم که آیا نه چنین بود که حضرت امیر المؤمنین  
 کاتب وصیت نامه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود که حضرت بر او القای میکرد و او مینوشت  
 و میربیل و ملا که مقربین گویان بودند حضرت صادق علیه السلام ساعتی ساکت شد و بعد از آن  
 فرمود که چنین بود که گفته و لیکن چون وفات آنحضرت قریب شد میربیل از جانب خداوند جلجل نامه  
 نوشته تمام کرده و مهر کرده آورد با ایشان خداوند عالمیان از ملا که مقربین پس میربیل گفت  
 یا محمد امر کن که بیرون کنسند آنها را که نزد تو اند غیر دمی تو علی بن ابیطالب تا آنکه نامه  
 آسانی را داد بگیر دمی تو گواه گیری تو ما را با آنکه نامه را با و سپردی و او غماض نمود

۵۴۳  
 استقصاء الکافی جلد ثانی



استقصاء الاحكام جلد ثانی  
 نمبر ۵۴

کہ عمل نماید یا نچہ در آن نامہ بہت پس امر کرد حضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہر کہ در آن غلط بود  
 بیرون کرد و نہ غیر علی بن ابیطالب و فاطمہ در میان پرودہ نشسته بود پس جبرئیل گفت یا محمد پروردگار  
 سلام میرساند ترا و میفرماید کہ این نامہ چیز نیست کہ در شب معراج و غیرہ آنرا عہد کردہ بودم با تو و نہ  
 کردہ بودم بر تو و گواہ شدہ بودم با آن بر تو و گواہ گرفتہ بودم بر تو لاکہ خود را با لاکہ من کاغذ بر  
 گواہ بودن ای محمد حضرت رسول صلی اللہ علیہ وسلم چون این سخن را از حضرت جبرئیل شنیدند ہدای  
 بدن مبارک از خوف لرزیدند فرمود کہ ای جبرئیل پروردگار من سلام است از ہمہ نقشبہا و از  
 دوست ہمہ سلامتہا و بسوسے او بر میگرد و ہمہ سختہا را استگفتہ است پروردگار من و وفا بوعہدہ  
 نمودہ است بمن برہ نامہ را پس جبرئیل علیہ السلام نامہ را بحضرت داد و امر کرد کہ بحضرت امیرالمومنین  
 نماید چون حضرت رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم با حضرت تسلیم کرد و فرمود کہ این نامہ را بخوان حضرت  
 نامہ را حرف حرف خواند تا با خبر نامہ رسید چون تمام کرد حضرت رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود  
 کہ این عہد پروردگار منست بسوی من و شریعت کہ بر من گرفتہ است و امانتی است از تو و من و من  
 برسانیدم آنرا و آنچه خواہیت بعل آوردم و او اسے رسالتہای خدا نمود حضرت امیرالمومنین علیہ السلام  
 فرمود کہ گواہی میدہم از برای تو پدر و مادر و فدا می تو باد کہ تبلیغ رسالت کردی و غیر خواہی است  
 نمودی و تصدیق مینمایم ترا آنچه گفتی گواہی میدہم از برای تو گوش و چشم و گوشت و خون من  
 پس جبرئیل گفت من نیز از برای شما ہر دو و آنچه گفتہ از گواہان ام پس حضرت رسول صلی اللہ  
 علیہ وآلہ وسلم فرمود یا علی گرتی وصیت مرا و دانستی آنرا و خدا من از برای خدا و از برای من  
 شدی کہ وفا کنی بہر عہدیکہ در آن نامہ نوشته است حضرت امیرالمومنین صلوات اللہ علیہ فسرمود  
 کہ بلی پدر و مادر و فدا می تو باد بر من است ضمان آنہا بر خداست کہ مرا یاری کنند و توفیق دہند  
 با نہا عمل نمایم پس حضرت رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود میخاہم کہ بر تو گواہ بگیرم چون روز قیامت  
 بنزد من آئی براسے من گواہی دہی کہ حجت تو تمام کردم حضرت امیرالمومنین فسرمود کہ  
 جبرئیل و میکائیل با ملائکہ مقربین کہ حاضر اند میان ما و گواہ اند حضرت امیر فرمود کہ گواہ شوید بر  
 و من نیز ایشانرا گواہ میکنم پدر و مادر و فدا می تو باد پس حضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ السلام  
 گواہ گرفت و از چاہ امور یکہ بر آنحضرت شرط گرفت بامر جبرئیل از جانب خداوند عالم آن بود

که گفت یا علی وفا کنی با آنچه درین نامه هست از دوستی کسیکه با خدا و رسول دوستی کند و دشمنی  
 کسیکه با خدا و رسول دشمنی کند و نیز اری نمودن از ایشان و بر آنکه صبر کنی بر فرد خود و دشمن  
 ایشان و بر رفتن حق تو و غضب کردن نفس تو و ضایع کردن حرمت تو حضرت امیر گفت سبیل یا رسول الله  
 پس امیر المومنین میفرمود که سوگند یا دمیکنم بحق آن خداوندیکه دانند را شکافته و خلایق را آفریده  
 که شنیدم از جبرئیل که میگفت با رسول خدا که یا محمد اعلام کن او را که بتک حرمت تو خواهند کرد و  
 حرمت از خدا و رسول است و ریش او را از خون مرا و خضاب خواهند کرد پس حضرت امیر المومنین  
 علیه السلام فرمود که چون اینک را شنیدم از حضرت جبرئیل مین بپوش شدم و بر رو افتادم  
 و گفتم که بلی قبول کردم و راضی شدم و هر چه بتک حرمت من بکنند و منتها را مطلق گردانند  
 و ریشم از خون رنگین کنند و در همه احوال صبر خواهم کرد و امیدوارم بر او در کار خواهم داشت تا  
 آنکه مظلوم بزد و توایم پس حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم این  
 را طلبید و ایشان را اعلام کرد و مثل آنچه حضرت امیر را اعلام کرده بود و ایشان نیز جواب گفتند  
 مثل آنچه حضرت امیر جواب گفت پس وصیت نامه را بحضرت امیر المومنین علیه السلام سپردند و چون  
 حضرت امام موسی علیه السلام سخن را تا باینجا رسانید را وی پرسید که در آن وصیت نامه چه نوشته بود  
 حضرت فرمود که منتها سعه خدا و منتها سعه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را وی پرسید که آیا در آن نوشته  
 بود که آن منافقان غضب خلافت امیر المومنین خواهند کرد حضرت فرمود بلی و الله جمیع آنچه کردند  
 در آن نامه نوشته بود و اگر شنیده قول حق تعالی انا نحن و نحن المومنین و نكتب ما قد جوا  
 و اننا هم و کل شیء احصیناه فی امام مبین یعنی ما زنده میگردانیم مردگان را و فی نویسم  
 آنچه پیش فرستاده اند و آنچه بعد از ایشان بر اعمال ایشان مرتب میشود و همه چیز را احصا  
 کردیم در امام مبین یعنی لوح محفوظ با حضرت امیر المومنین پس حضرت فرمود که رسول خدا صلی الله  
 علیه و سلم با حضرت امیر المومنین و فاطمه صلوات الله علیها فرمود که آیا فهمیده آید آنچه بنما  
 گفته ام و قبول کردید که با آنها عمل نمائید گفتند بلی قبول کردیم چنانچه حق قبول کردی است و  
 نیز میکنیم بر آنچه بر ما دشوار باشد و ما را بخشش آورد و انتهی دولالت اینجودیشا بانضمام امام جماع  
 علیه السلام بدعای بنده که جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم بمقتضای روائیات

۵۶۵  
 استقصاء الامام جعفری

مفتریات شیعه بر محدثات و بدعات خلفای راشدین بتفصیل تمام واقع بود و بهشتی است که  
 در ظهور و روشنی کمتر از آفتاب باشد **اقول مستعینا بلطف الرب الجلیل**

اری دلالت این حدیث شریف بر علم جناب رسالت صلی الله علیه و آله وسلم بحدثات اصحاب در  
 کمال وضوح و ظهور و تبصیر آن برین معنی واضح و ظاهراً برار باب مشهور است لیکن چیزی که جناب  
 مخاطب را چه بلا زده و کدام خیال محال و انگیز شده که برای ایضاح و اضحات که هرگز کسی از آن  
 استنکاف و انکار نماید و چنین تطویل و اطناب بنقل عبارات طولانی و احادیث عدیده  
 بجز خراش حایان اول و ثانی بکار برده و از چند وضعیت فاضل رشید در ایضاح که ایراد شود و باید  
 بر عدم ترتیب قرآن علی حسب منزل که اثبات آن چندان مستند و مستغرب نیست مخصوصاً نزد  
 عوام و خصوصاً مخاطب چنین خصام که از امور واضح هم چشم می پوشند و در اخفای مسلمات میگویند  
 بحث دلی فایده از قبیل ایضاح و اضحات و اثبات ثابتات می دانند گوشتی که در دهان  
 الفاضل المتوحد النبیل هدا لا اله الا الله تعالی فی سبیل النبیل

حدیث بیست و چهارم باعتراف ملا محمد باقر مجلسی در حق الیقین و غیر آن با سائیده  
 بزرگم او از حضرت امام صادق علیه السلام منقول است که در وقتیکه گریبان حضرت امیر علیه السلام  
 می کشیدند و بنزد ابوبکر می آوردند چون بنزد یک مرقد مطهر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم رسید  
 این آیت را خواند یا بن ام ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلونننی پس دست از قبر شریف  
 بیرون آمد بجانب ابوبکر که همه سفتناختند که دست آنحضرت است صلی الله علیه و آله وسلم صدای حضرت  
 رسالت است که اکفرت بالذی خلقت من تنی اب ثم من نطفة ثم من سواک بر حلقه  
 آیا کافر شدی بان خداوندیکه ترا آفریده از خاک پس از نطفه ترا دوست مردی کرد و بلطفه و دلالت  
 قطعه این حدیث شریف هم بر مدعی این ضعیف نه انینا نیست که محتاج ترتیب مقدمات باشد

**اقول مستعینا بلطف الرب الجلیل**

بلی این حدیث شریف دلالت قطعه بر مدعی مخاطب ظریف دارد و بهیچینکه محتاج ترتیب  
 مقدمات و تلیق ضمایم نیست لیکن بگردانی که ثبوت اطلاع جناب رسالت صلی الله علیه و آله وسلم  
 و آنکه مسلم با خدا باشد و از خدا و اصحاب حدیث عرض منافی الطلاق آن بر خلاف

نیت قال لفاضل المثل وحده النبیل هذا الله تعالى في سورة

البیبل حدیث است و پنجم از عبد القدر بن بکر است که این قولیه در کتاب کامل الزیارات  
روایت کرده ترجمه اش بر زبان علی بن در حق الیقین آنکه با حضرت صادق علیه السلام فرقی  
بودم از مدینه تا که پس در منزلی فرد و آمدیم که آنرا عسکان میگویند پس گذشتیم بکوه سیاه  
موحشی از جانب چپ راه گفتم یا ابن رسول الله چه بسیار رحمت دار و این کوه موحشی مثل  
این نمیدهد ام حضرت فرمود ای پسر بکر میدانی که این چه کوه است گفتم نه فرمود این کوه است  
که آنرا اکید میگویند و آن بر دایره از دایمهای جهنم واقعست و در این کوه میباشند  
قاتلان امام حسین علیه السلام خدا ایشانرا در ریخا سپرده است و از زیر ایشان جاری میشود  
جمع نمراسی جهنم از غلین و جیم و انچه بیرون می آید از چرخ کعب خرن و خون و از فلق و از انام  
و از طنب جبال و از جهنم و از لظی و از حطی و از سقر و از حیم و از نادی و از سیر و در هیچ  
وقت از نیکو بلیغ نگذشته ام مگر آنکه ابو بکر و عمر را می بینیم که استغاثه میکنند بسوخته  
من و نظر میکنم بسوخته قاتلان پدرم پس ابو بکر و عمر میگویند که ایشان انچه کردند بسبب  
سیاستی بود که شما گذاشتید چون حاکم شدند بر ما رحم نکردید و ما را کشتید و از حق خود محروم  
کردید و حق ما را غصب کردید و جمیع امور ما را متصرف شدید خدا رحم نکند کسی را که شما را رحم کند  
بچشید و بال انچه را پیش فرستاده اید و خدا ظلم کننده نیست بر بنده گان گفتم فدای تو شوم این  
کوه یکجا منتی میشود فرمود بر زمین ششم و جهنم در اینجا است و عاقلان هستند بر جهنم زیاده  
از شمار آسمان و قطرات باران و قطرات دریا و ذرات خاک و هر ملک موکل است بامری از ان  
مفارقت نمیکند انتی بلفظ اگر خلفا را داشتند البته مال نیکوهای بد بجا نبی مصطفی میکند و انرا بداند  
اقول مستهینا بلطف الرب الجلیل

طینت جبال

استغاثه و نوحه و جلاله

این حدیث دلالت بر اطلاع حضرت صادق علیه السلام بر غصب و ظلم ابی بکر و عمر و مدح  
بودن ایشان دارد و اطلاع حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم بر حال اینها از ان باب است  
نیست مگر انیکه بعضی تقدیمات خارجی را داخل داده شود پس چرا دیگر احادیث صریحه  
در اطلاع جناب رسالت صلی الله علیه و آله و سلم بر جور و ظلم و غصب شیخین که در سجا

مذکورست نقل نکرده که در آن احتیاج ضم مقدمه خارج نبوده و آنچه بکمال جبارت و قناعت گفته  
 که اگر خلفا مراد باشند البته آلت این دعای بدایح از غرائب الزامات و بدایح خیالات است و در همین  
 همان شبهه سابقه است که آنرا بار بار بر زبان گویا می آریم و نمی حمل شفاعت آنحضرت بر شفاعت  
 واقعیته حال آنکه بار داشتند که این شفاعت مستلزم شققت و ترحم واقعی بر این اصحاب نبیست  
 بلکه و همیشه عین سخط و غضب بر اینها و تفسیح و تذلیل و بتکلیف استوار ایشان است و بنابر توجیه  
 مخاطب لازم می آید که العیاذ بالله جناب سرور مختار علی برادر حق تعالی بغفلت بر کفار و منافقین  
 نکرده باشد زیرا که نزد شاه عبدالعزیز صاحب مراد ازین حدیث کفار اند شفاعت آنحضرت و معلوم  
 آنحضرت بر مصداق این حدیث از نفس حدیث ثابت پس العیاذ بالله غفلت قرآن لازم آمد الجواب  
 الجواب قال الفاضل الطیو حید البیلیل هذا الا الله تعالى  
 سواء السبیل حدیث نیست و ششم که غایب این روایات است افاده حضرت سلیم  
 بن قیس است انه لما قتل الحسين بن علی بن ابي طالب عليه السلام بكى ابن عباس بكاء شديدا  
 ثم قال ما بقيت هذا الا امة بعد انهم انى شهدك انى لعلى بن ابي طالب الله  
 ولى ولعدو وعدو من عدو ولدا لا بى دى دانه سلم لا مرهم ولقد دخلت على  
 ابن عمر رسول الله صلى الله عليه وسلم بدي قاسر فاخرج لى صحيفه وقال لى يا ابن عباس  
 هذا صحيفه املاها رسول الله صلى الله عليه وسلم وخطى بدي قال فقلت يا امير المؤمنين  
 اقرأها على فقراها فاذا فيها كل شىء منذ قبض رسول الله صلى الله عليه وسلم وكيف  
 يقتل الحسين ومن يقتله ومن يصفى ومن يستشهد معه ولكى بكاء شديدا و ابا كاس  
 وكان فيما قرأ كيف يصنع به وكيف تستشهد فاطمة وكيف يستشهد الحسين وكيف  
 تعدى به الا امة فلما ختم مقتل الحسين ومن يقتل الكثر البكاء ثم ادرج الصحيفه وفيها  
 ما كان وما يكون الى يوم القيامة وكان فيما قرأ امر لى بكر وعمر وعثمان وكم يملأ كل  
 انسان منهم وكيف يقع على بن ابي طالب ووقعه الجمل ومسيره ائشته وطلحه  
 والزبير ووقعه صفين ومن يقتل بها ووقعه النهروان وامر الحكيم وملك معوية  
 ومن يقتل من الشيعة وما يصنع الناس بالحسن وامر يزيد بن معاوية حتى انتهى

استقصاء الامام جعفر طائفي  
 ۵۶۸



کرده که مراد از من در تفسیر من رسول در قول او تعالی فلا یظهر علی غیبیه احد الا من اراده من  
 رسول حضرت امیر است گفته است که مراد آنست که رسول خدا صلی الله علیه و سلم ما کان و ما یکون را  
 تاقیاست بان حضرت تعلیم کرده استی بلفظه پس از جمله محالات است که با و صفت ایند علوم  
 در حق خلفاء اشیرع شان سلب و رایت از جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم واقع شود و آنجناب بهشت  
 اینها قاطع رحم قریب در حق آل مجاهد خویش باشد **اقول** مستحب است لفظ **الرحمن**  
 اری این روایت از اول زاهره و برابین با بهره دعوی مخاطب همه دانست که بر نیات کلیات  
 محدثات مرتدین محدثین تفصیل هر چه تمامتر جناب سرور کائنات صلی الله علیه و سلم را معلوم بود  
 قوله پس اگر مصداق این حدیث خلفائے ثلاثه باشند **الخ** **اقول** وجوه راست آمدن نفی در  
 با و صفت اطلاع جناب رسالت صلی الله علیه و سلم بر محدثات و منکرات ثلاثه سابقا به بیان شافی و کافی  
 شنیدی بلکه یافتی که خود مخاطب اطلاع آنجناب را بر احوال صحاب و عرض منافی خطاب  
 لاتدری ندانسته پس صدای خارج از اینک که در مقامات بی شمار بر داشته و آنرا از حج  
 قویه الزام و افهام انگاشته بقول خودش از شبهات ضعیفه مردوده و ایرادات ضعیفه مردوده  
 باشد و بعد الحمد علی ذلک قوله بالجمله ازین حدیث ثابت شد **الخ** **اقول** اگر جناب مخاطب  
 یکصدون را هزار بار و یکصدون را در هر سطر و هر صفحه اعاده خواهد نمود من هم بتقیضش غایب است از  
 دارگیر باز نخواهم ایستاد و کسی انصاف دهد که چنانچه خیال حواس مخاطب دارد داده که با و صفت آنکه در  
 مواضع بسیار تکرار این مضمون نموده درین صغره در ذیل یکصد و بیست و سه دفعه بدون فاصله بگویم دیگر  
 آنرا بر زبان آورده و این دانشمند را حدی و پایا بی نیست کاش اگر از اسامی عجیب و  
 غریب که بظاهر اشکالی میداشت بهیئت مخاطب می افتاد و آنرا این تکرار کرده بود چندان  
 ملامت نمیکردیم و معذرتش می داشتیم و میگفتم که جناب مخاطب از نهایت استبشار و ابتهاج  
 و نازش و فخار در جامه تنجیده و از مرادات آداب مناظره و گفتگو بدر رفته یکطرف را جایجا اباد  
 میکنند و در یک یک مقام بی فاصله بی ضرورت سه بار بر زبان می آرند لیکن اینرا چه توان کرد  
 که چنین شبهه را که از خود کلامش بطلان آن در کمال ظهور و وضوح پیدا است و بعینه بر اسناد  
 از هم وارد است میفهمد و بی سود این تکرار کرده قوله ولیکن چون معلوم اینرگان

ماخوذ از جناب رسالت الخ أقول اگر چه جزای این کلام در کلام بلاغت نظر ما مشغول است  
و آنچه مذکور است متفرع بر خبر است نه مبنی جز اینکه بنا بر طول شرط ذکر آن از خاطر شریفش افتاده  
یا بعد از ترک فرموده ظاهر از غرضش نیست که چون علوم حضرت ائمه علیهم السلام ماخوذ از جناب  
رسالت ابی صلی الله علیه و آله و سلم است پس گویا عادیثیکه با حضرت سند نیست بحسب ظاهر و لا  
بر علم جناب سر در کائنات صلی الله علیه و آله باحوال غاصبین و ظالمین نداشته باشد لیکن بعضی  
این مقدمه بر آن دلالت خواهد کرد و بخواه این افتاده معروض خدمتش آنست که چرا آن عادیث  
صریح که در آن احتیاج بعضی این مقدمه و تجزیم نقل آن از مینة المریة و صحیفه المتقین نمی افتاد  
و ذکر فرموده با وصف آنکه این امر از حدیث و فروع محتاج اثبات و آنهم باین تطویل نیست که  
پس از جمله محالات است الخ أقول همان مضمون بلاغت مشهور است که بارها آنرا بر زبان  
آورده و درین یکصفتی سه بار بدون احتیاج و فصل فاصلا عاده نموده و باینکه باینکه  
در کاکت و سخافت آن بدلیل و برهان بلکه از زبان مخاطب عمده الاعیان دریافتی امری محال  
الزام قطع رحم اولاد و احماد در حق رسول رب العالمین صلی الله علیه و آله از افادات تازه و الزام  
جدیده است لیکن چون مبنایش همان محل شفاعت بر شفاعت و اقیعه و غفلت از افادات  
شاه صاحب دیلم بر علیهها علی هذا الزعم است کما سبق سابقا محتاج جواب نباشد علاوه بر این  
دلیل و مناسب بود ذکرش درین دلیل که مبنایش اثبات منافات خطاب لا تدری با ضروری  
ندیدیم شیعه است خلط بحث است قال الفاضل امین الله و الله

وہابیہ



یا بن رسول الله اخبرنی عن الشجرة التي اكل منها ادم وحوما كانت فقد اختلف  
 الناس فیها فمنهم من یروی فیها الحنطة ومنهم من یروی فیها العنب ومنهم من یروی  
 فیها شجرة الحسد فقال كل ذلك حق قلت ما معنی هذا لا الوجوه الاختلاف فقال  
 یا ابا الصلت ان شجرة الجنة یحتمل انما كانت شجرة الحنطة و فیها عنب لیست شجرة الدنيا  
 وان ادم علیه السلام لما اكرمه الله تعالى ذكره باسجاد ملائکته له و بادخاله الجنة  
 قال ونفسه هل خلق الله بشرا افضل منی فعدله الله عز وجل ما وقع فی نفسه فنادا  
 ارفع راسك یا ادم فانظر الی ساق عرشي فرفع ادم راسه الی ساق العرش فوجد  
 مكتوباً لا اله الا الله محمد رسول الله علی بن ابي طالب امیر المؤمنین و زوجة فاطمة سیدة  
 نساء العالمین و الحسن و الحسین سید شباب اهل الجنة فقال ادم یا رب من هم هؤلاء  
 فقال عز وجل هؤلاء من ذریتك و هم خیر منك و من جمیع خلقی و هؤلاء هم ما خلقته  
 و ما خلقت الجنة و النار و لا السماء و لا الارض و ایاك ان تنظر الیهم بعین الحسد  
 فاخرجك عن جواری فنظر الیهم بعین الحسد و تمتی من لثمهم فسلط الله علیه الشیطان  
 اكل من الشجرة التي نهي عنها و تسلط علی جوارها الی فاطمة بعین الحسد اكلت  
 من الشجرة كما اكل ادم فاخرجهما الله عز وجل عن الجنة و اخطمهما عن جوارها الی الارض فبقی  
 بلفظه یعنی راوی برضاء گفت که اختلاف است که درخت گندم بود یا انگور یا حنظل و هو حقیقت  
 اصل گندم بود و خوشه های انگور هم داشت و معنی حد آنکه چون ادم را بهشت برود و باید که  
 سجده کرد و نینداشت که همچو من دیگری نیست ندا آمد تا ادم سر بلند کرد و دید که بر ساق  
 مكتوب است لا اله الا الله محمد رسول الله علی بن ابي طالب امیر المؤمنین و زوجة فاطمة سیدة  
 نساء العالمین و الحسن و الحسین سید شباب اهل الجنة پرسید اینها کیستند فرمود فرزندان تو بهتر  
 از تو و تمام خلق بدون ایشان از جنت و نار و آسمان و زمین نشانی نمی نمود پس خبر و باید بود  
 و چشم حد نباید دید و الا از بهشت بیرون خواهم کرد پس ادم سلب منازل که و حواسلب  
 منزلت فاطمه زیرا برای خویش خواستند پس شیطان را مسلط کردند تا آنکه از درخت مذکور داده  
 خوردند و از همسایگی جدا گشتند پس عجیب نیست که چنانچه در حدیث علی شیخ المشایخ

استقصاء الآثار الخفية  
 جلد اول

در بحار مجلسی از انجمن هدی ما تورگشته که اگر آدم گناه نمیکرد اعدای از اولاد او ترکب عصیان  
 نمی شد آه این گناه خاص بدخواهی در حق ابلیت رسالت نباهی در اولاد او و عموم مخصوصا  
 زمره مقدمه بنیاد و مسلمین متواتر باشد **قول مستعینا بلطف الرب الجلیل**  
 فاضل مخاطب بمقام تقلید صاحب تحفه که سارق شبهات کاسه کابلی میباشد زبان طعن  
 تشنیه شنیع و تخریب و استهزای فظیحه کشاده در سپه تعریضات شیخه و تعریضات رکبیکه قناده زرم  
 باطل خود الزام شمیمان ابلیت اظهار و مقبضین انواران اختیار پیش نظر نهاده حسب و  
 توش راه تطویل دایره اعتراضات علیل پیوده و اقدام بر کذب و خیانت نموده و افرا و  
 بهتان را که طریقه ویرینه اسلاف اوست پیش گرفته رشته تین را از هم گسیخته و خون  
 ریخته صفوات شگرف و خرافات عجیب و طامات شنیع و تعریضات فظیحه و خریلات قبیح بزبان  
 آورده بالجملة آنچه در بنیام افاده فرموده مردود و است بچند وجه اول آنکه از کلام  
 مخاطب ماهر ظاهر است که اثبات صد و ظلم و جور از حضرت آدم و حوا بر انجمن علیهم السلام العیاد و  
 من ذلک میخواهد حالانکه دلیل که ذکر کرده هرگز بر بنیامی دلالت نمیکند چه غایت امر نیست که در  
 فهم مخاطب بتقلید کابلی و دهلوی جهان مرکز گردیده که ازین حدیث حدیث آدم و حوا بر  
 بعضی اراده سلب زوال نعمت ثابت می شود و مجرد این حدیث دلیل قریع ظلم و جور از حضرت  
 آدم علی نبینا و آله و علیہ السلام بر مخضرات نمیتواند شد زیرا که خود مخاطب آخر این بحث تصریح  
 کرده باینکه چون اسامی اینحضرات از نورانیزی بر ساق عرش مکتوب بود و فریسه باینحضرات  
 نمیتوانست رسید پس نید عوی فاسد که در اول کلام نموده و خود در آخر بتکذیب آن پرداخته  
 خبر از اخلال حواس او در اول و بله میدهد و آدم آنکه از خدا و رسول او شرعی و از ترک و تقلید  
 عزیر و دهلوی چا دیده که العیاد بالله حضرت آدم و حوا دشمنی با انجمن علیهم السلام نموده حالانکه اثبات  
 اینمعنی از حدیث عیون اخبار الرضا هرگز امکان ندارد و غایت آن ثبوت صد و در غبطه از آدم  
 و حوا علیهما السلام است و صد و در غبطه از انبیا علی نبینا و علیهم السلام بر روایات معتبره  
 هم ثابت است لکن سببی ستویم آنکه قول او چنانچه تفصیلش از احادیث کتاب عیون اخبار الرضا  
 معلوم توان کرد نص هر یکست بر آنکه از احادیث عدیده کتاب عیون تفصیل فرخرفات مزعومه

استقصای کلام مخاطب

فاضل مخاطب ظاهر میشود و بل الا که ابصر صحیح در عیون جز این حدیث که مخاطب نقل کرده  
 حدیثی دیگر که موید هم فرمودات فاضل مخاطب باشد ولو کان و اعدا ذکر نیست چهارم آنکه در نقل  
 حدیث عیون اخبار الرضا خیانت و تصحیف حسب عادت خویش بکار برده و در نقل فقرتسلط علیه  
 الشیطان تسلط شیطان بر ملازمان واقع شده که آنرا مبدل ساخته اند بقره تسلط الله علیه  
 الشیطان در حدیث عیون تسلط از باب لفعل و اقصیت و لفظ الله در آن مذکور نیست و از ترجمه  
 آن نیز چنین واضح است بلکه صاحب معرکه الارواح هم مطابق واقع نقل کرده و اگر چه کاتبی در بعضی از  
 را به تسلط مبدل ساخته اند لیکن مخاطب عالی مرتب پاراخر از نماده محض بر ارجاع ضمیر تسلط با و تفسیر ثانی  
 اکتفا نکرده لفظ الله ظاهر آورده و نیز مخاطب لفظ فظن را که بعد فقره فرغ آه م راسه و بسنخ متعده  
 و معتبره واقعت حذف فرموده و نیز مخاطب در فقره آن شجره الخیة تحمل لواء اللفظ تحمل را به تخیل مبدل  
 ساخته پنجم آنکه ترجمه فقره قال فی نفسه بل خلق الله بشرا افضل منی چنین کرده که پنداشت بگو  
 من دیگر نیست و این تحریف واضح در همان هر حکایت و ترجمه صحیح این فقره آنست که آدم  
 گفت و نفس خود که آیا خدای تعالی پیدا کرده است بشری افضل از من ششم آنکه در ترجمه  
 این روایت لفظ حد را بدو خواست سلب منازل ترجمه نموده حالانکه این خطا صریح است  
 و برگز از لفظ حد را ده سلب منازل لم علیه السلام مراد نیست و بنا بر تقرضات فاضل  
 رشید که بر تراجم رساله بارقه ضمیمه دارد فرموده باقی ترجمه مخاطب که هم در آن مطابقت  
 با اصل الفاظ ناپدید است و کمی و زیادت بسیار بحسب اغراض خود نموده با آنکه بلفظ یعنی نه محصل  
 خلاصه و امثال آن آنرا مصدر کرده بخلاف ما تقرض له الرشید محمول از اغلاط و مسامحات است  
 و بکذا اکثر تراجم المخاطب انحراف کمالا یخفی علی الناس البصیر متفق آنکه هیچ واضح نمیشود که تشبیحات خدا  
 مخاطب و اسلاف او بر بنحیدر عیون از چه راه است اگر باین وجه است که نسبت صدور انبیا  
 معصوم واقع است پس این محض توهم بی سود و ایراد مشترک الودع است زیرا که اندامات  
 و انادات حضرات ائمه نسبت مسدود بانبیا علیهم السلام واضح میشود و اگر مخاطب عالی مقام باشد  
 این حرف مستقام شود و تشبیه آگاه نموده و بکند یب خیر و خیر و خاک ذلت بر خیزد و بدو عوسه  
 خود را روشن تر از مهر تابان بکنم پس محضی مانند که در جامع صغیر سیوطی مذکور حدیث عن

استقصاء الاشیاء جلوه ثانی  
 ۵۵

عیون الله تعالى وکتب ایدیه عین جلال لیسوا بانبیاء ولا شهداء لیفتی بیاض وجوههم هم  
 نظر الناظرین یبطلهم النبیین والشهداء المقعد هم وقبرهم من الله تعالى هم جماع من اوزاع  
 القبائل یجتمعون علی ذکر الله ینتقون اطائب الذکر کما ینتقون اکل الثمر اطائب طیب اولی والا الطیب  
 عن عمرو بن عنبه انتهى و ابو عبد الله علقی در کتب منیر شرح جامع صغیر در شرح ابن جریر میفرماید قوله  
 یبطلهم النبیین قال فی التمهیه الغبطه حسد خاص یقال غبطت الرجل غبطه غبطا اذا  
 اشتبهت ان یتکون لک مثل ماله وان یدوم علیه ما هو فی کماله انتهی و طیبی در حاشیه کشاف  
 میفرماید قوله وقیل لرسول الله صلی الله علیه وآله وسلم هل یغبط الغبط قال لا الا کثیرا  
 العضاة الخبط الغبط حسد خاص یقال غبطت الرجل غبطه غبطا اذ ادعی الله علیه  
 وسلم ان الغبط لا یغبط الا بحسد وان ما یلحق الغابط من الضر الراجع الی نقصان الثواب  
 دون الا حباط بقدر ما یلحق العضاة بخبط ذرقة الذی هو دون قطعها واستیصالها  
 ولا ینعرج بعد الخبط فهو ان کان فی طریقه من الحسد فهو دون ذل لا ثم والعضاة  
 شجره غیلان وکل شجر عظیم له شوك الواحدة عضة بالغام والخبط ضرب الشجر  
 بالعصا لتناثر در فها العلف الا بل پس از تفسیر صاحب بن ابی کبیر که ابو عبد الله علقی در شرح ابن جریر  
 نقل کرده و افاده طیبی که از محققین محدثین الهیست است بر ظاهر است که غبطه بمعنی بدخاست  
 و چون نسبت غبطه در حدیث جامع صغیر و دیگر احادیث کثیر و بانبیاء واقع است بالبداهه ثابت  
 شد که نسبت حسد با یخفرات در کتب دین و ایمان این حضرات واقع است علاوه برین از تکلام  
 طیبی و حدیث نبوی که طیبی نقل کرده اینقدر واضح و روشن و ثابت و بمرس است که غبطه مشتق  
 بر اثم و معصیت است که حبط و استیصال ذواب و خیر بان کلیه واقع نشود لیکن چنانکه اوراق  
 شجر بخبط فرو میریزد و منهدم میگردد و کوبیدان عود کند همچنین غبطه هم موجب خبطه است و بعد از  
 اعمال حسد باطل میگردد و کوبیدان عود کند پس چون غبط نمودن انبیا علیهم السلام بر روایات  
 معتبره الهیست ثابت است لازم آید که العیاذ بالله اذ شان مرکب اثم و معصیت که موجب  
 جط اعمال است و آنهم بر وز قیامت که مقام فور مقربان و مزید خوف و خشیت است و اهل حق  
 هم آنروز بر معاصی خود ندامت خواهند کرد و خواهند شد و در روضه العلماء زندگی بستی مذکور است

حدیث ابو الفضل باسناد له عن فضالة بن عبيد ان داود بنی علیه السلام سال رسول الله  
 یخبره باحب الاعمال لیه فاحسن الله تعالی لیه فقال عشاء افعلتم یادا داود لا تذکر ان احدا من  
 خلقه الا یخبرک لا یغتاب احدا من خلقه ولا یحسد احدا من خلقه قال او ذلک هو کلام ثلاث لا یطعن  
 حق بر عایتها فامسک عنی الذبیح اتقی ان من عبارات واضح است که حضرت داود علیه السلام امر  
 کرد که آنجا که تقاضای حق رعایت کف نفسان حیدر دارد و محال نیکنام بر تو وضع بنا بر افادات شاه  
 که بعضی عبارات صحیفه کلام استدلال بر فی عصمت حضرت امام زین العابدین علیه الصلوٰة والسلام  
 می سازند و تصریح رازی در تفسیر کبرییه و الذی طمع ان یغفر له خطیئته یوم الدین غیر جائز است  
 و اگر چه این تشنیعات آنست که از حدیث یحییون ثابت میشود که از حضرت آدم علیه السلام چنین  
 واقع شده که آن عتاب بر آنحضرت واقع گردید و از جنت خارج شد پس این معنی خود از آیات قرآنی  
 ثابت است باید که مخاطب و اسلاف او در تفسیر تشنیع آیات قرآنی و فصوص قرآنی که کشند  
 دلعن و تلعین استهزا و سخریه بر آن آغاز کنند و اگر امری دیگر موجب استهزا و تشنیع است  
 فلا بد من قیاس و سبب حقیقی و تعلل مجتبیٰ از حدیث و از غرض و سبب روایات سنیه که نکات بر تطلوب بیان  
 می نشانند و غرض از حجت از چشمه های ایشان می چکانند اینک که سنیه یا بساط تمام در کتب  
 دین و ایمان خویش که برای تحقیق حق و هدایت خلق تعین کرده اند در باره حمد و عبادت  
 حضرت موسی علیه السلام با جمعی کثیر از انبیاء و معصومین که اعدا و شان بهزار رسیده و بر آنکس ایت  
 خلق و کفایت کون حضرت موسی علیه السلام و اعانت آنجناب مبعوث شده بودند قصه پس  
 بدیع نقل میکنند و بدل و جان تصدیق آن می نمایند شیخ المغفیلین البشانی عارف عارف  
 شان حکیم ترمذی که از احاطه ائمه شائست و مجاهد و مناقب جلیله او از فیض القدر علامه  
 سناری و تذکره الاولیاء فرید الدین عطار و دیگر کتب و اسفار برید و اسرارست و صاحب  
 موارق هم بتعظیم و تجلیل می گراید و احتجاج و استدلال بر روایت او می نماید در لزوم الاصول می  
 و به آنرا فی الخبر ان موسی لما کثر علیه الناس و تفرجوا حوله کاد لیجرح عنقه بعث الله  
 الف بنی یلون له اعوانا علی ما هو فیه من قراء القرآن و تعلیم بنی اسرائیل  
 قال الناس عنده الی ابواب الانبیاء فادركته الفرة فزعی عن وهب بن منبه

انه قال فاما تم كمالهم في ليلة واحدة كرامة موسى فليس هذا غير الا دميثين طبعوا ولا  
 غير اهل الرغبة والتمنا من انما عار الله ويطق ان ينظر الى هؤلاء الانبياء يعلمون  
 عنه محبت الله كانه احب ان يمشي على ذلك حق يكون هو المتوكل لذلك كله دون احد  
 من خلقه وهذا موجب في طبع الا دميثين من احب ملكا وشفقتا من اهل بار ثقل عليه  
 ان يمشي في ذلك احد ويكون في تولية ذلك بنفسه ولفظ احبه وهذا اما لا يعقله  
 الا اهل الله ومن قد اخذ من هذا الامر شعبة انتهى برای خدا باندگ تامل درین فاده بدیده  
 حکیم تر ندی امعان باید نمود که از ان بصراحت تمام واضح است که حضرت موسی بر هزار انبیا که  
 حق تعالی ایشان را برای اعانت و مدد گاری آنحضرت و هدایت خلق مبعوث فرموده بود حسب  
 رجوع خلایق ایشان بر او ناگوار آمد و بخواست که این فضیلت را ایشان را ازل شود و ایشان را  
 علیه ریشاد و هدایت خلق حاصل گردند پس انصاف باید نمود که یا چند مردم مستقیق لائق تشییع  
 و تبیین است که از حضرت موسی اعیان داشتند بر عزم سینه واقع شده یا چند حضرت دم که بر غبطه حمل  
 است و صلا استعدای و ال نعمت و ناگوار می فصل من مدارج ائمه علیهم السلام از ان ثابت  
 نمیشود و مقام حیرت است که حضرت سینه بر محمد و روایت نسبت حسد حضرت دم علیه السلام کنه  
 افادات اکابر ایشان یعنی غبطه مستعمل میشود بلکه تعین را ده ان ازین لفظ درین مقام خواهی شنید  
 اینهمه تشیعات بر اینگونه بغرائب خرافات آویخته اند و بر نسبت اکابر ائمه خود انحسار حقیق را که معنی  
 استعدای زوال نعمت است بحضرت موسی که هرگز بوجهی من الوجوه عمل آن بر غبطه نتوانند کرد  
 حرفی بر زبان نه آرند بلکه این تحقیقات و افادات مثال آنرا مایه افتخار پذیرند و لطیف نیست  
 که در اینجا حسد را بر محض حضرت موسی مقصور ندشته اند بلکه شراکت با حق تعالی و رفقا و اولیایم بان  
 ثابت ساخته نمی بینی که تر ندی از و هب می آرد که حق تعالی در یک شبیلین هزار نبی اکرامت حضرت  
 موسی بگیری پس معاذ الله حق تعالی هم نمایند و اعانت حسد حضرت موسی نمود و این صنیع او را پسند  
 فرمود پس مقام انصاف است که آیا با بر اکران از انبیای معصومین حسد و عداوت نمودن هدایت  
 شان خلق خدا را برادر است ناگوار داشتند و درخواستن که سلسله رجوع خلق ایشان بسته زمام  
 ایشان بر رعایا آراسته شود بلکه باعث انقطاع وجود و وجود ایشان گردیدن توفی و قبض روح

استعدای اکابر ائمه علیهم السلام

ایشان را پسندیدن در چها مرتبه از قناعت و شاعت خواهد بود و این جسد را با جسد حضرت آدم  
علیه السلام هم نیز این عقل باید بخشد که اثری از آن خود با عزت و محاطب ظاهر نشده که ممکن نبود و بعد  
خود آنهم ممنوع و اگر ثابت هم شود معنی غبطه است و در اینجا که جسد دارد هم شده و بمعنی بدو است  
و استدعای زوال نیست هم بود و کارگر هم افتاد و چه قسم کار که موجب فتنای جاهلانی عسکری نیز  
کس از انبیاء و معصومین که محبت و موالات ایشان بر همه واجب است عقلاً و نقلاً و شرعاً و عرفاً  
و دنیا و کتاباً و سنه و قلم حق رقم را تاب آن نیست که مثل حضرت سنیة بجا آورد و مضامین را  
و طعن و تشنیع اگر چه بنا بر روایات و قواعد سنیة باشد بشتابست و بشیخ جلالی نماید و الا بسیر  
مضامین جان خراش سنیة که برین روایت متفرع میشود می نگاشتم و داغهای رنده در قلوب  
ایشان انداختم لیکن این قدر که خود واضح است که در اینجا همه تشبیحات و تشبیحات و اقرارات و تفرقات  
شاه صاحب بر اوایت همچون متفرع ساخته با لحنی منسوب کرده اند خود العیاذ بالله و در حق حضرت  
موسی بنایرافاده حکیم تر ندی بلا شبهه ثابت شد زیرا که همه آنرا بر جسد نبیست بخیار عباد و تفرع  
ساخته اند و در اینجا هم معاذ الله جسد حضرت موسی علیه السلام بخیار عباد و انبیا و اولاد و غیره  
انجام حضرت روایت است و کلام حکیم تر ندی و روایت و این را روایتی من الدریه و نهایت و در حق عقل  
حکیم تر ندی ملاحظه باید فرمود که با و معنی که چنین تفسیر میجو و در حق حضرت موسی علیه السلام هم می شود  
بر سر کس از انبیای معصومین روایت کرده باز می خواهد که آنرا از قبایح بدو دارد و در اینجا هم عقل  
سنا و قیاس آن آنچه سرانیده لیاقت توجه ندارد و حاصل کلامش این است که این غیر است  
حضرت موسی علیه السلام از هدایت این انبیاء و رجوع خلق ایشان از قبیل غیرت و همین غیرت  
اهل غیبت و تناقض نبود بلکه بعد از این غیرت نموده و تاب آن نیارده که بنید این حضرت را  
که شریک و در هدایت و تعلیم شوند و چنین کلام به سر و پا موجب تحقیر عقلاً است زیرا که باین توجیه  
و تاویل در اشغ آنچه از آن فرار کرده افتاده چه این غیرت جسد بدتر از غیرت و جسد آرمین  
و اهل غیبت و تناقض است چه او شان سلب منافع فانیه و دنیه از هم تعلیم می خوانند و در اینجا حضرت  
موسی علیه السلام العیاذ بالله من فقر آت القوم سلب نعمت باقیه شریف از این حضرت است و خسته تا آنکه  
بوقوع پیوسته بظاهر است که شاعت جسد به نسبت زیادت ضرر محسوس تر است

و بخت آن کشور و تمام ظاهراً در سلب منافع باقیه اخرویه بیشتر است نسبت سلب منافع فانیه  
 پس ظاهر شد که این حسد کو بنابر افاده اولین حکیم ترمذی از قبیل حسد آدمین نباشد لیکن از آن چه  
 سود که بدتر از آن بلا شبهه بوده و عجب تر آنست که حکیم ترمذی بر این دو عالم قدم ثبات نهاده  
 بر روی هر چه تمام تر کذب خویش نموده در آخر کلام تصریح کرده که این غیرت حضرت موسی از  
 قبیل غیرت آدمین بوده چه قول او که بدام وجودی طبع الادمین الخ صحت است که آنچه از حضرت  
 موسی علیه السلام در اینجا واقع شده و طبع آدمین موجود است که هر یک که دوست میدارد و با دشمن  
 را دشمنی میجوید و با دشمن او را دشمن میکند بامری و شواهد میشود بر او که شریک شود و در این  
 امر احدی پس ثابت شد که این غیرت از قبیل غیرت اهل دنیا بوده که شاکست دیگران و در آخر  
 بغرض اختصاص اعیان خود بخود نیز نمی نمایند پس این قول بصراحت تمام مخالف ادعای اولین  
 اوست و نیز حضرت ابلسنت روایت میکنند که حضرت موسی بسبب ملاحظه تفضیل و ترجیح  
 جناب سالتاب علیه السلام و آله وسلم بر او در شب مراجع بکا و زاری آغاز نهاد و ارشاد کرد  
 که بنو اسرائیل گمان میکنند که من بزرگترم بر خدا تعالی و این جناب فاطم النبیه صلی الله علیه و آله  
 چه بین آن کم است از من بر خدا تعالی و اگر آن حضرت تنامی بود و بپل برین میشد لکن با او مشا  
 استند و نیز حضرت موسی علیه السلام العیا و الله به خدا تعالی عتاب کرد و رفع صوت بر او تعالی  
 شانه نمود و گفت که تو اگر کم کردی او را یعنی جناب سالتاب علیه السلام و آله وسلم تفضیل داد  
 او را این حجر عتقلانی در فتح الباری گفته قولی فی قصه موسی فلما تجاوزت ابکی قیل له ما  
 یبکیک بل ابکی لان فلما بعث بعدک بدخل الجنة ما منه اکثر من بدخلها من  
 و فی روایه شریک عن انس بن اخطاب احدی رفیع علیه و فی حدیث ابوسعید قال موسی بنی  
 بنو اسرائیل انی اکرم علی الله و هذا اکرم علی الله منی زاد کاهوی فی روایت و او که  
 هذا احدی هان علی ولكن معاصمه و هم افضل الهم عند الله و فی روایت  
 ابی عبیدة عن عبد الله بن مسعود عن ابیه انه سئل عن موسی علیه السلام یرفع صوته فیه  
 اکرمه و فضله فقال جبرئیل هذا موسی قلت من عاتب ذاک قال عاتب ربّه  
 فیک قلت یرفع صوته علی به قال ان الله قد عرف له حدته و فی حدیث ابی موسی

در حدیث ابی موسی  
 استقصای احوال تمام علما



عند الحرة ابوعلي والذاري سمعت صوتا واذنرافسالت جبريل فقال هذا صوتي قلت على من  
 تدعوا علي ربي قلت على كذا لغير ذلك منه وابن حجر عسقلاني بمقام تاويل كما حضرت  
 موسى عليه السلام ورفق الباري سيكويقا العلم الميركن بكاء موسى حلال الله فان  
 في ذلك العالم منوع على اجد المومنين فكيف من صطف الله تعالى كما اسفا على ما فاته  
 من احوال ان يترب عليه مع الدارج بسبب مع مراعاة من كثرة المخالفة المقننة  
 لنقص وجود المسلمومة لنقص اجزاء لان لكل بني مثل احوال من ابتعد وفضل كما ان  
 من امتد في العدة دون من اتبع نبيا صلى الله عليه وسلم مع طول مدتهم بالنسبة لاندلا  
 محتجب فانه ان تاويل ابن حجر از علما نقل کرده وقتی مقبول ميشد كه صحت كه مقبول ميشد  
 حاله كه از روايت اموي كه خود ابن حجر نقل کرده واضحست كه معيت است جناب سالتاب صلى الله  
 عليه وآله وسلم حضرت موسي شاق و مشوار بوده و بل الحسد الانذار و نيز رفع صوت بر خداي تعالي  
 و معاتبه او تعالى شانه در باب جناب سالتاب صلى الله عليه وآله وسلم كه از روايت ابو عبيده  
 كه خود ابن حجر نقل کرده نيز صحت در آنكه حضرت موسي العياذ بالله تفصيل جناب سالتاب صلى الله  
 عليه وآله وسلم را ناگوار داشته و نيز از طرائف روايات است كه بعضي انبيا عليه السلام رسوا  
 قوم خود و كبريست و به كشار ایشان کرده و بلا فقه حال شان تعجب آمد و خشم چشم ایشان از ذكر ديگري  
 به نقل از مردم قوم او و مرد علامه ابو زكريا يحيى بن شريف نووي كه يافعي در ذرة الجنان و وقاي  
 سه ست و سبعين مستأثرا و را باين مدراج عظيم توده الفقيه الامام شيخ الاسلام مفتي الانام  
 الحديث المنطق المحقق المدقق التحيب الجبر المنيد المقر السعيد محمد المذهب الفاضل الوالي  
 الكبير السيد السند ذو الحاسن العدين والستيرة الحميد تواله تصانيف المفيدة الذي  
 فاق جميع الاقران و سارت مجاسته الكريان واشتهرت فضائله في سائر البلدان و شوا  
 منه الكرامات و ارفع في مقامات ناصر السنة و معتد الفتوى الشيخ محي الدين بن نووي  
 يحيى بن شريف بن مزي بن حسن الشافعي مؤلف الروضة و المنهاج و المناهي و تدريب  
 الاسماء و اللغات و شروح صحيح مسلم و شرح الهدى و كتاب التبيان و كتاب الارشاد  
 و كتاب التيسير في تفسير و كتاب يافى الصالحين و كتاب الاذكار

استفهام الا في جملته

وكتاب الأربعين وكتاب طبقات الفقهاء الشافعية اختصار من كتاب ابن الصلاح و زاد عليه  
اشياء و بنده عليه ما يذكر ذلك مما اشتهر في سائر الجهات و طهر به النفع والبركات و شيخ جمال الدين  
بن الحسن بن علي الاسنوي الفقيه الشافعي و طبقات شافعية كفته ابو زكريا يحيى بن شرف النخعي بمجاورة  
مكسوة بعد هازاء و مجمة النوق هو محرم المذهب في عهد بنده و منقحة و مرتبة ساد الاقا  
ذكره و علا في العالم محله و قد رآه صاحب التصانيف المشهور رة المباركة النافعة ولد في  
العشرة الاولى من المحرم سنة احدى و ثلثين و ست مائة بنوى و هي قرية من الشام من عمل دمشق  
و سنة تسع و اربعين و قرأ التنبيه في اربعين اشهر و نصف و حفظ في ربع المئين في بقية  
السنة و هي سنة خمسين و جمع مع والده سنة احدى و خمسين و جمع بعد ذلك شيئا اخر  
و مكث قريبا من البسنتين لا يرضع جنبه على الارض و كان يقهر في اليوم ثم الليلة اثني عشر  
دراسة على المشايخ في عدة من العلوم و تفقه على جماعة منهم الكمال سلا الدبلي و الكمال  
اسحاق المقرئ المقدسي و اكثر انتفاعه عليه الخ و كتاب الاذكار و دوا نسخة ان بابست ابن  
خا كسا زاده كفته ذكر الامام ابو محمد القاسم بن اصحابنا رحمهم الله في كتابه للعايق في  
المذهب قال نظر بعض الانبياء في القوم فاستكروهم و اعجبوا فمات منهم في ساعة سبعة و  
الافا و حي الله سبحانه اليه انك عنتهم و لو انك اذ عنتهم حصنتهم لم يهلكوا قال و لا ي  
شيء احصاهم فاحي الله تعالى المستعمل حصنتهم على الحق القويم الذي لا يموت ابدا و  
دفعت عنهم السوء بالاحول و لا حق الا بالله العلي العظيم قال المعلق عن القاضى حسين و  
كان عادة القاضى اذا نظر الى اصحابه فاعجبه ستمتهم حالهم حصنتهم بهذا من ردايت ظاهره  
كه بنى معصوم قوم خود را زخم چشم زد و بسبب بلاك هفتاد هزار مرد و قوم خود گردید و از حدیث  
مروى در شرح احكام صغراى ولى الدين عراقة و دیگر احادیث اهل سنت ظاهرست  
كه اصابت عین متضمن حسد مى باشد پس وقوع حسد عظیم كه موجب فتنائى جم غفیر و جمع كثر گردد و بفتح  
تمام ظاهر شد و اما مضامین غریبه و كفریات صریحه كه حكیم ترمذی در زوائد الاصول و دیگر كابر اهل سنت  
در باره حسد حضرت و اورد و بر او یا بجهت ابتلا بعشق زن او و بسارت بر القاع او در باره كشتن  
پایین بغض و عداوت و حسد بعد انكه ملائكه تنبیة زجر او نمودند هرگاه العیا فی باشد بر فتنه بخانه او یا

و در حدیث  
استصحاب احوال  
و در حدیث

تاریخی را با وصف نیکو به حال کمال او بود بخانه خویش آورد و در حلقه انس خویش داخل سازد و خواهر  
 نفس الشکین در هر روایت نموده تصدیق میکنند و سند معتبر برای اهل فسق و فجور و سنگگیر  
 و روحانی و مخازی از انبیا و سلف خود که تابع بیود و نصاری که اکثر ابرامیا و اسناد هرگز  
 مطاعین معاتب باین حضرات کار ایشان است برآورده دست از ایمان و اسلام می نشاند  
 پس حکم ضرورت طبعه در مباحث اثیه دفعه لایسین میشود و چون جناب مخاطب بر این فادانه  
 در روایات ائمه خویش از جهت تصور تنج و قونی ندارد ایند امیرین روایت میمون که بکفر الله عز و  
 واضح خواهد شد صلا شاعقی پیرامون آن نمیکرد چشمکها زد و بتقلید کابلی و دهلوی فرسته  
 باطل خود قطعا اهل حق را بفهم بآن ساخته و این قدر ندانسته که جایگاه سنییه بر حضرت داود که  
 انبیائی معصومین شهورین بوده اینهمه شناع که احاد الناس هم استخیا از ایشان آن می نمایند و  
 بر آن نمیکند یعنی عشق زن از جنبه باز رفتن بخانه او و اراده آوردنش جبراً و سحر انجانه خود  
 او در انس خویش عدم از جارتنبیه ملائکه سموات مشافهت و نقطه کمانه نوادر الاصول و  
 اتهام و قتل او را بلکه ایتاع ان باز تصرف بر زن او تجویر کرده باشند و این همه الکما  
 اتهام تصدیق نموده و عبارات بلیغه و تسبیحات یلیمه در بیان آن انشا کرده که مخاطب  
 منور چه من نوادر الاصول باز اگر در بعض روایات الهی نسبت حسد که بمعنای غبطه  
 حضرت آدم علیه السلام واقع شود چه چاره تشنچ و طعنه زنی است یا شتم آنکه طعن و تشنیع  
 حدیث و صورتی توهم ایجاد دارد که لفظ حسد که آن محمول شود بر معنای مذموم یعنی تمنی زوا  
 نیست از محسود و دونه خطر الفتا بلکه حسد در آن معنی غبطه است و درین صورت صلا شاع  
 بر آن لازم نمی آید که غایت امر از ان وقوع غبطه حضرت معصومین علیهم السلام از حضرت آ  
 یثنا و علیه السلام ثابت خواهد شد و تمنا می فوز بدرجات ایشان من دون تمنی زوا الباعنه  
 السلام لازم خواهد آمد که دلالت این حدیث بر وقوع حسد و بمعنی الغبطه تیر منوع است  
 زیرا که جایز است که قول آنحضرت فطر الیهم بعین الحسد محمول بر عجز و مشافهت باشد یعنی شرافت  
 فطر الیهم بعین الحسد یعنی منزه از تمنی و میل الیهم است بنظر حال رفعت منزلت حضرت آدم  
 و اگر قائل مخاطب که بهارت او در ذنون لسانیه معلوم مالی است باستماع این تاوی

از چهار دو از قبول آن با وصف ابتدای سلامت او و خود او تا ویلات بعید و توجیهات خفیه که  
ظهور پیوسته درین قبل است شکاف فرماید و آنرا بر کاکت نسبت نماید حقیر خود متشکل التماس خواهم کرد  
که این تاویل یعنی حمل فعل بر مشارفت آن در کمال متانت و موافق قواعد بلاغت مطابق  
استعمال آیات قرآنی و محاورات بلغا و فصحا و عربی است و اعلام مستشرقین بآن  
شتمسک میشود سید علی خان مدنی که علویان او در علوم عربیه و فنون ادبیه شهر آفاق است  
تا آنکه اهل خلاف هم بزرگ فضل جمیل او و طب اللسان باشند که اینها من سبحة الکرمان غیر ما  
در بیان السالکین و در شرح دعای طلب حاجت بذیل فقره اللهم والیک حاجتک و غیرها  
چونکه در نقطه دین ما هیچ مسوالت نیست بر نفسا الی من یفرج حوائج العباد اللهم میفرماید  
فان قلت کیست پیوسته علیه صلوات الله و سلامه علیه و هو ایام معصوم ان تسول له نفسه  
رفع حاجته الی غیر الله تعالی حتی اعترف بالذلک زلة من زلال الخاطیین و عثرة من  
عثرات المذنبین قلت ممکن ان یکون قوله علیه السلام و مسوالت نیست من باب تعجب  
بالفعل عن مشافهة ای شارفت یعنی ان تسول لی که ان التسویل وقع من کتوله تع و  
یعنی ان یسأل من خطبهم و منزهة من دعا فاحوا و اعلمهم ای یوسف شارف ان یتوکوا ینصیح  
و یصحح من افواحه و لا یستفاد الخوف بعد الموت و منه قوله الشاهره انک کما یبالی الله  
لله فی نزول و الی الیاس من العز و فان المراد شارفت الزلال ان زلالا وقع و علی هذا  
فلا یبعد ان یقال انه علی السلام لما یخبر عن حاجته حی و یخبر عن حاجته شاد  
نفسه ان تسأل الله فیها الی من یفرج حاجته و یقوم معه فی غماها فیختم الی  
دعا الله و غریبه الیه و کذا حق و علیه الامتثال بمن یطوون و یسبوا و یأبسون  
ذلک شیء یمانی العصمة هذا بالنظر المقامه علیه السلام و کذا فلی وقع من فیه الدلیل  
بل و وقع منه رفع الحاجه الخیر الله تعالی علی الیه الذکر له یمکن شیء منی و منافی الله و منی  
لی یکن کقول یوسف یصدق علیه السلام الذی یکن انما یکن الذکر من عند ربک  
فانه لو لم یکن من هذا القبیل لما جاز ان یقع منه هذا القول که کانه فی توسل معصوم انفسه  
بقدر العز و ذی و لا علی قاری در شرح مشکوة در شرح حدیث المتحابون فی جلالی لهم

13. 11. 1951

منابر من ان فی بعض من النبیین الشهداء وافر ما یدر الظاهر انهم یقصدون ذلك اثبات الغیبه لهم  
 علی حاله لایل بیافضلهم وعلو شانهم وارتفاع مكانهم وقریرها علی اكد وجه وایضا علی  
 ان حالهم عند الله يوم القيمة بمنزله لو غیبت النبیین والشهداء لایؤمدهم مع جلاله وکبریه ونباهه  
 امرهم حال غیرهم لغیبتهم وبعین تقریر در حدیث میتوان گفت که الظاهر از حدیث یقصدون ان  
 الایات الغیبه لهما علی حال هو الا الظاهر بل بیافضلهم وعلو شانهم وارتفاع مكانهم  
 وقریرها علی اكد وجه وایضا علی ان حالهم عند الله فی عالم الارواح كان بمنزله  
 لو غیبت آدم وحوایه مع جلاله قد هما ونباهه امرهما وایضا علی حال خاتم النبیین  
 والائمة الطاهرين صلوات الله علیهم اجمعین لغیبتهم واکثر متوسلین را توهم دیگر که هرگاه  
 از حضرت آدم علیه السلام محض مشارفت غیبه واقع شده بودند وقوع آن عتاب بران چنانچه  
 شد گوئیم که نظر معلوم است بر آن واقع میگردد فان حسنات الابرار سیئات المقربين  
 وتمام آنکه اگر نفیتم که حسد درین حدیث محمول بر معنی مذموم است لیکن میتوان گفت که این حسد از  
 حضرت آدم علیه السلام واقع نشده بلکه ترکب آن بعض ذریت آن حضرت بودند که در ظاهر مبارک  
 جنابش جادشتن چنانچه در بار عصیان آنحضرت محققین اهل سنت تقریر کرده اند در یقوت  
 و جواهر شریفی مذکور است کان الشیخ ابو العباس القسینی شیخ خال الشیخ محمد الیدینی یقول  
 له یسعد آدم ربه معاذ الله واما عصی من کان فی ظمیره من ذریته الذین هم اهل الشقاق  
 لان ظمیره کان کالسفینه لساوا کادک الشیخ ازین کلام در کمال ظهور و اوضح است که فعل  
 عصیان از حضرت آدم واقع نشده بلکه ترکب آن ذریت آنحضرت بودند و نسبت عصیان  
 با آنحضرت محض بجاز است پس همچنین ترکب این حسد هم ذریت است که در ظاهر مبارک آنجناب بودند  
 خواهند بود و تمام آنکه اگر بفرض حال تسلیم کنیم که از حضرت آدم حسد بمعنای مذموم واقع شده  
 و گناه کبیره بوده پس این یعنی که خلاف عقیده اهل حق باشد لیکن حضرات اهل سنت را مجال طعنه نیست  
 و استهزا و تحقیر بران نیست که امام رازی تصریح کرده باینکه آیه ربنا ظلمنا انفسنا و ان له تعظیفا  
 و ترجنا الذین من قبلنا من دلائل دار ویر صد و زینب عظیم از آدم علیه السلام چیست که

استقصاء فی غایب علی بن ابی طالب  
 ۴۴۵

قال في تفسير قوله تعالى قال ربنا طمأننا أنفسنا وآن لنا ورجعنا فنكون من الخاسرين  
 اعلما ان هذه الآية مفسرة في سورة البقرة وقد ذكرنا هذا الشان في هذه الآية قد دل على صدق  
 النبي العظيم من آدم عليه السلام الا اننا نقول ان هذا الذي نعلمنا صدق عنه قبل النبوة و  
 هذا التقدير في السور الكريمة بلفظه ليس حجة ثم ميرزا يكره آيا شاه عبد العزيز حاشا انجذرت امام خود هم ان بهر تشيقات  
 وسته اوقات که برالهی دار و ساخته اند متوجه خواهند ساخت و نسبت این همه عظام و قبایح  
 که بهجت روایت عیون و معانی الاخبار با ایشان نسبت کرده اند بحضرت اهل بیت خواهند  
 کرد و این زبان درازی بیجا ندانست کرده است عفا خواهند فرمود و ضعفش علی البالد نیست که  
 خود شاه صاحب نیز در باب مفهم تحفه دعوی اجماع بر صمد و در گناه از ان حضرت دارند و از راه کمال  
 نافرمانی و حقوق ابوالانبیاء و ایشاد می فرمایند که حضرت آدم قبل از نبوت امام و خلیفه زمین بود  
 بالا جماع مصدر گناه شد انتی بلفظه و و از و هم آنکه محویر تم که فاضل فی الطب سلطان او برخص  
 و به و نسبت حسد که معنی غیبه است در بعضی احادیث آمده که امام علیهم السلام نسبت کفر یا شیعیان  
 نمایند و شاه صاحب بتقلید کاتبی جواز حسد مذموم را در احادیث اوقات الهی داخل سازند و بر این  
 او نام قائم و تشیع تقلید و تأیید و نصید و بند و از حال عقاید اکثر محققین خود خبر بدارند که اجماع نسبت شریک  
 آدم علیه السلام حاشا من فلک کرده اند بلکه انصاف بیکدیگر این شرکت بزرگست عفا اگر محض ادعای نبوتی آید یا ادعای  
 فی طبقات الانبیاء و انما شمر که اسم سالک از موضوع و بلا فایده میسر و در بطور خود از رویا که شواهد شیعیان  
 و الدراجدش اول ابو العباس احمد بن محمد بن سهل بن عطاء الادومی را بجلد کل اوصاف  
 ستوده و در حقیقت سروده و من طواف مشایخ الصوفیه و علمائهم لسان فی اللههم القراءه  
 به صاحب الجینید و ابراهیم المارستانی و من فقهیم من المشایخ و کان ابو سعید السمری و در الله  
 عنه یعظم شأنه حتی قال الخلق بالتصو عن یزید و مالیت من اهله الا الجینید و ابر عطا  
 و بعد ذکر نیمی از کلمات هدایت آیات او گفته و قال فی قوله تعالی هل اذک علی شجرة الخار  
 و ملک لایلی ان آدم قال یأدب بما اذنبته و انما اکلت من الشجرة طبع الخلق و جوار  
 فقال یا آدم طمأننا الخلق و من الشجرة لا منی و الخلق و بی و علی  
 فاستریت بی و انت لا تشعروا لکن نبهتک

در این کتاب  
 در این کتاب  
 در این کتاب

بالحد و ج حتی لا تنسائی فی وقت من الاوقات انشهی پس حال اقبال  
 مخاطب اولیا اور اباید که سرای خرد بسنگ خارا زنند و گریه بانهارا آید من چاک کنند و دیوانه وار  
 روی صحرانهند و خاک بر رخسار خود و بارینزد و با تاهی اولیا و معتقدین خویش بر ای ماتم و نوحه  
 خیزند که شیخ و امام و مقتدی و عارف این حضرات ابن عطا حضرت آدم را نسبت بشرک عیسای زود  
 اصلاح این کلام امام خویش باوصف لحاظ به فوات خود و باره ابطال را ده معنی غبطه از لفظ صبر پرورانه  
 بعد از اگر یارای کلام کردن باقی ماند زبان خود را بشننج و تحین حاویث الهی آلایند و الا ازین  
 دراز نفسی و بر آمدن از غلاف و خبر نگر فتن از افادات اسلاف خویش چه سود که لایر سپ بالحقارة  
 من بیتین از زجاجة و اینجا مناسب چنان می نماید که عبارت جناب شاه صاحب که نقلش می آید  
 باندک تفاوت منقلب کرده شود و گفته آید که حضرت آدم ابو البشر یعنی الله بود و از شرک کفر صحرار  
 بر نافرمانی خدا پاک بود و همین است مذہب اهل تشیع قوله تعالی لا یجئنا بالرب قتال علیه السلام  
 فتلقی آدم من ربّه کلمات قتال علیه السلام هو التقاتب الرحیم ان الله اصطفی آدم و نوحا و ال  
 ابراهیم و اسمعیل علی العالمین سنیه در حق ان بوالا باعق و تشیع بکار برند و کمال بی ادبی نمایند  
 و او را بشرک حسد و بغض سائر خصال نامرضیه بجهت آنکه شرک ام الذنوب راس القبل است  
 وصف کنند و مصر بر عصیت و نافرمانی خدا انکارند و آنچه اهلین را نسبت بحق تعالی پیش آمد که امر  
 سجده را قبول نه نمود و عهد خدا در حق او ترک ادو ملعون بدی شد اینها بدتر از ان که شرک بحق تعالی  
 است ثابت کنند که طالب خود از شجره که نبات محض است گردید و آنرا شرک حقیقی که حق تعالی گردانید و آنرا  
 بروی غضب فرمود و همیشه در غضب ماند معاذ الله من ذلک کما نقل عبد الوهاب الشحرانی فی لؤلؤ  
 الانوار حاله در مضمون این نقل عاقل را تا مل باید کرد که در حق حضرت آدم چه قدر امانت و حقیر است  
 زیرا که شرک از مذمومات و قبائح بلکه اهل آنهاست باجماع اهل مل و خل خصوصاً از اکابر یونیا  
 و خیابا و اندو این همه را نسبت بحضرت آدم میکنند خاصه بعد از تشدد و قنایه تمام از جناب  
 کبریا می آید پس در مذہب ایشان در میان حضرت آدم علیه السلام و ابلیس فی نیست آنچه اخیر  
 که حضرت آدم علیه السلام اهل آورد بلکه کار حضرت آدم معاذ الله تر و سنیه بدتر از کار ابلیس شد زیرا که از  
 ابلیس شرک گردانیدن بذات خدا تعالی بوقوع نه آمده و آدم با این بزرگوار سر معاذ الله صدر

۵۸۶

استقصاء الاقوال جلد ثانی

شرک کردید پیش شرک پیغمبر که اول غیران و قبله فرشتگان است و ساکن جنت بود و منسوب  
 گشت معاذ الله من ذلک و گمان میکرد نسبت شرک بحضرت آدم علیه السلام معاذ الله من ذلک  
 مخصوص بعرفه الهی است مست بلکه متکلمین و متفکرین و متقدمین بر نبیین نیز با تمام تمام و کد و کاش  
 بلیغ اثبات شرک بر حضرت آدم علیه السلام و بر تجويز شرک بر انبیاء علیهم السلام و اقبل الذی عقلا  
 و معاجاری زنند و اساس دین اسلام خود بر می کنند رئیس المحققین و عمدة المتبحرین و قدوة المتکلمین  
 علامه آمدی در ابحار الافکار که بعنایت پروردگار شریف آن بدست این خاکسار افتاد و در ذکر  
 حجج نفی عصمت انبیاء علیهم السلام گفته المحجة الثانية قوله تعالى هو الذي خلقكم من نفس واحدة  
 وخلق منها زوجها اليسكن اليها فلتاغتشاها حملت حملا خفيفا فمرت به فلما أثقلت دعوا الله  
 لها آياتنا صالحا لتكون من الشاكرين فلما آتاهما صالحا جلا له شركاء فيما آتاهما الله فتعالى  
 الله عما يشركون ووجه الاحتجاج بالآية ان المراد من قوله خلقكم من نفس واحدة  
 واحدة ادم عليه السلام ومن قوله وجعل منها زوجها اليسكن اليها حوا والضمير في قوله وجعل  
 حاد الى ادم وحوا لانه لم يسبق ما يوجب اليه ضمير التنشئة غيرها وفي قوله له شركاء عاد الى الله  
 تعالى وذلك يدل على وقوع العصية من ادم وحوا وهو ما ان يكون في حالة النبوة او قبل  
 قبلها وعلى كل تقدير فهو خلاف مذهب الشيعة فان قيل انتم وان جوزتم الشراك على الانبياء  
 عقلا فالاجماع منعقد منا ومنكم على امتناع ذلك في حقهم سمعنا عند ذلك فلا بد من التماويل  
 الملح ودر مقام جواب ازرواين محبت گفته والجواب فيهم بالاجماع منا ومنكم منعقد على امتناع  
 الشراك بالله تعالى على الانبياء قلنا في حالة النبوة الاول مسلم والثاني موقوف فانا ذكرنا  
 ان مذهب القاضى ابى بكر ان ذلك غير ممنوع عقلا ولا سمعا ولم يثبت انه حال ضا  
 الاشارة اليه كان نبيا الى ان قال قوله ام الضمير في جعل له شركاء عاد الى الذكر والا  
 من اولاد الكفار قلنا اولادهم وان كانوا مذكورين غير ان التنشئة غير مذکور واصل  
 في ضمير التنشئة ان يعنى الى المذكور اذ هو بعد عن اللبس والخلل وان سلمنا ضمير التنشئة  
 مذکور غير ان الاصل عود الضمير الى اقرب مذکور ولا يخفى ان ادم وحوا اقرب مذکور  
 الى الضمير من اولادهم فكان عودهما اليهما اول انتهى <sup>سبب</sup> ووجه ان نسبة سدر بهر است

۸  
 استقصاء الامور الجارية



تمام بحضرت آدم علیه السلام علامه زنجشیری که در این مناقب عظیمه سالیانه شنیده می در کتاب بیع الابرار  
وارد کرده چنانچه در باب خاص و الاربعون فی الطبع والرجاء والحرص والتمنی والوعود وانجازها و  
اخلافه والمطل والمقویث گفته کان یقال حبیب خلق الله آدم محسن بطینت ثلاثه المرحوم والطبع  
والحسن فبحرئ فان لاده الی یوم القیامة فالعاقل یخفیها والجاهل یبلیها ساریین روایت طابرت  
که مسدیا حرم طبع و طینت حضرت آدم علیه السلام محسن و ازین فصال ثلثة طبعیت حق طوبیت  
اوشحون بوده پس بحیرتم که بعد ملا حظہ آن چگونه حضرت بنیہ زبان طعن بر روایت عیون دراز  
می توانست ساخت و تا ویلی که برای این روایت علامه زنجشیری ذکر کرده حیث قال ومحصاه  
اللیله فانه شہوفا فنیہ پس چون مثل آن بلکه بهتر از آن در حدیث عیون هم جاریست ایندا آن  
ضرری بمانند و چهار و هم آنکه عبد الله بن حسین الدین بن جمال الدین الانصاری المعروف  
بشیخ الاسلام انصاری در کتاب عصمة الانبیاء گفته انه هذا الفعل اعنی اکل الشجرة لم یکن  
کبیره لانه لم یکن من الاشياء المذكورة فی الحدیث ولا فی معناه ولم یکن مما شرع علیه عقوب  
مقدرة فی الشرع و اما فی له خالی فتکو نامر الظالمین فلیس مما یشتب بالاعقوبة المقدرة  
مع ان المراد من الظلم هنا علی ما قال هو الجور والافسار علی انفسهم ما لا یجوز له من الخطة لک  
الراحة ولم یکن جرمه ابعینه انما کان الشجرة هی شجرة الخطة علی اکثر الاقدام و روسه  
ابن مسعود هی نیا شجرة العنب وقال بن جریر شجرة النین وقال قتاده شجرة العلم و  
من کل نوع وقیل هی شجرة النیر الوردیة كما ذکر فی خالصة السفایق انه لما فزع الروح فی  
جسد آدم نظر الی العرش فرأی فیه مکتابا لا اله الا الله محمد رسول الله صل الله علیه و  
قال یارب من الذی اسمہ مکتاب و مقرون باسمک فقال تبارک و تعالی هو بنی من ابنی الی  
وولد من اولادک یخافکة کی یکن شفیعاً لک اذا جاء التقصیر منک فحظرو علی قلبه انه لا  
یحسن ان یکن الولد شفیعاً للوالد اذا جاء التقصیر منه فادعی الله الی جبرئیل ان ادعک عبدک  
و اخرج خات الفکره من صدره فادعک و شق صدره فاحرج باوراده نصف ذلک الفکر  
من جوف آدم و دفنه فی الجنة فانبت الله فذلک الشجرة و سبب ابتلاؤه  
والتقصیر الیه فی خلق منها النفس الامارة ولم یکن فیها خفت ذاتی علی جمیع ادعائیه

استقصاء الامام جلد ثانی  
۵۸۸

بل لسا ان اكلها لم ياترتب عليه لم يكن هنالك موافقة الحكمة الالهية ولم يكن  
 فاحشة ولا رافضة للموت ولا لكم ولم يكن تشعلا للثنا ارباب كتاب خاتمة الحقايق  
 شيخ الاسلام بن تيمية نقل کرده و اخص است که در قلب حضرت آدم علیه السلام فکر روی عدم تمسک  
 شفاعت جناب سالتاب صلی الله علیه و آله وسلم واقع شد و با وصف آنکه حضرت جبرئیل بن فکر  
 بشق قلب و بیرون آورد باز شجره همین فکر است رویدار تناول کرد و ان سبب ابتلا حضرت او  
 شد پس مضمون این روایت غرابت شحون از روایت عیون بالاتر است حضرت اهل سنت را  
 بعد ملاحظه آن مجال طعن و تشنیع بر اهل حق نیست و اگر خویش الاخوان را اول سازند بهتر از آن تاویل  
 برای روایت عیون پیدا خواهد شد یا تزیین هم آنکه آنچه فرموده پس عجب نیست که چنانچه در حدیث  
 علی شایع است که دفع است باینکه البتة از فاضل مخاطب که بغض و عناد الله سبحانه  
 علیه السلام در ریش او تخمیر یافته عجب نیست که نسبت بدخواهی ابلهیت علیه السلام با ابو  
 الانبیاء علی بن ابی طالب علیه السلام و التسلیم بکلیت اسلاف خود که در تحجین و تنقیص اینحضرات قصبات  
 سبق ربوده اند کما لا یخفى علی من طالع افادته کلاعی و ابن تیمیة کفر و صاحب الفکره الافندی  
 فصله فی مناقب الانشاء الله اکبر نماید از نگار و شمار از خود و اکابر خود و باید با جملة اولاد خود  
 حضرت آدم علیه السلام در حق این بزرگواران هرگز ثابت نیست تا تقوه باین معنی طرفه از  
 صحت داشته باشد و ثانیامی باینست وجود این همت باینجا ثابت کردن و باینجا حکم تراش  
 ان از حضرت آدم علیه السلام فرمودن حال آنکه اگر مخاطب اولیایش آسمان را بر زمین و زمین را بر  
 العمر و باغ را برین سعی نامشکو و سوزند هرگز ثابت نمیتواند ساخت و توهماتیکه از مخاطب درین  
 باره و در سباحث آتیه سرزده انشاء الله العجل بیهیة ابطال این ظاهر میشود که ختلال حواس او  
 بر یکمان از زوایقان مخالفان نمایان میگردد **قال الفاضل المتوحد المنیل**  
**هداه الله تعالی الى سواء السبیل** فاضل جالسی که چالشگری در عینت شیوه دیرینه  
 اوست درین مقام هم تشنیعات صاحب قوت قد میصنف تحفه اشاعشریه را بچهره سب زبانه  
 بلکه خیالات نفسانی منعکس ساخته تعرض بر مذهب و اهل حق و علی سبیل الاحمال برای تکمیل این  
 ابن اضروری نماید بر اهل بصیرت بلکه عوام هم مانند فلق صبح بویده شود که جالسی مذکور هر چند

استقصاء الامام جبرئیل

نوشتن او و حسام چوین بغایت قصوی رسانیده لیکن نزد کاتبان هشار و محرمان اسرار حسب  
 زنج زنی و یا فیه و رائی بیش نیست نه کلامه اما حدیث حضرت آدم که در کتب ما میروی گشته و سبب  
 تشنج ناصب عداوت عتره طاهره بر شیعیان ابلهیت گردیده پس از جمله احادیث صحاح نیست تا عقلاً  
 کردن بان تصحیح نمودن آن از جمله ضروریات ابراهامیه باشد و ایضا گویا بگوش نایب عداوت  
 ابلهیت نرسیده که حسد بر دو قسم است یکی بمعنی غبطه و دوم حسد بمعنی استدعای زوال نعمت  
 اول مباح است و ثانی مذموم و میدانم که اگر کفر ادعای این تقسیم اکتفا نایم ناصب عداوت  
 عترت طاهره تکذیب خواهد نمود و ایند بر کبریا حدیث صحاح ایشان که دلالت صریح دارد بر آنچه ادعا  
 نموده ام می پردازم و دهن در این تقریب می دوزم گفته اند ع دهن سنگ بلقبه دوخته شد  
 و سماع بعد از کس ان یقال فی حق فیهت الذی کفر کانه التقریر الحمر و آن نیست که بخاری روایت  
 نموده از ابوهریره ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا حسد الا شین رجل اتاه الله  
 القرآن فهو یلقی الله الیل والنهار فیهما رجل له فقال لیبتن و یبتن مثل اونی فلان فعلت  
 مثل ما یعمل و رجل اتاه الله ما کان یفقه فی حقه فقال لیبتن و یبتن مثل اونی فلان فعلت  
 اونی فلان فعلت مثل ما یعمل و تفاوت یسیر قریب باین مضمون حدیث دیگر است  
 که آنرا بخاری و مسلم و ترمذی روایت کرده اند پس چرا جایز نباشد که حدیث حضرت آدم ازین قبیل  
 بوده باشد و چگونه چنین نباشد و حال اینکه حدیث بفضل بن عمر که ناصب آنرا مذکور ساخته متضمن  
 کلامها علی تنبی منقرتیم است که در وقت تقریر منقرتیم است لیکن چون غبطه منقرتیم است ما نظر باینست  
 و شرف مرتبت جناب عترت سید المرسلین غبطه ایشان از قبیل ترکس اولی است ابتدا حق سبحانه و تعالی  
 علی حسب جری العادات الالهیه حضرت آدم را معاتب ساخته و ایضا حسب بجه و اینکه بمقتضای  
 بشریت عارض شود و اما میگوید بمقتضای ان کار نکند آدمی گناه کار بران نمی شود و چنانچه در بعضی احادیث  
 از ائمه عترت ما اثر گشته و ایضا معلوم است که حضرت آدم همسک گردیده بکلماتی که تقریر این بنا بر حدیث  
 بسیار آسما و ال عبا شده پس باین قرینه برین حسد بمعنی غبطه که از قبیل ترکس اولی بود آدم احار نورزیده  
 انتی قول الناصب الکا بر علیه البیتحه الاول این کلام محل بحث و کلام اهل کلام است بوجه بسیار  
 که تعدادش دشوار است مگر بر سه نشا ط سامعین و نظار بر چند و بر قصد میکنم اول آنکه

استقصاء الاطوار بطرائف  
 ۵۹

اگر معنی منع صحت و اخراج حدیث مذکور از روایات صحیح نیست که حدیث از اصول اربعه مشایخ  
 ثانی نیست و جامع کتاب مذکور به چند جامع فقیه است لیکن چه ضرور که هر کتابش همپایه آن باشد  
 یا مراد از منع بدالالت الزام انکار اعتبار و لیاقت احتجاج است پس قطع نظر از آنکه دائره بحث را  
 برای اهل حق و سنی و برای خویشاوندان و هر فرستگ کردنت زیر که وقت احتجاج و قصد الزام  
 اهل سنت و جماعت چه شتر کر به که نمی آرند و چه طبع یابن که بکلم الغریق تثبیت بکل حشیش بران  
 دست نمی اندازند مذهب او مطالع جلد اول از بحار است زیرا که از آن معلوم میشود که مجلس بعد از آنکه  
 در فصل بیان اصول که ماخذ کتاب است کتب صدوق را بر مصنفات سایر محدثین مقدم داشته  
 و از جمله آن همچون اخبار را بتقدم بالشرف مشرف ساخته اعتقاد آن دارد که کتاب ضرور با چند کتاب  
 دیگر مثل علل و اکمال و توحید و فصول و امالی و ثواب الاعمال غیر از هدایه و صفات و فضائل شیعیه  
 و اشهر و مصداقه الاخوان در اعتبار و اشتها را مانند اصول اربعه میباشد حیث قال لا  
 نقصا فی کلامه عن الکتاب الاربعه الیه الممدار فی هذه الاعصار و هی داخله فی  
 احادیثنا و نقل منها من اخرج علی المصداق و من الاصل الاخیار و محتجب نیست که مراد از اشتها مجرد  
 شهرت و افتادگی سامی آن در افواه عوام نیست بلکه اعتماد و اعتبار نزد علمای اعلام است  
 چنانچه از ضمیمه عبارتش یعنی وی داخله الی آخر یا و هم از عبارات دیگرش بدالالت مطابقی جایجا  
 پیدا است و الا احتجاج و تهدید لال او بر روایات کتاب مذکور زنها صریح خواهد بود و تمسک نا صلب  
 عداوت ائمه اجماع یعنی فاضل جالسی در کتب مطبوع و غیر مطبوع نیز بر یاد خواهد رفت معذک فقط  
 از مطالع کتاب مسطور معلوم توان کرد که شیخ صدوق بعد از ذکر روایتی که شتم غرابت و شذوذ  
 باشد و کما یبغی بقرینه اعتبار و اعتقاد نیز خود تعرض میکند بکما سبقت الیه الاشارة و اینچنین معلوم  
 توان کرد که صدوق هم شریک طبعین ببطالع این کتاب بنویسند نشده **اقول مستعینا**  
**بلطف الکتاب الجلیل** بر صاحب نظران هو شیار و مصنفان ولی  
 الا بصار خفی و محتجب نماید که فاضل مخاطب که چالشگری و دعوت و کبر و خوت میشود و زیر بنه اوست  
 و نیز تمام و هم دیگر مقامات تشیعات شیعیه و مفوات فطیعه و الذوبات صریح و اقرآت فضیله  
 تحفه اثنا عشریه را که پروه تعصب غشاوه غناد به بصیرت او را پوشیده و در هر بحث تبار و پودا کا فیه

۹۱  
 انحصار آراء عام بطرفی

باینکه دور لاکل و بر این منور خود چو افراآت که فکر ساخته جوهر زوهر و ملق تفصیل نگاشته علم  
 مباحات و مختار بران قرار شده و نه انسته که ذکر آن موجب ندامت و خجالت او و اولیای او خواهد شد و پیر  
 از روی کار خواهد افتاد و تلیس سات و تلیس سات شاه صاحب بنصط و جلوه خواهد نمود و با جمله براسه  
 اظهار حال قوت قدسیر آن معدن کذب فریب نقل خرافات او که درین محبت بران جسارت کرده  
 میگرایم و بعد از آن تعرض بتعذیر کاذب بهفواتش هم و اعلی سبیل الاجمال بر تکمیل این جزا ضروری  
 می نماید تا باین بصیرت بلکه عوام هم مانند خلق صبح بگوید اشود که دهلوی مذکور چند کوشش مرتفعه  
 بنایت قصوی رسانید و لیکن نزد کاشفان ستار و محرمان اسرار جز زنج زنی و یافه و رانی بیش  
 نیست و نه کلامه فی الباب الساس و شیخ النبوة عقیده یقینم آنکه حضرت آدم ابو البشر صفا الله بود و از  
 حسد و بغض و اصرار برافروانی خدا پاک بود و همین است مذکور بل استه قوله تعالی لستم  
 لاجتهاک ربه فتاب علیه و هدی فتلقى ادم من ربه کلمات فتاب علیه الله هو التواب  
 التحید ان الله صلی ادم و نوحا و الی ابراهیم الی علی العالمین اما بعد رحمتی ان ابو  
 الالباء عقوق شیعی بکار برند و کمال بی ادبی نمایند و او را بحسد و بغض سایر خصال مرتبه صفت  
 کنند و صبر و صیست و نافرمانی خدا انکارند و آنچه ابلیس را نسبت بحضرت آدم پیش آید که حسد کرده  
 سجده را قبول ننمود و عهد خدا را در حق او ترک داد و ملعون ابدی شد اینها در حق حضرت آدم  
 نسبت باینکه اظهار نکند که حسد اینها نمود و عیشاق و لایت ایشان اقرار نکند و در عهد خدا را  
 در حق اینها ترک او و حق تعالی بر وی غضب فرمود و همیشه در غضب ماند معا و نشد من و لک  
 روی محمد بن باقر عی فی عینی احضار الرضا عن علی بن موسی الرضا انه قال ان ادم لما اکرمه الله تعالی  
 باسجاد الملائکة و ادخله الجنة قال فی نفسه انا اکرم الخلق فنادی الله عز وجل ارفع  
 لاسک یا ادم فانظر الی ساقی عرشی فرفع ادم راسه فوجد فیہ مکتوبا لا اله الا الله محمد  
 رسول الله ولی الله امیر المؤمنین و زوجته فاطمة سیتی نساء العالمین و الحسن و الحسین  
 سید اشیاب اهل الجنة فقال ادم یارب من هکذا فقال عز وجل هو لا من ذریک و  
 هم خیر منک من جمیع خلقی و لولا هم ما خلقک و ما خلقت الجنة و الارض و السماء و  
 الارض فایک ان تنظر الیهم بعین الحسد فاخرجک عن جواری فظن الیهم بعین الحسد فسلط

استقصای تمام جزایان  
 ۵۹۲

عليه الشيطان حتى اكل من الشجرة التي نهى الله تعالى عنها واذا روى ابن ابي شيعة  
 الاضار عن الفضل بن عمر عن ابي عبد الله قال لما اسكن الله عز وجل آدم في الجنة قال  
 كلامها رعدا حيث شئتوا ولا تقربوا هذه الشجرة فتكونا من الظالمين فنظر الى منزلة محمد  
 وفاطمة والحسن والحسين الاثمة من بعدهم فوجدوا اشرف المنازل من منازل اهل الجنة  
 فقالوا ربنا من هذه المنزلة فقال الله عز وجل ارفعوا رؤسكم الى سمع شئ فرفعوا رؤسهم الى  
 اسماء محمد وعلي وفاطمة والحسن والحسين الاثمة مكى بكه على سائر العرش بنور من نور الجبال  
 جل جلاله فقالوا ربنا ما اكرم هذه المنزلة عليك واجهرهم اليك واثرتهم لدايك  
 فقال الله جل جلاله لو اكرم ما خلقتكم اهلها خزنة علي واما على من اياكم ان ينظر  
 اليهم بعين الجسد وتتمنا منزلة هم عندي ومصلحتهم من كرامتي فتدخلا من ذلك  
 في هوى وعصيان فتكونا من الظالمين فوسوس اليها الشيطان فلما بعث محمد وسمي علي  
 في منزلة هم فنظر اليهم بعين الجسد ففكر في ذلك حاله يرضون اين دو خبر عاقل را تا مل بايد كرد  
 كه ورق حضرت آدم چه قدر را نامت و تحقير است زير كه حسد طلاقا از مذمومات و قبائح است باجماع  
 جميع اهل ملل و نخل خصوصا حسد كابر و خيار عباد الله كبيره است از عمد كبر و اينهمه نسبت بحضرت  
 آدم ميكنند خاصه بعد از تقدير و تا كيد تمام از جناب كبرياء الهي پس در نيز به ايشان و بيان آدم  
 و ابليس في نسبت و آنچه ابليس با آدم كرد با اولاد اجماع و خود عمل آورد بلكه كار آدم بدتر از كار ابليس  
 شد انهي قول لنا صبا لك اعلية بالحقه اول اين كلام محل بحث و كلام اهل كلام است بوجه  
 بسيار كه تقديرش دشوار است مگر زيراي نشاط سامعين و نظار بر چند وجه اقتضا ميكنم اول آنكه  
 وصف نمودن حضرت آدم بحد از جمله اعتقادات اماميه شمرده حال آنكه بهتان عظيم و افراست  
 جسيم است بزرگ اهل حق معتقد اين اعتقاد فاسد نسيته حاشا هم عن ذلك و روايتي كه آورده  
 اگر حسد دران محمول بر معني ظاهر هم باشد باز هم موجب نسبت اعتقاد آن با اماميه نمي شود زير كه  
 از مجرور و ايت امري اعتقاد بان لازم نميست آيا نمي بيني كه حضرات الهنت بسياري از مفسرين  
 خلافت جناب مير عليه السلام روايت ميكنند حال آنكه اگر اعتقاد اين امر را با ايشان نسبت كنند  
 كه نسبت بهتان محض است و وهم آنكه اهل حق نسبت كرده كه ايشان نسبت بغض بحضرت آدم

استحضار الامر و محذراتي

میکنند و این محض فقر و کدورت است غایب الامر بلکه بعضی روایات نسبت حسد حضرت آدم ثابت میشود و از آن  
 نسبت بغض هرگز لازم نمی آید زیرا که حسد یک استلزم بغض باشد همانست که آدمی بمقتضای آن کار بندد و خود  
 حسد یک از خطرات نفسانیه باشد و استلزم بغض نیست بآنکه اگر لازم می آمد نسبت لازم بقائل ملزوم هرگز  
 جائز نیست که انفاذ و الدو فی الحجۃ الغیر البالغۃ و غیره فی غیره و فرض کردیم که لازم می آید و نسبت لازم  
 بقائل ملزوم جائز هم است باز هم چون مجرور و ایت است نسبت آن با عقائد الهی غیر جائز خواهد بود و هم  
 آنکه تصریح فرموده باینکه العیاذ بالله ما یمیه حضرت آدم را بساخر خصال نامرضیه صفت میکنند و این کذب  
 و بهتان است که انشراح پیدا نمیشود آری اذالم تستحقی فاصدع ما شئت هرگاه با حیا و امانت و دین  
 کاری نیست هر چه بالهی نسبت فرماید جایست و عین صدق و سداد است عجب که خود حضرت آدم نسبت  
 شرک کنند و الهی را مجرور و ایت حسد حضرت آدم که محمول بر غیبه است منسوب بوصف نمودن حضرت آدم  
 بساخر خصال نامرضیه سازند چه کار هم آنکه آنچه فرموده که امامیه گویند که حقیقی بر حضرت آدم غضب نمود  
 این هم مثل فقرات سابقه است و اگر نسبت این امر باین جهت است که عتاب حقیقی بر حضرت آدم در روایات  
 شیعه مستور است پس چون این معنی روایات اهل سنت بلکه قرآن مجید هم ثابت است باید که تعادله از انصاف  
 قرآن هم سازند معاذ الله من ذلک چه آنکه افر کرده که الهی قائل آنکه العیاذ بالله حقیقی بر حضرت  
 آدم همیشه در غضب ماند و این خاتمه کاذب بزرگترین فقرات و سرسبدا نه است الله نشان دهند  
 که الهی کجا نسبت این بهتان حقیقی کرده اند و در کدام روایت اینها وارد گردیده آری اگر حضرت  
 اهل سنت نسبت کرده اند که ایشان میگویند که حق تعالی همیشه بر حضرت آدم در غضب ماند جایست  
 که قائل شرک حضرت آدم اند العیاذ بالله من ذلک عجب است که قبول تو چه حضرت آدم در آخر همین  
 روایت ثانیه که تحریف و تصحیف آورده مذکور است پس کذب این فقرات همین دلیل است که خودش آورده  
 قوله این کلام محل بحث و کلام اهل کلام است الی آخره **اقول** بر متوقدان ایست ناظران لبیب مخفی نیست  
 که خیال مخاطب از راه ترعرع و تعلی قدم را در نیم مقام از اندازه خود فراتر نهاده پس کلام بر کلام جناب  
 آیت الله فی العالمین اسکنه الله فی اعلیٰ علیین در سر کرده کلمات ناملائم مانند عوام کالانعام و سقیان بلفام  
 چا ویدن گرفته و بی مقصد و مراد و علامه علی الاطلاق و آیه الله فی الافاق نبوده برخیا لات باطله کلام آغاز  
 نهاده شروع غلط همین است که جناب مخاطب معناس منعت حدیث میمون انهمیده بکنه

استقصاء الامام علی بن ابی طالب

سخن نارسیده حقیقت مرام ناسنجیده و اسن از تامل تدبیر بر چیده تطویل لاطائل و تشقیق و تزوید  
 و در امر و منع سخت نموده بر غم خود غلو تدقیق و ذکا و ذهن ثقیوب نظر خویش ظاهر فرموده و مع این دلیل  
 علی عکس چه این همه توهمات و تخيلات مبتنی بر عدم فهم مرام است و اصلا این تمام کلام وجه اول  
 محتاج جواب نیست زیرا که مقتنی است بر ایجاد معانی غیر صحیح براس کلام حسام از طرف خویش پس  
 ایراداتی و اعتراضات که بران تقریر کرده راجع بخود اوست و خدام صاحب حسام را از ان حضرت  
 رسیدنی نیست البته اولیای مخاطب را از عدم فهم مرام و ایجاد معانی من تلقا النفس ندانست  
 کشیدنی که با اینهمه دعا و سعی و تقاضا بمطلب واضح که قرآن کن موجود است و آن رسیده سلیسه  
 عبارت از کجا تا کجا کشیده تطویل بی سود و در اختلاف معانی غیر صحیح براس آن بسکاک تحریر کشیده  
 رد و اعتراض بران پیش گرفته خرافات و کجی که راجع کلام حسام اندیشیده بر خود بالیده اند و نکات  
 است که چنین بر رگان تصدی تصنیف و تالیف شوند و مطالب واضح را نفهمیده با علمای  
 که امام و محققین عظام در او نیز ندیده مقتضای رحم الله امر معرفت قدره و لم تعد طوره کار نبسته و ق  
 و مقدار خود شناسند و از الزام و طعن و تشنیع و دار و گیر الحق نهانند بلکه کمال جبارت و بجا که  
 دلیرانه دم مقابل زنده و پا در میدان مجادله و مبارزه دهند و خود را در مدارج عالی تحقیق و تدقیق نشاند  
 و اکابر و محققین را بآن امور که خود لائق آنند نسبت نمایند الحق که مقابل و مجادله جناب مخاطب با جناب  
 آیه الله فی العالمین مذکر قول جناب امیر المومنین علیه السلام است انزلنی الله بر شرم انزلنی حتی قبل علی  
 و معاویه زیاده ناپنجار و فلک کبرفتار نوبت با نپا زینده که مخاطب عالی مراتب عباد مقابل با جناب  
 آیه الله فی العالمین انگیزد و بالا زمان جنابش مستیز و قال الله المشکک من هملاذ الساعه علی الساعه  
 و اذا احسن ندم من ساعته با بجزایرونی متاملی غفی غیبت که عرض انجاسه از انکار خود  
 بودند انجیریت در احادیث صحیح است که انجیریت از جمله احادیث قطعیه الصد و نیست و اگر چه در  
 امثال این مقامات منصب حقیر نصب و جبر است و ایجاد محال صحیح موجب سقوط اعتراضات و تخا  
 با کمال است لیکن تبرع و تنویر صریح هم بر این معنی که برای عبارت حسام ذکر کرده و نشان و هم پس باید  
 و نیست که عبارت حسام این است اما حدیث حسد حضرت آدم که در کتب امامیه و روای معتبره و ب  
 تشنیع ناصب عداوت و غرت ظاهره بر شیعیان اهل بیت گردیده پس از جمله احادیث صحیح



نیست تا اعتقاد کردن بان تصحیح نمودن بان از جمله ضروریات نزد امامیه باشد انتہی و از آنست که این  
 عبارت صراحتاً مبیّن است که مراد آنجناب صحت بمعنی قطعیت صدور است زیرا که از آن مفهوم  
 میشود که اگر اینجی می باشد از جمله احادیث صحیحیه بود اعتقاد کردن بان از جمله ضروریات می بود و چنانکه از  
 که این لازم نمی آید مگر بعد صحت بمعنی قطعیت صدور چه نزد امامیه اعتقاد به هر حدیث صحیح بمعنی مصطلح  
 غیر جائز نیست مضافاً عن کونه واجباً و در مسکات دل خود مخاطب نقل فرمود که نزد اهل حق عمل به هر حدیث صحیح  
 جائز نیست چه جائز و واجب العمل باشد و بر تقدیریکه مراد اینجا از صحت صحت مصطلح باشد اینکلام دلالت  
 خواهد کرد بر آنکه اگر حدیثی بمعنی مصطلح صحیح باشد اعتقاد بان نزد امامیه از ضروریات می شود و لهذا  
 خلعت و هم قرینه دیگر برین معنی که مراد از صحت در اینکلام صحت مصطلح نیست بلکه قطعیت صدور است  
 اینک جناب آیت الله فی العالمین در صدر اینکلام که مخاطب نقل کرده میفرماید اقول تبیل ازین بمرات  
 واضح نموده شد که از جمله ضروریات نزد امامیه یکی اینست که انبیا از ابتدای عمر تا آخران معصوم  
 می باشند از ارتکاب ثوب عصیان خواه صغیره باشد و خواه کبیره عمداً و سهواً و قول عصمت گذاشتن  
 از تفردات امامیه است که غیر ایشان را از آن بهره و نصیب نیست و همچنین معترض بیان در آورده که امام  
 در اصول عقاید خبر حاد را مستند سازند و حدیث صحیح باشد با صطلح متقدمین یا متأخرین یا تنه  
 اینکلام بندهای بلند آوانی و دیگر که نزد اهل حق در اصول عقاید خبر حاد صحیح بمعنی مصطلح خواه صطلح متقدمین  
 باشد خواه صطلح متأخرین مستند نمی باشد پس این کلام هم قرینه صریح است بر آنکه مراد از صحت در  
 کلام بعد ازین است قطعیت صدور است نه صحت مصطلح کمال تعجب است که مخاطب نفیم و  
 شرکاء قدیم او بمقادیر عبارت حسام و انزیه و از قرائن صریح سیاق و سباق آن قطع نظر  
 کرده بهواجب نفسانی آنرا بر معنای غیر مرضی حمل نموده چنین اعتراضات بار آورده و ایرادات فاسد  
 آغاز نهاده و بر عم خویش قصبات سبق در مناظره و مجادله را بودند و کاری عجیب و غریب  
 بر روی کار آورده یعنی رو کلام حسام ننودند فاستغفر الله من غلبه الاوهام و ضلالة الافهام  
 و گوید که اگر معنی منع صحت و اخراج حدیث مذکور از روایات صحاح اینست که حدیث الخ اقول  
 اینکلام مختل النظام مخدوش است اولاً باینکه مخاطب براسه عبارت حسام در منع صحت حدیث  
 سه احتمال بر آورده یکی آنکه این حدیث از اصول اربعه نیست دوم آنکه این حدیث لائق اعتبار و احتجاج

نیست و آنرا بدلاله التزام از عبارت حسام مستفاد نیست سوم آنکه این حدیث موثوق است  
 نیست و روای آن عدول نیستند و بر ظاهر است که ابداء احتمال اول از عبارت حسام بغایت  
 غریب است زیرا که تسمیه کتب چهار بعد بصحاح نزد اهل حق غیر متعارف است تسمیه کتب حدیث بصحاح  
 اصطلاح خاص اهل سنت است آری در کلام حضرات اهل سنت خصوصاً معاصرین البته دیده میشود که از  
 خطاب بحث و عدم تمیز کتب چهار بعد اهل حق را بصحاح می نامند و میگویند که حدیث فلانی در صحاح شیعه است  
 و در کلمات علمای کرام این اطلاق بنظر نرسیده و علاوه اهل سنتین اهل حق که جناب آیه الله فی العالمین  
 نیز از ایشان است قائل بصحت جمیع مافی الکتاب لا یغیبند پس راده کتب اربعه از لفظ صحاح  
 و عبارت حسام طرفی از صحت ندارد و ثانیاً اینکه تقابل احتمال اول با ثانی متقینه آنست که احتمال  
 اول بر محض اخراج این حدیث از اصول اربعه متعل است و منع لیاقت احتجاج و استدلال را در آن  
 و غلی نیست و ابداء چنین احتمال بر اختلاف ازین عبارت موجب تحیر است کمال است زیرا که از  
 محض اخراج این حدیث از اصول اربعه بے آنکه منع لیاقت احتجاج را و غلی باشد چه سود است و کدام  
 ارتباط ببحث دارد چنین کلام در مقام بحث محض بے تعلل سرفروست و بدان می ماند  
 که در جواب کلام تحفه گفته آید که این حدیث بزبان پارسی یا عربی نیست و علاوه برین از عبارت  
 حسام صراحت ظاهر است که چون این حدیث از صحاح نیست اعتقاد بآن و تصحیح آن از جمله ضروریات  
 نیست و این صریح است و در منع لیاقت احتجاج و استدلال پس از چنین عبارت صریح چنین  
 احتمال بر اختلاف که صلاً ببحث ارتباطی ندارد و بر آوردن موجب حیرتهای فراوان است و بیج  
 ظاهر نمی شود که جناب مخاطب را بر این تحقیق و تدقیق چه چیز داعی گردیده و چه چنین احتمالی  
 بی معنی ازین عبارت صریح در مقصود بر آورده قولم قطع نظر از آنکه دائره بحث را برای اهل حق  
 وسیع و برای خویش مانند جوهر فروتنک کردن است زیرا که وقت احتجاج و قصد التزام اهل سنت  
 و جماعت چه شتر کریم نمی آرند و چه رطب و یا بسکیم حکم الغریب تشبیه کل حشیش بر آن دست  
 نمی اندازند از آن آقا قولی اینچنین مخاطب گمان برده که برین هر دو احتمال دائره بحث برای حضرات  
 اهل سنت و جماعت مانند شرب شان وسیع و برای اهل حق مضیق خواهد شد با آنکه باعث لزوم  
 این امر بر احتمال اول که حسب قرار و او مخاطب اخراج این حدیث است از اصول اربعه که

حلیف نفس الامر است هرگز ظاهر نمیشود و منکر شدن است باینکه ازین کلام ظاهر میشود که قبل صدور وضع صحت حدیث  
 عیون از جناب آیه الله فی العالمین اهل عقد و استیلام و جزاه عن اهل الاسلام جزاء البررة الکرام دائره  
 بحث برای حضرات اهل سنت تنگ بوده و ایشان هرگز در تمسک الیهی بر روایات اینها کلامی  
 و جرحی نمیکردند حال آنکه برناظر کتب قوم غنی نیست که همیشه دلبسته تبیین ایشان بر همین قرار  
 یافته که روایاتی که الیهی بان تمسک کنند آنرا باطل باید ساخت گوازی روایات صحیح باشد و اگر در  
 صحاح اینها که بدعاوی ایشان اتفاق است بر صحت آن واقع شده و مندرج باشد و اگر چه اخبار و  
 آثار بسیار روایات و احادیث بی شمار که این حضرات بمقابل الیهی ابطال و انکار آن کرده اند محفوظ  
 خاطر این دوره بمقدار است لیکن در اینجا برای نمونه بعضی حادشیکه متعلق بمفضائل و مناقب جناب  
 امیر المومنین علیه السلام صلوات الله علیه جمیعین است و محدثین اعلام و معتمدین فحشام  
 اهل سنت و جماعت در کتب خود یاد کرده اند و حکمین این حضرات از راه نهایت توریع و دیانتیکه  
 دارند بقتضی و جرح آنها پرداخته اند و کتفای و رزم تا حال انصاف دشمنی با قوم واضح شود که بحواب  
 آن چه شتر گریه کنی آرند و چه رطب یا بس که بحکم الغریب شیش بران دست نمی اندازند  
 و چون مقام تطفله است و اصل عبارات این احادیث و متعلقات آنرا در عقبات الانوار  
 ذکر ساخته ام لاجرم درین جا کتب ارجحیه میبازم اگر کسی را اطلاع بر اصل عبارات مکرر خاطر  
 باشد بر جمع بان کند پس از آنجمله است حدیث غدیر که قطع نظر از صحت اکثر طرق آن چنانچه ابن حجر  
 در فتح الباری فی فضائل فرموده و مروی بودش در مسند امام احمد و صحیح ترمذی فائز باضعاف مضاعفه  
 شروط توأثر گردیده که قریب صد کس از صحابه بلکه زیاده از آن روایت آن کرده اند مثل طبری  
 بان جلالت شان این عقده بان رفعت مکان و غیر ایشان کتب خاصه برای اخراج طرق  
 ان تصنیف کرده اند و از اینجاست که اساطین حفاظ اینها هم تصریح بتواتر آن کرده اند کما فی  
 الانوار المتناثرة للسيوطی و با این همه حضرات اهل سنت نقاب حیا از رخ برداشته پهن چشمی را  
 کار فرما شده بمقابل الیهی منع تواتر آن غلط گفتم قدح صحت آن کنند بلکه بکنند بی آن قاحت را بجا  
 قضاوت کنند و بدلیل اینهمه بپوشانند بپوشانند بپوشانند بپوشانند بپوشانند بپوشانند بپوشانند  
 و غیره از آنجمله حدیث تزلزل است که با و حذف آنکه بسیاری از محدثین کرام و فاضلان بطریق مختلفه میسازند

متکثره از جمعی از صحابه آنرا روایت کرده اند و همچنین هم که بکلمه حق زبان خود را کمتر و می نمایند و با این  
 همه که حدیث ضعیف را روایت نکرده اند از ائمه صحیحین خود که اجماع است بر قبول آن منعقد گردیده و چون  
 این مستند و ضعیف است کما فی حجة الله البالغہ و غیره باخراج کرده اند و سیوطی در انرا با رض بر  
 تو اتران کرده لیکن تعصبین این حضرات از قبح بخود حدیث هم خود را باز نمی دارند و هست بی حدت  
 خود را با طغاه انوار علویه میگارند و تخم ناصبیت و معادات اهل بیت در مزارع قلوب پر عیوب خود  
 می کارند و بینی که آمدی که هر اید علماء و حکامین ایشانست حدیث مذکور را غیر صحیح میگویند و این حجر  
 در صواعق مرقه بزرگتر قولش در جواب احتجاج الحق بر عم خویش بر آه مناظره می رود و حجت قال فی  
 جواب البشیراته الثانیة عشر المتضمنة الاستدلال بهذا الحديث وحكما ان شئ یقینا  
 جوابها ان الحديث ان کا غیر صحیح کما یقولوا که آمدی فقط اهل بیت از انجمله است حدیثی  
 متضمن آنکه مراد از قوله تعالی من عندنا علم الکتاب خلیفه مطلق و وصی بر حق است که این جریر و ابن  
 منذر و ابن ابی حاتم در تغایر خود بواجاری در تاریخ خود نظریه در خصائص و ابی نعیم در حلیه و ثقلی  
 در کشف و سیوطی در روشور و حسین معینی در فرائح و غیر ایشان روایت کرده اند حال آنکه  
 این تمییه در رد منهاج الکرامه در وجود ابطال بخیر حدیث میگوید الثالث ان هذا کذب علیکم ما  
 علی ابن سلام و ابی الحنفیة الرابع ان هذا باطل قطعا و از انجمله حدیثی است که دلالت  
 بر خلافت جناب امیر المؤمنین علیه السلام دارد و متعلق است نزول آیه و انذر عشیرتک الاقربین  
 که استحقاق بن بابویه و ابن جریر طبری و ابن ابی حاتم و ابن مردویه و ابی نعیم و بهیقی و امام احمد بن حنبل  
 و نسائی و بهیقی و جلال الدین سیوطی و ملا علی قاری و شاه ولی الله و دیگران با الفاظ مختلفه  
 روایت کرده اند از احور کذاب و قرن انرا بدیده می بر آید که این حدیث مذکور و موضوع است چنانچه  
 میگوید قلنا فی الحق الحق انک مردی الاول ان یقال هذه الروایة عن علی والدلیل علی  
 ان هذا کاذب و انذر عشیرتک الاقربین امره للنسب بحج ان هذا من الخالص الجمع  
 قرینه عشیره و لم یؤمر بطلب مع ازرق واحد منهم و انذاره فکیف یختص بهما  
 واحد منهم دون الباقیین و ابن تیمیہ در جواب منهاج الکرامه میگوید ان هذا الحديث  
 ليس شئ من كتب المسلمين التي يستفيدون منها حكم العقل لا في كتب الصحاح

استقصاء الحقايق من حقايق

ولا في المسانيد والسنن والمغازي والتفسير الذي يذكر فيها الاسناد الذي يخرج به و  
 ينسب اليه هذا الحديث كذا في موضوع ولهم المروية احد منهم في الكتب التي يرجع اليها  
 في المنقول لان ادنى من له معرفة بالحديث ان هذا كذب وازا بحاله است  
 حديث لمبارزة علي مع عمر بن ود افضل من اعمال منى الى يوم القيمة كه ثقات معتدين بالسنن  
 روایت کرده اند ابو القاسم سبلی در روض الافق و مرزا محمد بن محمد خان بخشي در نزل  
 الابرار و ماوروي على با نقل عنه در سير خود و علي بن بريان الدين حلي شافعي در انسان العيون  
 في سيرة الامين لما سون بلکه ابو عبد الله حاكم درستدك على الصحيحين آنرا اخرج فرموده و نفس محبت  
 آن کرده اين تيميه در جواب منهاج الكرامه است پاچه شده و مي فرمايد و الحديث الذي ذكره عن النبي  
 قال قيل لعمر بن عبد ود افضل من عبادة الثقلين من الاكاذيب الموضوعة  
 هذا الم يرويه احد من علماء المسلمين في معنى من الكتب التي يعتمد عليها از انجمله است روایت  
 شان نزول آيه فان الله هو المولى و جبريل و صالح المؤمنين و الملائكة بعد ذلك ظهورا  
 متضمن اينيكه مراد از صالح المؤمنين جناب امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام است كه حافظ ابو نعيم  
 و كاشي و ابوبكر بن مردويه و ثعلبي و ديكران روایت کرده اند حالانكه اين تيميه بجواب اين حديث  
 ميگويد و الحديث المذكور كذب موضوع آنرا انجمله است حديث ان عليا مني و انا من علي و هو مني  
 كل مؤمن من بعدك كه از جمله احاديث صحيحه و روايات مشهوره است و جمعي كثير از محدثين معتدين باند  
 ابو عيسى ترمذي و حافظ احمد بن شعيب نسائي و ابن ابى شيبه و ابن جرير و ابو عبد الله حاكم و ابو  
 يعلى و علي و احمد بن حنبل و ابن عبد البر و ابن اثير و جريري و محب طبري و ابن حجر مكي و ملا علي ستقي  
 و نور الدين بن مهيودي و مرزا محمد بن محمد خان بخشي و شاه ولي الله و غير ایشان در كتب خود با  
 اخرج کرده اند حالانكه اين تيميه بخديت صحيح را در جواب منهاج الكرامه روي ميگويد چنانچه بعد تكذيب  
 حديث حكم جناب سرور كائنات عليه آلاف التحيات صحابه را اما نكه بر جناب علي بن ابي طالب عليه السلام با حقه  
 سلام كنند و تكذيب حديث از سيد المرسلين امام المتقين مي فرمايد و كذلك قوله هو ولي كل مؤمن بعدك  
 كذب على رسول الله و صاحب مواقع و تحفه نيز اين حديث را باطل گفته اند از انجمله حديث نزول  
 آيه انا وليكم التبره و جناب امير المؤمنين عليه السلام كه بسياري از محدثين اعلام و مفسرين فخام المهندست

استقصاء الاثر في حقه تعالى

رواست کرده اند منهم ابن ابی حاتم و ابن جریر و ابن مردويه و الخطیب و عبد بن حمید و ابن  
 عساکر و الطبرانی و ابو نعیم و عبد الرزاق و النسائی و ابن المغازلی و ابن الجوزی و ابو اشیع و الشعلبی  
 و الواحیدی و محب الدین الطبری و السیوطی و علی المتقی و غیرهم حالانکه ابن تیمیہ در جواب  
 منہاج الکرام حکم بوضع و کذب ان نموده و بخرافات عدیده بطلان نزول این آیه در حق جناب  
 امیر المؤمنین علیه السلام ثابت کرده و شاه صاحب ہم تحفه در رد و توہین روایت نزول این آیه  
 بحق سرور اہل ہدایت خود را معذورند ایشہ عجائب خرافات نکاشته اند و از انجمله است  
 حدیث طبر کہ از احادیث شہیرہ است و بسیاری از علمای کبار و محدثین عالی تبار بزرگان کتب خود را  
 شریف و زینت داده اند مانند ابو نعیم در حلیۃ الاولیاء و بلاذری در تاریخ و سمعانی در فضائل ابن ابی نعیم  
 و صحیح خود و ابو یعلی در مسند و احمد بن حنبل در فضائل الصحابہ و فطری در فضائل ابن اثیر در جامع  
 الاصول و زرین در تجرید الصحاح و نسائی در فضائل ابن عساکر و ابن الخوارزمی در تاریخ خود و ابو نعیم  
 در مصابیح و شاه ولی اللہ در ازالۃ الخفا و ابن حجر در منہج مکبہ و محب طبری در ذخایر العقبی و سبیل  
 و جمع الجوامع و علامہ تہذیبی در کنز العمال و ابن المغازلی انرا با سائید متکثرہ در کتاب المناقب و تواتر  
 کرده و ابن عقدہ ہم کتبے در طرق ان بسلسلۃ تالیف کشیدہ و ابن مردويه نیز کتابی جدا گانہ  
 نموده ابن تیمیہ در جواب منہاج الکرامۃ جواب چند از ان داده کہ مال بہہ ان جزو این حدیث صحیح نیست  
 و از انجمله است حدیث امام مدینۃ العلم علی بابہ کہ بسیاری از اعلام محدثین انرا روایت کرده اند و  
 بصحت آن جمعی و حسن آن جمعی تصریح فرمودہ اند کما بینای فی عبقات الانوار صاحب تحفہ فی رد این  
 خبر نیز مطونست قال یحیی بن معین لا اصل له و قال الخزاز لا یسئل و جہ صیغہ قال الترمذی  
 انہ منکر غریب و ذکر ابن الجوزی فی الموضوعات و قال الشیخ تہذیب الدین و فقی العید  
 هذا الحدیث لم یشیق و قال الشیخ محی الدین التقدوس و الحفاظ شمس الدین و الشیخ شمس الدین  
 الجوزی انہ موضوع و ابن تیمیہ در منہج سراید و حدیث امام مدینۃ العلم و علیہا ما اضعف و ابدی  
 و لهذا انما عجل الموضوعات و ان رواۃ الترمذی انرا انجمله است حدیث موافقات کہ در  
 مسند احمد بن حنبل و کتاب المناقب ابی الحسن مغازلی و صحیح ترمذی و جمع بین الصحاح است  
 عبد بن زید کہ کتب متعددہ و اسفار معتبرہ و اخفصات مذکور شدہ ابن تیمیہ در منہج بگردانید

۴۰  
 استقصاء الاخبار منہج

هذا الحديث موضوع عند اهل الحديث كبرتاب احد من اهل المحدثين بالبحث  
 وواضعه جاهل الثالث احاديث المواضع كلها موضوعي ازا اجماع است حديث  
 من اراد ان ينظر الى آوهم في علمه الى نوح في تقواه والى ابراهيم في علمه والى موسى في بطشه والى  
 عيسى في عبادته فليست الى علي بن ابي طالب كنه باخلاف الفاظ اجله علام البسنت ومحدثين عظام  
 ايشان مانند پتقی و حاکم و دیلمی و ابن شاپور و محمد بن الرزاق و ابن ابی عمیر و حافظ عمر بن محمد بن خضر و  
 بهاء البوخی و حاکمی و نظری و ابن المغازلی و محمد بن طبری و سید علی محمدانی و میرزا محمد بن محمد  
 بخش در کتب خود با آنرا روایت کرده اند که اینها فی البعثات جناب شاه صاحب از راه  
 کمال صدق و دیانت و نهایت اطلاع و تفحص و تجسس که داشتند میفرمایند باجماع ائمه اربعین خود از آن  
 قسم نیست که در هیچ کتابی از کتب البسنت موجود باشد ولو بطریق ضعیف و این تهمیه در رد منهایج  
 الکرامه و باره این حدیث میگوید هذا الحديث كذب موضوع على سبيل الله عند اهل الحق  
 و این حدیث را در کتاب البسنت و در کتاب البسنت و در کتاب البسنت و در کتاب البسنت و در کتاب البسنت  
 بطریق متعدد و واسانید مستحبه و اسانید معتبره حضرت البسنت صحیح و ثابت گشته و نسائی در کتاب  
 خصائص احمد بن حنبل در مسند خود و طبرانی در کبیر و اوسط و بزر در مسند خود و ترمذی در معجم خود و جمال  
 الدین سیوطی در جمیع المراجع و طحاوی متقی در کنز العمال شاه ولی التبت و راز الله الخفا و سید نور الدین سمیعی  
 در تاریخ مدینه و غیر ایشان آنرا روایت کرده اند این تهمیه در رد منهایج الکرامه این حدیث را در موضوع  
 میپنداریم و حق اقله است که بگویند بکلامه الله تعالی فان هذا مما وضعت الشيعة على طريق المقابلة  
 و از اجماع است حدیث رشمس که ابن مردویه و طبرانی و ابن ابی شیبہ و طحاوی و قاضی عیاض  
 و دیگران آنرا روایت کرده اند این تهمیه در منهایج میگوید الحققة من اهل المحدثين بالبحث  
 ان هذا الحديث كذب موضوع ازا اجماع است حدیث رشمس که ابن مردویه و طبرانی و ابن ابی شیبہ و طحاوی و قاضی عیاض  
 در مودة القرني و مودة الفردوس و سید محمد کسیر در از در تفسیر و رتبه و قاسم بن الحسن بن محمد  
 الخوارزمی در فخر السقط و محمد بن طبری در ریاض النضر و ابن المغازلی در کتاب المناقب  
 و دیلمی در کتاب الفردوس و ابو المنظر یسعی سبط ابن الجوزی در کتاب تذکره خواص الامم  
 فی معرفه الامم و غیر ایشان روایت کرده اند صاحب تحفه میفرماید و این حدیث باجماع البسنت

تحقیق این حدیث باجماع طبرانی  
 ۴۰۴

موضوع است قوله كذب و مطالع جلد اول از بحار است الخ اقول ادعای تكذيب عبارت بحار  
 این هر دو احتمال را که جناب مخاطب از عبارت حسام برگزیده از عجایب فادات بلکه غرائب نفوس  
 است چه بر ظاهر است که عبارت بحار با ابطال احتمال اول که اخراج این روایت از اصول رابعه است  
 ندارد و مگر آنکه قصد ابطال ضمیمه آن که قول او است لیکن چه ضروری که برگزینش هم پاینده آن باشد که در کتاب  
 و آن هم غیر ممکن است زیرا که بنا برین احتمال مراد از لفظ صحاح در عبارت حسام اصول رابعه خواهد بود و این  
 صحیح خواهد بود و در اینکه اصول رابعه صحاح اند پس حاصل عبارت برین احتمال باین معنی خواهد شد که کتاب  
 عیون از صحاح نیست ابطال این احتمال عبارت مولانا مجلس آنوقت ثابت شود که از عبارت جناب مجلس بحث است  
 عیون مستفاد و حال آنکه بحث آن کتاب هرگز از این عبارت مستفاد نشود و کذب احتمال دوم باین  
 عبارت منی بر آنست که اعتبار و اعتماد کتابی و دلالت دارد بر آنکه جمیع احادیث آن و تسامیل  
 احتجاج و استدلال است و مترادف از قبول احتجاج و استدلال بر روایتی از روایات کتابی و دلالت  
 بر عدم اعتبار و اعتماد آن کتاب میکند و علی هذا صحیحین بنیه هم غیر متحد و غیر معتبر خواهند بود و که خود  
 جناب مخاطب دیگر پیشوایان او از قبول احتجاج بعضی روایات آن سر تافته قلند احمد که غیر  
 معتبر و نامعتبر بود صحیحین با عترت او ثابت شد قوله در اعتبار و شهرت با مندر اصول رابعه  
 میباشد چیست قال الخ اقول عبارت مولانا مجلس را که مخاطب بنهایت تقصیر کمال تجسس  
 بر آورده نص در آن نیست که اعتبار کتاب عیون مثل اعتبار کتب اربعه است زیرا که محتمل که مراد  
 جنابش از شهرت درین عبارت شهرت انتساب این کتب بسوی مصنفین آنها باشد و مخاطب  
 عبارت را از صدر آن مقطوع ساخته و تمام العبارة هکذا اعلی ان اکثر الکتاب التي اعتد بها  
 علیها فی النقل مشهوره معلومه الا انتساب الی مؤلفیها لکتاب الصدوق و جهلانده  
 فانما سوی الهدایة وصفات الشیعة و فضائل الشیعة و مصادقه خزانة فضائل  
 الاشهر و لا تحقیق فی الاشتهار عن الکتاب الا بقوله لقی علیها المداد فیهذا کلام عصاره  
 هم داخله فی احادیثنا و نقل منها من تأخر عن الصدوق من الافاضل الاخیر و کتاب  
 الهدایة ایضا مشهور و ذکر اینها در المثنیة انتهى و حیرت آنست که مخاطب با وصف این  
 همه تطویل و اسباب در ذکر اسمای کتب الحقی القدر را بجا کرده که در کتاب فضائل الشیعه

در کتاب  
 فضائل الشیعه



وفضایل الاشهر بالفضائل الشیبه واشهر تعبیر کرده از لفظ رسول در سال جناب مصنف عزرا

کرده معری ساخته قال الفاضل المتوکل النبیل هداه الله بقسائه الى

مسو آء السبیل و اگر مزایع وثاقت وعدالت رواه است مثلاً پس دلالت دارد بر آنکه

چون در کتاب نصیحه المؤمنین و نصیحه الشیاطین روایت مذکور بدون ذکر سند مسطور است

گمان بر میسر ساینده و کتاب عیون العیون بصیرت و جلاء العیون و عین الیقین بلا ریب ندیده

زیر آنکه در سند حدیث نام چار محدث واقع شده نخستین عبد الواحد دوم علی سوم محمدان چهارم

عبد السلام اکنون مجمل از حال ایشان بحکم کتب رجال امامیه خبر دار باید بود و جلالت معتبر بودن

راوی اول خود ظاهر است که فرد کامل امامیه علی الاطلاق بر افادات او مجمع و تلیف احادیث

این کتاب که پاره حالش در یافتی اعتماد کلی داشته و در کتب این فن علامه امامیه برین امر که

فلائی از شیوخ صدوق است افتخار میکنند مع ذلک بشهادت شهید ثانی که نزد مخالفین انه

احیاء الاموات است و قول او مثل قول میت نیست خبر راوی مذکور به بلا شبهه صحیح است و بنا

این حکم بر گواهی او موقوف نیست بلکه دیگران نیز بر ثقه بودنش تصریح میکنند و بیاد غیر نمی آید

که کسی خبر او را از پاییه اعتبار ساقط کرده باشد چنانچه بر ناظر افادات مجلسه در اسما و رجال مخفی نیست

اما بقیه رواه پس کتاب خلاصه و تلخیص و نجاشی و غیر آن موجود است هرگز احتمال حالش علی الحداد

و ابل است سید الانبیاء که اصحاب ائمه و مشایخ محدثین را به چشم حقارت دیده بر نمی تابید بل انقیده

است که بعضی از اهل تقیه در باره راوی اخیر گفتگو دارند یعنی آنست که عبد السلام اهل شیعه

و پاره دار السلام نمی رود و لیکن بر ناظر جلالت او و روضه پوشیده نیست که مجلسه در باره خلوص شیعه

او در لباس تنن بکار خویش مشغول بود بلکه عیاناً و جهره و بعضی از اوقات معجزه تعبیر از سر

و طیلان توریه را از دوش بر می داشت بقاعلیا کوشید و سعی وافر بتقدیم رسانیده

اقول مستعیناً بلطف الرب الجلیل

آنگاه شنیدی که غرض جناب آیه التذنی العالمین منع صحت بمعنی قطعیت صدور است پس آنچه

تشنیعات شیعیه او را حج بخود او است که مطلب صحیح تفهیمه معنای باطل از پیش خود تراشیده

تشنیعاتی علیه بر آن می نگارد بالفرض اگر غرض جناب آیه التذنی العالمین منع صحت مصطلحه

اصول  
الاشهر  
مجموعه  
۱۴

اینجا بیست و هشتم می بود و چندان محال است بعد از آنکه در سند حدیث مذکور را وی  
 که بعد از او حدیث است اگر چه شبیه ثانی علیه الرحمه خبر او را صحیح می دانند لکن اگر علمای رجال در  
 تصحیح این کلام و بحث دارند و بحکم عدم تفصیل در باب رجال بر تو شیفتش خبر او را در مرتبه حسن  
 می گیرند چنانچه در رجال روخته انقیاس مذکور است لما کان من مشایخ اهل الصدوق <sup>و معتدل</sup>  
 علیه السلام الحسن و بعضی اصحاب کاشمیر الثانی جعل خبره صحیحا و در متنی القال  
 بر جمعه او میفرماید که لا الفاضل عبد الله را فی خاتمة قسم الثقات و قد عاهدنا له ان یصح  
 فی تحقیق بل یستفاد من قرآن آخر و قال هذا الرجل لم یذکر فی کتب الرجال پس ازین دان واضح شد  
 که منع صحت این حدیث بمعنی مصطلح هم محال است و باین نیست قوله قول او مثل قول بیست و نهم  
 اقول بحیرتم که حضرت مخاطب فرق در قول شنیده و غیر شنیده از یکپایه کرده و کدام دلیل  
 بر یعنی بخاطر او بطور کرده در مباحث علیه چنین و ما وی با اصل بعضی مشتبهات نفسانی ایراد  
 نمودن و باز بمقابله اعلا کرام کردن بکفر اختن کار مخی طلب نبیل است و بس  
 قوله اما بقیه رواه پس کتاب خلاصه و تلخیص و نجاشی و غیر آن موجود است هرگز احتمال تمام  
 اقول بر صاحبان توفیق که طومار ضمیرشان بطغرای ایمان معنون و صحیفه شرفیه بمجمل دل  
 شان برقم صحت اعتقاد عزیزین گشته مخفی و محتجب ننماید که مخاطب طبع العذار که تنبیغات شنیعه  
 حق جناب آیه الله فی العالمین بر زبان آورده بنا بر افادات اکابر اهل سنت هم مرکب از شنیع  
 و بزم طبع شده استحق بهام طعن علام و مواخذه و عقاب یوم القیام گردیده و بنا بر احادیث  
 و تصریحات ایشان فویش از ما جائز بلکه فسق و کفر بواجب بل آورده زیر آینه و اهل سنت  
 زمین تحلیل و اسات ادب سادات کونزد سنیه فاسد العقیده باشند جائز نیست و اید او  
 است و شتم ایشان اصلا مستی از جواز ندارد بلکه ضلال و کفر قبیح است نه یعنی که شاه علیه السلام  
 در کفله الحق را بنیست بدو انقیاس بعضی اولاد و ائمه علیهم السلام که انکار امامت بعضی از ائمه علیهم السلام با  
 محبوب ساخته متخلف از صفینه اهل بیت و مخالف ایشان گفته اند و ضلال ایشان ثابت کرده اند  
 و این اولاد و از اهل بیت قرار داده اند پس باین جناب آیه الله فی العالمین نیز میباید برزیم  
 سنیه از اهل بیت باشند و گویند ایشان را با الله و با الله خالشان فاسد العقیده باشد لکن

استقصاء الاحادیث و کتبها فی

قرآن و ادب ایشان هم درم خایش ز اندر بزم این کسان بود که انکار امامت اجنبی علیه السلام  
 پس هرگاه ایستند تعظیم و تکریم این اولاد با و صفت اعتقاد باینکه ایشان منکر امامت گردیده  
 واجب و لازم و مستحکم دانند بلا شبهه تعظیم و تجلیل جناب آیه الله فی العالمین که نهایت جرم  
 آنجناب هم انکار امامت است سبب است نیز از ضروریات و مستحکات باشد و جناب فاضل شامی  
 که لگام در زبان ندارد و سبب محاسب و شتم در حق آنجناب بر زبان می رانند بلا شبهه بالکمال  
 فاسد و مخلف است از سبب ابدیت و تارک و واجب و فاعل حرام و مرکب نفس صریح باشد عطا  
 برین فاعل شد که جناب فاضل طوق عقیدتش در گردن انداخته و او ای تعظیمش را شسته بجا آیه الله  
 فی العالمین را بنهایت مدح و ثنا و غایت اجمال و تنالش و تعظیم یاد نموده و تقریر کرده که تعظیم  
 و تکریم و احترام و تجلیل بخوانی بجناب یعنی السید السند العالم المصنف الهام سند الفاضل و  
 العلماء آدم الله تعالی علیه السلام و الا یام بر کافران سلام ضروری و مستحکم و واجب لازم است  
 چنانچه در رساله شصت و نهم اولاد اعدام آنجناب را باین محامد ستوده و فاضل فیج المقام سلاله السلام  
 مالی الکعب فی القنون التعلیمیة و التعلیمیة راسخ القدم فی العلوم الفرعیة و الاصلیة سید محمد  
 سید محمد خالص الموال الاکمل و النخیر المبیح مجتهد الشیخ طالع المقامات الرفیعة صاحب الفخر  
 مولانا دلداری علی و بعد ازین در مقام وجه ترک جواب تشیفات رساله بارقه ضعیفه گفته اول  
 آنکه صاحب رساله در سلسله سادات کرام منتظم و مراعات احترام شان بر کافران اسلام  
 مستحکم الخ پس زین کلام لایق و نظام فاضل رشید کمال و موضح ظاهر است که جناب فاضل  
 بجا بر سبب و مناقب رفیعه موصوف و بعد فاضل جلیه و در ایچ علیه عرض است و جناب آیه الله  
 فی العالمین مع لای اکمل و تخریر میجمل طالع مقامات رفیعه و صاحب فخر علی است و اساتید  
 و تشیخ و متبعین و توفیق شان شان ناجاز و حرام و نفس صریح است که مراعات احترام و تعظیم  
 ایشان بر کافران اسلام مستحکم است پس سخت تخریب است که بجه وجه فاضل تخریر است  
 غیر بنابر رشید المتکلیف و پس پس انداخته و بنده و لا و خطای مرهم کافهم که لایق است  
 بلکه حق گوش نهادن زبان خرافت تو امان خود را بتجیین و تنقیص مفرط و مستقیم و شتم  
 علمی و تشیخ شنیع در حق جناب آیه الله فی العالمین کشاده بارها اگر نیکو بفرماید که فاضل

استقصا و الا فی حرم حاکم تالیف

رشید مرادات احترام سادات کرام بر اهل اسلام متعمم گفته و حضرت مخاطب خارج از اهل اسلام  
 است پس البته درین مورد هر چه در حق جناب آیه المذنی العالمین دیگر علمای کابر سادات منظرین  
 بر زبان آورد همه اش ادرامی نمید و اگر جناب مخاطب راه تخر و سر اسبکی کلام قاضی رشید را  
 محمول بر اشتباه قلب و دراهنه و مساهله در امر دین و فریب دادن عوام شیعه نماید که  
 کلامش در باب تعظیم و تجلیل شیخ فخر و فرض و استدلال احترام سادات کرام بر اهل اسلام نیست  
 احتیاج ندارد و پس اول این نهایت اسادت ادب و تعظیم شان رشید خواهد بود که باوصفیه حقوق  
 عظیم او بر مخاطب و سایر اهل نخله و ثبات است و او را باین سبب و یا حتی منسوب می سازد که بعضی  
 باطل فریب عوام و گویانیدن این کلام که قاضی رشید با خلاق مرضیه موصوف است که از تشنیع بر  
 کرام دست کشیده و گویانیدن این کلام که قاضی رشید با خلاق مرضیه موصوف است که از تشنیع بر  
 اولاد الماجد فی نفاق الشیعیین خلاف این رشادت ظاهر باشد که بقول خود امر واجب که بر کافه  
 اسلام لازم است ترک داده کسی را که العیاذ بالله بر مذہب او خارج از دائر ایمان است  
 واجب تعظیم و الاحرام و انستہ تجلیل و تعظیم و بغایت تصوی بتقدیم رسانیده و بل بلامحضر  
 و از کتاب الامر تشنیع و تأیید اعراف بر شاد رشید و تسلیم فضل و جلالتش احتیاج و استناد بکلام  
 جابجا توجیه قبول این عذر از اهل حق داشتن بغایت غریب است معذرت حقیر بدلائل با بهره با نبات  
 میرسانم که این کلام رشید ناشی از تخذیل و مسامحه و مساهله نیست بلکه منی بر دلیل و حجت و برهان  
 و ماخوذ از احادیث خیر الانام و اقوال علمای کرام است منادی در فیض القدر میرزا یا خلیف  
 بضم المصنفه و اللام ای کونوا خلفای فی اهلیتی و فاطمة و ابیها و ذریتها فاحفظوا  
 حقهم و احسنوا الخلافه علیهم با عظامهم و احترمهم و نصمهم و احسان الیهم و تقیرهم  
 و التجا و من منسبتهم قل لا اسئلكم علیه اجمالا المودة فی القربی قال المجد اللغوی  
 و ما احتج به من سر من عوامم بالابتلاع و تراثک الا بتباع لا یجمع فانه اثبت هذا فی  
 معین لم یخرج عن حکم الذمیه فالقبیه علیه لا ذاته و قد منع بعض الاعمال علی الصدقات  
 بعض الاشراف لکنه سرفضا فراسه تلك الیلة ان القیامة قد قامت و منعت فاطمة من  
 علی الصراط فشاها لایبها فقالت منع ولدی نرذقه فاعل یانه لیسب الشیعیان فانتقم

استقصا الامام حیدر

فاطمة اليها وقالت اولاخذان ولدي قال لا فابنته مذعورا في حكاية طولية ولما جئ  
 الامام احمد بن حنبل من الخليفة العباسي ما جرى ندم وقال اجعلني في حل فقال ما  
 خرجت من منزلي حتى جعلتك في حل عظاما لرسول الله لقرابتك منه وحول المعنى  
 عن بعض العلماء انه كان بغض من بعض اشراف المدينة لتظاهرهم بالبدع فرأى المصطفى  
 في النوم فمأبته فقال يا رسول الله حاشا لله ما اكرههم وانما كرهت تصبهم على  
 اهل السنة فقال مسألة فقهية اليس الولد العاق يلحق بالنسب قال نعم بل اذا ولد  
 حاق وشيخ عبد القادر عيودوس در كتاب عقد اللال في فضائل الال گفته وحكى الشيخ المقرئ  
 عن يعقوب المغربي انه كان بالمدينة النبوية في رجب سنة سبع عشرة وثمالة فقال  
 له الشيخ العابد محمد الفاسي وهما بارضة المكرمة اني كنت بغض اشراف المدينة النبوية  
 بنه حين تظاهرهم بالرفض فرأيت وانانا ثم نجى القبر الشريف رسول الله وهو  
 يقول يا فلان باسمي مالي اراك تبغض اولادي فقلت حاشا لله ما اكرههم وانما  
 كرهت ما رايت من تصبهم على اهل السنة فقال لي مسألة فقهية اليس الولد العاق  
 يلحق بالنسب فقلت بلى يا رسول الله فقال هذا ولد حاق فلما انتبهت صرت لا  
 القى من بينه حسين احدا الا بالفت في الكر مر ويز در كتاب مذکور گفته قال الشيخ المقرئ  
 وعندك عدة حكايات صحيحة مثل هذا في حق بنه حسن وبني حسين فايالك والواقعة  
 فيهم وان كان على اي حاله لان الولد ولد على كل حال صلحا وفجرا وايضا في ذلك الكتاب  
 وراي الشيخ المحقق العارف المدقق ابو العباس المديني المغربي فاطمة الزهراء رضي الله عنهم  
 كشفا وهي تقول له في اشراف يبغضون الشيعة انك معك وان كان احدي  
 انتهى پس از اين با كفتي الصبح روشن و ستيز است كه تو بين و تحمين و تنقيص سادات مكره را قضا  
 و بقدع و تارك مذهب منيفه باشند باز نيت بلكه ارام محض است كه ایشان داخل ببيت اند كه جناب  
 رسالت پناه صلى الله عليه و آله و سلم مودت ایشان را اجر رسالت خود گردانیده و در احاديث  
 كشيده و روايات شيره احقر بقليل و تحمیل و رعایت حقوق و دلا و محبت ایشان بيان  
 ساخته و نیز بغض و مذمت ایشان با وصف جرات نشان بپوش و سخن شنيين موعظ مبارك

المقرئ في حق الحسين  
 بن علي بن عبد القادر  
 بن محمد بن عبد القادر  
 المقرئ في سنة تسع  
 و مائة و سبعمائة و اثنى عشر  
 بالقرن و مائة و اثنى عشر  
 في حق حسن الخافرة  
 سبعمائة

استقصاء و تمام جلد نهم  
 ٦٠٨

عقاب جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم و افاض و ناخوشی حضرت فاطمه علیها السلام و  
 باعث حرمان از جوار بر صراط است و شجره در سادات و انقضای سبب و لغو و مواخذه و نیکند و  
 این معنی اصلا از شرف و فضیلت و جلالت و عظمت و مقبولیت و محبوبیت شان عند الله و رسول  
 فاطمه علیها السلام می گاید و از شرف نسبت بجناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت فاطمه  
 علیها السلام و بودن شان از اولاد و ذریت ایشان بر نمی آید و حالانندی از فضل و قیام و قیام  
 تنقیض اولاد رسول نیز باید شنید ملک العلماء در مناقب السادات می گوید که اگر کسی جمیع اساس  
 شراعی بن معمول دارد و با هانت علوی را علویک گوید کافر گردد و نیز اگر کسی محبوب رسول علیه السلام  
 دشمنی رو کافر گردد و بگوید که اگر گوید مصطفی که در او دست داشته است من دست نمیدارم  
 کافر شود و برین معنی است التکبر ملعون یعنی تکبر با مصطفی و با کسانی که تکبر بوسه باز گردد و بدانکه تکبر  
 و امانت و جفا و حقارت و ولد بواله عقلا و دنیا و حشا و شر و ثنابت است و بر هر آدمی را و بیشتر از  
 عیان و اظهر البیان است بلکه امانت غلام که نسل متودان را اصل جو و باشد سرایت بصحاب  
 است و این معنی از حیثان کافیه خوان تحقیق کرده باشی که در ترکیب زید اضرمت غلام امانت  
 تقدیر کرده اند چه گمان است ترا که امانت کفش عالم را که از پوست گا و خواست بماس حله  
 بود لایحیا فرزند که بر اصل و بر کاله صلی علی است امانت و عناد و مصطفی سرایت نکند حاش  
 الله لا یظنه احد لهذا در تذکره الاولیاء میگوید هر کرا بحمد ایمان است و اولاد ایمان ندارند  
 بحمد ایمان ندارند یعنی تا از استکبار و عناد و اولادش باز نیامده باشد و نمی بینی که دشمن اولاد  
 دشمن شاه و محب اولادش محب شاه است و از بهر این در زاهدی و عیانی میگوید مودت اولاد  
 رسول شرط ایمانست و نیز بعد از حدیث جبرک فی الشیعی و یکم دیهم می گوید نتیج این مقام آنست که  
 که مودت اولاد مصطفی خاصه از محبت فرزندی مصطفی است قطع نظر از عبادات و غیره  
 زیرا چه در آیه مطلق قرین مذکور است و فرزندی با تعلق و صلاح و موقوف نیست الی ان قال  
 مودت اولاد رسول بفرمان خدا و ندر همان منزل در قرآن بلامت مسایه بر جمیع مومنان از اوصو  
 طاعات است اگر از جور و جفا و عصیان و خطا ایشان عایت از ایشان باز گری باطنی می که نماز  
 میگردارد و باروزه داشته بود کسی ویرانتر گفت و از خشم نماز در ده شکست پس بختی

استصحاب اولاد محب شاه

دیگری بنابر آنکه دشمنی بر خود است نه خشم بروی و حب ایشان خاصه از حب عطفی است  
 علی الله علیه وسلم و نیز در آن مذکور است شیخ احمد بخاری گوید هر که ابا و لا در رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 عنایت و عیلت است اگر چه گناه عالمیان دارد و اگر محبت طبعی نباشد با اختیار بدست آورد و اگر کسی  
 و کوشش در نیاید تحقیق دانند که دیر از رحمت رانده اند اگر چه از بساخ نار و آتش پیشانی خود بزر  
 مالد و علم اولین و آخرین خوانند سودمند نیاید و بران اعتماد و نشاید از آنکه بسیار علماء پارسانند و ثواب  
 علامت ثبوت ایمان آنست که اولاد رسول را دوست دارد و طیفه دوستی آنست که از دیدن ایشان  
 خوش شود و نیز در آن مذکور است و در ایضا علیه ایاد رسول است و در نیاید با عادیث کثیر  
 بسبب اقتضای مذکور شد پس اینها حسینان ایضا مصطفی و علی و فاطمه است و ایضا ایشان  
 و احادیث همه موجب کفر و لعنت است فیهذا التقی اهل السنة و الجماعة علی الکفر و اللعن  
 قاتل الحسین و آله کذا فی السنة و التشییح المنح و امثالین عبارات درین ساله و در بابیه است  
 بسیار است بنابر اختصار برین قدر اقتضای رفت و ازین همه عبارات و اشارات و تصریحات و تلویحات  
 ظاهر و باهر است که توهمین و تفتیس اولاد رسول بلاشبکه و بیدینی و ضلال و هلاک خسروان زبان  
 بر و جهان است پس جناب مخاطب که در توهمین و تفتیس و ایضای آیه الله فی العالمین که بسیار و جالبش  
 و جوب احترام و در امجدش فلیک بنفسه فاضل رشید اعتراف کرده و در تعظیم و تکریم جنابش عنایت  
 قصوی کوشیده بلا شبهه کافر و فاسد و هلاک و فاجر باشد با عتران علماء و تنصیحات ثقات و در کتب  
 احادیث مر و به بطریق او و اگر کسی شبه کند که این فضائل و مناقب و تحذیر و وعید برست و ایضا  
 سادات که در کلام ملک العلماء مذکور است مخصوص بسینه است و سادات شیعه در آن داخل نیستند پس  
 علاوه بر آنکه سابقا و الستی که مراعات و تعظیم سادات و رافض هم واجب است و ایضای ایشان  
 موجب غضب و عتاب جناب رسالتا صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت فاطمه علیها السلام است  
 خدا و این توهم از مطالعته همان کتاب هم واضح میشود و زیرا که مصنف او تصریح کرده که بشارت اولاد حضرت  
 رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و آل آن جناب بدخول جنت محمول بر عیوم است و تعقیب یقید ایمان  
 و مثل آن فاسد و مردود است چنانچه ذکر حدیث قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یا علی  
 من یدخل فی الجنة انا و انت و المحسن الحسین و از واجبه اعلی یاننا و شما بلند و

ذریه یا تناسل از واجبات گفته سوال اگر کسی گوید تاویل بخیر نیست که هر که از اولاد  
 صلی الله علیه وسلم با ایمان آید خلف زو جات و در بهشت رود و جواب مقتدر تاویل خیر است  
 لازم از قهر من القاهر و اگر چه مجتهد این تاویل کند روان باشد زیرا که اگر این قول را واداریم در قول رسول  
 باشد بشارت بر خیزد زیرا که در بشارت احتمال مبر است و ازین تاویل بی بدان با کفری است  
 جا و بالا ایمان و هذا باطل و حکم آنست که در حالت نزع ایمان از ایشان ائمه بشود و کذا حاصل التمسید  
 عبارت دستور الحقایق لایحی زوال ایمان من الانبیاء و مژده بشیر و اولاد رسولنا و از واجبات و این بر زود  
 و امثالهم بالشهادة عن رسولنا و اذا صدر عنهم البشارة فنقول ان قول النبی صلی الله علیه وسلم حدیثی  
 و هو یكون كما قال الخ ازین عبارت سرا بشارت و افضحت که جمیع اولاد جناب رسالت علی الله علیه  
 وسلم خلف ازواج داخل بهشت خواهند شد و ایمان از ایشان زوال پذیرد و بشارت است جناب رسالت  
 صلی الله علیه و آله و سلم عام است در حق جمیع اولاد آنحضرت مستحیض آن بقیدی غیر جائز است پس  
 بالبداهة جمیع فضائل اولاد آنحضرت محمول بر عموم باشد و منع از سبب و ایندانش و تعیین نیز عام  
 باشد لعدم المنافع و الفارق و تحقق الموجب پس بحمد الله ثابت شد که جناب یتیم الله فی العالمین بلکه  
 سایر سادات اهل حق از بشرین بدخول جنت اند و مومن اند پس فاضل مخاطب به که نهایت جمیع  
 و تنقیص آنجناب و دیگر سادات کرام می نماید محض معاندت خدا و رسول و ایندانش و حق قبول  
 علی ابیهما و علیها و آلهایسا زبانی دایم که باین همه فضائل و قبائح اعمال بیوم القیام بکلام رسول و اقا  
 جناب خیر الانام صلی الله علیه و آله و سلم خواهد کرد که اولاد اجداد آنحضرت را باینگونه مرتبند و تعیین  
 تنقیص یا کرده و هرگاه حضرت فاطمه علیها السلام او را مانع از جواز برادر خواهد گشت که ام جلد پیش خواهد کرد  
 چه هرگاه آنحضرت بر محض مردم ساختن بعض اولاد و جنابش از بعض علایا غریبه غفناک شد که دریافتی  
 برای این قبائح افعال مخاطب که خواهد دید و ایلام آنجناب کوشیده و چه قسم مبالغه در تنگی سبب  
 دشمن اولاد که ازش نموده چه معامله با او پیش خواهد آمد و مخاطب چه جواب خواهد راست غایتانی الباب  
 اگر مقتضای لفرقی نیست بکل جنبش جلدین چنین و پیش خواهد کرد و آن خود غیر مسموع خواهد بود  
 که جناب شیخین مدته است که استعفا از مواخذ بر سبب خود داده اند و نیز معنی نماند که علی  
 در اثبات عدم زوال ایمان از کل اولاد جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و نه مردن

استحقاق اولاد جناب رسالت  
 ۱۱



وچونکه ایشان بر امر بر ارتکاب گیره بانی منعقد گردانیده گفته که ایمان ایشان مثل یان  
 مبشره است چنانچه گفته یازدهم در بیان آنکه هیچ یک از اولاد رسول صلی الله علیه و آله و سلم با هر کس  
 نمی رود ایمان سادات چون ایمان عشره مبشره است قوله تعالی اثمایرید الله لیذهب عنکم  
 اهل البیت و یطهرکم تطهیرا کما اقاله الحصر و اثبات ما بعد از و نفی ما سوا که و بر این  
 کلام داد و مراد که کائنات کمال الله است مستجمع جمیع الصفات که بعضی در حکمت  
 و حکمت کائنات که افعال الباری غیر معلله بذهب من کلامها و هی الباقی و ضد الله  
 و هی بیکر که محل لعدا من البعد و التجار حکم الخطاب اذا کان فی حق المؤمن و هم کمال  
 اللطف و فی حق الکافر کمال القهر و تجسس عذاب پلیدی و گندگی و کل شیء لیستقذرها  
 فهو رجس اهل البیت ای علی و فاطمة و بنا عهما و تخصیص الذکر فی القرآن لیقضی التعظیم  
 قوله تعالی اربعة حرم یطهرکم تطهیرا تاکید از اول است زیرا که چون جس نبود پاک شود و ازین  
 معلوم شد که پاک مردم از ایمان است که از فی الزا بر یس لبشهادت نص محقق گشت که اولاد رسول  
 ایمان چون عشره مبشره دارند و لهذا صدقه در حق ایشان حرام باشد ازین عبارت صاف ظاهر است که  
 جمیع اولاد و حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مطهر و پاک و پاکیزه و صادق و امور بالا تابع  
 و از امر بر کجاست برمی اند و ایمان ایشان مثل یان عشره مبشره قطعی و غیر ممکن از و ال بی کلمات سابقه  
 ملک العلماء در باره دم و نکویش اینای اولاد حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز عام باشد و غیر  
 مخصوص با عیان خاصه و لهذا کجاست که از زبان ثقات اهل سنت ثابت شد که جناب آیه الله فی العالمین  
 و دیگر اعلام دین که از سادات بودند موصوف بحمد و جلال فضائل بودند و ایمان ایشان قطعی و غیر ممکن  
 از و ال و تحمیل و تحقیق ایشان مایه خزی و وبال و مواخذه و عقاب رب متعال است و  
 مخاطب که تشمیر ذیل در سب و شتم آنجناب و دیگر سادات کرام از علماء اعلام دین خرافات  
 و دیگر مضنفات مثل عین ابیه و ابیه و امثال آن نموده از اسلام و ایمان بدر رفته و کتاب عناد  
 با حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ایزای روح اقدس آنجناب و جناب میرالمومنین علیه السلام  
 و حضرت فاطمه علیها السلام که با عزت ملک العلماء موجب کفر و لعنت است گردیده و انبیت  
 اصحاب ائمه و متشیخ محدثین بجناب آیه الله فی العالمین پس کذب واضح و بهتان

ظاهر است چه جناب ممدوح هرگز قدح و جرح در این روایت نفرموده و اری منع قطعیت صدور  
 این حدیث بنا بر آنچه حقیر تقریر کردیم کرده با فرض اگر منع صحت مصطلح هم میفرمود باز هم قدح  
 و جرح روایت لازم نمی آمد بلکه غایتش آنست که چون نص بر ثقت عبد الوالد بنا بر حال کرده  
 گوا عتماد و جلالتش از قرآن واضح شود حدیثش حسن خواهد بود و صحیح و این معنی مستلزم طعن نیست  
 تعلیم که از رجال روخته المتقین در ده مطابق اصل نیست که خیانت صحره در آن بکار برده  
 زیرا که اصل عبارت آن اینست و الظاهر انه كان ثقة عند الخاصة والعامة وكان شديدا  
 مستورا بل لم يكن مستورا وكان له من المعجزات الرضا والجود عليهم السلام عند العامة ايضا  
 انتهی از این عبارت مشغول بودن عبد السلام بکار خویش در لباس تنسوع تقیه و بعضی اوقات  
 چنانچه مخاطب او عا کرده هرگز واضح نمیشود بلکه از قول آنجناب بل لم يكن مستورا صریح پیدا است  
 مستور بودن تشبیح او نیز نزد جناب مولانا مجلسی ممنوع است و عجیب آنست که مخاطب بقول خود  
 بکار خویش مشغول بوده استعاره یقین آن کار فرموده حال آنکه در کلام مولانا مجلسی تصریح است  
 باینکه کار آن بزرگوار نقل معجزات امانین بر اینها السلام بوده لیکن از آنجا که مخاطب او عا  
 نهایت ولای الهیست دار و برادر و ذکر معجزات اینحضرات هم ناگوار است و اثر کار شیعه قرار میدهد  
 و بر اینجی منت می نهد و بزعم خود تمجید آن می نماید که بخوارق و معجزات حضرت صوفی بصدور آن  
 ایمان آورد **قال الفاضل المتوحد النبیل** هذا كما قاله الله تعالى **سورة**  
**البیبل** و دم آنکه از تنبیح لغت مثل صحاح و قاموس و نهاییه و مفردات و الفاظ قرآن از تفصیل  
 شیخ ابوالقاسم حسین بن محمد بن الفضل مشهور با نام راغب و صراح و مجمع البحرین و غیره  
 و اظهار صاحب مجمع البیان و دیگر اجداد مفسرین شیعیان و کثر و منتخب و غیره باین معلوم  
 می شود که اراده زوال لغت از محسود و در معنی حسد ضرورت است و در مقام بر نقل عبارت  
 که اول بر مقصود است دست میزنم قال صاحب المجمع الغبطه بالكسر حسن الحال و  
 اسم من غبطته من با ضرب اذا تمیت مثل ماله من غیران ترید ان واله منه و هذا  
 جائز و ليس من الحسد الا اذا تمیت من واله و صاحب مجمع البیان در تفسیر و حل لغات آیات کریمه  
 و ذکر من اهل الکتاب که لفظ حمد در آن وارد است آنچه در عبارت مطبوعه گفته محسوسش

استقصاء الاحكام خبرناست

استقصاء الامام جلد شانزدهم

آنست که خدا را زوال نعمت از محسود دانست و صیرورت آن بعینها بر او خود و گاهی خدا را فقط  
اراده زوال نعمت اطلاق می کنند و غبطه یعنی نعمت بدون زوال بر محسود و خدا مذموم است و در  
جای دیگر نیز همین تحقیق کرده و تصریح عبارت نموده که خدا و غبطه یا بعد که متفاد و مخالف اند پس  
لفظ خدا که در حدیث آمده است بر معنی غبطه نظر با آنچه محققین مذہب جاییه گفته اند و با عرافان  
در موارد حسام تحقیق کلام اہلبیت علیہم السلام فویتی زائد الوصف دارند از حلیہ صحت معرا  
و ہر گاہ خدام حدیث حضرت سید المرسلین تفریح می نمایند کہ اطلاق مذکور از قبیل مبالغہ و مجاز است  
چنانچہ از فتح و فیض باری و غیر جاری پز ظاہر است و این صورت ہم قسمت فاضل ناصب و نصیب  
از تحقیق و تدقیق است زیرا کہ گفتگو در حقایق است نہ مجاز **اقول مستعین**  
**بلطف الرب الجلیل** آنچه در نیو جہ افادہ نموده مخدوش است بچند  
وجہ اول آنکہ یہیں را بعینہ منقلب است بر اہل سنت چہ این حضرت خدا را کہ در حایت صحیح مجاز  
دارد است بلفظ تفسیر کرده اند حالانکہ بابر مرعوم مخاطب تو ان گفت کہ از تتبع لغت مثل صحاح  
و قاموس و نہایہ و مفردات الفاظ قرآن از تصانیف شیخ ابوالفاسح حمید بن محمد بن المفضل  
مشہور با نام راغب و صراح و مجمع البحرین و تروان و اظہار اجلہ مفسدین بنیان و کثر و منتخب غیر با چنان معلوم  
می شود کہ ارادہ زوال نعمت از محسود در معنی خدا ضرور است پس شمول لفظ خدا کہ در حدیث  
سرور مختار صلی اللہ علیہ وآلہ است بر معنی غبطه نظر با آنچه محققین مذہب جاییه گفته اند و با عرافان  
او در فویتی و از الہ العین تحقیق کلام سرور انام علیہ وآلہ آلاف التیمنہ والسلام فویتی  
زائد الوصف دارند از حلیہ صحت معرا و ہر گاہ خدام حدیث حضرت سید المرسلین صلی اللہ علیہ  
وآلہ وسلم تفریح می نمایند کہ اطلاق مذکور از قبیل مبالغہ و مجاز است چنانچہ از فتح و فیض باری  
و غیر جاری علی ما ذکرہ ہذا الظاہری پز ظاہر است و این صورت ہم قسمت فاضل ناصب کہ  
تفہیمات ایشان غریب خواہی شنید بزم ناصب نصیب نصیب از تحقیق و تدقیق است دوم  
آنکہ ذکر اسمائے کتب مذکورہ لغت و تفریحات صاحب مجمع البحرین و مجمع البیان مخالف  
خط خدا کہ بفرض ظہار حمل اسفار فرمودہ بسو دا است چہ معتقدین حضرتش بسبب  
این تقصیر و تجسس و کد و کاوش و کوشش و کشش سنا و جانا معرفت بہر رسیدن

کتاب کثیره حضرت ادراسند اظهار آن محتاج تجسم نمونی نیست و آنچه ازین کتب نقل فرموده  
 خود مسلم است جا آنکار نیست و کسی خلاف آنرا اذعان کرده لیکن محتاج بان براینکه در حدیث  
 حد را بر غبطه حمل نتوان ساخت از عجب است توهمات بلکه غرائب خرافات است که ناظر ما بر این کتاب  
 میرانی و دست و پهل پریشانی بسیار و زیر که نهایت آنچه ازین عبارت متفاد میشود و اینست که  
 در اطلاق حد بطور حقیقت اراده سلب نعمت از محسود و خوراست و معنی حقیقی آن همین است  
 که اینها ذکر کرده اند و از لزوم اراده زوال نعمت در اطلاق حقیقی حد لازم نمی آید که در  
 مطلق استعمال حد همین معنی مراد باشد و اطلاق آن بر غبطه از صحت معنی مراد و الا بنا برین  
 می آید که استعمال جمیع الفاظ در معانی مجازی آن غیر صحیح باشد و مجاز مطلقا خطی از جواز نیاید  
 زیرا که هر معنای مجازی مخالف معنای حقیقی لفظی باشد پس اگر تخصیص لغوین بمعانی  
 حقیقه که مضاد معانی مجازی است مانع باشد از استعمال لفظ در معنی مجازی مخالف معنی  
 حقیقی کلیه استعمال مجازی ممنوع و باطل شود عجب که فاضل مخاطب با آنکه در مسکب اول  
 بمقابله جناب مصنف کتب بلاغت و معانی و بیان برگشاده و در سبب اظهار مزید فضل خود و ادعا  
 بنویز در حقیقت و مجاز تفرقه و امتیاز نکرده بهنافات و مخالفت معنی مجازی و حقیقی استدلال  
 میفرماید بر آنکه استعمال لفظ حد در معنای مجازی جائز نیست حال آنکه خود جمیع ازین علما  
 که جناب مخاطب محتاج باقوال شان بر عدم جواز اراده غبطه از حد نموده تصریحات کرده اند  
 بر اینکه حد هم معنی غبطه مستعمل میشود بلکه غبطه یکی از اقسام حد است صاحب نهاییه در لغت  
 میفرماید فی انه سئل هل یغیر الغبط قال لا الا کمایضی العضاة الخبط الغبطه حسد صاحب  
 یقال غبطت الرجل اغبطه غبطا اذا اشتبهت ان یتکون الک مثل مالک و ان یداو هم  
 علیه هو ما فیہ و حسدات حسدا حسدا و حسدا اذا اشتبهت ان یتکون مالک  
 مالک و ان یشول عنه ما هو فی کل الخ این عبارت صاحب نهاییه با صریح دلالت ظاهر بسیار  
 که اطلاق حد بر غبطه واقع میشود و غبطه حاصل است و یکی از اقسام حد پس اگر معنی عبارت دیگر صاحب  
 نهاییه همان باشد که مخاطب ندیده یعنی عدم جواز اراده غبطه از حد لازم آید که صاحب نهاییه  
 باین عبارت معنی با اینکه غبطه حاصل است و تحمیل و تکذیب خویش کرده باشد صاحب

استعمال الفاظ مجازی

مجمع البحرين نقل فرموده که اطلاق حسد در شجاعت و سخاوت و بغای غبطه می باشد و تنی  
 زوال نعمت و ران مراد نمی باشد چنانچه در مجمع البحرين مذکور است قیله من بشر حاسدا  
 اذا حسد قال الشيخ ابو طالح الحاسد هو الذي يمتنى زوال النعمة عن صاحبها وان  
 لم يبرحها لنفسه والحسد مذموم و الغبطة محمود و هي ان يري يد من النعمة لنفسه  
 ما لا يحبها و لم يبرحها لنفسه انتهى و من هنا قيل الحسد على الشجاعة و الخجالة و هو الغبطة  
 معنى التعجب و ليس فيه تمنى زوال ذلك عن المحسود فان تمنا لا يدخل في القسم  
 المحرم انتهى پسین محمد الله از نقل خود صاحب مجمع البحرين که جناب مخاطب عبارات او بر  
 فرعون نویسن حجت آوردن خواسته ثابت گردید که اراده غبطه از حسد صحیح است بلکه  
 در شجاعت و سخاوت اکثر همین است که بعضی غبطه می باشد و تمنی زوال نعمت و ران مراد  
 نمی باشد و همچنین نام راغب که بقول او هم جناب مخاطب در اینجا استدلال کرده و در محاضر  
 آورده که حسد بر دو قسم است یکی حسد محمود و دیگری حسد مذموم و ازین باب که آن  
 گردید که احتیاج مخاطب بجهت صاحب بنایه و نام راغب صاحب مجمع البحرين بر فرعون باطل خود و  
 کلام آیه الله العالمین بآن بنا بر افادات خود اینها باطل و بیسار و اینها لا طایل است بر عبارات خود  
 ایشان صحت مرام جناب آیه الله فی العالمین که اطلاق حسد بر غبطه و انقسام آن بر دو قسم است کلام  
 فی رابطة النہایه واضح و السخ است و بطلان فرعون مخاطب که عدم بر اطلاق حسد بر غبطه و  
 عدم امکان اراده غبطه از آنست مثل سفید صبح روشن ظاهر و باهر فتعالی یا اولی کالباب فی النظر  
 الی هذا المختار المائس فی بیو دالاعجاب مستطیل للسانه علی الشادة کالطیاب الذی  
 یجسارنه علی الاثمة کالانجاب کیف حار عقله و یار فضله و لتشتت فله و از هم علم  
 و همه فلم بدرا حقیقه من المجاز و لم یتمیز بین الکلیات و הפרات کالافیه فی مبداء المجادلة  
 و شنع علی العالم المجل عند اهل کلام حاسدا هو الحقیقی فی نفس الامر بالتشیع  
 و الحسبه بایاتی من کلامه و التقریر بالجملة هرگز از عبارات حسام لا تقریر کلامه  
 مستفاد نمی شود که اطلاق حسد بر غبطه از قبیل حقیقت است زیرا که در این بین قدر مذکور است که  
 بر دو قسم است یکی بمعنی غبطه است و دوم حسد بمعنی شد عاز زوال نعمت الخ و این مجر و تقسیم حسد است

بدو قسم تقییدی در آن میفرماید است که آیا این تقسیم معانی حقیقی است یا تقسیم معنای  
 اعم از حقیقی و مجازی و اگر جناب مخاطب از راه کمال مبادت با و صفت قصه تعلیم علامه مجلسی بابیات  
 مذکوره در شرح تهذیب مجری تقسیم را مستلزم تقیید بمعنی حقیقی دانند و از آنجا که تقسیم معانی  
 لفظی بدو قسم حقیقی و مجازی جایز نیست پس در جوابش بزرگوار بر عقل و فهم و فراست مخاطب آنانند  
 و آنرا لایزال چون بر خوانم بارها می یابیم زیرا که این تقیید بر تقیید خود آن هم می یابد که مطلقاً  
 اعم است از معنی حقیقی و مجازی و تقسیم اعم یا انواع خاصه آن جائز است از برای تقسیم مجزیه  
 یا شبیه و حدیده مطابق اکثر کسان استیاضه کافی است که یکی شش اقسام دارد و حقیقت لازم هم نکته  
 و الا لازم آید که جز تقسیم معانی حقیقیه یا قسام آن تقسیم پنج چیز جائز نباشد و الا بقول پیر جاهد  
 فضلا عن عاقل فضلا عن فاضل معلوم آنکه او ما سه عدم صحت این تقسیم حسد بدو قسم  
 و از آنجا که نصیب از تحقیق و تدقیق گفتن و دلیل است ظاهر بر احتمال حواس و عدم اطلاع و مجرور  
 بر کتب لغت و تفسیر و حدیث و دلیل قطعی بر آنست که فاضل نا صواب بے نصیب از تحقیق و تدقیق  
 در تعلیل این تقسیم براه عناد و تعصب رفته از افادات اسلاف و انچه لغویین اصلاً خبر نگرفته  
 با اینهمه و عادی عریضه لا طائل باین حرف واهی اساس فخر و مباهات خود را که بعضی تقریرات  
 لسانیه در صدر و پر سرور مصنفین بهوشان ندانسته بر کند و تصور یار خود را بر یکسان ظاهر ساخته که در  
 اول کلام بقل عبارت بعضی کتب ائمه و یاد نمودن چندی از اسامی کتب لغت خواسته که کمال  
 اطلاع و نهایت لذت دانی خود بر عوام دستغفین ثابت نماید و باین بکاید و تلیسات قلوب  
 ایشان از جارباید لیکن چون در پی مقابله و مناظره با جناب قدسی باب افتاده و کلمات سنجیده  
 و تشبیهات شنیعه در حق آن جناب با و صفت افتاد و علمای ادب بمرست آن و فسق و فجور بلکه کفر  
 بولدش بر زبان آورده و منتقم حقیقی زرد و قرمز شده آنرا در کنار او گذاشته و در نهایت غصبت  
 در سوای مبتلاش ساخته در آخر نیکلام بکثرون زبان اعراض بر این تقسیم میام آنکه کبار و اولیا  
 عالی تبار خود را بی بهره از تحقیق و تدقیق و لائق تسفیه و تحقیر قرار داده چه این تقسیم را بسیار  
 از کبار ائمه اهل سنت و لغویان ایشان در کتب و اسفار خود مضبوط کرده گزاشته اند و عین تحقیق  
 و تدقیق پیدا شده و آنفا دانستی که صاحب بنایه غبطه را مسدود خاص گفته و ابو عبد الله علقمی آنرا

استقصاء الحقایق  
 ۱۰۱



عروزل شرح حديث نبوي براس تفسير ان نقل فرموده و في تومي و در مصباح ميرتير تقسيم قسمين مود  
 راه تحقيق مود و نظام الدين نيشابوري كه بر تحقيق آتش جناب مخاطب در مسلك دل بر خودي باله  
 و علم اعتقادش مي افزايد تقسيم حسد بغيره و غير آن فرموده چنانچه در غراب القرآن در غائب  
 القرآن مي فرمايد قال صلى الله عليه وسلم لا حسد الا في اثنين رجل اتى الله كالا لله كالا  
 في سبيل الله ورجل اتى الله على فصول يه و يعلم الناس وهذا يدل على ان الحسد <sup>لفظه</sup> لا يطلبي  
 في المناقشة وقد تكون واجبة اذا كانت النعمة دينية واجبة كالايمان والصلوة والكرم  
 وقد تكون مذمومة في نحو الانفاق في سبيل الله و لشهي العلم والتعليم وقد تكون مباحية  
 والحسد مراتب اربع الاول ان يجب زوال النعمة عن المحسود وان لم تحصل له وهذا  
 المراتب الثانية ان يجب زوالها عنه اليه كورغبة في داسر لا احسنه امره او كالاية فاما  
 بالذات حصولها فاما زوالها عن غيره فمطلوب بالعرض الثالثة ان لا يشتهي زوالها  
 بل يشتهي لنفسه مثلها فان عجز عن مطلوب احب زوالها كيلا يظهر التفاوت بينهما  
 الرابعة ان يشتهي لنفسه مثلها فان لم يحصل له فلا يحب زوالها عنه وهذا الاخير  
 هو المحفوظ ان كان في الدنيا والمندوب اليه ان كان في الدين والثالثة منها مذموم  
 غير مذموم والثانية اخف والاولى اخف قال الله تعالى ولا تتموا ما فضل الله به <sup>بعضكم</sup>  
 على بعض فتمية مثل ذلك غير مذموم وتمية لعين ذلك مذموم انتهى و فخر رازي و تفسير  
 كير گفته المسئلة الثالثة في مراتب الحسد قال الغزالي هي اربعة الاول ان يجب زوال  
 تلك النعمة عنه وان كان ذلك لا يحصل له وهذا غاية الخبث والثاني ان يجب زوال تلك  
 النعمة عنه اليه بمثل سرغته في داسر حسنة وامراه كاجيلة او كالاية نافذة ماله  
 غيره وهو يحب ان يكون له فاما مطلوب بالذات حصوله فاما زواله عن غيره  
 فمطلوب بالعرض الثالثة ان لا يشتهي عليها بل يشتهي لنفسه مثلها فان عجز عن مثلها احب  
 زوالها كيلا يظهر التفاوت بينهما الرابع ان يشتهي لنفسه مثلها فان لم تحصل فلا يحب زوالها عنه  
 وهذا الاخير هو المحفوظ ان كان في الدنيا والمندوب اليه ان كان في الدين والثالثة  
 فيها مذموم وغير مذموم والثالثة اخف من الثانية والاول مذموم محض

استقصاء الامام جلد نهم  
 ٤١٨

قال تعالى ولا تتمنوا ما فضل الله بعضكم على بعض فتمنيه مثل ذلك غير مذموم ما  
 تمنيه على ذلك ولا تتمنوا ما فضل الله بعضكم على بعض فتمنيه مثل ذلك غير مذموم ما  
 او استناد ونوده وادامته مشهور بامام راغب گفته در محافرات ميگويد قال ارسطاطاليس  
 حسد ان محمود و مذموم و فالحمد ان تترى عالما فستشبهه ان تكون مثله او زاهدان  
 مثل فعله و المذموم ان تترى عالما و فاضلا فستشبهه ان يموت و فاضل عياض و در شرح  
 الا نوار على صحاح الاخبار گفته قوله لا حسد الا في اثنين اي لا حسد محمود و غير مذموم  
 فيها و الحسد المحمود تمنى مثل ما ترى لا غيرك و هذا اليمين الغبطة النسخ و يعني در عدة القار  
 گفته و الحسد على ثلاثة اقسام محرم و مباح و محمود فالمحرم تمنى زوال نعمة المحمود  
 عليها عن صاحبها و انتقالها الى المحاسد و اما القسمان الاخران فغبطة و ان تمنى  
 ما يرا لا من خيره بل من ان يكون له مثله فان كانت من امر الدنيا فباح و ان كانت من  
 الطاعات فمحرم انتهى و فقيه ابو الليث و زينة الخافيز گفته و روى ابن شهاب عن سالم  
 ابيه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا حسد الا في اثنين رجل تاء الله القدر  
 فهو يقوم به اثناء الليل و اطراف النهار و رجل تاء الله ما لا فهو يتفق منه سرا و جهرا  
 اثناء الليل و اطراف النهار قال الفقيه رضي الله عنه يعني ان يجهد حتى ينفق مثل ما  
 فعله في قيام الليل و في الصدقة فهذا الحسد محمود فاما اذا كان حسدا في ذلك  
 يريد زواله عنه فهو مذموم و هكذا في كل شيء اذا راى الانسان ما لا يستحقه  
 فيستحقه ان يكون ذلك الشيء فهو مذموم و ان تمنى ان يكون له مثله فهذا غير مذموم  
 و هذا معنى قوله عز وجل ولا تتمنوا ما فضل الله به بعضكم على بعض الآية و عمر بن عمار  
 جنبل در تفسير خود مسمى بلباب في علوم الكتاب ميفرمايد و الحسد نوعان مذموم و محمود  
 فالمد موم ان تتمنى زوال نعمة الله عن المسلم سواء تمنى ذلك ان يعود اليك ام  
 لا لان فيه تسفيه الحق سبحانه و انه انعم على من لا يستحق و المحمود كقوله لا حسد  
 في الاثنين رجل تاء الله القدر فهو يقوم به اثناء الليل و اثناء النهار و سر جنبل  
 انا تاء الله ما لا فهو يتفق فيه اثناء الليل و اثناء النهار و هذا الحسد معناه الغبطة

۱۹  
 استناد و ادامته مشهور بامام راغب گفته



از این عبارات در کمال ظهور ثابت است که حد منقسم بدو قسم است یکی معنی غبطه و دیگر اراده زوال  
 نعمت و اولی گاهی مباح می باشد و گاهی مندوب و استحباب پس مجرد اطلاق لفظ حد نسبت  
 حضرت آدم هرگز موجب قباحتی و شناختی نیست و هرگاه حاملین احادیث حضرت سید المرسلین  
 علیه السلام و آل و اوصیای از اهل حق تصریح می نمایند که اطلاق مذکور که از قبیل مجاز است بآنها  
 و اهل خلاف و متقاتل هم بتصحیح و تصویب آن تصریحات میکنند درین صورت قسمت بخمس بزرگوار حضرت  
 قسیم الخیر و انصارین تحقیق و تفریق است و کا و کا و فاضل بے نصیب از تحقیق و تفریق  
 موجب تفسیه تحقیق است زیرا که گفتگو در اطلاق است که عام است از حقیقت و مجازانه در محض  
 حقیقت و از اینجاست که سلاک طریق حقیقت و مجازانه واقف خفیات راز مولود  
 شاه سلامت الله که بر زبان مخاطب در واپس واپس کاشف و قائل و حقائق وجود و عارف معارف  
 مشهور و میباشند و در علوم و رسیدن طولی و در فنون و رسیدن عرضی و مسلم الثبوت حضرات سنییه این  
 دیار و ملوک بے عدیل و مقتدر روزگار اند و بجبهت خدمت علوم و درسیه اندازد ارکان معنی حقیقت  
 و مجاز و اشتراک بے بهره نیستند در معرکه الاراء و کلام حسام را تسلیم میفرمایند و راه خیر فشار  
 نمی پیاپی میفرمایند و پیاپی میفرمایند و پیاپی میفرمایند و پیاپی میفرمایند و پیاپی میفرمایند  
 غبطه نیست بلکه حد موم است انتهی بلفظ و چگونه بتصحیح و تسلیم این تقسیم نباید پرداخت و طاق  
 اعتقاد و صحت آن در گردن نباید انداخت که کابر لغویین و محققین از مذکور فرموده اند که کساعت  
 قول پس شمول الخ اقول اگر تصریحات لغویین و تفسیحات مفسرین تضاد غبطه و حد  
 موجب عدم امکان اراده غبطه از لفظ حد که در حدیث آمده معصومین علیهم السلام دارد است  
 کرد و قباحت عظیم بر اهل سنت هم لازم می آید و تفسیحات و تصریحات ایشان بشمول حد غبطه را  
 که در مقامات و عبارات شتی کرده اند به خرافات لا تأمل میشود و چون صول این زمره طیبیه از لفظ  
 این عیب و طعن اہم است لا بل از این ایراد بار دوم در باید کشید و بسور اخ سکوت و صمت در رفع ید  
 از مباحثه و مکالمه اطلاق باید خرید و ظاهر فاضل مخاطب نمی داند که علامه اعلی تصریح کرده اند  
 که مراد از حد در حدیث غبطه مجوزه است نه تمنی زوال نعمت مولانا مجلسی علیه الرحمہ در بحار  
 بعد نقل حدیث عیون در بیانی که متعلق بانست فرموده المراد بالحسد الغبطه

استقصاء احوال عام حیدرآباد

التي لم تكتب لتبني له عليه السلام ويؤيد ما قوله عليه السلام وتبني منزلتم اقله وسيد عبد الله  
 بن نور الله در کتاب عوالم بعد ذکر این حدیث فرموده بیان الامر انظر الحمد بمنى احوالهم والوصول الى  
 منازلهم وكان ذلك منها ترك الاول پس بتصریحات علماء اهل حق ثابت شد که معنائیکه در حرام  
 مذکور است عین تحقیق و تدقیق است و آنچه مخاطب بر علم فاسد خود در آورده که نظر بتصریحات محققین  
 اهل حق عدم بواز حمل حسد بر غبطه درین حدیث محض ثابت میشود و محض نقض بر باب و خدع سراب  
 است که اصلا بیاقت التفات ندارد و قوله و هرگاه خدا مالخ اقول استدلال بصریح شراح  
 بخاری باینکه حمل حسد بر غبطه در حدیث بخاری از قبیل مجاز است بر اینکه تفسیر مذکور در حرام  
 غیر مستقیم است دلیل قویم است بر احتمال ذہن سلیم جناب مخاطب فهم و شراکے قدیم او و اگر برین  
 غلط فهمی قدم ثبات میفروشی باید که از من و غزالی و نیشاپوری و اصفهانی و فیومی و عینی و جوهری  
 و نقضارانی و علقمی و قاضی عیاض و غیر ایشانرا که تقسیم حسد بر دو قسم کرده اند سبب بهره از  
 تحقیق و تدقیق گوید و بر آن مقتضی تشخیص شان بر ملا رود و ایشان را از سبب بصیرت ان جمال  
 قرار دهد و بتفصیح و تذلیل ایشانرا بنوازد و ادعای این معنی که گفتگو در حقائق است نه مجاز  
 موجب ایرتهاست زیرا که اگر فرض ازان این است که گفتگوی سامی جناب در حقائق است  
 نه مجاز یعنی طالب ثبوت آنند که غبطه معنای تحقیقی حسد است پس این نظام مهمل محض است  
 و اصلا ربطی بمقام ندارد و چه قمر سامی گفتگوی خود را در حقیقت بر جناب آیه الله فی العالمین  
 چگونه حجت تواند شد و چه قسم موجب بطلان تقسیم آنجناب خواهد گردید و اگر  
 فرض این است که گفتگو بر جناب آیه الله فی العالمین در حقائق است نه در مجاز پس آن دعوی  
 بی دلیل بلکه پتھان صریح است که هرگز بیاقت اصناف و ملا حجت جواب ندارد و آنجناب بهمین قدر  
 افاده فرموده که حسد بر دو قسم است و انفا بیان نمودیم که محیر و تقسیم حسد بر دو معنی هرگز بران  
 دلالت ندارد که این هر دو معنی معنای تحقیقی حسد است بالجمله ادعای این معنی که جناب  
 آیه الله فی العالمین غبطه را از معانی تحقیقی حسد قرار داده از دعای کاذبه و کاذب فاسد و  
 است و هرگز عبارت آنجناب بر آن دلالتی بوجه من الوجوه ندارد و فاضل مخاطب که جاها حسن  
 اد واضح کرده ام تقسیم حسد را باین دو معنی دلیل آن قرار داده که آنجناب گفتگو در حقائق

استقامت و انعام  
 استقامت و انعام

دارد و خطبه را از معانی حقیقه حسدے پندار و بغایت غریب است که جناب مخاطب با و  
 عدم فهم کلام حسام و بدون ادراک مرام آن علامه عالی مقام قصد جواب آن در سر کرده و هم  
 چند در هم باقیه آنرا جواب آن قرار داده دراز نفس و بالا خوانی و عجب و استکبار را از اندازید  
 و مقدار آغازها و به چشم بعیرت دیدنی است که مخاطب را در فهم کلام انجناب چه لغز شهادت  
 که در فهم هر فقره مرکب غلطی مریخ میگرد و در بر محامل غریبه فرو داده و ترانه عجب است  
 اول غلط آن بود که معنی صحت را در فقره اول در نیافتد غلط دیگر انقیت که تقسیم حد را بد و معنی غلط  
 گفتگو در حقائق دانسته بناس زبان و رازی بران گزاشته **قال الفاضل**

**الم توحى النبیل** هدا لا الله تعالى الى سواء النبیل معوم آنکه  
 قول جالسى حال نیکه کلمه و جمله اعلی تمنی منزلهتم که در حدیث دیگر است در قوت تفسیر معنی حد  
 است دلیل دیگر بر آن است که حضرت مجتهد فانی مطالع الکتاب عیون نه نموده که ما مر سابقا بر آنکه جمله  
 و تمنی منزلهتم بلا فاصله در روایت عیون بعد جمله نظر الیهیم بعین الحسد چنانکه دانستی مروی است پس  
 تفسیر قریب مزعومی بلکه اقرب را گذاشتن و بر بعید بلکه البعد دست انداختن  
 کار مؤمن جالسى است و بس حیث النطق علیه قوله نقائى فقد  
 ضل ضللا لا یبیدا و این همه نظر بر آنست که او قصدی جواب این ابواب بعد از آن گفته  
 که مثل فاروق و ثمانینی از کثرت انبار در هم و دینار و حمل اسفالتوه آمده و از کلامش جا بجا  
 پیدا است که اکثر کتب فن را که دیدنش درین مباحث بر ضرور بود و بطل العینا در ده اقل

**مستعینا بطف الرب الجلیل** حق اینست که فاضل  
 مخاطب را بآن مرتبه شغف الزام و دوله غرام اعراض بر مقتضیان آثار آنکه کرام علیهم السلام  
 در سرفرازاده که باکی از اظهار فضاخ و قباح اسلاف خود بمقابل آن ندارد و میخواهد که براعلام  
 ارحم الراحمین کند گو از ان اعراض کشف خیانات ائمه اولازم آید بالجمله هر مز و دقیق او فهمیدم  
 و بکنه تلاش رسیدم دانستم که جناب او را در پرده اعراض و ایراد بر جناب آیه الله فی العالمین  
 باینکه چرا انجناب تفسیر اقرب را گزاشته بتفسیر بعد متمسک گردیده تفصیح و کشف خیانت شاه صاحب  
 که از اکا ذیب و اقرآت شان جان بکنک آمده منظور راست لیکن از راه مزید ادب یا خوف از  
 محققین شاه صاحب بفرج آن نمی پردازد و در پرده ناموس شاه صاحب بر

استفاده از تمام جلوه ها

دست الملقح میخورد لهذا حقیر بکشف عورات شاہ صاحب و تنک استار تصحیفات و تحریفات نشان  
 که درین حدیث بکار برده اند همت میگمارم تفصیل این حال و حقیقت این حال را متلاک نیست که  
 کما بله بآن دراز نفسی و دعا و سیر فلک سیر در مقصد ثالث صواقع که در آن قصه جمع الزام  
 بر سایل نبویه الملقح در سر کرده بود و سر اشیا که معنی آغاز نهاده حدیث عیون را نقل کرده و لیکن  
 در نقل آن راه احتیاط پیش گرفته اصل عبارت حدیث را محرف و مصحف ساخته یا این الفاظ  
 آورده عن علی بن موسی الرضا انه قال ان ادم لما اكرمه الله باسجد الملائكة و  
 بادخاله الجنة قال في نفسه انا اكرم الخلق فنادى الله عز وجل رفع راسك يا ادم  
 فانظر الى ساق عرشك فرفع ادم راسه فنظر الى ساق العرش فوجد فيه مكتوبا كالا لله  
 محمد رسول الله صلى الله عليه و آله امير المؤمنين و زوجته فاطمة سيدة نساء العالمين و  
 الحسين سيد شباب اهل الجنة فقال ادم يا رب من هو كاه فقال عز وجل هو  
 من ذريتك و هم خير منك و من جميع خلقي و كواهم ما خلقتك و ما خلقت الجنة  
 و لا السماء و لا الارض فيا لك ان تنظر اليهم بعين احسد فاخرجك عن جنة فطرناهم  
 احسد فسلط عليه الشيطان حتى حمل من الشجرة التي نهى الله تعالى عنها انتهى و بکار  
 که کابلی حدیث عیون را بوجه شتی تصحیف و تغییر و تبدیل نموده و حذف و اسقاط در آن کتب کرده  
 چنانچه واضح میشود از مطابقت این عبارت با عبارتیکه مخاطب نقل کرده باوصفیکه در آن بهم  
 تغییرات بعمل آمده پس بحمد الله تصحیف و تغییر و حذف و اسقاط کابلی با عورات مخاطب بهم ظاهر کرده  
 حالا بعضی از این تغییرات باید شنید اول آنکه جمله تعالی ذکره را که بعد جمله اگر معاند و اقبه است  
 حذف کرده عجب نیست که آنرا از نهایت تدرج در عربیت غلط فهمیده باشد  
 که جناب مخاطب نقل آن نموده و ادام و خیالات و اصلاح و محو و اثبات خود را در آن دخل  
 نداده دوم آنکه بجای فقره قال فی نفسه بل خلق الله البشر افضل منی این فقره مصحف  
 مزوره آورده قال فی نفسه انا اكرم الخلق ندانم که کابلی را باعث برین تصحیف و تحریف بلکه افترا  
 و خیانت بر حضرت آدم چیست که بجای استغفام که مرشح است در شک فقره اخباریه که نص  
 است در قطع و یقین آورده امر غیر واقعی را بیتی معصوم نسبت داده و از مواخذة الملقح

استقصا و الا قیام جلد ثانی

تر سیده موم آنکه فقره فعلم الله عز وجل ما وقع فی نفسه حذف نموده الی غیر ذلک التصحیحات  
 کما یظهر بالتأمل واما ملاحظه لاصل العیون واما نقل الخطاب الحادوی للقنونی وورای این تفسیر غایت  
 فقره و متنی منزله تم که بمنزله تفسیر حسد بود از میان حدیث برانداخته چون جناب شاه صاحب صاحب  
 قوت قد سیده حاوی ملکات النسیه مصنف تحفه اثنا عشریه که در خواب هم عیون و معانی الاخبار  
 را ندیده بودند و قبل از ملاحظه حواشی نام آنها ننشیده در استراحت این مقام کافی غیره من الموضع  
 اکثره از غایت تجرد اطلاق چنان گمان کردند که این عبارتیکه کابلی از عیون نقل کرده اصل الفاظ  
 حدیث است لهذا آنرا اینجا کابلی نقل کرده بودند و نقل فرمودند و معنون بفقره روسه محمد بن بابویه  
 عیون اخبار الرضا کرده مذکور ساختند و در همان فصاحت و افتخار تصحیف و تحریف و تبدیل حدیث  
 بتلاشند و بلای کابلی بر ایشان افتاد و مساوی افعال او در نامه اعمال ایشان هم نوشته  
 و گناه او بر قرآک ایشان بسته شد پس واضح گردید که حذف فقره و متنی منزله تم از حدیث عیون با  
 وصفت مذکور بود و نش در اصل آن از دستکاری اسلاف مخاطب و خیانات و تحریفیات شاه صاحب  
 بلکه کابلی است پس جناب مخاطب را اظهار این خیانت اسلاف خود و تشعیر ذیل در اشاعت آن پر  
 نامناسب بود می بافتست که همه تن در اخفاست آن میکوشیدند و غایت السعی در استراحت بقدر  
 میرسانیدند آنکه بر عدم تعرض جناب آیه الله فی العالمین باین خیانت و تحریف و بلوی و کابلی  
 بیشتر و شدیدند از غایت جرات و دلیری یافته و اینها در حق ملازمان جنابش بکار می بردند  
 سبحان الله جناب مخاطب بر احسان و منت جناب آیه الله فی العالمین شکریه بجای نمی آرد که آنجناب کار  
 بسامحه و اعراض فرموده از اظهار خیانت و بلوی و کابلی اغراض نظر و غضب بفرموده بلکه برین  
 مسامحه و اعراض و اغراض تفت و دامن شده مقابل احسان باسادت و کفران کرده از غایت  
 سبب باکی و سبب پر دانی زبان طعن و تشعیر بر آنجناب کشوده و اعتراض مخاطب بر آنجناب و حقیقت  
 بدان می ماند که شخصی کاذب و دروغ گو و سارق که سبب جفا و بدین باشد بمقابل مردمی متورع  
 و متدین که بفضائل نفسانیه و کمالات قدسیه موصوف باشد و کمال حیاء و تعذر معرفت در آید  
 و بر روی الزام او سندی پیش سازد که از غایت دلیری و جرات و وقاحت و سبب جایی و خیانت  
 در آن سند تحریفی بکار برده بعض الفاظا که واضح شبهات و مبطل و عوسه او

استقصاء الاغراض  
 فی تحقیق حقیقت

بود خدایت اسقاط نموده باشد و نیز در تأیید خود سندی گیری کرد که در غایت سفاکت قتل کامل آن جناب الفاظ را  
 که در سنده اول حلف نموده بود اسقاط سازد بلکه مقتضای آنکه در نوع کوا حافظه نباشد اسقاط آن آنگونه پس اگر  
 این شخص متدین متورع از راه اعراض و مسامحه تعرض بخیاثت بن خائن و در سنده اول کند و احتجاج با قضا مقتضای او در سنده دوم  
 نماید که این الفاظ را این رقی و خائن خود نقل کرده تسکین در نهایت مرتبه قوت خواهد بود پس اگر بعضی از این الفاظ  
 سارق خائن در معرض خطاب آورند و بمقابلان مرد متورع در او نیزند و از غاف و قاحت و بیخیاثت و بیخیاثت  
 و شغب آغاز نمایند گویند که این مرد متورع اصلاً اطلاعی ندارد زیرا که بخیاثت و تحریف مقتضای آنکه در سنده اول  
 بکار برده متنبه نشده و بر مطاوعه از الفاظ سند دوم حجت آورد حال آنکه این الفاظ در سنده اول هم در اصل  
 موجود بود لیکن مقتضای امانت ران نموده آیا اصد از عقلا نیل و صیاح بن میگوید یا این خواهد شد و این  
 اعراض و نشان از مرد متورع متدین بنظر رضا خواهد دید یا خواهند گفت که شما چنانکه از دین بهرگاه است بخیاثت  
 از عقل هم مبرا حل و قرافادهاید که بر اعراض و اعراض این مرد متدین متورع راضی نشدید و احسان نیست  
 او را در حق مقتضای خود قبول نکردید و مسامحه او را با مقتضای خود محل طعن گرفتید و باین مسامحه توجیه طعن و  
 برین برگ میخواستید و بهر تقدیر خود پرده تقدیر خود میدیدید و ابروی او را میبردید و نقد میکردید و این اعراض  
 و ایراد و نقد شما قضیه و رسوا میشود و بر این مرد متورع اصلاً طعن و تشنیع لازم نمی آید و از افاده خود بهرگاه  
 آیه آنکه عالمین صوامع ظاهر است که آنچه بجناب رفق کلام صاحب ختمه افاده فرموده محض بر سبیل  
 و تسلیم است در اکثر مقامات اعم از با تصحیح نقل مواخذه فرموده چنانچه میفرمایند حال آنکه در نقل کلام  
 مورد ملامت این ناصبی نوشته شده محض بر سبیل تنزیل تسلیم بوده والا اگر ما میخواهیم او را در اکثر  
 جا در باب تصحیح نقل مواخذه نمیدیم و بهرگاه اینهمه یافتی در یافتی که مخاطب باین اعراض کابلی و دهلوی  
 مقتضای خود را بخود در چهار سو عالم رسوا ساخته بهرگاه ناموس ایشان پروا نداشت و تحقیر ایشان سوزان  
 ایشان را نسوخت و کباب هرزه در آتش ایشان را دوخته و بحال سر بر داشتن برای ایشان نگذاشته و سر و رو  
 اینها را از اینها و اختلاج میل ساختیم پس بر تو واضح شده باشد و جواب توجیه تسکین باین آیه  
 العالمین تفسیر بعد و ترک تفسیر قرینه و وجه توان گفت اول آنکه ادعای مخاطب که این تفسیر در حدیث  
 مذکورست خلاف اقادات شماست و کابلی است که او نشان این تفسیر را درین حدیث نقل نموده اند لهذا  
 قابل جواب باشد و دوم آنکه میگویم که عدم تعرض بجناب باین تفسیر از راه اعراض و مسامحه و اعتنا حق

اینست که زانوی حضرت است

استقصاء الامام جلد شانزدهم

که جناب آیه الله فی العالمین خود آنکه ناموس شاه صاحب امتیاز ساند و پیرفته حیات را از اندک کار بمساحت و علو  
فهم و معرفت از ترک فرمود و لا اله الا الله و لا اله الا الله اگر احوال دنیا را مشاهده این مساحت ناگوار و بی جهت احتلال حواس  
این احسان سرعیت قبول میکنند اینها را از این احسان در گذشته بر ساطع اظفار فضیلت انحضرت میرسیم و راه  
مرضی مخاطب که اظهار غیبت دلووی و کالی است بیسپایم و بر اظهار این یک خیانت اکتفا نکرده دیگر  
خیانات و تصحیفات و تحریفیات که در خدیث بکار برده اند هم اظهار میسازیم چنانچه گزشت پس الا  
جناب مخاطب باید که از طعن و تشنیع در گذرد و همت را بشکر گزاری تغییر نماید که در موافقت مراد  
و مرضی او کوشیدیم و در اظهار فضل و قباله شاه صاحب و کالی تقصیر نوردیدیم و اگر برین هم جناب مخاطب  
بمقتضای دگرگون رخ و عدالت جان مجنون ای بلای فرقت ای صحت لیلی در زمانه بیکایک خطه فطاع  
و شش نه خیا تا غایب از حق و سوزش دل پیدا شود پس باید که دیوانه وار در صحنه نهند و بارهوس مقابل در سر  
کنند که اهل جفون که در هر مشور و تقیر و در هر چه نیاز میباشند علاج از امانتوان شاستموم انکه عدم تعرض جناب  
آیه الله فی العالمین بتفسیر اقرب و متسک بتفسیر بعید یا میجو بود که این تفسیر بعید را خود خامه صاحب نقل کرده  
بودند و ذکر آن فرموده و بر ظاهر است که متسک را بر یک قصه تحریف آن باشد و خود نقل آن کند بهتر است که جا  
دم زدن او را باقی نماند که متسک بتفسیر اقرب هم مسکت بود لیکن الزام شاه صاحب با آنچه خودشان نقل  
کرده اند اولی است بالجمله و این بیان سخاوت توهم مخاطب الشمس بقا الهیها بود و او آشکارا گردید و  
بوضوح بخامه که جناب آیه الله فی العالمین بحجت عدم تعرض بتفسیر اقرب اصلا ایرادی و اعتراضی متوجه  
شود و زبان درازیهای مخاطب و هزاره سرای او در حق آنجناب قبیل نفوت عجائز و خرافات لغایب است  
که از راه عدم سبر و اقبال اقدام بر آن فرموده آری انیمه تشنیعات بلکه انتقام معاصرت آن بخدم شاه صاحب  
البتة متوجه است که بتقلید کالی تحریف و تصحیف حدیث نموده و بحدف و اسقاط فقرات آن پرداختند و کما  
علی و اسطالنه نموده بحقیقت امری بجز از مکان کالی نجات نیافتند و مهار خود را در دست داده هر سو که  
او کشید جلی بپیشتر خنبطانه رفتند و بی زنگی که او در زنجیر شدند بحسب از جناب مخاطب خبر گیر که آن همه مجرب  
است که اگر سر افتخار اهلک اعظم میساید و در مصالحت و مخاخرت و تصیبات سبق میریای و بجز تقصیر و طعن و تشنیع  
و فرغ و لوم و عیب و حق علمای کرام زبان بی آلائی بچنین خرافات ظاهر متباد شده که بهوس الزام آیه الله فی  
العالمین بر دانه ناموس امام و مقتدای خود دیدست خود دریده خام او را زین تقصیر و تدلیل و تحقیر کشیده

در جواب این که عالمین بجهت اعراض از کشف خدایات میخوانند و طعن میگویند که بنموده بر این سخن استیفاء کرده  
 و نه آنکه این اعراض و توفیق را با عظیم بر سر میانی انگیزد و خاک نصیحت و اقبال بر سر راوی میزد و زبان الهی را در حق  
 اش و او در انبیا و خل بین قطره قحار و میانه جانیش میاندازد و از اینجا که چون این کشفی برین تپا و تحریف افتد  
 خود مطلع بوده اند و بکشف و مشهود و عورت اشا صفا بر او شان کشف گشته ازین ایراد بار و در مکره الا را عدم در  
 مصدق و سکو و صمود و در اندکالات که بقو اکالای بد پریش خاوند عیار خالی قلیب کفم پس میگویم که  
 سارق ملک و کلمه و محاسن منتره و در حد دیگر و حد مثل آن از حدیث میگو که در توفیق سیرتی صد دلیل  
 سو ادلاکی که اشاره آن کردم بر آنست که حضرت مقلد خالی مطالعه کتاب عبودیت نموده که امر سابقا بر آنکه جمله  
 و منی منتره هم بلافاصله در روایتی و بعد از حدیثی که این امر در دست پس تفسیر قریب است که اقریب  
 را گذارستن و برای اینکه الحق را بر علم او جای تسک نباشد بدین تصحیف تحریف و آنکه کار سارق و جلوت و بر  
 حیث الطبق علیه قوله تعالی فقد ضل صلا کلا بعد از این که نظر بر آنست که او تصدیه سارق این ابواب کتاب  
 تحفه بعد از آن کرده که مثل عبد الرحمن در بر و عبد الله بن عمر و ص و دیگر صحابا که از کثرت انبار در هم و دنیا و  
 حمل اسفا بسته آمده و از کلامش جا بجا پیدا که اکثر کتب فن را که دیدنش درین مباحث پر ضرر بود و بطالع و تبادره  
 قوله یسیر من ازم قول بحکم که بنما مخاطب تسک خدایت الله فی الوالین تفسیر دارد در ده دیگر و گذارستن  
 تفسیر فقر که وجوه عجم طعن بران سابقا استیفاء طعن و منبع بلوغ سینما و در تفرعها حنیفه بکار برده دل شاد  
 میفرماید و بر عیبه انفس خود نظر نمایند از و تمسک بعد خود خیالی غیبار و در اثنا اطلاع سر و کائنات تفصیل احدا  
 نشسته بسیار از و ای که قطعاً ضم ضامم دلا بر مطلوبش نمیکند استلال کرده و دلائل قریب بلکه اقریب از رشته زیر که  
 احاد و روا یا صریح در اطلاع آن در صلی الله علیه و آله و سلم برین تفصیل بسیار است و در کتاب الحق مستطوره و باره و افرو  
 مجاز است که طبع از آن ایانها که در کور پس چشم که هر طلالی تفرع بلکه اقریب است و بعد بلکه بعد از انداخته و قوله  
 فقد ضل صلا بعد از خود منطبق شد و این به نظر نیست که او تصدیه و ارساله جنا مصنف را کرده که مثل قتل ایام  
 از کثرت انبار در هم و در با عا و عت سیر کا فیه محمد خاک در اثر عطر اطباء تر از کفاد و سر نموده عمل استفا بگشتن از حد و  
 از عا عا عا عا و سدا ایراد دیگر اخیا و شر استو آمده و از کلامش جا بجا پیدا که اکثر کتب فن را که دیدنش در عینا  
 پر ضرر بود و عظمایا و در حق الطبق علیه قوله تعالی فقد ضل صلا بعد از انوار و عیبه و ارفع غشایه بر حق  
 که من ضل صلا بعد از من اتبع شیطان ویدا و من کلا یار عیبه اهل المستحق و کلا یار عیبه اهل المستحق و کلا یار عیبه اهل المستحق

۲۷  
 استیفاء و الا فی جلد ناسخ

در جواب این که عالمین بجهت اعراض از کشف خدایات میخوانند و طعن میگویند که بنموده بر این سخن استیفاء کرده



الايمان لم يكثر بعد العادلين خذ من الالفاظ من بين الحديث وصحفه اتباع القائلين  
 الخبيثين وحملهم عروا على محامل بنية البطال وانزع من تلقاء نفسه معاذ الله بهما من سيطر  
 وكذب لا كاذب وافعل الاعلى في غيرها الى القيسين من اول الائمة السادة والقرنين من بحار كمال  
 علم الامم والنجباء والتسليم الهدى وقار القفر والتمه على اتباع اهل العصية فاذا قل الله لك لا وصلي وقطع  
 ويدك وتركم مع اهل الخرية وعيد او عتد على ان الله شديد الازم له ما يدري يا سبحان الله اما انما  
 من ابياء اعد البشير كغلا الذي عثر رشيد بانه والاعظم والتجمل وان تكسريه ختم على كل صغير جليل  
 وصوت فاضل لما لك وامثال فطما يوجب الاحتياك من امرائنا والنفق بجناته وحسن باله من  
 الذين رموا التمجيد ثم التفتيح كانهم فتانت فاطمة بايدهم قتالت من عداهم وبسائرهم و  
 حذرت بجوبى هم ومنعت من الجوار على اطر معادهم وفصحت اخوت بين يديهم باصلاوات الله و  
 عليه وعليهم امانا وهم اوصلا امشامك اذ رايته الاسلاك والايان تاجد الهند والهند ياني حق  
 اهل الايمان لكن تنهت بك الوقا والصفاء التي تاورت باطلها طحاك الى غاية ليسرنا غايه فلا تدرك  
 هل هذا ممثلا البر والنداء والفتاقع ولا سيما ام محل الشك والصدق والمصلحة والاسرار ونظرات  
 لنفسك نظر شقيق وغشاك نور التوفيق وكنت طويت هذا الكلا على غور ما تكلمت بحلوه وشره حتى يفتي  
 امامك مستورا وجرم خيانة مكفولة ولكك حيث غط على حجابك وورى على فلك لا تدري الضار من  
 النافع ولا تنير الشهد العالي من السم النافع تشتم مخاى فائدك وتبدى معاصي لا تدريك نصيبهم  
 الضاحكين ولعبة الاعبين ثم لا تقتصر على ذلك فتعدي ودهج حق السادة الاكابر وتشتبههم  
 بملاءم حاضري ولا تخاف من الله حسابا ولا تسوق من عقابا فتشيع في الحق فحشاك وتذهب بالواقع  
 في انتم الذين رداعك وهابت الله متابا ولا تكن من لا يرجم لما قوله وان بهم نظر برئت كاهل  
 جواب اين كتاب الخ اقول طوبى تشيع مخاطب برضا باية الله في العالمين كبريت مال ووفور درهم ودينار  
 بر طاهر رت كآخنايب الاتفاق جمع وادخار نافاهه ملكه حب من رت انجيهم سید در وجه خير اتفاق فرمود مقبلا  
 كثر مال دیر امثال النيقام چون سجده صدق نعم المال الصالح للرجل الصالح است اصلا وعو سگان وگا وگا و  
 مواند ان ضررى نمیرساند اری حاسدين وماندين البته بسوريش عداوت میسوزند وپایه خزی ووبالی می اندوزند  
 عجب از حال جعفر عثمان و دیگر صحابه مثل عبد الرحمن بن عوف و امثال او که از حمل التبار درهم و دینار استبوه آمده بودند

استقصاء الامم  
 ۶۲۸  
 تمام جلد تان

استیضاح انعام جنگلانی

در احتمال آنکه بر این دفعه این هم است که آدم علیه السلام فقط سعی زوال نعمت از آنکه و حواله فاطمه بود  
چنانکه طبری گفته که گاهی صدر از بعضی اطلاق میکنند و در آنکه فاضل جاسسی لاجاط حدیث ثانی بخمال آورد  
یعنی صدر خضر آدم فقط از او و مرتبه ائمه بود و دیگر هیچ و چون احتمال ثانی باطلست بحد و جداول متعین خواهد بود و اول  
آنکه علما طائفه در بحث آیت غار بر لیل مرد و لا تحزن قیام و حدیث ثابت کرده اند که حزن از بنا معصیت بود  
که سابق المساکات اول مفصل این نیست تمام که با آنکه و ایراد و حدیث بر مقصود از تجدید بنی از حدیث ابی طریق  
ثابت شد که صدر بر حقیقت خویش محمود بود و مقصود ثانی آنکه تصدیق بر التمسیر صحیح کرده آنکه حدیث و نقلی که در آن  
مستخرج از آنکه که برین تفسیر و احکام و الا که در حدیث و تفسیر برین حدیث صحیح که در حدیث و تفسیر برین حدیث صحیح که در حدیث و تفسیر  
کشیده اند و گویند که در اینجا هم در حدیث و تفسیر برین حدیث صحیح که در حدیث و تفسیر برین حدیث صحیح که در حدیث و تفسیر  
مسلم الثبوت که حدیث تفسیر بعضی که محدثین امامیه جابجا وارد میکنند خود مجتهد جاسسی در اینجا  
کار بر آن بسته ثابت خواهیم کرد که در اینجا هم در حدیث و تفسیر برین حدیث صحیح که در حدیث و تفسیر برین حدیث صحیح که در حدیث و تفسیر  
بر فرض نقض بر این بر فرض در حدیث و تفسیر برین حدیث صحیح که در حدیث و تفسیر برین حدیث صحیح که در حدیث و تفسیر  
شعیه موجود است زیرا که مجاز حقیقت ندارد و چنانچه بر طلب علوم مخفی نیست **افق استعدینا**  
**بلطف الله الجلیل** عمل صدر برین حدیث بر غبطه متعین است و بنیته منقرض تفسیر  
تبین آن عینا و مغنایش همین است که حضرت آدم محض تمنی منزلت انحضرت علیه السلام کرده بود و نه  
آنکه بر آن دفع توهم حمل صدر بر محض اراده سلب زوال نعمت است چنانچه فاضل محتاط بخمال آورد  
و دلائل عده بر تعیین اراده قطعا از حد و دالات دارد اول آنکه این صدر حضرت آدم علیه السلام نسبت به فضل  
حضرت ائمه علیهم السلام بوده چه بر ظاهر است که در نوبت نعمتی از نعم دنیویه برای انحضرت حاصل نبود که حضرت  
بر آن حد میکرد بلکه این حد نسبت منازل و مراتب نفعیه و مدارج حنیفه اینحضرت که در عالم قدس خلصه خاص  
باشان را بر شرف بود چنانچه شاه شهاب در طاعن تحفه تصریح کرده اند باینکه این حد بر منازل ائمه علیهم السلام بود  
بر گاه ثابت شد که صدر حضرت آدم علیه السلام بر فضائل و منازل بود و لا جرم این حد بمعنی غبطه خواهد بود زیرا که صدر  
بمعنی مقصد زوال نعمت در نعم دنیویه مستعمل میشود اگر به نسبت فضائل انسانی و مدارج کمالیه مستعمل شود اکثر و  
انکس مراد از آن محض تمنی نعمت و تعجب از آن میباشد و اراده زوال آن درین احتمال مراد نمی باشد و هر گاه غایب استغفار  
صدر در فضائل بمعنی محض تمنی و العجب و اراده زوال نعمت در آن مراد نشود حمل صدر آدم علیه السلام بر نفعی اغلب

مجلسه ۱۰۰  
۱۰۰

و اکثر از مردم خواهد بود فان اللفظ يحمل على الاستعمال الشائع لا النادر الشاذ حالاته این دعوی که  
 صد در فضائل معنی محض تمنی و تعجب میباشد باید شنید و گوشتن تعجبین محاورات عربی و متفحصین استیلا  
 فصاحت و محبت لیکن برای تسکین مخاطب تحریر که بحیث احتمال با شغال عالی از تقسیم علوم بی بهره  
 بعضی از این پیش میارم و توضیح و تصدیق دعوی خود میسر دارم قیومی در مصالح منیر گفته  
 علی النعمه حمد البقیع السید اکثر من سکون هذا یعد الی الثانی بنفسه و الحرف اذا ذکرهما  
 عندک و قد یستزاد لهما عند و اما الحمد الشیخ اعز و نحو ذلک من العطف و فی معنی التعجب و لیس فی  
 قسمی زوال ذلک عن المحض فان تعناه هو القسم لا قول هو حرام انتهى از تعجبات واضح میشود که  
 بر شجاعت و مثال آن از فضائل و مناقب در اکثر استعمال و اغلب آن معنی غبطه و تمنی مثل نعمت محمود و بسیار  
 و معنی تعجب آن نعمت در انحراف می باشد نه تمنی و ال نعمت از محمود و معنی همانکه از قول منوی و اما  
 علی الشیخ و نحو ذلک فهو العطف و لیس فی تمنی زوال ذلک عن المحض و ظاهر میشود که حمید بر شجاعت و مثل آن منجمله  
 معنای غبطه است و تمنی از ال نعمت در آن مراد میباشد و لیکن چون در آخر اینم گفته اند ان تعناه فهو القسم لا دل  
 از آن واضح میشود که گاهی تمنی زوال نعمت هم درین حمد مراد میشود پس باید حجت کلام اول که صریحاً کتب است  
 محمول بر اینست که اگر تمنی نمودیم و اینهم کافی و واقعی است زیرا که هرگاه اکثر و اغلب استعمال صد در شجاعت و مثال آن  
 از فضائل یعنی غبطه شود و تمنی زوال نعمت در آن مراد نباشد حمد و شجاعت هم محمول بر همین احتمال غالب  
 شایع خواهیم کرد استعمال شاذ و نادر دوم آنکه چون همه شمر آدم علیه السلام بلای طغیة و بر این یقینیه است  
 گردیده اند اصد و حمد مذکور از حضرت داخل مختلفات و تخيلات است پس حمد را که در حدیث میخوانیم  
 آن حضرت آدم واقع شده محمول بر غبطه خواهیم کرد و در مسلمات الهی است که هر امر که ظاهرش موافق خلاص  
 عصمت انبیاء علیهم السلام باشد از اول بسیار اند اگر چه آیات فرقانیه و تشابهات قرآنی باشد پس احادیث  
 را چه از اول بخوانند کرد و از ظاهر آن صرف بخوانند کرد و بر ظاهر است که غلیظ از خود نیست که ظاهر و لا  
 بر صد و حمد از حضرت آدم میکند و امر ظاهر بر این قوی تر است که عارض و مرصادم و مراحم قطعاً است  
 یقیناً شود بلکه تعویل و اعتماد بر قطعیات است اگر ظاهر موافق آن افتاده فیها و الا انرا یا امور قطعیه است  
 توفیق و تطبیق باید نمود و راه تحقیق باید پیمود تا آنکه پابندی ظاهر را بر امور یقینیه ترجیح دهند و بر قطعیات  
 حرف ابطال در دهند سوم آنکه تفسیر بعضی کابر معاصرین البنت و عمارة اعظم مستحکمین ایشان بر جا

استحقاق الایام تبیل تصحیح

خود مصرح و مخصوص نشدند و مرصوص گردیده که مراد از حسد در حدیث عبود محض یعنی مراتب و منازل  
 حضرت ائمه علیهم السلام است و مقتضای آن منحصر در همین بوده و قضا زوال نعمت و معنی آن درین  
 حسد داخل نیست و برگزیده یا اعتراف مخالف مراد از حسد در حدیث محض یعنی مراتب و منازل ائمه علیهم السلام  
 باشد و محمول بر غبطه بود پس دعوی مخاطب سلف او که حسد در اینجا براراده زوال نعمت و عداوت عمر  
 محمول است خرافاتی پیش نیست بلکه حمل آن بر غبطه و معنی غیر مذکور و واجب لازم و ضروری و متضمن است  
 حالاً شاهد دعوی حقیر باید شنید که شاه سلامت الله در مکتبه الازهر میفرماید مقتضای حسد در مقام  
 همین است دعای آن که منزلت ائمه کرام برای خود است و این معنی لغوی حدیثین مذکورین ثابت و متحقق است  
 از آنکه منزلت از ائمه و اعطای آن آید چون با اختیار حق تعالی بود و لذا این از راه و اعطای مقتضای حسد  
 نمیتواند شد انتہی و الحجج بجزی الحق علی ستم که شاه صاحب نیجا بمقصود و مراد الحق اعتراف کردند و داد  
 تحقیق و انصاف دادند و راه حق پتہ دہی میبویند چنانچه کلام صریح و واضح است که مقتضای حسد در مقام  
 همین مرتب است و دعای منزلت ائمه کرام علیهم السلام بود که از حضرت آدم علیه السلام بوقوع پیوسته  
 و امری دیگر مثل قصد زوال نعمت و منزلت اینحضرات بالغرض و عداوت این علی غایب بود و جودات چنانچه  
 شاه صاحب کابلی جاوید اند و با وقوع جبر و ظلم برین برگزیدگان خالق کائنات چنانچه ملازمان مخاطب  
 اندیشیده مقتضای این حسد نبود پس بحد الله که مال صراحت و ظهور بغیر داخل کذب و درو بر زبان  
 عہدہ مستکین این بقوم منقر و ثابت گردید که معنای حسد در مقام خزان نیست که الحق مثل مولای مجبسی  
 و صاحب عوالم و جناب آیت الله فی العالمین تبیین و تفسیر آن فرموده اند زیرا که معنای غبطه همین تمنی  
 منزلت ائمه کرام علیهم السلام است و تبصریم شاه صاحب مقتضای حسد در آن منحصر است و از اینجا خفا  
 که کابلی و دہلوی و تراثت تحقیفہ مخاطب نیل بلکه اقادات رنگین خود ملازمان شاه صاحب که در ابطال  
 ارادہ غبطہ از حسد درین حدیث حمل الفایده کرده اند و در تنبیط و استخراج آن دماغ سوزی لا حاصل بکار  
 برده اند همه باطل و ناصواب و بیبوده و نقشب بر آب گردید و معلوم شد که این بزرگان محض از راه عصیت  
 و عناد و برخلاف مولود صریح حدیث راه رفته بر موعومات باطله حمل کرده سخائف ہفوات و طرائف  
 خرافات بر زبان آورده اند و گویند و الزام الحق قصد کرده اند لیکن مقتضای من مفسرین لاجنہ فقد وقع فیہ  
 خود در درجہ حصین و حصین و حیرت و تشویش افتاده اند و اکاذیب و افتراءات غریب بر زبان آورده و در

انصاف الی امیر جلالت  
 ۴۱۲۲

در خجالت و مذمت خود و اولیای خود افزوده تصدیق بر مسی که از معاینه مراتب بوده ارجح طبعیه  
گذاشتن و وضع این که جمعی از اخبارین روایت و اکابر لغات اینها اند شاموده اند قلی اولاً آنکه علمای طائفه  
در بحث این قول تجدیر که از حد بر حضرت آدم علیه السلام واقع شده دلیل حرمت آن حمل آن بر ازاره  
حق نه زوال لغت نمیتواند شد زیرا که محتمل است که این تجدیر تیار بر ادیب باشد چنانچه خطابی شارح صحیح بخاری  
شرح قول جناب کتاب صلی الله علیه و آله وسلم وایک و کرائم الاموال خطاب بخاند فرمود میگویی هذا الله  
لنأدب علی بنی منی یطلل العقل عند اکثر القضاة هكذا نقول بنی حجة المستقلة فی فتح الباری  
و نیز می تواند شد که این بنی از حد بنی تنزیسی باشد پس این حد حضرت آدم از قبیل ترک اولی خواهد بود و ناگفته  
و عید در حق انبیا علیهم السلام مفید حرمت معنی نمیتواند شد زیرا که اینقدر زود نیست هم مسلم است  
که حقانی حضرت آدم را از اکل شجره بنی فرموده و ناگفته عید بر آن نموده پس بر جوابی که علمای اهل سنت در باب  
عدم حمل بنی از اکل شجره بر حرمت خواهند داد همان جواب از طرف الحق در باره عدم حمل حد بر حد است  
بنی از آن دو عید بر آن قبول خواهند فرمود و تخفیف تصدیق خواهند داد و استدلال الحق بنی از آن دو عید  
خرن ابی بکر از باب معصیت بوده یا بیعت است که ابو بکر بالاتفاق معصوم نبوده و در باره حد حضرت آدم علیه السلام است  
انحضرت ما نعت از حمل بنی بر حرمت فافترق الامران وضع الحق بالعیان قول که محققین الحق اقول اینها  
خوش فنی سابقست که بار دیگر عاده آن کرده و بر آلتبیس در نظر عوام که گمان بر ند که مخاطب با نباتات حمل بر  
حد مذموم و وجوبه یا ایجاد نموده تکرار کلام سابق فرموده و درین آن سابقا یافتی چه تصریح محققین امامیه  
تخالف حد و غبطه باعتبار معنی حقیقه حد است نه باعتبار معنی مجازی آن بالجمله اگر مقصود مخاطب  
که حد یا معنی کان بتصریح محققین امامیه فهو فرضیه بلا مرتبه و اگر فرض خدام و اثبات تخالف اعتبار معنی حقیقه  
حد است فهو مسلم لانزع فیه برای اثباتش احتیاج نقل عبارت او اقامت استدلالات نیست لیکن اثبات  
چنین تخالف نه و استقصا نیست نه املی را منفر زیه که اطلاق حد بر غبطه شائع و ذائع است تا آنکه حد است  
عبطه را هم که در احادیث معتبره نسبت آن بحضرت انبیا علیهم السلام واقع است بحد تفسیر کرده اند و جمعی  
محققین حد را بدو قسم تقسیم نموده یکی معنی غبطه و دیگری معنی زوال لغت و این تقسیم حضرت موسی علیه السلام  
قبول نموده و بجهت برهان این آنچه مخاطبان کرده که تا بر حمل حد بر غبطه قطابق در تفسیر حد بر حد  
مخبر و حال آنکه این در نظر اصحابست و برای اثبات این مقدمه و آنچه حواله با قوادح جناب مصنف کرده

۱۳۱۴  
تقصیر امامی  
تقصیر امامی

[illegible]



هذا هو الاقسام بتفسير محققين الجواز تضاد مع غلبة استدلال غير مانع من ان تلك التفسير حجة في حد ذاته لا يغلبه  
 ليست نيزا که ربطا بقوت در تفسیر مفسر واجبست باینکه لازم می آید که تفسیر المسند حجة در حدیث صحیح  
 بخارج هم غلبه صحیح و باز اگر محققین المسند هم متضاد و مخالف غلبه قابل اند و نیز قضیه وجوب تطابق تفسیر  
 مسلم انخیزد پس خیار طلب که در جواب این تقریر باشد فرماید که گمانیکه حجة در حدیث بخارجی بمعنی غلبه گفته اند  
 تقریر کرده اند که معنی بخاریست ضرورت بطرف آن دامن کشیده و تکلام را با این معارضه چه مناسبت است  
 در بخاری و دامن کشیدن است یکی تقریر حجة در غلبه باینکه معنی بخاریست و دوم تقریر حجة باینکه ضرورت است  
 آن دامن کشیده و ظاهر است که تقریر حجة باینکه غلبه است بخارجی حجة است و دفع معارضه نمیتواند زیرا که نزد المحقق  
 هم که حجة در حدیث بر غلبه محسوسست معنی بخاریست و بر گزشتان ادعا نموده اند که غلبه از معانی حقیقه نیست  
 و علاوه بر این هرگاه از تفسیر شرح حدیث جواز حمل حجة بر غلبه واضح شد اهل حق هم حجة را بر غلبه در حدیث  
 حمل خواهند کرد و این جواز بر ایشان هم متحقق خواهد بود بوجهی از اینکه عمل بطرف حقیقت است اینجا بسودی ندارد بلکه  
 بیکار است زیرا که هرگاه جواز نفس حمل ثابت گردید و حاصل شد و کلام در حدیث آن بحث است با آنکه  
 که بعضی از شرح المسند تقریر کرده باشند باینکه اراده غلبه از حجة در حدیث بخارجی معنی بخاریست لکن این  
 از المسند مثل رازی و غزالی و سیاح و کور که تقسیم حجة بعبیه و تمییز و ال نهیست کرده اند تقریر حجة بمعنی تکرار  
 که غلبه معنی بخاری حجة است و همچنین صاحب نهاییه که غلبه را بحدیث تقریر کرده و باین معنی تقریر کرده و باین معنی تقریر کرده  
 بمعنی غلبه گفته و نهی و ال نهیست را از آن بگوید که نیز باین معنی تقریر کرده اند بهر تقدیر تحقیق و تفتیش این غلبه از حقیقه است با معنی  
 بخاری و غلبه معنی بخاریست این که غلبه از اقسام حقیقت نیست و محسوسست حمل حجة در حدیث بخارجی بر غلبه خواهد بود باقیما از اینکه  
 گمانیکه به بحث بخارجی حجة را بر غلبه حمل کرده اند باینکه تقریر کرده اند که ضرورتی است که حجة در حدیث بخارجی را باینکه  
 باین معنی تقریر کرده اند و چنانچه در اکثر شرح بخارجی غیر از آن شاهد ایند و قطع نظر از این دیگر محققین و مستفیدین که غلبه  
 از اقسام حجة دارند و نیز بر گزشتان تقصید حمل حجة بر غلبه بود و ضرورتی ندارد که با آنکه ظاهر تقسیم ایشان چنین است که اگر  
 ضرورت هم اراده غلبه از حجة کرده آید ضرورتی ندارد و بلکه از کلام قومی بخارجی واضح میشود که حجة در فضایل نفسانیست  
 و غیر مستعمل شود در حمل آن بر تمییز و ال نهیست و ضرورتی ندارد که آن استعمال تاویل و شاذ است بخلاف  
 حال آن که غلبه که انصاف شائع و ذائع و اکثر اغلب و بفرق تسلیم اگر چه ضرورتی برای این حمل را نیست پس فرمود  
 این حمل هم بخارجی متحقق نیست و ان ضرورتیست حضرت آدم علیه السلام است قوله ضرورت بطرف آن من

۳۵



استقرار الاقتصاد  
١٩٣٨



[illegible]

10-11-12

برگزیده یگان بارگاه علم نیری و مطالعه کتاب وافی و دیگر کتب احادیث روایت حضرت امام صادق چنان بر  
 عیان میرسد که غبطه مقتضای ایمان مومنین است و حالتش بدان درجه رسیده که در قیامت خود حضرت  
 انبیاء عموما و افاضات عالمیه خود را از غبطه بر بعضی از مقربین تحصیل الثواب بخند و بخواند داشت غلط گفتیم  
 چون حضرت امیر اکمال جاه و جلال طلب کرده بر تخت نور خواند نشانید بیع انبیا و مرسلین  
 خواند که کما فی المناقب العلویین از نشان کسی که لایظلم شغال ذره در شان دوست پس بعد  
 صیغیاد که حضرت آدم و حوا را بر مقتضای کمال ایمان بدین ملت و خواری که چند برکت خست انجیر بر  
 شرمگاه نهاده باشند تشبیه کنند و از بام جوسق بقعر خندق رانند و با وصف عجبی شدن چشمتها  
 از چشمتها بی نشان از به ایشان قبول کنند و اینجه امتداد نامه صد سال علی با نقل صاحب مجمع البحرین  
 کشفیت ان الحسد محمول علی الحقیقه و عداوة القتره اقوال مستحسنا بلطف  
 الارب الجلیل انچه افاده فرموده محدث است بچند وجه اول آنکه خدام عالی مقام از غایت  
 تجرد اطلاع بر قواعد اصولیه و نهایت خدمت فنون شرعی غلط گفته از صحبت تسلط او تمام شام  
 و تا بلایه ساوس اصفیات اعلام او عا فرموده اند که در و دینی بر امر محمود و محنی ندارد الا آنکه اندوه  
 بیشتر با و استبعاد بیجا نیست اندازد که مثل خاتب طایع العالم از زبان آرد زیرا که او انی طلبه  
 نیکب میدانند که بسیاری از امور محمود و مثل صلوة و قرآن و امثال آن که در بعض اوقات از  
 بنی دارد و اشاره پس بس نیست که بیجا طلبه و بنی را بر امر محمود و محتای نمیدانند و از امور محمود  
 و استبراه ای انکار دان نهالشی عجایب و عجب نیست که انیم بگوش مخاطب بخورده که حسات الابرار  
 انهمین چه گاه حسنا بر استیاء مقربین بلا شبهه برین شاعر غنی مقربین همی آرد و آنکه پس چگونه مخاطب تفرد و این  
 منعی کرده که در و دینی بر امر محمود و معنی ندارد و منعی نماید که حضرت صوفی صافی در معرکه الارا در و  
 بنی را بر بیاب هم تنوع میداند حیث قال دوم آنکه حسب معنی غبطه چون امر صیاح است بنی از ان رو  
 و عید یا اینجه تاکید شده در ماده آن صحیح نباشد انتی و انیقدر رخصت مبارک نمی آرد که اگر ورود  
 بر صیاح جایز نباشد مفهوم مکرده که از احکام خمس است و غالباً در مسلم که داخل کتب رسمیه است  
 ملاحظه آید و یا تا بدین می شود و داخل ان در احکام لغو و عیب محض بلکه خلاف ظاهر میگردد و اگر  
 مکتوبه امر صیاح است که ترکش اولیست از فعل آن و هرگاه ورود و بنی بر امر صیاح جایز نباشد مکرده

۹۳۹  
 تصحیح و تفسیر

را و جوی نباشد و دوم آنکه تصریح صاحب البحرین بحد غبطه یا استفاده از دیگر کتب نافعی و مضامینی  
 نهی بر بعضی افراد نیست زیرا که تصریح صاحب البحرین بحد غبطه نه باقتضای جمیع افراد است  
 بطور حکم کلی بلکه بنا بر محدودیت بعضی افراد غبطه حکم محدودیت آن کرده و اعلام کرده که شاید این میان  
 مسائل غبطه و مقتضای بعضی عبارات سابقه واضح شده باشد زیرا که بنا بر حدیث نبوی که طبعی صاحب غبطه  
 نقل کرده اند غبطه مضرب باشد و مستحب است که از حدیثی اراده نوال لغت اخف باشد حال آنکه  
 بنا بر عبارت دیگر امام را غلبه نقل کرده غبطه در علم و امثال آن محدودیت و همچنین از عبارات دیگر  
 که سابقه منقول شده واضح است که تمنائی نعم و نیت که این غبطه است محدود و منسوب است پس  
 جمیع درین مورد نمی توان که مگر محمل فهم بر بعضی افراد و روح بر بعضی افراد و انسانی و تناقض صریح لازم آید  
 ما هم جمیع در بیان حد غبطه که در جمیع البحرین نیز آن مذکور است و نهی بر آن حدیث عیون خواهیم نمود و معلوم  
 آنکه حکم صاحب غبطه یا این عبارت جمیع البیان است بر حد غبطه بدلالة التزامیه مشهوره است بلکه عدم تامل  
 جناب آنکه در زیر عبارت جمیع البحرین در مقامیکه مقصودش از آن تحقیق لفظ حدیث است نزد مخاطب است  
 بالظاهر محدودیت غبطه و الواقع که لک حال آنکه عبارت جمیع البحرین در حقیقت عبارت علامه طبرسی است در  
 این است که موجود است چنانچه انفا منقول شد پس اصل انفا از علامه طبرسی است و در جمیع البحرین منقول شده  
 حدیث است که مخاطب عبارت جمیع البحرین بر حد غبطه دال بالمقتضا میگردد و عبارت جمیع البیان از آن التزام حال آنکه  
 آن عبارت جمیع البحرین عبارت جمیع البیان است چنانچه در آن تصریح واقع شده پس حاصل دال بالمطابقة بر حد غبطه است  
 جمیع البیان است پس هر آن تحقیق غامض که جناب مخاطب عبارت جمیع البحرین را دال بالمطابقة گفته و عبارت  
 جمیع البیان دال بالاتزام بر گزین بر حقیر مکشف نمیشود که حدیث و اگر مراد مخاطب از این عبارت که از دال بالاتزام  
 بر حد غبطه گفته بعضی عبارت دیگر است که اشاره بان سابقا نموده پس محصل این جناب مخاطب تصریح نمود  
 غبطه نقل کرده حدیث قال غبطه تمنی نعمت است بدوین و ال این محدودیت و حدود دوم است انتهی گو اهل  
 عبارت در واقع هرگز بر حد غبطه بالاتزام هم دلالت نداشتند و فعلا عن المطابقة زیرا که اصل عبارت نیست  
 و اما غبطه یعنی آن براد مشتاقه التي فیها الفرحان لم یدرجها ولا ذکره کونه الی هذا غیر منصوص و اما  
 محدودیت زیرا که این عبارت بر لغتی در حدیث غبطه دلالت دارد و آن هم است از آنکه محمود یا نباشد بلکه سایر  
 حدیث است که سابقا با آنکه استدلال بر غیر حدیث مذکور است از نشان آنست و همچنین در عبارات دیگر هم بیان

در بیان حد غبطه  
 ۴

انشای حسد و غیره گفته و لهذا اصل الحسد مذموم و الغیبه غیر مذموم و این هم ولو بدلائل انزاعیه  
 دلالت بر محمد و حبیب غیبه ندارد و بالعرض اگر عباراتی از عبارات مجمع البیان دلالت انزاعیه بر محمد و حبیب  
 غیبه داشته باشند لیکن ترک کردن تعرض باینها هر یک که دال البطلان است و تعرض نموده و دلالت انزاعیه  
 سایر شیعیه را که حق آیه الله فی العالمین در ترک تعرض باینها نمیکند تفسیر این در حدیث آمده گفته  
 برخود مسطبق گردانید و صدق آیه لقد ضلّ ضللا کبیرا پیدا بر خود بر زبان خود بوضوح رسانید  
 است قوله خصوصاً وقتی که الخ اقول مردود است باین وجه اقول آنکه نفی حسن قبح شرعی بسیار باطل  
 حق نیست نمودن چنانچه قولش نه شرعی بران دلالت اصول دارد که کذب محض و آخر آن صفت بر کفر حق  
 یا بمعنی قابل نیستند که حسن قبح شرعی اشیا در شرعیت ثابت نیست و محض عقلی است و چنان باطل باین  
 میشود که آن عین انکار شرعیت و ابطال این است چه برگاه برای اشیا در شرع حسن قبحی ثابت  
 پس معنایش اینست که حسن صلوٰه و زکوة و صیام و حج و صدوق و احسان در بر و امتنان و امتنان نکات  
 شرعی ثابت نیست همچون سایر قبایل مثل زنا و شرب خمر و قتل نفوس محرمه و دانیاء و خلق و غیر  
 قبحش در شرع غیر مبین است و این اعتقاد مذموب عین انکار و صریح ابطال دین و اتباع مسالک  
 شیاطین است الحاصل غرض الحق آنست که حسن قبح اشیا هم عقلی است و هم شرعی و نفی حسن قبح  
 شرعی کسی از ایشان نکرده مگر آنکه زعم و فهم مخاطب و شرکاء او بیان جا گرفته باشد که قول حق  
 قبح عقلی ستانم نفی حسن قبح شرعیت دوم آنکه ذکر اهل اعتزال در اینجا بحث محض است مگر آنکه  
 مشارکت ایشان را با الحق درین اعتقاد و موجب هر طعن باین حق فهمیده باشد پس منیدانم که مشارکت  
 ایشان در اعتقاد اهل طایفه با حق البطلان در اعتقاد دیگران نیست و دلالت بر این غیر از اینست و تحقیق و تحقیق  
 نمیکرد و علاوه برین که حضرت اشاعره از مخالفان ادراک شعور حیاتی بر قول نفی حسن قبح عقلی که بعضی بجهت مقادیر  
 جلیه و قلیه و حیرت است که بنا بر اینست با شرع و انتم در انهم و عدم لزوم تصدیق انبیا و ایمان بجزایات  
 و عدم و موجب نظر و تدبیر در آیات خالق کائنات و امثال این لازم میاید جبرأت کرده باشند لیکن  
 معاصرین قوم بر مخالفت شاعت این قول تنبیه نموده اند که ایشان که از جمله حقیقت اند و ایشان  
 ما تردید پیدا کنند قابل محسن قبح عقلی هستند چنانچه شاه سلامت الله در جواب غیر شانی که میخواست  
 قدس الله سره بفرماید و حکم باینکه محذور عقلی با وجود عدم اعتقاد اشاعره بحسن قبح عقلی محذور و نهیوان

اعتقاد اهل طایفه با حق البطلان  
 ۴۴۱

الحکایت کلی سرسبز افادت است اما اول پس کلام در مقام دران حسن و قبح عقلی است که کافیه اول  
 اعتقاد دارند و از قبیل حسن علم و قبح عقلی با حسن موافقت سلطان ظالم و قبح مخالفت آن می شمارند  
 و در عقلی بودن حسن و قبح یعنی زور یا حد یا باده کندی و نزاعی و خلافی نیست و قبح قطع ذکر و خصمیان  
 چون موجب نقصان بنیان آن و منافعه عرض و نیولیت و قبح بودنش بمعنی مذکور است یا بی آن  
 کرد پس تعرض عدم اعتقاد اشاعره در مقام دلیل عدم بر خا طرب مقام است و اما ما نیاسمه که  
 و قبح در مقام این حسن است که محل محلا اشاعره و ماتریدیه و معتزله و امامیه و کرامیه و بر این است  
 پس میگویم اگر چه اشاعره اعتقاد بحسن و قبح عقلی دارند لیکن ماتریدیان که با خفیان از انیم چون  
 بوده اند باز در عدم اعتقاد اشاعره بجا خود نیست از انیم که حاله جناب خا طرب خبر که قول از حسن  
 و قبح عقلی قبح شیعین میدانند از خفیت دست بر میارند و حضرت آنفیه با جمله اهل اهل و قائلین خرافا  
 لا طائل می گنجاند یا مهمت والا تهت بزرگدیش صاحب خفیان را قائل بحسن و قبح عقلی گفته  
 سگبارد و یاراد میدان تقنین و قبح جنابان میگزارد و سوم آنکه از قول بحسن و قبح عقلی اشیا  
 هرگز لازم نمی آید که بنی بر این محمود و از نگرد و زیر که چنانچه عقل حسن و قبح بعضی اشیا ادراک میکند چنان  
 حکم میکند که جائز است که بعضی اشیا محمود و بنظر بعضی عوارض صدف شود پس بنا برین اگر غبطه باو  
 حکم عقل بحسن آن جهت بعضی عوارض در مقام ممنوع باشد شناعتی لازم نمی آید و نیز عرض قائلین  
 بحسن و قبح عقلی نیست که بعضی اموری نیست که عقل قطع نظر از وجود شرع بقیع با حسن آن میکند مثل  
 کذب شمار و صدق با فاع نه آنکه حسن و قبح جمیع اشیا از عقل محاورم میشود و عقل در حکم همه یا معقل  
 است قوله پس از شان کسی الخ اقول فخطه حضرت آل عبا علیهم التجه و انشا ترک اولی بود و بعد از  
 بحجت آن بر حضرت آدم عتاب واقع شده و وجه عتاب بران اظهار عزید فضیلت و کرامت و شرف و  
 انحضرات بوده تا که همگنان بدانند که شرف و جلالت انحضرات با نیز تبه است که حضرت آدم هم مرتبه ایشان ندارند  
 رسیده و محاببات انبیا علیهم السلام در حقیقت برای تنبیه اعیار است نه برای استخفاف انحضرات  
 عالیه مقدار چنانچه جمیع از علمای اهل سنت هم با این معنی تصریح کرده اند شیخ عبد الله در کتاب عصمه الانبیا  
 گفته و ذکر فی الرسالة المکیة و الالحسنید و الثوری غیر همان ما سجد علی الانبیا عا و اجمعین  
 علی طوا هر هم و اسرار هم مستوفاة بمشاهدة الحق و استند لو اهل ذلك فلیقر انهم قد سجدوا

۹۳۲  
 استحضار



عن ما رواه ابا عبد الله عن ابي الحسن في عقوبات العتق والنيات في الاستغفار فيه دلالة فليس يغفل  
وقد فني الله عن ادم النية والقصد في قوله كما فني الله عنهما في قوله فليست له عقوبات  
انما جاء على الاصل في علمه عندنا في موضع الاستغفار قوله في نيت خوارى الخ  
اقول نسبت ذلت وخوارى يقول جناب باري نهايت جبارت ولي انداميت زير كه اخراج حضرت  
آدم عز از جنبت و نزاع لباس نه بر سبيل عقاب و استحقاق يا حضرت بود و العار يا الله من ذلك جليله  
لفظ عقاب واقصد و محمول بر بدل الله و محاربه نه و اعقبت و محقق زير كه صدر و عقاب حقيقى ببارى  
عليه السلام غير جابر است و تجرد اخراج از جنبت و نزاع لباس دليل آن است كه عقاب بر اخفرت اقع  
مشبه زير كه حقوبت عبارت است از ضرر و اسه كه و ارفع مشهور و  
بر سبيل استحقاق و انانت و اخراج از جنبت و نزاع لباس از قبيل سلب لذات و منافع بود و انرا  
عقاب حقيقى نوان گفت بلكه اگر اين اخراج و نزاع از ان قبل بود كه احتمال عقاب و غير ان  
باز هم بجهت دلالت و لا اى بر حفظ انبيا عليهم السلام از استحقاق عقاب انرا بر عقاب محمول نميگنيم  
چه بلكه اين امور احتمال عقاب هم ندارد جناب باري بر رتقى خوارى الله و عباد من سائر اهل الاسلام  
خير الخ و خضوع بجل اللطيف النعم و تقيين اين مرام و اذيتون داده كلامى پس مستين گفته جواب  
زوار بر سبب بيان شسته لند انقل كلام جناب و باري شمشيد خوا اهل اسلام و احرار قلوب  
طاعتين انبا عليهم السلام مناسب افتاد قال رحمه الله قد في تنزيه الانبياء فان قيل فانما نفع  
من ادم عليه السلام على قولكم معصية فلا يخرج من اهل سبيل العقوبة و سلب لباسه على  
الوجه و كذا ان اخراج من الجنح و سلب اللباس على سبيل الجزاء على الادم ما قال تعالى فليس هو من اولاد  
الشيطان يبدي اليها ما ودر عنها من سواهما و قال تعالى في موضع اخر اخراجهما مما كانا قلنا انفس  
الاخراج من الجنة لا يكون عقابا بل ان سلب اللذات و المنافع ليس بعقوبة و انما العقوبة هي الضرر  
و كذا لم الواهنا على سبيل الاستحقاق و الا هاته و كذلك بنوع اللباس و ابداء السعة و كانت ههنا كالا من  
يخرج من الجنح عقابا و ينجى ان يكون له غير ما هو النفاق الى غير ذلك لانه انما لا يخرج من الجنح ان يستحقه الانبياء عليهم السلام و اذا  
ذلت فماتوا من الجنح و انما سبيل العقوبة في الجنح ان يكون له غير ما هو النفاق الى غير ذلك لانه انما لا يخرج من الجنح ان يستحقه الانبياء عليهم السلام و اذا  
علم ان المصلحة ببقية ادم في الجنة و تظليله فيها فلم يتناول الشجرة فتمت بنا ولى منها فقررت الحال في المصلحة و صامس

استحقاق انبا عليهم السلام  
عقوبات



اخراجها ونكاحها في دار غير ما هو المصلحة وكذلك القوي في سلب اللباس حتى يكون غير التناول  
 من الشجرة هو المصلحة كما كانت المصلحة في تيقنه قبل ذلك وانما وصف اللباس بالبر يخرج لما من  
 الجنة من حيث وسوس اليهم اوزين عند هذا الفعل لئلا يكون عند الاخراج من الجنة وان لم يكن على  
 سبيل الجزاء عليه لكنه يتعالى به تعالى في المصلحة وكذلك وصفه بأنه مسد لسواها مما حجب  
 اقوالهم او على ما سبق وقوله الله تعالى اللباس نزع منه عما ولا بد من خفيان معصية ادم به  
 صغيرة لا يستوفيها العقاب من مثل هذا التاويل كقصة في ريق الله تعالى بالاجزاء للجنة وفيها العقاب والنفوس  
 بالاستغفار والاداء كيف يكون عند الله في نهاية العظم والتبجيل مستحقا منها ومنه تعالى الاستغفار والاهانة ترى نفس  
 تسكن الى مستغف بقدر زمانه ومنه صيكت ويأخوثر مثل ذلك على الانبياء عدا الامن لا يبرح حقوقهم ولا يعلم  
 ما يتقضي من اهلهم والحديث على النبي صلى الله عليه وآله وسلم انما جاء علم الله مقبول مما قد روم الفهم نافت  
 فاجاب برباط قطع زبان قيل قال استيصال شجرة كذا بل ضلال تصديق تحقيق بها علم الله زباني انما يتحققون  
 قوم نضل انهم ويرجعوا انما الشيطان كذا ركب عقابيه ونهاره يضيء كذا من انفسهم عدا الله عدا الله  
 شعري اني كذا مستند مخالف وراي ست در ياقوت جواب برسير ما يعلم ان ادم عليه الصلوة والسلام هو  
 اول فاعلم ان الله تعالى في قوله على يد يه ما وقع من اكل الشجرة بعد النهي عنها فكانت معصية صفة  
 ليحضر نبوته كيف يفعلوا اذا وقعوا في النهي كذا عليه السلام هو فاعلم للعصية ولو لم يقع ذلك  
 على يد يه لوقع على يد غيره وقد قال الشيخ في معنى الدين الباب التاسع والثلاثين من الفتاوى انما كانت  
 ادم عليه السلام من عين منه الله عليه السلام الانبياء عليهم السلام وانصاف لا يتفقون من حال الاعمال  
 منها فان الله اجتباهم واصطفاهم لسابق العناية فلا يمكن الحق تعالى انهم ابداء قال وحيث  
 يعلم ادم وهو الاكرم لم يكن يحق بآلهما وانما كان عقوبة لا يلبس جلد لا فان ادم عليه السلام  
 اهبط بصدق الوعد السابق بان يكون خليفة في الارض من بعد ما تاب الله عليه واجتنب الاوه  
 ما تلقى الكلام من كلامه بالاعتراض فكان اعترافه عليه السلام في مقابلة قول الجيس انما منتهى  
 الحق تعالى مقام الاعتراف عند الله تعالى وما ينتج من السعادة التي تتخذ ذلك طريقا لاداء انما ادم  
 فكان مما وقع من ادم كالتعليم لنبوته اذا وقعوا في مخالفة كيف خلاصهم وتعلمهم منها كذا ما ليس  
 نعم هذا الحق تعالى بل هو لا الخيرة ان كل من اتبع من هذا لا الله عوة طرد عن حضرة الله تعالى ومنهم

استغفار الله تعالى

لنفسه وان نقول نحن خير من فلان فلذلك كان مربوطا اليك ليس الى الارض عقوبته لانه لم يدم فما اهبط  
 اليك ليس الى الارض الا لاختصاصه الا اذا رجع الى ادم فانه اهبط للخلافة ولذا لا يهابان جميع محسنات الله  
 في صحتها وليس عليه من اوزارهم شيء انتهى اذ بين بيان كمال وضوح وظهر ثابته كرويه كرمه صفت حضرت  
 آدم عليه السلام محض معصية مبرورة بوجه من معصية واقعية وهو مربوط انحضرت از حجت لبسوى زمين عقوبت  
 ذلالت و غاري بوده چنانچه مخاطب انديشه بلكه براى حصول درجه رفيعه خلافت و مرتبه عظمى امامت و تولى  
 ماسرجه دين و عروج بر معارج فضل بيمين اين مربوط واقع شده و نيز محققين ايشان  
 ميگويند كه سياه شدن جسد حضرت ادم بعد اكل شجره كه در احاديث مروى گرديده دليل  
 آنست كه معصيت در انحضرت نقصانى پيدا كرد بلكه اين سياهى دليل شرف و بابت  
 انحضرت است چنانچه عبارت يواقيت شعراي مستقمن اينجنى سابقا منقول شده و باز  
 نقل كرده ميشود شعراي در يواقيت گفته فان قلت قد ورد ان ادم عليه السلام لما اكل  
 الشجرة اسحق حبلا و قد تبادر الى الاذهان ان ذلك يؤذن بان ادم صارت فيه البهيمية  
 نقصانا فالجواب ليس اسحق و بدنه علامة على نقصه بل هو علامة على حصول شيئا كما ذكره الشيخ في التبا  
 الثانى والسبعين كالا على حديث نزل الحجر الاسود من الجنة و هو انشد بياضا من  
 اللين نسو ذنه خطايا بني ادم قال و كذلك اسود اوجسدا ادم عليه السلام  
 لما اكل من الشجرة يد على سيادته لان ذلك اورثه الاجتناء و الاصل طفا  
 و لو لا اكله من الشجرة ما ظهرت سيادته و كذلك الحجر الاسود لما خرج من الجنة  
 و هو ابيض فلا بد من اثر يظهر عليه يعرف به سيادته في دار الدنيا اذا  
 رجع الى الجنة يتسلي به عن اقاربه و يظهر به عليه خلعة التقرب الى الله  
 في جعله يمين الله في الارض و لم يكن من الالوان ما سيدل على  
 السيادة الا اللون الاسود فكساه الله تعالى لون الشواء اعلالنا بانه صاد  
 سيدنا يخرج من الجنة الى الدنيا قلت و اعل من هذا القبيل جعل ستر  
 الكعبة اسود و كذلك خلفاء بني العباس و غيرهم و اعل ذاب هو سدة  
 لبسة العمامة السوداء يوم فتح مكة اظهرها رالسيادته على المخلوق من

باب المتحدث بالنعمة السبب خیر اعم که هرگاه محققین اهل سنت اخرج حضرت آدم را  
از بهشت بلکه سیاه شد جسم آنجناب بعد اکل شجره برترقی مارج آنجا عمل کنند و دلیل ثبوت و سیادت حضرت در  
چنان مخاطب کرار توین و همچنین حضرت آدم بیت نبوت است و خوار با حضرت ملائکه مینمایند و  
ابداً اسوات و اخراج آنحضرت از بهشت بر محل استحقاق و استعانت محل پذیرا و محقق نماید و این مخاطب پذیرد  
که محل اخرج حضرت آدم از بهشت و نزاع لباس آنحضرت را بر ذلت و خواری بر محض الزام حمل  
نمایند زیرا که اخرج حضرت آدم از بهشت و نزاع لباس آنجناب بنص قرآن ثابت است و اهل سنت هم بر  
تصديق آنند پس مخاطب که این فیض را محمول بر ذلت خواری میکند ضرر و نقیصه یقیناً بر آن شمرده باشد  
**قال الفاضل المتحدث النبیا هذه الله تعالى السواء المتسبیل**  
**والا انکه از تنج کتب و روایات قدیاء امامیه که شیخ صدوق از خرمهای شان خوشترین**  
**است و استقرار قضایف او و مطالع نور الثقلین چنان بوضوح می نماید که چون آدم**  
**و حوا علیهما السلام مراتب خیمه حضرت الله بر ساق عرش دیدند و برای الهی و رسیدند که از آزار**  
**زوال این مارج عظیم و آرزوی آن برای نفوس خویش بر جز باید بود و در دینی و عیسیان بن**  
**مستلک خوانند شده و از ظالمان و ستمکاران محبوب خوانند گشت پسیدند که خدا یا ظالمان**  
**کیستند حکم شد که ظالمان انقوم اند که دعوی منزلت الله ببری بغیر حق نمایند عرض کردند**  
**که خدا یا چنانکه منزلت این زمره مقدس در بهشت بمانمودی امید داریم که**  
**عقوبت ظالمان در دوزخ به بینیم پس دوزخ بحکم الی الوف عذابها**  
**و صنوف عقابها بر ایشان ظاهر نمود و متاسی حالات ظالمین و**  
**فاسدین را بر ایشان عیان کرد و حق تعالی فرمود که ظالمین و بدعین**  
**مناسب آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم در درک اسفل اند که کما اذا دوا**  
**ان ینخر جوامعنا اعد و اینها و کما انفتحت جلودهم بد لنا**  
**سواها المیز و قوا العذاب اکنون اسے آدم و حوا بعد این همه معرفت و**  
**ارتقاء حجب اگر نه آرزو سے زوال نعمت از ائمه خواستید که از جور خود دور**  
**خواهیم نگه داشت و کمال رسوائی و ذلت بحال شما خواهد رسید بالاین همه که شنید**

استقصا و الا فایم  
۴۷۹  
بسم الله الرحمن الرحیم

بهر دو بزرگ بر مناصب این بزرگواران حسد بر نه و آخر مخدول و مکتوب گردیدند و از  
 احیای به پیچیدات است که آن ظالمین که دخول آدم و حوا بعد اقام حسد  
 در میان نشان و محسور شدن بمعیت آنها بحکم آفریدگار جبریان استعنا ایاکما ان  
 نظر الیهیم بعین الحسد و تمییزاً من ذلهم عندنا و محلهم من کل امتی فقد خلان  
 بلک فی هین و عصیان فتکونی ناس الظالمین ضرر بود کسانی بوده اند که حسد بهی مطعون  
 از آنها حسد و ریافتنه نه کسانی که فقط بر مبنی قناعت کردند پس این قسم احادیث و نبوت انچه حکمت  
 و برای الزام این قوم و ابطال تقریرات و مفوات جالبی مورد دوم حرمتی از ان بر زبان سلم  
 آوردیم نفسی قطعی خواهد بود فقط طوب القوم الذین ظلموا و الحمد لله رب العالمین  
**اقول مستعینا بلطف الرتب الجلیل** بحیه  
 درین و به رابع افاده فرموده منقوض است بچند وجه اول آنکه ازین کلام در کمال ظهور پیدا  
 در نهایت وضوح هویدا است که انچه درین عبارت زیادت او خال بعض الفاظ پیشین  
 خود ذکر کرده در چند تا احادیث اهل حق وارد گردیده حال آنکه اصل این مضمون جز در یک  
 حدیث که از ابن بابویه در معانی الاخبار روایت کرده و خلاصه اش کابلی و دهلوی ذکر کرده  
 اند در حدیثی بنظر رسیده پس جناب مخاطب یاورد و بنیمون در روایات متعدد ثابت  
 نماید و اعتراف به بطلان ادعای خود نماید دوم آنکه انچه گفته است متبع کتب و روایات  
 قدما و امامیه الخ اگر مراد ازین قضا همان روایت اند که شیخ صدوق از ایشان در معانی الاخبار  
 روایت انچه حدیث کرده پس روایت شان همان روایت شیخ ابن بابویه است و اگر عرض است  
 که سواي آن کسان که شیخ صدوق با سندشان انچه حدیث در معانی الاخبار آورده دیگر  
 قدماي اهل حق در کتب خویش این روایت ایراد کرده اند پس این مضمون محتاج است باثبات  
 و تصحیح نقل سوم آنکه ازین حدیث که شیخ صدوق در معانی الاخبار روایت کرده  
 و در نور الثقلین هم از ان نقل کرده هرگز ثابت نمیشود که العیاذ بالله حضرت آدم علیه السلام  
 داخل آن ظالمین گردید که حقتالی تفسیر آن بعد عین مناصب آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم  
 فرموده و عذاب و وبال آنها را بملاحظه حضرت آدم در آورده و اگر بجز تفسیر ظالمین

استقصاء الامام جلد ثانی  
 ۲۸۷

منوعی خاص و بیان آدم و حوا را این است که در حدیث آمده است که چون دخول حضرت آدم در زمین  
 ثابت شده پس این صفات ظالمین برای آنحضرت ثابت گرد و لازم آید که حضرت استقامت بهم  
 قائل شوند باینکه العباد بالله جمیع معائب و مثالب ظالمین که در قرآن و حدیث ثابت شده بر آن  
 حضرت آدم ثابت است زیرا که بودن آنحضرت از ظالمین از قرآن ثابت است شیخ عبد الله  
 در عصمه الانبیاء گفته و لا دلیل لهم ایضاً فی قوله تعالی انی لا یخاف لدینی للوسلون الا ظلمه  
 مان یکون الظالم المستثنی ایضاً من جمله هم علی مله و اصل الاستثناء و الظالم مله و  
 فی کلام صاحب التشریع الا لقوله الله علی الظالمین و لا یلعن فی الشرع الا الکافر  
 لان الظالم لیس فی جمیع المواضع مطمحاً علی الکافر **قول** و از جهای بدیهه  
 است الخ اقول اولاً اگر مراد از ظالمین درین قول همان ظالمان اند که حق تعالی باین حال شان فرموده  
 پس لایسلم که حضرت آدم علیه السلام داخل اینها باشد زیرا که بنا برین مراد از حسد در قول حق تعالی و ایما  
 ان تنظر الیهیم بین الحسد مدوم و اراده زوال نعمت اینها خواهد بود و چون وقتی چنین حسد از حضرت آدم  
 ثابت نباشد درین ظالمین داخل نباشد و اگر مراد ازین ظالمین اینها نیستند پس خود جای تعرض  
 نیست بالجمله از اجلاسی بدیهات است که دخول حضرت آدم درین ظالمین وقتی ثابت خواهد شد  
 که العباد بالله آنحضرت ادعای منزلت این بزرگان بغیر حق بفرماید و چون این معنی سرگزشت یافته  
 و خواهد شد ادعای دخول آنحضرت درینها که از مخاطب مرزومه منی توأم گفت که دلیل بر چه چیز است  
 مگر اینکه میگویم که دلیل بنهایت حسن اسلام و کمال تعظیم انبیاء علیهم السلام است و اگر بگوید که ثبوت ادعای حضرت  
 آدم علیه السلام منازل آنحضرت را از حد ثابت میشود پس اولاً این در مرتبت که ثابت حسد با دعای دخول  
 میکند و ثبات حسد بینماید و ثانیاً اینکه رسد که معنی آن اراده زوال نعمت و خواستش آن برای  
 خود است با محض اراده زوال نعمت ادعای این مرتب لازم منی آید اما علی الثانی  
 فقط بر ادعای الاول پس با توجه که امید حصول آخرت و ادعای حصول آن  
 امر آخر و بینما بود بعید و مخفی نماند که این حدیث معانی الاخبار که مخاطب محصل آن  
 در عبارت خود ذکر کرده و بمصنفات شیخ صدوق و نور الثقلین حواله کرده همان حدیث است  
 که حواجه کمالی پاره ازان بعد حدیث عیون نقل کرده بودند و جمله شش منتهی به قسم را

در حدیث  
 ۴

در آن آورده و خباب آیه الله فی العالمین از آن استدلالت بر حمل حسد بر غبطه نموده و چون حضرت  
 آدم را در زمین تمام عالمین که حقیقتی بیان حال نشان و در جواب سوال حضرت آدم علیه السلام نموده  
 و در جات ایشان را در درکات چنین ملاحظه آورده از نوحیت ثابت ساختن موجب توبه انکسالات عظیم  
 بر ایشانست هم بوده که استند ناله کابلی از تفوه بآن دم در کشیده نقرض بآن خلافت مصلحت فیه  
 والا چنان این طعن عظیم و الزام فحیم را که بمرتبه بالاتر از ثبوت حسد حضرت آدم است ذکر نمیکرد و  
 استخراج و استنباط آن نموده بر خود یعنی بالیسر لیکین چون و من ان بر تبه قصوی دریا  
 باوصف آنکه بر بسیاری از اعتراضات و کیکی جبارت می نماید ترک نقرض بآن انقباض است  
 حریف از این بزرگان می آورده و لطیف تر آنست که کو مخاطب بر سر استدلال بر حمل  
 بر حسد مذموم ازین حدیث در سر کما و آنرا از اجلائی بدیهیات در مقصود خویش انکار د  
 لیکین تهمته این حدیث مثل صدر آن بغایت و صنوح تائید حمل حسد بر غبطه میکند و واضح  
 می آید که حضرت آدم محض متنی منازل این حضرات واقع شده زیرا که در آخر این شب  
 مذکور است فلما اراد الله عز وجل ان یتوب علیهما جاءهما اجبرئیل علیهما السلام فقال  
 لهما انكما ظلمتما انفسكما بمتنی منزله من فضل علیكما انکما بر طاهر است که اگر حضرت آدم  
 متنی سلب منازل اینحضرات واقع میشد جبرئیل علیه السلام در مقام بیان بود و ذکر آن  
 میشود چون بر محض ذکر متنی منزلت حضرت معصومین علیه السلام از آن حضرت انکار کرده و افسوس که  
 سلب از ایشان واقع نشد پس اینقسم تقریر را و آنچه گفتیم و دفع الزام انقیوم و ابطال تقریر اینها را  
 مورد لوم که حرفی از آن بزرگان هم آوردم نص قطعی بود فقطع دابر القوم الظالمین و الحمد لله رب العالمین  
**قال الفاضل المستوفی المنیل هداة الله الی**  
 شکر دیگر آنکه در آن که حضرت آدم و حوا در پی حسد و دشمنی عترة سیایینیا نمود  
 نه از وجود شهادتی اینحضرات عینی و اثری بود و نه از آلات و طرق جنگ و جدال و قتل  
 و قتال اطلاعی و خبری در نه این هر دو بزرگ بر اصول موضوعه شیعیه که تاکی ذکر آن بمیان آید از  
 شیخین مزی النورین که بدون استتعال سیوف و فضال حق شیر خدا را بر عسم طایفه  
 با پمال کردند با خرازی هنادند معنه اسامی متبرکه که از نور این روی بر ساقی عرسش

۹۴۹  
 استقصاء فی حرم جلاله

مکتوب نور تا هر چند آدم علیه السلام دست و پا زدند لیکن دستش بران نرسد پس  
 گفتن آنکه آدمی تا بمقتضای حسد کار نکند آتش نمی شود خفته پیش نیست **اقول**  
**مستعینا بطرف التائب الجلیل** معلوم نیست که شکر اول چه  
 بوده که این شکر را تالی ان قرار داده و آنرا شکر دیگر نامیده ظاهر اینست که بجز آنکه  
 علمای او کرده اند کس شکر فرض کرده باشد و شکر دیگر اینجا بجا آورده کمال عجب  
 که بهمهلات و فرخفات بلکه کفریات بر زبان میراند و بران شکر و سپاس بجا آورد و حریف  
 هرزه که به نسبت حضرت آدم بر زبان آورد و موجب کمال تحیر گردیده که یا درست از اعتقاد  
 آن حضرت برداشته که الفاظ استهزا و سخریه در حق جنابش بر زبان می آید  
 با وصف اعتقاد به نبوت توهمین و تبیین شان آنحضرت حائز  
 انکار و مناقض است با کتب انجمن می دیدیم و زبان ایشان می شنیدیم که اینست او عای قضایون رسول دارند  
 تقطیع ایشان را واجب می انگارند لیکن از افادات مخاطب مثل جمعی از اسلاف او چنان کل کرده اند که  
 و علی جمیع البیت علیهم السلام طرفی از اوقیبت ندارد و بالجمله نسبت دست و پا زدن بحضرت آدم  
 هرگز در روایتی از روایات الحق وارد نگشته پس قوه ان سبیل الزام ندارد و جز آنکه معمول بر  
 تخصیص و تقدیر کرده آید و در اینجا هم مثل سابق که مخاطب بمقتضای جناب آیت الله  
 فی العالمین پی برده زبان گوهر فشان را بهنجارین کشوده حال آنکه عرض جناب  
 آیه الله فی العالمین ازین قول که ایضا حسد بجز داینکه بمقتضای شریعت عارض شود  
 مادامیکه الجنة الابرار الجنة الحسنی و چرب زبانی جناب شاه عبدالعزیز است که در تحفه  
 اینها **بسم الله الرحمن الرحیم** **الحمد لله رب العالمین** **والصلاة والسلام علی محمد و آله الطاهین**  
 با جمیع جمیع اهل دل و شغل خصوص صاحب اکابر و خیار عباد الله که کبریا نیست از عسره کبار  
 و این همه را نسبت بحضرت آدم میکنند خاصه بعد از تقیه و تاکید تمام از جناب کبریا  
 الهی پس در مذہب ایشان در آدم و ابلیس خرقی نیست اینجا ابلیس با آدم کرد آدم با اولاد  
 اصحاب و خود لعل آورد بلکه کار آدم بدتر از کار ابلیس شد الهی **الحمد لله رب العالمین**

استقصای این کتاب  
 ۴

وچنانچه بشارت ظاهر است که جناب شما سبط حق را از غم و آوارگی و قیام محج علیها و در باره خیال از غم که برقرار  
 داده اند و این حسرت مثل حسرت شیطان که با حسرت آدم عمل آورده و بمقتضا آن کار نباشد و چنانچه اندیش جناب  
 آیه الله فی العالمین باین بشارت موجب ابطال این خرافات و تولید فرموده اند تقریرش بر سبیل اجمال آنکه حسرت مطلقا  
 از غم و آوارگی نیست بلکه آنچه بمقتضا بشری عارض میشود و آدمی بمقتضا آن کار نباشد و بدین معنی از آنکه  
 محسوس میگردد و فعلی و فواید با زیاده و صواب نمیکرد و دیگر گزیران مواخذه نمیشود و نه از قیام است زیرا که از خطر  
 نفس و حسرت و خطرات مواخذه و سبب باینچه سید علی بن مدنی در شرح و تفسیر و شرح عا استخوانه از کلام  
 و نه از آنکه سبب باینچه سید علی بن مدنی در شرح و تفسیر و شرح عا استخوانه از کلام  
 المراد علی بن مدنی بمقتضا و الی ذلك اشار علی السلام بقوله و غلبه الحسن بن علی بن النعمان بالنسبة  
 و جوارح و اعمال الاختیار لتضمم الایة و ایضا جاهد نفسك و اگر چه لها جهار و الی الله  
 عز وجل مع عباده فاذا قاتلته هذه الکراهية الناشئة من باعث الذی یوجب الذی یمنع الذی یمنع الله اقمناه  
 الطبع اندفع عنک الاثم اذ لم تؤخذ بما جبلت علیها طبعا انما تؤخذ بما فعلته کسبا و عملا هذه  
 ان تكون بحسب لو قدر علی نفعی فی اقامة نعمته و زیادته لم تقعه عنما مع کراهتک لها فاذا  
 علی هذا لم یکن علیک حرج مما یقاض الطبع و تمناه نفس الامارة و فخر الدین رازی و تفسیر گفته  
 اعلم ان النعم القائمة قبل الحاصل الحسنة و غیر داخل و سهو فیکف فی فعله علی غا الذی یمنع  
 امران احدهما کونه راضیا بتمام النعمة و المخرج فیه و القصد الی  
 و جبر انبیا الخیة الیه فمذا هو الذی یمنع التکلیف و ابن حجر عسقلانی و فتح الک  
 و جبر انبیا و هم اذا عمل بمقتضی ذلك من تعظیم او قتل او فعل و یمنع من جبر  
 ما وضع فی طبعه من النهی و در کفر العمال مذکور است کل بنی آ  
 الحسنة افضل من بعض کفرها حسنة مالم یکنها باللسان  
 و جبر انبیا و هم اذا عمل بمقتضی ذلك من تعظیم او قتل او فعل و یمنع من جبر  
 ما وضع فی طبعه من النهی و در کفر العمال مذکور است کل بنی آ  
 الحسنة افضل من بعض کفرها حسنة مالم یکنها باللسان



100-443886-100





